

گلشن ابرار

جلد یکم

تهیه و تدوین: جمعی از پژوهشگران حوزه علمیه قم

این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین علیهم السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تائیدی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

مقدمه

پژوهنده باقرالعلوم علیه السلام در شهر مقدس سازمان تبلیغات اسلامی و تلاش خالصانه جمعی از پژوهشگران جمعی از پژوهشگران حوزه علمیه قم تشکیل یافت و به منظور دفاع از ارزشهای و ارائه الگوهای زندگی ساز در کنار دیگر فعالیتهای، گامهایی به شرح زیر برداشت.

دیدار با ابرار

سال 1370 هجری شمسی را می توان سال تولد اولین شماره از مجموعه دیدار «دیدار با ابرار» دانست. و اهداف و انگیزهای نویسندگان این مجموعه و چگونگی پیدایش این آرمان در ذهن و در صحنه جامعه در مقدمه برخی از همین آثار آمده و از این مجموعه هم اکنون به حول و قوه الهی و یاری نویسندگان محترم حوزه علمیه قم بیشتر از صد اثر فراهم شده است. همزمان با انتشار این مجموعه برخی از محققان و استادان بزرگوار درخواست منطقی و مفید، تصمیم گرفت، عصاره این آثار را در دو جلد به محضر محققان و صاحب نظران تقدیم کند. مسؤ ولیت تلخیص برخی از این آثار بر عهده خود نویسندگان همکار در مجموعه قرار گرفت و در مورد برخی دیگر که دسترسی به مولفان مقدور نبود و یا فرصت لازم برای تهیه خلاصه اثر خویش را نداشتند، وظیفه تدوین خلاصه ها بر دوش برادرانی که فرصت داشتند، قرار گرفت. با لطف الهی تلخیص این آثار در دو جلد و هر جلد شامل چند چهره از قبیله ابرار تهیه شد و هم اینک جلد اول این کتاب با نام «گلشن ابرار» به محضر پژوهشگران و اهل مطالعه تقدیم می شود و امیدواریم برگی دیگر در دفتر اعمال نویسندگان گرامی و دست اندرکاران همکار در پژوهشکده باقرالعلوم علیه السلام ثبت شود و نسل امروز راه و رسم زندگی اسلامی را از صالحان و ابرار بیاموزند.

بدون تردید قبیله ی ابرار بر خلافت سرمایه گذاری و برنامه ریزی و تلاش و تبلیغات کارگزاران کنترل جمعیت بسیار گسترده و پر شمار است در هر نقطه میهن بزرگ اسلامی و در هر شهر و دیار در طول تاریخ اسلام هزاران چهره مؤمن و پارسا و فقیه و مجاهد و عالم و مصلح پرورش یافته، که تاریخ همه را ثبت کرده و نه پژوهشگران توان شناخت و معرفی همه را دارند.

اگر در برخی احادیث آمار انبیاء یکصد و بیست و چهار هزار پیامبر آمده است. دست پروردگار و راهیان خط انبیاء علیهم السلام بسیار فزون تر و بیشتر از این آمار و ارقام هستند. «و کان من نبی معه ربیون کثیرا فما و هنوا لما اصابهم فی سبیل الله فما ضغوا و ما استکانوا و لایحب الصابین» (آل عمران / 146)

«و چه بسا پیامبری که یاران بسیار همراه او نبرد کردند و بخاطر مصیبت هایی که در راه خدا به ایشان رسید سستی نورزیدند و ضعیف نشدند و نرمش و فروتنی نشان نداند و خدا صابران را دوست دارد.»

پژوهشکده باقرالعلوم علیهم السلام و یاران ابرار امیدوارند بتوانند در آینده شمار بیشتری از این الگوهای ایمان و فقه و صبر و جهاد را بشناسند و به نسل جوان در دنیای اسلام معرفی کنند.

دیار ابرار

کتاب خدمات متقابل استاد شهید مرتضی مطهری (قدس سره) روزنه ای بر ذهن دست اندرکاران پژوهشکده باقرالعلوم گشود که چه خوب است خدمات متقابل شهر به شهر میهن بزرگ اسلامی و آیین زندگی ساز اسلام مورد توجه و کند و کاو قرار گیرد، و ارزشهایی که این مکتب حیات بخش در جای جای زمین پدید آورد مشخص شود. تا مردم هر منطقه با استعدادها، فداریکها، چهره ها، دانشمندان، مجاهدان، شود، تا مردم هر منطقه با استعداد، فداکاریها، چهره ها،

دانشمندان، مجاهدان، مصلحان، عارفان، امامزادگان و در یک سخن بامیراث ارزشمند فرهنگی پدران و مادران خویش و گنجینه های پنهان در شهرهای خود آشنا شوند. در این گام هم نویسندگان مجموعه دیدار با ابرار همراه بودند و لطف الهی دستمان گرفت و حدود بیش از 50 شهر کوچک و بزرگ ایران و برخی شهرهای جهان که سابقه تشیع و طرفداری از عترت رسول خدا ﷺ را داشت مورد پژوهش قرار گرفت و شناسنامه فرهنگی - دینی آن تدوین گردید. اگر چه چاپ و نشر این مجموعه پس از چند شماره با مشکل مواجه شد. ولی اخلاص و ایثار و تلاش «ابرار پژوهان» مشکل را حل کرد و با همت و زحمت خود مولفان، حدود ده شماره دیگر از این مجموعه گرانبهادر چاپ و منتشر شد و امیدواریم توفیق پروردگار بار دیگر یاری کند و شناسنامه مذهبی، ارزشی و فرهنگی کل دیار جهان اسلام فراهم گردد و نسل جوان، سیمای ایمانی، جهادی، علمی، تقوایی، پدران و مادران خویش را به نظاره نشینند و روح کار و کوشش و هنر و ابتکار و آزادی خواهی و خداگرایی و شیطان ستیزی را در فرزندان آینده امت اسلام زنده نگهدارند.

طرح راویان نور

شناخت اندیشه، ایمان، تلاش، مشکلات، رنجها و شادیهها و به طور کلی حیات سیاسی - اجتماعی «راویان نور» ما را به فهم بهتر و دقیق تر راویان نزدیک می سازد و روند ارتباط بین انسان و فرهنگ وحی را نشان می دهد. زندگینامه راویان نور، دستور زندگی و راهنمای عملی همه علاقه مندان نشر و گسترش و تبلیغ و حاکمیت قرآن و حدیث بر جانها و جامعه هاست ؛

و «راویان نور» حلقه های وصل انسان و پیامبرانند. آنان آب حیان را از آفاق بلند آسمان گرفتند و در اکناف زمین و اقطار گیتی را از این کوثر زلال سیراب کردند.

محدثان مکتب عترت علیهم السلام روز و شب کوشیدند و زندگی در آوارگی و تنگای فقر و گرسنگی و حتی حبس در پشت دیوارها و سیاهچالهای زندان را بر سکه ها و سیم و زر حاکمان جور ترجیح دادند و بارها برای دیده بانی و پاسداری از فرهنگ نبوی و علوی بر چوبه های دار بالا رفتند.

تاکنون مخاطب کارهای انجام شده مجتهدان و پژوهشگران بزرگ بوده و هدف از آن کارها، متخصصان و علوم حوزوی و محققان این رشته بوده اند. اما مجموعه «راویان نور» آهنگ آن دارد که نسل جوان و فرزندان جهان اسلام را با حلقه هایی از تبار امت و امامت آشنا و سازد و علم رجال و تراجم را که بخش مهمی از میراث فرهنگی مسلمین است به عموم رهروان دین انتقال دهد.

دانشوران بزرگی مثل شیخ طوسی، شیخ کشی، ابوالعباس نجاشی، ابن شهر آشوب، ابن غضائری و ابن عقده از سده های سوم و چهارم، ضرورت شناخت و معرفی راویان حدیث و مؤلفان کتابهای حدیثی و تفسیری را احساس کرده و فرهنگ های رجال و تراجم با گرایشهای گوناگون، گامهای بلندی برداشتند. قاموس رجال و معجم رجال حدیث از آخرین کارهای بزرگ فقه ها و اندیشمندان شیعی در بازشناسی حدیث و راویان نور است.

طرح گلدسته های سبز

منظور از این طرح، معرفی امامزادگان معتبر جهان اسلام به شیعیان و رهروان مکتب اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام است.

امامزادگان که مزارشان مأمن معنوی و تجلی گاه عواطف عالی انسانی است و زیارتگاه پنجره ای گشود به سوی آسمان معرفت. گویی ضریح این امامزادگان آرمیده در جای جای میهن و پاک مردان و زنانی است که با ادب خاص در برابر مشاهد منور فرزندان فاطمه می ایستند و با پیمودن مسیرهای دور و نزدیک، احترام و ارادت قلبی خویش را به ذراری حضرت زهرا علیها السلام و کاروان پراکنده کوثر، ابراز می دارند. بسیاری از امامزادگان، عالمانی بزرگ و مجاهدانی سترگ و زاهد بوده اند که رسالت تبلیغ دین و آموزش حقایق مکتب را بر دوش گرفته اند و برخی از آنان پرستوهای مهاجری بوده اند که برای رساندن پیام ایمان و آزادی و عقیده خویش در روستاهای دور افتاده و برخی از کوهها و در دل کویرها، زندگی را مخفیانه مظلومانه سپری کرده اند. از آنجا که ستم پیشگان، نسبت به شیعیان عموماً و در مورد سادات علوی و حسنی و حسینی به خاص حساسیت داشته و از صدای گامهای آنان هراس و بیم داشتند؛ بسیاری از امامزادگان برای حفظ جانشان و استمرار فعالیت احیاگرشان، گمنام و بی نشان زیستند و نا شناخته در حاشیه روستا، قریه و قبیله ای خاکیان را بدرود گفتند و در همان مکان دور افتاده مأوای گرفتند و به مرور زمان به مزارشان گنبدی بر افراشتند و گلدسته ای بنا کردند تا یاد سبزشان در خاطرشان زنده بماند.

و چه بسیار بودند سادات مهاجری که تنها هنگام احتضار، رشته پیوند خویش با پیامبر و اهلیتش را افشا کردند و سیادت فرزندان خود را به مردم اعلام کردند.

در بین این مجاهدان، صدها سید علوی، حسنی، موسوی، هاشمی، حسینی، رضوی، فاطمی و غیره وجود دارند که در برابر کفر و ظلم و استبداد و استعمار

سینه سپر کردند و از آیین محمدی دفاع نمودند. در روایات آمده است: « هر کس نمی تواند به زیارت مزار ما بیاید قبر برادران دینی صالح ما را زیارت کند».

در پایان، بار دیگر از نویسندگان، ویراستاران، مصححان، شورای نویسندگان و دفتر ابرار - که نظارت بر حسن اجرای آثار را دارد - و همه دست اندرکاران آثار پژوهشکده سپاسگذاری می کنیم و از خوانندگان گرامی می خواهیم همچنان نقد و نظر خویش را برای تألیف و تدوین کتب مفیدتر به نشانی قم صندوق پستی 37185/135 ارسال دارند.

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

1375/7/17

25 جمادی الاولی 1417

قم - پژوهشکده باقر العلوم علیه السلام

ثقة الاسلام كلینی متوفای 329 ق

آفتاب حدیث

حسن ابراهیم زاده

مقدمه

فاطمه «کلین» تا «خمین» یازده قرن پیش نیست اما خدا می داند که در این گذرگاه تاریخ چه تازیانه ها که بر پیکر ابرار نخورد و چه سرها که ابرار بردار نرفت؛ تا سنگ بنایی را که کلینی نهاد خمینی به پایان رساند. کلینی و خمینی هر دو سر یک رشته اند با یک خصومت و آن اینکه هر دو از خویش هیچ نگفتند تا زبان گفت خدا و تا قلم نوشت خدا نوشت.

از زندگی کلینی جز «کافی» چیزی در دست نیست. کافی شناسنامه کلینی است و کلینی را باید در آینه کافی به تماشا نشست. کافی قله ای است که بدون فتح آن اجتهاد ممکن نیست و اقیانوسی است که بدون عبور از آن فهم معارف دین میسر نیست. ایمان، نور و زهد و پارسایی گردآورنده مهمترین کتاب حدیثی شیعه - ثقة الاسلام کلینی - را به تماشا می نشینیم. سر بر در خانه اش می ساییم و نسل جوان ایران اسلامی و دنیای اسلام را به بهره گیری از حرارت و فروغ آفتاب حدیث فرا می خوانیم.

میلاذ آفتاب

در زمانی که صدایی جز صدای سم اسبان بنی عباس در سرزمین ایران یعنی قلب تشیع - روستای «کلین» در خانه ای آکنده از عشق اهل بیت علیهم السلام کودکی متولد شد که تاریخ حیات او با غیبت صغری عجین شد محمد نامی بود که یعقوب بن اسحاق برای فرزند خویش برگزید و اذان و اقامه اولین کلاماتی بودند که گوش او را نوازش دادند اولین کلاس درس او دامان پاک و پر مهر مادری

عطوف و عقیف بود محمد مراحل ابتدایی علوم اسلامی را نزد پدر و دایی بزرگوارش علی بن محمد بن ابراهیم بن آبان که از استادان علم حدیث بود گذراند وی پس از گذراندن دوران آغازین تحصیل و آشنایی با منابع رجالی و حدیثی از کلین مهاجرت کرد و با کوله باری از معرفت و شناخت مکتب اهل بیت علیهم السلام برای شکوفایی خلاقیت‌های درونی و سیراب شدن از دریایی بی پایان علوم وحی و پیمودن کمالات اخلاقی و انسانی به ری وارد شد اگر چه فاصله 38 کیلومتری کلین تا ری برای او که با زادگاه خویش وداع همیشگی کرد مسافتی طولانی بود و غم غربت و دوری از خانواده آزارش می داد اما برای کسی که برای خدا گام بر می دارد و برای خدا زندگی می کند این همه آسان است.

گزینش هدف

در هنگام ورود کلینی به «ری» بیشتر مردمان این شهر از پیروان مذاهب حنفی و شافعی بودند اما به دلیل وجود شیعیان دل‌باخته ای در اطراف این شهر، اکثراً اهل تسنن «ری» همواره تحت تأثیر اخلاق و رفتار اسلامی آنها قرار داشتند. از این رو دیار به شهری شیعه نشین معروف بود «ری» در آن زمان شهری بزرگ بود و عقاید و مذاهب گوناگون در کنار هم و در آرامش کامل در آنجا به حیات ادامه می داد اما این آرامش گاه دستخوش حرکت‌های سیاسی می شد فرقه اسماعیلیه با انگیزه تسلط بر ایران در این نقطه بیش از دیگران سرمایه گذاری کرده بود و به ترویج و تبلیغ تفکر و آراء خود می پرداخت از این رو «ری» به نقطه برخورد آراء و اندیشه های فرقه اسماعیلیه و مذاهب شافعی، حنفی و شیعه تبدیل شده بود کلینی در این زمان در کنار گذراندن تحصیلات خود نه تنها به عقاید و اندیشه های دیگر مذاهب و فرقه ها آشنا شد بلکه به

ماهیت واقعی بعضی از این فرقه‌ها که می‌رفت تشیع را از مسیر واقعیش خارج کند پی برد او درد را شناخت و درمان را تشخیص داد. درد، جدایی مردم از سخنان اهل بیت علیهم‌السلام و دارو، رساندن این سخنان به مردم بود او در این زمان هدف خویش را بررسی می‌کرد و به دور از هیاهو مسیر خود را مشخص و تصمیم گرفت به فراگیری و نوشتن آنها بپردازد از این رو در محضر استادان بزرگی چون «ابوالحسن محمد بن اسدی کوفی ساکن ری»⁽¹⁾ به فراگیری حدیث پرداخت در نوشتن و بحث و گفتگو پیرامون احادیث از خود گذشتگی بسزایی نشان داد. او بیشتر صرف زندگی خود را صرف حدیث کرد. اما با این حال از واقعیت‌های اطراف خویش و از مسائلی که شیعیان اطراف خویش و از مسائلی که شیعیان با آن دست به گریبان بودند، غافل نبود. او از کسانی نبود که عزلت‌گزیند و فقط به فکر نجات خویش باشد، بلکه در دورانی‌های پر آشوب همراه همگام و همراه با جامعه شیعی بوده. در دورانی که «قرمطیان» با عقاید التقاطی خود، که مخلوطی از عقاید زردشتی، مانوی و اسلامی بود⁽²⁾ به مبارزه با عقاید و مقدسات مسلمین پرداختند، کلینی با شجاعت شیعی خویش عقاید آنها را به نقد کشید و برای آگاه کردن شیعیان از این حرکت انحرافی کتاب «الرد علی القرامطه» را نوشت و در دسترس شیعیان قرار داد.

عصر کلینی را باید عصر حدیث نامید. زیرا نهضتی که برای فراگیری و نوشتن احادیث آغاز شده بود سراسر ممالک اسلامی را فرا گرفته بود و تشنگان علم حدیث از این شهر به آن شهر و از این محفل به آن محفل به آن محفل در جستجوی روایتگری بودند تا از او فراگیرند و بر اندوخته‌های خویش بیفزایند. تلاش اهل سنت در این عصر به قدری چشمگیر بود که می‌توان گفت اهل سنت هر چه دارد از این عصر دارد. در این عصر که زمانش به حدود تقریبی

یک قرن می رسد کتابهای شش گانه حدیثی اهل سنت (صحاح سته) تدوین شد.

کلینی در این عصر مشغول و نوشتن احادیث بود در این زمان شاگردان امام هادی علیه السلام، امام حسن عسکری علیه السلام و امام رضا علیه السلام هنوز زنده بودند. اما از آنها جز کتابها و جزوه های نیز در همین عصر از بین رفت.

خطر نابودی احادیث، این میراث گرانقدر پیامبر علیه السلام و اهل بیت علیه السلام هر لحظه احساس می شد. زیرا با وفات این حاملان احادیث و غیبت امام زمان علیه السلام شیعیان از این سخنان گرانبها محروم می شدند.

کلینی با شناخت عصر خود و موقعیت حساس زمانی و درک اینکه تشیع اگر از این مرحله به سلامت بگذرد برای همیشه از انحراف و التقاط رهایی یافته است، برای تکمیل هدف و رسالت خویش به قم شهر محدثان و شاگردان اهل بیت علیه السلام مهاجرت کرد. در این زمان در قم راویان و محدثان در هر مسجد و حسینیه ای به نقل حدیث می پرداختند و بسیاری از اینان در شمار آخرین محدثانی بودند که بدون واسطه از زبان ائمه علیه السلام حدیث شنیده بودند. وجود این فرزندان موجب شد که عاشقان کلام موجب شد که عاشقان کلام اهل بیت علیه السلام به این شهر مهاجرت کنند و کلینی یکی از این افراد بود. او با استفاده از محضر استادان بزرگی چون احمد بن محمد بن عیسی اشعری، احمد بن جعفر بن عیسی اشعری، احمد بن جعفر حمیری (مؤلف کتاب قرب الاسناد) و فرزند او محمد بن عبدالله حمیری به فراگیری حدیث پرداخت. استادان. محدثانی که کلینی در تشکل شخصیت او در نقش داشتند اما در این میان به رادمردی برمی خوریم که کلینی را با او و او را با کلینی می شناسیم کسی که نامش در یک سوم با کافی سلسله سندهای روایات کافی است. شخصیتی که نامش با کافی

جاودانه شد. محدثی که در اسناد بیش از هفت هزار و یکصد و چهل روایت کافی (7140) چون ستاره می درخشد⁽³⁾ او علی بن ابراهیم قمی است که کتاب تفسیر او پایه تفسیرهای تشیع گردید. و شاید اگر کلینی پروانه وار به گرد شمع گردید. و شاید اگر کلینی پروانه وار به گرد شمع وجود او نمی چرخد و او را لحظه ای چه در حال بیماری و چه در حال بیماری و چه سلامت در خانه و مدرسه رها می کرد و از او غافل می ماند، روایات و احادیثی که سلسله سندش به او ختم می شود چون دیگر آثار او برای همیشه از میان می رفت. اما کلینی این اقیانوس حدیث را رها نساخت. او که تشنه کلام اهل بیت علیهم السلام بود جرعه جرعه نوشید و به این نوشیدن اکتفا نکرد بلکه دریایی از این کوثر عشق را برای شیعیان پس از خود به یادگار نهاد.

هجرتی دیگر

گرچه قم مرکز تشیع به شمار می رفت و هر چه جوینده کلام اهل بیت علیهم السلام را سیراب می کرد اما عطش سیری ناپذیر کلینی او را بر آن داشت تا آن دیار مقدس را به امید یافتن روایات و احادیث ناشنیده ترک کند. او روستاها و شهرهایی بود که کلینی به آن قدم نهاد در آن زمان کوفه یکی از مراکز بزرگ به شمار می رفت و کمتر محدث و یا محقق بود که در سفرهای خود به آن شهر وارد نشده و از محضر عالمان آنجا استفاده ای نکرده باشد.

کوفه در حقیقت جای تبادل نظر و نقطه آغاز در جهان اسلام به شمار می رفت که همه آزادانه در آن به تبلیغ مذهب خود می پرداختند. از این رو هر یک از نویسندگان و محدثان مذاهب گوناگون اسلامی مجلس درس و بحثی برای خود برپا داشته بودند و به نقل احادیث خویش می پرداختند از این رو هر یک از نویسندگان و محدثان مذاهب گوناگون اسلامی مجلس درس و بحثی برای

خود برپا داشته بودند و به نقل احادیث خویش می پرداختند. «ابن عقده» یکی از کسانی بود که در این شهر سکونت داشت. او از حافظان بزرگ حدیث به شمار می رفت و حافظه قوی او موجب شده بود که آیتی از آیات حافظه در جهان شود.⁽⁴⁾

بسیاری از بزرگان مذاهب از محضر او کسب علم می کردند او اگر چه نظر مذهبی «زیدی جاردی» بود اما زهد و پارسایی از او محدثی موثق ساخته بود که همه مذاهب در نقل احادیث به او اعتماد داشتند کلینی نیز از این مرد بزرگ استفاده کرده، از او روایاتی فرا گرفت.

ثقة الاسلام

کلینی پس از کسب علم و حدیث از دهها استاد و محدث در شهرها و روستاهای آن زمان، سرانجام به بغداد رسید. او در مسافرتهاى خویش چنان علم و فضل خود را به نمایش گذاشته رسید او در مسافرتهاى خویش چنان علم و فضل خود را به نمایش گذاشته و تصویری از شیعه واقعی را در اذهان مردم هر دیار باقی نهاده بود که هنگام ورود به بغداد فردی گمنام نبود. شیعیان به او افتخار می کردند و اهل سنت به دیده تحسین به او افتخار می کردند و اهل سنت به دیده تحسین به او می نگریستند. تقوا، علم و فضیلت او در اندک مدتی موجب شد که هم شیعه و هم اهل سنت در مشکلات دینی به او مراجعه کنند، به طوری که عامه خاصه در فتاوا به او روی می کردند و به همین سبب او اولین کسی بود که به لقب ثقة الاسلام شمرت یافت.⁽⁵⁾

کلینی نام آورترین شخصیت عصر خود بود. عصری که اوج تلاش محدثان و عالمان بزرگ و حتی عصر چهار نایب خاص امام زمان علیه السلام بوده است. در این

عصر به دلیل محدودیتها و ممنوعیتهای اجتماعی این بزرگان، مسئولیت فرهنگی و علمی تشیع بر دوش کلینی بوده است.

تألیف کافی

بغداد برای کلینی سرزمین تألیف بود. وی در آنجا فرصت یافت تا اندوخته های سالها رنج و مشقت را در مجموعه ای گردآوری کند او که کمبودهای جامعه شیعی را به خوبی درک کرده بود و می دید که با غایب شدن امام زمان (عج) و دسترسی نداشتن همه شیعیان به نواب خاص آن حضرت، جای کتابی که در بردارنده تعالیم اسلامی و شیعی باشد، خالی است تلاش خود را در پی تنظیم احادیث گردآوری شده، جهت داد و برای شیعیان دستورالعمل و کتاب مفسر و مبین تعالیم و احکامی باشد که قرآن به صورت کلی بیان کرده است.

مجموعه کتاب «الکافی» که شامل اصول کافی (دو جلد)، فروع کافی (پنج جلد) و روضه کافی (یک جلد) است و در بردارنده شانزده هزار و یکصد و نود و نه (16199) حدیث از پیامبر اسلام ﷺ ائمه معصومین علیهم السلام می باشد - کتابی است که کلینی در طی بیست سال تلاش خستگی ناپذیر به تألیف این اثر جاودانه برتری و فضل علمای تاریخ اسلام به اثبات رساند. کاری که او در مدت بیست سال برای تشیع به پایان رساند کاری بود که شش تن از بزرگترین عالمان اهل سنت در مدت یک قرن برای مذهب خود انجام دادند و کتاب کافی مهمترین و نفیس ترین کتاب از مجموعه کتب چهارگانه حدیثی (کتب اربعه مذهب تشیع است).⁽⁶⁾

کافی در زمانی به تبیین ارزشهای اخلاقی و اسلامی پرداخت که اروپاییان دوران بربریت و وحشیگری را می گذراند و قبایلشان با قتل و غارت امرار معاش می کردند. زمانی که آنها در جهل غوطه ور بودند و از علم چیزی نمی

دانستند و عقل و علم را در دادگاههای نمی دانستند و عقل و علم را در دادگاههای تفتیش عقاید قرون وسطایی به محاکمه می کشیدند اولین باب از اولین کتاب تشیع با عنوان عقل و آنگاه توحید و حجت، ارزشهای الهی و انسانی را آموزش می داد. کتاب کافی را هر کسی از دیدگاه خود بررسی کرده است. بر کافی هم فیلسوف شرح نوشته است هم عارف و هم فقیه و این نشانه بزرگی و جامع بودن کافی است. شرحهای مهم عبارت اند از:

- 1 - مرآت العقول از علامه مجلسی، که با دیدی فقهی نگاشته شده است.
- 2 - شرح صدر المتألهین معروف به ملاصدرا، که نگرش او نگرشی فلسفی و عرفانی ب احادیث است.
- 3 - کتاب وافی نوشته ملاحسین فیض کاشانی.
- 4 - شرح ملا صالح مازندرانی.

سبک کلینی

روش کلینی در ترتیب احادیث هر باب این است که حدیث صحیح تر و روشن تر را در اول باب قرار داده و سپس به همین ترتیب احادیث مبهم و مجمل را ذکر کرده است.⁽⁷⁾ علاوه بر این، کلینی دست به ابتکار دیگری زد که تا قبل از آن در میان عالمان و محدثان معمول نبود و آن به کار بردن کلمه «عدة» به جای سلسله سندی است که به راوی حدیث ختم می شود. از مسائلی که موجب شد کلینی این رویه را در نقل حدیث پیش گیرد، مشهور بودن راویان سلسله سند و نیز کم کردن حجم کتاب و کمبود وقت بوده است.

«عدة» کلینی گاهی از احمد بن محمد بن عیسی، گاهی از سهل بن زیاد و زمانی از احمد بن خالد برقی روایت می نماید و اشخاص هر یک از این سه، غیر از اشخاص «عدة» دیگر می باشد. مثلا مراد او از «عدة» در جایی که به

واسطه آن از احمد بن محمد عیسی روایت می کند عبارت از پنج نفر: محمد بن یحیی عطار، علی بن موسی کمیدانی، داود بن کوره، احمد بن ادريس علی بن ابراهیم بن هاشم است.⁽⁸⁾

این روش رهگشای سایر عالمان و محدثان شد به طوری که شیخ طوسی در کتاب رجال خویش این روش را برگزیدند و به همین شیوه روایت را نقل کردند.⁽⁹⁾ علاوه بر این گاهی احادیثی بدون نام محدث و راوی و با عنوان «قال العالم» و یا «فی حدیث آخر» از کلینی نقل شده است که جمعی از عالمان این احادیث را دلیلی بر وجود ارتباط بین کلینی و امام زمان (عج) دانسته و گفته اند «ممکن است که کتاب (کافی) به نظر اصلاح آن حضرت رسیده باشد». ⁽¹⁰⁾ و از کلام بزرگان نقل شده است که امام زمان (عج) فرموده اند: «الکافی کاف لشیعتنا»: «کافی» شیعیان ما را کافی است.

کلینی در زندگی سراسر نور و پر بار خود علاوه بر تدوین و تألیف مجموعه الکافی، کتابهای الرد علی القرامه، تفسیر رؤ یا (تعبیر خواب)، مجموعه شعر (حاوی قصایدی که شعرا در مناقب و فضایل اهل بیت علیهم السلام سروده اند)، کتاب رسائل ائمه علیهم السلام و کتاب رجال را تألیف کرده است.

کلینی بر مسند تدریس

کلینی در مسیر تحقق و نگارش از تغذیه فکری شاگردانی که به امید کسب علم از محضرش به بغداد سفر کردند لحظه ای غافل نبود. او در باور کردن اندیشه خدایی شاگردانش از جان مایه گذاشت. بسیاری از بزرگان از او روایت نقل کرده اند که از آن میان احمد بن ابراهیم معروف به ابن ابی رافع صیمری، احمد بن احمد کاتب کوفی، احمد بن محمد بن سعد کوفی، ابو غالب احمد بن محمد رازی، عبدالکریم بن عبدالله بن نصر بزار تنسی، علی احمد بن موسی

دقاق، محمد بن مطلب شیبانی، محمد بن علی ماجیلونه، محمد بن عصام کلینی، جعفر بن محمد بن قولویه قمی مؤلف کتاب کامل الزیارات، هارون بن موسی تلکبری، محمد بن احمد صفوانی و محمد بن ابراهیم نعمانی را می توان نام برد.⁽¹¹⁾

عروج کلینی

کلینی پس از هفتاد سال زندگی که بیست سال آن تلاش و تحقیق همراه با رنجها و غربتها برای تدوین کتاب کافی بود از این جهان عروج کرد. او غروب نکرد بلکه با کتاب ارزشمند کافی همواره در آسمان تشیع پرتو افشانی می کند. او گرچه در قفس دنیا زیست اما در فضای بهشت تنفس می کرد چرا که همه لحظه های عمرش را با کلام اهل بیت علیهم السلام سپری کرد. و سرانجام در ماه شعبان سال 329 ق. عروج کرد.⁽¹²⁾ و نه تنها شیعیان بلکه پیروان دیگر مذاهب اسلامی را سوگوار و بغداد را با رفتنش یکپارچه ماتم کرد. ابوقیراط محمد بن جعفر حسنی⁽¹³⁾ یکی از بزرگان بغداد بر پیکر مطهرش نماز خواند و شیعیان با دلی پر اندوه پیکر مقدس او را در باب کوفه بغداد در بازار کوفه و در نزدیکی پل به خاک سپردند.

سلام بر کلینی روزی که تولد یافت و روزی که در آسمان دنیای درخشید و عروج کرد و روزی که در پیشگاه ذات اقدس او بر انگیزته می شود.

شیخ صدوق متوفای 381 ق.

حدیث صداقت

محمد حسین فلاح زاده

زادگاه

محمد بن علی بن بویه⁽¹⁴⁾ معروف به «شیخ صدوق» در حدود سال 306 ق. در شهر «قم» متولد شد.

«قم» که در مرکز ایران و 135 کیلومتری جنوب تهران قرار دارد شهری است آشنا و از دیرباز به شهر دانش و اجتهاد شهرت داشته است.

نام «قم» همیشه با تاریخ و فرهنگ تشیع همراه بوده و اهل آن از روزگار قدیم در گرایش به اسلام عشق به پیشوایان دین پیشگام بوده اند. شهری که در دامان خود، عالمان خود، عالمان، محدثان و اسلام شناسان بزرگ و کم نظیری را پرورش داده است پایگاهی که مرکز علوم اسلامی چون حدیث تفسیر، فقه و تاریخ بوده و اکنون نیز به صورت دانشگاه بزرگ تعالیم اسلامی و مکتب تشیع در آمده است.

تلاش عالمان این دیار در انتشار علوم اهل بیت پیامبر ﷺ تا حدی بوده که در دوران اختناق خلفای اموی و عباسی و برجسته ای از این شهر به حضور امامان ﷺ شتافتند و آموزشها دیدند و به نشر افکار آن بزرگواران در شهرهای مختلف پرداختند.

از مقابر موجود در این سرزمین به سابقه درخشان علمی و فرهنگی آن پی می بریم. به نقل از مورخان در حدود هفتصد تن از محدثان بزرگ و روایت شناسان در این منطقه دفع شده اند و چه بسیار از بزرگانی که زادگاه و رشد علمی آنان همین شهر بوده است.

سر آمد همه آن دانشمندان و حدیث شناسان شخصیت بزرگواری است به نام «شیخ صدوق» که در این نوشته در پی بررسی زندگی سراسر افتخار او هستیم.

نسب و نژاد

یکی از معروفترین خاندانهای بزرگ که بیش از سیصد سال در مرکز ایران دانشمندان نامور از آن برخاسته اند خاندان «بابویه» است که «صدوق» بزرگترین شخصیت این خاندان به شمار می رود.

«بابویه» جد اعلای صدوق است اولین کسیکه از این خاندان لقب «ابن بابویه» گرفت پدر صدوق یعنی «علی بن حسین بن موسی بن بابویه» است. «ابن بابویه» خود از دانشمندان به نام شیعه بوده و بیش از یکصد کتاب در موضوعات مختلف نگاشته است. وی پیشوای شیعه در قم و اطراف آن در زمان خود بوده و در عصر امام حسن عسکری علیه السلام و غیبت صغری حضرت ولی عصر (عج) و در عهد نیابت خاصه «حسین بن روح» می زیسته است.

این عالم بزرگ و وارسته و پارسا در قم مغازه ای داشت که در کنار کارهای علمی بخشی از وقت خود را به کسب و کار می پرداخت و با درآمد آن مخارج زندگی خویش را تامین می کرد اما در حقیقت او دانشمندی سترگ بود که نه تنها در مجامع علمی آن روز از مقام و منزلت علمی بالایی برخوردار بود هم اکنون نیز مورد احترام دانش پژوهان و اساتید بزرگ علوم اسلامی است.

میلاذ محمد

سالیانی آنچه روح پدر را آزرده می ساخت نداشتن فرزند بود، گرچه پنجاه بهار از عمر او می گذشت و رو به پیری می رفت هرگز از رحمت الهی ناامید نبود و بارها از خدای خویش درخواست کرده بود تا فرزندی به او عطا کند، اما از گره کار مطلع نبود.

روزی بر آن شد تا نامه ای به امام و پیشوای خود حضرت مهدی (عج) بنویسد و از ایشان بخواهد تا برایش دعا کند. به دنبال فرصتی مناسب و فردی مطمئن بود تا به واسطه او نامه را ارسال کند تا آنکه زمانی کاروانی از قم به عراق می رفت. در بین آن کاروان یکی از دوستان به نام «ابوجعفر»⁽¹⁵⁾ را یافت که می توانست نامه وی را به مقصد برساند.

او نامه ای به محضر پیشوای خود ولی عصر (عج) نوشت و به وی سپرد تا در عراق به «حسین بن روح»⁽¹⁶⁾ بدهد و از او بخواهد که این نامه را به حضرت برساند.

ابوجعفر می گوید من نامه او را به نماینده مهدی موعود (عج) رساندم و پس از سه روز به من خبر داد که حضرت برای «ابن بابویه» دعا کرد و در آینده نزدیک خداوند به او فرزندی خواهد داد که منشأ برکات زیادی خواهد شد.⁽¹⁷⁾ شیخ طوسی در کتاب غیبت، درباره تولد «صدوق» چنین نگاشته است:

«بسیاری از بزرگان قم نقل کرده اند که علی بن حسین بن بابویه با دختر عموی خود ازدواج کرد ولی از وی صاحب فرزند نشد. نامه ای به شیخ ابوالقاسم حسین بن روح نوشت که از حضرت ولی عصر (عج) بخواهد تا برای او دعا کند که خداوند به او فرزند عطا فرماید از حضرت جواب آمد که از این همسر صاحب فرزند نمی شوی ولی بزوری با کنیزی دیلمی⁽¹⁸⁾ ازدواج خواهی کرد که خداوند از او دو فرزند فقیه به تو خواهد داد.⁽¹⁹⁾

شیخ صدوق خود نیز ماجرای دعای حضرت ولی عصر (عج) و ولادت خود را در کتاب «اکمال الدین» آورد است و در ادامه نوشته است که هر گاه «ابو جعفر محمد بن علی اسود» مرا می دید که برای آموختن حدیث و علوم اهل بیت علیهم السلام با اشتیاق تمام به درس اساتید می رفتم، می فرمود: این میل و اشتیاق

به علم آموزی که تو داری جای تعجب نیست، زیرا توبه دعای امام زمان متولد شده ای.

به هر تقدیر این بشارت به «ابن بابویه» رسید و پس از مدتی در پی ازدواج با کنیزی دیلمی خداوند «محمد» را به او عطا فرمود که در آن سنین مایه امید و چشم روشنی پدر گشت و سپس پسر دیگری به او داد و نامش را «حسین» نهاد.

«حسین بن علی بن بابویه» نیز از دانشمندان و پس از پدر و برادرش «محمد» بزرگترین و معروفترین شخصیت خاندان «بابویه» است.

دوران کودکی و نوجوانی

زمانی که خداوند «محمد» را به «علی» داد پدر دوران جوانی خود را پشت سر گذاشته و مسائل دینی و آداب اسلامی را در مکتب عالمان و محدثان آن روزگار فرا گرفته بود و در آن زمان او یکی از شخصیت‌های بزرگ عالم اسلامی و رئیس طایفه شیعه در قم به شمار می رفت و شاید حکمت و خواست الهی بر این بود که «محمد» در آن هنگام به خانواده پدر پای نهد تا «تجربه» و «انتظار» بستر پرورش صحیح این کودک را بگستراند و این نهال نو پا در مزرعه ای «ادب» و «دانش» دینی بارور شود و بدین سبب او که مادر او را به خوبی رشد داد و پدر به نیکی آن را شکوفاند.

دوران تحصیل

«محمد» در سنین کودکی فراگیری دانش دینی را نزد پدر آغاز کرد و تحصیلات ابتدایی و رشد اولیه او در علوم، در شهر قم، که آن روز، محضر دانشمندان محدثان بود، به انجام رسید.

با جدیت تمام و سعی پیگیر به فراگیری علوم و معرفت همت گماشت روزی نمی گذاشت که در اندوخته های علمی او افزوده نگردد. عمده مطالب را از پدر خود «علی بن بابویه» آموخت و افزون بر آن در مجالس و محافل درسی بزرگان علم و ادب حاضر می شد پس از آنکه به مرتبه بالایی از تحصیل رسید برای درک محضر اساتید بزرگ و حدیث شناسان آن دوران سفرهای علمی خود را آغاز کرد و شاید بتوان گفت: یکی از عوامل موثر در موفقیت وی اساتید بسیاری است که دیده و از خرمن علوم آنها خوشه ها برگرفته است از همین رو نمی توان به طور کامل اساتید او را شمارش کرد.

دانشمند محقق شیخ عبدالرحیم ربانی شیرازی رحمة الله در پیشگفتار کتاب شریف «معانی الاخبار» که شرح زندگانی وی را نگاشته، 252 تن از اساتید صدوق را نام برده است. ⁽²⁰⁾

از جمله بزرگانی که «صدوق» در قم از محضر آنها بهره برد می توان از: محمد بن حسن بن ولی، احمد بن علی بن ابراهیم قمی، محمد بن یحیی بن عطار اشعری قمی، حسن بن ادریس قمی و حمزة بن محمد علوی یاد کرد. در بخش مسافرت های این دانشمند سخت کوش و پر تلاش به اسامی برخی از کسانی که وی در طی سال های متمادی در شهرها و نقاط مختلف جهان از آنها بهره علمی گرفته یا حدیث شنیده است اشاره خواهیم کرد.

اقامت در ری

یکی از حوادث مهم دوران زندگی شیخ صدوق روی کار آمدن سلسله ایرانی نژاد و شیعی مذهب آل بویه بود که میان سال های 322 - 448 هجری قمری بر بخش بزرگی از ایران و عراق و جزیره تا مرزهای شمالی فرمان راندند.

هجرت شیخ صدوق از قم به ری و اقامت در آنجا نیز به درخواست یکی از حاکمان این سلسله، «رکن الدوله دیلمی» بوده است.

سابقه تایخی این سلسله به نقل دائرة المعارف بزرگ اسلامی چنین است:

«در میان سده سوم قمری سلطه دیرینه دستگاه خلافت عباسی با جنبشهای استقلال طلبانه ای در قلمرو خود روبرو شد که به سهم خویش به ضعف تدریجی نفوذ سیاسی خلفا انجامید. این جنبشها در میان ایرانیان که از پیش فرصتی می جستند تا خود را از بند ستم عباسیان برهانند، با ظهور دولت صفاریان دولت سامانیان و زیاریان به اوج خود رسید، در اوایل سده چهارم قمری دیلمان⁽²¹⁾ که هیچ گاه به اطاعت خلفا گردن ننهادند جنبشهای دیگری در شمال ایران آغاز کردند آنگاه که «ماکان بن کاکي» و «اسفاربن شیرویه» و «مرداویج زیاری» هر یک لشکری بسیجی اند و از دیلم خروج کردند علی و حسین، پسران ابوشجاع بویه - ماهیگیر دیلمی - به ماکان که فرمانبردار سامانیان بود پیوستند علی خود از پیش در خدمت «نصر بن احمد سامانی» می زیست. سپس که مرداویج بر گرگان و طبرستان چیره شد اینان با جلب نظر ماکان، به مرداویج پیوستند. او آن دو را گرامی داشت. و علی را به حکومت کرج گمارد، اما خیلی زود پشیمان شد. علی به پایمردی حسین بن محمد ملقب به «عمید» که او را از رفتن نامه مرداویج مبنی بر جلوگیری از رفتن علی به کرج و فرمان بازگشت او آگاه ساخته بود، به سرعت وارد کرج شد و رشته کارها را به دست گرفت و با تصرف دژهای اطراف، نیرویی یافت که مایه بیمانکی مرداویج شد. افزون بر آن، مردانی که مرداویج برای دستگیری علی به کرج فرستاد به او پیوستند و نیرویش فزون تر شد. او هم قصد تصرف اصفهان

کرد، اگر چه در آغاز سپاه «محمد بن یاقوت» را در هم شکست و بر اصفهان چیرگی یافت، با هجوم و شمشگیر برادر مرداویج واپس نشست.

او چندی بعد «ارجان» و «نوبند جان» را تسخیر کرد و برادرش حسن را به تصرف کازرون فرستاد. حسن کازرون را گشود و مال بسیار گرد آورد و سپس لشکر محمد بن یاقوت را که دوباره امارت اصفهان یافته و به مقابله با سران «بویه» آمده بود، در هم شکست و به نزد علی بازگشت. گرچه علی سال بعد به همراهی برادرانش حسن و احمد بر شیراز چیره و دولت مستقل خود را در آنجا طی افکند، مورخان، فتح ارجان را آغاز پایه گذاری دولت «آل بویه» دانسته اند. (22)

علامه شوشتري ماجرای هجرت شیخ صدوق از قم به ری را این گونه نگاشته است:

رکن الدوله (23) به منظور ترویج مذهب حق، التماس قدوم شیخ به دارالخلافه نموده، خدمت شیخ اجازات فرموده، سلطان در مجلس اول سؤالی چند که در تحقیق مذهب حق به خاطر داشت بر شیخ عرض نمود - چنانچه سابقاً در احوال شیخ تفصیل یافته - و جواب صواب استفاده فرموده، شیخ را تعظیم و تکریم تمام نمود و جوایز و اقطاع مقرر فرمود. (24)

به نظر می رسد علت اصلی این دعوت و عزیمت، خلایی بوده که از هجرت شیخ کلیمی از ری به بغداد و سپس رحلت او پیش آمده بوده است. در حقیقت وجود شیخ صدوق در ری می توانست منشأ برکات فراوان باشد، و آن بزرگوار نیز با توجه به اهمیت موضوع دعوت رکن الدوله را پذیرفت و زادگاه خویش را رها کرد و عازم ری گشت.

بافتهای بسیارى كه «صدوق» در مدت اقامت خود در «رى» در موضوعات مختلف اسلامى به ویژه در دو موضوع مهم امامت و غیبت حضرت ولّى عصر (عج) با رهبران مذاهب مختلف انجام داد شاهد خوبى بر این مدعاست. حاصل آن گفتگوها كه برخى نیز در حضور ركن الدوله بود، كتابهای ارزشمندی است كه از آن فقیه نامى باقى مانده است.

عصر حدیث

عصر صدوق را باید «عصر حدیث» نامید. دوره اى كه با حرکت علمى «كلینى» آغاز شد و با تلاشهای پیگیر و بى وقفه «صدوق» ادامه یافت. شیخ كلینى كه او نیز از «كلین» به «رى» هجرت كرد و در آنجا كتاب «كافى» اولین كتاب از مجموعه چهارگانه روائى شیعه - را نگاشت، با این حرکت علمى جدید، مكتب حدیث نگارى اهل بیت علیهم السلام را پی نهاد كه دیگران از جمله شیخ صدوق، بنای مستحکم ضبط و نشر حدیث را بر آن بنیاد نهادند. صدوق برای ادامه راهى كه كلینى در آن قدم نهاده بود سفرهای علمى خود را آغاز كرد، كه این بخش زندگى او را مى توان فصل جدیدى نامید.

سفرهای علمى

با مطالعه و دقت در این بخش از زندگانی «صدوق» در مى یابیم كه عشق به جمع آوری احادیث در وجود او موج مى زده و حفظ و حراست از سخنان پیشوایان دینی و نشر و توزیع آنها را سرلوحه كار خود قرار داده بود و برای رسیدن به این هدف، از بلخ و بخارا تا كوفه و بغداد و از آنجا تا مكه و مدینه سفر کرده و به تمام مراکز اسلامى آن زمان - اعم از شیعه و سنى - سرزده است و چه بسیار كه در این سفرها با مشكلات فراوانى مواجه گشته ولّى همه را

به جان خرید و غم غربت را تحمل کرده و با کوله باری از احادیث پیامبر و اهل بیت علیهم السلام از سفر بازگشته است.

او به هر شهری وارد می شد به دنبال نخبگان می گشت و از دانش آنان بهره می گرفت و نیز علاقه مندان علوم دینی را از منبع سرشار اندوخته های خود سیراب می کرد.

در ماه رجب سال 352 ق. به قصد زیارت امام رضا علیه السلام به مشهد رفت و سپس به ری بازگشت.

در ماه شعبان همان سال سفری به نیشابور کرد که از مهمترین شهرهای خطه خراسان در آن روزگار بوده است. در آن شهر اهالی آنجا گرداگرد او را گرفتند و وی با بحثهای روشنگرانه خود تشتت فکری عجیبی که نسبت به غیبت مهدی موعود (عج) در میان آنها رواج داشت، از بین برد.

او خود شرح این واقعه را در کتاب «اکمال الدین» آورده است. علاوه بر آن از عده ای از بزرگان آن دیار حدیث شنیده و نقل کرده است از جمله: «حسین بن احمد بیهقی»، «ابوالطیب حسین بن احمد» و «عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب».

در مرو نیز از گروهی دیگر از محدثان حدیث شنیده و نقل کرده است. از جمله: «محمد بن علی شاه فقیه» و «ابویوسف، رافع بن عبدالله بن عبدالملک». او سپس به بغداد مسافرت کرد و در همان سال از عده ای دیگر از بزرگان بغداد نیز حدیث شنید از جمله: «حسین بن یحیی علوی»، «ابراهیم بنی هارون» و «علی بن ثابت» والیبی».

در سال 354 وارد کوفه شد و از مشایخ آنجا استماع حدیث کرد. از جمله «محمد بن بکران نقاش» «احمد بن ابراهیم بن هارون»، «حسن بن محمد بن

سعید هاشمی»، «علی بن عیسی»، «حسن بن محمد مسکونی» و یحیی بن زید بن عباس بن ولید». در آن سال برای زیارت بیت الله الحرام و انجام مناسک حج عازم حجاز شد و در بین راه در همدان از «قاسم بن محمد بن احمد بن عبدویه» و «فضل بن فضل بن عباس کندی» و «محمد بن فضل بن زیدویه جلاب» حدیث شنیده و نقل کرده است.

پس از اعمال حج در راه بازگشت از سفر، بین راه مکه در منطقه فید از «احمد بن ابی جعفر بیهقی» روایت دریافت کرد.

بار دیگر در سال 355 به بغداد وارد شد و شاید این امر پس از بازگشت از زیارت خانه خدا بوده است.

از کتاب «المجالس» صدوق بر می آید که دوبار دیگر به زیارت مشهد رفته است یک بار در سال 367 که در آنجا بر «سید ابی البرکات علی بن حسین حسینی» و «ابی بکر محمد بن علی» حدیث خواند و قبل از محرم سال 368 به ری بازگشت. بار دیگر آنگاه که قصد سفر به ماوراء النهر داشت در بین راه از مشهد به بلخ مسافرت کرد و از بزرگان آن دیار بهره گرفت. از جمله: «حسین بن محمد اشنانی رازی»، «حسین بن احمد استرآبادی»، «حسن بن علی بن محمد بن علی بن عمرو العطار»، «حاکم ابو حامد احمد بن حسین» و «عبیدالله بن احمد فقیه».

و در ایلاق نیز نزد «محمد بن عمرو بن علی بن عبدالله بصری» و «محمد بن حسن بن ابراهیم کرخی» و غیر اینها حدیث شنید و در همین روستا بود که «شریف الدین ابو عبد الله محمد بن حسن»⁽²⁵⁾ معروف به «نعمت» از او خواست تا کتاب من لا بحضره الفقیه را بنگارد که شرح آن را در بخش تألیفات او خواهیم آورد.

از آنجا عازم سرخس شد و آنگاه به سمرقند و فراعنه رفت.⁽²⁶⁾
در پی سفر به گرگان نیز از «ابی الحسن محمد بن قاسم استر آبادی» استماع
حدیث کرده است.⁽²⁷⁾

مقام علمی

رفته رفته به مبارکی دعای حضرت ولی عصر (عج) برکت وجود شیخ صدوق
فراگیر شد و تمام دانشوران، زبان به مدح و ثنای او گشودند و در برابر عظمت
و گسترگی دانش او خضوع کردند. پس از سفر به بغداد شهرت علمی او آنچنان
دانشمندان آن دیار را تحت تأثیر قرار داده بود که تمام آنها را مجذوب خود کرد
و از شعاع وجودی خود بهره مند ساخت.

شیخ صدوق را نمی توان تنها یک محدث یا فقیه یا اصولی نامید بلکه با نظر
به گوناگونی تألیفات او و سخنان عالمان دینی در حق وی، پی به دامنه دانش
بیکران او خواهیم برد.

عمر رضا کحاله «از عالمان اهل سنت» در حق او نوشته است:
«محمد بن علی بن الحسین... شیعی (ابو جعفر) مفسر، فقیه، اصولی، محدث
حافظ، آشنای به رجال، ... (بوده است)»⁽²⁸⁾

بیشترین فرصت و زحمت وی صرفه جمع آوری و تدوین و تبویب و نشر
احادیث و نگارش کتب مختلف شد. و این امر جز با تسلط او بر آن رشته های
علمی تحقق نخواهد یافت.

تبویب و تدوین حدیث با توجه به موقعیت زمانی «صدوق» و نبود یا کمبود
امکانات نگارشی و تحقیقی در آن عصر، حاکی از تلاش طاقت فرسای او است.
امروزه انجام چنین امر بزرگ با وجود امکانات زیاد حتی از توان یک گروه
علمی هم خارج است.

صدوق با کار ابتکاری خود در تنظیم آثار معصومین علیهم السلام چشمه ساری را جاری ساخت که نسلهای آینده توانستند از جویبار روان و زلال نیازهای علمی و دینی بشریت را مرتفع سازند.

فقیه امامیه

برخی از کسانی که زندگانی فقیهان را نگاشته اند «صدوق» را از قلم انداخته، و او را در زمره فقهای نامدار شیعه نیاورده اند! حال آنکه صدوق در بسیاری از کتابهای خود از جمله کتاب معروف «من لا یحضره الفقیه» (یکی از کتابهای چهارگانه اصلی شیعه) روایات را بر اساس مبانی فقهی خود تنظیم کرده و در مقدمه آن نیز نوشته است: «آنچه در این کتاب آورده ام به آن فتوای دهم»⁽²⁹⁾ یعنی مطابق نظریات وی در احکام است همچنین کتاب معروف «المقنع» وی در شمار کتب اولیه فقهی عالم تشیع قرار دارد و کاملاً جنبه فتوایی دارد و سایر فقها در قرون و اعصار پس از وی به همین کتاب به مثابه نظرهای فقهی وی استناد کرده اند. بعلاوه بسیاری از رجال نویسان او را در زمره فقیهان آورده اند.⁽³⁰⁾ دانشمند کم نظیر شیعه، شیخ طوسی علیه السلام در کتاب «الفهرست» این گونه از صدوق یاد می کند: «بزرگ ما و فقیه ما و آبروی شیعیان خراسان....»

صدوق در نگاه دیگران

بزرگی شخصیت آنچنان است که دانشمندان معروف اسلامی - اعم از شیعه و سنی - هر جا به نام وی رسیده اند، زبان به مدح او گشود و او را به بزرگی یاد کرد و با لقبهای بلند و عبارتهای پر معنا نام برده اند. برخی از تعبیرها که در کلام آن بزرگان مشاهده می شود انسان را به تعجب والایی شخصیت وی دو چندان می کند.

شیخ طوسی در کتاب «الفهرست» می نویسد:

«... صدق، بزرگوار و حافظ احادیث، ناقد اخبار و نسب به رجال دانا بود. در بین دانشمندان قم شخصیتی به قدرت حافظه و زیادی دانش او یافت نشده است.»⁽³¹⁾

محمد بن ادريس نیز در کتاب «سرائر» آورده است:

«دانشمند بزرگوار و مورد اطمینان، متخصص اخبار، ناقد آثار، عالم به رجال و حافظ بزرگ حدیث بود، او استاد پیشوای ما شیخ محمد بن نعمان است.»⁽³²⁾
نجاشی بن محمد معروف نوشته است.

«صدوق، بزرگ و فقیه ما، چهره معروف شیعیان در خراسان بود در سال 355 در سنین جوانی به بغداد سفر کرد و بزرگان آنجا در محضر او استفاده بردند.»⁽³³⁾

سید ابن طاووس نیز او را این گونه توصیف کرده است:

«شیخ ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه، کسیکه دانش و درستکاری او مورد اتفاق و در گفتار مورد اطمینان کامل است.»⁽³⁴⁾

و شیخ اسد الله شوشتری در کتاب «مقابس الانوار» آورده است:

«صدوق، رئیس محدثین، زنده کننده اساس دین، دارنده فضائل و مکارم او و برادرش به دعای امام عسکری و ولی عصر علیه السلام به دنیا آمده اند.»⁽³⁵⁾

علامه مامقانی در کتاب شریف تنقیح المقام نگاشته است:

«محمد بن علی بن بابویه، عموم مردم از فقاهاست او و فقها از احادیث او بهره جسته اند و دانشمندان متخصص از او یاد کرده و بر او درود فرستاده اند.»⁽³⁶⁾

مرحوم سید حسن صدر نیز در معرفی وی می نویسد:

«محمد بن علی بن حسین، بیش از 300 کتاب تألیف کرده است همانند او در

میان دانشمندان اسلامی وجود ندارد.»⁽³⁷⁾

این توصیفها اختصاص به دانشمندان شیعه مذهب ندارد بلکه عالمان اهل سنت نیز زبان به مدح او گشوده اند که در این مختصر تنها به یک نمونه از آن اشاره می‌کنیم.

خیر الدین زرکلی که در کتاب معروف «الاعلام» می‌نویسد:

«محمد بن علی بن حسین، معروف به «شیخ صدوق» مانند او در بین علمای قم یافت نشده است. در ری اقامت داشت و در منطقه شرق و خراسان مقام والایی داشت در شهر ری بدروود حیات گفت و در همان جا به خاک سپرده شد و حدود 300 کتاب، تألیف کرده است.»⁽³⁸⁾

صداقت در گفتار و روایت

از مسائلی که در علم رجال مطرح است و سبب پذیرش حدیث محدثان خواهد بود تصریح دانشمندان این رشته علمی به وثاقت و اطمینان و صداقت راوی است. این در حالی است که در کلام عالمان رجالی کمتر سخن از وثاقت شیخ صدوق به میان آمده است مرحوم شیخ حر عاملی از محدثان شیخ و مؤلف کتاب شریف وسائل الشیعه در این باره می‌نویسد:

«عالمان بزرگ رجال نویس، آن گونه ایشان را مورد ستایش قرار داده اند که کمتر از توثیق نیست و آنگاه که فردی چنان شهرت داشته باشد که حال او بر هیچ کس پوشیده نباشد نیازی به توثیق ندارد عالمان دینی چنان اعتمادی بر شیخ داشتند که تعبیر به اینکه «ایشان مورد وثوق و اطمینان است» توهین به اوست.»⁽³⁹⁾

محقق بحرانی گوید:

«گروهی از اصحاب را دیدم که مراسیل⁽⁴⁰⁾ صدوق را صحیح می‌دانند و می‌گویند مراسیل صدوق کمتر از مراسیل ابن ابی عمیر نیست، از جمله آنها که

مراسیل او را صحیح می دانند علامه در مختلف و شهید در شرح ارشاد و سید داماد در حواشی فقیه است. « (41)

علامه مامقانی (رجالی معروف) در تنقیح المقال می نویسد:
«خدشه و تأمل در وثاقت و عدالت و بزرگی این مرد، مانند تأمل در نور خورشید فروزان است. حضرت حجت (عج) در حق وی فرموده است: ان الله سبحانه ینفع به یعنی خدای سبحان بوسیله او به مردم بهره می رساند و این خود توثیق و تعدیل اوست. (42)

برخی نیز روشنی وثاقت او را مانند وثاقت سلمان و ابوذر دانسته اند. (43)

آثار صدوق

پرداختن به نوشته های صدوق خود کتاب مستقلی را می طلبد و بجاست که «کتاب نامه صدوق» نگارش باید و نوشته های این دانشمند گرانمایه و جامعه علمی و اسلامی شناسانده شود.

شیخ طوسی رحمة الله علیه در کتاب «الفهرست» نوشته است: وی (صدوق) نزدیک به سیصد کتاب تألیف کرده است. « (44)

نجاشی در کتاب «رجال» خود که بعد از فهرست شیخ نوشته شده، 198 کتاب صدوق را نام برده است. (45)

این در حالی است که اهمیت صدوق به زیادی تألیفات وی نیست بلکه به سودمندی کار اوست نظم و تدوینی که وی در احادیث معصومین علیهم السلام به وجود آورده است تا عصر او سابقه نداشته و این نیز حکایت از تسلط بسیار عمق وی بر روایات دارد.

در این نوشته مختصر به معرفی اجمالی برخی از آثار صدوق می پردازیم.

کتاب من لایحضره الفقیه

مشهورترین و بزرگترین کتاب صدوق - پس از مدینه العلم - همین کتاب است که یکی از «کتب اربعه» روایی شیعه به شمار می رود. این کتاب در بردارنده نزدیک به شش هزار حدیث می باشد که بر اساس موضوعات مختلف فقهی تدوین شده است. سبب نگارش این کتاب حکایتی زیبا و شنیدنی دارد که وی خود آن حکایت را در مقدمه کتاب آورده است.

ایشان در آنجا ضمن ذکر آن حکایت چنین نوشته:

«من نخواستم مانند سایر مصنفان روایاتی را که در هر موضوع رسیده است ثبت کنم بلکه در این کتاب روایاتی را آورده ام که بر اساس آن فتوا می دهم و آنها را صحیح می دانم و معتقد به صحت آنها می باشم و میان من و پروردگار حجت است.»

مرحوم مامقانی به نقل از علامه طباطبایی (بحر العلوم) می نویسد:

«برخی از اصحاب روایات کتاب «الفقیه» را بر سایر کتب اربعه به چند دلیل ترجیح می دادند:

برخورداری مؤلف از حافظه ای قوی که سبب ضبط بهتر روایات می باشد. استواری وی در نقل روایات.

متأخر بودن کتاب «من لایحضره الفقیه» از «کافی».

صدوق صحت آنچه بر او در این کتاب آورده خود ضمانت کرده است.

هدفش تنها نقل روایت نبوده بلکه به اظهار خود مطابق آنچه نقل کرده فتوا

داده است. (46)

کمال الدین و تمام النعمة

صدوق این کتاب را در اواخر عمرش تألیف کرده است. در آن عصر از طرف فرقه اسماعیلیه که نفوذ بسیار داشتند و از سوی فرقه زیدیه و طرفداران جعفر کذاب و پیروان زیادی از اهل تسنن ایرادهایی به فرقه امامیه وارد می شد و آنان بدین وسیله اذهان مردم را مشوب می کردند. از این نظر شیخ صدوق - رضوان الله علیه - کتاب «کمال الدین» را تألیف کرد. او در اول این کتاب اشکالات مخالفین را نقل می کند و به آنها پاسخ می دهد و به خوبی از عقیده امامیه دفاع کرده به طور تفصیل درباره قائم آل محمد (عج) بحث می کند. (47)

با اینکه این کتاب حدود 90 سال پس از غیبت کبرای حضرت ولی عصر (عج) نگاشته شده از مباحث آن معلوم می شود در آن زمان که هنوز مدت چندانی از این مسأله نگذشته بود، عده ای از اهل کفر و نفاق نسبت به ماجرای غیبت تردید کرده بر شیعیان خرده می گرفتند. همچنانچه خود شیخ صدوق نیز بارها به این نکته اشاره کرده است.

معانی الاخبار

یکی از آثار ارزشمند صدوق کتاب معانی الاخبار حاوی روایاتی است که موارد ابهام و مشکل احادیث و آیات قرآن را توضیح داده است.

عیون اخبار الرضا علیه السلام

این کتاب را برای صاحب بن عباد، وزیر دانشمند و دین پرور آل بویه نگاشته و به وی اهدا کرده است و در آن، روایاتی که از امام هشتم علیه السلام نقل شده گرد آمده است.

خصال

این کتاب که در بردارنده نکات اخلاقی - علمی، تاریخی و فقهی و پندهای درس آموز می باشد بر اساس سلسله اعداد ترتیب یافته که این تدوین و تنظیم نیز بر زیبایی و شیوایی و ارزش کار وی در این اثر افزوده است. او در هر باب روایاتی که مطابق همان عدد نکته یا مطلبی را در برابر آورده است.

امامی (مجالس)

مجموعه درسها و سخنرانیهای شیخ صدوق در این اثر گرد آمده است مطالب آن را شاگردان او تحریر کرده اند.

علل الشرایع

این کتاب، همچنانکه از نامش پیداست حاوی علتها و فلسفه احکام می باشد، مؤلف تمام احادیثی که به علل و فلسفه احکام اشاره شده، در یک مجموعه به همین نام نگاشته است، و شاید اولین کتاب در موضوع خود می باشد.

برخی دیگر از آثار وی بدین قرارند:

1 - ثواب الاعمال

2 - عقاب الاعمال

3 - المقنع

4 - الاوائل

5 - الاواخر

6 - المناهی

7 - التوحید

8 - دعائم الاسلام

- 9- اثبات الوصية
- 10 - المصاييح
- 11 - التاريخ
- 12 - المواعظ
- 13 - التقيه
- 14 - الناسخ و المنسوخ
- 15 - الباطل العلو و التقصير
- 16 - السر المكتوم الى الوقت المعلوم
- 17 - مصباح المصلی
- 18 - مصادقة الاخوان
- 19 - الهدايه فى الاصول والفقہ
- 20 - المواعظ و الحكم
- 21 - تعداد زيادى در فضيلت برخى اعمال و بعضى از ماهها
- 22 - تعداد زيادى رساله در موضوعات مختلف فقہى و غير آن
- 23 - چندین کتاب در فضایل پیامبر و امامان و برخی از اصحاب
- 24 - کتابهای متعدد در بیان زهد پیامبر و امامان علیهم السلام
- 25 - و چندین کتاب در پاسخ به سؤ‌الهای مردمی.

گوهر گمشده یا مدینه العلم

مهمترین کتاب شیخ صدوق که خود نیز از آن یاد کرده و تا زمان پدر شیخ بهایی مورد استفاده عالمان مورد استفاده عالمان دینی بوده کتاب «کتاب العلم» است که مفقود گشته است و با کمال تأسف به دست کار نرسیده است.

بنا به نوشته ابن شهر آشوب در کتاب معالم العلماء کتاب مدینه العلم ده جلدی و من لا یحضره الفقیه چهار جلدی است و از این نوشته معلوم می شود که مدینه العلوم بیش از دو برابر من لا یحضره الفقیه بوده است. (48)

شیخ طوسی، شیخ منتجب الدین و دیگران از این کتاب به عنوان یکی از مهمترین تألیفات صدوق یاد کرده اند و بسیاری از بزرگان دین از کتاب مدینه العلوم روایت کرده اند. (49)

صاحب روضات الجنات می نویسد:

«بعد از زمان علامه و شهیدین، دیگر هیچ اثری از کتاب مدینه العلم دین و شنیده نشده است ولی بنا به نوشته برخی دیگر، معتقدند این کتاب تا عصر پدر شیخ بهایی نیز موجود بوده و ایشان نسخه ای از آن را داشته است.» (50)

شیخ حسین بن عبدالصمد حارثی (پدر شیخ بهاء الدین عاملی) در کتاب درایه اش نوشته است: «پایه ها و اصول معتبر حدیث ما پنج کتاب است: کافی، مدینه العلم، من لا یحضره الفقیه، تهذیب و استبصار.»

عالمه مجلسی و پس از وی سید محمد باقر جیلانی (سید شفقتی) تلاشها و اموال زیادی صرف یافتن این کتاب کردند ولی اثری از آن به دست نیاوردند.

شاگردان صدوق

شیخ صدوق به خوبی دریافته بود که بهترین شیوه برای حفظ و حراست از سخنان پیشوایان دین که در هر زمان ممکن است مورد تعرض و دستبرد خائنان قرار گیرد - علاوه بر حفظ و تدوین و نگارش آنها - انتقال به سینه دلسوخته گان آنها مکتب اهل بیت علیهم السلام می باشد. از همین رو هرگاه حدیثی از کسی می شنید به دیگران می آموخت و این امر سبب شد تا کمتر عالمی در آن عصر باشد که شیخ صدوق از او بهره نگرفته و کمتر طالب دانش که او را عطایی از

علوم وحی و عصمت نبخشیده باشد. در تمام شهرهایی وحی و عصمت نبخشیده باشد. در تمام شهرهایی که او سفر کرده است جمع زیادی از دانشمندان از خرمین دانش او خوشه ها برگرفته و بهره های فراوان برده اند که عدد شاگردان وی را متجاوز از صدها تن نوشته اند. از میان شاگردان وی که سرآمد همه آنهاست می توان دانشمند بلند آوازه شیعه، محمد بن محمد به نعمان، معروف به «شیخ مفید» را نام برد که بحق برازنده این لقب بود و بسیاری به دین دیانت کرد و آثار به جای مانده از وی حکایت از وسعت معلومات او دارد.

بجز شیخ مفید، از جمله شاگردان صدوق، می توان این بزرگان را نیز نام برد:

برادر وی، حسین بن علی بن بابویه قمی

هارون بن موسی تلکبری

حسین بن محمد قمی (مؤلف تاریخ قم)

علی بن احمد بن عباس نجاشی

علم بن احمد بن عباس نجاشی

علم الهدی، سید مرتضی

سید ابوالبرکات علی بن حسین جوزی حسینی حلی

غروب خورشید

شیخ صدوق رحمة الله علیه سرانجام پس از عمری تلاش و تحقیق در سنگر علم و فرهنگ اسلامی، در سال 381. ق در 75 سالگی دعوت پروردگار خویش را لبیک گفت و در جوار رحمت بی منتهای او جای گرفت. وفات او در شهر «ری» اتفاق افتاد و با این حادثه عظیم و تأسف بار، غبار غم و سراسر عالم تشیع را فرا گرفت و عاشقان مکتب اهل بیت علیهم السلام در میان اندوه و اشک، پیکر، پیکر مطهر وی را تشیع کردند و در نزدیکی مرقد حضرت عبدالعظیم

حسینی «در شهر ری» به خاک سپردند. آن محل اکنون نیز با نام «ابن بابویه» زیارتگاه مسلمانان است. گرچه در طول تاریخ همواره آرامگاه مورد احترام شیعیان بوده ولی با حادثه ای که در حدود یکصد و هشتاد و پنج سال پیش اتفاق افتاد، عظمت و اعتبار صدوق در نزد زائران حرمش بیشتر معلوم شد و ارادت آنان نسبت به وی دو چندان گشت؛ که شرح آن واقعه مطابق نقل روضات الجنات دیگر کتب تاریخی بدین گونه است.

«در سال هجری قمری، باران زیادی بارید که بر اثر آن اطراف مزار شریف شیخ صدوق فروکش کرد و شکافی در کنار آن پدید آمد. مؤمنان در پی اصلاح بر آمدند. هنگام خاکبرداری به سردابی که جسد شیخ در آن مدفون بود، رسیدند. وقتی که به سرداب وارد شدند، جسد را سالم یافتند. آثار رنگ حنا هنوز بر ناخنهای وی باقی بود، آثار رنگ حنا هنوز بر ناخنهای وی باقی بود، این خبر در سطح تهران پیچید تا آنکه سلطان وقت «فتحعلی شاه قاجار» نیز از آن مطلع گشت. دستور داد تا سرداب را نبوشانند که خواهان در محل حاضر شدند. جمعی از علما و سران مشاهده کردند. سپس دستور دادند تا سرداب را نبوشانند و بنای ساخته شده و بر قبر را تجدد کردند.⁽⁵¹⁾

صاحب کتاب «روضات الجنات» این حکایت را از برخی کسانی که جسد را دیده و شاهد این ماجرا بوده اند، شنیده و نقل کرده است. خدایش رحمت کند و در بهترین جایگاه بهشت جای دهد.

و الحمد لله اولاً و آخراً

صاحب بن عباد متوفای 385 ق.

وزیر دین پرور

سعید بابایی

از ولادت تا عرصه سیاست

ابوالقاسم اسماعیل بن عباد فرزند عباس ملقب به صاحب و مشهور به صاحب بن عباد به سال 326 ق. در اصفهان دیده به جهان گشود.⁽⁵²⁾ پدر و اجداد صاحب از بزرگان و سرشناسان اصفهان بوده و مرتبه وزارت داشتند. و عباس رسیده بود که مردم او را «شیخ امین» می گفتند. پدر صاحب و همسرش نهایت کوشش خود را در تربیت فرزند خود به کار بستند. اولین استاد صاحب پدرش «عباد» بود که علاوه بر ایفای پدری استادی مهربان و دلسوز برای وی به حساب می آمد. «صاحب» پس از فراگیری مقدمات به تحصیل فقه، حدیث، تفسیر، کلام و دیگر علوم رایج پرداخت. پس از چندی که او را از اساتید و بزرگان اصفهان بی نیاز دید به «ری» که از مراکز علم و ادب آن زمان بود مهاجرت کرد و در آن شهر به حلقه درس «ابن عمید» وزیر دانشمند و شهیر آل بویه پیوست و ابن عمید توانایی «صاحب» در انشای متون ادبی را مشاهده کرد. و او را از نویسندگانی مقام وزارت قرار داد. کاردانی و توانایی صاحب در انجام این وزارت قرار داد. کاردانی و توانایی صاحب در انجام این امور، راه پیشرفت را بر او هموار ساخت تا آنجا که چون رکن الدوله، فرزندش مؤیدالدوله را به مقام دبیری او و نویسندگی وی به زادگاهش اصفهان بازگشت.⁽⁵³⁾

نگاهی به آل بویه

این خاندان شیعی از منطقه شمال ایران برخاستند و در برهه ای از تاریخ این کشور (320) بر مناطق وسیعی از ایران حمرانی می کردند.

در عصر آل بویه بسیاری از محدودیتها و سختیهایی که شیعیان گرفتار آن بودند از میان رفت، شهادت به ولایت حضرت علی علیه السلام در اذان و بزرگداشت حادثه کربلا و شهیدان آنان و علنی کردن دیگر شعارها و مراسم مذهبی شیعیان، از خدمات این خاندان به اسلام است.

معزالدوله - از پادشاهان آل بویه - مذهب شیعه را در عراق ترویج نمود. به فرمان وی در دهه اول محرم بازارهای بغداد تعطیل شده و مردم با لباس سیاه به عزاداری می پرداختند.

بزرگداشت عید غدیر و برپایی جشن های باشکوه به مناسبت میلاد ائمه معصومین علیهم السلام و تبلیغ و نقل فضیلت های امامان شیعه علیهم از خدمات این خاندان است. تجدید بنای مرقد مظهر حضرت علی علیه السلام و امام حسین علیه السلام و نیز ساختن گنبد و بارگاه بر مقبره آنان، در شمار فعالیت های آل بویه است.

در سال 347 ق. صاحب به همراه مؤید الدوله و وزیرش ابوعلی بن ابوالفضل کاشانی به بغداد رفت. او در این شهر که مهترین پایگاه علوم اسلامی در آن عهد بود به حضور اساتید و بزرگان مشهور شتافت. وی در مدت توقف کوتاه خود در بغداد به محضر مردانی چون سیرافی، قاضی ابوالسائب، ابوبکر احمد بن کامل، مهلبی وزیر خلیفه، ابوبکر زکریا محیی بن علوی و بسیاری دیگر شتافت و بهره های فراوان از آنها برد ⁽⁵⁴⁾

در سال 366 ق. مؤید الدوله، حاکم اصفهان صاحب را که 13 سال نویسنده او را بر عهده داشت، به وزارت برگزیده، صاحب در دوران اقامت در

اصفهان بساط علم و ادب را در آن شهر گسترانید و به نشر و ترویج فضل و دانش فضل و دانش و تشویق دانشمندان و فرزنانگان پرداخت. رفته رفته نام او به دانش پروری اشتهار یافت و سخنوران و ادیبان و نویسندگان بسیاری به محضر او شتافتند و در اصفهان اقامت گزیدند.

در دوران اقامت صاحب در اصفهان بزرگان علم و ادب بسیاری از این شهر برخاستند. این افراد عبارت بودند از: ابوعلی مرزوقی ادیب مشهور، حلاج ابومنصور اصفهانی از شاگردان ابوعلی فارسی، ابوعبدالله خطیب اسکافی، ابن فورک اصفهانی، محدث و مورخ مشهور ابونعیم حافظ اصفهانی، محدث معروف و برخی دیگر.

او در اصفهان به اعتقاد استوار تشیع اشتهار داشت و عقیده و مذهب خود را نیز ترویج می کرد. در این راه سعی وافر مبذول می داشت. او با فقها و دانشمندان در مسائل اعتقادی مناظره می کرد و در بیشتر موارد بر آنان غالب می آمد. در مجالس درس او در اصفهان شاگردان فروانی حاضر می شدند. ابوالندی محمد بن احمد از ادبای مشهوری است که در یکی از جلسات املائی صاحب حاضر شده و با وی مناظره کرده است. (55)

پس از مرگ رکن الدولة در سال 366 ق. مؤید الدولة فرزند او ولایت ری و اصفهان را عهده دار شد. او پس از مدتی وزیر پدرش ابوالفتح فرزند «ابن عمید» را که جوانی کم تجربه ولی مغرور بود عزل و صاحب بن عباد را به وزارت انتخاب کرد. مؤیدالدولة که به فضایل و نیکیهای صاحب و تجارب او آگاهی کامل داشت و تواناییهای وی را در کشور داری و اداره امور مشاهده کرده بود پس از تفویض مقام وزارت به او اختیارات کامل به وی عطا کرد به گونه ای که صاحب می توانست در اموال خزانه به هر نحو که شایسته می

دانست تصرف کند و در همه مسائل رای خویش را به کار بندد. صاحب نیز در گسترش عدل و آیین های نیکو، آباد ساختن کشور، رفاه مردم، رونق اقتصادی و ترویج دانش و هنر کوشش بسیار کرد و حوزه علمی و ادبی خود را در ری نیز همانند «اصفهان» برقرار ساخت.⁽⁵⁶⁾

صاحب در سال 370 ق. نزاع میان مویدالدوله و عضدالدوله را که از بغداد به همدان لشکر کشیده بود با درایت خود پایان داد و بین آن دو صلح و صفا برقرار کرد. همچنین تدبیر و کیاست صاحب موجب گشت که لشکریان عضدالدوله و مؤیدالدوله بر سپاهیان خراسان و لشکر قابوس بن وشمگیر پیروز شوند. این پیروزی که در سال 371 ق. رخ داد. پس از وفات مویدالدوله، با تدبیر صاحب و پافشاری او حکومت ری و مناطق تحت نفوذ آن به فخرالدوله رسید. عظمت و شان والای صاحب در دوران فخر به نهایت رسید. او که همچنان تصدی وزارت را بر عهده داشت در این دوران آزادی عمل بیشتری یافت. ابهت و حشمت صاحب در این زمان بدان اندازه بود که فخرالدوله نیز به احتیاط با او برخورد کرده، چندان جرات مزاح با او را نداشت.

در دوران حکومت فخرالدوله، صاحب با پیگیری فراوان توانست خلفت حکومتی و القاب و پرچم خلیفه عباسی را به دست آورد. او همچنین توانست مناطق زیادی را فتح کند و به سرزمینهای تحت نفوذ فخرالدوله بیفزاید و فتنه هایی را که در طبرستان ایجاد شده بود فرو نشاند.

مذهب صاحب

بسیاری از بزرگان به تشیع و برخی به دوازده امامی بودن او تصریح کرده اند. سید بن طاووس، شیخ صدوق، علامه مجلسی، شیخ حر عاملی، شیخ بهایی، شیخ آقا بزرگ طهرانی، شیخ عباس قمی، علامه امینی و بسیاری دیگر از این

جمله اند. جز تصریح بزرگان، دقت در اشعاری که از صاحب باقی مانده و شور و شوق او به ولایت و دوستی ائمه معصومین علیهم السلام بهترین شاهد بر این شخصیت بزرگ است ⁽⁵⁷⁾ به نمونه ذیل دقت کنید:

ابا حسن لو کان حبک مدخلی جهنم، ان الفوز عند جحیمها
فکیف یخاف النار من هو مؤ من بأن امیرالمؤمنین قسیمها
- ابا حسن ای امام همام اگر دوستی تو مرا به دوزخ وارد سازد همانا که
آتش جحیم رستگاری مرا در پی خواهد داشت.

- آنکس که تو را تقسیم کننده بهشت و دوزخ داند چگونه از آتش آن
هراسی دارد؟

اخلاق و سیره صاحب

تحقیق در احوال و آثار بزرگان و نوابغ علم و ادب و بررسی سجایا و ملکات اخلاقی آنها، نقش بسزایی در شناساندن آنان ایفا می کند. بررسی کتب و مدارک مربوط به احوال و شرح زندگی صاحب نشانگر آن است که وی از مجلسی نیکو بهره داشته و به پشتوانه اخلاق پسندیده خود بزرگان علم و ادب و عموم مردم را شیفته خود نموده بود.

کرم و جوانمردی از بارزترین صفات اخلاقی صاحب می باشد و حکایات بسیار در این باره از وی نقل شده است. او از تواضع و فروتنی نیز بهره فراوان داشت و به ویژه سادات و دانشمندان را گرمی می داشت. صاحب ضمن برخورداری از تواضع و فروتنی از جلالت قدر و بزرگی نیز بهره برده بود. عفو و اغماض، فراست، شجاعت و بسیاری دیگر از محاسن اخلاقی را می توان در صاحب یافت. ⁽⁵⁸⁾

سیاست و روش کشورداری

هنگامی که صاحب به مقام وزارت رسید در صدد اصلاح امور بر آمد و در اولین گام، بدعتهای ناپسند و رسوم ظالمانه را برانداخت. او در اجرای عدالت و رفع ستم از مردم بسیار کوشا بود. وی همچنین آباد ساختن شهرها، مرمت و بازسازی ویرانیه‌ها و بنای آثار نیک را نیز مورد عنایت قرار می‌داد؛ که می‌توان از رونق یافتن شهرهای قزوین، قم و اصفهان یاد کرد. صاحب به شهر قم که در آن زمان پایگاه اصلی شیعیان بود توجه ویژه داشت. نویسنده تاریخ قم که این کتاب را به صاحب هدیه کرده است می‌گوید: «نزد صاحب چیزی گزیده تر از تصنیفی در اخبار شهر قم اهل آن نیافتم.»⁽⁵⁹⁾

صاحب در دوران وزارت خود اقتصاد کشور مردم را رونق بخشید و دارایی خزانه دولت را به مرتبه‌ای عالی رساند. او به ورزش نیز توجه بسیار داشت و ورزشکاران را مورد تشویق خود قرار می‌داد. کارهای دیوان را جز به اهل فضل و دانش نمی‌سپرد. و هر زمان آگاه می‌شد که فردی شایسته و کارداران بیکار می‌باشد یک شغل از کسانی را که چند شغل داشتند، می‌گرفت و به او واگذار می‌کرد.⁽⁶⁰⁾

علم آموزی و دانش گستری صاحب

صاحب بن عباد در محیطی شیفته علم و ادب پای به جهان گذارد و تا آخرین لحظات حیات دمی از علم آموزی دانش گستری غفلت نورزید. صاحب کوشش در آموختن، محدود به زمان معین نبود به گونه‌ای که حتی پس از رسیدن به مقام وزارت نیز کسب علم و معرفت را فراموش نکرد. او چه در ایام اقامت در شهرهای اصفهان، بغداد و ری و چه مسافرت همیشه با برخی از

دانشمندان بزرگان علم همراه بود و حتی در مأموریت‌های نظامی نیز مجلس بحث و گفتگو می داد.

فراهم آوردن زمینه های گسترش علم در میان عموم مردم از سیاست‌های مهم صاحب در دوران وزارت بود. او در پی این مهم دانشمندانی را از بغداد به اصفهان و ری فرا خواند. صاحب می دانست که آباد شدن کشور و رونق اقتصاد در نخستین مرحله متوقف بر آن است که مردم از زنجیر جهل و نادانی رهیده، روشنایی دانش و فضیلت را درک کنند.

صاحب به تألیفات اهل قلم عنایت توجه ویژه داشت هرگاه از تألیفات کتابی جدید آگاهی می یافت با سعی و کوشش فراوان نسخه ای از آن فراهم می کرد و برای مطالعه در کتابخانه خویش قرار می داد. او در نتیجه تلاش فراوان توانست کتابخانه ای عظیم و کم نظیر تشکیل دهد. کتابخانه صاحب، بیشتر آثار و تألیفات علمی آن دوران را در برداشت و دانشوران و نویسندگان متعدد را آن گنجینه ارزشمند استفاده می بردند. «مقدسی» جغرافی دان پر آوازه و مشهور قرن چهارم، یکی از کسانی است که به تصریح خودش استفاده فراوان و بهره بسیار از کتابخانه بزرگ صاحب برده است. فهرست نام کتابهای موجود در کتابخانه مذکور حاوی ده جلد و برای کتابها به تعدادی زیاد شتر نیاز بود. به گفته برخی مدارک میزان کتابهای موجود در قرن دهم میلادی مقارن بوده است برابر مجموع کتابهای موجود در کتابخانه های اروپا برآورده شده است.

صاحب مقام بزرگان دین و علم و ادب را گرامی می داشت و از احترام به آنان کوچک ترین مضایقه ای نمی کرد. برخی از بزرگان به خدمتش حاضر شده، و در شمارش همراهان او در می آمدند و برخی دیگر با نامه نگاری به

وی اظهار ارادت می کردند؛ همانند صابی نویسنده مشهور آن دوران. سید رضی نیز قصیده هایی در بغداد سروده و صاحب را مدح گفته است. ابن عباد هر سال پنج هزار دینار به بغداد می فرستاد تا بین فقها و ادیبان آن دیار تقسیم گردد.

برخی از دانشمندان و ادیبان ملازم صاحب بدین قرار بودند:

1 - ابوالقاسم زعفرانی 2 - ابوالقاسم بن ابي العلاء 3 - ابوالعباس ضبی 4 - ابوسعید رستمی 5 - ابودلف خزرجی 6 - ابومحمدخان اصفهانی 7 - بدیع الزمان همدانی و بسیاری دیگر⁽⁶¹⁾ یاقوت در معجم الأدباً می گوید: صاحب بن عباد از پانصد شاعر صاحب دیوان مدح گفتند و از صاحب نقل شده که گفته است مرا به صد هزار بیت فارسی و عربی مدح گفته اند.

او دانشمندان و بزرگان مکه و مدینه را نیز مورد الطاف خود قرار می داد و هر سال با کاروان حجاج برای هر یک به فراخور شائش هدایایی می فرستاد. حکایت و وقایع متعدد از روابط نیک صاحب بن عباد و بزرگان معاصرش در مدارک و مآخذ نقل شده که حاکی از بزرگواری و ستایش معاصران او نسبت به صاحب بن عباد می باشد. در یکی از این وقایع هلال بن هارون صابی حرانی نویسنده نامی عصر خود که نزدیک به نود سال در خدمت خلفا و وزرا متصدی دیوان رسائل بود و شعرای عراق او را همچون رؤ سا مدح می گفتند، در نامه ای که خطاب به صاحب نوشته است می گوید: «هنگامی که صحیفه ای را در دستان آورنده آن گذارم، بر آن نامه بوسه زدم زیرا می دانستم که پس از وصول، چشمان مبارک تو بر آن خواهد افتاد.»

مطالبی نیز در توصیف اهمیت جلسات صاحب با ادبا بزرگان می گوید:

«در این گونه مجالس ثمرات عقول و افکار و ذوقهای مختلف بر صاحب عرضه می شد و از نتایج این اجتماعات بود که سخن صاحب در فصاحت و بلاغت به مرز سحر رسید و داخل در حد اعجاز گردید و نظم نثرش چون خورشید در همه آفاق پرتو افکن شد و شرق غرب را فرا گرفت.»⁽⁶²⁾

الف - مقام علمی صاحب

پشتکار و شوق به یادگیری علوم فنون رایج در آن عصر، او را به فراگیری معارف گوناگون واداشت به گونه ای که در بسیاری از علوم صاحب نظر گردید. صاحب در دانشهای چون علوم قرآن و تفسیر حدیث، کلام، لغت، نحو، عروض، نقد ادبی، تاریخ و طب تسلط تبحر داشت.⁽⁶³⁾

تألیفات

آثار متعددی در زمینه علوم فوق از صاحب باقی مانده که بدین شرح است:

- 1 - کتاب الادبانه (در علم کلام) 2 - الاقناع (در کلام عروض) 3 - الامثال السائره (در علوم ادبی) 4 - التذكرة (در کلام و اصول دین) 5 - دیوان اشعار 6 - رسائل صاحب (مباحث اخلاقی، اعتقادی و اجتماعی) 7 - رساله ای در فضایل حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام 8 - رساله ای در علم طب 9 - عنوان المعارف 10 - الفراق بین الضاد و الظأ 12 - المحيط (در علم لغت) 13 - المنظومة الفریدة.

- مؤلفاتی که تمامی آنها در دست نیست عبارت اند از: 14 - الأنوار 15 - روزنامه 20 - الامامة 21 - تاریخ الملک و اختلاف الدول 24 - الحجر 25 - الزیدية 26 - الشواهد 27 - الفصول المهدبة للقول 28 - القضاء و القدر 29 - الوزراً 30 - الوقف و الابتداء 31 - الکافی فی الترسل و برخی دیگر.⁽⁶⁴⁾

ب - اساتید صاحب

از مشخصات تمامی اساتید صاحب اطلاع دقیق در دسترس نیست. رخی از اساتید مهم وی عبارت اند از: 1 - عباد (پدر او) 2 - ابن عمید 3 - ابن فارس 4 - ابوالفضل عباس بن محمد نحوی مشهور به صدام 5 - ابوسعید حسن بن عبدالله سیرافی 6 - ابوبکر محمد بن یعقوب 7 - قاضی ابوبکر احمد بن کامل 8 - ابوزکریا یحیی بن عدی 9 - ابو عمر صباغ⁽⁶⁵⁾

شاگردان صاحب

اسامی برخی از شاگردان او بدین شرح است:

1 - شیخ عبدالقاهر جرجانی 2 - ابوبکر بن مقری 3 - قاضی ابوطیب طبری 4 - ابوالفضل محمد بن ابراهیم نسوی شافعی 5 - ابوبکر علی ذکوانی.⁽⁶⁶⁾

ج - کتابهایی که به نام صاحب نوشته شده و به او هدیه گردید.

1 - عیون اخبار الرضا علیه السلام: از شیخ جلیل و فقیه عالی مقام صدوق رحمه

الله علیه

2 - کتاب رجال، از حسین بن علی بن بابویه برادر شیخ صدوق

3 - تاریخ قم، از حسن بن محمد قمی

4 - لطایف المعارف، از ثعالبی (ادیب مشهور)

5 - الصاحبی، از ابن فارس

6 - تهذیب، از قاضی عبدالعزیز جرجانی

7 - الحجر، از ابوجعفر احمد بن ابی سلیمان.⁽⁶⁷⁾

سروده های صاحب

صاحب در تمامی ابواب و فنون شعر از قبیل مدح، رثا، هزل، مواعظ و غیره اشعاری سروده و در هر فن قدرت طبع خود را با آوردن معانی نو و مضامین

تازه و دقیق آشکار ساخته است. او اشعار متعددی در وصف ائمه و امام علی علیه السلام و در بیان مقام والای آنان سروده است. صاحب در مدح امیرالمؤمنین علیه السلام 27 قصیده سروده که در هر یک از قصیده ها یکی از حروف به کار نرفته است. (صنعت حذف) قصیده بیست و هشتم که از حرف و او خالی بود ناتمام ماند. ابن شهر آشوب در معالم العلماء صاحب را در شمار شعرای شیعی آورده و اشعاری از وی نقل کرده و او را از شعرایی دانسته که در بیان تشیع و علاقه خود به خاندان اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله بی پروا بوده اند.

برخی از سروده های او از این قرار است:

حب علی بن ابیطالب هو الذی یهدی الی الجنه
ان کان تفضیلی له بدعة فلعنة الله علی السنة

- دوستی علی بن ابیطالب علیه السلام که راهبر همگان به سوی بهشت است.

- اگر ترجیح او بر صحابه، بدعت به شمار می آید و خلافت سنت است پس

نفرین خدای بر سنت باد.

و نیز می سراید:

نائب قال لی: معاویة خا لک خیر الاعمال و الاخوال
فهو خال للمؤمنین جميعا قلت خال لکن من الخیر خال

- بدکیشی به من گفت: معاویه دایی تو است، بهترین عموها و دایی ها.

- و ادامه داد که در واقع معاویه خالوی همه مؤمنان است! گفتم آری او

«خال» می باشد ولی بدین معنا که خالی از خیر است. ⁽⁶⁸⁾

نثر صاحب

صاحب در فن نویسندگی و کتاب نیز مهارتی عجیب داشت و در این زمینه خود دارنده سبک و روش بود. ثعالبی منشآت صاحب را از حیث زیبایی لفظ و معنی به سرحد سحر و اعجاز نزدیک می دانست. صاحب نوشته های خود را به آیات قرآن، امثال و پندها و کلمات و اشعار شعرای مشهور مزین می ساخت. جمله ایها القاضی بقم قد غزلناک فقهیم⁽⁶⁹⁾ ای قاضی شهر قم، همانا تو را از قضاوت برکنار نموده ایم، پس از جای خود برخیز، از جمله های ادبی مشهور صاحب است. توقعیات⁽⁷⁰⁾ متعدد صاحب نیز از دیگر نشانه های فصاحت و بلاغت و مهارت او در فنون ادبی می باشد.

صاحب و زبان فارسی

برخی گمان می کنند صاحب با ترجیح ادبیات عرب بر ادبیات فارسی تعصب به خرج می داده است و حال آنکه بررسی احوال او این باور را تکذیب می کند. بهترین شاهد و دلیل ما، ارتباط صاحب با شعرای پارسی گویی همچون منطقی «بندار رازی» غضائری و جنیدی و احترام ویژه صاحب در تکریم آنان می باشد.

تحقیق و تأمل در آنچه مدارک گفته اند نشان می دهد که صاحب هیچ گاه با زبان فارسی و فارسی زبانان مخالف نبوده است، بلکه وی با نژادپرستی و کفر و بازگشت به مجوسیت که به بهانه دفاع از زبان فارسی انجام می شد، دشمنی می ورزید. او از ترویج و توسعه مجوسیت نگران بود، بویژه که در دولت آل بویه برخی بزرگان دیالمه بر کیش زردشتی باقی بودند و در منصبهای مهم قرار داشتند و صاحب به دلیل پای بندی به دین و مذهب خود از آنها دلگیر بود. از

همین روگاهی در بیان دلتنگی از آنها سخن می گفت و نمی توان این موضع گیری را مخالفت با زبان فارسی شمرد. (71)

غروب خورشید

تا تو ای ماه زیر خاک شدی خاک را بر سپهر فضل آمد
صاحب در اواخر عمر خویش، ناخوش و رنجور گشت و در بستر هم از
مسائل کشور غافل نبود و از کشور بااطلاع می شد. مردم در ایام بیماری به
عیادت او رفته، برای بهبودی اش روزی دوبار مقابل سرای او به درگاه خداوند
دعا می کردند. ولی صاحب که از زندان تن به تنگ آمده، مشتاق لقای پروردگار
خود بود سرانجام در شب جمعه 24 صفر سال 385 ق. جان به پروردگار
خویش تسلیم کرد و روح متعالی به سرای باقی شتافت. بامدادان مردم ری از
ارتحال وزیر باوفای دیار خویش با خبر شدند. تمامی بازارهای شهر بسته
گردید و خبر شدند. تمامی بازارهای شهر بسته گردید و دروازه های ری به هم
آمد. جمعیتی انبوه در تشییع پیکر صاحب گرد آمدند. ابوالعباس ضبی از
دانشمندان ری که شاگرد صاحب بود. بر پیکر استاد نماز خواند. فخرالدوله و
سران سپاه در حالی که جامعه سپاه بر تن داشتند در مراسم عزای آن وزیر
دانشمند، شرکت داشتند مدتی تابوت صاحب در خانه اش در ری نهاده شد و
سرانجام با شکوه انتقال داده و در زادگاهش به خاک سپرده شد. از آن پس
مقبره صاحب زیارت گاه خاص و عام گردید و همه ساله افراد زیادی از
شیفتگان اهل بیت علیهم السلام مقبره صاحب را زیارت حاجات خود را در جوار مرقد
او از طلب می کنند (مرقدش در میدان طوقچی، جنب مزار آیت الله طیب واقع
است.)

خبر ارتحال وزیر دانشور و دین پرور شیعه به سرعت در تمامی مراکز مهم جهان همچون بغداد و اصفهان انتشار یافت. دلسوختگان و آنان که از عمق فاجعه خبر داشتند آلام درونی و اندوه قلبی خویش را در شعاری بر زبان آورده، مرثی جانسوزی در رثای این شخصیت گرانقدر اسلام که معاصر صاحب بود 112 بیت در رثای صاحب از خود به یادگار گذاشت و ابوالفتح عثمان بن جنی شرحی بر آن ابیات در یک جلد تألیف نمود.

در عظمت شخصیت صاحب بن عباد همین بس که علامه در شأن او می فرماید: او از کسانی است که شرح حال نویس هر اندازه ادیب و سخندان باشد از بیان فضایل و مکارم او ناتوان بوده، زبانش در کلام می خشکد.

والسلام

سید رضی متوفای 406 ق.

بر ساحل نهج البلاغه

محمد ابراهیم نژاد

ستاره ای از افق بغداد

هنوز یک قرن از غیبت خورشید پر فروغ آسمان امامت - حضرت مهدی (عج) - نگذشته بود که ستاره ای از افق بغداد درخشیدن گرفت و نور امیدی بر دل عاشقان و منتظران نشانید.

او به سال 395 ق. (72) در محله شیعه نشین کرخ بغداد، در خانه ای که از گلهای عطر آگین ایمان و اخلاص و روشنایی علم و عمل آذین بندی شده بود، دیده به جهان گشود و نام زیبای «محمد» به خود گرفت. محمد که بعدها به «شریف رضی» و «سید رضی» شهرت یافت از خاندانی برخاست که همه از بزرگان دین و عالمان و عابدان و زاهدان و پرهیزکاران کم مانند و روزگار بودند.

پدر و مادر سید رضی هر دو از سادات علوی و از نوادگان سرور آزادگان حسین بن علی علیه السلام بودند. نسب وی از جانب پدر با پنج واسطه به امام هفتم می رسد. (73) از این رو گاهی شریف رضی را «رضوی» می خوانند. و از طرف مادر نسب وی با شش رابطه می خوانند و از طرف مادر نسب وی با شش رابطه به امام زین العابدین علیه السلام می رسد. (74)

در جلالت و عظمت شأن فاطمه مادر شأن فاطمه مادر رسید رضی همین بس که می گویند: شیخ مفید رحمه الله کتاب «کتاب النساء» را برای او نوشته و در مقدمه کتاب از او به بانویی محترم و فاطمه یاد کرده است. (75)

خواب سرنوشت ساز

قرن چهارم پنجم ق. برای بغداد دوران طلایی به حساب می آید. زیرا در آن موقع از نظر علم و ادب، بغداد به اوج شهرت و عظمت خود رسیده بود و وجود ستارگان درخشان آسمان پرفروغ علم و معرفت، تشنگان فضیلت را به ضیافت کوثر دعوت می کرد. از جمله آنان دانشمندان فرزانه و فقیه یگانه محمد بن محمد بن نعمان مشهور به شیخ مفید بود که در آن دیار حوزه درسی برپا کرد و به پرورش استعداد پرداخت و روز به روز بر رونق آن افزوده می شد.

روزی همچون گذشته شیخ بزرگوار و عصاره تقوا، به منظور تدریس قدم بر «مسجد براتا» گذاشت و درس را شروع کرد. چند لحظه ای از شروع درس نگذشته بود که ناگهان نفسهای گرم استاد در پشت قفس برخاست... سلام علیکم، بفرمائید!

طلبه ها به پشت سر برگشتند و در مقابل دیدگان زده خود بانوی محترمی را دیدند که دست دو فرزند کوچک را گرفته بود. بانوی پاکدامن در کمال متانت رو به شیخ کرد و گفت: ای شیخ! اینان دو فرزند «سید مرتضی» و «سید رضی» هستند، به خدمت شما آورده ام تا فقه به آنان بیاموزی.

با شنیدن این کلام شیخ شروع به گریستن کرد و...

حاضران در وادی حیرت پی علت می گشتند تا اینکه کلمه «شگفتا»ی استاد آنها را متوجه خود ساخت. شیخ با چشمانی اشک آلود گفت: «حالا حقیقت برابم آفتابی شد و رؤیای شگفتم تعبیر گردید.»

و بعد در دوران حیرت پی بحث به استراحت پرداخته بودم خواب دیدم در همین مسجد نشسته ام و مشغول تدریس هستم. در خواب بی بی دو عالم، فاطمه زهرا علیها السلام را دیدم که دست دو فرزندش امام حسن و امام حسین علیهم السلام را

گرفته بود و رو به من فرمودند: ای شیخ! دو فرزندم حسن و حسین را پیش آوردم تا فقه فقه شان بیاموزی.

هنوز حلاوت حضورشان رامی چشیدم که از عالم خواب بیدار شدم و در دریای تفکر فرو رفتم خدایا! من کجا و استادی دو امام معصوم کجا؟! با این افکار به مسجد آمدم تا اینکه این سلالههب ء زهرای اطهر عَلَيْهَا با دو غنچه از گلستان محمدی از در مسجد وارد شدند و من به تعبیر رؤیای خود رسیدم. از همه روز شیخ مفید و تربیت سید مرتضی و سید رضی را به عهده گرفت و در پرورش آنان نهایت سعی و تلاش خود را به عمل آورد. (76)

دلباخته علم و معرفت

سید رضی از همان اوایل کودکی با اشتیاق فراوان به تحصیل و فراگیری علوم رو آورد. وی علاوه بر جدیت و پشتکاری برخوردار بود که پیشرفت علمی و ادبی او را سرعت می بخشید. در حقیقت در قرن چهارم تا حدودی از بین رفته بود. از این رو در دو فرقه بزرگ و نیرومند تشیع و تسنن در جوی مسالمت آمیز زندگی می کردند و روح تفاهم و هبستگی باعث شده بود که دانشمندان هر دو فرقه به طور آزاد به ارائه افکار و اشاعه مذهب پردازند. سید رضی از این فرصت استثنایی بهره های فراوان برد و علوم مختلف مانند قرائت قرآن، صرف و نحو، حدیث، کلام، بلاغت فقه، اصول تفسیر و فنون شعر و غیره را بیاموخت تا اینکه در بیست سالگی از تحصیل بی نیاز گشت و خود در صف استادان و محققان نامدار قرار گرفت.

عدهای از دانشمندان نام آوری که سید رضی نزد آنان به کسب دانش

پرداخته عبارت اند از:

- 1 - ابو اسحاق ابراهیم بن احمد طبری (متوفی 393 ق.) فقیه و ادیب و نویسنده زبر دست که سید رضی قرآن را در دوران کودکی نزد وی آموخت.
- 2 - ابوعلی فارسی (متوفی 377 ق.) نام آور دانش و ادب و پیشوای علم نحو در عصر خود.
- 3 - ابوسعید سیرافی (متوفی 368 ق.) دانشمند بزرگ و نحوی که مسند قضاوت بغداد را به عهده داشت.
- 4 - قاضی عبدالجبار بغدادی، متخصص علم حدیث و ادبیات.
- 5 - عبد الرحیم بن نباته (متوفی 374 ق.) از خطبای بلند آوازه و نامدار شیعه، مشهور به خطیب مصری. سید رضی مقداری از فنون شعر را از وی آموخت.
- 6 - ابومحمد عبدالله بن محمد اسدی اکفافی (متوفای 405 ق.) عالم فاضل و پرهیزکار و مسند نشین قضاوت در بغداد.
- 7 - ابوالفتح عثمان بن جنی (متوفی 392 ق.) ادیب ماهر در علم نحو و صرف.
- 8 - ابوالحسن علی بن عیسی (متوفای 420 ق.) شعر شناس و پیشوای علم لغت و ادبیات.
- 9 - ابوحفص عمر بن ابراهیم بن احمد الکنانی، محدث ثقه که سید رضی از او حدیث فرا گرفت.
- 10 - ابوالقاسم عیسی بن علی بن حدیث بن داوود بن جراح (متوفی 350 ق.) لغت شناس و محدث بزرگ و مورد اعتماد.
- 11 - ابو عبدالله مرزبانی (متوفای 384 ق.) حدیث و مورد اعتماد شیخ صدوق رحمة الله.

- 12 - ابوبکر محمد بن موسی خوارزمی (متوفی 403 ق.) فقیهی سترگ و استاد حدیث که سید رضی و دیگران از وی فقه آموختند.
- 13 - ابومحمد هارون تلعببری (متوفای 385 ق.) فقیهی جلیل القدر و صاحب کتاب جوامع در علوم دین.
- 14 - ابو عبد الله محمد بن محمد نعمان مشهور به شیخ مفید (متوفای 413 ق.) از دانشمندان کم مانند عالم اسلام. (77)

شعر متعهد

سید رضی از بزرگترین صاحبان فصاحت و بلاغت بود که از درکی صحیح و ذوقی سلیم برخوردار بود. وی اولین چکامه قصیده اش را در مدح و ستایش نیاکانش (اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام) هم آوازه با خروش دجله روان ساخت. او در آن هنگام بیش از 9 سال نداشت اما چنان مهارتی از خود نشان داد که همگان، را شگفت زده کرد. او در طول حیات شعر و شاعری گذاشت که لقب «اشعر قریش» و «اشعر عرب» (سرآمد شعرای قریش و عرب) را به خود اختصاص داد و آثار گران بهایی از جمله دیوان اشعار که به گفته ثعالبی چهار مجلد می باشد به یادگار گذاشت. (78)

پدر بزرگوارش تا انقراض حکومت پر اقتدار عضدالدوله دیلمی در قلعه شیراز زندانی بود و در طول این هشت سال، شریف رضی که دوران کودکی خود را می گذراند در هاله ای از غم و اندوه به سر می برد.

در دوران زمامداری صمصام الدوله، ابواحمد پدر سید رضی از بند اسارت آزاد گشت و سید رضی با سرودن اشعاری مقدم پدر از گرامی داشت. (79)

شیفته خدمت نه تشنه قدرت

سید رضی دانشمندی متعهد، وظیفه شناس و عاشق خدمت بود. او تحصیل علم را برای روشنگری افکار و اندیشه های جامعه می خواست و از نفوذ اجتماعی و سیاسی خود به منظور تشکل نیروهای مخلص و یاری رساندن به هموعان خود استفاده می کرد. سید رضی هیچگاه خود را در کنج کتابخانه و گوشه مسجد و مدرسه محبوس و محصور نساخت و هرگز در را روی محبوس نبست. جوانمردی همچون سید رضی رسالت خود را فقط در بحث و تحقیق و تألیف و شعر و شاعری نمی دید بلکه با پیروی از جد بزرگوارش امیر مؤمنان علی علیه السلام به دستگیری از محرومان و ستمدیدگان می شتافت و نصرت دین خدا را هدف نهایی خود حکومت مردان فرومایه و غاصبان خلافت قرار گیرد. او شیفته خدمت بود نه تشنه قدرت. از این رو تنها مسئولیتهایی را به عهده گرفت که ویژگیهای مردمی داشت؛ مانند نقابت علویان، امارت حاجیان و دیوان مظالم. (80)

ترفند سیاسی

سید رضی همه خلفای بنی عباس را غاصب می دانست و از آنها متنفر بود، بخصوص از «القادر بالله». الله مردی خود خواه و جاه طلب و متعصب و پرکینه و عقده ای بود و در پی بهانه ای می گشت تا ابهت و شخصیت اجتماعی و وجهه علمی و روحانی سید رضی را از بین ببرد. از طرفی دیگر سید رضی در همان زمان تنفر و انزجار خود را طی اشعاری آشکار ساخت که همچون رعد در همه جا پیچید و غوغایی به پا کرد...

«من لباس ذلت در دیار دشمنان بپوشم، حال آنکه در مصر علوی (شیعی)

حکومت کند!

هنگامی که اشعار آتشین سید رضی به گوش خلیفه رسید سخت برآشفت. و بر مجلسی برپا کرد تا سید دلتنگی و نفرت خود را از حکومت بنی عباس و بغداد (مرکز خلافت عباسیان) دل آزرده کند در مصر - سرزمین علویان - به سر می برد.

سید رضی با تمام شهامت و شجاعت دعوت خلیفه را رد کرد و در مجلس وی حاضر نشد. از این رو خلیفه غضبناک شد. سید رضی را از تمام مسئولیتهای مهم اجتماعی برکنار کرد.⁽⁸¹⁾

در مجلس خلیفه صورت جلسه ای هم تدارک دیده بودند که می خواستند از آن بر ضد حکومت علویان مصر کنند. وقتی صورت جلسه را برای امضا پیش سید رضی آوردند از امضای آن امتناع ورزید.

روح حماسی

سید رضی سخنوری شجاع و بی باک اقیانوسی بیکران و روحش سراسر امواج خروشان حماسه بود که بر ساحل نظاره ها رخ می نمود و از بیشه بی انتهای دلش درختان پرصلابت شهامت به بلندای مجاهدت، قد بر می افراشت. او از هیچ مقام و قدرت و صاحب منصبی واهمه به دل راه نمی داد. سید والامقام همه خلفای بنی عباس را غاصبان خلافت و ولایت و حکومت اسلامی می دانست و هر چند بنا به شرایط نامناسب زمان مجبور به مبارزه منفی بود، با این حال لحظه ای از فکر براندازی نظام و ترسیم کربلا و تجدید عاشورا غافل نبود. او همیشه به انتظار یاری بخت و مساعدت زمان به سر می برد تا بر ضد طاغوتیان و حاکمان ظلم و جور، خروشی بی امان از دل پر جوش حسنیان برآورد و با خشکاندن ریشه ظلم و فساد، زمامداری امت اسلامی را به دست گیرد و بار دیگر عدل علی علیه السلام را بگستراند. آن سید مجاهد افکار انقلابی خود

را در مجالس خصوصی، ضمن اشعار حماسی به رفقای صمیمی و هم مرام خویش بازگو می کرد. ⁽⁸²⁾ و بنا به فکر بلند سیاسی که داشت خود را برتر از خلیفه می دانست.

سید رضی روزی نزد «الطایع بالله» نشسته بود و بی اعتنا به جاه و جبروت خلیفه محاسن خود را به دست گرفته، به طرف محاسن خود را به دست گرفته، به طرف بینی بالا می برد. خلیفه روباه صفت که خواست بر سید طعنه بزند و قدرت پر زرق را به رخ او بکشد، رو به سید گفت:

گمان می کنم بوی خلافت را استشمام می کنی؟!
سید رضی با همان متانت و شجاعت همیشگی پاسخ داد:
بلکه بوی نبوت را استشمام می نمایم! ⁽⁸³⁾

بوستان معرفت

سید رضی به سبک جالب و بی نظیر حوزه های علمیه، در حین فراگیری و قبل از فارغ التحصیلی، اقدام به پرورش طالبان علم و جویندگان معرفت کرد. وی در بوستان معرفتش به پرورش شاگردانی پرداخت که هر یک از آنان افتخار می ورزید. به طوری که هر یک از آنان مانند قمری در فلک علم و فرهنگ می درخشند. نام آن واستگان به قرار زیر است:

- 1 - سید عبد الله جرجانی، مشهور به ابوزید کیابکی
- 2 - شیخ محمد حلوانی
- 3 - شیخ جعفر دوریستی (متوفی حدود 473 ق.)
- 4 - شیخ طوسی (م 460 ق.)
- 5 - احمد بن علی بن قدامه مشهور به ابن قدامه (م 486 ق.)
- 6 - ابوالحسن هاشمی

7 - مفید نیشابوری (م 455 ق.)

8 - ابوبکر نیشابوری خزاعی (متوفی حدود 480 ق.)

9- قاضی ابوبکری عکبری (م 472 ق.)

10 - مهیار دیلمی.⁽⁸⁴⁾

اولین دانشگاه

شریف رضی جوانمردی درد آشنا بود. او نیش حسادت و شماتت را بر عزلت و رهبانیت ترجیح می داد و در میدانهای خدمت کمر همت می بست و یک تنه مسئولیتهای سنگین و دشوار اجتماعی را بر عهده می گرفت.

سید بزرگوار در کنار کارهای بس سنگین نقابت و دیوان مظالم و... همواره به فکر تحصیل طلاب بود. از این رو در پی طرحی نو به منظور بالا بردن سطح معلومات شاگردان افتاد که نتیجه اندیشه اش ایجاد دانشگاه شبانه روزی شد که تا آن زمان سابقه نداشت. « او با اینکه از تمکن مالی کم بهره بود مع الوصف نداشت. وقتی دید گروهی از طالبان علم و شاگردانش پیوسته در ملازمت او هستند خانه ای تهیه کرد و آن را به صورت مدرسه جهت شاگردان خود درآورد و نامش را « دارالعلم » نهاد و تمامی نیازمندیهای طلاب را برای آنها فراهم کرد سید رضی برای دارالعلم کتابخانه و خزانه ای با کلیه وسایل و لوازم فراهم کرد.⁽⁸⁵⁾

باید دانست که تأسیس دارالعلم سید رضی ده ها سال پیش از تأسیس مدرسه نظامیه بغداد و با وجود هنگفت دولتی از سوی خواجه نظام الملک طوسی (سال 457 ق.) صورت گرفته است. او تقریباً حدود هشتاد سال بعد از سید رضی به این کار اقدام ورزیده است.⁽⁸⁶⁾

جلوه های تربیتی

سید رضی مردی خود ساخته و پیراسته بود و شخصیت و عظمت افراد را در ارزشهای والای انسانی و معنویات می دید. از این رو در تمام عمرش همواره میانه روی را پیشه خود ساخت. چرا که با روح قناعت در غنای حقیقی به سر می برد. وی هیچ گاه دست طمع به سوی دیگران دراز نکرد. به همین سبب، علو همت و مناعت طبع شریف رضی، زبانزد عام و خاص گشته بود. در مورد خصوصیات اخلاقی سید رضی قضایای زیادی نقل شده است که به یکی از آنها اکتفا می کنیم:

از ابی محمد مهلبی، وزیر بهالدوله نقل کرده اند که می گفت:

روزی به من خبر رسید خداوند به سید رضی پسری عنایت کرده است. فرصت را غنیمت شمردم و خواستم به بهانه این مولود صله ای به سید رضی بدهم. به غلامان دستور دادم طبقی حاضر کردند و دوهزار دینار بر طبق گذاشتم و به رسم چشم روشنی و هدیه برایش فرستادم.

سید قبول نکرده و پیغام داده بود که: لابد وزیر می دانند و اگر مطلع نیستند، بدانند که من از کسی صله قبول نمی کنم.

به امید اینکه اصرارم ثمر بخشد دوباره طبق پر سیم و زر را فرستادم گفتم: این هدیه ناچیز را قبول بفرمایید و به قابله ها بدهید.

او آنها را دوباره پس فرستاد و جواب داد: قابله ها غریبه نیستند و رسم ما بر این نیست که بیگانگان به خانه ما رفت و آمد داشته باشند. آنها از بستگان خودمان می باشند و چیزی هم نمی پذیرند.

برای بار سوم طبق را فرستادم و گفتم: حال که خود قبول نمی کنید بین طلبه هایی که پیش شما درس می خوانند تقسیم کنید. چون طبق را آوردند استاد در

حضور طلبه ها فرمود: طلبه ها خودشان حاضرند! بعد رو کرد به شاگردان و گفت: هر کس به این پولها محتاج است بردارد.

در این هنگام یکی از آنان برخاست دیناری (طلا) برداشت و قسمتی از آن را قیچی کرد و بقیه را سر جایش گذاشت. دیگر طلبه ها هم چیزی را برداشتند.

شریف رضی از آن طلبه پرسیده: برای چه این مقدار برداشتی؟!

وی گفت: شب گذشته هنگام مطالعه روغن چراغ تمام شد، خادم نبود که از انبار مدرسه روغن بدهد، از فلان بقال مقداری روغن چراغ نسپه کرده ام. حالا این قطعه طلا را برداشتم تا قرض خود را ادا کنم!

سید رضی تا این سخن بشنید دستور داد عدد طلاب کلید ساختند تا هر کس

چیزی لازم داشت کلید انبار را همراه داشته باشد. (87)

قطره ای از دریای بیکران

سید رضی در دوران جوانی به تفسیر و توضیح آیات الهی روی آورد. عشق و علاقه وی به قرآن از همان اوایل کودکی آغاز شده بود. چنانکه بعد از یادگیری، انس دایم و رابطه همیشگی با قرآن برقرار کرد. او همواره با زمزمه کلام الهی آینه دل را جلا می بخشید. بعد از گذراندن علوم مختلف قرآنی علاوه بر شیرینی قرائت دوران کودکی، خود را با دنیایی از زیباییهای روح بخش همراه می یافت که وسعتش بی انتها و غایتش بی انتها بود. سید رضی محو در جمال تابناک آیات الهی دست به قلم برد تا قطره ای از دریای بیکران تعالیمش را بر صفحه روزگار جاری سازد. ثمره این تلاش با اخلاص سه گنجینه گران سنگی است که برای نسلهای آینده به یادگار گذاشت:

1 - تلخیص البیان عن مجازات القرآن

2 - حقایق التأویل فی متشابه التنزیل

3 - معانی القرآن

دیگر تألیفات سید رضی عبارتند از:

خصایص الائمہ، نهج البلاغہ، الزیادات فی شعر ابی تمام، تعلیق خلاف الفقہاء، کتاب مجازات آثار النبویہ، تعلیقہ بر ایضاح ابی علی، الجید الحجاج، مختار شعر ابی اسحق الصابی، کتاب «ما دار بینہ و بین ابی اسحق من الرسائل» و دیوان اشعار. (88)

دیگر تألیفات سید رضی عبارتند از:

خصایص الائمہ، نهج البلاغہ، الزیادات فی شعر ابی تمام، تعلیق خلاف فقہاء، کتاب مجازات آثار النبویہ، تعلیقہ بر ایضاح ابی علی، الجید من شعر ابی الحجاج، مختار شعرا بی اسحق الصابی، کتاب «ما دار بینہ و بین ابی اسحق من الرسائل» و دیوان اشعار. (89)

رسالت بزرگ

هر روز که سپری می شد برگ زرینی به دست توانای سید رضی بر تاریخ تابناک اسلام افزوده می گشت. او با قلمی روان و علمی فراوان خدمات ارزنده ای ارائه کرد. برای کتاب وحی تفسیر نوشت، احکام فقهی تدوین کرد، با اشعار نغز و قصیده های بلند خود سیل معارف روان ساخت و مسئولیت های طاقت فرسای دینی، سیاسی، اجتماعی را بر عهده گرفت، و... با همه اینها خلأ و کمبود می کرد که گویی برای رسالتی بس بزرگ.

وی می بایست از فضای آزاد به وجود آمده کمال استفاده را می برد و با شناساندن اصالت شیعه، اسلام واقعی را به جهانیان معرفی می کرد. سید رضی به خوبی می دانست که رسالت بدون امامت ناقص است و شهر علم پیامبر صلی اللہ علیہ و سلم بدون وجود علی علیہ السلام شهری بی دروازه می ماند و بدون معصوم

قرآن بدون مفسر خواهد بود. می بایست قدم به میدان گذاشت و اقدامی کرد و کاری را که انجام آن برای گذشتگان میسر نگشته است به سر منزل مقصود رساند.

شریف رضی با این تفکر الهی کار بزرگی را آغازید. همان کاری که ثمره شیرینش در کلام بلند مولا علی علیه السلام به بار نشست و کتاب همیشه جاودان نهج البلاغه را به ارمغان آورده، نام و یاد سید رضی را برای همیشه زنده نگه داشت. در حقیقت او اولین عالمی است که کلمات و خطبه های سراسر بلاغت امیرالمؤمنان علی علیه السلام را گردآوری و تدوین کرد.

از دیدگاه دانشمندان اهل تسنن

سید رضی از نظر مقامات بلند علمی و فضیلت‌های ارزشمند اخلاقی خود را به مرحله ای رساند که گوی سبقت از دیگران ربود تا بدان حد که خاص و عام، دوست و دشمن و عالم و عامی به دیده احترامش می نگریستند و زبان به تعریف و تمجیدش می گشودند. دانشمندان و بزرگان اهل سنت درباره عظمت همیشه درخشان سید رضی سخنان جالب توجهی دارند. که در ذیل به پاره ای از آنها اشاره می کنیم.

عبدالملک ثعالبی، شاعر معاصر سید رضی در کتاب تحقیقی و ادبی خویش «یتیمه الدهر» در وصف سید می نویسد: «تازه وارد ده سالگی شده بود که به سرودن شعر پرداخت. او امروز سرآمد شعرای عصر ما و نجیب ترین سروران عراق و دارای شرافت نسب و افتخار حسب، و ادبی ظاهر و فضلی باهر و خود دارای همه خوبی هاست.» ⁽⁹⁰⁾

خطیب بغدادی در کتابش موسوم به «تاریخ بغداد» می گوید: «... رضی کتابهایی در معانی قرآن نگاشته است که مانند آن کمتر یافته می شود.» ⁽⁹¹⁾

جمال الدین ابی المحاسن یوسف بن تغری بردی اتابکی در کتاب «النجوم الزاهره فی ملوک مصر و القاهره» می نویسد:

«سید رضی موسوی، عارف به لغت و احکام و فقه و نحو و شاعری فصیح بود. او و پدرش و برادرش پیشوای شیعیان بودند.»⁽⁹²⁾

غروبی نابهنگام

آن روز شهر بغداد در تب و تاب و هیجان بود. نگاههای نگران و معنا دار مردم حاکی از اضطرابی بود که کسی نمی خواست و نمی توانست باور کند. هرگز به ذهن کسی نمی رسید که به این زودی شاهد چنین حادثه غم انگیز و جانسوزی خواهد شد... اما هرچه بود تمام شده بود و دیگر گریزی جز پذیرفتن آن نبود. هرکس به دیگری می گفت: شریف رضی درگذشت. «انا لله و انا الیه راجعون».

سید رضی در ماه محرم سال 406 ق. در سن 47 سالگی چشم از جهان فرو بست و جهان علم و عالم تشیع را در غم و ماتم فرو برد... نوشته اند سید رضی استوانه علم و تقوا و سیاست، از در گذشت مرموز و ناگهانی برادرش چنان متأثر و متأسف شد که در تاب دیدن جنازه او را نیاورد و از شدت حزن و اندوه به حرم مقدس کاظمین علیه السلام پناه برد. از انبوه مردم جنازه سید رضی را تشییع کردند و فخرالملک وزیر بر جنازه وی نماز خواند پیکر پاکش را در خانه خود به امانت دفن و بعدها به حرم امام حسین علیه السلام منتقل کردند.

غم فراق برادر بر سید مرتضی بس سنگین بود. تنها و داغدیده سر به زانوی غم نهاده، آه جانسوز از دل آتشین بر می کشید و مرثیه فراق می سرود: ای

یاران! داد از این فاجعه ناگوار که بازوی مرا شکست! کاش جان مرا هم می
گرفت!

شیخ مفید متوفای 413 ق.

معلم اخلاق

احمد لقمانی

تاریخ شیعه سرشار از افتخارات بسیار و تحولات چشمگیر است. تحولاتی که به دست عالمان متعهد و فرزنانگان اندیشمند پدید آمده است.

در این میان به سده چهارم هجری بر می خوریم که «فتح الفتوح» تاریخ شیعی است؛ روزگاری که مردی بزرگ و اندیشمندی سترگ «دائرة المعارفی جامع» از معارف اسلامی تدوین کرد و قریب 50 سال پرچمدار عرصه های علمی، فکری و فرهنگی مسلمین گردید و سرانجام بدانجا رسید که دوست و دشمن زبان به تمجید او گشودند و قلم به تعریف او برگرفتند و او را «مفید» لقب دادند.

بینش افروزی و دانش آفرینی وی به همراه آگاهی از اوضاع دشمنان و اطلاع از جهان اطراف دست به دست هم داد و او را سلسله جنبان نهضت فکری و رنسانس علمی در قرن چهارم کرد و بدانجا رسید که «صحیفه های سبز مهدوی» عجل الله تعالی فرجه الشریف به افتخار او صادر شد و حضرت ولی عصر علیه السلام وی را برادری گرامی و استوار خواند.

تولد

و... این مشعل تابناک و فروزنده در یازدهم ذیقعد 336 قمری⁽⁹³⁾ در عکبرای بغداد پای هستی بر جهان گذارد و «محمد» نام وی گردید. از آنجا که پدر او شخصی پارسا و مذهبی بود و به تعلیم و تربیت اشتغال داشت، «ابن المعلم» لقب وی شد و پس از چندی «عکبری» و «بغدادی» دو لقب دیگر او گردید.⁽⁹⁴⁾ محمد دوران کودکی خود را با «بزرگی» می گذراند. فراست و تیز

هوشی او خبر از گذشته ای پاک، از خاندان خویش و آینده ای روشن، در بغداد و جهان اسلام می داد. عشق و شور فراوان به تحصیل موجب شد که همراه پدر به بغداد رفته و فراگیری علم و دانش را آغاز کند. او از نشاط وافر و فرح بخش بسیاری در مطالعه برخوردار بود. عطر اخلاص در وجود محمد کار را بدانجا رسانید که در پنج سالگی برای او از این ابی الیاس اجازه روایت گرفته اند⁽⁹⁵⁾ و در حالی که هفت سال و چند ماه داشت از این سماک نقل روایت کرده است.⁽⁹⁶⁾

وی فرزانه ای تلاشگر گردید به طوری که پیش از دوازده سالگی از برخی محدثان روایت اخذ کرده و از استاد خویش، شیخ صدوق قبل از بیست سالگی حدیث شنیده است.

تحصیلات و استادان

«ابن المعلم» سر و وجود خود را از چشمه دانش بغداد طراوت و شادابی بخشید و از محضر بیش از هفتاد نفر از بزرگان بهره علمی برد. از محضر مظفر بن محمد، ابو یاسر و ابن جنید اسکافی، «کلام و عقاید» آموخت و از درس حسین بن علی بصری و علی بن عیسی رمانی بهره جست. «فقه» را نزد جعفر بن محمد بن قولویه فرا گرفت و از محضر ادیب و مورخ چیره دست محمد بن عمران مرزبانی «علم روایت» آموخت.

ابن حمزه طبری، ابن داود قمی، صفوان و شیخ صدوق دیگر اساتید «محمد» بودند که شهد شیرین دانش را در کام جان او ریختند.

در میان استادان وی عالمانی از شهرهای مختلف مانند قم، بلخ، مراغه، همدان و شهر زور دیده می شوند.

جهان اسلام در عصر «مفید»

از رحلت رسول الله ﷺ و سلم حدود 300 سال می گذشت. در این مدت امامان و شیعیان تحت فشار بنی امیه و در خفقان خشن بنی عباس بسر می بردند. شکنجه های روحی و جسمی و اذیت و آزار خلفا و حکمرانان همچنان ادامه داشت تا اینکه در اواسط قرن چهارم هجری محدودیت، شیعیان به مقدار قابل ملاحظه ای کاهش یافت.

خلفای فاطمی - که شیعه اسماعیلی بودند - در مصر دولت نیرومندی تشکیل این دولت ابهت و جلال دربار بغداد کاسته شد و از طرفی سیف الدوله حمدانی و امرای آن خاندان در شام حکومت می کردند که آنها نیز افتخار شیعی بودن را داشتند.

در کنار این دو غوریان، صفاریان و طاهریان و از همه مهمتر دولت آل بویه که از شیعیان مخلص و فرزانه اهل بیت علیهم السلام بودند در قسمت هایی از ایران و عراق قدرت یافتند.

دو سال پیش از ولادت شیخ مفید، احمد معزالدوله - در سال 334 - با ورود خود به بغداد و تأسیس شاخه ای از حکومت آل بویه در این شهر صفحه نوینی در تاریخ بغداد گشود. بهار فرصتی فراهم شد و شیعیان در پناه آل بویه از آزادی موجود بهره برده و عقاید خویش را نشر دادند.

سال 352 اولین عزاداری علنی شیعیان در عاشورا بر پا شد و در پی آن جشن عید غدیر روحی تازه در کالبد شیفتگان شیعی دمید. عزالدوله در سال 367 هجری به امارت رسید و در سال 367 با ریاست عضدالدوله، بغداد رونقی تازه یافت و شور و نشاط علمی قابل توجهی بدست آورد. محمد بن محمد نعمان، شیخ مفید در این عصر می زیست و با توجه به اوضاع، از مقام و منزلتی

بسیار برخوردار بود. بطوری که عضدالدوله به هنگام بیماری شیخ به دیدار او رفت و از وی عیادت کرد. شفاعت مفید در حق دیگران پذیرفته می شد و رهنمودهایش مورد قبول قرار می گرفت و این در حالی بود که بیش از 36 بهار از عمر پر برکت شیخ مفید نگذشته بود.

در این ایام مرجع قدرتمند و رهبر اندیشمند مسلمانان و شیعیان فرهیخته، شیخ فرزانه، مرحوم مفید بود.

بر کرسی زعامت شیعه

با وفات عضدالدوله توفان حوادث بر پا شد و گرد و غبار دشمنی علیه شیعه بار دیگر پدید آمد. سال 372 هجری برخی دیگر از خاندان بویه به امارت رسیدند و با روی کار آمدن قادر خلیفه عباسی - در سال 381 هجری - خلافت عباسی تجدید حیات یافت و از نفوذ آل بویه کاسته شد. آشوب های مذهبی، فتنه انگیزی عیاران سخن سرایی قصه خوانان، خطابه های واعظان بی سواد و آشوب طلبی سیاست پیشه گان، آتش فتنه را شعله ورتر می کرد⁽⁹⁷⁾ و آن دوران را به عنصری پر التهاب و روزگاری پر از پیکارهای عقیدتی جلوه گر می ساخت. اما تدبیر عالمانه و دقیق شیخ فرزانه و «مفید» اندیشمند - که ریاست جهان شیعه را به عهده داشت - راه را بر کج روان و بدسگالان بسته بود و وعده های دروغین «مدینه فاضله» توسط افراد منحرف را رسوا و بر ملا می ساخت.

بیرق مبارزه در سده چهارم به دست این دانشمند بصیر بود. وی با استفاده از چشمه پاک و زلال وحی، دانش و معرفت اصیل را به ارمغان آورد، نظر معتزله را شنید و آراء غلات را بدست آورده سخنان زیدیه را دانست و به هر یک جوابی منطقی و در خور ارائه داد و تا بدانجا پیش رفت که هر گروهی از آنان

که در مناظره با شیخ مفید شرکت کردند. ساعتی بعد خموشی خجلت برگزیدند و با سکوت عجزآلود خود، نشان افتخار و سر بلندی را به دست شیخ سپردند. رساله های استوار، متین و دقیق وی و بیان اعتقادات شیعه با اسلوبی صحیح و کم نظیر توفیقی افزون بود که رهبری شیعیان را برای شیخ مفید پربارتر می نمود. (98)

صحیفه های سبز

دفتر زندگی معلم امت، شیخ مفید صحیفه ای سپید و نورانی است که دستخط مبارک سلاله یاسین، حضرت بقیة الله الاعظم ارواح العالمین له القداً در آن به چشم می خورد.

در اواخر ماه صفر 416 هجری بود که نامه ای از طرف حضرت برای شیخ فرستاده شد. بوسه سپاس و اشک شوق او برنامه آمد و چون آن را گشود دست خط زیبایی رخ نمود:

«للاخ الشدید و الولی الرشید الشیخ المفید... برادر گرامی، استوار و دوست راه یافته شیخ مفید...» (99)

و در توفیقی دیگر و لطفی افزون تر، در پنج شنبه 23 ذی حجه هجری نامه ای دیگر از طرف حضرت به افتخار شیخ صادر شد.

«بسم الله الرحمن الرحیم سلام الله علیک ایها الناصر للحق الداعی الیه بکلمة الصدق...»

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر، سلام خدا بر تو ای یاری کننده حق و دعوت کننده به سوی تو از کسی که با صدق و راستی به سوی خدا دعوت می کنی...» (100)

برخی بر این باورند که در طول 30 سال، 30 توفیق و نامه شریف از ناحیه مقدس حضرت ولی عصر (عج) برای شیخ مفید صادر شده که در عنوان بسیاری این جمله نورانی دیده می شود: «برادر گرامی و استوار، شیخ مفید»⁽¹⁰¹⁾

در آینه نگاه اندیشمندان

شیخ طوسی، سید شرف الدین عاملی، علامه بحرالعلوم، قاضی نورالله شوشتری، ابن شهر آشوب مازندرانی شیخ آقا بزرگ تهرانی، حاج میرزا حسین نوری و بسیاری دیگر از سبز سیرتان اندیشمند و دانایان شیعه شیخ را مردی فقیه، مولفی زبردست و صاحب دویست کتاب، صاحب فکری بلند و عالی و دارای ذهن دقیق و قابل توجه دانسته اند، او را در دوری از خطا و گناه، برخوردار از فقاہت و عدالت و بهره مندی از تیزهوشی و فضائل بسیار، کم نظیر شمرده اند.

در بین دانشمندان اهل تسنن نیز شخصیت‌های چون ابن ندیم، ابن جوزی، ابن حجر عسقلانی و دیگران زبان به تمجید این فرزانه سپید سیرت گشوده اند، او پاسدار علم، فروتن، دارای جایگاهی والا و صاحب نظر در فقه و کلام و روایت دانسته اند و از سویی دیگر ریاست امامیه را به او نسبت داده و بر مقام بس رفیع شیخ سر تعظیم فرود آورده اند.⁽¹⁰²⁾

داستانهایی از زندگانی شیخ

«ایمان راسخ» و «انبوه دانش» شیخ به همراه «اخلاص و پشتکار» کیمیائی چشمگیر بود که وجود شیخ را نورانیتی خیره کننده بخشیده بود. که وجود شیخ را نورانیتی خیره کننده بخشیده بود و کار وی را بدانجا رسانید که چون فتوایی را بطور غیر عمد و به اشتباه جواب داد حضرت ولی عصر (عج) خود با پیغامی

آن را اصلاح فرمود. پس از مدتی که مرحوم مفید آگاه شد و در پی آن از دادن فتوا منصرف گردید، آن حضرت طی نامه ای خطاب به شیخ فرمود:

«بر شماست که فتوا بدهید و بر ماست که شما را استوار کرده و نگذاریم در خطا بیفتید.»

مقام علمی و منزلت معنوی شیخ در آن حد بود که در خواب رسول الله ﷺ حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ را دید که دست عزیزان خود امام حسن و امام حسین عَلَيْهِمَا السَّلَامُ را در دست داشته و خطاب به شیخ فرمود: «ای شیخ به این دو فقه بیاموز.»

ساعاتی بعد حیرت مرحوم مفید برطرف شد چرا که مادر سید مرتضی و سید رضی را دید که دست دو فرزند خود را دست داشته و به شیخ گفت: ای شیخ به این دو فقه یاد بده. و آنگاه که در مسأله ای فقهی بین استاد و شاگرد شیخ مفید و سید مرتضی اختلاف نظر و با بحث و ارائه دلیل مشکل حل نشد. هر دو راضی به قضاوت امام امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَامُ شدند. مسأله را بر کاغذی نوشته و بالای ضریح مقدس حضرت گذاردند. صبح روز بعد که کاغذ را برداشتند دستخطی مزین به چنین نوشته ای دیدند که:

انت شیخی و معتمدی و الحق مع ولدی علم الهدی
(ای شیخ) تو مورد اطمینان من هستی و حق با فرزندم سید مرتضی ؛ علم الهدی است. (103)

معنویت «شیخ» و اخلاق «مفید»

اشتغالات اجتماعی و دل مشغولیهای تحصیلی و علمی شیخ را از فتوحات معنوی غافل نساخته بود. هر روز که می گذشت شکوفایی اخلاقی و عطر ملکوتی بر شاخسار وجود این فقیه فرهیخته بیشتر و افزون تر می گردید.

صدقات بسیار، خشوع و خضوع فراوان، روزه ها و نمازهای بی شمار و ساده پوشی شیخ اثری ژرف در دیدگان دوست و دشمن گذارده بود. هم رنگی او با اقشار کم درآمد و فقیر جامعه و دوری گزیدن از دنیای فانی موجب آرامش نفس و اطمینان خاطر آن فرزانه والا گوهر شده بود. بطوری که رسیدن به قله تکامل و تهذیب نفس برای او آسان شده و ارجمندی شخصیت شیخ نه تنها «نسخه ای کارآمد» بلکه «دارویی شفابخش» حساب می شد و نورانیتی ویژه با خود داشت. از تأثیر کلام شیخ و تربیت اخلاقی وی همین بس که «ابوالقاسم علی» فرزند شیخ راه روشن و نورانی پدر را ادامه داده و صاحب شخصیت قابل توجهی در جامعه شیعی به حساب آمده است.

در عرصه تدریس و تألیف

جاذبه فوق العاده و پشتکار فراوان شیخ مفید موجب جذب بسیاری به حوزه درس وی گردید و باعث تألیف آثاری گرانبها و ارزشمند شد. این عالم فهیم و بلند همت با احاطه و تسلطی اندیشمندانه پای به میدان نبرد علمی فرهنگی گذارد و با استفاده از مبانی علم کلام و اصول فقه، راهی هموار و روشن در بحث و استدلال بر روی شیعیان گشود. از یک سو گروه بی شماری از دانشمندان مذاهب مختلف را تربیت نمود و مشعل های فروزانی چون سید مرتضی، سید رضی، شیخ طوسی، نجاشی و دهها نفر دیگر را تحویل حوزه های علمی و دینی داد و از سوی دیگر قلم به دست گرفت و با این سلاح برق آسا و ژرف، تحولی بهنگام ایجاد کرد. اصول فقه را با سبکی شیوا و دلپذیر فراهم آورد، علم کلام را از غنای بیشتری برخوردار کرد و در اصول دین و عقاید موضوعات خاصی چون اثبات امامت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را از قرآن به طور بسیار نفیس تدوین نمود.

قلم روان و دلپذیر این شیخ اندیشمند بود که غیبت امام زمان علیه السلام را زیبا توضیح داد و تاریخ زندگانی ائمه معصومین علیهم السلام را در کتابهای گوناگونی - چون ارشاد و جمل - به رشته تحریر درآورد.

تأثیر بخشی و انسان سازی آثار مفید، محصول معجونهایی معنوی چون اخلاص در نوشتار، اطلاع از ادیان و مذاهب مختلف، محوریت عقاید، توجه و تأکید بر رهبری و فلسفه سیاسی در اسلام است. جامعیت این فرزانه سخت کوش به همراه عقل گرایی و استدلالات منطقی و شناخت مقتضیات زمان، جامه جاودانگی بر آثار وی پوشانید. و زینت های مختصرگویی، روان نویسی، آزاد اندیشی و بلندنگری نورانیتهای خاص به نوشته های مرحوم مفید بخشید.

گلبرگ های هدایت

الف) علم کلام و عقاید: علمی که مبانی عقیدتی همراه با استدلال عقلی در آن مطرح می شود و با همین داده می شود؛ «علم کلام» نام دارد. «اوائل المقالات»، «شرح عقاید صدوق»، «اجوبة المسائل السرویه» و «نکت الاعتقادیه» کتابهای شیخ عظیم الشان، مرحوم مفید در این بستر فکری فرهنگی است.

ب) علم فقه: «فقه» دانشی است مقدس که از دیرباز بیان وظایف شرعی و بایدها و نبایدهای علمی و تکلیفی مسلمانها را به عهده داشته است و فقیهان شیعی بسان غواصان معنویت از اعماق اقیانوس معارف اهل بیت علیهم السلام در واژه ها و گوهرهای گران سنگی را برای بیان این وظایف بدست می آورده اند. «المقنعة» شیخ صاحب عناوینی بسیاری در فقه است که احکام و وظایف شرعی در ابواب مختلف آن توضیح داده شده است.

«الاعلام»، «المسائل الصاغانیه»، «جوابات الرقة فی الالهه و العدد» از دیگر آثار این فرزانه فرهمند در زمینه فقه است.

ج) اخلاق اسلامی: «امالی» شیخ، پیرامون اخلاق اسلامی و فضائل انسان است. صحیفه های زرین که در آنها دعوت به تقوا، صحبت از یقین، بیان اخلاص و محاسبه نفس شده است و محبت الهی و مبارزه با هوا و هوسها مطرح می شود.

د) حدیث: پس از علوم قرآنی، ارزش علم حدیث مطرح است. این علم ارزشمند از احادیث و سخنان معصومین علیهم السلام که جرعه هایی از سرچشمه سنت و اشعه هایی از آفتاب وحی است بحث می کند. اهمیت ولایت، لزوم پیروی از «امام علی (علیه السلام)» و فضائل امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) از جمله مباحثی است که در امالی شیخ مفید، پیش روی اندیشمندان قرار می گیرد.

ه) امامت و فلسفه سیاسی در اسلام: شیخ مفید «عدالت» و «عصمت» را شرط قطعی برای امامت و رهبری شمرده است. وی با طرح حدیث ثقلین و آیات قرآن به این بحث مهم و بسیار عمیق پرداخت سپس در «الافصاح فی الامامه»، «ارشاد»، «جمل»، «امالی»، «الفصول المختاره»، «تفصیل امیر المؤمنین علی سایر الصحابه» بحث را گسترش داده و ابواب مختلف آن را گوشزد می کند. قریب بیست اثر ژرف از آثار شیخ مفید پیرامون «امامت و رهبری» است.

و) غیبت دوازدهم (علیه السلام)

در کار گلاب و گل حکم ازلی این بود
کان شاهد بازاری وین پرده نشین باشد

شیخ مفید از سر ارادت و عشق از مولای خود حضرت مهدی (عج) نام برده و پیرامون شخصیت آسمانی آن امام آثاری پدید آورده است. بخشی از «ارشاد» کتاب «الفصول العشرة فی الغیبه» و «الجوابات فی الخروج المهدی علیه السلام» به همراه پنج اثر دیگر از این علامه و شیفته اهل بیت علیهم السلام درباره حضرت بقیة الله (عج) است. (104)

جبهه های مختلف مناظره

نشو و نماهای عقاید گوناگون و نحله های مختلف عقیدتی، زمان شیخ مفید را معرکه آراء و هنگامه مناظره کرده بود. بیان پرجوش، تسلط چشمگیر و بصیرت بسیار وی موجب برتری همیشه در نبردهای علمی و فرهنگی وی شده بود. «تصحیح الاعتقاد» و «الفصول المختاره»، مجموعه ای از برخی مناظرات شیخ با بیش از بیست تن از علما و صاحب نظران عقاید مختلف است که از آنها می توان به مناظره با اشاعره، متزله، اصحاب حدیث، متصوفه و مرجئه اشاره کرد. (105)

در این عرصه «اندیشه های سبز و جاوید» شیخ در زمینه های ناب و اصیل خود را نشان داد و بینش سراسر معرفت آموز او ظاهر گردید. ولایت فقیه از دیدگاه شیخ مفید، آراء فقهی، اندیشه های سیاسی و نظرات کلامی وی طلوعی مبارک در پهنه دانش و بینش ایجاد کرد و همگان را به سوی فضایی معطر و جدید رهنمون ساخت. (106)

هر چند توفان حوادث، گرد گرفتاری بر وجود این دانشمند فرزانه فرو نشاند و تبعیدها و ناراحتی های زیادی برای وی فراهم آورد اما بدخواهی زشت سیرتان و سخن چینی پلیدان نزد حکام نتوانست عزم و اراده محکم شیخ را متزلزل کند و هر روز، روزی روشن تر و نواری تر برای وی پدید می آمد. (107)

غروب نابهنگام...

نخستین روزهای رمضان 413 هجری آغاز شده بود که غبار غم سراسر دل‌های پاک را فراگرفت شهر بغداد جامه سیاه به تن کرد و رودهای مصیبت و اندوه از گوشه و کنار سیل ماتم و عزا به سوی میدان شهر روانه ساخت. هشتاد هزار نفر سوگوار اشک یتیمی ریخته و عاشورایی دیگر در رمضان صیام به پا کردند.

پیکر شیخ مفید بر دستان انبوه تشییع شد و همگان به امامت سید مرتضی بر او نماز گزاردند. ساعاتی بعد بدن آن فرزانه آسمانی در کاظمین دفن شد. دل‌های پر از کینه و تهی از احساس، کیاست و حکمت این را پایان کار آن بزرگ مرد شمرده و ساده اندیشانه جشن گرفتند اما شخصیت سترگ او پنهان کردنی و فراموش شدنی نبود. ⁽¹⁰⁸⁾ و امروز پس از قرنهای متمادی «مفید» هنوز «مفید» است. در معرکه آراء کلام وی خورشید مناظرات و آفتاب گفتگوهاست و فردا و فرداها از آن او و راهیان خواهد بود.

سوگ سروده های مرگ مفید

سرسلسله داغداران و سوگواران این ماتم عظمی، قلب بقیة الله (عج) بود که با اشعاری حزن آلود، احساس خویش را بیان فرمود:

لا صوت النعاعی بفقْد کانه یوم علی آل الرسول عظیم...
صدای آنکه خبر مرگ تو را اطلاع داد به گوش نرسد که مردن تو روزی است که بر آل رسول مصیبت بزرگی است.

اگر در زیر خاک پنهان شده ای حقیقت دانش و خداپرستی در تو اقامت گزیده است قائم مهدی عَلَيْهِ السَّلَام خوشحال می شد هرگاه تو از انواع علوم تدریس می کردی ⁽¹⁰⁹⁾

سید مرتضی که خود سالیانی از پهنه علم و دانش شیخ مفید خوشه چینی کرده بود به شیواترین و زیباتر از هم گنان زبان سوگ گشود و قصیده ای با این مطلع سرود:

من علی هذه الدیار اقاما اوضفا ملبس علیه و داما
در این دیار چه کسی ساکن شده است، جامه جاودانگی پوشیده و همیشه
باقی مانده است. (110)

کنگره جهانی هزاره شیخ

رسالت معرفی تشیع راستین و اندیشمندان شیعی که عظمت دانش، تفکر زاینده، رفعت تقوا و ژرفایی فراوان آنها بیرق بزرگی و بزرگواری تشیع را همواره بر بلندای تاریخ پدیدار ساخته است موجب شد که کنگره ای جهانی و هزاره ای بین المللی به مناسبت هزارمین سالگرد دانشمند فرهیخته، شیخ مفید در قم برپا شد. این حرکت عظیم که به همت جامعه مدرسین حوزه علمیه قم انجام شد برکات بسیاری را در پی داشت. حدود صد عنوان از اهم موضوعاتی که در آثار شیخ مفید پیرامون افکار تشیع مطرح بوده به صورت مقاله تهیه شد و با موضوع بندی آثار آن عالم فرزانه با کامپیوتر اقدامی شایسته و جاودان صورت گرفت. تمامی آثار مرحوم مفید تجدید چاپ گردید و بهارانی دیگر از گلوآژه های حکمت افروز آن اندیشمند فرهیخته پدید آمد. پیام جامع و بینش آفرین مقام معظم رهبری حضرت آیه الله خامنه ای دیباچه معرفت آموزی بود که در اولین روز این کنگره (28 فروردین 1372 شمسی) قرائت گردید و به دنبال آن صدای سبز و شب شعر برپا شد. شعرای شیرین سخن ایران چکامه ها و سروده هایی زیبا قرائت کردند و شیخ الشیوخ شیعه را ارج نهادند. همگان رفعت «و مقام

آدمیت» را دیدند و «جاودانگی حقیقت» را نظاره کردند و مکنونات قلبی آن
شیخ «مفید» را دریافته اند که:

کیمیاست عجب بندگی پیر مغان خاک او گشتم و چندین در جانم دادند
برکات الهی و درجات خداوندی نصیب همیشه او باد. والسلام

سید مرتضی پرچمدار علم و سیاست

متوفای 436 ق.

محمود شریفی

مقدمه

«سید مرتضی» یکی از چهره های امید آفرین و هدف بخش و سازنده جهان تشیع و بلکه افتخار اسلام به شمار آمده، آثار علمی و زندگی اجتماعی و شخصیت معنوی او برای همه نسلها آموزنده و الهام بخش است. گرچه بیش از هزار سال از روزگار او می گذرد، شایستگی و برجستگی های وی سد زمان را شکسته و تا امروز امتداد یافته است و شناخت او در همه زمانها به زانوان انسانها توان بیشتر در پیمودن راه انسانیت می بخشید.

ولادت

سید مرتضی در ماه رجب سال 355 هجری قمری در شهر بغداد دیده به جهان گشود نامش علی فرزند «ابو احمد حسین» فرزند موسی بن محمد بن موسی بن ابراهیم فرزند امام موسی بن جعفر علیه السلام است که نسب او با پنج واسطه به امام هفتم علیه السلام می رسد. کنیه اش ابوالقاسم است و پدر و مادرش نیز از افراد لایق آن روزگار بودند. پدرش حسین موسوی به «طاهر اوحده ذوالمناقب» معروف بود که منصب نقابت و رسیدگی به کار و زندگی سادات دودمان ابوطالب و مسؤ ولیت نظارت بر دیوان مظالم و سرپرستی زائران خانه خدا را که از منصبهای مهم آن روز بود به عهده داشت ⁽¹¹¹⁾ مادرش نیز بانویی بزرگوار و دانشمند بود که شیخ مفید پیشوای شیعیان کتاب «احکام النساء» را به خاطر او تألیف و تدوین کرده است. ⁽¹¹²⁾

آغاز تحصیل

پیشوای شیعه « شیخ مفید » شبی در خواب دید حضرت فاطمه زهرا دخت گرامی پیامبر گرامی اسلام ﷺ دست دو فرزندش امام حسن و امام حسین را گرفته، آنها را به نزد او آورد و پس از سلام گفت: «جناب استاد! این دو پسران من هستند، به آنها علم فقه و احکام دین بیاموز! استاد از خواب برخاست و پس از انجام کارهای لازم و با اندیشه های مختلفی که گریبانگیر او بود به محفل درس خود که مسجد براتا واقع در محله شیعه نشین بغداد بود، آمد و پس از لحظاتی درس را شروع کرد. در کلاس درس مسأله خاصی پیش نیامد و موضوع خواب روشن نشد ولی چند لحظه پس از پایان درس دید زنی باوقار خاصی در حالی که دست دو فرزندش را گرفته و پیرامونش را زنانی که گویا از کنیزان او هستند همراهی می کنند وارد مسجد شدند و پس از سلام نشستند. وقتی استاد فهمید که او فاطمه دختر ناصر کبیر است به احترام او از جا برخاست.

مادر دو فرزند (علی و محمد) خطاب به استاد گفت: جناب شیخ! این دو پسر بچه، پسران من هستند آنان را خدمت شما آوردم تا علم فقه بیاموزند! مرجع بزرگ شیعه فوری به یاد خواب شب گذشته افتاد و شروع به گریستن نمود. همه حاضران مبهوت شدند و سبب گریه او را سؤال کردند. استاد لب به سخن گشود و خواب شب گذشته خود را که تعبیر شده بود برای آنان نقل کرد، سپس با کمال اشتیاق تعلیم و تربیت آن دو برادر را به عهده گرفت و در پیشبرد آنان به درجات علمی و عملی همت گماشت و آنچنان درهای علوم و معارف اسلامی را به روی آنان گشود که هر دو از نوابغ روزگار و عالمان نامدار به شمار آمدند (113)

استادان

سید مرتضی (علی) تا آن زمان که خود بر فراز کرسی استادی تکیه زد در نزد شماری از پاکان عصر خویش برای فراگیری علوم آسمانی به ادب زانو زد و بهره‌ها برد. در ذیل یادی از آن خدا ترسان عرصه علم خواهیم کرد.

1 - شیخ مفید (متوفی 413 ق.): شخصیت ممتازی که به قول نجاشی فضل و برتری او در فقه، کلام، روایت، علم و وثاقت مشهورتر از آن است که توصیف و تعریف شود⁽¹¹⁴⁾ او توانست شاگردانی بلند آوازه و نابغه و پرکار همانند شیخ طوسی و سید مرتضی را تقدیم جامعه اسلامی بدارد.

2 - ابومحمد هارون فرزند موسی تلعبری (متوفی 380 ق.): او دانشمند و فقیهی برجسته و کم نظیر بود و از جمله راویان مشهوری است که از مرحوم کلینی روایت نقل می‌کند.⁽¹¹⁵⁾

3 - شیخ محمد صدوق (متوفی 381 ق.): او از بزرگان و پیشتازان حدیث است که به قول شیخ طوسی وی دانشمندی بزرگ، پاسدار احادیث، آگاه به رجال و نقاد اخبار بود که در میان قمی‌ها کسی در پاسداری از اعم حدیث و دانش زیاد همانند او دیده نشده است و حدود 300 کتاب تألیف کرده است.⁽¹¹⁶⁾

4 - حسین بن علی بابویه برادر شیخ صدوق: او فقیهی بزرگوار و محدثی شناخته شده است که از پدر و برادرش حدیث نقل کرده است.

در ردیف استادان سید مرتضی رحمه الله نام بزرگان دیگر هم به چشم می‌خورد که ما به موجب اختصار فقط به ذکر نام آنان که در کتاب ارزشمند الغدیر آمده اکتفا می‌کنیم: 1 - احمد بن علی بن سعیدکوفی 2 - محمد بن عمران کاتب مرزبانی 3 - ابویحیی ابن نباته 4 - ابوالحسن علی بن محمد کاتب 5 - ابوالقاسم عبدالله بن عثمان بن یحیی 6 - احمد بن سهل دیباجی.⁽¹¹⁷⁾

شاگردان

1 - شیخ طوسی: وی پنج سال پس از ورود به بغداد (که مرکز گسترش علوم اسلامی و حوزه علمیه شیعه به شمار می رفت) و استفاده از محضر استادان گرانقدر بویژه مفید - با کمال تواضع در مجلس درس سید مرتضی حاضر شد و بیست و سه سال تمام از محضر این استاد وارسته علم و ادب آموخت و به مقام والایی رسید و شاگردان بسیاری تربیت کرد که گفته شده شاگردان مجتهد او از عالمان شیعه بیش از سیصد نفر بود و شاگردانش از علمای اهل تسنن بیش از آن بود که بتوان آن را شمرد. (118)

2 - ابویعلی سلار دیلمی: او از فقهای بزرگ شیعه و از شاگردان سید مرتضی و شیخ مفید بود و اصلش از دیلم (رشت امروز یا نواحی آن منطقه) است. از آنجا به بغداد هجرت کرد و از محضر آن دو استاد بزرگ دانش و معرفت را فراگرفت و توانست فوق العاده مورد توجه استادش سید قرار گرفته، جانشین او در منصب قضا در شهرهای حلب گردد. (119)

3 - ابوالصلاح حلبی: او از عالمان و فقهای مشهور است. این شهر آشوب درباره او می گوید: ابوالصلاح حلبی از شاگردان سید مرتضی رحمه الله است و کتابی دارد به نام «بدایه» در فقه و شرحی دارد بر کتاب ذخیره سید مرتضی. (120)

4 - قاضی ابن براج طرابلسی: او از فقها و دانشمندان و شاگردان مشهور سید مرتضی رحمه الله است که گفته شده سید مرتضی ماهانه هشت دینار - که در آن زمان مبلغ بالایی بوده است - به او شهریه می داد و مدت بیست و سه سال تمام در طرابلس قضاوت می کرد. از این رو به او قاضی طرابلسی گفته اند. نام شمار دیگری از شاگردان سید که در کتب معتبر آمده از این قرار است: شریف ابویعلی محمد بن حسن بن حمزه جعفری، ابو الصمصام مروزی، سید

نجیب الدین کراچکی، شیخ ابوالحسن سلیمان صهرشی، جعفر بن محمد دوریستی، ثابت بن عبدالله نباتی، شیخ احمد خزاعی، شیخ مفید ثانی، شیخ ابوالمعالی احمد بن قدامه، شیخ ابو عبدالله محمد فرزند علی صلواتی و ابوزید فرزند کیابکی حسینی و...⁽¹²¹⁾

حوزه درس سید

حوزه درس او ویژگیهایی داشت که به سختی می توان نمونه آن را در درس دیگر عالمان یافت. از ویژگی مجلس درس او این بود که همه گونه افراد با هر عقیده ای می توانستند در محضر او حضور یابند و از علوم مختلفی که وی تدریس می کرد استفاده نمایند. نقل شده زمانی مردی یهودی که از قحطی و تنگدستی رنج می برد به حضور استاد رسید و از وی تقاضای یادگیری علم نجوم کرد. سید مرتضی با گشاده رویی تقاضای او را پذیرفت و دستور داد هر روز مبلغی به او بپردازند. آن مرد یهودی مدتی در درس استاد شرکت کرد و زندگی خود را از طریق همان مبلغ گذراند و پس از گذشت مدتی نه چندان زیاد، تحت تأثیر عظمت و برخوردهای مکتبی شریف مرتضی قرار گرفت و مسلمان شد.⁽¹²²⁾

مرحوم محدث نوری می نویسد: «سید مرتضی - قدس سره - علوم زیادی را تدریس می کرد»⁽¹²³⁾ خصوصیت دیگر حوزه درس او این بود که به هر شاگردی به فراخور حالش شهریه می پرداخت. نقل شده که این استاد بزرگوار به شاگرد ممتازش شیخ طوسی ماهانه دوازده دینار می پرداخت.

ویژگی دیگر درس او این بود که بزرگان بسیاری در آن شرکت می کردند، حتی گاهی استاد عالی قدرش شیخ مفید رحمه الله نیز در درس او حضور می یافت. در این باره چنین گفته شده است:

«تمام فاضلها و دانشمندان عرب و عجم از جملات او متحیر، توگویی سیبویه همه زمانهاست و سبحان⁽¹²⁴⁾ قرن چهارم، توأم با حکمت لقمان و زهد سلمان. وقتی در درس خواجه نصیر نام او برده شد مؤدبانه گفت: صلوات الله علیه! چون سید مرتضی به درس مفید حاضر گشتی، مفید به احترام او از جا برمی خاستی و گاه کرسی درس خود به او دادی و از بیان و تقریر او نشاط کردی و در جلو او بر روی مبارکش لبخند شادی زدی؛ که گویی سیمای معصومین بینی و گاه که به یاد خواب زهرا علیها السلام می افتادی اشک شوق و محبت به گونه جاری ساختی.»⁽¹²⁵⁾

دارالعلم و کتابخانه سید

در زمان سید مرتضی رحمه الله شهر بغداد در مدتی کوتاه شاه گسترش علم و ادب بود. در آن روزگار شیفتگان دانش و معرفت از دورترین نقاط جهان به آنجا می آمدند تا از محضر استادانی چون سید مرتضی توشه ای گرفته، به دیار خود بازگردند و اقوام خود را ارشاد نمایند. در ظاهر هیچ مشکلی برای تحصیل علوم و معارف انسانی و اسلامی فرا روی آنان دیده نمی شد جز فقر و تنگدستی افراد - بویژه در سالهایی که قحطی شدید در شهر رخ نمود و مردم از جمله دانش پژوهان را در تنگنا و سختی قرار داد. در آن سالها طلاب بیش از دیگران برای تأمین زندگی و نیازمندیهای تحصیلی خود در زحمت بودند و کتابخانه ای نیز در آن زمان در شهر وجود نداشت. از این رو سید مرتضی بر آن شد تا بخشی از خانه خود را به اهل علم اختصاص دهد تا شاگردان و دانش پژوهان با استفاده از آن و کتابخانه اش، به تحقیق و مطالعه و مذاکرات علمی و تألیف بپردازند؛ که آن مرکز بعدها «دارالعلم» نامیده شد. مرحوم علامه امینی می

نویسد: «ابن طی» گفته: او اولین کسی است که خانه اش را دارالعلم قرار داد و برای مباحثه و مناظره آماده کرد. (126)

ابولقاسم تنوخی، قاضی مدائن و شاگرد سید می گوید: «کتابخانه وی (سید مرتضی) دارای هشتاد هزار جلد کتاب بود که او آنها را خوانده یا تألیف کرده بود یا مطالب آنها را به خاطر داشت. (127)

کار ارزشمند دیگری که سید مرتضی در این زمینه انجام داد این بود که یکی از روستاهای متعلق به خود را برای تأمین کاغذ دانشمندان و فقها وقف نمود و مخارج زندگی شاگردان را نیز از درآمد املاکش می پرداخت. (128)

البته معلوم نیست املاکی که سید در اختیار داشته از ملک شخصی خود وی بوده بلکه به احتمال زیاد این اموال متعلق به بیت المال بوده و سید مرتضی آنها را در جاهای مناسب از جمله در راه پیشبرد اهداف اسلام و تربیت شاگردان رسیدگی به نیازمندان جامعه هزینه می نموده است.

تألیفات سید مرتضی

خداوند متعال به سید مرتضی ذوق و استعدادی سرشار داده بود و او نیز از این نعمت بزرگ الهی به خوبی بهره برداری کرد و در نتیجه تلاش و کوشش در مدتی نه چندان طولانی هنرمندی صاحب قلم، شاعری متعهد مجتهدی عارف، محققى توانا، اسلام شناسی ورزیده و آگاه و خدمتگزاری لایق و دلسوز برای اسلام و مسلمانان گردید. او علاوه بر داشتن مسؤ و لیتهای مهم اجتماعی و تربیت شاگردان تألیفات مهمی در زمینه فقه و اصول، تفسیر، علوم قرآن، کلام، حدیث و ادبیات به جامعه عرضه کرد که تعدادی از آنها در ایران و کشورهای عربی چاپ و منتشر شده است و دانشمندان و ادبا از آنها استفاده می کنند.

مرحوم علامه امینی در الغدیر نام 86 اثر او را بیان کرده⁽¹²⁹⁾ و مرحوم سید محسن امین نیز نام 89 کتاب وی را برشمرده و آنها را ستوده است.

یکی از کتابهای وی دیوان معروف او با بیست هزار بیت است. او علاوه بر مقام علمی و اجتهاد دارای ذوق شعر و ادب بود و در زمان ایشان غیر از برادرش سید رضی شاعری همانندش نبود. کتاب دیگر او «امالی» است که در موضوع فقه و تفسیر و حدیث و شعر و فنون ادب است.

نکته مهمی که در تألیفات وی وجود دارد این است که در هر زمینه که وارد تحقیق شد سنگ تمام را گذاشته و آنچه در آن قابل بحث و تحقیق بوده بیان کرده است. از این رو بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران حضرت امام خمینی در مورد کتاب «شافی» که در بحث امامت نگاشته شده، چنین فرموده است:

«کتاب شافی سید مرتضی علم الهدی (متوفی در سال 436) که بهترین کتابها و مشهورترین مصنفات در این باب است در دسترس همه است؛ که هر چه متأخرین درباره امامت نوشتند، کمتر از آن است که در شافی سید مرتضی تحقیق کرده است.⁽¹³⁰⁾»

نکته دیگر اینکه تعداد زیادی از کتابهای او درباره مسائل آن روز جامعه و بعضی از آنها در پاسخ به سؤالات افراد در شهرهای مختلف آن ایام بوده است؛ همانند کتاب مسائل ناصریه، مسائل طرابلسیه، مسائل موصلیه، و... که نشان دهنده این است که آن بزرگوار با همه اشتغالات علمی و تربیت شاگردان، با مردم جامعه خود نیز ارتباط تنگاتنگ داشته و عالمی مردمی بوده است که به مسائل و مشکلات فکری و اعتقادی آنان اهمیت می داد و به آنها رسیدگی می کرده است.

سید مرتضی احیاگر قرن چهارم

در میان مسلمانان معروف است که خدای بزرگ در آغاز هر صد سال (یک قرن) کسی را بر می انگیزد تا دین را رونقی بخشد و در نشر احکام و نگهداشت آن بکوشد. استاد محمد رضا حکیمی در این مورد می گوید: شاید مدرک این عقیده حدیثی باشد که ابوداود... از پیامبر ﷺ نقل کرده است که فرمود: «خداوند بزرگ برای این امت در هر صد سال، کسی را بر می انگیزد تا دین او را تازگی بخشد و رواج دهد.»⁽¹³¹⁾ این حدیث در کتابهای مختلف با عبارات گوناگون نقل شده و بعضی از نویسندگان نام احیاگر هر قرن را هم مشخص کرده اند.⁽¹³²⁾

نویسنده کتاب «علمای بزرگ شیعه از کلینی تا خمینی» می نویسد: شیعه می گوید: «مجدد مکتب در قرن اول باقرالعلوم علیه السلام و فرزندش امام صادق علیه السلام بودند. در قرن دوم حضرت ثامن الحجج علی بن موسی علیه السلام در قرن سوم محمد بن یعقوب کلینی و در قرن چهارم سید مرتضی اعلی الله مقامه.»⁽¹³³⁾ و در این زمان هم باید گفت: احیاگر اسلام در آغاز قرن پانزدهم بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران حضرت آیت الله العظمی امام خمینی - رضوان الله تعالی علیه - است که اسلام را زنده و مسلمانان را سر بلند کرد.

دانای هنرور در سخن دانشمندان

علامه حلی می گوید: «علم الهدی در علوم بسیاری یگانه بود. دانشمندان ما بر وفور فضل و دانش او اتفاق نظر دارند. در دانشهایی مانند علم کلام و فقه و ادب از قبیل شعر و لغت و جز اینها بر همگان مقدم بود... شیعه از زمان وی تا عصر ما که در سال 693 هجری است از کتابهای او استفاده کرده اند. او رکن طائفه (شیعه) و معلم آنهاست.»⁽¹³⁴⁾

علامه بحر العلوم که خود سرآمد فقهای شیعه بود، می نویسد: «علی بن حسین... ابوالقاسم مرتضی علم الهدی، ذوالمجدین و صاحب الفخرین و ریاستین، مروج دین جدش، سرور ثقلین در قرن چهارم، به روش پیشوایان برگزیده، او سرور علمای اسلام و پس از ائمه اطهار علیهم السلام از همه کس برتر است. او دانشهایی گرد آورد که نصیب هیچ کس نشد و از فضایی برخوردار گردید، که او را از همه کس ممتاز گردانید، دانشمندان مخالف و موافق درباره فزونی فضلش اتفاق نظر دارند و به تقدمش بر تمامی دانشمندان پیشین و پسین معترف می باشند. (135)

ابوالعلا معری در پاسخ افرادی که از او درباره سید پرسیدند، در ضمن دو بیت شعر عربی چنین گفت:

«ای کسی که آمده ای تا درباره سید مرتضی از من بپرسی، بدان که او از هر نقص و عیبی پیراسته است. اگر او را ببینی، خواهی فهمید که وجود همه مردم در مردی جمع، و روزگار در یک ساعت متمرکز گشته و جهان در یک خانه قرار گرفته است» (136)

سید مرتضی و مسئولیتهای اجتماعی

سید مرتضی علاوه بر فعالیتهای علمی و فرهنگی و مسئولیتهای اجتماعی و رهبری جامعه اسلامی، پس از وفات برادرش سید رضی در سال 406 ق. مسئولیت نقابت و امارت حج و نظارت بر دیوان مظالم را به عهده گرفت.

از زمان خلفای بنی امیه تا زمان معتضد عباسی، فرزندان علی بن ابیطالب علیهم السلام همیشه تحت تعقیب و مراقبت خلفا و مأموران بودند. چون با حکام ستمگر مبارزه می کردند. از این رو آنان اغلب در شهرهای مختلف متواری بودند و معمولاً در جنگ و گریزها به شهادت می رسیدند. وجود امامزادگان متعدد در

نقاط مختلف و دور افتاده حاکی از همین مبارزات است. هنگامی که حکومت و خلافت در سال 279 ق. به معتضد عباسی واگذار شد موضوع احترام به علویان و تعیین سرپرست مطرح شد و در هر شهری یکی از بزرگان سادات یا علمای علوی نقابت یعنی سرپرستی سادات آن شهر یا منطقه را به عهده گرفت.

او علاوه بر نظارت بر نسب و دفاع از حقوق و حفظ شرافت آنان موظف بود در میان آنان قضاوت کند، سرپرستی اموال و دارایی یتیمان را بر عهده گیرد، احکام الهی را در صورت ارتکاب گناه درباره آنان جاری کند، دختران و زنان بی سرپرست را شوهر دهد و از بی سرپرستان مراقبت کند. کسی که این مسئولیت ها را به عهده می گرفت بایستی دانشمند و مجتهد باشد تا قضاوت او معتبر و نافذ باشد. (137)

امارت حج هم مسئولیت بزرگی بود که ریاست و رهبری زائران خانه خدا را به عهده داشت و معمولاً شخص خلیفه آن را به عهده داشت. ولی گاهی خلیفه این مسئولیت بسیار مهم را به شخصی که شایستگی داشت واگذار می کرد. نظارت بر دیوان - که در آن به اعمال ظالمانه حکام و امرا و رجال بزرگ دولت زیر نظر شخص خلیفه رسیدگی می شد. نیز یکی از مسئولیتهای خطیر اجتماعی بود.

این سه مسئولیت مهم در سال 406 ق. (پس از وفات سید رضی که بیش از بیست سال آنها را به عهده داشت) به برادرش سید مرتضی واگذار شد و تا آخر عمر آنها را به عهده داشت و به خوبی از انجام امور مربوط به آنها برآمد.

شایسته ذکر است که موقعیت اجتماعی و مسائل سیاسی، فرمانروایان ستمگر را وادار می کرد تا آن مسئولیت های مهم و برادرش نیز به منظور خدمت به اسلام و مسلمانان آن مسئولیت ها را پذیرفتند تا در سایه آن بتوانند خدمات

ارزنده برای جامعه انجام دهند و گرنه این مسئولیت ها چیزی نبود که بر عظمت و شخصیت آنان بیفزاید و به آنها افتخار کنند. از این رو است که می بینیم او به پیروی از جد بزرگوارش به وضع بیچارگان و محرومان جامعه خود رسیدگی می کرد؛ تا جائی که سید شریف تاج الدین حسینی حلبی می نویسد:

«او پیوسته مراقب حال مستمندان و مواظب بسیاری از خانواده های نیازمند بود و برای افراد بی بضاعت ماهانه مقرر داشته بود که خود آنان از منبع آن خبر نداشتند و پس از رحلت سید که ماهانه قطع گردید متوجه شدند.»⁽¹³⁸⁾

وصیت تکان دهنده و عشق به نماز

سید مرتضی در وصیت خود چنین آورده است: «تمام نمازهای واجب مرا که در طول عمرم خوانده ام به نیابت از من دوباره بخوانید»
وقتی این سخنان از ایشان نقل شد نزدیکان و اطرافیان شگفت زده شدند و پرسیدند چرا؟! شما که فردی وارسته بودید و اهمیت فوق العاده ای به نماز می دادید، علاقه مند و عاشق نماز بودید و همیشه قبل از فرارسیدن وقت نماز وضو گرفته، آماده می شدید تا وقت نماز فرا رسد، حال چه شد که این گونه وصیت می کنید؟!

سید در پاسخ فرمود: آری من علاقه مند به نماز بلکه عاشق نماز و راز و نیاز با خالق خود بودم و از راز و نیاز هم لذت فراوان می بردم، از این رو همیشه قبل از فرا رسیدن وقت نماز لحظه شماری می کردم تا وقت نماز برسد و این تکلیف الهی را انجام دهم و به دلیل همین علاقه شدید و لذت از نماز، وصیت می کنم که تمام نمازهای مرا دوباره بخوانید زیرا تصور من این است که شاید نمازهای من صد در صد خالص برای خدا انجام نگرفته باشد بلکه درصدی از آنها به خاطر لذت روحی و معنوی خودم به انجام رسیده باشد! پس

همه را قضا کنید چون اگر یک درصد از نماز هم برای غیر خدا انجام گرفته باشد شایسته درگاه الهی نیست و می ترسم به همین سبب اعمال و راز و نیازهای من مورد پذیرش خدای منان قرار نگیرد!

آری! اشتغالات علمی و اجتماعی و سیاسی او نه تنها جلو جلوه های عبادی و معنوی او را نتوانست بگیرد، بلکه او در میدان هم گوی سبقت را از دیگران ربود و الگو قرار گرفت.

اینجاست که باید گفت: او به راستی - «مرتضی» و بحق «شریف» بود که با گذشت زمان و ارائه کوششهای افزون و حوادثی که در زندگی او پیش آمد و سبب شد که به نامها و القابی همانند: شریف مرتضی، علم الهدی، ذوالمجدین و ابوالثمانین⁽¹³⁹⁾ مشهور گردد.⁽¹⁴⁰⁾

وداع با سید

سید مرتضی سرانجام پس از عمری پر بار و انجام کارهایی بزرگ و ارزنده در حدود هشتاد سالگی در روز یکشنبه 25 ربیع الاول 436 ق. در شهر بغداد به جوار حق شتافت⁽¹⁴¹⁾ و به دست «ابوالحسین نجاشی» و با کمک «محمد بن حسین جعفری» و «سلار بن عبدالعزیز» و دیگر شاگردانش غسل داده شد و سپس فرزندش سید محمد بر او نماز خواند و در خانه اش واقع در محله کرخ به خاک سپرده شد و با مرگ او یکی از چهره های درخشان قرن چهارم و با مرگ او یکی از چهره های درخشان قرن چهارم در بغداد افول کرد. پس از مدتی پیکر مطهر او به کربلا منتقل شد و جوار جد بزرگوارش حضرت سید الشهدا علیه السلام در کنار قبر برادرش سید رضی در مقبره ابراهیم حجاب (نیای بزرگشان) دفن گردید.

در کتاب «رجال بحرالعلوم» آمده است: به من خبر رسید که بعضی از فرمانروایان روم - فکر می‌کنم سال 942 - قبر مرحوم سید مرتضی را کردند و دیدند که بدن او هنوز (بعد از پانصد سال و اندی) تازه است و زمین و خاک، آن را تغییر نداده و نقل شده که آثار حنا نیز هنوز در دستها و موهای صورتش وجود داشته است.⁽¹⁴²⁾

نجاشی متوفای 450 ق.

راوی شناس بزرگ

محمد حسن امانی

اشاره

مطالعه زندگی سراسر نور عالمان دین و ابرار، درسها و نکته های بسیاری به انسان می آموزد؛ چرا که آنان در مسیر حیات بشر نشانه های هدایت و پرچمداران علم و تقوی و مشعلهای روشنی بخش اند.

نوشته ای که فرا روی شماست نگاهی است گذرا به زندگی سراسر افتخار راوی شناس بزرگ نجاشی، مرزبان سخت کوشی که در عصر خویش به مبارزه با مخالفان برخاست و یوچی گفتار دشمنانی را که سابقه درخشان شیعه را امری واهی دانسته، تشیع را به نداشتن آثار و نوشته های ماندگار و پیشینه های فرهنگی سرزنش می کردند، بر همگان آشکار کرد پژوهشگری که با قلم توانای خود به معرفی فرزندان علمی امام باقر و امام صادق علیه السلام پرداخت و در بازشناسی محدثان و دانشمندان شیعی و آثار گرانبهای آنان بی وقفه شب و روز تلاش کرد و سرانجام ثمره این کوشش مدام و خستگی ناپذیر، درخت استوار و پرباری به نام «رجال نجاشی» شد که در طول قرنهای یکی از منابع اصلی فقها و دانشوران و راهنمای محققان در رشته شناخت راویان حدیث بوده است.

او اگر چه با عزت نفس، از خود چیزی نگفت و ننوشت ولی نام مبارکش در کنارش میراث ماندگارش، در ردیف نام دیگر راویان نور که خود احیاگر آنان بود، هنوز هم می درخشد.

ابوالحسین احمد بن علی نجاشی از اساتید و بنیان گذاران «علم رجال» است که در اواخر قرن چهارم و نیمه اول قرن پنجم می زیست. متأسفانه از جزئیات

زندگی اش همچون زادگاه، معاصرانش باشد در دست نیست. از این رو با استفاده از شواهد و قراین و با توجه به آثاری که از او به یادگار مانده است، سعی گردیده از میان اقوال و نظرات مختلف، نظر و قولی که به حقیقت نزدیک تر است برگزیده و به پیشگاه دوستداران علم و عالمان راستین تقدیم گردد.

ستاره ای در افق بغداد

از سالی که ستارگان فرو ریختند⁽¹⁴³⁾ و جهان خاکی فروغ گشت آخرین حجت حق امام زمان (عج) در پس پرده غیبت طولانی پنهان شد 43 سال می گذشت. در طول این مدت علویان رنج و محنت فراوان از عباسیان کشیدند ولی با ایمان و عشق به خاندان عصمت طهارت علیهم السلام و امید به آینده روشن، زندانها، دوری از وطن و شکنجه های طاقت فرسا را تحمل کردند و سرانجام با جنبشهای مستقلی که با اندیشه و فکر مذهب شیعی در گوشه و کنار به وقوع پیوست آرام آرام زمینه رشد و بالندگی شیعیان فراهم گشت. بغداد پایتخت عباسیان، می رفت که بندهای تزویر و ستم حاکم بر آن یکی پس از دیگری پاره گردد و از خلفای عباسی نامی نفرت انگیز بماند. در این سال فقها و دانشوران شیعی به تربیت شاگردان و محکم کردن استوانه های فقه مشغول شدند و در محله کرخ بغداد - منطقه ای شیعه نشین - حوزه ای تشکیل دادند که آوازه آن در عرصه گاه فرهنگی و علمی سراسر جهان پیچید.

در گوشه ای از شهر بغداد منزل شیخ علی نجاشی قرار داشت که یکی از دانشمندان آن زمان بود او که از فرصت به دست آمده برای دوستداران علم و خاندان رسول الله ﷺ بسیار مسرور بود در سال 372 ق شادمانی اش فزون گشت، چرا که در این سال خداوند به او فرزندی بخشید که امید می رفت تا روز رستاخیز نامش جاودان ماند.

تولد نوزاد نو رسیده، سرور مهربانی فراوانی را به کانون گرم خانواده شیخ علی به ارمغان آورد و شیخ به سبب علاقه زیادی که به پیامبر بزرگوار اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ داشت نام «احمد» را - که نام آسمانی پیامبر است و نیز برای زنده نگه داشتن نام و یاد پدرش - بر فرزند خویش نهاد.

احمد در دامن مادر بزرگوار و تحت سرپرستی و نظارت پدر ارجمندش دوران کودکی را سپری و کم کم خود را برای تحصیل دانش و کسب معارف آماده می کرد.

نجاشی

چون یکی از نیاکان احمد به نام «عبدالله» بر اهواز حکومت می کرد و به نجاشی به شهرت داشت بدین سبب او نیز به لقب «نجاشی» مشهور گشت. احمد نجاشی به دو کنیه «ابوالحسین» و «ابوالعباس» نیز معروف شد. شاید فرزندی به نامهای حسین و عباس داشته و در کوچکی از دنیا رفته باشند. ⁽¹⁴⁴⁾ پدر و خاندان وی همه اهل کوفه بوده اند ولی از آنجا که پدرش پس از ورود شیخ صدوق در سال 355 ق. به بغداد از محضر او استفاده کرده و جدش هم در بغداد منزل داشته و خود نیز دوران کودکی و کسب معارف و علوم را در آنجا گذرانده است صحیح تر آن است که بگوییم او در همان شهر بغداد به دنیا آمده است. چنانکه علامه محقق شوشتری می نویسد: نجاشی بغدادی است نظیر شیخ مفید، سید مرتضی و سید رضی و شیخ طوسی در کتاب رجالش فرموده است: منزل جد نجاشی در کنار نهر است و نهر هم از شهر بغداد به شمار می آید. ⁽¹⁴⁵⁾

از تبار اسماعیل

از افتخارات نجاشی یکی آن است که او از تبار حضرت اسماعیل علیه اسلام همچون شاخه های شجره طیبه اسلام در حجاز و دیگر شهرهای اسلامی شاخ و برگ زده و پراکنده بودند پیامبری و سیادت از آنان بود و هر که با آنها دشمنی می کرد زبون می شد و زندگی اش را ننگ دوری از حق فرا می گرفت. قبایل و خاندان بزرگ به آنها پیوند می خوردند و نجاشی نیز چون شماری دیگر از دانشمندان و نویسندگان و راویان حدیث که در امتداد تاریخ حرکت کردند و از نسل پاک آنها بوده و از تبار اویند. در حقیقت نسب وی به نیاکان پاک نهاد پیامبر بزرگوار اسلام ﷺ می رسد که همه از نسل اسماعیل فرزند حضرت ابراهیم اند. آن طور که نجاشی نام نیاکانش را یادآور می شود، از خزیمه تا عدنان⁽¹⁴⁶⁾، در هفت نفر پیامبری نسب است.⁽¹⁴⁷⁾

نیاکان شریف نجاشی هر یک در عصر خویش امور مربوط به خانه خدا را در دست داشتند و در اطراف کعبه جای گرفتند و پیوسته از آنان به عظمت و بزرگی یاد شده است.⁽¹⁴⁸⁾

نیاکان

ابوالسّمال سمعان جد دهم نجاشی است که فرزندان و نسل او به خاندان ابوالسّمال معروف اند. آنان خاندان بزرگی در کوفه بودند که از روزگاران کهن مذهب تشیع داشتند و از میان آنان دانشمندان و نویسندگان و راویان بزرگی برخاستند⁽¹⁴⁹⁾ ابویزید داود بن فرقد، یکی از خدمتگزاران این خاندان است که خود از محدثان بزرگ شهر کوفه و مورد اطمینان است. ابراهیم بن محمد و برادرش اسماعیل نیز در شمار محدثان این خاندان اند. آن دو از اصحاب و راویان امام موسی علیه السلام بودند.

جد هفتم ابوالحسین نجاشی، عبدالله نجاشی است. وی از نظر عقیده ابتدا زیدی⁽¹⁵⁰⁾ بود ولی در پرتو راهنمایی امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ از این عقیده دست برداشت و از آن پس از یاران امام و راویان حدیث گشت و هرگز کاری را بدون اجازه و دستور امام انجام نمی داد تا جایی که افتخار صدور رساله معروف به «رساله اهوازیه» از سوی صادق آل محمد عَلَيْهِمُ السَّلَامُ برای وی نصیب گشت. عبدالله نجاشی از طرف منصور (خلیفه عباسی) استاندار اهواز بود ولی تا زنده بود به دستور امام عمل می کرد.

اولین جد نجاشی احمد بن عباس نجاشی نیز از علما و محدثان شیعی بود و در شمار اساتید اجازه حدیث قرار داد که گروهی از دانشوران از جمله پدر نجاشی و هارون بن موسی تلعبری، از او روایت نقل می کنند.⁽¹⁵¹⁾

آشنایی با زبان وحی

وی با راهنمایی پدر دلسوز و اندیشمندش فراگیری دانش و معارف دین را در مسجد محله آغاز کرد او در مدتی کوتاه با حضور پیوسته در مسجد «نفظویه نحوی»⁽¹⁵²⁾ (معروف به مسجد لؤلؤی) نزد امام جماعت مسجد روخوانی قرآن را فراگرفت.⁽¹⁵³⁾

در محیط فرهنگی بغداد مدارس زیادی جود داشت خانه هر دانشمند و فقیهی کلاس درس و آموزشگاهی بود که شیفتگان علم و ادب رابه خود جذب می کرد. اما بیش از هر مدرسه ای کرخ بغداد آوازه جهانی داشت. وجود دانشمندان بزرگ و چهره های سرشناس در این پایگاه فرهنگی شیعی موجب گشته بود تا عمیق ترین و دقیق ترین مباحث علمی و دینی در آن مورد بحث و نظر قرار گیرد. آنان با نبوغ فکری و ابتکارات خود شیوه های نوی را در تدریس و استدلال علمی گشوده بودند که همین ویژگیهای برجسته باعث جذب

طلاب به مدرسه اهل بیت علیهم السلام شد. محققان و دانش پژوهان دوستداران اهل بیت عصمت و طهارت علیهم پروانه وار به گرد آن جمع شدند و از جویبار زلال اخبار و سخنان خاندان رسالت سیراب می شدند. (154)

نجاشی از کودکی به این محیط فرهنگی و مدرسه غنی و پرآوازه وارد شد و به دنبال گمشده خویش، فضایل و کرامت‌های انسانی و علم حدیث می گشت. او برای رسیدن به این هدف با مردان و فرزندان آشنا شد که خویشتن را به علم، تقوا و شب زنده داری آراسته بودند و از ابرار و محدثان بزرگ به شمار می آمدند.

وی در خردسالی با فرزندان علمای بنام دوست می شد و همراه آنان به محضر بزرگان می رفت و از نزدیک مطالب زیادی می شنید و گفتار آنها در ذهن پاک او نقش می بست. او در پی ارتباط با خانواده هارون بن موسی تلکبری که از بنی شیعیان و از شخصیت‌های درخشان شیعی و محدثان بود، با فرزندان این استاد بزرگ رفاقت پیدا کرد. (155)

هنوز سیزده بهار از طلوع زندگی اش نگذشته بود که هارون بن موسی در سال 385 ق از دنیا رفت و غبار این حادثه غم انگیز را در ذهن نجاشی تا آخر عمر باقی گذارد.

با اساتید و راویان

از آنجا که شناخت راویان و به دست آوردن تخصص لازم در این رشته مبتنی بر شنیدن‌های زیاد و مراجعه به اساتید بزرگ این فن است نجاشی برای کسب مهارت در این رشته، از دریای دانش اساتید بسیاری بهره برد و از دست مبارک آنان به دریافت اجازه نقل روایت مفتخر گشت و در دانش رجال تخصص افزون یافت. حال به اختصار از آن بزرگان نام می بریم:

- 1 - علی بن احمد بن عباس نجاشی (پدر نجاشی):
نجاشی بعضی از کتابهای شیخ صدوق را نزد پدرش خواند و از دست او اجازه نقل روایت کتابهای شیخ صدوق نایل آمد. ⁽¹⁵⁶⁾
- 2 - احمد بن محمد بن عمران معروف به «ابن جندی» (305 - 396) ⁽¹⁵⁷⁾
- 3 - احمد بن محمد بن موسی معروف به «ابن وصلت اهوازی» (324 - 409) ق.
- 4 - احمد بن عبدالواحد بن احمد بزاز معروف به «ابن عبدون» یا «ابن حاشر» (330 - 423) ق
- 5 - احمد بن علی بن عباس سیرافی معروف به ابن نوح سیرافی ⁽¹⁵⁸⁾
- 7 - ابواسحاق ابراهیم بن مخلد (325 - 410).
- 8 - القاضی ابو عبدالله جعفری.
- 9 - ابوالحسین بن محمد بن ابی سعید
- 10 - حسن بن احمد بن ابراهیم (339 - 426) ق.
- 11 - حسن بن احمد بن محمد معروف به «اتم هیثم عجلی»
- 12 - حسن بن محمد بن یحیی فحام (متوفی 408) ق.
- 13 - ابو عبدالله حسین بن عبیدالله غضائری (متوفی 411) ق. نجاشی از این استادش که شنیدنیهای زیاد داشت و آگاه به زندگی راویان حدیث بود، به دریافت اجازه نقل حدیث نایل آمد. ⁽¹⁵⁹⁾
- 14 - حسین بن احمد بن موسی.
- 15 - حسین بن جعفر بن محمد مخزومی معروف به «ابن خمی».
- 16 - سلامه بن ذکاء ابوالخیر موصلی
- 17 - عباس بن عمر بن عباس معروف به «ابن ابی مروان» ⁽¹⁶⁰⁾

- 18 - عبدالواحد بن مهری (318 - 410) ق. نجاشی کتاب «مسند عمار بن یاسر» را نزد این استاد خوانده است. ⁽¹⁶¹⁾
- 19 - عبدالسلام بن حسین ادیب (329 - 405) ق کتاب «مهدی (عج) را نزد این استادش خوانده است. ⁽¹⁶²⁾
- 20 - عبدالله بن محمد بن عبدالله معروف به «ابومحمد حذاً دعلجی» ⁽¹⁶³⁾
- 21 - عثمان بن حاتم منتاب تغلیبی
- 22 - عثمان بن احمد واسطی
- 23 - علی بن احمد بن محمد قمی معروف به «ابن ابی جید» (متوفی 408).
- 24 - ابوالقاسم علی بن شبل بن اسد ⁽¹⁶⁴⁾
- 25 - ابوالحسن محمد بن احمد قمی
- 26 - محمد بن جعفر ادیب معروف به «ابوالحسن تمیمی» (303 - 402) ق
- 27 - محمد بن عثمان بن حسن معروف به «نصیبی معدل». نجاشی کتاب «مارووا من الحدیث» ابوشجاع ارجانی و نوشته ای از عبدالله بن علی که تمام آن نوشته را از امام رضا 7 روایت کرده است، نزد این استاد خوانده است. ⁽¹⁶⁵⁾
- 28 - محمد بن علی بن شاذان قزوینی
- 29 - محمد بن علی بن یعقوب معروف به «ابولفرح قنائی کاتب» ⁽¹⁶⁶⁾

در محضر مفید رحمه الله و سید مرتضی رحمه الله

محمد بن محمد بن نعمان معروف به «شیخ مفید» یا «ابن معلم» پیشوا و استاد علمای شیعه است که زمانی زعامت شیعیان به او منتهی گردید. تمام کسانی که بعد از او آمدند از محضرش و از آثار ماندگارش بهره ها بردند. حدود دویست کتاب و اثر فقیه و محقق ژرف نگر به جای مانده است که به منزله دائرة المعارف بزرگ اسلامی و شیعی محسوب می شود.

نجاشی در محضر چنین اندیشمند و عالمی سالیان متمادی زانو زد و از اندوخته های علمی اش خوشه ها برچید. بیشتر کتابهای جعفر بن محمد قولویه - استاد شیخ مفید - و شماری دیگر را نزد او خوانده است.⁽¹⁶⁷⁾

وی سرانجام در شب جمعه آخر ماه مبارک رمضان سال 413 ق. استادش را از دست داد و ارتحال استاد بزرگی چون شیخ مفید برای او بسیار سنگین بود. پس از درگذشت شیخ مفید رحمه الله زعامت و پیشوایی شیعیان به سید مرتضی رحمه الله منتقل شد؛ شخصیتی که در دانشهای مختلف یگانه عصر خود و در فضل و کرم زبانزد بود.

نجاشی سالیان دراز در درس سید مرتضی حاضر شد و از دانشها و روح بلند این استاد بزرگ که تجسم تقوا و پاک دامنی بود، بهره ها برد، او گرچه از سید مرتضی در کتاب ارزشمندش روایتی نقل نمی کند، ولی به فرموده محقق خوانساری، در نزد سید مرتضی بیشترین درس را خوانده است.⁽¹⁶⁸⁾

سید مرتضی پس از عمری پربار و خدمات ارزنده علمی و اجتماعی در ربیع الاول سال 436 ق در شهر بغداد ستاره عمرش افول کرد و به جوار حق شتافت. مصیبت فراق و از دست دادن استاد وارسته و مجتهد سخت کوش چون سید مرتضی نیز برای نجاشی که زمان طولانی با او مانوس بود بسیار سنگین آمد ولی بدن مطهر استادش را با کمک ابوالعلی محمد بن حسن جعفری و سلار بن عبدالعزیز، غسل داد و پس از اینکه فرزند سید مرتضی بر بدن پدرش نماز گزارد او را دفن کردند.⁽¹⁶⁹⁾

تشیع در عصر نجاشی

عصر نجاشی را باید دوره گسترش و نیرومندی شیعه قلمداد کرد. چرا که از قرن چهارم هجری عواملی به وجود آمد که به رشد و بالندگی شیعیان کمک

بسزایی کرد، در این دوره فاطمیان که شیعه اسماعیلی بودند بر مصر دست یافتند و سلطنت دامنه داری از سال 296 تا 557 ق تشکیل دادند. آنها از باطنی گری به شدت تبلیغ می کردند و این عقیده در خراسان و ماوراءالنهر و در بعضی از شهرهای عراق حاکم شد و فرمانروایان بعضی از مناطق، تحت تأثیر قدرت آنان به دفاع از شیوه و عقاید آنها برمی خاستند رفته رفته قدرت آنها به اندازه ای گسترش یافت که در سال 450 ق پس از درگذشت نجاشی، به مدت یک سال در بغداد به نام آنان خطبه خوانده شد و خلیفه از شهر فرار کرد. در مناطق دیگر نیز همین وضع وجود داشت و امرای بسیاری تحت تأثیر قدرت فاطمیان فرمانبردار آنها بودند. (170)

از سوی دیگر ظهور پادشاهان آل بویه که شیعه بودند نهایت نفوذ را در بغداد (مرکز خلافت عباسیان) و نیز در خود خلیفه برجای نهاده بود و این قدرت به شیعیان اجازه می داد تا در برابر مدعیان مذهبی خود که پیوسته با تکیه به قدرت خلافت آنان را تحقیر می کردند قد علم کرده؛ آزادانه به تبلیغ مذهب بپردازند. (171)

طلوع ابوالعباس نجاشی احیاگر راویان نور چهره های درخشان شیعی در بغداد، مصادف با اوج قدرت حاکمان آل بویه در این شهر و غروب بغداد و سراسر مناطق زیر نفوذ آنها در آن روزگار گردید.

برجسته ترین و درخشان ترین دوره تمدن اسلامی همانا سده های چهار و پنج هجری است که در میان انبوه پژوهشهای تاریخی جایگاه ویژه ای را به خود اختصاص داده است.

حضور چشمگیر دانشمندانی همچون صاحب بن عباد، بوعلی سینا، ابوالفضل بن عمید ملقب به «جاحظ دوم» و... در دستگاه حوزه فرمانروایی آل بویه نقش

عظیمی در نهضت فرهنگی و ترویج دانش و نشر آثار در علوم مختلف اسلامی، در این برهه داشت.

وجود چهره های دانشور و فقهای بزرگ شیعی و نگهبانان دین مانند شیخ صدوق، شیخ مفید، سید مرتضی، شیخ طوسی، و ابوالعباس نجاشی، مهمترین عامل در ترقی و رشد فرهنگ اسلامی بویژه بالندگی تشیع در این دوره بود. این وضعیت تا نیمه اول قرن پنجم هجری ادامه داشت ولی با به وجود آمدن جنگها و آشوبهای داخلی در بغداد علیه شیعیان از یک سو و انتقال قدرت از آل بویه به سلجوقیان سنی مذهب از سوی دیگر سبب شد که حوزه علمیه بغداد از هم فروپاشد و فقها و عالمان دین ناگزیر دست به هجرت زنند.

در این میان شیخ طوسی که زعامت شیعیان را عهده دار بود در سال 448 ق به نجف اشرف هجرت کرد و خانه وی در بغداد غارت گردید. در ماه صفر سال بعد کتابها و منبری که شیخ بر فراز آن علم کلام تدریس می کرد به محله کرخ برده شد و همراه سه پرچم سفیدی که زائران و شیعیان کرخ در راه زیارت نجف و کوفه با خود حمل می کردند، آتش زده شد!⁽¹⁷²⁾

ابوالحسین نجاشی نیز در این سالهای آشفته و نابسامان بغداد را ترک کرد اما اینکه به کجا کوچ کرد، روشن نیست شاید این چند سال آخر عمرش را در نجف، کوفه و یا سامرا گذرانده باشد.

معاصران

در عصر نجاشی که عصر شکوفایی علم یاد می شود فقها و دانشمندان ژرف اندیش و محققان زیادی در پایتخت علمی جهان اسلام و مرکز خلافت آن روز - بغداد - حضور داشتند و نیز در گوشه و کنار و شهرهای دور و نزدیک عالمان و چهره های ادبی و شعرای بنام به چشم می خوردند که در زمان نجاشی

می زیستند و همه از ستارگان یک آسمان به شمار می آمدند. شیخ طوسی (385 - 460 ق) از جمله معاصران نجاشی است. وی در 23 سالگی (408) ق به شهر بغداد هجرت کرد. آن مفسر، محدث، فقیه، و رجالی بنام شیعی پس از سید مرتضی رحمه الله عهده دار مسئولیت رهبری و زمامت شیعیان گردید و به همراه نجاشی از اساتید بزرگ آن زمان مانند: ابن عبدون، ابن صلت اهوازی، حسین بن عبدالله غضائری، ابن ابی جیه، شیخ مفید و سید مرتضی، بهره برده است. آن دو در کنار یکدیگر در محضر این چهره های سرشناس زانو زده و از مقام علمی آنان دانش اندوخته اند. گرچه در کتابهای رجالی شیخ طوسی، شرح حال نجاشی نیامده است لیکن نجاشی در کتاب ارزشمند رجالش از هم دوره اش چنین یاد می کند:

محمد بن حسن شیخ طوسی، در بین اصحاب و دانشمندان شیعی بسیار بلند مرتبه است. از چهره های برجسته و بزرگان مورد اطمینان است و یکی از شاگردان استاد ما شیخ مفید به شمار می آید.

... آنگاه آثار ماندنی او را نام می برد و دو کتاب «الرجال» و «فهرست شیخ

طوسی» را در شمار کتابهایش ذکر می کند. (173)

ابوالحسین احمد بن حسین معروف به «ابن غضائری» فرزند حسین بن عبیدالله غضائری، از محدثان بزرگ شیعه و معاصر با نجاشی است. نجاشی همراه با علی بن محمد بن شیران (متوفی 410 ق) که او نیز یکی از دوستان و معاصرانش بوده است، با احمد بن حسین گفتگو و مباحثات علمی داشته و از نظرات و دیدگاههای هم استفاده می کردند. علاوه بر این ارتباط دوستانه و بهره بری از تجربیات یکدیگر، نجاشی با ابن غضائری همدرس بوده و نزد ابن عبدون و حسین بن عبیدالله (پدر احمد بن حسین) شاگردی کرده اند و کتاب

«النوادر» احمد بن عبیدالله خوانده اند. و نیز بعضی از کتابهای ابوالحسن علی فضال را که ابن غضائری در نزد ابن عبدون خوانده است نجاشی در طول این مدت مطالب آنها را شنیده است.

ابن غضائری که از اساتید بزرگ علم رجال بوده کتابهایی در این رشته نوشته است ولی متأسفانه نوشته های این اندیشمند و محقق رجالی از بین رفته و در دسترس نیست. تنها کتاب «الضعفا» از وی موجود است که مولا عنایت الله قهپایی در اثر ارزشمند خویش (مجمع الرجال) آن را همراه با چند کتاب رجالی دیگر جمع آوری نموده است و اکنون در دسترس است. (174)

ابویعلی محمد بن حسن جعفری و سلاربن عبدالعزیز که دو فقیه و از برازندگان علم و ادب و از شاگردان شیخ مفید و سید مرتضی بودند در شمار معاصران نجاشی جای دارند. آن دو با نجاشی در غسل دادن سید مرتضی همکاری داشتند؛ که سرانجام روح این دو چهره دانش و تقوا در سال 463 ق، با هم به ملکوت اعلی پرواز کرد.

ابوالحسن کاتب (متوفی 413 ق) و ابوالحسن جرجرایبی از معاصران و دوستان صمیمی نجاشی بودند نوشته اند نجاشی بعضی از کتابهای ابوالحسن کاتب از خریداری کرده است. ابن سینا (متوفی 428 ق) که از فیلسوفان بزرگ عالم اسلام و مناصب مهمی در دولت آل بویه داشت از معاصران نجاشی است. تحول در علوم مختلف بویژه منطق و فلسفه، علوم پزشکی و طب در این دوره مرهون خدمات و همت والای اوست.

ادبای بزرگ و نابغه های درخشان شیعه چون سید مرتضی (متوفی 406 ق) و فردوسی (متوفی 411 ق) که آثار ادبی و شعری ارزشمندی از آن دو به یادگار مانده است در زمان نجاشی در آسمان بغداد و ایران درخشیدند.

آثار ماندگار

ابوالعباس نجاشی در شناخت راویان حدیث گوی سبقت را از دیگر دانشمندان این فن ربود و بر آنان برتری کامل یافت. گرچه پیش از عصر نجاشی و شیخ طوسی محققان و علمای زیادی در رشته رجال قلم بر صفحه کاغذ گذارده، آثار ارزشمندی به یادگار گذاشتند ولی دانش شناسایی حدیث در زمان این دو ابرمرد که شایسته عنوان «پدر علم حدیث» اند، تحول چشمگیری یافت⁽¹⁷⁵⁾ و آثاری که این او خورشید فروزان شیعه در این زمینه از خویش به یادگار گذاردند به عنوان کتابهای اصول علم رجال معروف گشت و از آن تاریخ تا کنون عالمانی که متخصص در این رشته اند مطابق دیدگاههای آن دو تحقیق کرده و بر محور آثار آن دو بزرگوار، کتابها نوشته اند.

«رجال نجاشی» از گرانبهاترین آثار شیعی در فن علم رجال است که در بین چهار کتاب اصلی علم رجال درخشندگی خاصی دارد؛ نظیر درخشش کتاب «کافی» در بین چهار کتاب حدیثی.

نجاشی این گنجینه و اثر ماندگارش را در زمان حیات استادش سید مرتضی رحمه الله و پس از تألیف کتابهای شیخ طوسی در این زمینه، نوشته است. گویا سید مرتضی در این زمینه، نوشته است. گویا سید مرتضی در یکی از جلسات درس، از سخن آن دسته از مخالفان که شیعه را به نداشتن آثار و سابقه علمی سرزنش می کردند و مورد استفاده قرار می دادند، سرزنش می کردند و مورد استفاده قرار می دادند، اظهار ناراحتی می کند و همین مسأله سبب می شود که نجاشی با تصمیم و اراده جدی دست به تحقیق زند و دانشوران شیعی و آثار ارزشمند آنان را معرفی کند.

بنابراین کتاب وی حاوی نام 1270 فرزانه از محدثان و علمای شیعی است که در بیشتر موارد، سلسله سند از نجاشی تا راوی و شخصیتی که به معرفی و آثار او پرداخته، ذکر شده است. آن طور که از سخن خود نجاشی بر می آید نام این کتاب «فهرس اسماً مصنفی الشیعه» است که در آن به شناساندن آثار، کنیه، القاب، نیاکان و محل سکونت و زندگی علمای بزرگ پرداخته است. از این رو نام این مجموعه گران سنگ «فهرست» معروف به «رجال النجاشی» است که بر روی جلد‌های چاپ شده آن مزین است.

نجاشی این کتاب را در دو جزء تهیه و تنظیم کرده و به همان ترتیبی که خود صورت داده است بارها منتشر شده است. (176)

نجاشی غیر از اثر مشهورش کتابهای دیگری به رشته تحریر درآورد ولی متأسفانه نشر نگردیده و در دسترس نیست حتی به نسخه های خطی آنها نیز تا به حال آگاهی نیافته اند. نجاشی آنجا که شرح حالش را یادآور شده آثار زیر را از نوشته های خویش شمرده است:

1 - «الجمعه»: این کتاب درباره وظایف و اعمال عبادی در روز جمعه است.
2 - «الکوفه»: در معرفی آثار و اماکن تاریخی شهر کوفه و نیز فضیلت آنها است.

3 - «انساب بنی نصر بن قعین»: در این کتاب خاندان بنی نصر بن قعین را معرفی می کند.

4 - «مختصر الانوار و مواضع النجوم» (177)

روایتگران

گرچه نجاشی شاگردان زیادی را تربیت نکرد، چند نفر از دانشمندان، از روح بلند، تعهد، تقوا و اخلاص نجاشی بهره‌ها برده و به مقام نقل روایت از کتابهای او نایل آمدند و از جمله:

1 - ابوصمصام ذوالفقار بن معبد حسینی. وی از سادات بزرگواری است که از سید مرتضی، نجاشی و شیخ طوسی روایت می‌کند. نیز فقها و دانشمندانی چون قطب راوندی (متوفی 573 ق) و ابن شهر آشوب (متوفی 588 ق) از ابوصمصام حدیث نقل می‌کنند. (178)

2 - ابوالحسن سلیمان بن حسن صهرشتی. وی از فقها و شخصیت‌های برجسته شیعی و از شاگردان ممتاز سید مرتضی و شیخ طوسی است. او از این دو بزرگوار روایت نقل می‌کند. از جمله کتابهای او «قبس المصباح» در زمینه دعاست.

3 - ابوالحسن علی بن احمد نجاشی. وی فرزند نجاشی است که در شمار اساتید بزرگ و دانشمند جای دارد. (179)

جلوه‌هایی از زندگی

عشق به اهل بیت و خاندان عصمت و طهارت - علیهم السلام - چنان در روح و روان نجاشی در آمیخته بود که آرامش را از وی گرفته و پیوسته در خروش و جوشش بود. گاهی غدیر او را به ساحل امن ولایت و حرم مولا علی علیه السلام می‌کشاند و زمانی نیز عاشورا او را به مکتب سرخ ولایت و مسلخ عاشقان به کربلا می‌برد.

هر سال عید غدیر که از راه می‌رسید شادمانی در چهره نجاشی ظاهر می‌گشت و شوق زیارت مولایش وی را از بغداد به نجف می‌کشاند و شتابان به

وادی نور حرکت می کرد. به سرزمین ولایت که می رسید گویا در جوار بارگاه ملکوتی امیرالمؤمنین علیه السلام رحل اقامت می افکند و با بهره جویی معنوی از روح بلند آن حضرت، از فرصت به دست آمده سود جست، از اساتید بزرگ استفاده می کرد و از دریای دانش آنان سیراب می گشت و از دست مبارک آنان به دریافت اجازه نقل روایت نایل می آمد به طوری که با کوله باری از معنویات و معارف، از نجف اشرف به دیار خود مراجعت می کرد. ⁽¹⁸⁰⁾

از جلوه های حیات نجاشی روح توحید و عبودیتی بود که در جانش رسوخ کرده بود و ردپای این سبز قامت الهی را همچون نیاکان پاکنهادش باید در مساجد و مکانهای زیارتی دنبال کرد.

او هر گاه به قصد - شهر اجدادش - حرکت می کرد با زاد و توشه تقوا و با روحی سرشار از اخلاص بار سفر می بست و در جای جای شهر با قلبی آکنده از عشق به اهل بیت علیهم السلام و زبانی گویا به ذکر خدا قدم می گذاشت و به زیارت مکان های مقدس این شهر می رفت. وی به عظمت و فضیلت مساجد شهر کوفه آگاه بود و در همانجا که پیامبران و جانشینان آنها و دیگر زاهدان و با تقویان نماز می گذاردند، نماز می خواند. ⁽¹⁸¹⁾

عشق و محبت به ستارگان آسمان فقاقت و دیدار با محدثان و راویان، در سراسر وجود نجاشی موج می زد و احترام فرزندان شیعی را نیک نگه می داشت و چه در شهر بغداد یا در مسافرتهايش به نجف و کوفه به دیدار صاحبان فضیلت و ابرار می رفت و از دریای دانش و اخلاص آنان بهره کافی می برد.

حدیث فراق

دست تقدیر این گونه رقم خورد که حوزه علمیه بغداد که تا سال 448 ق از رونق و شهرت جهانی برخوردار بود و عالمان و پژوهشگران را از گوشه و کنار

مجنوب خود ساخته بود دیگر آن حرارت و جنب و جوش فرهنگی را نداشته باشد.

جنگ و گریزهایی که در بغداد به وجود آمد و آشوب های داخلی و خارجی برای انتقال قدرت، محیط دانش و آرامش حوزه های درس را آشفته ساخت و در نهایت اوضاع نابسامان به جایی رسید که حکومت از آل بویه به سلجوقیان منتقل شد و شیخ طوسی، پیشوای شیعیان، به ناچار از بغداد به نجف هجرت کرد. از آن پس فقها، محدثان و علمای بزرگ یکی پس از دیگری بغداد را رها کرده، بعضی به نجف و عده ای به نقاط دیگر هجرت کردند.

نجاشی، محدث و چهره سرشناس نیز با دگرگونی اوضاع سیاسی و اجتماعی شهر بغداد و از بین رفتن حوزه فرهنگ شیعی در سال 448 ق به ناچار آنجا را رها کرد و احتمال دارد بر اثر کهولت و گرمای زیاد و نیز علاقه قلبی که نسبت به خاندان رسالت داشت به منطقه ای در شمال بغداد نزدیک سامرا هجرت کرده باشد. او در حالی که اواخر عمر را می گذراند هر چند گاه به سامرا می رفت و به زیارت امام هادی و امام حسن عسکری علیهم السلام می شتافت و در حالی که اشکهایش برای مظلومیت ائمه معصومین علیهم السلام جاری بود زیر لب برای تعجیل ظهور امام زمان (عج) دعا می کرد.

... او که عمری را در خدمت معارف اهل بیت علیهم السلام سپری کرد و در معرفی ابرار و ستاره های همیشه جاوید تشیع و شناساندن آثار ارزشمند آنان همت بلندی داشت، همچنان در انتظار رؤیت خورشید اهل بیت باقی ماند تا آنکه دست اجل مهلتش نداد و در جمادی الاول سال 450 ق در مطیه آباد⁽¹⁸²⁾ روح پاکش به ارواح مطهر ابرار و صالحان و اولیای خاص الهی پیوند خورد و در جوار رحمت ربوبی جای گرفت.⁽¹⁸³⁾

رضوان خدا بر او باد!

شیخ طوسی متوفای 460 ق.

خورشید ابرار

علیرضا شهروی

ولادت:

محمد بن حسن طوسی در ماه رمضان سال 385 ق. در خانه ای محقر اما سرشار از نور ایمان پا به عرصه وجود گذاشت. زادگاه وی شهر طوس بود محمد تا سال 408 ق. در این شهر اقامت کرد و در طول این مدت مقدمات علوم متداول در آن عصر را فرا گرفت و در بهار جوانی از محصلین فاضل و درس خوانده گردید. ⁽¹⁸⁴⁾

به سوی بغداد

طوسی در 23 سالگی چون محیط کوچک طوس را برای پیشرفت شایان و سیر کمالات معنوی تنگ دید، به منظور استفاده کامل و درک محضر اساتید بزرگ و نامی آن دوره بخصوص شیخ مفید و سید مرتضی در سال 408 ق رهسپار بغداد گردید ⁽¹⁸⁵⁾ در آن زمان بغداد شهر علم بود و آوازه بلندی داشت و حوزه درسی شیخ مفید دانشوران بسیاری را از اطراف به این شهر فرا خوانده بود. در چنین محیطی وی هیچگونه غربتی در خود احساس نکرد و سالها چون خورشید در این حوزه درخشید و در پای درس نابغه دهر، شیخ مفید نشست و مدت پنج سالی افتخار شاگردی وی را داشت. حضور جوانی 23 ساله در درس رهبر و پیشوای دینی شیعیان، در کنار شاگردان برازنده ای چون سید مرتضی و برادر نابغه اش سید رضی، نجاشی، ابوالفتح کراجکی و محمد بن حسن حمزه که همه در شمار بزرگان و دانشمندان شیعه به شمار می رفتند، خود گواه صادقی بر عظمت علمی و جایگاه ویژه ایشان است.

شیخ طوسی در دوران جوانی به درجه اجتهاد رسید و کتاب تهذیب الاحکام را که از کتب معروف و مورد توجه شیعه است، در این دوره⁽¹⁸⁶⁾ و با پیشنهاد استاد نابغه خود، شیخ مفید تألیف نموده است.⁽¹⁸⁷⁾

این کتاب شاهد صادقی است بر اجتهاد و تبحر دانشور نامور طوس در زمینه های مختلف؛ فقه، اصول و رجال، در حالی که هنوز از سن او سی سال نگذشته بود.

تصویری از منزلت «مفید رحمه الله»

ابن ندیم که از معاصران شیخ مفید بوده و مانند او در بغداد می زیسته در کتاب «فهرست» نوشته است: «ابن معلم ابو عبدالله (شیخ مفید) ریاست متکلمین شیعه در عصر ما به وی رسیده است. او در علم کلام (عقاید و مذاهب) به روش مذهب شیعه بر همه کس پیشی دارد. دانشمندی باهوش و بافراست است من او را دیده ام دانشمندی علیقدر است.»⁽¹⁸⁸⁾

ابن عماد حنبلی مورخ مشهور اسلامی در کتاب شذرات الذهب، ضمن وقایع سال 413 ق می نویسد «مفید در این سالها وفات یافت. او از عالمان شیعه و پیشوای آنان بوده و دارای کتابها و نوشته های فراوانی است.»

این ابی طی در تاریخ امامیه (شیعه) می گوید: مفید، بزرگ بزرگان شیعه و زبان گویای آن است. وی در کلام، فقه و جدل استادی فرزانه بود و در دولت «آل بویه» با طرفداران هر مسلک و عقیده با متانت و عظمت خاصی بحث و مناظره و از مستمندان دستگیری بسیار می کرد. فروتنی و خشوع وی زیاد، نماز و روزه اش فراوان، لباس تمیز و نیکو بر تن داشت و دیگران گفته اند عضدالدوله دیلمی حاکم مقتدر آل بویه بسیاری از اوقات به ملاقات شیخ مفید می رفته است. 76 سال زندگی کرد و بیش از دویست کتاب و رساله نوشت. در

ماه رمضان سال 413 ق. دار فانی را وداع گفت و هشتاد هزار نفر در تشییع جنازه وی شرکت کردند. (189)

علامه حلی که خود از محققان نامی دنیای تشیع است در مقام توصیف شیخ مفید می نویسد: کلیه دانشمندان ما که بعد از وی آمده اند از دانش او استفاده نموده اند. فضل و دانش او در فقه، کلام و حدیث مشهورتر از آن است که به وصف آید. او موثق ترین و داناترین عالمان عصر خود بود. ریاست علمی و دینی طایفه شیعه در عصر او به وی منتهی گشت» (190)

پس از رحلت مرجع و رهبر بزرگ شیعیان (شیخ مفید) هدایت کشتی طوفان زده شیعه که در اقیانوس بیکران و ظلمانی تحت سیطره حکام عباسی و تلاطم بود، به عهده مردی از تبار بزرگان و سادات علوی به نام سید مرتضی معروف به علم الهدی گذارده شد و سید مرتضی در بسیاری از علوم کلام، فقه و اصول و ادب و شعر، شهره محافل علمی در دور نقاط عراق بود. (191) شیخ طوسی با اینکه خود در این زمان از صاحب نظران علم فقه و حدیث بوده است، بعد از شیخ مفید مدت 23 سال (413 - 436 ق) در محضر این سید بزرگوار و دانشمند ژرف اندیش، شاگردی نمود و از فضل و ادب این رادمرد تاریخ شیعه، پیمانانه دانش و اندیشه خود را لبریز ساخت. در درس سید مرتضی دانشمندان بزرگی حاضر می شدند و سید بنا به مرتبه علمی و تلاش آنان در مسیر تحقیق و دقت نظر در مباحث، کمک تحصیلی ماهانه ای را قرار داده بود. نظر به استعداد سرشار و آمادگی ذهنی شیخ طوسی در فراگیری مباحث علمی و قدرت استنباط و نقد و بررسی آراء و عقاید، وی خیلی زود مورد عنایت خاص استاد قرار گرفت و بیشترین شهریه ماهیانه را که 12 دینار بود، از برای شیخ مقرر داشت (192)

هر چند شیخ از نظر علمی در بعضی از علوم مانند فقه و حدیث و رجال متبحر بوده و نیازی به فراگیری دانشی در این زمینه ها نداشته است در علم کلام، تفسیر، لغت و به طور کلی علوم ادبی از محضر سید مرتضی حداکثر استفاده را نموده است. شیخ طوسی در طی این مدت ضمن بالا بردن و توسعه اطلاعات گوناگون علمی شروع به تألیف کتابهای متنوع در علوم اسلامی نیز کرد. تعدادی از کتابهای مهمی که شیخ در حیات سید مرتضی نوشته بدین قرار است: تهذیب، استبصار، نهاییه، المفصح فی الامامه، رجال، آغاز فهرست و از همه مهمتر تلخیص الشافی که مهمترین کتاب اوست. و آن تنظیم و خلاصه کتاب شافی سید مرتضی است. تا آن هنگام کتاب با آن اهمیت در مسأله امامت تألیف نگردیده بود و شیخ در سال 433 ق (چهار سال قبل از درگذشت سید) آن را به پایان رسانیده است. ناگفته نماند که شیخ بیشتر این کتابهای را به تقاضای فقیهان و دانشوران بزرگی همچون قاضی ابن براج یا دیگران نوشته است.⁽¹⁹³⁾

از دیدگاه بسیاری از محققان، شیخ طوسی تدوین کننده اساسنامه مکتب تشیع در فرهنگ و تمدن اسلامی محسوب می شود. علامه حلی می گوید: «شیخ طوسی پیشوای دانشمندان شیعه و رئیس طایفه امامیه... صاحب نظر در علوم اخبار، رجال، فقه، اصول، کلام و ادب بوده است. همه فضیلتها منسوب به اوست و در تمامی فنون اسلام کتاب نوشته است اوست که عقاید شیعه را در اصول و فروع آن دسته بندی و اصلاح نموده»⁽¹⁹⁴⁾

شیخ طوسی همچنین در این مدت از محضر اساتیدی چون: ابن غضائری، ابن شاذان متکلم، ابن حسکه قمی، حسین بن ابی محمد تلعبکری، ابن بشران معدل، ابومنصور شکری، احمد بن ابراهیم قزوینی، ابن فهام سامری، ابوحسین صفار، ابن ابی جید، ابن حاشر و دهها فرزانه دیگر فیض کرد.

خورشید عرش

در 25 ربیع الاول 436 ق روح ملکوتی سید مرتضی بعد از 80 سال عمر گرانبار، تعلق زمینی را رها کرد و به سوی معبود شتافت⁽¹⁹⁵⁾ و پس از آن شیخ طوسی رهبر و پیشوای مذهب تشیع گردید و دوازده سال بعد از سید مرتضی در بغداد بر دنیای شیعه زمامت داشت. او با دور اندیشی وصف نشدنی، صفحات طلایی ناگشوده تاریخ اسلام و شیعه را، به معنای واقع جلوه ای بدیع بخشید.

در آن ایام از دورترین نقاط مملکت اسلامی دانش پژوهان و فقیهان برای حل مشکلات علمی خود به منزل و محل درس شیخ می آمدند تا از افکار و اندیشه های این فرزانه دوران به اندازه ظرفیت وجودی خود پیمانه های علم و معرفت بگیرند. در تاریخ آمده است: سیصد تن از مجتهدان شیعه شاگرد وی بودند و از عالمان اهل تسنن آن قدر از این منبع فیض استفاده کرده اند که به شمارش درنیاید.⁽¹⁹⁶⁾

دانشمند فرهیخته ای همچون اسحاق بن بابویه قمی، ابوالصلاح حلبی، ابوعلی طوسی (فرزند شیخ) سعدالدین بن البراج، شهر آشوب سروی مازندرانی، عبدالجبار بن عبدالله المقرئ رازی، محمد بن حسن فتال، کراجکی، حسین بن فتح جرجانی، جعفر بن علی حسینی، ابوالصلت محمد بن عبدالقادر، ناصر بن رضا علوی، غازی بن احمد سامانی و دهها اندیشمند دیگر از شاگردان برجسته شیخ می باشند.⁽¹⁹⁷⁾

در سال 447 ق طغرل بیک سلجوقی با سپاهی لجام گسیخته وارد بغداد شد و محله شیعه نشین شهر را مورد تاخت و تاز قرار داد و افزون بر به خاک و خون کشیدن مردم بی پناه، کتابخانه عظیم ابونصر شاپور بن اردشیر را به آتش

کشید و حتی دهها قرآن نفیس کتابخانه نیز از خشم دنیاطلبان سلجوقی در امان
نماند (198).

در این توطئه که تا سال 451 ق. ادامه داشت چندین بار کتابخانه شخصی و
دست نوشته های شیخ طوسی در میان کوچه و خیابان بغداد به آتش کشیده شد.
در ماه صفر 449 ق. به خانه شیخ هجوم بردند و هر آنچه از لوازم، کتابها و
دفاتر در منزل او گذارده بودند به میدان اصلی شهر آورده، آتش زدند. (199) بروز
این حوادث ناگوار شیخ طوسی را بر آن داشت تا در پی حفظ میراث فرهنگی و
نجات دانشمندان شیعه، هجرتی دگر آغاز کند و راهی نجف شود (200)

هجرت به شهر عشق

نجف در زمان سلاطین دیلمی مانند معزالدوله، عضدالدوله و وزا و
شخصیتهای شیعه این خاندان، تغییرات زیادی پیدا کرد. آنان اشیای نفیسی را
وقف بارگاه آن حضرت کردند. سلاطین مزبور خود به زیارت مرقد منور ایشان
بعد از مرگ نیز در سرداب صحن نجف کنار آن تربت پاک به خاک سپرده
شدند. ولی در زمان ورود شیخ به نجف (448 ق.) این شهر دیگر رونق زمان آل
بویه را نداشت، از آن آمد و شدها خبری نبود، تعصیهای جاهلانه و مرگبار بر
همه جا سایه افکنده و حالت رعب و وحشت سراسر عراق را فراگرفته بود. (201)
اما از سویی اطراف نجف عشایر غیور و شجاعی از عربهای شیعه زندگی می
کردند و بسان دژ محکمی مرقد مطهر و نورانی مولای خود را از هر گونه گزند
و تعرضی محافظت می کردند. (202) بر همین اساس نجف برای شیعیان منطقه
امنی محسوب می شد و حسن انتخاب شیخ هم تأییدی بر وجود امنیت نسبی
در آن منطقه از عراق است.

با ورد شیخ طوسی، نجف شاهد جنب و جوش وصف ناپذیری شد. چرا که مردی آسمانی با روحی لطیف به لطافت شب‌نم، دارای اندیشه‌ای به خروش اقیانوس و ارادی خلل ناپذیر چون پولاد، همراه گلستانی از شقایق سرخ، در پی خدمت به مولای خویش و رونق مکتب وی، به بهشت خدا در زمین هجرت کرده است تا نجف را بزودی قبله آمل و آروزی عاشقان علم و معرفت سازد. وی تشنگان معرفت و عرفان مولای متقیان را که در بوستان دانش علوی دعوت می‌کند و تحفه‌ای از اندیشه‌های علوی را به ایشان تقدیم می‌دارد.

اولین دانشگاه شیعه

شیخ که خانه، کتابها و دست نوشته‌های خود را در بغداد از دست داده بود، در نجف مدت 12 سال آخر عمر را با پشتکاری بیشتر گذراند و به دانشوران بدین سامان پرداخت. نجف در آن زمان شهر نبود حتی عنوان قریه هم نداشت به جهت وجود بارگاه امیر مؤمنان تنها زائرین بودند که در آن رفت و آمد داشتند. شیخ طوسی حوزه علمی جدیدی را در آنجا به وجود آورد و پایه‌های استوار این مرکز بزرگ را بنا گذاشت؛ به طوری که پس از گذشت هزار سال از آن تاریخ، هنوز اصالت علمی خود را حفظ کرده و دیگر مراکز اسلامی را تغذیه فرهنگی می‌کند. (203)

بحق وی را باید مؤسس اولین دانشگاه تشیع دانست و با انفجار از هنر این رادمرد صحنه‌های پیکار علم و اندیشه، که در هر زمینه مطلبی بدیع و منحصر به فرد به یادگار گذاشته، یاد کرد.

میراث گرانبها

شمار آثار شیخ - اعم از کتاب و رساله - به 51 مجلد می‌رسد که گاه بعضی از این مجلدات ده جلد کتاب قطور را در بر می‌گیرد. موضوعات این

کتابها تحت عناوینی چون تفسیر، حدیث، فقه، اصول فقه، کلام رجال و فهرست، تاریخ و مقتل، جواب مسائل شرعی و اعتقادی و دعا مندرج است.

التبیین فی تفسیر القرآن (در ده جلد)، المسائل الدمشقیه فی تفسیر القرآن و المسائل الرجیه فی تفسیر آیات من القرآن، از آثار تفسیری اوست.

تهذیب و استبصار دو اثر او در علم حدیث است که در کنار کافی (اثر شیخ کلینی) و من لا یحضره الفقیه (اثر شیخ صدوق)، کتب اربعه را تشکیل می دهند.

مهمترین آثار شیخ در فقه عبارت اند از: النهایه، المبوط، الخلاف، الجعل و العقود فی العبادات، الا یجاز فی الفروض، مناسک الحج فی مجرد العمل، المسائل الحلبيه فی الفقه، المسائل الجنبلائیة فی الفقه، المسائل الحائریه فی الفقه، مسألة فی وجوب الجزية علی اليهود، مسألة فی تحریم الفقاع، مسألة فی موافقیت الصلاة.

عدة الاصول و مسألة فی العمل بخبر الواحد و بیان حجة الاخبار از آثار او در اصول می باشد.

تألیفات شیخ در علم کلام عبارت اند از:

تلخیص الشافی (فی الامامة)، تمهید الاصول (شرح کتاب جمل العلم و العمل سید مرتضی)، الاقتصاد «الهادی الی طریق الرشاد»، المفصح فی الامامة، مقدمة فی المدخل الی علم الکلام، ریاضة العقول، ما یعلل، و ما یعلل، ما لا یسع المکلف الاخلال به، شرح الشرح فی الاصول، اصول العقائد الغیة، الفراق بین النبی و الامام، مسألة فی الاحول، المسائل الرازیه، النقض علی بن شاذان فی مسألة الغار، مسائل اصول الدین و الکافی.

شیخ طوسی در دو علم رجال و فهرست چند کتاب ارزشمند به یادگار گذاشته است:

کتاب الابوا؛ رجال شیخ طوسی)، اختیار معرفة الرجال (معروف به رجال کشی. شیخ به حذف اشتباهات، مرتب کردن و اصلاح اصل کتاب کشی اقدام کرد) و الفهرست (معرفی مصنفان نامدار شیعه و آثار آنان). در زمینه تاریخ نیز شیخ طوسی رحمة الله علیه دو اثر نگاشته است. مقتل الحسی و مختصر اخبار مختار بن ابی عبیده الثقفی. مسائل الالیاسیه، المسائل القیه، مسائل ابن براج و تعلیق ما لا یسع (که مجموعه پاسخ های شیخ به سؤال های پرسشگران است). در زمینه دعا و اعمال عبادی آثار ذیل از شیخ به یادگار مانده است: مصباح المتعهد و سلاح المتعبد، مختصر المصباح، مختصر فی عمل بوم و لیلة، انس الوحید و هداية المسترشد و بصیرة المتعبد⁽²⁰⁴⁾

شاگردان

گذشته از آثار گرانبها و ارزشمند علمی، دانشوران بزرگی در حوزه درسی وی پرورش یافتند. طبق نوشته گروهی از دانشمندان شیعه شاگردان شیخ الطائفه افزون از سیصد دانشمند مجتهد بوده اند⁽²⁰⁵⁾ در منابع مختلف شیخ مختص فرزندگان تشیع نبوده اند بلکه بسیاری از دانشمندان اهل تسنن نیز از محضر ایشان به مقام علمی دست یافتند.

اشک ملائک

محرم سال 460 هجری با روزها و شبهای غم آلود، نزدیک می شود. روزها در یرده بسیاری عزای حسینی با شبهای خرابه نشینان آل رسول ﷺ همناوا شده اند. در گوشه ای از نجف اشرف دلی شکسته و قلبی آکنده از تأسف و اندوه، متعلق به پیری وارسته و عارف، آخرین آهنگهای حیات را می نوازد تا روح خسته و ملول این جسم مطهر و نجف را در سفری آسمانی و روحانی آزاد

کند. شب 22 محرم سال 460 ق فرا می رسد. ملائک که در انتظار رؤیت خورشید آسمان عشق و معرفت، سالها چشم به راه بودند، عاقبت در این شب حزن انگیز روح ملکوتی آقا و مراد شیعیان، شیخ طوسی را چون نوری آسمانی به میهمانی خدا بردند تا در یرتو عظمت آن نفس پاکیزه تقریبی نصیبشان گردد. آری! مردی بزرگ پس از گذاردن 76 سال، زندگی پر برکت و سعادت با عشق وصال حق شتابان به سوی خدا رخت بر بست.

«شیخ را در خانه مسکونی اش در نجف دفن کردند. این خانه در سمت

شمال بقعه علوی به نام مسجد طوسی معروف است».⁽²⁰⁶⁾

علامه طبرسی متوفای 548 ق.

پیشوای مفسران

محمد باقر پور امینی

علامه بزرگوار امین الاسلام، ابوعلی فضل بن حسن طبرسی از جمله اندیشمندان نادری است که هر چند در دانشهای رایج عصر خویش خبره بود، منزلت او در تفسیر، تمام ابعاد و جوانب علمی اش را تحت شعاع قرار داده، وی را به مثابه مفسری سترگ در دنیای دانش و معرفت کرد. در این نوشتار بر آنیم که به گوشه‌هایی از زندگی هفتاد و نه (یا هشتاد) ساله گوشه‌هایی از زندگی هفتاد و نه (یا هشتاد) ساله این مفسر قرآن و پیشوای مفسران بپردازیم.

ولادت

او به سال 468 ق (یا 468 ق.⁽²⁰⁷⁾) دیده به جهان گشود و حسن بن فضل طبرسی پدر طبرسی پدر آن عزیز، او را «فضل» نامید.⁽²⁰⁸⁾ اصل و منشأ «فضل بن حسن» طبرسی «تفرشی» بوده و به همین سبب به «طبرسی» به معروف و مشهور گشته است⁽²⁰⁹⁾؛ هر چند دلیلی بر ولادت یا اقامت او در آن دیار علم خیز در دست نیست. در مقابل، گروهی از شرح حال نویسان، طبرسی را اهل طبرستان (مازندران امروز) دانسته اند⁽²¹⁰⁾ لیکن وجود دلایلی روشن بر یکی بودن طبرس و تفرش آن ادعاها را مخدوش می‌سازد⁽²¹¹⁾؛ که می‌توان به برخی از آنها اشاره کرد: بیهقی (معروف به ابن فندق) که از معاصران طبرسی است⁽²¹²⁾ در بیان شرح حال او می‌گوید «طبرس منزلی است میان قاشان (کاشان) به اصفهان. اصل ایشان از آن بقعت بوده است.»⁽²¹³⁾ همچنین یعقوبی⁽²¹⁴⁾ و علامه مجلسی⁽²¹⁵⁾ طبرسی را معرب تفرشی و منسوب به تفرش از توابع قم می‌دانستند.

این ناحیه نخست از توابع قم بوده و امروز از شهرهای استان مرکزی به شمار می آید این شهر به دلیل نزدیکی به قم، در آغاز ورود اسلام، مذهب تشیع را پذیرفت. (216)

تحصیل

فضل بن حسن دوران کودکی و تحصیل خود را در جوار بارگاه ملکوتی امام هشتم علیه السلام گذراند و پس از چند سال حضور در مکتب، و فراگیری و خواندن و نوشتن و یادگیری قرائت قرآن، خود را به منظور تحصیل علوم اسلامی و شرکت در جلسه درس بزرگان دین آماده ساخت. او در فراگیری علمی چون ادبیات عرب قرائت، تفسیر، حدیث، فقه، اصول و کلام فوق العاده تلاش کرد، بدان حد که در هر یک از رشته ها صاحب نظر گردید. با وجودی که در مدارس آن عصر علوم چون حساب، جبر و مقابله رایج نبود و کسی برای فراگیری آن رغبت نمی ورزید، او به سوی آن علوم شتافت و از صاحب نظران آن فن به شمار می آمد. (217)

اساتید امین الدین (218) طبرسی که نقش مهمی در بارورکردن شخصیت علمی و معنوی او داشتند از این قرارند: ابوعلی طوسی (فرزند شیخ طوسی)، جعفر بن محمد دوریستی، عبدالجبار مقرئ نیشابوری امام موفق الدین حسین واعظ بکرآبادی جرجانی، سید محمد غضبی جرجانی، عبد الله قشیری، ابوالحسن عبد الله محمد بیهقی، سید مهدی حسینی قاینی، شمس اسلام حسن بن بابویه قمی رازی، موقف عارف نوقانی و تاج القراء کرمانی. (219)

در عرصه شعر

طبرسی در ایام جوانی اشعار بسیاری سروده است⁽²²⁰⁾ که عموم آنها حاوی مضامین عالی و دلیل صادقی بر آشنایی و خبرگی وی در سرودن شعر است. اثر ذیل در بیان ارادت وی به اهل بیت علیهم السلام یکی از آثار جاودان می باشد.

اطیب یومی بـذکراکم	و اسعد نومی برویـاکم
لئن غبتم عن مغانیکم	فان فوادى مغناکم
فلا بأس ریب دهرى اتى	بمـالا یسر رعایـاکم
فصر من الله یأتیکم	و فضل من الله یغشاکم
و عقد و لائى لکم شاهد	بانى فتاکم و مولاکم
لکم فى جدودکم اسوه	اذا ساء کم عیش دنیاکم
و کم مثلها افرجت عنکم	و خط بها من خطایاکم
کما صفى التبر فى کورة	کذلکم الله صـفـاکم ⁽²²¹⁾

ترجمه:

- روز را یاد شما عطر آگین می سازم و خوابم را با دیدن شما شیرین و دلچسب می کنم.

- اگر چه از منازل خود غایت شده اید، ولی دل من منزگاه شماست.

- باکی نیست اگر حوادث روزگار بر من عارض شود و امت شما را خوشایند نباشد.

- زیرا پیروزیی از ناحیه خدا نصیب شما خواهد شد و فضیلتی از جانب او شما را بر خواهد گرفت.

- آنچه از محبت شما در وجدانی جای گرفته شاهد است که من غلام و دوستدار شما هستم.

- پیشینیان شما برایتان اسوه اند، هرگاه زندگی دنیا بر شما بد معامله کند.
- چه بسیار از این سختیها که از شما دور می شود و به وسیله آن گرفتاریهای شما محو می گردد.
- همان طور که طلا در کوره تصفیه می شود خدا نیز شما را تصفیه نموده است.

هجرتی پر بار

امین الاسلام طبرسی حدود 54 سال در مشهد مقدس سکونت داشت و سپس بنا بر دعوت بزرگان سبزوار، و با توجه به امکانات بسیاری که در آن شهر موجود بود و زمینه تدریس، تألیف و ترویج دین را برای او فراهم می ساخت، در سال 523 ق. راهی را برای آن دیار گردید. سادات آل زیاره - که طبرسی با آنان نسبت فامیلی داشت - میزبان او بودند و از کمک و همکاری با آن عالم وارسته دریغ نمودند. (222)

نخستین اقدام شیخ، پذیرش مسؤ ولیت «مدرسه دروازه عراق» بود (223) که با سرپرستی و راهنمایی او، مدرسه به حوزه علمیه وسیع و با اهمیتی مبدل گشت غنای فرهنگی و علمی این مکان، سبب جذب محصلان بسیاری از دور افتاده ترین نقاط ایران گردید و طلبه های جوان به عشق رسیدن به کمال و خدمت به مکتب در آن مدرسه مشغول تحصیل شدند و علوم مختلفی چون فقه و تفسیر را از محضر طبرسی فرا گرفتند. شاگردان دانشمند و بلند آوازه ذیل ثمره تلاش علمی شیخ است: رضی الدین حسن طبرسی (فرزند طبرسی)، قطب الدین راوندی، محمد بن علی بن شهر آشوب، ضیاً الدین فضل الله حسنی راوندیت، شیخ منتخب الدین قمی، شاذان بن جبرئیل قمی، عبد الله بن جعفر دوریستی، سید شرف شاه حسینی افطسی نیشابوری و برهان الدین قزوینی همدانی. (224)

آثار سبز

مصنفات و آثار متعددی از امین الاسلام از امین الاسلام طبرسی به یادگار مانده است که جملگی از فضل و دانش آن عالم کوشا و اندیشمند، توانا حکایت می‌کند. گنجینه آثار او بدین شرح است:

الاداب الدینه للخرزانه المعینه، اسرار الامامة، اعلام الوری با علام الهدی، تاج الوالید، جوامع الجامع، الجواهر (جواهر الجمل)، حقائق الامور، عدة السفر و عمدة الحضرة، العمدة فی اصول الدین و الفرائض النوافل غنیة العابد و منیة الزاهد، الفائق، الکافی الشافی کنوز النجاج، مجمع البیان، مشکوة الانوار فی الاخبار، معارج السؤال، المؤمن تلف من المختلف بین ائمة السلف، نثر اللالی، النور المبین و روایت صحیفة الرضا علیه السلام (225)

پیشوای مفسران

اندیشه خدمت به قرآن از اوان جوانی در ذهن علامه جای داشت. زندگی اش آمیخته با آن کتاب الهی بود احیای معارف آن معجزه بی بدیل و یگانه و نوشتن تفسیر از آروزهای اصلی او به شمار می‌رفت. خالق هستی، آن بر آورنده آرزوها، توفیق عرصه آثار جاودان و میراث ماندگار را به او ارزانی داشت و در حالی که سن علامه از شصت تجاوز کرده و موهای سرش به سپیدی گراییده بود سه کتاب تفسیر قرآن را به سبک های مختلف به رشته تحریر درآورد. او چنان ابتکاری را در تفسیر قرآن به کار بست که تا قرن حاضر، مفسران دیگر به کار بست که تا قرن حاضر، مفسران دیگر بر آستان تفسیر او اعتکاف کرده، از خرمن بی پایانش - که الهام گرفته از مکتب اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام بود - استفاده کردند. مناسب است به اختصار به سبک و محتویات هر یک از تفاسیر آن دانشمند فرزانه اشاره نماییم.

الف - «مجمع البیان» سرآمد تفاسیر

آستین همت بالا زدم و نهایت جد و جهد را به کار بستم و دیدار بیدار داشتم و اندیشه کردم و تفاسیر گوناگون را در پیش رو نهادم و از خداوند سبحان توفیق و تیسیر طلبیدم و نگارش کتابی را آغاز کردم که در نهایت فشردگی و پیراستگی و حسن نظم و تربیت است و حاوی انواع و اقسام دانش تفسیر است و در و گوهرهایی اعم از علم قرائت، اعراب و لغت، و پیچدگی و مشکلات، معانی و جوانب، نزول و اخبار، قصص و آثار، حدود و احکام در بردارد و از خدشه هایی که مبطلان آن مطرح کرده اند سخن را آورده ام که تنها اصحاب ما - رضی الله عنهم - متعرض آن شده اند و استدلالات بسیاری را در صحت اعتقادات خود اعم از اصول و فروع و معقول و منقول به گونه ای معتدل و مختصر و بالاتر از ایجاز و پایین تر از تفصیل در بر دارد؛ زیرا اندیشه های عصر حاضر تاب تحمل سنگینی بزرگ ناتوان است زیرا از علما تنها نامی مانده و از علوم تنها رمقی»⁽²²⁶⁾.

گرایش روحی بر نوشتن تفسیر با ابتکار و سبکی منحصر به فرد که از روزگار جوانی در او جولان داشت و همچنین تشویق یار و دوست نزدیکش، محمد بن یحیی (از سادات آل زبارة و از شخصیت‌های برجسته سبزواری) دو عامل و انگیزه ای است که مؤلف محترم خود در مقدمه بدان اشاره کرده است. برخی از مورخان با بیان داستانی از طبرسی، انگیزه دیگری را در باب علت نوشتن تفسیر دخیل می دانند. آن حکایت از این قرار است: زمانی سگته ای بر علامه عارض می شود و خاندانش به این گمان که او به رحمت ایزدی پیوسته است وی را به خاک می سپارند. او پس از مدتی به هوش آمده، خود را درون قبر می بیند و هیچ راهی را برای خارج شدن و رهایی از آن نمی یابد. در حال نذر

می کند که اگر خداوند او را از درون قبر نجات دهد کتابی را در تفسیر قرآن بنویسد. در همان شب قبرش به دست فردی کفن نبش می شود و آن گورکن پس از شکافتن قبر شروع به باز کردن کفنه‌های او می کند. در آن هنگام علامه دست او را می گیرد! کفن دزد از ترس، تمام بدنش به لرزه می افتد، علامه با او سخن می گوید، لیکن ترس و وحشت آن مرد بیشتر می شود. علامه طبرسی به منظور آرام ساختن او، ماجرای خود را شرح می دهد و پس از آن می ایستد. کفن دزد نیز آرام شده، با درخواست علامه که قادر به حرکت نبود، او را بر پشت خود می نهد و به منزلش می رساند. طبرسی نیز به پاس زحمات آن گورکن، کفنه‌های خود را همراه مقداری بسیاری پول به او هدیه می کند آن مرد نیز با مشاهده این صحنه و با یاری و کمک علاقه توبه کرده، از کردار گذشته اش از درگاه خداوند طلب آمرزش می کند. طبرسی نیز پس از آن به نذر خود وفا کرده، کتاب مجمع البیان را می نویسد. (227)

شیخ طوسی تفسیر خود را در مدت هفت سال و با اقتباس «التبیان» اثر شیخ طوسی، تدوین کرده و هر یک از فنون مختلف قرآنی را به صورت جدا از هم در قالبی منظم و مرتب بیان نمود. این نظم خاص سبب گردید که دانشمندان شیعه و سنی، آن تفسیر را بر بسیاری از تفاسیر دیگر برتری داده، آن را مورد ستایش قرار دهند. (228)

مجمع البیان در ده جلد تدوین و در پنج مجلد چاپ شده است. این کتاب با مقدمه ای مفید آغاز شده و موضوعاتی در هفت فن به قرار ذیل در آن مطرح شده است: تعداد آیات قرآن و ثمره آشنایی با آن، ذکر اسامی قرآ مشهور قرآن و نظرات آنان، تعریف تفسیر، تأویل و معنی، نامهای قرآن و معانی آن، یادی از علوم قرآن و مسائل مربوط به آن و کتابهایی که در مورد آن تألیف شده است،

احادیث مشهور پیرامون فضیلت قرآن و اهل آن و بیان آنچه که برای قاری قرآن نیکوست (چون زیبا خواندن الفاظ قرآن).

او در پاره ای از موارد به دنبال معنی آیات و به منظور توضیح بیشتر، به مطلبی اشاره و آن موضوع را با عنوان «فصل» مشخص می کند. عناوینی چون تقوا، خصوصیت هدایت و هدی، توبه و شرایط آن، نام محمد ﷺ و بالاخره چکیده ای از پندها و حکمتهای لقمان حکیم نمونه هایی از این فصلها می باشد. همچنین احادیث و روایات بسیاری در این تفسیر وجود دارد که تعداد آن بیش از هزار و سیصد حدیث است.

ب - «الکافی الشافی» گزیده ای از الکشاف

علامه طبرسی پس از تألیفات مجمع البیان - که به تفسیر کبیر شهرت یافت - به تفسیر کشاف، اثر جار الله زمخشری برخورد و به دلیل جذابیت و هنر نمایی موجود در آن، به تلخیص آن کتاب اهتمام ورزید. او معانی نو و بدیع و الفاظ نیکویی را که در نوع خود بی همتا بود از این تفسیر گلچین کرد و آن را در یک جلد تألیف نمود و نام این تفسیر گزیده و مختصر را «الکافی الشافی» نهاد⁽²²⁹⁾. این کتاب در آثار برخی از شرح حال نویسان به «الوجیز» تعبیر شده است⁽²³⁰⁾.

چون نسبت به مجمع البیان و تفسیر دیگر علامه، موسوم به جوامع دارای حجم کوچکی بوده است.

ج - جوامع الجامع، تفسیر وسیط

این کتاب پس از مجمع البیان از معروف ترین آثار طبرسی است که در مدت یک سال (از ماه صفر 542 تا محرم 543 ق.) و پس از اتمام دو تفسیر گذشته تألیف شده است⁽²³¹⁾. در این تفسیر گزیده گویی شیوه مفسر است و او کوشیده

تا مطالب مهم و برجسته و لطایف آن دو کتاب را گرد آوری کرده، از برخی مطالب آن دو تفسیر کبیر و جیز صرف نظر نماید. همچنین حسن ابتکار و لطف تعبیری که در بیان دقایق آیات و کیفیت توجیه آن به کار رفته و استفاده ای که از کشف زمخشری شده، باعث شد که این تفسیر از مجمع البیان ممتاز گردد⁽²³²⁾ علامه، جوامع الجامع را به دلیل کمی حجم و فزونی فوایدش، وسیط نیز نامیده است.⁽²³³⁾

بیشتر مطالب تفسیر جوامع الجامع از کشف زمخشری اقتباس شده است. در پاره ای از موارد نیز مطالبی از تفسیر در مقایسه با کشف امتیازاتی دارد؛ همچون اختصار و حذف زواید و مطالب غیر ضروری نقل روایاتی از طریق شیعه که گاهی غیر ضروری، نقل روایاتی از طریق شیعه که گاهی با تفسیر صاحب کشف موافق و در بسیاری از مواضع با آن مخالف است و بیان آراء کلامی شیعه امامیه در مواردی که با دیدگاه معتزله موافق نیست یا نظر شخصی طبرسی در تفسیر آیه با نظر زمخشری مخالف است که در این صورت طبرسی از نظر صاحب کشف عدول نموده و آنچه می دانسته ذکر کرده است.⁽²³⁴⁾

بر قله فقاقت

علم فقه که فن استخراج و استنباط احکام از مدارک آن چون کتاب، سنت، اجماع و عقل می باشد از جمله دانشهای دقیقی است که شیخ در آن صاحب نظر بود. علمای بزرگ و شرح حال نگاران، از وی به عنوان مجتهد و فقهی بزرگوار یاد کرده اند.⁽²³⁵⁾ طبرسی با عنایت به وجود بیش از پانصد آیه قرآن که بر احکام عبادات و معاملات اشاره دارد به طرح موضوعاتی فقهی در دو تفسیر کبیر و وسیط خود پرداخته است. او نخست اقوال فرق مختلف اسلامی را بیان کرده، پس از شرح دیدگاه شیعه نظر خود را به گونه فتوا اظهار می کند. بسیاری

از فقهای بزرگ شیعه نظرات او را مورد اشاره قرار داده اند که می توان به برخی از عناوین دیدگاههای فقهی او اشاره کرد:

کبیره بودن تمام گناهان⁽²³⁶⁾، معنای شرعی تیمم⁽²³⁷⁾، مستحب بودن استعاذه در نماز و غیره آن⁽²³⁸⁾، ارکان و واجبات حج و عمره⁽²³⁹⁾، حکم صورتی که بین دو بینه در موردی تعارض واقع می شود⁽²⁴⁰⁾، خمس⁽²⁴¹⁾، قبض در رهن⁽²⁴²⁾، دین مفلس⁽²⁴³⁾، حکم دیون در صورت فوت بدهکار⁽²⁴⁴⁾، شفعه⁽²⁴⁵⁾، حکم ربا⁽²⁴⁶⁾، جزیه نگرستن از صائبین⁽²⁴⁷⁾، حکم وقف بر کافر⁽²⁴⁸⁾، جواز وصیت بر شخص ذمی⁽²⁴⁹⁾، صید و ذباحه⁽²⁵⁰⁾، رضاع⁽²⁵¹⁾، خلع و مبارات⁽²⁵²⁾، مراد از خوف شقایق⁽²⁵³⁾.

آیینة وحدت

اختلاف و تنش های مذهبی، یکی از معضلات و گرفتارهای عصر شیخ طبرسی بود. حاکمیت ترکان سلجوقی در مشرق زمین هر چند تحولی بزرگ در تمدن اسلامی ایجاد کرد لیکن به موجب جانبداری آنان از مذهبی خاص و تحت فشار قرار دادن مذاهب دیگر - بخصوص شیعه امامیه - سبب شد که فرق اسلامی به جای تکیه بر اصولو بها دادن به اتحاد و ائتلاف، درگیر مناقشات مذهبی شده بر اختلاف موجود بیفزایند.

شیعه به هنگام حکومت علویان و آل بویه قدرت و عظمتی یافته بود لیکن در عهد غزنویان و در آغاز دولت سلجوقیان زندگی سیاسی شان مدتی در پس ابرهای تیره تعصب پوشیده ماند و افق حیات برای آنان تاریک گشت و بنا به گفته برخی از زمامداران آن عصر، آنان در ردیف گبران و ترسایان، یارای تظاهر به دین و ورود به خدمات عمومی را نداشتند⁽²⁵⁴⁾.

با تمام این دشواریها، علمای مذهب تشیع در ایران از مسیر توسعه و کسب تدریجی نیرو باز نایستاده، از کیان و فرهنگ خویش پاسداری کردند. در سالهای پایانی سلطنت ملک شاه، گروهی از شخصیت‌های بانفوذ شیعه در دستگاه حکومتی سلجوقیان راه یافتند و پس از برکناری خواجه نظام الملک و واگذاری کرسی وزارت به یک فرد شیعی به نام تاج الملک ابوالفضل قمی، پای گروهی از شیعیان چون مجد الملک ابوالفضل قمی به دربار باز گردید. (255)

بحثها و مشاجرات مذهبی فراگیر بین علمای مذاهب فراگیر بین علمای مذاهب در آن دوره در برخی مواقع به ستیز و خونریزی دسته های مختلف دسته های مختلف منتهی گشت.

در میان سنیان درباره مذهب حنفی و شافعی، جبر و اختیار یابرتی مذهب اشعری، معتزلی و؟ و غیره، و بین سنیان و شیعیان در مسائل گوناگون مورداختلاف، و بین همه آنان با باطنیان، بحثهای شدید و دامنه داری انجام می شد که غالباً با تشکیل مجالس و تالیف کتابها یا گرفتن اقرار کتبی به ترک عقیده ای و قبول عقیده دیگر منجر می گردید و گاه با تبعید یا کشتن و نظایر آن پایان می یافت.

راستی، در این حال برای ائتلاف و نزدیک ساختن قلوب مسلمانان - که از آرزوهای مصلحان و درد آشنایان به شمار می رفت - چه اقدامی بایسته و شایسته می بد؟ آیا تسلیم فزاس مسموم جامعه شدن و ترویج و تشویق صف بندیها، خدمت تلقی می شد یا سکوت و کناره گیری از اوضاع و مسائل حاد جامعه بهترین راه به شمار می رفت؟ بی شک این دو شیوه فوق، آتش اختلاف راشعله ور ساخته بود و برای رهایی از این بحران اقدامی شایسته و شجاعانه - برخلاف راههای گذشته - لازم بود. علامه طبرسی درد را بخوبی احساس

کرده بد و در پی رشد و احیای اندیشه وحدت فکری و تفهیم مذهبی و باعنایت به مقیضیات زمان و به منظور کاستن اختلافهای موجود، به میدان ائتلاف وارد شد و قرآن مجید را که مورد احترام و قبول همه مذاهب اسلامی بود اساس کار خود قرار داد. آزاد اندیشی، بلندنگری، سعه صدر، عفت قلم و انصاف در پژوهش از خصایص بارزی است که در کتاب «مجمع البیان» وی به چشم می خورد. او خود را در منبع یا منابع محدودی محصور نساخت بلکه اندیشه هالی مخالف و موافق را نظاره کرده؛ دامن پژوهش و تحقیق از مرزهای اندیشه خود گذراند و به کاوش دیگاه دیگران ره سپرد و با نظر یکسان به مهم اصناف و فرقه ها، آنچه را صحیح و معقول به بود می پذیرفت و در تقدیم و تاخیر آن غرض خاصی نداشت. علامه همچنین در نقل عقیده دیدگاه مخالفان تا آنجا که از نظر اصولی عقیده و مبانی مکتبش خدشه وارد نمی نمود دریغ نمی ورزید.

در میان مولفان و مصنفان کمتر کسی را چون او می توان یافت که کلامش از طعن و اعتراف نسبت به مخالفان طریقه خود خالی باشد او همچون سلف صالح و به دنبال سیره پیشوایان شیعه ت امامیه ت دفاع از اصول و مبانی شیعه را با حفظ اعتدالت نداشتن تعصب و افراط و پرهیز از غرور در آمیخته بود و خدمتی پر ارج را در نزدیک ساختن افکار و اندیشه های مذاهب اسلامی به انجام رساندن و نام خود را در میان شیعیان و دانشمندان منصف اهل سنت جاودانه ساخت.

علامه سید محسن امین عاملی در این باره چنین نمی نگارد: «بزرگی، عظمت، تبحر در علوم و وثاقت او امری است که نیاز به بیان ندارد و مجمع البیان بهترین شاهد بر این مدعاست؛ کتابی که انواع را در آن جمع ساخته، نظرات پراکنده در تفسیر را بیان نموده، و در هر مقام به احادیث اهل بیت -

عاشق - در تفسیر آیات قرآن اشاره کرده است. او دلایل روشن و مورد قبول را با حفظ اعتدال، گزینش نیکو در اقوال، رعایت ادب و حفظ نگهداری گفتار در مقابل مخالفان فکری جمع کرده است، به نحوی که در کلامش جمله ای که نفرت از خصم را حکایت کرده یا مشتمل بر تقییح آنها باشد یافت نمی شود و این خصیصه و امتیاز در آثار کمتر مؤلف و مصنفی یافت می شود. به گفتار او در مقدمه جوامع الجامع بنگرید که چگونه به تعظیم و ثنای علم و دانش صاحب الکشاف بر خاسته است؛ تا بدانید که آن امر، از بزرگی، انصاف و پاکی نفس او می باشد. « (256)

شیخ محمود شلتوت، رئیس سابق دانشگاه الازهر، طبرسی و آثارش را چنین معرفی می کند: «طبرسی اگر چه به بیان نظرات اختصاصی شیعه در احکام و آراء مورد اختلاف طریق افراط در پیش نمی گیرد و مخالفان خود و مذهب خود را مورد حمله نمی دهد. واقعیت آن است که باید به این شیوه تا آنجا که به اصول مذاهب و مسائل ریشه ای آن مربوط می شود نگاهی آرام و با اغماض داشته باشیم....

وی به آنچه داشت و به آنچه از دانش شیخ امت و مرجع بزرگ آن در تفسیر یعنی «امام طوسی» صاحب کتاب «تبیان» گرد آورد، بسنده نکرد؛ تا آنکه به دانش جدید که بدان آگاهی یافت روی آورد و آن دانش صاحب کشاف بود که شیخ طبرسی این اطلاعات قدیم خود پیوند داد و اختلاف میان او و این کار مانع نشد، چنانکه اموری که از تعصب بر می خاست نیز مانع چنین امری نشد و حجاب هم عصری میان آنها حایل نشد و حال آنکه هم عصری نیز خود نوعی مانع است.... « (257)

غروب در شامگاه عرفه

امام مفسران، امین الاسلام طبرسی پس از هفتاد و نه (هشتاد) سال زندگی با برکت و سراسر خدمت به اسلام و مردم، شبانگاه روز نهم ذیحجه سال 548 ق. در شب عید قربان در شهر سبزوار به دیار حق شتافت و جهان اسلام را در عزایش سیه پوش ساخته، در سوگ نشاند. ⁽²⁵⁸⁾ برخی از نویسندگان اسلامی شیخ طبرسی را به عنوان «شهید» یاد کرده اند. ⁽²⁵⁹⁾ وسیله سم به شهادت رسیده است. در مقابل، گروهی نیز با توجه به همزمان بودن رحلت شیخ با فتنه طائفه و غز ⁽²⁶⁰⁾، به شهر ایشان به دست این گروه شورشی اشاره کرده اند. ⁽²⁶¹⁾

بیکر پاک علامه از سبزوار به مشهد مقدس انتقال یافت و در نزدیکی حرم مطهر امام رضا علیه السلام در محلی به نام قبرستان قتلگاه به خاک سپرده شد. ⁽²⁶²⁾ آرامگاه او که در ابتدای خیابان طبرسی واقع شده، از آغاز، محل زیارت مؤمنان بوده است و در سال 1370 به موجب طرح توسعه حرم، به داخل باغ رضوان انتقال داده شد. ⁽²⁶³⁾

یادگاران

این مقدمه را با یاد آوری از دو فرزند علامه، پایان می دهیم.

1 - ابونصر، حسن بن فضل بن حسن طبرسی: او در فضایل و کمالات معنوی مرتبه ای بلند داشت ومحدث قمی از او به عنوان فاضل کامل فقیه و محدث بزرگ یاد می کند. ⁽²⁶⁴⁾ به درخواست او بود که پدر، تفسیر جوامع الجامع را تألیف نمود مهمترین اثر به یادگار مانده ابونصر، کتاب «مکارم الاخلاق» می باشد. ⁽²⁶⁵⁾

2 - علی بن فضل طبرسی: از او هیچ گونه اطلاعی به دست نیامده است.

قطب‌الدین رواندی متوفای 573 ق.

حدیث فقاہت

عبدالوحید وفایی

ایران در عصر قطب رواندی

سده ششم هجری دوران حاکمیت دو سلسله بزرگ از پادشاهان ایرانی بود. سلجوقیان سلسله‌ای بودند که پس از جدا شدن از حوزه خلافت بغداد حکومت مستقلی تشکیل دادند و از سال 429 الی 553 ق. در سرتاسر ایران فرمانروایی کردند. آنان از مقتدرترین حکومت‌های این سرزمین بودند. پیروزی مسلمانان در جنگ با مسیحیان روم شرقی (بیزانس) و گسترش قلمرو آنان را، از نقطه‌های برجسته در دوران حکومت این خاندان است.

پس از آنان خوارزمشاهیان بر ضد سلجوقیان طغیان کردند و اقتدار ساسی ایران را به دست گرفتند در این عصر - بخصوص در دوره سلجوقیان - افکار مذهبی و سنت‌گرایی بر گرایش‌های عقلی غلبه کرد و بسیاری از کتب علوم عقلی و فلسفی سوزانده شد. دولتمردان سلجوقی، بویژه وزیر آنان «خواجه الملک» از سنت‌گرایان و سرمداران شورش شد عقلی بودند. (266)

وقوع جنگ‌های صلیبی و هجوک و آگاهی اروپائیان به جهام اسلام عواقبی چون به تاراج بردن گنجینه‌های علمی مسلمانان را در بر داشت ولی به رغم حوادث فوق، قرن ششم را می‌بایست سده علم و معرفت نامید.

چرا که دانشمندان بسیاری در این دوران پا به عرصه وجود نهاده، با تلاش علمی و بی‌وقفه خویش خدمات بسیاری به اسلام انجیلان دادند. (267)

از جمله این اندیشمندان تلاشگر، دانشمند عالی مقام، فقیه و محدث مشهور، «سعید بن هبه الله راوندی» معروف به «قطب راوند» بود که در این نوشتار به تماشای زندگی پر افتخارش می نشینیم.

زادگاه و نیاکان

«راوند» که در آن زمان روستایی در نزدیکی کاشان بود زادگاه عالمان بسیاری شناخته می شد به گونه ای که آقا بزرگ تهرانی بیش از ده نفر از بزرگان راوند را منحصر قرن ششم یاد می کند.⁽²⁶⁸⁾

«سعید» گلی از بوستان مکتب محمدی بود که از آن دیار برخاست و قطب الدین لقب یافت او فرزند «هبة الله بن حسین بن هبة الله بن حسن راوندی» بود. گرچه اطلاعات کافی از همه نیاکان او به دست نیامده، همین اندازه معلوم است که پدر و جد قطب الدین، از عالمان و برجستگان آن دیار بوده اند.⁽²⁶⁹⁾ با تأسف تاریخچه و شرح حالی از تولد و دوران کودکی او نیز به دست نیامده است.

تحصیل

فرزانه برومند، علاوه بر پدر، از محضر بزرگان دیگری استفاده کرده است. قطب الدین خوشه چین خرمن عالمانی است که ثمره اندیشه شان قرنهای متمادی مشام انسانها را معطر ساخته است. افکار بزرگ شخصیتهایی چون شیخ صدوق، سید مرتضی، سید رضی و شیخ طوسی، در اندیشه و تفکر او جای پیدا کرده و یا نقل حدیث از شاگردان آنان، جوهره علمی و عملی او نضح یافته است.

بنابر آنچه در ریاض العلماء است، قطب الدین روایاتی از بزرگان حدیث در شهرهای اصفهان، خراسان و همدان شنیده و نقل کرده است.⁽²⁷⁰⁾ و از این روزنه

می توان به مسافرت‌های علمی او به شهرهای مختلف پی برد چنانچه قرار داشتن قبر شریف او در قم، دلیلی بر استفاده او از محضر استادان آن دیار است.

ب رخی از استادان او عبارت اند از:

1- ابو جعفر محمد بن علی بن محسن حلبی. او موفق به درک محضر شیخ طوسی شده و قطب الدین رواندی از روایات نقل کرده است.

2- ابو الحسن محمد بن علی بن عبد الصند تمیمی نیشابوری. او از شاگردان فرزند شیخ طوسی بوده است.

3- سید ابو البرکات محمد بن اسماعیل مشهدی. وی از شاگردان شیخ طوسی بوده است و علاوه بر قطب الدین منتخب الدین (صاحب کتاب الفهرست) و امام ضیاء الدین از جمله شاگردانش بوده اند.

4- صفی الدین مرتضی بن داعی بن قاسم. او از شاگردان شسرخ طوسی و مولف تبصره العوام است.

5- شیخ السادة مجتبی بن داعی بن قاسم. ایشان نیز همچون بردارش از محدثان بزرگ بوده، و قطل الدین از این دو برادر روایت نقل کرده است.

6- ابوالفضل عبدالرحیم بن احمد شیبانی.

7- ابوجعفر محمد بن مرزبان. از شاگردان شیخ مفید است که قطب الدین در کتاب قصص الانبیاء از روایات نقل کرده است.

8- هبة الله بن دوعویدار. از شاگردان شیخ صدوق به شمار آمده است.

9- ابو جعفر بن کیمیج.

10- ابو نصر الغاری.

11- ابو صمصام احمد بن محمد علی مرشکی.

12- ابوالسعید حسن بن علی لارآبا دی.

14- ابوالقاسم حسن بن محمد حدیقی.

15- ابو صمصام ذوالفقار بن محمد بن معبد حسینی.

علاوه بر آنها، نام هفت نفر از بزرگان و اندیشه وران آن عصر در شمار استادان قطب الدین قرار داد. (271)

استاد بزرگ

ابو علی فضل بن حسن طبرسی، معروف به «امین الدین» از بزرگترین دانشمندان و مفسران شیعی در قرن ششم هجری است.

شیخ طبرسی با خلق تفسیر بی نظیری از قرآن کریم به نام «مجمع البیان» جاودانگی نام و یاد خویش را موجب گشت.

گرچه او بیش از دهها اثر مفید همچون «اعلام الوری» از خود به جا گذاشت، تفسیر قرآن (مجمع البیان) برای شناساندن شخصیت علمی اش از همه ممتازتر است قطب راوندی شاگرد ممتاز شیخ طبرسی بوده است و این امتیاز و شایستگی، به حدی رسیده بود که قطب را با او و او را با قطب می شناسند.

قطب راوندی خود به قرآن عشق می ورزید و در راه نشر معارف آن پر تلاش بود، اما تأثیر نفس قدسی استادش طبرسی بزرگ، در اندیشه و آثار گران سنگ او نقش بسزایی داشت و از این رو، آثار و تالیفات راوندی، رنگه، خدایی و بوی، وحی به خود گرفت. (272)

شاگردان

راوندی دانشمند بزرگ و وارسته قزن ششم از چهرهای درخشان است که فرزنانگن بسیاری از محضر نورانی اش به فیض رسیده و دانش اندوخته و خود نیز شمع فروزان محافل علمی گردیده اند.

از میان انبوه جویندگان علم که از خرمن فضل راوندی خوشه چینی کرده اند نام فرزندان وی درخششی ویژه دارد. او نه تنها در مسجد و منزل و مکتب بلکه در سفر و حضر، به نورافشانی پرداخته و شاگردان بسیاری را به جامعه اسلامی آن روز ارائه داده است. شاگردان قطب الدین چهره های برجسته ای هستند که از وی به نقل روایت پرداخته اند. برخی از آنان عبارتند از:

1 - احمد بن علی بن عبدالجبار طبرسی. او علاوه بر قضاوت به نقل حدیث نیز می پرداخت.

2 - حسین بن سعید بن هبة الله. وی فرزند دانشور قطب الدین بوده و از او به عنوان شهید یاد شده است.

3 - علی بن عبدالجبار بن محمد. از دانشمندان و فقهای بنام.

4 - علی بن محمد المدائنی.

5 - محمد بن الحسن البغدادی.

6 - محمد بن سعید بن هبة الله و او فرزند دیگر قطب راوندی است که به ظهیر الدین معروف بود. (273)

محمد بن علی معروف به «ابن شهر آشوب» از ستارگان درخشان تشیع و برجسته ترین شاگردان قطب بود. «ابن شهر آشوب» در کتاب خویش «معالم العلماء» با یادی از قطب الدین به عنوان استاد خویش نام چند کتاب وی را ثبت کرده است. (274)

دانش و آثار

مردان خدا گوی روشنی هستند که به رغم مشکلات و کمبودهای عصر خویش، همه تلاش و همتشان خدمت به اسلام عزیز و احیای مجد و عظمت آن بوده است.

آنان با عشق به قرآن مجید و اهل بیت علیهم السلام به نشر و پخش آثار ایشان پرداخته، همواره از سرچشمه زلال ابدیت سیراب می شوند.

قطب الدین راوندی در زمره مردان بزرگی است که با دانش فراوان خود پس از بهره مندی از علوم مختلف و تبحر از بهره مندی از علوم مختلف و تبحر در آنها، حلقه زرینی در سلسله حافظان و راویان معارف اسلامی گردید و در بیشتر رشته های علوم اسلامی تبحر و تخصص خود را به نمایش گذارد.

الف - علم تفسیر

تفسیر قرآن، درک معانی عمیق و دقیق آیات و تدوین و نگارش آن، از خدمات بزرگ عالمان دینی است. علی بن ابراهیم قمی، شیخ طوسی و علامه طبرسی و دیگر رادمردان عرصه علم و معرفت از پیشگامان این حرکت عظیم بودند. قطب الدین نیز در کنار این دانشوران قرار داشته و چندین تفسیر به شرح ذیل به نام وی ثبت شده است.

- 1 - «ام القرآن».
- 2 - «تفسیر القرآن» در دو جلد.
- 3 - «خلاصه التفاسیر» در ده جلد.
- 4 - «شرح آیات المشکلة فی التنزیه».
- 5 - «اللباب فی فضل آیه الكرسی».
- 6 - «الناسخ و المنسوخ من القرآن».⁽²⁷⁵⁾

ب - نهج البلاغه

راوندی نه تنها در فقهت و حدیث ژرف نگر و ناخدای دریای قرآن است بلکه غواص کلام امیر المؤمنین علیه السلام بود.

ابن ابی الحدید، دانشمند بزرگ اهل سنت در تمجید از قطب می نویسد.

«کسی قبل از من تا آن اندازه که اطلاع دارم به تفسیر نهج البلاغه نپرداخته است بجز یک نفر و آن سعید بن هبه الله بن حسین معروف به قطب راوندی است»⁽²⁷⁶⁾.

«منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه» کتابی است. در دو جلد قطور که راوندی در آن به شرح و توضیح سخنان مولای متقیان عَلَيْهِ السَّلَام پرداخته است. ابن ابی الحدید این شرح را چونان کتاب مرجع به کار گرفته و از آن استفاده های فراوان برده است.

ج - کلام و فلسفه

سابقه علم کلام درباره مسائل اعتقادی اسلام و اصول دین به بحث می نشیند به سده های اول تاریخ ما باز می گردد. کلام به دو دسته تقسیم می شود. کلام عقلی و کلام نقلی. قطب الدین راوندی از دانشمندان کلام نقلی بود که اعتقادات و تفکرات اسلامی خویش را با سخن پروردگار در آمیخته بود.

راوندی دانشوری بود که تمامی آثارش رنگ و بویی روایی داشت و با استفاده از نبوغ و تحقیقات و مطالعاتش از او به عنوان مرزبانی ژرف نگر از حریم تشیع یاد شده است.

دفاع از حریم عقاید شیعه و پاسخگویی به شکاکان و متعصبان عصر خویش، وی را بر آن داشت تا در پی انجام وظیفه، آثار ارزشمندی را از خود به یادگار نهد.

از آثار قطب الدین راوندی می توان به کتابهای ذیل اشاره کرد:

1 - «الخراج و الجرایح» - این کتاب که معروفترین آثار قطب به شمار می آید در بیان مسائل کلامی و عقاید بوده و در برگیرنده هفت کتاب پیرامون مسأله معجزه و شیوه زندگی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است.

- 2 - «ام المعجزات» - نام کتابی است که راوندی پس از چندی به عنوان «تتمة الخرایج» به نگارش در آورد.
- 3 - «الاختلاف» - این کتاب در برگیرنده اختلافهای کلامی بین شیخ مفید و سید مرتضی (علم الهدی) بوده و 95 مسأله اختلافی در آن بررسی شده است.
- 4 - «تهامت الفلاسفه» - این کتاب که نشان دهنده دانش فلسفی قطب است در موضوع حکمت و فلسفه نگارش شده و به تناقض گویی فلاسفه پرداخته است
- 5 - «کلام الکلام فی شرح مقدمة الکلام» - شرحی بر کتاب «مقدمة الکلام» شیخ طوسی در علم کلام است. ⁽²⁷⁷⁾

د - فقه

- حدود بیست اثر و مفید در علم فقه، به دست توانای این دانشور راوندی تألیف شده که برخی از آن عبارت اند از:
- 1 - «آیات الاحکام» - این کتاب آیاتی از قرآن کریم را که مربوط به مسائلی فقهی و احکام دینی است مورد بحث و بررسی قرار داده است.
- 2 - «الحکام الاحکام»
- 3 - «الانجاز» - شرحی است بر کتاب «الایجاز فی الفرائض» شیخ طوسی.
- 4 - «رحل المعقود فی الغسله الثانيه».
- 5 - «الشافیه فی الغسله الثانيه».
- 6 - «الخمسه»
- 7 - «من حضره الاداء و علیه القضاء»
- 8 - «رسالة الفقهاء»
- 9 - «المشکلات النهایه»

10 - «المنتهی فی شرح النہایة» - این کتاب به شرح نہایہ شیخ طوسی پرداختہ و در دہ جلد بہ چاپ رسیدہ است.

11 - «الرائع فی الشرایع».

12 - «النیات فی جمیع العبادات»

13 - «نہیة النہایة»

14 - «فقہ القرآن». این کتاب گرانسنگ با تلاش و کوششی ستودنی بہ دست توانمند قطب راوندی نوشتہ شدہ است. او در کتاب فوق تمام آیاتی قرآنی را کہ بہ احکام فقہی مربوط بودہ است بہ ترتیب ابواب فقہ دستہ بندی کردہ و در دو جلد بہ یادگار نہادہ است.

قبل از او تنها دو کتاب در این موضوع بہ رشتہ تحریر در آمدہ بود. قطب الدین در این کتاب پس از ذکر آیات مربوط بہ ہر موضوع، بہ بررسی فقہی آن پرداختہ نتایج فقہی خویش را از آن بیان می دارد. (278)

ه - حدیث

قطب راوندی در حدیث و روایت آثار جاویدان و ارزشمندی داشته و گامہایی استوار در این موضوع برداشتہ است. از این آثار می توان بہ کتابہای زیر اشارہ کرد:

1 - «تحفة العیل» - در موضوع دعا و آداب آن و احادیث مربوط بہ امراض و بلاہا.

2 - «رسالة فی صحة احادیث اصحابنا» - در موضوع آن بیان صحت احادیثی است کہ علمای شیعہ نقل کردہ اند.

3 - «شرح الکلمات المائدة» - شامل شرح صد کلمہ از سخنان حضرت علی علیہ السلام.

- 4 - «ضیاً الشهاب» - شرحی بر کتاب شهاب الاخبار قاضی سلامه مصری.
- 5 - «لباب الاخبار».
- 6 - «لب اللباب» - اخبار و احادیثی در موضوع اخلاق.
- 7 - «مزار» - کتابی بزرگ و احادیثی در موضوع زیارتنامه ها.
- 8 - «المجالس فی الحدیث».
- 9 - «دعوات» معروف به سلجوة الحزین - موضوع این کتاب ارزشمند مربوط به آداب دعاها و تأثیر آنها است که در چهار باب تدوین گشته است. فضیلت دعا و ذکر صحت و سلامتی از نگاه روایات، امراض و عوارض جسمی و روحی از زبان ائمه اطهار علیهم السلام و حالات مرگ و پایان زندگی، چهار موضوع اصلی آن به شمار می رود. ⁽²⁷⁹⁾

و - تاریخ

- قطب راوندی دارای آثاری در موضوع تاریخ است.
- 1 - جنی الجنین - در تاریخ اولاد امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام.
- 2 - قصص الانبیاء - در این کتاب تاریخ و شرح زندگی پیامبران از زبان روایات بیان شده است. ⁽²⁸⁰⁾

ز - اصول فقه

- «المستقصی» نام کتابی از راوندی در علم اصول فقه است. این کتاب شرحی بر «الذریعه» سید مرتضی در علم اصول می باشد. ⁽²⁸¹⁾

ح - شعر و ادب

ستاره پر فروغ راوند، در شعر و ادب نیز بهره ای نیک داشته و به زبان عربی شعر می سروده است. در سوردن اشعار خویش عشق و معرش به خاندان اهل بیت علیهم السلام را به تصویر کشیده است علاوه بر شعر، در ادبیات عرب نیز دانشی در

خور توجه داشته و آثاری در آن موضوع تدوین کرده است. برخی از کتابهایش در این دانش عبارت اند از:

- 1 - «التغریب فی التعریب»
- 2 - «الاعراب فی الاعراب».
- 3 - «شرح العوامل المائة» شامل صد عامل در علم نحو.
- 4 - «غریب النهایه» در شرح لغت‌های مشکل فقهی کتاب نهاییه شیخ طوسی.
- 5 - «نفثة المصدور» - این کتاب دیوان اشعار قطب راوندی است. ⁽²⁸²⁾

شعر ذیل از اوست:

- 1 - قسم النار ذو خبر و خیر
یخلصنا الغداة من السعیر
- 2 - فكان محمد فی الدین شمسا
علی بعد کالبدر المنیر
- 3 - هما فرعان من علیا قریش
مصاص الخلق بالنصب الشهیر
- 4 - و قال له النبی ﷺ و انت منی
کهرون و انت معی وزیری
- 5 - و من بعدی الخلیفة فی البرایا
علی جاه السریری
- 6 - و انت عیائهم و الغوث فیهم
لدى الظلماً كالصبح البشیر
- 7 - و لائی فی البتول و فی بنیها
کمثل الروض فی الیوم المطیر

8 - محمد النبي ﷺ غذا شفیعی

لان علیا الاعلیٰ ظهیری»

9- و لا ارضی بتیم او عدی

امیرا خاب ذلک من امیری

10 - مصیری آل احمد یوم حشری

و یوم الحشر حبهم نصیری

1 - تقسیم کننده بهشت و دوزخ و صاحب خیر کثیر و از همه برتر علی ﷺ

است

که فردا ما را از آتش جهنم رهایی می بخشد.

2 - در آسمان اسلام، حضرت محمد ﷺ خورشید است

و پس از او علی ﷺ به مانند ماه شب چهاردهم نور افشانی می کند.

3 - این دو بزرگوار فرع یک اصل و از تبار تابناک قریش اند

و به دلایلی که همگان می دانند پناه و پشتیبان خللق اند.

4 - پیامبر ﷺ به علی ﷺ فرمود که تو از منی، چنان که هارون از موسی

بود و تو همشیه با من و وزیر منی.

5 - و پس از من نیز جانشین من در میان مردمانی، و تنها تویی که سزوار

جانشینی مراداری.

6 - و زمانی که مردم در سیطره تاریکیها گرفتار آیند، تنها داد رسی که نمی

تواند چون صبح، صباح نور و نجات را مژده دهد تو خواهی بود و بس.

7 - دل من در گرو محبت فاطمه زهرا ﷺ و فرزندان اوست چنان که

وجود باغستانها و گلستانها در گرو روزهای بارانی است.

8 - فردای قیامت، رسول خدا ﷺ شفیع من خواهد بود چرا بود که علی اعلی پشتمیان من است.

9- به حکومت دیگران به هیچ وجه رضایت نخواهم داد حکومت کسانی که بیراهه رفتند و از امیر المؤمنین روگردان شدند.

10 - راه من راه آل محمد و تا قیامت از این راه منحرف نخواهم شد، در آن روز بزرگ تنها چیزی که به کار من آید همین است و بس.

از نگاه دیگران

دانشمند بزرگ شیعه، علامه امینی درباره راوندی می گوید.

«راوندی یکی از پیشوایان علمای شیعه، برگزیده این طایفه و از اساتید بی نظیر فقه و حدیث و از نوابغ و از اساتید بی نظیر فقه و حدیث و ادب است. هیچ گونه عیبی در آثار فراوانش و تیرگی در فضایل و تلاشها و خدمات دینی و اعمال نیکو و کتب ارزنده اش وجود ندارد.» (283)

«میزا عبدالله افندی» که شرح حال بسیاری از بزرگان را به نگارش در آورده است، در این باره می گوید:

«شیخ امام و فقیه، قطب الدین راوندی، شخصی فاضل، عالم، متبحر، فقیه، محدث، متکلم، آشنای به اخبار و احادیث و شاعر بوده است.» (284)

«میزا محمد باقر خوانساری» درباره قطب راوندی نوشته است:

«او والاتر و بزرگتر از اینهاست که درباره وی گفته اند. چنانکه بعد از آگاهی از برخی تألیفات او بخصوص «شرح آیات الاحکام» وی، تردیدی در این باره برای شما خوانندگان باقی نمی ماند.» (285)

«محدث قمی» از دیگر اندیشمندانی است که درباره قطب الدین چنین آورده است:

«عالمی است متبحر، فقیه، محدث، مفسر، محقق، راستگو، بزرگوار... و از بزرگترین محدثان شیعه می باشد.»⁽²⁸⁶⁾

نبوغ فکری و فزونی تألیفات و عمیق تحقیقات علمی راوندی موجب گردیده تا علمای سنت نیز در مقابل او سر تعظیم فرود آورند.

«ابن حجر عسقلانی» درباره راوندی نوشته است:

«او در جمیع علوم فاضل است. و در هر نوعی از علوم صاحب تصنیفات بی شمار بوده است.»⁽²⁸⁷⁾

فرزندان قطب

از این دانشمند قرن ششم، سه فرزند پسر به نامهای عماد الدین علی، نصیر الدین حسین و ظهیر الدین محمد شناخته شده اند که هر سه در شمار فرزندان عصر خود بوده اند.

گرچه موقعیت تابناک پدر، آنان را تحت الشعاع قرار داده است، اما نور پیر فروغ آن سه فرزند در تاریخ دانش پژوهان تشیع محو نگشته است.

«عمادالدین علی» از فقها و محدثان است که پس از پدر به روایت و تبلیغ عقاید و تفکرات تشیع پرداخته و تلاشهای بی فقه پدر را به ثمر نشانده است.

مؤلف کتاب «امل الامل» او را به عنوان فاضل، عالم، راستگو و کسی که از شهید اول روایت می کند، ستوده است.

«نصیر الدین حسین» نیز از دانشمندان عصر خویش بوده که به دست بیگانگان به شهادت رسیده است. در کتاب «شهداً الفضیله» نام او در ردیف عالمان شهید قرار گرفته⁽²⁸⁸⁾ ولی جزئیات دیگری درباره شهادت او به دست نیامده است.

پدرش قطب الدین در کتاب جواهر الکلام خود اجازه نامه ای برای نصیر الدین نوشته است.

«ظهیر الدین محمد» از دیگر فرزندان قطب بود که همچون دیگر برادران، راه پدر را ادامه داد و به نقل روایات پیامبر و اهل بیت علیهم السلام پرداخت.

غروب خورشید

چهاردهم شوال 573 ق. آسمان شهر قم رنگی دیگر به خود گرفته بود و عالمان و اندیشمندان و دوستداران اهل بیت علیهم السلام در خانه قطب راوندی، بر بالین یکی از بزرگمردان گرد آمده بودند نزدیکی اذان ظهر بود که نسیم عطر آگین بهشت مشام راوندی را نوازش داد و شبم اشک را دیدگان زنان و کودکان سرازیر گشت و جهان اسلام در عزای یکی از فرهیختگان مکتب اهل بیت علیهم السلام به سوگ نشست.

پس از مراسم تشیع پیکر پاک آن فرزانه در جوار مرقد مطهر حضرت معصومه علیهم السلام به خاک سپرده شد و روح «سعید» محدثان با زمزمه «عاش سعیدا و مات سعیدا» به ملکوت اعلیٰ پر کشید.

از آن پس جسم مطهرش با کتابها و نوشته هایش جاودانه شد و روزی که پس از هشت قرن تعمیرگران صحن مطهر حضرت معصومه علیهم السلام با پیکر سالم و سیمای نورانیش رو به رو شدند چیزی جز این منزلت را برای او تصور نکردند که باید جسم مطهرش چون روح شاهد و ناظرش بر حوزه فقاقت اهل بیت علیهم السلام تا قیامت سالم بماند. حضرت آیه الله مرعشی نجفی علیهم السلام به پاس خدمات او، سنگ قبری بلند و به یاد ماندنی را بر فراز به یادگار نهاد تا زائرین حرم فاطمه معصومه علیهم در ابتدای ورود و خروج از صحن مبارکش چشمانشان به قبر این فرزانه بزرگ روشن شود.

والسلام

ابن شهر آشوب متوفای 588 ق.

در حریم ولایت

محمد رحیم بیگ محمدی اندیان

سرآغاز

دانشمند بلند آوازه شیعه «ابن شهر آشوب» یکی از بزرگمردان تاریخ است که زندگی و آثارش سراسر درس عبرت، معنویت، شور و شوق و الگوی ایمان و تلاش است.

او در طول زندگی پربار خویش همواره در راه احیای مکتب انسان پرور اهل بیت علیهم السلام و رشد و استحکام حوزه های علوم اسلامی کوشش فروانی از خودشان نشان داد. دانشمندی که در تمام علوم اسلامی مقامی بس بلند به دست آورد و در تربیت شاگرد و تحقیق و تصنیف تا واپسین لحظات زندگی تلاش کرد. حال زندگی او را به اختصار مرور می کنیم.

میلاذ

ابو عبدالله محمد بن علی بن شهر آشوب سروی مازندرانی معروف به «رشید الدین از عالمان بزرگ و معروف شیعه در اواخر قرن پنجم و اوایل ششم هجری است.

این فقیه فرزانه در جمادی الثانی سال 488 ق. (و به قولی 489 ق.)⁽²⁸⁹⁾ به دنیا آمد.⁽²⁹⁰⁾ از اینکه به «شهر آشوب»، پدرش، جدش نسبت «سروری»⁽²⁹¹⁾ داده اند، بر می آید که اصل این خاندان بزرگ از ساری مازندرانی بوده است، اما درباره تولد خود وی که آباد در ساری بوده یا بغداد، نمی توان به یقین اظهار نظر کرد.⁽²⁹²⁾ البته بعضی از محققان تولد «ابن شهر آشوب» در بغداد را ترجیح داده اند.⁽²⁹³⁾

جد او شیخ شهر آشوب بن کیاکی، دانشمندان بزرگ شیعه و از مردم ساری بود که در گروه شاگردان نامی و ممتاز شیخ طوسی (متوفی 460 ق.) به شمار می رفت. (294)

پدرش شیخ علی فرزند شیخ شهر آشوب نیز از فقیهان و محدثان فاضل و از دانشمندان بزرگ شیعه محسوب می شد (295) که در تربیت فرزند خویش از جان و دل تلاش کرد.

شکوفایی

محمد رفته رفته همچون دیگر کودکان همسن و سال خود رشد می کرد و بزرگ می شد، اما فرقی که با دیگران داشت این بود که در دامن خانواده ای روحانی، دانش پرور و تربیت شناس پرورش می یافت. او چون به هشت سالگی رسید تمام قرآن را حفظ کرده بود و از این به بعد او را «حفظ» (حافظ قرآن) لقب دادند. (296)

این شهر آشوب بعد از فراگیری قرآن و دروس مقدماتی و ادبی به تحصیل علوم و معارف دینی مثل فقه و اصول، حدیث، رجال، کلام و تفسیر پرداخت. آغاز و انجام تحصیلات عالی او دقیقا معلوم نیست، اما همین قدر معلوم است که در نزد پدر و جدش و بزرگانی چون شیخ طوسی، عبدالواحد آمدی و قطب الدین راوندی سطوح عالی علم و ادب را گذراند ولی از آنجا که آن بزرگان هر یک در شهر و دیاری دور از هم زندگی می کردند به این نتیجه می رسیم که این شهر آشوب در راه کسب علم و معرفت و برای استفاده از محضر دانشوران بزرگ شیعه در اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم هجری سالها از این شهر به آن شهر و از این دیار در حال مهاجرت و گشت و گذار بوده است.

اساتید

- 1 - شیخ شهر آشوب (جد بزرگوار وی) ⁽²⁹⁷⁾
- 2 - شیخ علی (پدر دانشمندش) ⁽²⁹⁸⁾
- 3 - واعظ نیشابوری ⁽²⁹⁹⁾ (متوفای 508 ق.) معروف به «صاحب روضة الواعظین» و «فتال نیشابوری». این عالم بزرگ شیعه را در سال 508 ق. در شهر نیشابور به شهادت رساندند.
- 4 - شیخ ابو علی فضل بن حسن طبرسی (متوفی 548 ق.) مفسر بلند آوازه شیعه هجری است ⁽³⁰⁰⁾ که داری تألیفات زیادی چون: تفسیر مجمع البیان و جوامع الجامع، اعلام الوری و... می باشد.
- 5 - ابو منصور طبرسی، نویسنده کتاب رجالی خود «معالم العلماء» به بزرگی از او یاد کرده و درباره آثارش می نویسد:
«استادم احمد بن ابی طالب، کتابهای مختلفی دارد از جمله: الکافی در فقه و...» ⁽³⁰¹⁾
- 6 - «قاضی سید ناصح الدین آمدی (متوفی 550 ق.) صاحب کتاب ارزنده «غررالحکم و دررالکلم» ⁽³⁰²⁾
- 7 - ابوالفتوح رازی (متوفی 522 ق.) ⁽³⁰³⁾ از علمای بزرگ عصر خود و از اساتید عصر خود بود که دارای کتاب معروفی به نام «النفص» می باشد. ⁽³⁰⁴⁾
- 9 - سید ضیاً الدین فضل الله راوندی کاشانی (متوفای 562 ق.) ⁽³⁰⁵⁾
- 10 - قطب الدین راوندی (متوفای 573 ق.)
- 11 - ابوالحسن علی بن ابی القاسم بیهقی، معروف به ابن قندی 565 ق.) او مورخ شهیر خطه دانش پرور سبزوار و خراسان و یکی از علمای بزرگ شیعه در قرن ششم هجری است. ⁽³⁰⁶⁾

ابن شهر آشوب همچنین در محضر گروهی از علمای اهل سنت نیز تحصیل کرده است که مشهورترین آنها عبارتند از:

1 - ابو عبدالله محمد بن احمد نطنزی، مؤلف کتاب «الخصائص العلویه علی سائر البریه»⁽³⁰⁷⁾

2 - جارالله زمحشری معتزلی (متوفای 538 ق.) ابن شهر آشوب در نزد او کتاب «تفسیر کشاف» و «ربیع الابرار» و «الفایق فی غریب الحدیث» را که همه از تألیفات خود زمحشری است، خوانده و از این استاد اجازه نقل روایات آن کتابها را نیز گرفته است.⁽³⁰⁸⁾

موفقیت

ابن شهر آشوب پس از سالیانی اقامت در حوزه های علمیه ایران و استفاده از محضر دانشمندان و اساتید بزرگ و مسافرت های علمی در سرزمین های مختلف ایران (مازنداران، مشهد مقدس، نیشابور، سبزوار، ری، کاشان، اصفهان و همدان) در سال 547 ق. با کوله باری از دانش و معنویت از شهر همدان به بغداد عزیمت کرد.⁽³⁰⁹⁾ وی در بغداد که پایتخت بنی عباس و مشهورترین مرکز علوم اسلامی آن روزگار بود و دانشمندان زیادی در آن علوم و فنون مختلف پرداخت و هم در آن رشته ها کتابها نوشت.⁽³¹⁰⁾

ابن شهر آشوب از همان سال های جوانی که در ایران و عراق مشغول تحصیل بود، تدریس هم می کرد. «وی هر علمی از علوم اسلامی را که به حد کمال دارا بود، شروع به تدریس آن علم می کرد.»⁽³¹¹⁾

با اینکه در زمان ابن شهر آشوب دانشمندان عالمان بزرگی وجود داشتند که مورد احترام مردم و از جایگاه ویژه ای برخوردار بودند، در این میان ابن شهر آشوب امتیاز و بر جستگی خاص داشت و مقام علمی و موفقیت او از دیگران

نمایان تر بود. او به هر شهری از ممالک اسلامی که حوزه علمیه داشت، می رفت در رأس آنان قرار می گرفت و کار تدریس و بحث و پرورش شاگردان را به صورت جدی و چشمگیرتری آغاز می کرد.

شاگردان

وی زمانی که در شهرهای بغداد، حله و موصل می زیست و در اواخر عمر که در شهر حلب اقامت داشت و در دیگر شهرهای اسلامی، شاگردان زیادی تربیت کرد که از میان به افراد می توان اشاره کرد:

- 1 - علامه سید محمد بن زهره حلبی (متوفای پس از 585 ق.)
 - 2 - شیخ جمال الدین ابوالحسن علی بن شعره حلی جامعانی (متوفای 581)
 - 3 - شیخ تاج الدین حسن بن محمد سواری
 - 5 - یحیی بن ابی طی حلبی
 - 6 - سید کمال الدین حیدر حسینی
- ابن شهر آشوب یکی از اساتید علم و حدیث و اجازه نقل حدیث بوده است. وی از اساتید خویش اجازه نقل روایت داشته و از آنها روایت می کرده است. از جمله ایشان: شیخ ابومنصور طبرسی، محدث شیخ علی ابن شهر آشوب، شیخ شهر آشوب، شیخ ابوعلی فضل بن حسن طبرسی (صاحب تفسیر «مجمع البیان»)، شیخ جمال الدین ابوالفتوح رازی، قطب الدین راوندی و... می باشند.

هجرت

اوائل دوران خلفت مستضیئی (547 - 566) ابن شهر آشوب در بغداد بود و مستضیئی در تقویت افکار و گسترش عقاید و اقتدار علمای حنبلی سعی و کوشش می نمود. رفته رفته فعالیت‌های چشمگیر ابن شهر آشوب از سوی مخالفان نادیده انگاشته می شد و او را تضعیف می کردند. از این رو بغداد دیگر

مکان مناسبی برای ارائه فعالیت ابن شهر آشوب نبود. وی بغداد را به قصد شهر تاریخی و عالم پرور حله ترک کرد و به آن دیار مهاجرت نمود. ابن شهر آشوب در سال 567 ق. کرسی درس خود را در حله رونق بخشید و شروع به تدریس و تربیت شاگرد نمود و پس از سالیان دراز، حله را ترک کرد و به شهر موصل رفت و پس از اقامت زیادی در موصل سرانجام به شهر حلب (شهر ستارگان) هجرت کرد.

نویسنده روضات الجنات می گوید:

«علت انتقال ابن شهر آشوب از عراق به شهر حلب آن بود که شهرستان مزبور در آن روزگار مجمع رجال و بزرگان بوده و مردم آنجا هم عموماً با امامی مذهباً بخوبی رفتار می کرده و به مناسبت اینکه شهرستان حلب تحت نظر آل حمدان بود که امامی مذهب بوده اند... نسبت به علمای شیعه احترام می کردند.» (312)

آثار جاودن

ابن شهر آشوب قهرمان عرصه قلم و نگارش بود. او در اکثر علوم اسلامی - اعم از فقه، اصول، کلام، حدیث، تاریخ، تفسیر، رجال و... - تألیفات و تصنیفاتی ارزنده، آموزنده و بی سابقه از خود به یادگار گذاشته که هر یک در نوع خود مهم و نشانگر نبوغ فکری و مقام والای علمی نویسنده آن است؛ آثاری که همواره مورد توجه و عنایت علما و دانشمندان قرار گرفته است.

اینک به معرفی برخی از آثار پیر ارج آن دانشمند بزرگ شیعه می پردازیم:

1 - متشابه القرآن و مختلفه: کتابی است تحقیقی که مؤلف آن در سال 570

ق. در شهر حله به پایان برده است. (313)

2 - مناقب آل ابی طالب علیهم السلام: ابن شهر آشوب در این اث گرانقدر مناقب و فضایل چهارده معصوم علیهم السلام را یکایک مورد بحث و شرح قرار داده است.

3 - معالم العما: او در یک کتاب کم حجم و پربار پس از برشماری نام 1021 تن از دانشمندان شرح حال کوتاهی از زندگی آنان و آثارشان را ذکر کرده است.

4 - مناقب النوصب

و شانزده اثر ذیل:

مخزون المکنون فی عیون الفنون، الطرائق فی الحدود و الحقائق، مائة الفائدة، امثال فی الامثال، الاسباب و النزول علی مذهب آل الرسول، الحاوی، الاوصاف، المنهاج، الفصول فی النحو، الجدیده، انساب آل ابی طالب، الاربعین حدیثا (در مناقب حضرت علیهم السلام)، نخب الاخبار، الخصایص الفاطمیة، بیان التنزیل، الموالید

(314)

در عرصه شعر

ابن شهر آشوب در عرصه شعر و ادب نیز حضوری نیکو داشت. و اشعار به جا مانده از ایشان بیانگر این است که او اشعاری توانا و زبردست و ادیبی ماهر بود. اشعار او بیشتر حاوی نکات اخلاقی عرفانی، حکیمانه و مدایح و مناقب اهل بیت - علیهم السلام - بود و در نوشته ها و هم در اشعارش به مخالفان تشیع پاسخ داده و در این مورد اشعار زیاد سروده است. او اشعار خود را بیشتر در کتاب «مناقب» به مناسبتهای مختلف آورده و با کمال تأسف هنوز به صورت دیوان، با دفتر شعر، تدوین و تنظیم نشده است. ما در اینجا به عنوان نمونه دو بیت از اشعارش را که در مدح و منقبت ائمه اطهار - علیهم السلام - گفته است می آوریم:

بعد النبی ائمة لمعاشر

و ائمتی من بعده اولاده

ان کان قد شرفت به اصحابه

فنبوه ما شرفوا و هم اکباده. (315)

- بعد از رحلت پیامبر ﷺ مردمان را پیشوایانی بود، اما پیشوایان من بعد از آن حضرت فرزندان اویند.

- چرا که اگر اصحاب او به سبب صحابه بود شرافت یافتند، فرزندان وی، هم این شرافت داشتند و هم جگر پاره های او بودند.

از نگاه دیگران

گفته ها و اظهار نظرهای دانشمندان اسلامی چراغی است تا ما در پرتو آن، شخصیت علمی شأن و منزلت معنوی مردانی چون ابن شهر آشوب را بهتر بشناسیم. پس با گذشت دیگران عظمت روحی و مقام علمی او را به نظاره می نشینیم:

1 - علامه میرمصطفی حسینی تفرشی (متوفی 1021 ق.) نقل می کند:

«رشید الدین محمد... شهر آشوب، پیشوای طایفه شیعه و فقیه آنان، شاعری بلیغ و نویسنده بود...» (316)

2 - شیخ ابو علی حائری (متوفی 1251 ق.) می نویسد:

«ابن آشوب شیخ الطائفه است و پایه فضل او به گفتگو ندارد.» (317)

3 - شیخ حر عاملی (متوفی 1104 ق.) می گوید:

«ابن آشوب عارف به رجال و اخبار و احادیث، شاعر و ادیب و جامع همه خوبیها بود.» (318)

4 - علامه میرزا حسین نوری (متوفی 1320 هـ) می نویسد:

«فخر شیعه، تاج شریعت، افضل الاوائل و دریای تلاطم ژرفی که ساحل ندارد، احیا کننده آثار مناقب و فضائل، رشید المله و الدین شمس الاسلام و المسلمین ابن آشوب فقیه، محدث، مفسر، محقق و...»⁽³¹⁹⁾

5 - دانشمند رجالی و محقق ملا علی قراجه داغی دیزماری علیاری (متوفی 1327 ق.) می نویسد:

«ابن آشوب مازندرانی، پیشوای طایفه شیعه... و نویسنده بود.»⁽³²⁰⁾

چنانچه از کتابهای نویسندگان بر می آید دانشمندان اهل تسنن آن طور که از ابن شهر آشوب تجلیل و به بزرگی یاد کرده اند، در حق کمتر کسی از علمای شیعه چنین کرده اند.

اینک به گفته های یکی از آنان اشاره می کنیم تا از این رهگذر اندکی به شخصیت علمی و قدر و منزلت و شان او بیشتر پی بریم.

صلاح الدین صفدری، یکی از عالمان بزرگ اهل سنت می نویسد:

«محمد بن علی بن شهر آشوب... یکی از سرشناسان شیعه است. او در هشت سالگی قرآن را حفظ کرده بود و در علم اصول شیعه به حد نهایی رسید. وی در علوم قرآنی و مشکلات حدیث و اخبار و لغت و نحو و موعظه در منبر - در زمانی که مقتفی خلیفه عباسی در بغداد بود از دیگران تقدم داشت.»⁽³²¹⁾

رحلت

سرانجام ابن آشوب، فقیه فرزانه اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام پس از گذراندن صد سال عمر و حدود هفتاد سال خدمت پرتلاش به تشیع، با تحصیل، تعلیم و تربیت، تحقیق و ترویج احکام الهی و تحمل محنتهای بسیار در راه دین و استحکام حوزه های علوم دینی و رفع مسائل اجتماعی مردم و مشکلات شخصی زندگی، در شب جمعه 22 شعبان سال 588 ق در شهر حلب به دیار

باقی پر کشید و پیکر عزیزش را در نزدیکی شهر در دامنه کوه جوشن، در جوار
مرقد حضرت محسن بن ابی عبدالله الحسین علیه السلام دفن کردند. ⁽³²²⁾

سید بن طاووس متوفای 664 ق.

سوره پرواز

عباس عبیری

ستاره سبز

در پانزدهم 8589 ق تولد نوزدادی خانواده سعد الدین ابو ابراهیم موسی بن جعفر را از شادی و نشاط آکنده ساخت. ابو ابراهیم نوزاد نیمه محرم را به یاد نیای ارجمندش علی نامید. (323)

همسر ابو ابراهیم دختر ورام بن ابی فراس دانشور شهره حله بود. (324) علی اندک اندک در محضر پدر بزرگی چون ورام و پدری مانند سعد الدین ابو ابراهیم با الفبای زندگی آشنا شد. او بزودی دریافت که ریشه در آسمان دارد و با سیزده واسطه با امام حسن مجتبی علیه السلام پیوند می خورد. (325)

ورام برایش گفت که ابو ابراهیم دخترزاده شیخ طوسی است. (326) و چگونه نیای بزرگوارش محمد بن اسحاق به دلیل زیبایی چهره و ناموزونی پاها به طاووس شهرت داشت. (327)

ورام در دوم محرم 605 ق دیده از جهان بست. (328) هر چند همراهی این بزرگمرد با علی بن موسی، که رضی الدین شهرت داشت، دیری نپایید ولی همین زمان کوتاه کافی بود تا علی وی را بشناسد و همواره به عنوان الگو ستایشش کند. (329)

البته ستاره حله تنها بدین استادان بسنده نکرد. شیخ نجیب الدین بن نما، شید شمس الدین فخار بن معد الموسوی، سید صفی الدین الحسن الدربی، شیخ سدید الدین سالم بن محفوظ بن عزیزه السوروی، سید ابو حامد محبی الدین محمد بن عبدالدین زهره الحلبی، شیخ ابو السعادات اسعد بن عبد القاهر اصفهانی، سید

کمال الدین حیدر بن محمد بن زید بن محمد به عبدالله الحسینی و سید محب الدین محمد بن محمود مشهور به ابن نجار بغدادی از دیگر استادان وی شمرده می شدند. (330)

ناگفته پیداست که استفاده از همه این نامبردگان به شیوه معمول روزگار ما تحقق نیافته، بلکه بیشتر بهره وری ستاره حله از آنها در قالب قرائت روایت و اجازه نقل حدیث بوده است. شتاب وی در آموختن مطالب دقیق علمی شگفت انگیز بود. آنچه دیگران در چند سال می آموختند او در یک سال فرا گرفت و پس از خواندن بخش نخست نهاییه شیخ طوسی به چنان پیشرفتی دست یافت که ابن نما در پشت جلد اول نهاییه اجازه ای به خط خویش برایش نگاشت. (331)

علی که همواره پند ورام در گوش داشت و در هر رشته علمی که وارد می شد به چیزی جز تخصص نمی اندیشید (332) به اجازه استاد بسنده نکرده، بخش دوم نهاییه را نیز خواند، (333) آنگاه مبسوط را به پایان برده، بدین ترتیب پس از دو سال و نیم فقه آموزی، از استاد بی نیاز شد و از آن پس تنها برای نقل روایت در محضر استادان حضور یافت. (334)

فقیه اندیشناک

چون رضی الدین سید علی بر بام بلند فقه فراز آمد استادان حله از وی خواستند تا راه دانشوران گذشته را پیش گیرد و با نشستن در جایگاه فتوا مردم را با حلال و حرام الهی آشنا سازد، ولی ستاره خاندان طاووس نمی توانست بدین پیشنهاد پاسخ مساعد دهد. آیات پایانی سوره الحاقه (ولو تقول علينا بعض الاقوال لاخذنا منه بالیعین ثم لقطعنا منه الوتین فما منکم من احد عنه حاجزین: و اگر محمد به دروغ سخنانی به ما نسبت می داد او را گرفته، رگ گردنش را

قطع می کردیم و هیچ یک از شما نمی توانستید ما را از این کار بازداشته،
نگهدارنده اش باشید.)

همواره در ژرفای روانش طنین می افکند و او را از نزدیک شدن به فتوا باز
می داشت. او چنان می اندیشید که وقتی پروردگار پیامبرش را چنین تهدید
کرده و از نسبت دادن سخنان و احکام خلاف واقع به خویش بازداشته است
هرگز اشتباه و لغزش مرا در فتوا نخواهد بخشید. ⁽³³⁵⁾ بنابراین راه خویش را از
مفتیان جدا ساخت.

ناگفته پیداست که این پایان پیشنهادها نبود. صرافان حله هرگز نمی توانستند
گوهر یگانه آن دیار را نادیده گرفته، از آن به سوی دیگری رو کنند. بنابراین
دیگر بار به آستانش روی آورده، از او خواستند داوری شهر را به عهده گیرد.
سید فرمود: مدتهاست میان خرد و نفسم درگیری است... من در همه عمر هرگز
نتوانستم بین این دو دشمن داوری کرده، میانشان آشتی برقرار سازم! کسی که
در همه عمر از یک داوری و رفع اختلاف ناتوان باشد چگونه می تواند در
اختلافهای بی شمار جامعه داوری نماید؟ شما باید در پی کسی باشید که خرد و
نفسش آشتی کرده، به یاری هم بر شیطان چیرگی یافته باشند... چنین کسی
توان داوری درست دارد. ⁽³³⁶⁾

پیوند بزرگان

ابو ابراهیم که خود را در برابر آینده فرزند مسوول می دانست زهرا خاتون
فرزند ناصر بن مهدی، وزیر شیعی آن روزگار را برای همسری فرزند برگزید.
ولی رضی الدین مصلحت خویش را در گریز از ازدواج می دید. کشمکش
میان فرزند و پدر مدتی ادامه یافت. تا آنکه علی بر آستان حضرت کاظم علیه السلام
پناه برده، پس از پاکسازی روان به رایزنی با پروردگار روی آورد. نتیجه تفال

وی اظهار پاسخ مساعد به خواسته پدر بود. بدین ترتیب گوهر یگانه حله با آن زن ازدواج کرد و آل طاووس را در شادمانی فرو برد. (337)

مدتی بعد در سال 620 ابو ابراهیم دیده از جهان فرو بست و رضی الدین را سخت اندوهگین ساخت. (338)

پایتخت شیطان

اندک اندک آوازه شهرت رضی الدین در سراسر عراق پیچید و آن دانشور فرزانه به خواهش شیعیان بغداد رهسپار آن سامان شد. موید الدین محمد بن احمد بن العلقمی، وزیر روشن بین عباسیان وی را که در یکی از خانه های خویش جای داد. (339) سرور پرهیزگاران دانشمند حله در این شهر با انبوه مومنان و اندیشمندان دیدار کرد و تجربه های بسیار اندوخت.

هر چند سید پارسای آل طاووس تنها برای هدایت شیعیان بغداد بدان سامان گام نهاده بود. در این شهر نیز از پیشنهادهای غیر قابل پذیرش آسوده نبود. مستنصر از وی خواست تا مقام آقای دار الخلافه را به عهده گیرد و سید چنانکه شیوه اش بود از پذیرش سر باز زد و خود را آماج تیرهای مسموم بدخواهان ساخت. تیرهای که سرانجام به هدف نشست و ذهن بیمار خلیفه را برای کیفر آن دانشور وارسته آماده کرد. ولی دست پنهان پروردگار به یاری بنده پاکدلش شتافته، وضعیت را به سود وی تغییر داد. (340)

اندکی بعد مستنصر شخصیت‌های بسیاری را واسطه ساخت تا فقیه آل طاووس مقام نقابت طالبیان را عهده دار شود. هر چند این مقام چیزی جز سرپرستی سادات عصر و رسیدگی به امور آنان نبود، رضی الدین از پذیرش آن سر باز زد. او در پشت پیشنهادهای خلیفه خواسته های پنهانش را نیز مشاهده می کرد. پس در برابر پافشاری دربار ایستاد و به وزیر دوستدار اهل بیت علیهم السلام، که وی را

به پذیرش مقام و عمل به فرمان خدا می خواند، گفت: اگر پذیرفتن مقام و عمل به آنچه پروردگار می پسندد، ممکن است پس چرا تو در وزارت به کار نمی بندی؟!

چون خلیفه سید را بر رای خویش استوار یافت، گفت: با ما همکاری نمی کنی در حالی که سید مرتضی و سید رضی در حکومت وارد شده، مقام پذیرفتند. آیا آنها را معذور می دانی یا ستمگر می شماری؟ بی تردید معذور می دانی! پس تو نیز معذوری!

رضی الدین گفت: آنها در روزگار آل بویه که ملوکی شیعه بودند. می زیستند. آن حکومت در برابر حکومت‌های مخالف تشیع قرار داشت، بدین جهت ورودشان به کارهای دولتی با خشنودی خداوند همراه بود. ⁽³⁴¹⁾

با این پاسخ مستنصر برای همیشه از پیشنهادش چشم پوشید و برای سودجویی از دانشور پرهیزگار حله چاره ای دیگر اندیشید.

مدتی بعد لزوم همنشینی رضی الدین با خلیفه بر سر زبانها افتاد. وزیران و درباریان هر یک به گونه ای دانشور پارسای حله را بدین کار فرا می خواندند. سید روشن بین آل طاووس که از نیرنگ مستنصر برای بهره گیری از نام خویش آگاه بود در برابر این پیشنهاد نیز سرسختانه ایستادگی کرد و بر دل سیاه خلیفه داغ ناکامی نهاد.

در این روزگار کامیابیهای پیوسته مغولان مستنصر را در نگرانی فرو برد. او چنان اندیشید که دانشور آل طاووس را به عنوان سفیر نزد سرور مغولان فرستد. پس نماینده ای به خانه سید فرزانه حله گسیل داشت و خواست خویش را به آگاهی وی رساند. رضی الدین بی درنگ پاسخ منفی داد و در توضیح گفت: سفارت من جز پشیمانی هیچ دستاوردی ندارد.

فرستاده مستنصر با شگفتی پرسید: چگونه؟

فقیه روشن بین حله گفت: اگر کامیاب شوم تا واپسین لحظه زندگی هر روز مرا به سفارتی خواهید فرستاد و از عبادت و کردار نیک باز خواهم ماند. و اگر کامیاب نشوم حرمتی از میان می رود، راه آزارم گشوده می شود و مرا از پرداختن به دنیا و آخرت باز می دارید. علاوه بر این اگر تن بدین سفر دهم بدخواهان چنان شایع می کنند که فلانی به امید سازش با مغولان و بهره گیری از آنان برای براندازی خلیفه سنی بغداد بدین سفر دست یازیده است. پس شما بیمناک می شوید و کمر به نابودی ام می بندید.

برخی از حاضران گفتند: چاره چیست، فرمان خلیفه است!

سید همچون همیشه زندگی اش به قرآن پناه برد و کلام الهی نیز بر نیک بودن سفر دلالت داشت. آن را با صدای بلند تلاوت کرد تا همه دریابند که چرا فرمان خلیفه را نادیده گرفته است. (342)

خاطره های سبز

سال 627 ق را باید سال تحقق تنها سفیر سید پارسایان حله به بیرون از عراق نامید. او در این زمان با هدف حج راه حجاز پیش گرفت و با کوله باری از دستاوردهای معنوی به خانه بازگشت. دستاوردهایی که باید یک قطعه کفن را در شمار آشکارترین آنها جای داد. او از آغاز توقف در عرفات کفنش را به شیوه ای خاص بر دست نگاه داشت، سپس آن را به خانه خدا، حجرالاسود، آرامگاه پیامبر اکرم ﷺ و معصومان خفته در بقیع ساییده، تبرک ساخت و به مثابه نفیس ترین هدیه برای خویش باز آورد. (343)

ناگفته پیداست عارف بزرگ حله در فرصتهای گوناگون به حرم معصومان می شتافت. در این زیارتها او به حقایقی دست می یافت که حتی تصور آن نیز

برای بسیاری از مردم ناممکن است. فقیه پاک رای حله در کتاب مهج الدعوات
خاطره ای از سفر به سامرا را چنین بازگو می کند:

«در شب چهارشنبه سیزدهم دیقعه سال 638 در سامرا بودم. سحرگاهان
صدای آخرین پیشوای معصوم حضرت بقیه الله عَلَيْهِ السَّلَام را شنیدم که برای دوستانش
دعا می کرد و می گفت:

... پروردگارا! آنها را در روزگاری سرفرازی، سلطنت، چیرگی و دولت ما به
زندگی بازگردان. «⁽³⁴⁴⁾

البته این تنها خاطره دانشور پرهیزکار حله از آن شهر آسمانی نیست. او
سحری دیگر در سرداب سامرا صدای مولایش را آشکارا شنید که برای
پیروانش دعا می کرد و پروردگار را چنین می خواند:

«اللهم ان شیعتنا خلقت من شعاع انوارنا و بقیه طینتنا و قد فعلوا ذنوبا کثیره
اتکالا علی حبنا و ولایتنا فان کانت ذنوبهم بینک و بینهم فاصلح بینهم و قاض
بها عن خمسنا و ادخلهم الجنه فرحزهم عن النار و لاتجمع بینهم و بین اعدائنا
فی سخطک. «⁽³⁴⁵⁾

پروردگارا! شیعیان از پرتو نور ما و باقیمانده گل وجود ما آفریده شده اند و
گناهان فراوانی به پشتگرمی دوستی و ولایت ما انجام داده اند. پس اگر
گناهانشان میان تو و آنها فاصله ای پدید آورده میان آنها را اصلاح کن و
گناهانشان را از خمس ما جبران فرما پروردگارا! آنها را از آتش دور کرده، در
بهشت جای ده و همراه دشمنان ما در خشم و عذاب خویش نیفکن.

پیشنهاد وزارت

در این روزگار مستنصر دامی تازه گسترده، به رضی الدین چنین پیشنهاد کرد. وزارت بپذیر و هر چه مصلحت می دانی انجام ده، من تا پایان راه کنارت خواهم ماند و در یاری ات از هیچ کوششی کوتاهی نخواهم کرد!

سید چون همیشه از پذیرفتن پیشنهاد سر باز زد، ولی خلیفه بر خواسته اش پای فشرد. سرور پارسایان حله گفت: اگر مراد از وزارت من آن است که چون دیگر وزیران، بی توجه به آیین وحی به هر وسیله ممکن کارهای وزارتی را به فرجام رسانم، پس نیازی به من نیست. وزیران کنونی چنین کرداری انجام می دهند. و اگر مراد آن است که به کتاب خدا و سنت رسولش عمل کنم بی تردید، درباریان یعنی بستگان و خدمتگزاران بر آن گردن نمی نهند و تحمل نمی کنند، البته آنها تنها نخواهند بود، پادشاهان و بزرگان پیرامون کشور نیز زیر بار نمی روند، علاوه بر این اگر من به دادگری، انصاف و زهد رفتار کنم خواهند گفت علی بن طاووس علوی حسینی می خواهد به جهانیان نشان دهد که اگر خلافت دست آنها بود چنین رفتار می کردند. بی تردید در این کار نوعی انتقاد و سرزنش بر پدران است، که خلفای پیشین بودند، نهفته است. با این کار، تو ناگزیر کمر به هلاکت خواهی بست و مرا به بهانه های واهی هلاک خواهی ساخت. اگر قرار است فرجام کارم به سبب اتهامی ساختگی به هلاکت انجامد پس اکنون که در پیشگاهت حضور دارم، پیش از آنکه در ظاهر گناهی مرتکب شوم، هر چه می خواهی انجام ده، تو پادشاهی توانمندی و قدرت داری. ⁽³⁴⁶⁾

هر چند این گفتار منطقی خلیفه را از پافشاری فرون تر باز داشت ولی روان آسمانی سید دیگر توان ماندن در سرزمین دامهای شیطانی را از دست داده بود.

بنابراین، پس از پانزده سال، پایتخت را ترک گفت و به سمت زادگاهش رهسپار شد. (347)

کوچه های وصل

رضی الدین در سال 641 وارد حله شد (348) و اندکی پس از استقرار، در سه شنبه هفدهم جمادی الثانی همان سال همراه دوست و ارسته اش سید محمد بن محمد آوی به زیارت امیرمومنان علی علیه السلام شتافت. (349)

آنها نیمروز چهارشنبه به نجف گام نهادند و شب پنجشنبه نوزدهم جمادی الثانی زیر باران عنایت علوی قرار گرفتند. (350) محمد آوی سیمای رویایی وصول رضی الدین را در رویا مشاهده کرد و بامداد خطاب به همسفرش چنین گفت:

«در رویا چنان دیدم که لقمه ای در دست تو (سید بن طاووس) است و می گویی این لقمه از دهان مولایم مهدی است. آنگاه قدری از آن را به من دادی.» (351)

رضی الدین در پگاه پنجشنبه نیز آماج امواج حقایق قرار گرفت. شیدای مجذوب حله شرح آن لحظه های ملکوتی را چنین بیان کرده است:

پگاه پنجشنبه چون همیشه به حریم نورانی مولایم علی علیه السلام وارد شدم در آن جایگاه رحمت پروردگار، توجه حضرت امیرمومنان و انبوه مکاشفات چنان مرا در بر گرفت که نزدیک بود بر زمین فرو افتم. پاها و دیگر اندامم در ارتعاشی هولناک از کنترل بیرون شدند و من در آستانه مرگ و رهایی از خاک قرار گرفتم. در این حالت فرامادی پروردگار به احسان خویش حقایق را بر من نمایاند. در آن لحظه ها شدت بی خودی ام به اندازه ای بود که چون محمد بن کنیه جمال از کنارم گذشته، سلام کرد، توان نگرستین به او و دیگران نداشتم و او را نشناختم. پس از حالش پرسیدم، او را به من شناساندند. (352)

رازهای جمعه شب

مسافران نجف در شب جمعه، بیست و هفتم جمادی الثانی 641، به حله بازگشتند. ⁽³⁵³⁾ روز جمعه یکی از آشنایان گفت: مردی نیک، که می گوید در بیداری امام عصر علیه السلام را ملاقات کرده، به دیدارت شتافته است. او عبدالمحسن نام دارد.

پارسای آل طاووس ورودش را گرمی داشت و شب شنبه، بیست و هشتم جمادی الثانی، با میهمان پاک نهادش به گفتگو نشست. عبدالمحسن پس از بیان زیارت حضرت مهدی علیه السلام ادامه داد: امام فرمود نزد ابن طاووس برو و این پیام را به وی برسان. آنگاه پیام را باز گفت.

عارف بزرگ حله سپس بستر گسترده و چون میهمان آرמיד خود آماده خفتن شد ولی پیش از آنکه خواب بر پیکرش سایه افکند. از پروردگار خواست تا حقایقی فزون تر بر وی آشکار سازد. رضی الدین بعدها پرده از رویای آن شب برداشته، چنین نگاشت:

در خواب مولای ما حضرت امام صادق علیه السلام را مشاهده کردم که با هدیه ای بس بزرگ به دیدارم شتافته، ... ولی گویا من قدر این هدیه اش را نمی دانم و ارزشش را درست نمی شناسم.

چون نیمه شب فرا رسید سرور پارسایان حله برای نیایش شبانه برخاست ولی حادثه ای شگفت وی را از این توفیق بازداشت، او خود داستان آن شب را چنین نگاشته است:

... برای نماز شب برخاستم... دست دراز کردم و دسته ابریق را گرفتم تا آب بر کف ریخته، وضو گیرم، ولی گویا کسی دهانه ابریق را گرفته، باز گرداند و مانع وضویم شد. با خود گفتم شاید آب نجس است و خداوند می خواهد مرا از

به کارگیری آب نجس باز دارد... پس به کسی که آب آورده بود گفتم: ابریق را از کجا پر کردی؟ پاسخ داد: از نهر. گفتم: شاید این نجس باشد، آن را برگردان، پاک کرده، از آب نهر پر کن! پس رفت. آبش را ریخت و در حالی که من صدای ابریق را می شنیدم، آن را شست، دوباره پر کرد و آورد. من دسته ظرف را گرفتم تا وضو سازم ولی گویا کسی دهانه ابریق را گرفته، برگرداند و مرا از وضو بازداشت. من بازگشته، به خواندن برخی از دعاها پرداختم و سپس مانع وضویم می شد. پس دریافتم که این حادثه برای باز داشتنم از نماز شب است با خود گفتم: شاید پروردگار اراده کرده فردا آزمونی و حکمتی بر من جاری کند و نخواستہ برای سلامتی و رهایی از بلا دعا کنم. پس نشستم و نشسته به خواب رفتم. در رویا مردی را دیدم که می گفت: گویا شایسته بود در پیش رویش راه بروی.

در این لحظه بیدار شدم، دریافتم که در گرامی داشت عبدالمحسن کوتاهی کرده ام. پس آمرزش طلبیدم. آنگاه سراغ ابریق رفته، وضو گرفتم و نماز گزاردم.

فقیه روشن بین حله روز شنبه بر میهمان نوازی افزود و سفیر را چنانکه در خواب آموخته بود، گرامی داشت. ⁽³⁵⁴⁾

نامه ای از دوزخ

دانشمند عارف حله از همنشینی با فرمانروایان می گریخت و در این باره هرگز پند دوستان ناآگاه را نمی شنید. روزی یکی از فقیهان روزگار به او گفت: امامان ما در محفل خلفا شرکت جسته، با آنها آمیزش داشتند. پس ورود ما به مجلس آنان نیز نمی تواند نکوهیده و زیان آور باشد.

سید پاسخ داد: پیشوایان ما در محفل آنان حضور می یافتند در حالی که قلبشان از شهوترانان حاکم رویگردان بود ولی تو آیا خود را چنین می دانی؟ به ویژه هنگامی که نیازت را برآورده می سازند و تو را از نزدیکان خویش قرار می دهند و نیکی درباره ات روا می دارند، آیا می توانی دل از دوستی آنان تهی کنی؟

فقیه گفت: نه، درست می گویی، حضور ناتوانان نزد توانگران هرگز مانند حضور اهل کمال نیست. (355)

در حله یکی از فرمانروایان ضمن نامه ای از آن فقیه گرانمایه خواست در خانه به ملاقاتش شتابد. سید در پاسخ چنین نوشت: آیا در کاخی که زندگی می کنی چیزی از آن برای خدا ساخته شده است تا در آنجا حضور یابم، بر آن نشینم یا بدان نگرم؟ آگاه باش! آنچه مرا در روزهای آغازین عمر به ملاقات فرمانروایان می کشاند، اعتماد بر استخاره بود ولی اینک به فضل الهی از رازهایی آگاه شده، می دانم که استخاره در چنین مواردی دور از حق و صواب است. (356)

شاگردان

بسیاری از دانشوران حله و دیگر شهرهای عراق از محضر نورانی پژوهشگر فرزانه روزگار خویش ابوالقاسم رضی الدین علی بن موسی استفاده کرده اند. در میان این جمع پارسا می توان از نامهای زیر به مثابه چهره های برجسته محافل علمی سید یاد کرد.

1 - شیخ سدید الدین یوسف علی بن مطهر «پدر علامه حلی»

2 - جمال الدین حسن بن یوسف، مشهور به علامه حلی

3 - شیخ جمال الدین یوسف بن حاتم شامی

- 4 - شیخ تقی الدین حسن بن داوود حلی
- 5 - شیخ محمد بن احمد بن صالح القسینی
- 6 - شیخ ابراهیم بن محمد بن احمد القسینی
- 7 - شیخ جعفر بن محمد بن احمد القسینی
- 8 - شیخ علی بن محمد بن احمد القسینی
- 9 - سید غیاث الدین عبدالکریم بن احمد بن طاووس (فرزند بزرگش)
- 10 - سید احمد بن محمد علوی
- 11 - سید نجم الدین محمد بن الموسوی
- 12 - شیخ محمد بن بشیر
- 13 - صفی الدین محمد (فرزند سید)
- 14 - رضی الدین محمد (فرزند دیگر سید)

میراث سبز

از عارف واصل حله نوشته های فراوان مانده است که به نام برخی از آنها اشاره می کنیم:

الامان من اخطار الاسفار و الزمان، انوار الباهره فی انتصار العتره الطاهره، الاسرار المودعه فی ساعات الليل و النهار، اسرار الصلوات و انوار الدعوات، البهجه لثمرات المهجه، الدروع الوافیه، فلاح السائل و نجاح المسائل فی عمل اليوم و الليل، فرج المهموم فی معرفه نهج الحلال و الحرام من علم النجوم، فرحه الناظر و بهجه الخواطر، اغائه الداعی و اعانه الساعی، الاحتساب علی الالباب، الاقبال بالاعمال الحسنه، جمال الاسبوع فی کمال العمل المشروع، کشف المحجه لثمره المهجه، الله وف علی قتلی الطفوف، المنامات الصادقات، کتاب المزار، مصباح الزائر و جناح المسافر، مهج الدعوات و منهج العنایات، محاسبه النفس،

ربیع الالباب، روح الاسرار و روح الاسمار، الطرائف فی مذاهب الطوائف،
الشریف بتعریف وقت التکلیف، الیقین فی اختصاص مولانا علی بامرہ المومنین.
(357)

پرواز واپسین

در حدود 640 ق سید برنامه ای نوین برای زندگی اش پی ریزی کرد، او
چنان اندیشید که باید از همه مردم کناره بگیرد تا باران عنایت‌های ویژه بر او فرو
بارد. پس استخاره کرد و به همراه خانواده به نجف شتافت و از سال 645 تا
648 در حریم مقدس علی علیه السلام اقامت گزید، البته رضی الدین درست اندیشیده
بود. او بعدها در این باره نوشت:

در نجف از مردم کناره می گرفتم و جز فرصتی اندک با آنها آمد و شد نمی
کردم. بدین سبب مشمول عنایتها قرار گرفتم، عنایت‌هایی در دین، که سراغ ندارم
مانند آن را به کسی دیگر از ساکنان آن حریم داده باشند. (358)

آن بزرگمرد در نجف آرامگاهی برای خویش ساخت. (359) و در روزهای
پایانی سال 648 راه کربلا پیش گرفت. او سه سال نیز در حریم امام حسین
علیه السلام زیست. (360) آنگاه رهسپار سامرا شد تا نخستین کسی باشد که با خانواده
در این سه شهر زیسته، بدین ترتیب از همسایگان رسمی معصومان آن دیار به
شمار آید. (361) البته علاوه بر این نوعی بریدن و دور شدن تدریجی از بستگان و
آشنایان نیز مورد توجه وی بوده است. (362)

هر چند فقیه و ارسته حله به سوی سامرا راه می سپرد ولی به دلیلی ناگفته در
بغداد فرود آمد و از سال 652 ق دیگر بار در خانه قدیمی اش اقامت گزید. (363)
اما این توقف با اقامت روزگار جوانی تفاوت بسیار داشت. بیشتر وقت سید در
خلوت می گذشت و به چیزی جز عبادت، راهنمایی مراجعه کنندگان و
دستگیری نیازمندان نمی اندیشید. در سال 655 ق لشکر مغول به عراق یورش

برد و بغداد را محاصره کرد.⁽³⁶⁴⁾ رضی الدین که به آسایش مومنان می اندیشید آمادگی خود را برای گفتگو با مغولان درباره صلح اعلام داشت، ولی خلیفه نپذیرفت.⁽³⁶⁵⁾ سرانجام 28 محرم فرا رسید. مغولان به شهر ریختند و شامگاهی سراسر وحشت به شهر بغداد سایه افکند، شبی که شرف الدین ابوالفضل محمد، برادر گرانقدر رضی الدین نیز به شهادت رسید.⁽³⁶⁶⁾ سید پارسای حله خاطره آن شب را چنین نگاشته است:

«این واقعه در دوشنبه 28 محرم بود و من در خانه خود در المقتدیه بغداد بودم... آن شب را که شب هراس و وحشت بود تا بامداد بیدار ماندیم. خداوند ما را از آن حادثه ها و رنجها سالم نگاه داشت...»⁽³⁶⁷⁾

هلاکوخان مغول فرمان داد دانشوران شهر در مدرسه المستنصریه حاضر شوند و درباره این پرسش که «آیا فرمانروای کافر عادل برتر است یا مسلمان ستمگر» حکم دهند. رضی الدین از جای برخاسته، برتر بودن فرمانروای کافر عادل را تایید کرد. در پی او دیگر فقیهان نیز به تایید حکم پرداختند.⁽³⁶⁸⁾

فرمانروای مغول در دهم صفر 656 سید را فرا خوانده، امان نامه ای برای او و یارانش صادر کرد.⁽³⁶⁹⁾ سید که در پی راهی برای بیرون بردن مومنان از پایتخت بود، هزار تن را گرد آورده، با حمایت سربازان هلاکوخان آنان را به حله رساند⁽³⁷⁰⁾ و در نخستین فرصت خود به پایتخت بازگشت.⁽³⁷¹⁾ شاید مومنی را از دردی برهاند یا بی گناهی را از کیفر رهایی بخشد.

در این روزگار هلاکو از وی خواست مقام نقابت علویان را بپذیرد. رضی الدین که در آغاز این پیشنهاد را رد کرده بود با شنیدن پیامدهای رد درخواست هلاکوخان از زبان خواجه نصیر الدین طوسی، ناگزیر این مقام را پذیرفت و برای بیعت علویان مراسم ویژه ای برگزار کرد.⁽³⁷²⁾ سه سال پس از آن، روزی

بیماری بر پیکر سرور فقیهان عراق سایه افکند و سرانجام در بامداد دوشنبه سال 664 ق روان الهی اش به آسمان پر کشید. (373)

فرزندان سید

سید خاندان طاووس دو پسر به نامهای محمد المصطفی و علی و چهار دختر داشت. (374)

او در تربیت آنها بسیار سخت کوش بود و اهمیت ویژه ای به نخستین روز پای نهادن فرزندان به سن تکلیف، دلیل روشنی بر این حقیقت است. او خطاب به یکی از فرزندان چنین نگاشته است: «فرزندم! خواهرت شرف الاشراف را اندک زمانی قبل از بلوغ نزد خود خواندم، به مقدار توان و آمادگی اش دستورهای دینی را برای او بیان کردم و به او خاطر نشان ساختم که بلوغ شرافت و کرامتی است که خداوند به بنده اش می دهد و این افتخار نصیب تو نیز شده است. (375)

در سایه اهمیت آن عارف وارسته به تربیت فرزندان، دخترانش شرف الاشراف و فاطمه در سنینی بسیار اندک (اولی در 12 سالگی و دومی در قبل از 9 سالگی) توفیق حفظ قرآن کریم یافتند. (376)

خواجه نصیر الدین طوسی متوفای 673 ق.

یاور وحی و عقل

عبدالوحید وفایی

زادگاه و ولادت

سرزمین طوس ناحیه ای از خراسان بزرگ است که خاستگاه دانشورانی بزرگ و تاریخ ساز بوده است. در جغرافیای قدیم ایران، طوس از شهرهای مختلفی چون «نوقان»، «طابران» و «اردکان» تشکیل شده بود و قبر مطهر حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در حوالی شهر «نوقان» و در روستایی به نام «سناباد» قرار داشت که پس از توسعه آن، امروزه یکی از محله های شهر مشهد به شمار می آید.

گویند زمانی «شیخ وجیه الدین محمد بن حسن» که از بزرگان و دانشوران قم بوده و در روستای «جهرود» از توابع قم زندگی می کرد. ⁽³⁷⁷⁾ به همراه خانواده و به شوق زیارت امام هشتم شیعیان به مشهد عازم شد و پس از زیارت، در هنگام بازگشت به علت بیماری همسرش، در یکی از محله های شهر طوس مسکن گزید. او پس از چندی به درخواست اهالی محل علاوه بر اقامه نماز جماعت در مسجد، به تدریس در مدرسه علمیه مشغول شد. در صبحگاه یازدهم جمادی الاول سال 597 ق به هنگام طلوع آفتاب، سپیده از خنده شکفته شد و درخشنده ترین چهره حکمت و ریاضی در قرن هفتم یا به عرصه وجود نهاد. ⁽³⁷⁸⁾

پدر با تفال به قرآن کریم نوزاد را که سومین فرزندش بود «محمد» نامید. او بعدها کنیه اش، «ابوجعفر» گشته، به القابی چون «نصیرالدین»، «محقق طوسی»، «استاد البشر» و «خواجه» شهرت یافت.

تحصیل

ایام کودکی و نوجوانی محمد در شهر طوس سپری شد. وی در این ایام پس از خواندن و نوشتن، قرائت قرآن، قواعد زبان عربی و فارسی، معانی و بیان و حدیث را نزد پدر خویش آموخت.

مادرش نیز وی را در خواندن قرآن و متون فارسی کمک می کرد. پس از آن به توصیه پدر نزد دایی اش «نورالدین علی بن محمد شفیعی» که از دانشمندان نامور در ریاضیات، حکمت و منطق بود، به فراگیری آن علوم پرداخت.

عطش علمی محمد در نزد دایی اش چندان بر طرف نشد و بدین سبب با راهنمایی پدر در محضر، «کمال الدین محمد حاسب» که از دانشوران نامی در ریاضیات بود، به تحصیل پرداخت اما هنوز چند ماهی نگذشته بود که استاد قصد سفر کرد و آورده اند که وی به پدر او چنین گفت: من آنچه می دانستم به او (خواجه نصیر) آموختم و اکنون سوالهایی می کند که گاه پاسخش را نمی دانم!

پس از چندی آن نوجوان سعادتمند از فیض وجود استاد بی بهره بود دایی پدرش «نصیرالدین عبدالله بن حمزه» که تبحر ویژه ای در علوم رجال، درایه و حدیث داشت، به طوس آمد و محمد که هر لحظه، عطش علمی اش افزون می گردید در نزد او به کسب علوم پرداخت. گرچه او موفق به فراگیری مطالب جدیدی از استاد نشد، اما هوش و استعداد وافرش شگفتی و تعجب استاد را برانگیخت به گونه ای که به او توصیه کرد تا به منظور استفاده های علمی بیشتر به نیشابور مهاجرت کند.

او در شهر طوس و به دست استادش «نصیرالدین عبدالله بن حمزه» لباس مقدس عالمان دین را بر تن کرد و از آن پس لقب «نصیرالدین» از سوی استاد افتخاری جاویدان یافت.

در آخرین روزهایی که نصیرالدین جوان برای سفر به نیشابور آماده می شد غم از دست دادن پدر بر وجودش سایه افکند اما تقدیر چنین بود و او می بایست با تحمل آن اندوه جانکاه به تحصیل ادامه دهد. در حالی که یک سال از فوت پدرش می گذشت به نیشابور پای نهاد و به توصیه دایی پدر به مدرسه سراجیه رفت و مدت یک سال نزد سراج لالدین قمری که از استادان بزرگ درس خارج فقه و اصول در آن مدرسه بود، به تحصیل پرداخت. سپس در محضر استاد فریدالدین داماد نیشابوری - از شاگردان امام فخر رازی - کتاب «اشارات ابن سینا» را فراگرفت.

پس از مباحثات علمی متعدد فریدالدین با خواجه، علاقه و استعداد فوق العاده خواجه نسبت به دانش اندوزی نمایان شد و فریدالدین او را به یکی دیگر از شاگردان فخر رازی معرفی کرده و بدین ترتیب نصیرالدین طوسی توانست کتاب «قانون ابن سینا» را نزد «قطب الدین مصری شافعی» به خوبی بیاموزد. وی علاوه بر کتابهای فوق از محضر عارف معروف آن دیار «عطار نیشابوری» (متوفی 628) نیز بهره مند شد.

خواجه که در آن حال صاحب علوم ارزشمندی گشته و همواره به دنبال کسب علوم و فنون بیشتر بود، پس از خوشه چینی فراوان از خرمن پر بار دانشمندان نیشابور به ری شتافت و با دانشور بزرگی به نام برهان الدین محمد بن محمد بن علی الحمدانی قزوینی آشنا گشت. او سپس قصد سفر به اصفهان کرد اما در بین راه، پس از آشنایی به «میثم بن علی میثم بحرانی» به دعوت او

و به منظور استفاده از درس خواجه ابوالسعادات اسعد بن عبدالقادر بن اسعد اصفهانی به شهر قم رو کرد.

محقق طوسی پس از قم به اصفهان و از آنجا به عراق رفت. او علم «فقه» را از محضر «معین الدین سالم بن بدران مصری مازنی» (از شاگردان ابن ادریس حلی و ابن زهره حلبی) فرا گرفت. و در سال 619 ق از استاد خود اجازه نقل روایت دریافت کرد.

آن گونه که نوشته اند خواجه مدت زمانی از «علامه حلی» فقه و علامه نیز در مقابل، درس حکمت نزد خواجه آموخته است.

«کمال الدین موصلی» ساکن شهر موصل (عراق) از دیگر دانشمندانی بود که علم نجوم و ریاضی به خواجه آموخت و بدین ترتیب محقق طوسی دوران تحصیل را پشت سر نهاده، پس از سالها دوری از وطن و خانواده، قصد عزیمت به خراسان کرد. (379)

دوران آشوب

سالهایی که خواجه برای تحصیل در عراق به سر می برد اخبار پراکنده و ناگواری از تجاوز قوم مغول به ایران به گوش می رسد. مغولها اقوام بیابانگردی بودند که در ابتدا به دامداری و شکار در بیابانها پرداخته، با جگزار و فرمانبردار چین شمالی بودند. زمانی «یسوگا» پدر چنگیز خان مغول که از روسای مغول بود، سر به شورش نهاد و عده زیادی از آن قوم را به اطاعت خود در آورد. پس از وی پسر بزرگش «تموچین» که بعدها به چنگیزخان شهرت یافت به جای پدر نشست و پس از جمع آوری لشکریان بسیار به کشورهای بسیاری حمله کرد.

ایران که در آن زمان حاکمی بی سیاست و نالایق به نام «سلطان محمد خوارزمشاه» بر آن فرمانروایی می کرد از هجوم مغولان در امان نماند و شهرهای مختلفی از آن مورد تاخت و تاز آنان قرار گرفت.

گرچه تجاوزگری و توسعه طلبی از ویژگیهای این قوم ستم پیشه بود، رفتار غیر عاقلانه سلطان ایران با فرستادگان مغولی و کشتار آنان، در شروع حمله و تجاوز بی تاثیر نبود. این هجوم از سال 616 ق شروع شد و در پی آن شهرهای بسیاری از ایران بجز مناطق جنوبی کشور به تصرف مهاجمان در آمد و جنایات هولناکی و ویرانیهای بی شماری به وجود آمد.⁽³⁸⁰⁾ در این میان شهر نیشابور آنچنان مورد تهاجم قرار گرفت که نه تنها مردمان بلکه حیوانات خانگی آن شهر هم از تیغ خونین متجاوزان در امان نبودند. پس از کشتار دستجمعی، هفت شبانه روز بر شهر آب بسته، آن را شخم زدند.⁽³⁸¹⁾ برخی عدد کشتگان نیشابور را 1748000 نفر دانسته اند.

این اخبار دردناک که قلب هر مسلمانی را اندوهگین می ساخت خواجه نصیر را بر آن داشت با برای کمک به هموطنان و خانواده خویش راهی ایران شود. طوسی پس از رسیدن به نیشابور صحنه های دلخراش خون و آتش و ویرانی را مشاهده کرد و با اضطراب بسیار به سوی خانه ای که زادگاهش بود رفت اما کسی را در آن خانه نیافت.

خواجه با راهنمایی یکی از همسایگان اطلاع پیدا کرد که مادر و خواهرش برای نجات جان خود به شهر قائن رفته اند. او نیز نزد خانواده خویش رفت و پس از چندی سکونت در آنجا به تقاضای والی شهر، امام جماعت یکی از مساجد شد و احترام ویژه ای به دست آورد. او در سال 628 ق پس از آنکه بیش از سی سال از بهار عمرش می گذشت در قائن ازدواج کرد.

خدمات ارزنده

اسماعیلیان فرقه ای از شیعیان بودند که اسماعیل فرزند امام صادق علیه السلام را جانشین آن حضرت می دانسته بر او توقف کردند. این گروه پس از مدتها در سال 483 ق به دست حسن صباح در ایران رونقی دوباره یافتند و پس از چندی، گرایشهای شدید سیاسی پیدا کرده، فعالیتهای خود را گسترش دادند. قلعه الموت در حوالی قزوین پایتخت آنان بود و علاوه بر آن قلعه های متعدد و استواری داشتند که جایگاه امنی برای مبارزان سیاسی به شمار می رفت و دستیابی بر آنها بسیار سخت بود. (382)

خواجه نصیرالدین پس از چند ماه سکونت در قائن، به دعوت «ناصرالدین عبدالرحیم بن ابی منصور» که حاکم قلعه قهستان بود و نیز مردی فاضل و دوستدار فلاسفه بود، به همراه همسرش به قلعه اسماعیلیان دعوت شد و مدتی آزادانه و با احترام ویژه ای در آنجا زندگی کرد. او در مدت اقامت خود کتاب «طهاره العراق» تالیف ابن مسکویه را به درخواست میزبانانش به زبان عربی ترجمه کرد و نام آن را «اخلاق ناصری» نهاد وی در همین ایام «رساله معینیه» در موضوع علم هئیت، به زبان فارسی نگاشت.

ناسازگاری اعتقادی خواجه با اسماعیلیان و نیز ظلم و ستم آنان نسبت به مردم وی را بر آن داشت تا برای کمک گرفتن، نامه ای به خلیفه عباسی در بغداد بنویسد.

در این میان حاکم قلعه از ماجرای نامه باخبر شد و به دستور او خواجه نصیر بازداشت و زندانی گردید.

پس از چندی خواجه به قلعه الموت منتقل شد ولی حاکم قلعه که از دانش محقق طوسی اطلاع پیدا کرده بود با او رفتاری مناسب در پیش گرفت.

نصیر الدین طوسی حدود 26 سال در قلعه های اسماعیلیه به سر برد اما در این دوران لحظه ای از تلاش علمی باز نشست و کتابهای متعددی از جمله «شرح اشارت ابن سینا»، «تحریر اقلیدس»، «تولی و تبری» و «اخلاق ناصری» و چند کتاب و رساله دیگر را تالیف کرد.

خواجه در پایان کتاب شرح اشارات می نویسد:

«بیشتر مطالب آن را در چنان وضع سختی نوشته ام که سخت تر از آن ممکن نیست و بیشتر آن را در روزگار پریشانی فکر نگاشتم که هر جزئی از آن، ظرفی برای غصه و عذاب دردناک بود و پشیمانی و حسرت بزرگی همراه داشت. و زمانی بر من نگذشت که از چشمانم اشک نریزد و دلم پریشان نباشد و زمانی پیش نمی آمد که دردهایم افزون نگردد و غمهایم دو چندان نشود.»⁽³⁸³⁾

از آنجا که وجود اسماعیلیان حاکمیت و قدرت سیاسی مغولان را به خطر می انداخت هلاکوخان در سال 651 ق با اعزام لشکری به قهستان آنجا را فتح کرد.

حاکم قلعه پس از مشورت با خواجه نصیر، علاوه بر تسلیم کامل قلعه، از مغولان اطاعت کرد و چندی پس از آن در سال 656 ق تاج و تخت اسماعیلیان در ایران برچیده شد و بدین سان خواجه نصیر بزرگترین گام را در جلوگیری از جنگ و خونریزی و قتل و عام مردم را برداشته، از این رو نزد خان مغول احترام و موقعیت ویژه ای یافت.⁽³⁸⁴⁾

هلاکوخان همچنین در فتح بغداد و کشتن آخرین خلیفه عباسی، از نظرهای خواجه طوسی بهره گرفت.⁽³⁸⁵⁾

معتصم (آخرین خلیفه عباسی) در دوران حکومت خود علاوه بر لهُو و لعب، به خونریزی مسلمانان پرداخت. عده ای از شیعیان بغداد به دست پسرش (ابوبکر) به خاک و خون کشیده شدند و اموالشان به غارت رفت. (386)

فرشته نجات

مقام علمی و ارزش فکری نصیرالدین طوسی موجب شد تا هلاکو، او را در شمار بزرگان خود دانسته، نسبت به حفظ و حراست از جان وی کوشا باشد و او را در همه سفرها به همراه شیخ دارد؟!!

خواجه که در آن ایام دارای مقام و صاحب نفوذ شده بود از موقعیت استفاده کرد و خدمات بسیاری به فرهنگ اسلام و کشورهای مسلمان روا داشت که برخی از آنها عبارت اند از:

- 1 - انجام کارهای علمی و فرهنگی و نگارش کتابهای ارزشمند.
- 2 - جلوگیری از به آتش کشیدن کتابخانه بزرگ حسن صباح در قلعه الموت به دست مغولان
- 3 - نجات جان دانشمندان و علمایی همچون ابن ابی الحدید (شارح نهج البلاغه) و برادرش موفق الدوله و عظاملک جوینی که بی رحمانه مورد غضب و خشم مغولان قرار گرفته بودند.
- 4 - جذب و حل شدن قوم مغول در فرهنگ و تمدن اسلامی به دست خواجه، به گونه ای که موجب شد مغولان به اسلام روی آورند و از سال 694 ق اسلام دین رسمی ایران قرار بگیرد.
- 5 - جلوگیری از تهاجم آنان به کشورهای مسلمان.
- 6 - تاسیس رصدخانه مراغه در سال 656 ق، با همکاری جمعی از دانشمندان.

7 - احداث و تجهیز کتابخانه بزرگ رصدخانه در مراغه. (387)

اخلاق خواجه نصیر

خواجه نه تنها مرد علم و کتاب و تحقیق و تالیف بود، بلکه دانشوری متعهد و برخوردار از ویژگیهای اخلاقی زیادی بود و هیچ گاه عملش بر تعهد و اخلاقی سبقت نمی گرفت. توجه به نظر دیگران و برخورد متواضعانه و حکیمانه با افراد از خصوصیات او به شمار می آمد. تمایلات و روحیات عرفانی خواجه در برخی کتابهایش چون اخلاق ناصری و شرح اشارات مشهود است. مطیع ساختن مغولان بیابانگرد و ویران ساز، خود نشان بزرگی از رفتار و کردار حکیمانه اوست و این تا جایی بود که علمای بسیاری از شیعه و سنی به تعریف و تمجید خواجه زبان گشودند.

علامه حلی - از شاگردان معروف خواجه نصیر می گوید:

«خواجه بزرگوار در علوم عقلی و نقلی تصنیفات بسیار دارد و علوم دین بر طریقه مذهب شیعه کتابها نوشت. او شریف ترین دانشمندی بود که من دیده ام.

« (388)

ابن فوطی - یکی از شاگردان حنبلی مذهب خواجه نصیر - می نویسد:

«خواجه مردی فاضل و کریم و الاخلاق و نیکو سیرت و فروتن بود و هیچ گاه از درخواست کسی دلتنگ نمی شد و حاجتمندی را رد نمی کرد و بر خورد

او با همه با خوش رویی بود. « (389)

ابن شاکر - یکی از مورخان اهل سنت - اخلاق خواجه را چنین توصیف

می کند:

«خواجه بسیار نیکو صورت و خوش رو و کریم و سخی و بردبار و خوش معاشرت و زیرک و با فراست بود و یکی از سیاستمداران روزگار به شمار می رفت.» (390)

شاگردان

نصیرالدین طوسی در شهرها و کشورهای مختلف رفت و آمد می کرد و همچون خورشیدی تابان نورافشانی کرده، شاگردان بسیاری را فروغ دانش می بخشید. برخی از آنان به این قرار است:

1 - جمال الدین حسن بن یوسف مطهر حلی (علامه حلی - متوفی 726 ق) او از دانشوران بزرگ شیعه بود که آثار گران سنگی از خود به جای نهاد وی شرحهایی نیز بر کتابهای خواجه نگاشت.

2 - کمال الدین میثم بن علی بن میثم بحرانی، او حکیم، ریاضیدان، متکلم و فقیه بود و عالمان بزرگی از محضرش استفاده کردند. وی گرچه در رشته حکمت زانوی ادب و شاگردی در مقابل خواجه بر زمین زد، از آن سو خواجه از درس فقه وی بهره مند شد. این محقق بحرینی شرح مفصلی بر نهج البلاغه نوشته که به شرح نهج البلاغه ابن میثم معروف است.

3 - محمود بن مسعود بن مصلح شیرازی، معروف به «قطب الدین شیرازی» (متوفی 710 ق) او از شاگردان ممتاز خواجه است وی در چهارده سالگی به جای پدر نشست و در بیمارستان به طبابت پرداخت. سپس به شهرهای مختلفی سفر کرد و علم هئیت و اشارات ابوعلی را از محضر یر فیض خواجه نصیر فرا گرفت. قطب الدین کتابهایی در شرح قانون ابن سینا و در تفسیر قرآن نوشته است.

4 - کمال الدین عبدالرزاق شیبانی بغدادی (642 - 723 ق) او حنبلی مذهب و معروف به ابن الفوطی بود. این دانشمند مدت زیادی در محضر خواجه علم آموخته است. وی از تاریخ نویسان معروف قرن هفتم است و کتابهای معجم الاداب، الحوادث الجامعه و تلخیص معجم الالقب از آثار اوست.

5 - سید رکن الدین استرآبادی (متوفی 715 ق) از شاگردان و همراهان خاص خواجه بوده و شرح هایی بر کتابهای استاد خویش نوشته و علاوه بر تواضع و بردباری، از احترامی افزون برخوردار بوده است. وی در تبریز به خاک سپرده شده است.

برخی دیگر از شاگردان خواجه نصیر عبارتند از:

ابراهیم حموی جوینی

اثیرالدین اومانی

مجدالدین طوسی

مجدالدین مراغی

دانش خواجه

تبحر خواجه نصیر الدین طوسی در علوم عصر خویش به ویژه فلسفه، ریاضیات، کلام، منطق، ادبیات و نجوم، بزرگان را بر آن داشته تا زبان به ستایش وی گشود، با تعبیراتی چون «استاد البشر»، «افضل علما»، «سلطان فقها»، «سرآمد علم»، «اعلم نویسندگان»، «عقل حادی عشر»، «معلم ثالث» از او یاد کنند.

این گونه ستایشها از مقام علمی خواجه حتی در کلمات و جملات دانشمندان غیر مسلمان نیز موج می زد. چنانکه نوشته اند خواجه در رشته های ذیل از تخصص کافی بهره مند بود.

الف - ریاضیات

او در ریاضی از نظرهای برجسته ای برخوردار بود به گونه ای که تا به امروز در جبر، حساب، هندسه، مثلثات و سایر علوم ریاضی از دانشمندان این رشته به شمار می آید.

دانش پژوهان غربی، خواجه را تنها از طریق این رشته شناخته و دیگر علوم و فنون وی از نظر آنان پنهان مانده است. او با تالیف کتاب «الشکل القطاع» نظریات جدیدی در ریاضی به وجود آورد و بحث مثلثات را از علم فلک جدا کرده، هر کدام را موضوعی جداگانه به حساب آورد.

محقق طوسی اولین دانشمندی بود که حالات شش گانه مثلث کروی در قائم الزاویه را به کار برد. تالیف سی و پنج اثر در موضوع ریاضی از سوی خواجه دلیلی روشن بر این است که وی از دانشوران برجسته این علم بوده است.

ب - فلسفه

خواجه در عصری زندگی می کرد که امام فخر رازی متعصبانه بر افکار و نظریات فلسفی ابو علی سینا می تاخت و عقاید فلسفه مشأ را بشدت مخدوش می ساخت و کسی را هم یارای ایستادگی در برابر شبهات او نبود، به گونه ای که افکار ابن سینا از توجه فلاسفه دور گشته و مورد بی مهری قرار گرفته بود.

در این برهه، خواجه نصیر پا به عرصه نهاد و با نوشتن کتابی در شرح اشارت ابن سینا تمامی اشکالات فخر رازی را که از بزرگان اهل تسنن بود، پاسخ داده، بار دیگر افکار عالی و مهم بوعلی حیات تازه ای یافت.

ج - کلام

علم کلام به بحث و بررسی پیرامون عقاید اسلامی می پردازد. این علم از عصر معصومین - علیهم السلام - به ویژه دوران شکوهمند امام صادق علیه السلام و پس از

آن همواره مورد توجه مسلمانان بوده است. خواجه نصیرالدین در قرن هفتم با تالیف کتاب بسیار مهم و مستدل «تجرید العقاید» محکمترین متن کلامی را به رشته تحریر درآورد و افقهای تازه ای به روی مشتاقان این علم گشود. این کتاب جاودانگی هفتصد ساله خود را همچنان حفظ کرده است و هم اکنون در حوزه های علمیه و دانشگاههای اسلامی تدریس می شود.

و - اخلاق

پرداختن خواجه به هئیت، ریاضیات، نجوم و دیگر علوم رایج آن زمان، وی را از توجه ویژه به علم اخلاق و مسائل تربیتی غافل نکرد. محقق طوسی با نگارش کتاب «آداب المتعلمین» دستورالعملهای ظریف اخلاقی را به شیوه ای بایسته برای تمامی دانش پژوهان بیان داشته است.

ه - ادبیات

ذوق لطیف و طبع ظریف خواجه او را بر آن داشت تا قلم استوار خویش را در ادبیات و شعر نیز به کار گیرد. کتاب «اخلاق ناصری» که به دست توانای خواجه به رشته تحریر در آمده یکی از شاهکارهای نثر فارسی است. او از شعر بهره ای نیک داشته و کتاب «معیار الاشعار» را در موضوع علم عروض نوشته است.

بعضی از اشعار این دانشمند که گوشه ای از اندیشه های وی را در قالب شعر ترسیم کرده است. در این قسمت ذکر می کنیم:

موجود بحق، واحد اول باشد	باقی همه موهوم و مخیل باشد
هر چیز جز او که آید اندر نظرت	نقش دومین چشم احول باشد
لذات دنیوی همه هیچ است نزد من	در خاطر از تغیر آن هیچ ترس نیست
روز تنعم و شب عیش و طرب مرا	غیر از شب مطالعه و روز درس نیست

طوسی به زبان عربی نیز اشعاری سروده است.

آثار سبز

نصیر الدین در دوران حیات ارزشمند خویش، به رغم آشوب و حوادث مخاطره انگیز و فشارهای سیاسی، اجتماعی و نظامی آن عصر، توانست حدود یکصد و نود کتاب و رساله علمی در موضوعات متفاوت به رشته تحریر درآورد.

برخی از آثارش عبارت اند از:

1 - تجرید العقاید، که در موضوع کلام نگاشته شده و به دلیل اهمیت فوق العاده آن مورد توجه دانشمندان قرار گرفته و شرحهای بسیاری پیرامون آن نوشته شده است.

2 - شرح اشارات، این کتاب شرحی بر اشارات بوعلی سینا است.

3 - قواعد العقاید، در موضوع اصول عقاید

4 - اخلاق ناصری

5 - اوصاف الاشراف

6 - تحریر اقلیدس

7 - تحریر مجسطی

8 - اساس الاقتباس

9 - زیج ایلخانی

10 - اثبات الجواهر

11 - اثبات اللوح المحفوظ

12 - اشکال الکرویة

13 - شرح اصول کافی

14 - رساله ای در کلیات طب

15 - تجرید الهندسه

و ده ها کتاب و رساله علمی دیگر.

غروب خورشید

هیجدهم ذیقعدہ سال 673 ق. است، آسمان بغداد غروب دیگری در پیش دارد. مردی که پس از عمری نورافشانی و تبلیغ وحی، توانمند و پرتلاش به یاری عقل شتافت اینک در بستر بیماری افتاده و بستگان و دوستان به گردش حلقه زده اند. در همین حال یکی از اطرافیان به او نزدیک شد و گفت: وصیت کن پس از مرگ در جوار قبر حضرت علی علیه السلام به خاک سپرده شوی! خواجه با ادب جواب داد: مرا شرم می آید که در جوار این امام (امام کاظم علیه السلام) بمیرم و از آستان او به جای دیگر برده شوم.

پس از این گفتگو خواجه به ملاقات خدای خویش شتافت. مراسم تشییع جنازه او با حضور شماری از ارادتمندان و مشتاقانش به سوی آستان مقدس امام موسی کاظم علیه السلام انجام گرفت.

هنگامی که می خواستند قبری برای او حفر کنند به قبری از پیش ساخته برخوردند که تاریخ آماده شدن آن مصادف با تاریخ تولد خواجه بود، سرانجام پیکر مطهر این دانشمند طوسی در همان قبر، در آغوش خاک جای گرفت.

فرزندان

خواجه نصیر سه پسر از خود به یادگار نهاد: صدرالدین علی، فرزند بزرگ او که همواره در کنار پدر و همگام با او بود و در فلسفه، نجوم و ریاضی بهره کافی داشت.

دومین فرزندش اصیل الدین حسن نیز اهل دانش و فضیلت بود و در زمان
حیاتش اغلب به امور سیاسی مشغول بود.
فرزند کوچک خواجه فخر الدین محمد بود که ریاست امور اوقاف در
کشورهای اسلامی را به عهده داشت.

محقق حلی متوفای 676 ق

مرزبان فقاها

محمد رحیم بیگ محمدی اندریان

مقدمه

عالمان دین که شاگردان مکتب ائمه اطهار - علیهم السلام - هستند با تاسی به ائمه خود را قربانی اسلام و دین کردند. آری! اگر این ایشار و از خود گذشتگی های عالمان دین نبود امروز از اسلام خبری نبود. روحانیون بودند که روحیه سرخ جهاد و شهادت را در طول چهارده قرن گذشته، زنده نگه داشتند و فقه و تفسیر و حدیث و دیگر علوم اسلامی و در یک کلام، فرهنگ اسلام ناب محمدی ﷺ را به آیندگان رساندند.

فقیه بزرگ، محقق حلی یکی از این پاسداران ارجمند فرهنگ تشیع است که در قرن هفتم هجری بزرگترین پرچمدار اجتهاد و فقاها شیعی بود و آثار ارزشمند این شریعت شناس نو آور پس از گذشت هفت قرن، تازه و در نوع خود کم نظیر می باشد و سبک فقاها او هنوز هم مورد استفاده و محور تحقیق راهیان فقه پویای آل محمد صلی الله علیه و سلم است.

حوزه بغداد

قبل از شهر تاریخی «حله» بغداد مرکز علم و نشر اسلام و فقه شیعه به حساب می آمد. در آن زمان فقیهان نامدار شیعه همچون شیخ مفید (در گذشته به سال 413 ق.) و شاگردانش سید مرتضی علم الهدی (متوفای 436 ق.) و سید رضی گرد آورنده اثر جاوید نهج البلاغه و نیز فقیه بزرگ شیخ طوسی (متوفای 460 ق.) در شهر بغداد بودند.⁽³⁹¹⁾ بعد از مدتی شهر بغداد و اطراف آن

را قحطی، سخت در فشار گذاشت و مردم درمانده آن رو به دیگر سامانها کردند و ای بسا برخی برای همیشه دیار خود را ترک گفتند.

نام آوران حله

در برگهای کهن تاریخ حله حقایقی را می یابیم و در آن چهره هایی پر نور دانشمندانی که تا به امروز نامشان زنده است و هر یک ستاره ای درخشنده در آسمان تشیع می باشند. نام جمعی از آنان بدین قرار است:

- 1 - ابن ادریس حلی (543 - 598 ق.).
- 2 - سدیدالدین حلی (متوفای 680 ق.).
- 3 - سید رضی الدین علی (589 - 664 ق.).
- 4 - سید رضی الدین محمد حسین آوی (آبی - متوفای 654 ق.).
- 5 - ابوالقاسم نجم الدین جعفر بن حسن بن یحیی معروف به «محقق، محقق اول، محقق حلی، شیخ فقیه، نجم الدین، صاحب شرائع» و لقب او «کشاف شرایع پیامبر آخر الزمان» (602 - 676 ق.).
- 6 - علامه حلی (846 - 726 ق.).
- 7 - فخرالدین مشهور به «فخر المحققین» فرزند علامه حلی (682 - 771 ق.).

- 8 - محمد مکی عاملی مشهور به «شهید اول»، (734 - 786 ق.).

از میلاد تا مدرسه

شیخ حسن حلی پدر محقق حلی یکی از عالمان بزرگ دین در شهر حله با کمال احترام و عظمت زندگی می کرد. در یکی از روزهای سال 602 ق. بود که فرزند سعادت‌مندش به دنیا آمد.⁽³⁹²⁾ شیخ حسن نام فرزند را جعفر نهاد. «جعفر»

نام پیشوای ششم شیعیان و احیاگر مکتب توحیدی تشیع و گسترش دهند0 فرهنگ غنی اسلام است و بدین سبب نیز این مکتب را «جعفری» نامیده اند. این کودک بعدها لقب «محقق» گرفت و آوازه اش به همه جای عالم رسید. جعفر از آغاز کودکی، باهوش و استعداد سرشاری شروع به فراگیری دانش و فضایل اخلاقی و معنوی نمود. مقدمات و علوم دینی را نزد پدر دانشمندش فرا گرفت و از عالمان دیگر شیعه نیز بهره برد و در علوم و معارف اسلامی از جمله در فقه و اصول و کلام و پاره ای دانشهای دیگر تسلط کامل یافت. در همین اوان بود که در میان عالمان نام آور، آوازه ای والا یافت.

اساتید محقق حلی

حضور تحصیلی او منحصر به حوزه علمیه «حله» نبود. او با عالمان استادان آن دیار ارتباط یافته و از آنان توشه بر می گرفت و با آنان به مذاکره می پرداخت و استفاده های بسیار می برد و با این کار بر اندوخته های علمی و معنوی اش می افزود.

در اینجا به نام گروهی از استادان «محقق حلی» اشاره می نماییم:

- 1 - پدرش «شمس الدین حسن حلی».
- 2 - ابن زهره حلی.
- 3 - تاج الدین حسن بن علی دربی.
- 4 - شیخ مفیدالدین محمد بن جهم حلی.
- 5 - سید مجدالدین علی بن حسن عریضی.
- 6 - شیخ سدیدالدین سالم بن محفوظ.
- 7 - سید فخار موسوی.
- 8 - نجیب الدین محمد بن جعفر بن ابی البقا هبه الله بن نما حلی⁽³⁹³⁾.

تربیت مردان علم و عمل

محقق حلی در نزد اساتید بزرگ فقه و معارف اسلامی، زانوی ادب زد و دانشهای مرسوم حوزه های علمیه را از آنان فرا گرفت و سرانجام عالمی بزرگ و استادی ماهر گردید و به تدریس فقه و معارف اسلامی و تربیت شاگرد همت گماشت.

شاگردان وی نه تنها از دانش او بهره می بردند بلکه از کرامتهای اخلاقی و از روش زندگی بسیار ساده و سرشار از ایمان آن استاد نیز سودمند می شدند. به حقیقت که در سایه تلاشهای او استعدادهای فراوانی به کمال نایل آمدند.

رفتار خوب محقق با شاگردان و نحوه تدریس و تربیت او باعث شد که شاگردان وی همانند ستارگان فروزان در آسمان عالم اسلام بدرخشند. او هر کس را به اندازه استعدادش به تمرین و امین داشت و هنگامی که از شاگردش گرایش معنوی می دید، بی نهایت به او توجه می کرد و بزرگش می داشت.

شخصیت شناسان شیعه، نام گروهی از دست پروردگان «محقق حلی» را

چنین بر می شمردند:

- 1 - علامه حلی: (648 - 726 ق.).
- 2 - ابن داوود حلی (647 - 715 ق.)⁽³⁹⁴⁾
- 3 - عبدالعزیز السرایا صفی الدین حلی⁽³⁹⁵⁾
- 4 - سید غیاث الدین عبدالکریم، معروف به «ابن طاووس» (648 - 693 ق.)⁽³⁹⁶⁾
- 5 - سید جلال الدین محمد بن علی بن طاووس⁽³⁹⁷⁾
- 6 - ابو زکریا نجیب الدین، معروف به «ابن سعید هذلی حلی»⁽³⁹⁸⁾ (601 - 689 ق.)⁽³⁹⁹⁾

در میان شاگردان محقق، علامه حلی از برجستگی خاصی برخوردار است. وی که خواهرزاده محقق است از دوران کودکی به تحصیل علوم اسلامی و کسب کمالات معنوی پرداخت و هنوز به سن تکلیف یا نهاده بود که به درجه اجتهاد نائل گشت. (400) او علاوه بر شاگردی محقق (401) مدت‌ها از پدر بزرگوارش سدیدالدین یوسف و خواجه نصیرالدین طوسی کسب فیض کرده است.

حوادث

در سال 656 ق. هلاکو خان مغول از خراسان برای فتح بغداد حرکت کرد. در این زمان بغداد و شهرهای دیگر عراق از مراکز مهم نشر علوم اسلامی بود. اکثر اهل حله قبل از فتح بغداد به دست لشکر مغول، به بیرون شهر فرار کردند، جز عده کمی از جمله علامه حلی و پدرش. این چند نفر نامه ای به هلاکو نوشتند و درباره حله، کوفه، نجف و کربلا امان خواستند. که مردم و حوزه های علمیه از بین نروند. هلاکو از حمله به این شهرها خودداری کرد. هلاکو علامه و پدرش و... را طلبید و از آنان پرسید: چگونه پیش از فتح، به من نامه نوشتید و امان خواستید؟ از کجا فهمیدید که من شهرهای شما را نیز فتح خواهم کرد؟

پدر علامه حلی در جواب گفت: در حدیثی که از پیشوای ما علی ع درباره حوادث آینده به ما رسیده است، اوصاف سرداری که بر آخرین خلیفه عباسی پیروز می شود، ذکر شده که آن اوصاف با شما مطابقت دارد. بنابراین خواستیم قبل از فتح و خونریزی از شما امان بگیریم! (402)

پس از فتح بغداد، حوزه های علمیه آن شهر بکلی ویران شد و حوزه علمیه عظیم بغداد به شهر حله انتقال یافت.

عالمان حله تصمیم گرفتند که مدارس حله را افزایش دهند و اندیشمندان را به این شهر جذب کنند و در واقع حوزه پر عظمت بغداد را در حله احیا نمایند.

بعد از این، شهر حله مرکز علوم دینی تشیع گردید و محقق حلی در این اقدامات احیاگرانه نقش مهمی را ایفا می کرد.

استقبال از خواجه نصیر

در سال 662 ق. خواجه نصیرالدین طوسی آن دانشمند بلند آوازه و کم نظیر شیعه به همراه هلاکوخان مغلول به بغداد آمد. وی می خواست از علمای حله و حوزه های علمیه آن دیار دیدار کند. محقق از آمدن خواجه به حله مطلع شد و اعلام استقبال کرد. چون خواجه از اعلام استقبال محقق و علمای حله آگاه شد فروتنی و تواضع به او اجازه نداد که به زحمت ایشان در استقبال از او راضی شود.

بنابراین بدون الاع قبلی وارد شهر حله شد و قبل از هر چیز به قصد دیدن محقق به حوزه مرکزی شهر در آمد. محقق بر فراز منبر مشغول تدریس بود که ناگاه خواجه وارد جلسه شد. چون چشم محقق به خواجه افتاد در بلای منبر بپاخواست و پایین آمد و به پیشواز خواجه شتافت و او را در آغوش گرفت و خوش آمد گفت. محقق خواست درس را تعطیل نماید ولی خواجه راضی نشد، بلکه بر ادامه تدریس اصرار ورزید. (403)

باغ بی خزان

آثار «محقق حلی» هر یک ستاره ای تابناک در آسمان علم معرفت است که تا ابد خواهد درخشید و کتابهای گلهای باغ بی خزان جاودانی است که غبار کهنگی و افسردگی بر آنها ننشسته است. خداوند متعال به او ذوق و استعداد سرشاری داده بود و او نیز از این نعمت بزرگ الهی توانست بخوبی بهره مند شود. او علاوه بر تربیت شاگردان ممتاز، آثار مهمی در زمینه فقه، اصول، کلام،

منطق، ادبیات به جامعه اسلامی عرضه کرد. برای پرهیز از طول کلام، به مهمترین آنها به ترتیب اشاره می‌کنیم:

1 - شرائع الاسلام: این کتاب یکی از کتب مهم فقه استدلالی است و قرن هاست که در حوزه های علمیه شیعه و چندی است در دانشگاههای کشورهای مختلف تدریس می‌شود. در طی قرون متمادی حدود یکصد، بلکه بیشتر، بر این اثر نفیس شرح نوشته شده است، از جمله: جوهر الکلام، مسالک الافهام و مدارک الاحکام.

همچنین دهها حاشیه⁽⁴⁰⁴⁾ از بزرگان شیعه بر این کتاب نوشته شده است، از جمله: حاشیه محقق کرکی حاشیه آقا جمال الدین محمد خوانساری و دیگران. کتاب «شرائع الاسلام» یکی از شاهکارهای جهان دانش است که سزا نبود در قالب زبان عرب محض و محبوس باشد و غیر عرب زبانان از محتوای حیاتبخش آن محروم گردند. به همین سبب این کتاب به زبانهای مختلف از سوی اهل فن و دانش ترجمه شده است. از جمله: ترجمه به زبان روسی، فرانسه، انگلیسی، استانبولی و فارسی.⁽⁴⁰⁵⁾

2 - المختصر النافع فی فقه الامامیه: بر این کتاب نیز دهها شرح نوشته شده است.

3 - المعتبر فی شرح مختصر النافع.

4 - المعارج فی اصول الفقه.

5 - نهج الوصول الی معرفه علم الاصول.

6 - تلخیص الفهرست.

در عرصه شعر و ادب

در میان عالمان دین جمع زیادی از نعمت ذوق شاعرانه نصیب داشته اند. «محقق حلی» از گروه فقیهان شاعر است. اشعار او حاوی نکات اخلاقی و عرفانی و حکمت آمیز و به صورت مشاعره و مکاتبه و خطاب به پدر و دوستانش سروده است.

شعر شیخ شمس الدین محفوظ بن وشاح خطاب به محقق حلی:

اغیب عنک و اشواقی تجاذبنی الی لقائک، جذب المغرم العانی
یا جعفر بن سعید یا امام هدی یا واحد الدهر یا من ماله ثان
انی بحبک مغری غیر مکرث بمن یلوم و فی جنبیک یلحانی
و... (406)

- از تو دورم در حالی که اشتیاق فراوانی به دیدار تو دارم. اشتیاقی که مرا به سوی تو هدایت می کند.

- ای ابا جعفر (محقق حلی) فرزند سعید، ای پیشوای راهبر، ای یگانه روزگار، ای کسی که در روزگار همتا نداری.

- من فریفته تو هستم. نه از کسی که مرا سرزنش کند باکی دارم و نه از آنهایی که در جوار تو هستند هراسی!

وقتی محقق شعر دوست خود «ابن وشاح» را خواند، به وی این چنین جواب داد:

لقد وافت قصائدک العوالی تهز معاطف اللفظ الرشیق
ففضت ختامهن فخلت انی ففضت بهم عن مسک فتیق
و جال الطرف منها فی ریاض کسین بناظر الزهر الانیق
و... (407)

- بدیهی است که قصاید و شعرهای عالی و لطیف تو با الفاظ آراسته
توجهات همگان را به جانب خود جلب نموده است.

- من مهر از گلابدان حقایق آنها برداشتم و چنان بر من اثر کرد که گویا که
مشکش همه جا را فرا گرفته.

- آری دیدگانم در باغهایی به جولان در آمد که از شکوفه های زیبای خود
همه جا را به طرز شکوهمندی آراسته بودند.

از دیدگاه دیگران

آثار علمی و فقهی محقق، بیش از هر عامل دیگر روشن کننده ترین آینه
شخصیت علمی و اعتقادی اوست و در وهله دوم اظهار نظرها و گفته های دیگر
دانشمندان اسلامی معیار درستی برای معرفی شخصیت، شان و عظمت روحانی
و ارزش معنوی او خواهد بود.

محقق حلی را باید علاوه بر آثارش، در گفته ها و نظریه های دیگران
جستجو کرد تا به فضل و نقش درخشان او در تاریخ شیعه پی برد. شرح حال
نگاران و عالمان پس از محقق، گستره دانش و عظمت وی را ستوده اند.

علامه حلی خواهرزاده محقق و شاگرد نامی اش می گوید:

«محقق حلی بزرگترین فقیه زمانش بود.» (408)

شیخ حسن فرزند شهید ثانی مشهور به «صاحب معالم» او را بدین گونه یاد
می کند:

«اگر علامه حلی، «محقق» را فقیه و بزرگ همه زمانها می شمرد، بهتر بود.

چرا که محقق، سر آمد فقیهان شیعه است و در میان آنان نظیری ندارد» (409)

غروب خورشید فقاقت

محقق حلی این دانشمند بزرگ و نام، مرجع عالم تشیع، عارف وارسته، شارح متعهد، نویسنده نوآور و خدمتگذار صادق اسلام و مسلمانان، چراغ دیده داشن یزوهان مرزبان فقاقت، سرانجام پس از عمری پر بار در 13 جمادی الاخر روز پنجشنبه سال 676 ق. در شهر حله دار فانی را وداع گفت و به جوار حق شتافت و سبب مرگ این فقیه را سقوط از پشت بام خانه اش نوشته اند.

پس از رحلت جانگداز محقق، مردم شهر همه با شنیدن این خبر ناگوار غمزده به طرف خانه این بزرگوار سرازیر شده، در آنجا اجتماع کردند به شیون و عزاداری پرداختند. (410)

نهان شد گوهری از گنج دانش زباغ دین گرامی باغبان رفت
ندای ارجعی بشنید از غیب شتابان روح او سوی جنان رفت
خبر دادند چون از رحلت او سرشک از دیده پیر و جوان رفت

«شیخ عباس رسولی تبریزی، شاعر معاصر»

مردم حله پس از برگزاری مراسم تشییع، پیکر شریف محقق را در آرامگاهی که از پیش در آن شهر آماده کرده بودند به خاک سپردند. مقبره شکوهمند این نام آور شیعه در حله است و قبه بلندی بر آن مزار ساخته اند. سالها در جوار آن ساخته اند.

سالها در جوار آن مزار نورانی خادمی بودند که نسل اندر نسل در آن خدمت می کردند و این خدمت را از یکدیگر به ارث می بردند. (411)

در رثای یار

شیخ شمس الدین محفوظ بن وشاح، در رثای دوست و استادش محقق چنین سروده است:

اقلفنی الدهر و فرط الاسی و زاد فی قلبی لهب الضرا
 لفقده بحر العلم و المرتضی فی القول و الفعل و فصل الخصام
 اعنی ابوالقاسم شمس العلی الماجد المقدم لیث الزحام
 قد قلت للقبیر الذی ضمه کیف جویت البحر و البحر طام⁽⁴¹²⁾
 - روزگار با اندوهناکی بسیار، مرا بیچاره ساخت و دلم را به کام لهیب غم
 انداخت.

- آری این بیچارگی در دوری دریای علم بود. یعنی همان کسی که کردار و
 گفتارش مورد پسند بود و بین دشمنیها فاصله می انداخت.
 - این بزرگمرد، ابوالقاسم (محقق حلی) خورشید آسمان سر بلندی و سرآمد
 بزرگان بود و در بزرگواری شیر بیشه مردان.

- من آن هنگامی که کنار قبر او رفتم با حیرت خطاب به قبرش گفتم:
 چگونه دریای پر از آب معرفت را در خود فرو گرفته ای!
 و الحمد لله رب العالمین

علامه حلی متوفای 726 ق.

رایت روایت

محمد حسن امانی

طلیعه

برگهای زرین حیات علامه حلی با تعهد و صداقت مزین و با تار و پودی از اخلاص و محبت شیرازه گردیده است. مرزبان بیداری که فقه شیعه و معارف اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام را در سایه سار ولایت پاسداری کرد و فقاهت را با درفش ولایت بر افراشت.

باشد که با دقت و مطالعه در زندگی این ستاره درخشان روح بلند، ایمان، لوح دانش و فضیلت‌های معنوی و تقوای او را نظاره کنیم و در پرتو معرفت، هنر، تعهد و اخلاصش، نبض حرکت دانشها و تحصیلات خویش را تنظیم نماییم و با شیوه برخورد با رخدادها و فراز و نشیب حوادث روزگار آشنا شویم.

ولادت و خاندان

چنانکه نقل است مولای متقیان علی علیه السلام در مسیر حرکت از کوفه به صفین بر تپه های بابل روی تل بزرگی ایستاد و اشاره به بیشه و نیزاری نمود و این سخن را فرمود:

اینجا شهری است و چه شهری!

اصبغ بن نباته از یاران نزدیک حضرت عرض کرد:

یا امیرالمومنین! می بینم از وجود شهری در اینجا سخن می گویی، آیا در

اینجا شهری بود و اکنون آثار آن از بین رفته است؟

فرمود: نه! ولی در اینجا شهری به وجود می آید که آن را «حله سیفیه» ⁽⁴¹³⁾

می گویند و مردی از تیره بنی اسد آن را بنا می کند و از این شهر مردمی پاک

سرشت و مطهر پدید می آیند که در پیشگاه خداوند مقرب و مستجاب الدعوه می شوند. (414)

در شب 29 رمضان 648 ق. در این شهر فرزندی از خاندانی پاک سرشت ولادت یافت که از مقربان درگاه باری تعالی قرار گرفت. نامش حسن و معروف به آیه الله علامه حلی است. مادرش بانویی نیکوکار و عفیف، دختر حسن بن یحیی بن حسن حلی (415) خواهر محقق حلی است و پدرش شیخ یوسف سدیدالدین از دانشمندان و فقهای عصر خویش در شهر فقاقت حله است. علامه حلی از طرف پدر به «آل مطهر» پیوند می خورد که خاندانی مقدس و بزرگ و همه اهل دانش و فضیلت و تقوا بودند. از آنها آثار و نوشته های گرانقدر به یادگار مانده که تا به امروز و در امتداد تاریخ مورد استفاده دانش پژوهان قرار گرفته است. آل مطهر به قبیله بنی اسد که بزرگترین قبیله عرب در شهر حله است پیوند می خوردند که مدت زمانی حکومت و سیادت از آنها بود. (416)

آغاز تحصیل

منزل شیخ سدیدالدین که سرشار از کرامت و تقواست، کودکی را در خود جای داده که مایه افتخار آن است. حسن فرزند شیخ گرچه هنوز از عمرش چند سالی بیش نگذشته، با راهنمایی دلسوزانه پدرش برای فراگیری قرآن مجید به مکتب خانه رفت و با تلاش و پیگیری مداوم و هوش و استعداد خدادادی که داشت در زمان کوتاه خواندن قرآن را بخوبی یاد گرفت. فرزند شیخ نوشتن را در مکتب خانه آموخت ولی به این مقدار راضی نشد. از این رو نزد معلم خصوصی خد رفت و در محضر شخصی به نام «محرّم» با تلاش و جدیت فراوان در اندک زمان نوشتن را بخوبی فرا گرفت. (417)

حسن بن یوسف پس از آموختن کتاب وحی و خط، کم کم آمادگی فراگیری دانشها را در خود تقویت نمود و در مراحل اولیه تحصیل مقدمات و مبادی علوم را در محضر پدر فاضل و فقیه خود آموخت و به سبب کسب این همه فضیلتها و نیکیها در سنین کودکی به لقب «جمال الدین» (زینت و زیبایی دین) در بین خانواده و دانشمندان مشهور گشت.

در برابر طوفان

هنوز یک دهه از سن جمال الدین حسن نگذشته بود که با حمله وحشیانه مغولان رعب و وحشت سرزمینهای اسلام را در بر گرفت. ایران در آتش جنگ مغولان می سوخت و شعله آن دیگر نواحی را نیز تهدید می کرد. در این میان مردم عراق دلهره عجیبی داشتند. هر لحظه ممکن بود لشکریان مغول از ایران به سوی عراق حرکت کنند و شهرهای آنجا را یکی پس از دیگری فتح نمایند. بغداد پایتخت عباسیان آخرین روزهای زوال خلافت عباسیان را مشاهده می کرد. مردم از ترس احتمال حمله مغولان وحشی شهرها خالی کرده و سر به بیابان گذاشته بودند.

شیعیان و مردم شهرهای مقدس عراق چون کربلا، نجف و کاظمین به بارگاه ملکوتی ائمه معصومین روی آورده، در حرم امن اهل بیت عصمت و طهارت علیه السلام پناهنده شدند و حریم دل را آرامش می دادند.

مردم حله نیز سر به بیابان و نیزارها گذاشته، بعضی به کربلا معلا و نجف اشرف پناهنده شدند و چند نفری هم در شهر ماندند که از جمله آنان سه نفر فقیه و دانشمند به نامهای: شیخ یوسف سدیدالدین، سید مجدالدین بن طاووس و فیه ابن العز بودند. این دانشمندان در جایی جمع شدند و برای نجات شهرهای مقدس کربلا، نجف، کوفه حله در پی چاره اندیشی بر آمدند و پس از

گفتگوهای زیاد و مشورت با یکدیگر به این نتیجه رسیدند که نامه ای نزد هلاکوخان پادشاه مغول بفرستند و از وی امنیت و آسایش برای شهرهای مقدس عراق در خواست نمایند.

سرانجام در سال 657 ق. بغداد به دست هلاکو فتح گردید و «معتصم» آخرین خلیفه بنی عباس از بین رفت حوزه فرهنگ اسلام و مذهب شیعی در بغداد که از رونق بسزایی بر خوردار بود متلاشی شد و بر شهرهای عراق ترس و وحشت از مغولان سایه افکند. ولی به رغم وحشیگریهای مغولان دور از فرهنگ و با تلاش و همت بلند و درایت فقهای شیعه در حله - بویژه شیخ یوسف سدیدالدین پدر جمال الدین حسن - لطف و عنایت پروردگار، امنیت به شهر حله و شهرهای مقدس عراق بازگشت و سرزمین حله پناهی برای فقها و دانشمندان شد. (418)

از این پس حله تا اواخر قرن هشتم، به مثابه یکی از حوزه های بزرگ مذهب شیعی شناخته می شد که طلاب و اندیشمندان از گوشه و کنار مجذوب آن حوزه می شدند. بدین ونه وطن جلال الدین حسن برای وی و دیگر دانش پژوهان در ساره صلح و آرامش و به دور از جنگ و خونریزی مهیای استفاده از محضر بزرگان و عالمان دین قرار گرفت.

در محضر عالمان

جمال الدین در شهر حله بزیست و در محضر فقها، متکلمان و فلاسفه والا مقام با کمال ادب زانو زد و از روح بلند و اخلاق و دانش آنان بهره کافی برد و خویشتن را به دانش و تهذیب نفس آراست و به تمام فنون و علوم مسلح گردید و از دست آنان به دریافت اجازه نامه اجتهادی و نقل حدیث مفتخر گردید. حال به اختصار به نام چند نفر از اساتید بزرگواری اشاره می کنیم:

شیخ یوسف سدیدالدین (پدر ارجمند او)، محقق حلی (602 - 676 ق.)،
 خواجه نصیرالدین طوسی (597 - 672 ق.) سید رضی الدین علی بن طاووس
 (597 - 664 ق.)، سید احمد بن طاووس (متوفا به سال 673 ق.)، یحیی بن
 سعید حلی (متوفا به سال 690 ق.) مفیدالدین محمد بن جهم حلی، علی بن
 سلیمان بحرانی، ابن میثم بحرانی (626 - 679 ق.)، جمال الدین حسین بن ایاز
 نحوی (متوفای 681 ق.)، محمد بن محمد بن احمد کشی (615 - 695 ق.)،
 نجم الدین علی بن عمر کاتبی (متوفا به سال 675 ق.)، برهان الدین نسفی، شیخ
 فاروقی واسطی و شیخ تقی الدین عبدالله بن جعفر کوفی. (419)

درخشش

جمال الدین حسن، ستاره پر فروغ «آل مطهر» و شهر فقاهاست حله هنوز
 مدت زمانی از تحصیلش نگذشته بود که با ذوق سرشار خدادادی و علاقه وافر،
 به تمام دانشهای بشری مانند فقه و حدیث، کلام و فلسفه، اصول فقه، منطق،
 ریاضیات و هندسه مسلح گردید و تجربه لازم را به دست آورد. آوازه فضل و
 دانش وی به سرعت در سزرمین حله و دیگر شهرها پیچید و در مجالس درس
 و محیط فرهنگی نام مقدسش را به نیکی و احترام یاد می کردند و «علامه» اش
 می خواندند.

علامه حلی چون خورشید فروزان در آسمان فقاهاست درخشید و دیگران از
 نور وجودش استفاده کردند. در شهر حله حوزه درس تشکیل داد و علاقه مندان
 و تشنه کامان معارف و علوم اهل بیت علیهم السلام از گوشه و کنار جذب آن
 شدند و از دریای بی کرانش سیراب گشتند.

یکی از دانشمندان می گوید: علامه حلی نظیری ندارد نه پیش از زمان
 خودش نه بعد از آن. کسی که در مجلس درس او پانصد مجتهد تربیت شد. (420)

از جمله فرزندگان و ستارگانی که در محضرش زانو زدند و از انفاس پاک و مکتب پر بار فقهی، کلامی و روح بلندش بهره ها بردند از دست مبارکش به دریافت اجازه نامه اجتهادی و نقل حدیث مفتخر شدند اینان بودند:

فرزند عزیز و نابغه اش محمد بن حسن بن یوسف حلی معروف به «فخر المحققین» (628 - 771 ق)، سید عمیدالدین عبدالمطلب و سید ضیا الدین عبدالله حسینی اعرجی حلی (خواهرزادگان علامه حلی) تاج الدین سید محمد بن قاسم حسینی معروف به «ابن معیه» (متوفی 776 ق)، رضی الدین ابوالحسن علی بن احمد حلی (متوفی 757 ق)، قطب الدین رازی (متوفی 776 ق)، سید نجم الدین مهنا بن سنان مدنی، تاج الدین محمود بن مولا، تقی الدین ابراهیم بن حسین آملی و محمد بن علی جرجانی.

مرجع تقلید

بعد از رحلت محقق حلی در سال 676 ق که زعامت و مرجعیت شیعیان را به عهده داشت شاگردان ممتاز وی و فقها و دانشمندان حله به دنبال فقیه و مجتهدی بودند که خصوصیات مرجعیت و زعامت را دارا باشد تا او را به عنوان مرجع تقلید معرفی کنند. آنان تنها علامه حلی را که از شاگردان برجسته و دست پرورده مکتب فقهی محقق حلی بود و فقها و مجتهدان بنام آن روزگار در حوزه درس وی شرکت کردند شایسته مرجعیت و پیشوایی دین می شناختند و این در زمانی بود که فقط 28 بهار از عمر شریف علامه گذشته بود. این امر حاکی از نبوغ و شخصیت والای اوست که در این سنین تمام دانشها و فضایل اخلاقی و کرامتهای معنوی و انسانی ارا به کمال رسانده و از دیگر عالمان و مجتهدان برتری جسته و به مقام شامخ مرجع تقلید و فتوا در احکام شرع مقدس، اسلام نایل گشته بود.

آری پس از رحلت محقق حلی زعامت و مرجعیت شیعیان به علامه حلی منتقل گردید و این بار امانت الهی بر دوش با کفایت او گذاشته شد. بدین سبب به لقب مقدس و شریف «آیه الله» مشهور گردید، که در آن روزگار تنها او به این لقب خوانده می شد و هر کس آیه الله می گفت منظورش علامه حلی بود.

عصر علامه

عصر علامه را باید زمان توسعه فقه و شیعه و حقانیت مذهب اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام و در دوره پیشرفت تمدن و دانش در گوشه و کنار جهان اسلام نامید. چرا که علامه حلی تلاش و کوشش خستگی ناپذیری در نشر علوم و فقه اسلام بر طبق مذهب اهل بیت نمود و در فقه تحول و شیوه نوی را ارائه کرد.

وی اولین فقهی بود که ریاضیات را به عنوان دانشی در فقه وارد کرد و به فقه استدلالی تکامل بخشید. تاثیری که دیدگاه فقهی، کلامی و آثار علامه گذارده بود محور بحث و تکلیه گاه دانشمندان بر طبق نظرات فقهی فقها و دانشمندان شیعی بود. (421)

در آن روزگار، در بغداد و عراق خاندان جوینی حکومت می کردند که گرچه از طرف پادشاهان مغول به بغداد و این منطقه گمارده شده بودند، بیش از سی سال فرمانروای مطلق بودند و در ترویج دین مبین اسلام و تعظیم علما و نشر دانش و فضیلتها و ترمیم خرابیهای مغولان، هر چه توانستند دریغ نکردند. به واقع اگر وجود آنان نبود آثاری از تمدن اسلام بر جای نمی ماند. (422)

در ایران نیز گرچه حاکمان مغول حکومت می کردند و مدت زیادی رعب و وحشت و جنایت و خونریزی حکمفرما بود، رفته رفته از بی فرهنگی و خوی ستمگری مغولان کاسته شد و این به سبب تاثیر فرهنگ مردم ایران و اسلام و

نیز هوشیاری و سیاست وزرای لایق و شایسته ای نظیر خواجه نصیرالدین طوسی، یاور وحی و عقل و استاد علامه حلی بود.

حضور چنین دانشمندان دلسوز فرهنگ اسلام و ملت در دستگاه مغولان، در پیشرفت علم و جلوگیری مغولان وحشی از تخریب و آتش سوزی مراکز فرهنگی و کتابخانه ها، نقش بسزایی ایفا کرد، دانشمندانی که در انجام این مهم از آبروی خویشان سرمایه گذاشتند و همچون شمع سوختند.

علامه و اولجایتو

علامه حلی شهرت جهانی داشت و آوازه او به تمام نقاط رسیده بود. حاکم عصر وی سلطان محمد اولجایتو یکی از پادشاهان مغول بود که از سال 703 تا 716 ق. در ایران بر متصرفات مغول حکومت می کرد.

اولجایتو در سال 706 ق. در پنج فرسخی ابهر در سرزمینی سر سبز که رود کوچک ابهر و زنجان رود از آنجا سرچشمه می گیرد، شهر «سلطانیه» را تاسیس کرد. بنای شهر ده سال طول کشید و در سال 713 ق. شهری بزرگ دارای ساختمان و بناهای بسیار زیبا به وجود آمد. در آنجا قصری برای خویش ساخت و مدرسه بزرگی شبیه مدرسه مستنصر به بغداد بنیانگذاری و از هر سو مدرسان و علمای اسلامی را دعوت کرد.

نوشته اند در یکی از روزها سلطان در پی ناراحتی شدید از روی خشم یکی از زنانش را در یک مجلس سه طلاقه کرد! پس از مدتی پشیمان شد و از دانشمندان سنی مذهب درباری از حکم چنین طلاقی سؤال کرد. آنها در پاسخ گفتند: آن زن دیگر همسر شما نیست!

یکی از وزرا گفت: در شهر حله فقیهی است که فتوا به باطل بودن این طلاق می دهد. فقیهی را که آن وزیر پیشنهاد داد علامه حلی بود. از این رو سلطان از

علامه دعوت کرد و قاصدان به شهر حله رفتند و آیه الله حلی را همراه خود به مرکز حکومت آوردند. هر چند زمان مسافرت علامه به ایران به طور دقیق روشن نیست ولی ممکن است پس از سالهای 705 ق. به بعد باشد.

علامه پس از ورود به ایران، در اولین جلسه ای که سلطان تشکیل داد شرکت کرد و بدون توجه به مجلس شاهانه، با برخورد علمی و پاسخهای دقیق و محکمی که به سوالات می گفت دانشمندان و پیروان مذاهب چهارگانه اهل سنت را به پذیرش نظر خویش ملزم کرد و در خصوص طلاق همسر شاه فرمود: طلاق باطل است چون شرط طلاق باطل است چون شرط طلاق که حضور دوم شاهد عادل باشد فراهم نبوده است. شاه با خوشحالی از این فتوا، از قدرت علامه حلی در بحث و مناظره، صراحت لهجه، حضور ذهن قوی، دانش و اطلاعاتی که داشت و با شهادت و دلیلهای روشن صحت نظرات خویش را ثابت می کرد خوشش آمد علاقه وافری به فقیه شیعی پیدا کرد. (423)

بذر تشیع

آنرا که فضل و دانش و تقوا مسلم است هر جا قدم نهد قدمش خیر مقدم است حضور فقیه یگانه عصر علامه حلی در ایران و مرکز حکومت مغولان خیر و برکت بود و با زمینه هایی که حاکم مغول برای وی به وجود آورده بود کمال بهره را برد و به دفاع از امامت و ولایت ائمه معصومین علیهم السلام برخاست. از این رو بزرگترین جلسه مناظره با حضور اندیشمندان شیعی و علمای مذاهب مختلف برگزار شد. از طرف علمای اهل سنت خواجه نظام الدین عبدالملک مراغه ای که از علمای شافعی و داناترین آنها بود برگزیده شد. علامه حلی با وی در بحث امامت مناظره کرد و خلافت بلا فصل مولا علی عَلَيْهِ السَّلَام بعد از رسالت پیامبر اسلام را ثابت نمود و با دلیلهای بسیار محکم برتری مذهب شیعه

امامیه را چنان روشن ساخت که جای هیچ گونه تردید و شبهه ای برای حاضران باقی نماند.

پس از جلسات بحث و مناظره و اثبات حقانیت مذهب اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام اولجایتو مذهب اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام اولجایتو مذهب شیعه را انتخاب کرد و به لقب «سلطان محمد خدابنده» معروف گشت. پس از اعلان تشیع وی، در سراسر ایران مذهب اهل بیت منتشر شد و سلطان به نام دوازده امام خطبه خواند و دستور داد در تمام شهرها به نام مقدس ائمه معصومین علیهم السلام سکه زنند و سر در مساجد و اماکن مشرفه به نام ائمه مزین گردد. (424)

یکی از دانشمندان می نویسد: اگر برای علامه حلی منقبت و فضیلتی غیر از شیعه شدن سلطان محمد به دست او نبود، همین برای برتری و افتخار علامه بر دانشمندان و فقها بس بود حال آنکه مناقب و خوبیهای وی شمارش یافتنی نیست و آثار ارزنده اش بی نهایت است. (425)

در ایران

آیه الله علامه حلی، عارف و فقیه برجسته شیعه، در ایران باقی ماند و حدود یک دهم از عمر شریفش در این خطه گذشت. او در این مدت خدمات بسیار ارزنده ای نمود و در نشر علوم و معارف اهل بیت علیهم السلام کوشش فراوان نمود و شاگردان زیادی را تربیت کرد.

علامه چه در شهر سلطانیه و چه در مسافرتها به دیگر شهرهای ایران پیوسته ملازم با سلطان بود به پیشنهاد وی سلطان دستور داد مدرسه سیاری را از خیمه و چادر، دارای حجره و مدرس آماده کنند تا با کاروان حمل گردد و در هر

منزلی که کاروان رحل اقامت کرد خیمه مدرسه در بالاترین و بهترین نقطه منزل بر پا شود. (426)

او علاوه بر تدریس و بحث و مناظره با دانشمندان اهل سنت و تربیت شاگردان، به نوشتن کتابهای فقهی، کلامی و اعتقادی مشغول بود، چنانکه در پایان بعضی از کتابهای خود نگاشته است: این نوشته در مدرسه سیار سلطانیه در کرمانشاهان به اتمام رسید. وی کتاب ارزشمند «منهاج الکرامه» را که در موضوع امامت است برای سلطان نوشت و در همان زمان پخش گردید.

علامه حلی پس از یک دهه تلاش و خدمات ارزنده فرهنگی و به اهتزاز در آوردن پرچم ولایت و عشق و محبت خاندان طهارت علیهم السلام در سراسر قلمرو مغولان در ایران، در سال 716 ق. بعد از مرگ سلطان محمد خدابنده، به وطن خویش سرزمین حله برگشت و در آنجا به تدریس و تالیف مشغول گردید و تا آخر عمر منصب مرجعیت و فتوا و زعامت شیعیان را به عهده داشت. (427)

گنجینه ماندگار

تدریس و تالیف هر یک فضیلت بسیار مهمی برای رادمردان عرصه دانش است و علامه شخصیتی بود که در این دو جنبه از دیگر محققان و دانشوران پیشی گرفت و سرآمد روزگار شد. چنانکه گفته اند: علامه حلی زمانی از نوشتن کتابهای حکمت و کلام فارغ شد و به تالیف کتابهای فقهی پرداخت که از عمر مبارکش بیش از 26 سال نگذشته بود. (428)

او در رشته های گوناگون علوم کتابهای زیادی دارد که اگر در مجموعه ای جمع آوری شود دایره المعارف و کتابخانه بسیار ارزشمندی خواهد شد. یکی از دانشمندان می نویسد: اگر به نوشته های علامه دقت کنید پی خواهید برد که این مرد از طرف خداوند تایید شده است، بلکه نشانه ای از نشانه های خداست.

چنانچه نوشته های وی بر ایام عمرش - از ولادت تا وفات - تقسیم شود سهم هر روز یک دفترچه بزرگ می شود. (429)

الف - آثار فقهی

منتهی المطلب فی تحقیق المذهب، تلخیص المرام فی معرفه الاحکام، غایه الاحکام فی تصحیح تلخیص المرام، تحریر الاحکام الشرعیه علی مذهب الامامیه، مختلف الشیعہ فی احکام الشرعیه، تبصره المتعلمین فی احکام الدین، تذکره الفقہا، ارشاد الازہان فی احکام الایمان، قواعد الاحکام فی معرفه الحلال و الحرام، مدارک الاحکام، نہایہ الاحکام فی معرفه الاحکام، المنہاج فی مناسک الحاج، تسبیل الازہان الی احکام الایمان، تسلیک الافہام فی معرفه الاحکام، تنقیح قواعد الدین، تذہیب النفس فی معرفه المذہب الخمس، المعتمد فی الفقہ، رسالہ فی واجبات الحج و ارکانہ و رسالہ فی واجبات الوضو و الصلوہ.

ب - آثار اصولی

النکۃ البدیعہ فی تحریر الذریعہ، غایہ الوصول و ایضاح السبل، مبادئ الوصول الی یعلم الاصول، تہذیب الوصول الی علم الاصول، نہایہ الوصول الی علم الاصول، نہ الوصول الی علم الاصول، منتہی الوصول الی علمی الکلام و الاصول.

ج - آثار کلامی و اعتقادی

منہاج الیقین، کشف المراد، انوار الملکوت فی شرح الیاقوت، نظم البراہین فی اصول الدین، معارج الفہم، الابحاث المفیدہ فی تحصیل العقیدہ، کشف الفوائد فی شرح قواعد العقائد، مقصد الواصلین، تسلیک النفس الی حظیرہ القدس، نہج المسترشدین، منہاج الہدایہ و معارج الدرآیہ، منہاج الکرامہ، نہایہ المرام، نہج الحق و کشف الصدق، الالفین، باب حادی عشر، اربعون مسالہ، رسالہ فی خلق

الاعمال، استقصا النظر، الخلاصه، رساله السعديه، رساله واجب الاعتقاد، اثبات الرجعه، الايمان، رساله فى جواب سئوالين، كشف اليقين فى فضائل امير المومنين عليه السلام، جواهر المطاب، التناسب بين الاشعريه و فرق السوفسطائيه المباحث السنيه و المعارضات النصرينه، مرثيه الحسين عليه السلام.

د - آثار حديثي

استقصا الاعتبار فى تحقيق معانى الاخبار، مصايح الانوار، الدرر و المرجان فى الاحاديث الصحاح و الحاسن، نهج الواضح فى الاحاديث الصحاح، جامع الاخبار، شرح الكلمات الخمس لامير المومنين عليه السلام، مختصر شرح نهج البلاغه، شرح حديث قدسى.

ه - آثار رجالي

خلاصه الاقوال فى معرفه الرجال، كشف المقال فى معرفه الرجال، ايضاح الاشتباه.

و - آثار تفسيرى

نهج الايمان فى تفسير القرآن، القول الوجيز فى تفسير الكتاب العزيز و ايضاح مخالفه السنه.

ز - آثار فلسفى و منطقى

القواعد و المقاصد، الاسرار الخفيه، كاشف الاستار، الدر المكنون، المقامات، حل المشكلات، ايضاح التلبيس، الجوهر النضيد، ايضاح المقاصد، نهج العرفان، كشف الخفا من كتاب الشفا، مرصد التدقيق و مقاصد التحقيق، المحاكمات بين شراح الاشارات، ايضاح المعضلات من شرح الاشارات، نور المشرق فى علم المنطق، الاشارات الى معانى الاشارات، بسط الاشارات، تحرير الابحاث فى

معرفة العلوم الثلاثة، تحصیل الملخص، التعليم التام، شرح القانون، شرح حكمه الاشراف، القواعد الجلیه.

ح - آثار ارزنده در زمينه دعا

الادعيه الفاخره المنقوله عن الائمة الطاهره و منهاج الصلاح في اختصار المصباح.

ط - آثار ادبی

كشف المكنون من كتاب القانون، بسط الكافيه، المقاصد الوافيه بفوائد القانون و الكافيه، المطالب العلیه، لب الحمكه، و اشعار در موضوعات مختلف و قصیده ای بلند درباره دانش و مال.

ی - دیگر آثار

آداب البحث، جوابات المسائل المهنيّه الاولى، جوابات المسائل المهنيّه الثانيه، جواب السؤال عن حكمه النسخ، اجازه نقل حديث به بنی زهره حلبی، اجازه نقل حديث به قطب الدين رازی در ورامین، اجازه نقل حديث به مولا تاج الدين رازی در سلطانيه، دو اجازه نقل حديث به سيد مهنا بن سنان مدنی در حله، اجازات متعدد به شاگردان و دیگر فقها، وصیتنامه، الغریه، مسائل سيد علاالدين.

علامه و ابن تیمیه

شيخ تقی الدين سبکی معروف به «ابن تیمیه» از دانشمندان متعصب اهل سنت و معاصر با علامه حلی است که بیشتر شخصیت‌های علمی به فساد عقیده وی اعتراف دارند و بلکه می گویند کافر و مرتد است، تا جایی که در زمان حیاتش به علت داشتن نظرات انحرافی به زندان افتاده است و دانشمندان شیعه و سنی کتابهای زیادی در زمان وی بود بعد از آن بر رد او نوشته اند.

بعد از اینکه علامه حلی کتاب «منهاج الکرامه» را در اثبات امامت نوشت ابن تیمیه به علت عناد و لجاجتی که با علامه داشت کتابی به نام «منهاج السنه» (به خیال خام خویش به عنوان رد بر شیعه و بویژه رد بر کتاب منهاج الکرامه) نوشت.

وقتی کتاب منهاج السنه به دست علامه رسید این بزرگوار با آن همه تهاجمات و بی ادبیا و توهینهای ابن تیمیه اشعاری نوشت و برایش فرستاد که ترجمه شعرها چنین است:

- اگر آنچه را سایر مردم می دانستند تو هم می دانستی با دانشمندان دوست می گشتی.

- ولی جهل و نادانی را شیوه خود ساختی و گفتی:

- هر کس بر خلاف هوای نفس تو می رود دانشمند نیست. (430)

ابن حجر عقلانی - دانشمند سنی - چنین اعتراف می کند: «علامه نامش مشهور و اخلاقی نیک دارد. وقتی کتاب ابن تیمیه به او رسید گفت: «لو کان یفهم ما اقول اجبته» یعنی:

اگر ابن تیمیه آنچه را که من گفتم می دانست جوابش را می دادم. (431)

فضیلت‌های درخشان

انسانهای نمونه دارای یک بعد و ارزش خاص نیستند، بلکه ارزشهای گوناگون را در خود جمع کرده اند. علامه حلی از شخصیت‌هایی است که از هر نظر مصداق انسان کامل است و دارای ابعاد گوناگون و فضیلت‌های درخشان. او در تمام دانشها علامه بود و گوی سبقت را از دیگران ربود و ارزشهای ممتازی را که دیگران داشتند به تنهایی داشت. وی با اندیشه و فکر موج خویش علاوه بر تحولی که در فقه ایجاد کرد و در عصر خویش مسیر اندیشه فقها را متوجه

مبانی فقه و معارف اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام نمود در فنون و دانشهای دیگر چون حدیث تحول بنیادی به وجود آورد و دریچه ای به روی محققان در طول تاریخ گشود که مشعل پر فروغی فرا راه آنان شد.

عارف فرزانه و اسوه ایمان و تقوا علامه حلی با آن همه تلاش فرهنگی و تدریس و نوشتن کتابهای ارزنده، از یاد خدا و تقرب به درگاه حق غافل نبود و موفقیت در عرصه دانش و خدمات ارزشمند و پر بار را در سایه ارتباط معنوی و تقوای الهی می دانست. او را از زاهدترین و با تقواترین مردم معرفی کرده اند که سه یا چهار بار نمازهای تمام عمر خویش را قضا نمود. نها به این اکتفا نکرد بلکه سفارش کرد تمام نمازها و روزه هایش را بعد از رحلتش به جا آورند و با اینکه به حج هم مشرف شده بود وصیت کرد از طرف او حج انجام دهند. (432)

علامه حلی پرچم ولایت را بر افراشت و با تمام وجود از ولایت و رهبری صحیح دفاع کرد. این عشق سرشار به خاندان طهارت علیهم السلام با گوشت، پوست و استخوانش آمیخته بود و آنجا که در ارتباط با آنان قلم بر صفحه کاغذ می گذاشت با اخلاص برخاسته از اعماق جاننش چنین می نگاشت: بزرگترین سرچشمه دوستی و محبت اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام اطاعت و پذیرش حکومت و ولایت آنهاست و قیام بر همان شیوه ای که آنان ترسیم کردند....

سفارش می کنم که به محبت و عشق ورزی به فرزندان فاطمه زهرا علیها السلام. چون آنان شفاعت کنندگان ما هستند در روزی که مال و فرزندان برای ما سودی نخواهند داشت... از چیزهایی که خداوند بر ما احسان کرد اینکه در بین ما آل علی علیهم السلام را قرار داده است. خداوند، ما را بر دوستی و محبت آنان محشور کن و از کسانی قرار ده که حق جدشان پیامبر و نسلش را ادا کرده اند.

(433)

علامه به پیروی از مولا و مقتدایش امیرالمومنین علیه السلام نواحی وسیعی را با مال و دست خود آباد کرد و برای استفاده مردم وقف نمود و این یکی از فضیلت‌های او بود که در زندگی کمتر دانشمند و فقیهی به چشم می خورد. یکی از دانشمندان می نویسد: برای وی آبادیهای زیادی بود که خود نهرهای آب آنها را حفر و با پول و ثروتش زنده کرد. این آبادیها به کسی تعلق نداشت و در زمان حیاتش آنان را وقف کرد. ⁽⁴³⁴⁾

در خدمت امام زمان علیه السلام

شب جمعه که فرا می رسید بوی تربت مقدس ابا عبدالله الحسین علیه السلام و عشق زیارت حضرتش، علامه را بی تاب می کرد و از حله به کربلا می کشاند. از این رو هر هفته روزهای پنجشنبه به زیارت مولا و آقايش می شتافت. در یکی از هفته ها که به تنهایی در حال حرکت بود شخصی همراه وی به راه افتاد و با یکدیگر مشغول صحبت شدند. در ضمن صحبت برای علامه معلوم شد که این شخص مرد فاضلی است و تبحر خاصی در علوم دارد. از این نظر مشکلاتی را که در علوم مختلف برایش پیش آمده بود از آن شخص پرسید و او به همه پاسخ گفت تا اینکه بحث در یک مساله فقهی واقع شد و آن شخص فتوایی داد که علامه منکر آن شد و گفت: دلیل و حدیثی بر طبق این فتوا نداریم! آن شخص گفت: شیخ طوسی در کتاب تهذیب، در فلان صفحه و سطر حدیثی را در این باره ذکر کرده است! علامه در حیرت شد که راستی این شخص کیست! از او پرسید آیا در این زمان که غیبت کبراست می توان حضرت صاحب الامر (عج) را دید؟ در این هنگام عصا از دست علامه افتاد و آن شخص خم شد و عصا را از زمین برداشت و در دست علامه گذاشت و فرمود: چگونه صاحب الزمان را

نمی توان دید و حال آنکه دست او در دست تو است! علامه بی اختیار خود را در مقابل پای آن حضرت انداخت و بیهوش شد!

وقتی به هوش آمد کسی را ندید. پس از بازگشت به حله به کتاب تهذیب مراجعه کرد و آن حدیث را در همان صفحه و سطر که آن حضرت فرموده بود پیدا کرد و به خط خود در حاشیه آن نوشت: این حدیثی است که حضرت صاحب الامر (عج) به آن خبر داد و به آن راهنمایی کرد. یکی از دانشمندان می نویسد:

من آن کتاب را دیدم و در حاشیه آن حدیث، خط علامه حلی را نیز مشاهده کردم. (435)

غروب ستاره حله

پایان زندگی هر کس به مرگ اوست جز مرد حق که مرگ وی آغاز دفتر است محرم سال 726 ق. برای شیعیان و پیروان راستین اسلام فراموش نشدنی است. عزا و ماتم آنان افزون است. بویژه حله این سرزمین مردان پاک سرشت و عاشقان اهل بیت علیهم السلام شور و ماتم بیشتری دارد.

عجب تقارن و اتفاقی! پاسدار بزرگ اسلام و فقیه شیعه، علامه حلی، ولادتش در ماه پربرکت و با فضیلت رمضان واقع شد و زندگی اش با خیر و برکت فراوان گردید و بعد از گذشت 78 سال عمر پر بار، پرواز روحش با عشق و محبتی که به اهل بیت نبوت و رابطه ناگسستنی با ولایت داشت، در ماه شهادت به وقوع پیوست و به روح مطهر سالار شهیدان امام حسین علیه السلام پیوند خورد.

آری، در 21 محرم این سال مرجع تقلید شیعه، فقیه و عارف فرزانه، ستاره پرفروغ آسمان علم و فقاہت، آیه الله علامه حلی دار فانی را وداع گفت و روح

ملکوتی اش به سوی خدا پرواز کرد و به رضوان و لقای معبودش شتافت. غم و اندوه بر چهره همه سایه افکند. بغض، گلوها را فشرد و چشمها را از فرط ریزش اشک داغ، همچون آتش گذاخته سوزاند. از حضور و ازدحام مردم مصیبت زده محشری بپا شد و در فضای آکنده از غم و آه، پیکر پاک ستاره تابناک شیعی بر دوش هزاران عاشق و شیفتگان راهش از حله به نجف تشییع گردید و در جوار بارگاه ملکوتی مولای متقیان علی علیه السلام در حرم مطهر به خاک سپرده شد.

از ایوان طلای امیرالمومنین علیه السلام دری به رواق علوی گشوده است. پس از ورود به سمت راست، حجره ای کوچک دارای پنجره فولادی، مخصوص قبر شریف علامه حلی است. زائرین بارگاه علوی در مقابل این حجره توقفی کرده، مرقد شریفش را زیارت می کنند و از روح بلندش مدد می جویند.

شهید اول متوفای 786 ق.

فقیه سربداران

محمد حسن امانی

سرزمین دانش و عمل

جبل عامل، منطقه ای است کوهستانی در جنوب لبنان که جباع، نطیبه، جزین و دیگر شهرک های لبنانی در آن واقع شده است. بزرگترین شهرهای آن صور و صیدا است.

جنوب لبنان و منطقه جبل عامل نامی است آشنا که در تاریخ شیعه سوابق درخشانی دارد. شیعیان این خطه در جهاد و مبارزه، استواری و ثبات قدم در برابر دشمنان اسلام و بشریت و عشق و اخلاص نسبت به امیرالمومنین علیه السلام و فرزندان معصوم آن حضرت مشهورند.

تشیع مردم این منطقه را باید از وجود مقدس ابوذر غفاری، صحابی با شهامت و عالی قدر پیامبر صلی الله علیه و آله اسلام دانست که بذر تشیع را در دل های پاک و با استعداد آنان افشاند و برای اولین بار مهر علی علیه السلام را در قلوب آنها جایگزین کرد. او مسجدی بنا کرد که هنوز به نام «ابوذر غفاری» در جبل عامل در دهی به نام «میس الجبل» مشهور است. مساجد دیگری نیز در این منطقه، منسوب به ابوذر وجود دارد.

از قرن های پیش تاکنون، دانشمندان و فرزندان زیادی از سرزمین مقدس جبل عامل برخاسته اند که هر یک افتخاری پس بزرگ برای اسلام و مسلمین اند. فقهای نامدار و سرشناسی همچون محقق ثانی، شیخ لطف الله میسی، شیخ بهایی، شهید اول، شهید ثانی، علامه سید محسن امین و سید عبدالحسین شرف الدین عاملی - رضوان الله علیهم اجمعین - از آن دیارند.

شیخ حر عاملی که خود از مفاخر بنام جبل عامل است، می نویسد:
از بعضی استادان بزرگ شنیدم که در یکی از روستاهای جبل عامل در زمان
شهید اول هفتاد مجتهد در تشیع جنازه ای شرکت داشتند. شمار دانشمندان و
نویسندگان این منطقه نسبت به دیگر دانشمندان و نویسندگان حدود یک پنجم
است، در صورتی که این منطقه از نظر وسعت یک صدم دیگر کشورها را
تشکیل داده است. (436)

شهید اول که به دیدارش می رویم و خوشه چین زندگی پر بارش خواهیم
بود، از این خطه مقدس و فقیه پرور است.

طلوع خورشید

سال 734 قمری است. جبل عامل، این سرزمین مبارک و مرتبط با فلسطین
و قدس به خود می بالد. گویا حادثه ای اتفاق افتاده است، حادثه ای بس
بزرگ و شادی بخش. خورشیدی از افق شهرک جزین درخشید که همه جا را
نورانی کرد.

اینک به دور از پیرآیه و وصفی به روایت تاریخ گوش دل می سپاریم:
نام آسمانی اش: محمد.
لقب: شهید اول.

پدر: ابومحمد مکی، ملقب به «جمال الدین» یا «شرف الدین».
مادر: بانویی از آل معیه، زنی از خاندان علوی در عراق.
جد: شیخ محمد، ملقب به «شمس الدین».

زمان ولادت: 734 سال پس از هجرت پیامبر اسلام ﷺ به مدینه.
مکان ولادت: شهرک جزین در جبل عامل.

تبار نامه

شهید اول از فقهای ناموری است که پدر و اجدادش همه از دانشمندان بنام بودند. وی در خاندانی زندگی کرد و تربیت شد که همه اهل دین و دانش و فضیلت و تقوا بودند و همت بلند در نشر معارف اسلامی داشتند و از مدافعان واقعی اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام به شمار می آمدند.

تبارنامه شهید به چهار قبیله همدان، اوس، خزرج و مطلب متصل است که بزرگترین و مقدس ترین قبایل عرب در صدر اسلام بودند و به هر کدام از جهتی منتسب است.

انتساب وی به قبیله همدان و حارث همدانی، از ناحیه جدّه مادری است. به قبیله «خزرج» از طرف جدّه پدری منسوب است و ممکن است از طریق سعد بن عباده باشد. از سوی پدر به قبیله «بنی المطلب» منسوب است. از این رو به لقبهای شریف، مطلبی و هاشمی مشهور گشت. و از جهت مادر نیز از تبار سعد بن معاذ است، چنانکه در نوشته دختر شهید است که: آقای ما، خورشید دین و آیین، از جهت مادر به سعد بن معاذ رئیس قبیله «اوس» منتسب است. (437)

آغاز تحصیل

«شهید اول» دوران کودکی را در زادگاهش «جزین» سپری نمود و در محیطی آکنده از معنویت و روحانیت، در موقعیتی استثنایی رشد کرد. وی از آغاز کودکی از هوش و استعداد سرشاری برخوردار بود و بیش از اندازه به فراگیری دانش و رسیدن به فضایل اخلاقی و معنوی علاقه داشت. او تا 16 سالگی در وطنش بزیست و از محضر پدر بزرگوارش که استادی فاضل و از بزرگان اساتید اجازه به شمار می رفت، مقدمات علوم دینی و فقه را آموخت.

در این مدت نیز از محضر عموی پدرش «شیخ اسدالدین صائغ جزینی» بهره کافی برد و مقدمات علوم ریاضی را فرا گرفت.

علامه سید محسن امین می نویسد:

شیخ اسدالدین صائغ، دانشمندی بزرگ بود و در سیزده رشته از علوم ریاضی تخصص و مهارت داشت.⁽⁴³⁸⁾

ازدواج و فرزندان

محمد بن مکی عاملی با کنیه «ابوعبدالله» و لقب «شمس الدین» که پس از شهادت به شهید اول معروف گشته، با دختر استاد و عموی پدرش، شیخ اسدالدین صائغ جزینی، ازدواج کرد.⁽⁴³⁹⁾

همسر وی علاوه بر اینکه دختر دانشمندی چون اسدالدین صائغ جزینی است، بانویی فقیه و دانشمند بوده است که به «ام علی» مشهور و پیوسته مورد تعریف و تمجید شهید اول بود و شهید به دیگر زنها دستور می داد که در مسائل شرعی و مشکلات مذهبی به او مراجعه نمایند.⁽⁴⁴⁰⁾

ثمره این پیوند مبارک، سه پسر و یک دختر گردید که همه آنان از ابرار و فرزندگان بنام شیعی بودند و از نسل آنها دانشوران و چهره های علمی برازنده ای برخاستند که در علم و تقوا و فضیلت و بزرگواریهای اخلاق و انسانی شهرت فراوان داشتند.

رضی الدین ابو طالب محمد، بزرگ ترین فرزند شهید، دانشمندی فاضل و والامقام بود که از پدرش و ابن معیه و دیگر محدثان حدیث نقل می کند.⁽⁴⁴¹⁾

ضیالدین ابوالقاسم علی، فرزند دیگر شهید، شخصیتی بزرگوار و مورد اعتماد بود و در شمار پرهیزکاران و صالحان جای داشت که از پدر و دیگر استادان

حدیث، روایت نقل می کند و محمد بن داوود موذن عاملی، از او حدیث نقل می کند. (442)

فرزند دیگر شهید اول، جمال الدین ابو منصور حسن است که از محققان و فقهای برجسته بود و از دست پدر به دریافت اجازه نقل حدیث مفتخر گردید. (443)

دختر شهید، ام الحسن فاطمه است که به «استاد حدیث» معروف است و بانویی پاکدامن و عفیف و در شمار بانوان فقیه و دانشمند یاد شده است. علما و اساتید بزرگ از او به نیکی یاد کرده اند و نیز شهید اول پیوسته از دختر دانشمندش، ستایش می کرد و به زنان دستور می داد که او را الگو و اسوه خویش قرار دهند و در مسائل شرعی و عبادی به وی مراجعه کنند. (444)

شهید ثانی می گوید: من نوشته سید بزرگوار تاج الدین ابن معیه را دیدم که به استاد ما شمس الدین محمد بن مکی (شهید اول) و دو فرزندش محمد و علی و نیز خواهرشان ام الحسن فاطمه، اجازه نقل روایت داده بود. (445)

هجرت

مدرسه و حوزه علمیه حله در قرن هشتم هجری از رونق بسزایی برخوردار بود و اندیشمندان بزرگ شیعه در آنجا حضور داشتند، به طوری که تشنگاه دانش و فقاقت از هر سو به آن سر چشمه دانش و فضیلت روی می آوردند. در این زمان حوزه درس فخر المحققین، فرزند نابغه علامه حلی، اهمیت فوق العاده ای داشت. از این رو شهید، آهنگ این شهر شیعه نشین و فقیه پرور را کرد و در سال 750 ق در حالی که شانزده بهار از زندگی اش گذشته بود برای تکمیل معلومات خویش و رشد فکری و علمی بیشتر و استفاده از گنجینه دانش دانشمندان بزرگ و فقهای نامی، به عراق هجرت کرد و وارد شهر تاریخی حله

شد. نقل شده است که شهید، اولین شخصی بود که از جبل عامل برای تحصیل علم به عراق مهاجرت کرد. (446)

شهید پنج سال در حله ماند و در آنجا از محضر فقهای شیعی نظیر فخر المحققین، سید فخار موسوی، سید عمیدالدین حسینی و برادرش سید ضیاءالدین حسینی (خواهر زادگان علامه حلی)، تاج الدین ابن معیه حسنی، نجم الدین جعفر بن نما و دیگران که همه از دانشوران و فقهای سترگ این دیار بودند، استفاده کرد و به زینت دانش، تهذیب اخلاق و تزکیه نفس، بیش از پیش آراسته گردید.

وی با نبوغ و پشتکار در تحصیل علوم، در سال 751 ق. در هفده سالگی، از دست فخر المحققین به دریافت گواهی اجتهاد و نقل حدیث موفق شد و نیز دومین و سومین اجازه را در سال 756 ق. از او دریافت کرد و نیز از دست تاج الدین ابن معیه حسنی، به اخذ گواهی اجتهاد و نقل حدیث مفتخر گشت. (447)

شهید در زمان اقامتش در شهر حله، به بغداد، کربلا، نجف و دیگر شهرهای عراق سفر کرد و در جوار بارگاه ملکوتی ابی عبدالله الحسین علیه السلام و امیر المومنین علیه السلام، با استمداد از معنویت و روح بلند ائمه اطهار علیهم السلام از علمای آنجا نیز بهره ها برد.

بازگشت به وطن

شهید پس از رسیدن به مدارج عالی علمی و مسلح شدن به سلاح علم و عمل در سال 755 ق به وطنش «جزین» بازگشت. چرا که وی فقیهی برازنده، متکلم و محدثی آگاه و ادیبی گرانمایه گشته بود همچون شجره طیبه ساز بود تا از میوه و عارف بلندش، شیفتگان و علاقه مندان زادگاهش بهره ببرند.

از نخستین خدمات فرهنگی او پس از بازگشت از هجرت علمی این بود که در جزین مدرسه ای تاسیس کرد که از بقیه مدارس جبل عمل، پیشرفته تر و در تدریس فقه و اصول پیشگام بود. در حقیقت شهید فکر و اندیشه فقهی، اصولی و کلامی علامه و فرزند فخر المحققین را به جبل عامل منتقل و شاگردان زیدای را تربیت کرد و به جهان اسلام تقدیم داشت که همگی از ابرار و مجتهدان بنام بودند.

از دست پروردگار مکتب فقهی او، فرزندانش به نامهای رضی الدین ابوطالب محمد، ضیاءالدین ابوالقاسم علی، جمال الدین ابو منصور حسن و دختر دانشمندش فاطمه ام الحسن ملقب به «سنت المشایخ» و نیز همسرش ام علی، بودند که شیخ حر عاملی درباره وی می نویسد:

شهید پیوسته از همسرش ستایش می کرد و به زنها دستور می داد در مسائل و مشکلات مذهبی به وی مراجعه کنند. (448)

شرف الدین مقداد بن عبدالله، مشهور به «فاضل مقداد» (متوفای 628. ق) نویسنده کتاب «کنز العرفان فی فقه القرآن» و «فصل القواعد»، سید بدرالدین حسن بن ایوب مشهور به ابن نجم الدین اعرجی حسینی، شمس الدین محمد بن عبدالعالی کرکی عاملی، زین الدین ابوالحسن علی بن حسن، مشهور به «ابن خازن» و شمس الدن محمد بن نجده معروف به «ابن نجده، از شاگردان و تربیت یافتگان مکتب پر بار فقهی شهید اول به شمار می آیند. (449)

شهید اول علاوه بر تدریس و تربیت شاگردان و تالیف کتاب در علوم مختلف، پاسخگوی مشکلات مذهبی، اعتقادی، اجتماعی و سیاسی مردم بود. به طوری که خانه مقدس و نورانی وی پناهی برای عموم مردم بویژه شیعیان بود

که در مشکلات و سختیها بدانجا می شتافت و احساس امنیت و آرامش می کردند. بدین سبب به لقب «ملجا شیعه» مشهور گشت.

سیر در آفاق

بیشتر سفر باید تا پخته شود خامی شهید به منظور دیدار و ملاقات علمای بزرگ اسلام و کسب تجارب و بهره مندی از اندوخته های آنان به سیر آفاق پرداخت و به مراکز علمی دمشق، مصر، فلسطین، مکه و مدینه و دیگر شهرها مسافرت کرد.

در سال 768 ق. در دمشق به محضر فیلسوف بزرگ شیعی و حکیم فرزانه، قطب الدین رازی، مشرف شد و از خرمن دانش او خوشه ها چید و به گواهی نقل روایت از دست مبارکش مفتخر گشت. (450)

وی با اطلاع و آگاهی کامل از فقه غنی شیعه، با دانشمندان بزرگ اهل سنت نیز در ارتباط بود و در حوزه های درس آنها شرکت می کرد. چنان بر نظریات فقهی آنان آگاهی و تسلط داشت که اهل سنت در اعمال عبادی و مسائل مذهبی به وی مراجعه می کردند و بر مذهب آنان فتوا می داد. خودش می نویسد:

من مصنفات و مرویات حدود چهل تن از علمای مکه، مدینه، بغداد، دمشق، بیت المقدس و مقام خلیل (در فلسطین) را از آنان روایت می کنم. من صحیح بخاری نیز صحیح مسلم، مسند ابی داوود، جامع ترمذی، مسند احمد و دیگر کتابهای آنان را روایت می کنم. (451)

میراث ماندگار

شهید در مدت عمر کوتاه و با برکت خودش بیش از سی اثر در علوم و فنون مختلف مانند فقه، اصول فقه، کلام، حدیث، ادبیات و شعر از خویش به جای

گذاشت. او گرچه با بصیرت و دید عمیقی که داشت در هر علمی که وارد می شد به طور بایسته از عهده آن بر می آمد، در فقه بیشترین شهرت را پیدا کرد به طوری که تا نام فقه جعفری شنیده می شود شخصیت فقهی شهید اول به ذهن خطور می کند. چرا که فقه شیعه را با قلمی محکم، روان، بسیار ماهرانه و ادیبانه نوشت و به ارمغان گذارد و نام مقدسش با فقه جعفری در آمیخت.

مشهورترین اثرش کتاب گران سنگ «اللمعه الدمشقیه» است که عالیتین منبع و متن متقن فقه شیعه، مشتمل بر تمام ابواب فقه از بحث طهارت تا احکام دیه است. تاکنون شرحهای زیادی بر آن نوشته اند که مشهورترین آنها شرحهای است که شهید ثانی به «الروضه البهیة» نوشته است.

این کتاب با شرح شهید ثانی، محور و متن درسی فقه حوزه های علمیه است و چندین قرن است که در حوزه های علوم اسلامی تدریس می شود و دانش پژوهان علاقه مند به معارف اهل بیت علیهم السلام از آن بهره مند و سیراب می شوند.

غیر از این اثر معروف و ماندنی، بسیاری از کتابها و آثار شهید اول، در دسترسی است که بیشتر آنها به وسیله شاگردانش و نیز علما و فقهای بعدی شرح داده شده است که اساتید، محققان طلاب حوزه های علوم اسلام از این میراث ماندگار بهره کافی می برند. در اینجا تنها به ذکر نام آنان بسنده می کنیم.

1 - مقاله التلیفه.

2 - المسائل الاربعیه.

3 - العقیده.

4 - اربعون حدیثا در دو جلد.

5 - اختصار الجعفریات.

- 6 - مزار الشهيد يا منتخب الزيارات.
- 7 - الدر الباهره من الاصداف الطاهره.
- 8 - مجموعه الاجازات.
- 9 - مجموعه الشهيد در سه جلد.
- 10 - جامع البين من فوائد الشرحين.
- 11 - الفيه.
- 12 - النقليه.
- 13 - القواعد الكليه الاصوليه و الفرعيه.
- 14 - ذكرى الشيعة فى احكام الشريعه.
- 15 - الدروس الشرعيه فى فقه الاماميه.
- 16 - غايه المراد فى شرح نكه الارشاد.
- 17 - البيان.
- 18 - خلاصه الاعتبار فى الحج و الاعتمار.
- 19 - الباقيات الصالحات.
- 20 - حاشيه على الذكرى.
- 21 - احكام الاموات.
- 22 - جواز ابداع السفر فى شهر رمضان.
- 23 - مسائل ابن مكى.
- 24 - جوابا الفاضل المقداد.
- 25 - جوابات مسائل الاطراوى.
- 26 - شرح قصيده شفهينى.
- 27 - شعر الشهيد الاول.

سیمای شهید

شهید اول روحی بزرگ و اندیشه های بلند داشت ولی این قله فرازمند ایمان و جهاد، شهادت و فقاہت، لاغر اندام و از نظر جسمی ضعیف بود. او بحق از پارسایان و شب زنده داران بود که به قدرت و نیروی خدایی که سرچشمه همه کرامتها و قدرتهاست، پیوستگی داشت. در سختیها و مشکلات و حوادث روزگار، لطف و رحمت خدا شامل حالش می شد و مصایب و ناراحتی روزگار را به سادگی پشت سر می گذاشت. از او نقل شده که گفته است:

مجلس من در دمشق از دانشمندان اهل سنت به موجب نزدیکی و رابطه ای که با آنها داشتم خالی نبود ولی وقتی آغاز به نوشتن کتاب لمعه کردم بیم آن داشتم که فردی از متعصبان وارد شود و ببیند، اما از لحظه شروع تا پایان کتاب هیچ یک از آنان بر من وارد نشدند و این از الطاف غیبی الهی بود. ⁽⁴⁵²⁾

او با تقیه شروع به نوشتن فقه شیعه کرد و با توکل به خداوند متعال و پشتکار و اطمینان به نفس در مدت هفت روز، بدون اینکه بیگانگان متوجه شوند، کتاب را به پایان رساند. با این ویژگیها و حالتهای معنوی است که محققان و اندیشمندان بر ستایش از او برآمده و به صفات پسندیده وی را ستوده اند به گواهی استادش فخرالمحققین:

من از شاگردم محمد بن مکی بیش از آنچه او از من استفاده نموده است بهره بردم. ⁽⁴⁵³⁾

محقق خوانساری می نویسد:

شهید اول بعد از محقق حلی بزرگترین فقهای آفاق است تمام دانشمندان به بصیرت و استادی او معترف اند. برازندگی و درخشش وی در فقه و قواعد

احکام همچون برازندگی شیخ صدوق، در نقل احادیث اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام است.

چونان شیخ مفید و سید مرتضی است، در اصول عقاید و کلام و در بحث و مناظره و کنار زدن اندیشه های انحرافی همچون شیخ طوسی است. در گستردگی دانش و فنون مختلف و زیادی استاد و شاگردانش برجسته، چونان ابن ادریس حلی است. در تبیین و شکافتن مباحث فقهی، چونان نصیرالدین طوسی است. در همدردی با امت و برطرف نمودن مشکلات علمی و اجتماعی، نجم الاثمه رضی است. در تنقیح علم نحو و صرف، علامه مجلسی است. در جایگزینی فرهنگ و آداب شرع در بین دانشمندان و انسانها، امام مروج بهبهانی است. در اثبات و جایگزینی حق و عدالت و نابودی باطل و زدودن اندیشه ها از اوهام و خرافات. (454)

در دمشق

شهید مدتی را در دمشق اقامت گزید و بیشترین زمان تحصیل، تدریس، تالیف آثار و اجازاتی که به شاگردانش داده است در آنجا بود. شاید بیشترین اقامت وی نسبت به مناطق دیگر شهر دمشق باشد که شهید ثانی در این باره می نویسد:

چهار فرزند شهید اول، در شام متولد شدند. ولادت فرزندانش در شام، دلیلی است که مدت زیادی در آنجا اقامت داشته، در عین اینکه به زادگاهش، شهرها و کشورهای اسلامی نیز مسافرت کرده است. (455)

آوازه دانش، فضل و تقوای شهید، از دمشق به سراسر جهان اسلام رسید و به مثابه یگانه مرجع دین و بزرگترین فقیه شیعی مشهور گشت و پیوسته دانشمندان، شیعیان و حاکمان گشت و پیوسته دانشمندان، شیعیان و حاکمان

شیعه با او در ارتباط بودند و ابراز علاقه و محبت می کردند. سلطان علی بن موید، آخرین زمامدار سربداران که در سال 766 ق. حکومت سربداران در خراسان را به عهده گرفت از جمله زمامداران شیعه است که با فرستادن نامه و هدایایی نظیر نسخه ای از قرآن مجید و کتاب صحیفه سجادیه، دوستی و اخلاص خویش را نسبت به این مرجع و عالم دین اظهار می کرد. تا اینکه به طور رسمی از شهید دعوت کرد با تشریف فرمایی خویش به خراسان (مرکز حکومت سربداران) در دیار بارگاه ملکوتی امام هشتم علی بن موسی الرضا علیه السلام منصب «مرجعیت و زعامت» را عهده دار شود تا مردم و شیعیان این منطقه که تشنه حق و عدالت اند از وجود پرفیض فقیه و دانشمندان عصرشان استفاده کنند.

قسمتهایی از نامه حاکم سربداران به شهید چنین است:

سلامی چون عطر فشانی عنبری عطر فشان که به هر جا گذرد بوی خوشش به جا گذارد.

سلامی که با ماه شب چهارده در هر حال و هر منزل همچشمی نماید.
سلامی که با خورشید در هر بامداد برابری نماید، بر خورشید دین راستین باد.

محضر مبارک مولای ما، آن پیشوای بلند همت با اراده، دانشمندان وظیفه گزار، رهرو پارسا، علامه روزگار، رهبر ملتها، سرمشق دانشمندان ژرف بین، دارنده انواع فضایل و دانشها و هنرها، احیا کننده رسم امامان، پیشوای ما خورشید راستی و دین که خدا سایه اش را بر دولتی خوش بنیان و نعمتی بیکران بگستراند.

به عرض آن جناب می‌رسانم که شیعیان خراسان تشنه دیدار شمایند و فیض بردن از دریای فضایل و دانشتان. ما در میان خویش کسی را که به فتوایش به لحاظ علمی بتوان اعتماد کرد یا مردم بتوانند عقاید درست را از وی فرا گیرند نمی‌یابیم. و از خدای متعال مسالت داریم که حضرتت به ما افتخار حضور و افشاندن نور بخشد، تا از علمش پیروی کنیم و از راه و رسمش رفتار آموزیم. ما از این نگرانیم که سرزمین ما به خاطر رهبر نداشتن و راهنمایی نشدن، دستخوش خشم الهی گردد. هرگاه لطف فرماید و با توکل به خدا و پرهیز از عذر آوردن به اینجا تشریف بیاورید، مزید احسان خواهد بود الحمد لله قدرتان را می‌دانیم و ان شاء الله حقتان را می‌شناسیم و بزرگتان می‌داریم.

سلام بر ملت اسلام باد!

دوستدار شیفته ات: علی بن موید. (456)

شهادت این دعوت را بدون پاسخ نگذاشت. گرچه نامه ای که در خصوص جواب نامه حاکم سربداران داده است به موجب حوادث و اتفاقات تاریخی از بین رفته است ولی دعوت حاکم سربداران باعث شد که شهید کتاب ارزشمند «اللمعه الدمشقیه» را که یک دوره فقه در احکام عملی اسلام است برای هدایت و راهنمایی شیعیان خراسانی در قلمرو حکومت سربداران بنویسد. شهید ثانی در این باره می‌نویسد:

سلطان علی بن موید در آخرین نامه شریفش که در آن شهید را با محبت و تعظیم و ترغیب بسیار مخاطب قرار داده بود از وی درخواست نمود که به خراسان رود ولی شهید از رفتن امتناع ورزید و عذر خواست و کتاب لمعه را در دمشق، در مدت هفت روز، بنابر نقل فرزند بزرگوارش ابوطالب محمد، برای او نوشت. (457)

فتنه یالوشی

در زمان شهید وضع سیاسی و اجتماعی کشورها و شهرهای اسلامی نابسامان بود و هر لحظه ممکن بود افرادی از این وضع آشفته سو استفاده کنند و در نهایت فکر انحرافی را در بین مسلمانان منتشر نمایند. اما در عین حال چون شهید اول، از مقام بلند و نفوذ کلام عجیبی برخوردار بود و حتی حاکمان و زمامداران برای سخنان و دستوره‌های وی اهمیت بسزایی قائل بودند، نمی گذاشت افرادی در جامعه اسلامی با افکار انحرافی، بدعت در دین جامعه اسلامی با افکار انحرافی، بدعت در دین اسلامی به وجود بیاورند و از قدرت حاکمان برای جلوگیری از بدعتها و انحرافات استفاده می کرد.

در عصر او شخصی به نام محمد یالوشی عاملی، پرچم مخالفت برداشت و به دنبال فتنه و آشوب در بین امت اسلامی برآمد. وی گرچه در آغاز شاگردان شهید اول بود و در سخنوری برازنده و بیانی شیرین و جذاب داشت ولی از راه شعبده و تردستی، مسیر سحر و کهنات را پیمود و کم کم به جایی رسید که ادعای نبوت کرد و از راه نیرنگ، مردم را به مذهب جدیدی فراخواند.

شهید اول، سحر او را از طریق سحر باطل نمود و در برابر این شخص و دعوتش ایستاد و فتوای قتل او را صادر کرد و برای جلوگیری از نشر این بدعت مجدد و در نطفه خفه کردن این فتنه حکومت دمشق را وادار کرد که لشکری را آماده کند. آنگاه که لشکر آماده شد، به فرمان شهید به مقر محمد یالوشی و پیروانش به نبطیه در جبل علمی حرکت کرد. بین آنها در آن نقطه جنگ و درگیری شروع شد و سرانجام محمد یالوشی کشته شد و بسیاری از نیروهایش از بین رفتند.

در زندان

خانه محقر فقه نگار نهضت سربداران، کعبه مقصود دانش پژوهان و عموم مردم بود. عاشقانش از راههای دور و نزدیک بدانجا می شتافتند و پروانه وار به گرد شمع فروزان و مشعل هدایت می چرخیدند و خدا را پیوسته شاکر بودند که چنین شخصیتی را با آنان ارزانی داشته است.

مدتی این گونه گشت ولی این بهار یربار چندان طولانی نبود، تا اینکه سال 784 ق. فرا رسید. حکومت دمشق در اختیار فردی به نام «بیدمر» بود که از طرف برقوق، اولین سلسله پادشاهان جراکسه، به حکومت شامات منصوب گردیده است.

آری! چهره زمان عوض شد و شهید این تجسم دانش، تقوا و عدالت در این سال به زندان افتاد و خورشید در این مدت یک سال در زیر ابرهای مخوف تعصب و حسد قرار گرفت و از دید شاگردان و علاقه مندانش پنهان شد.

جای مردان خدا در زندان...؟! آری! آنگاه که ظلم و ناجوانمردی حکمفرماست و نیرنگ و فریب و جهالت و نادانی حاکم است باید فقه و دانش، زهد و تقوا، عدالت و فضیلت در بند باشد. در موقعیتی که رو به صفتان مکاران و حسودان به صحنه آمده اند بایستی بزرگواری و آزادمنشی در گوشه زندان به سر برد. چه آنکه امام کاظم علیه السلام برگزیده معصوم پروردگار نیز سالهایی را در زندان هارون الرشید سپری کرد.

مگر فقیه ترین و اعلم علمای شیعه چه جرمی را مرتکب شده است که در گوشه زندان جای گیرد؟ طومار و شکایتی که بیروان محمد یالوشی، با امضا و تایید دانشمندان و قضات درباری، به حاکم دمشق علیه شهید داده بودند و مدعی بودند که او از اسلام برگشته و نستبهای زشت دیگر و اتهام به ارتباط

داشتن و کار کردن برای نهضت سربداران در ایران و از همه مهمتر حسادتی که در دل بعضی از دانشمندان و قاضیان وابسته به حکومت بویژه در «ابن جماعه، قاضی القضاة دمشق» بود، شهید را به زندان انداخت و حوادث تلخ بعدی را به وجود آورد.

دفاعیه

تمامی دنیا را اگر با یک متن همراه باشد نمی خواهم و نعمتهای گران را با ذلت نمی خرم. به دلبری که سیه چشم به دنیا آمده باشد عشق می ورزم، از ترس آنکه در چشم نگارم متن سورمه نبینم. (458)

اولین فقیه

مرد تقوا و دانش در گوشه زندان از خویش دفاع کرد و در ضمن اشعاری که برای شاه فرستاد چنین نوشت:

به جانم قسم! هیچ گاه جنایتی را مرتکب نشده ام و کسی که ظلم و جنایتی را مرتکب نشده است، چرا عذر خواهی کند. شما نباید به گفتار سخن چینان که از دروغ و دشمنی گفته شده است، گوش دهید.

خدا را، خدا را گواه می گیرم که من از این اتهامات به دور هستم. عقیده خالص من دوستی و محبت پیامبر ﷺ و عشق ورزیدن به کسانی است که پیامبر را دوست دارند و دوستدار صحابه همراهان پیامبر می باشیم. فقه، نحو، تفسیر، اصول فقه، اصول دین، قرآن و حدیث مرا می شناسد.

او سپس آزادی خویش را در خواست می کند که مورد موافقت قرار نمی گیرد. (459)

... عاقبت مجلس محاکمه ایمان، تقوا و فقاہت شیعی با حضور شاه و ابن جماعه، قاضی القضاة دمشق و دیگر قضات درباری آراسته گردید و سخنان

شهید در جلسه محاکمه هم اثری نبخشید و حکم از پیش تعیین شده قاضی
چنین اعلام شد:

من ریختن خون او را واجب می دانم!!!⁽⁴⁶⁰⁾

شهادت

پس از محاکمه و فتوای قتل اعلم فقهای شیعی، حکم اجرا شد!

چه زمانی؟

روز پنجشنبه 9 جمادی الاول 786 ق. (در 52 سالگی).

در کجا؟

در قلعه دمشق، شهر شام، مرکز طرفداران بنی امیه.

شهری که در طول تاریخ برای خاندان رسالت و نبوت و پیروان دلباخته آنان
خاطرات تلخ داشته است. جایی که معاویه و سایر خلفای بنی امیه و بنی
عباس، با اسلام و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام به گونه ای رفتار
نمودند که چهره تاریخ را سیاه کرده است. شهری که به علمای شیعه، حاملان
رسالت نبوی و پاسداران اسلام ناب، ستم شد و به جرم تشیع به شهادت
رسیدند. آری پیشتر از شهید، شیخ بزرگوار، حسن همدانی دمشقی سکاکی، از
مردان سرشناس شیعی را در سال 744 ق. در بازار اسب فروشان دمشق گردن
زدند. دمشقی که در آن علی بن ابی الفضل حلبی را به شهادت رسانده و پس از
شهادت جسدش را آتش زده اند و سر بریده اش را در شهر گرداندند.

در همین دیار شوم شیخ والا مقام ابن محمد شیرازی را به اتهام شیعه بودن

در سال 766 ق. به شهادت رساند.

آری! در شهری که به خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام بی احترامی و به دانشمندان معاصر شهید ستم گردد، باید با فقیه نامی شیعه و مدافع واقعی اهل بیت علیهم السلام این گونه برخورد شود.

حقیقت این است که شهر شام، پایتخت معاویه و یزید و پیروان آنها، تحمل زنده ماندن اعلم فقهای شیعه را ندارد.

لباس او را از بدن مقدسش در آوردند و بر او لباس شهادت پوشاندند و پرشقاوت ترین شخص او را به شهادت رساند!

بعد از شهادت بدن مقدسش را به دار زدند! سپس سنگسار کردند! و آنگاه جسم بی جان را سوزاندند! که آثاری از او باقی نماند. ولی بسی کوراندیشی! گر چه از بدن مقدس شهید اول اثری نیست و آرامگاهی ندارد که از تربت پاکش تبرک جویند، روحش و فقه دانشش در قلب شیعیان و شاگردانش در طول تاریخ جای دارد و نام مبارکش بر منابر و کرسیهای درس در حوزه های علوم اسلامی پیوسته یاد می شود و هر مسجد و مدرسی آرامگاه و مزار اوست. سلام بر او که مظلوم زیست و مظلومانه به شهادت رسید.

سلام بر فقه نگار نهضت سربداران، که به جرم همدردی با سربداران، بدن بی جان بر دار رفت.

سلام بر خورشید فقاقت گلگون که با خون مطهرش افق فقاقت را سرخ فام کرد.

سلام بر شهید اول، که با شهادتش به فقه و دانش حیات مجدد بخشید.

سلام بر او روزی که در آستان قدس ربوبی بر انگیخته می شود.

ابن فهد حلی متوفای 841 ق.

شمع سحر سوز

محمد جواد نورمحمدی

تولد و کودکی

سال 757 ق. بود و سالها از حمله وحشیانه مغول گذشته اما زخم آن همچنان باقی بود. شهرهای اسلامی به ویرانه تبدیل گشته بود ولی حله به تدبیر عالمان آن دیار از این حملات در امان مانده، در آرامشی نسبی به سر می برد. حله اکنون یکی از شهرهای استان بابل است و در گذشته های دور به آن جامعان می گفتند. این شهر را «سیف الدوله صدقه» یکی از پادشاهان آل مزید که از سلسله های شیعه به حساب می آمدند در محل جامعان بنا نهاد و حله نامید. تا سال 547 حکومت حله به دست بنی مزید بود و پس از آن مدتی در دست عباسیان، زمانی در قلمرو ایلخانان و هنگامی در سیطره آل جلایر به حساب می آمد.

فارغ از هیاهوی دنیاپرستان در شهر حله در منزل یکی از شیعیان بنام شیخ شمس الدین محمد بن فهد کودکی به دنیا آمد که نامش را احمد نهادند. احمد در خانه ساده و زندگی باصفای شیخ شمس الدین محمد روحانی شیعه پا به جهان نهاد و رشد و نمو را شروع کرد.

بیشترین مدت حیات احمد بن محمد بن فهد حلی در زمان حکومت جلایریان بوده است. جلایریان از سال 740 تا سال 813 ق بر حله حکومت می کردند. بنیانگزار این سلسله شیخ حسن چایلکانی بود که پس از او سلطان اویس و سپس سلطان حسین و سلطان احمد بر حله حکومت کردند. ابن فهد

حلی 56 سال از مدت 84 سال حیات خود را در زمان آل جلایر بسر برده و در حله بوده است.

احمد کم رشد کرد و دوران کودکی را در حله پشت سر گذاشت و در خانواده شیعی خود و در یرتو مهر و محبت پدر و مادر هر روز تعلیمی تازه می یافت و جانش از زلال احکام اسلام در خانواده ای این چنین نوری تازه می گرفت پس از آن به سن تحصیل رسید و چون دیگر فرزندان حله به مکتب خانه رفت و خواندن و نوشتن را آموخت. (461)

چنانکه گفتیم به تدبیر عالمان حله حوزه علمیه حله و شهر از گزند مغول در امان مانده بود و اکنون که ابن فهد در سنین جوانی است یکی از حوزه های پر قدرت شیعی به حساب می آید. احمد بن فهد پس از فراگیری خواندن و نوشتن به حوزه علمیه حله رفته و تحصیل علوم اسلامی را شروع کرد. او جدی و مصمم به درس خواندن پرداخت و با تقوا و پرهیزگاری توفیق بیشتری برای ادامه تحصیل یافت. سالها می گذشتند و ابن فهد سخت مشغول تحصیل شده و دوره های علوم اسلامی را پشت سر می گذاشت تلاش پی گیر و زحمت شبانه روزی از او عالمی بزرگ و فقیهی سترگ ساخت که در آسمان حله درخشید.

استادان

احمد بن فهد سالها در مکتب استادان خود علم و معرفت اندوخت و خود را به زیور صلاح و ادب آراست. استادان او در این مدت عبارت بودند از:

1. علی بن محمد بن خازن حایری
2. شیخ احمد بن متوج بحرانی: او عالمی بزرگ و عارفی کامل، مفسر و شاعر بوده است.

3. ضیاً الدین ابوالحسن علی بن محمد بن مکی، فرزند شهید اول

4. علی بن یوسف بن عبدالجلیل نیلی
5. بهاء الدین علی بن عبدالکریم بن عبدالحمید نسابه، او از بزرگترین استادان ابن فهد شمرده اند. وی شاعر و عالمی عامل و صاحب مقامات معنوی و کرامات بوده است.
6. سید جمال الدین بن اعرج حسینی
7. فاضل مقداد: از متکلمان بزرگ شیعه.
8. جلال الدین عبدالله بن شرفشاه.
9. حسن بن ابی الحسن دیلمی: او عارفی بلند مرتبه و از محدثان والا مقام امامیه بوده است. مشهورترین اثر او «ارشاد القلوب» است. گفته اند او در فقه و حدیث و عرفان و سیره نگاری نیز از مردان سرشناس شیعه بوده است.
10. نظام الدین علی بن عبدالحمید نیلی. (462)

معرفت قدسی

ابن فهد در محضر استادانش همگام با علوم ظاهری و ابعاد علمی به پالایش روح و تهذیب نفس پرداخت و از معرفت الهی «در مکتب حقایق» و «پیش ادیب عشق» بهره ها برد و راهبری توانا شد. او در پرتو «مراقبت» و «محاسبت» فروغی تابناک یافت و زندگی اش نمونه یک موحد والاتبار شد. اوقاتش غرق در مشاهدات توحیدی و جذبات الهی می گذشت و به مقامی رسید که در وصف نگنجد. عارف کامل علامه میرزا علی آقا قاضی طباطبایی - استاد عرفان علامه طباطبائی و بسیاری دیگر از بزرگان - درباره اش چنین فرموده است:

سه نفر در طول تاریخ عارفان به مقام «تمکن در توحید»⁽⁴⁶³⁾ رسیده اند: سید بن طاووس، احمد بن فهد حلی و سید مهدی بحر العلوم - رضوان الله علیهم .-

شاگردان

در آن زمان حوزه علمیه حله جوششی خاص داشت و این فهد از نام آوران حوزه حله به شمار می آمد. او در مدرسه «زعیه» حلقه تدریس داشته و شاگردانی تربیت کرده است. در این جا به یاد کردی از آنان می پردازیم.

1. ابن طی مولف کتاب «مسائل ابن طی»: از شرح حال او چنین به دست می آید که وی بیشتر به موجب فزونی معرفت آن بزرگ شیفته و در خدمت ابن فهد بوده است.

2. ابن عشره: فقیهی وارسته بوده که از حالات روحی او بسیار نوشته اند او در پایان عمر برای خود قبری فراهم آورد و پس از فوت در همان قبر دفن شد.

3. احمد بن محمد بحرانی

4. ابن راشد قطیفی

5. شیخ شمس الدین محمد حولانی عاملی

6. ظهیر الدین بن علی عینائی عاملی

7. شیخ عبدالسمیع بن فیاض اسدی

8. علی بن هلال جزائری او از بزرگترین استادان محقق ثانی بوده است.

9. علی بن فضل بن هیکل

10. سید محمد بن فلاح موسوی حویزی

11. سید محمد نوربخش

12. شیخ مفلح بن حسن صیمری

13. عزالدین حسن بن احمد بن فضل مارونی عاملی

14. شمس الدین بن عزالدین بن ابی القاسم الحسینی. (464)

تالیفات

کتابهای ابن فهد نگارستانی است که از قلم رنگ گرفته و مجموعه ای از کتب و رسایل را پدید آورده است. گنجینه ای که دانشمندان بزرگوار شیعه در طول حیاتشان جمع آوری کرده اند میراثی پر ارج است که باید آن را پاس داشت و تلاششان را ستود. در این میان حتی دشمنان نیز نتوانسته اند از مدح و ستایش اینان دم فرو بندند. و بلکه خود از آنها بهره فراوانی برده اند در اینجا به ذکر شماری از تالیفات ابن فهد می پردازیم.

1. الاوعیه و الفنوم

2. استخراج الحوادث (رساله فوق برداشتهایی است از حدیث حضرت امیر

علیه السلام که در آن خبر حمله مغول به و ظهور سلسله صفویه داده شده است.)

3. اسرار الصلاه

4. بغیه الراغبین

5. تاریخ الائمه

6. التحصین فی صفات العارفین (این اثر یکی از متون ارزنده عرفانی است که

در آن ضمن بررسی موضوع عزلت و گمنامی از دیدگاه معصومین آن را یکی از

صفات نیک و از شرایط کمال دانسته است.)

7. الدر الفرید فی التوحید

8. الدر النضید

9. رساله ای به اهل جزایر

10. رساله ای در فضیلت نماز جماعت

11. رساله ای مختصر در واجبات حج

12. شرح ارشاد علامه حلی

13. شرح الفیه شهید اول

14. شرح نفلیه شهید اول

15. عده الداعی و نجاح الساعی (این کتاب از مشهورترین آثار ابن فهد حلی و یکی از مهمترین کتابها در ادعیه و اخلاق است. ابن فهد ابواب شش گانه کتاب را چنین تنظیم کرده است: ترغیب بر دعا، عوامل استجابت دعا، آداب و شرایط دعا کننده، شیوه های دعا، ذکر، تلاوت قرآن.)⁽⁴⁶⁵⁾

16. مصباح المبتدی و هدایه المقتدی

17. المقتصر من شرح المختصر

18. المهذب البارع (این کتاب شرح مختصر النافع محقق حلی است و از مهمترین کتابهای فقهی ابن فهد به شمار می آید. فقها و دانشمندان عرصه فتوا در کتابهای فقهی خود از نظرات او و کتاب دقیق، عمیق پر بار وی یاد کرده اند.)

19. النجوم

زیبا نکته ای که در پایان تالیفات ذکر آن بجاست تلاش مداوم و پویای این دانشمند و عارف شیعی قرن نهم است که تا دمام مرگ به مجاهدت و تحقیق و تالیف پرداخته است. بخشی از کتابهایش نیمه تمام مانده و حتی برخی در میانه مطلب رها شده است. گویا مرگ را با آخرین مرکب قلم او قرابتی تمام بوده است. بعلاوه در میان اندیشه های مکتوب او به دو عنصر نماز و دعا توجه خاصی شده است و چیزی در حدود یک سوم تالیفات ایشان در این باره است. این ریشه دریافته ها و نهفته های روح پاک او دارد و نشان از درکی همراه با یافتن و مشاهده دارد.

سفر به جبل عامل

در سال 826 ق احمد به فهد سفری به مناطق جبل عامل کرده او در این سفر 67 سال از عمرش گذشته و پس از تلاشها و زحمتها راهی این سفر گشته بود. در آنجا به روستای جزین رفته، از فرزند شهید اول اجازه روایت دریافت کرد اینکه او چرا و چگونه به این سفر رفته، مشخص نیست ولی شاید زیارت قبور پیامبران و حضور در نخستین قبله گاه مسلمین - بیت المقدس - و نیز دیداری از عالمان آن دیار بخشی از اهداف سفر عارف حلی بوده است. (466)

کرامتی در باغ نقیب

ابن فهد در سالهای آخر عمر به کربلا هجرت کرد و در آن دیار خونریزی مرجعی پرنفوذ و والامقام یاد شده است. بررسی استفتائات مختلفی از او شده نشانگر والایی موقعیت و منزلت وی در آن زمان است. او از زیارت سید الشهداء علیه السلام و فیوضات آن پاک بهره مند بوده ادب محضر را هرگز از دست نداد. عشق، ادب و معرفت او نسبت به مقام نورانی ولایت او را به خضوعی غیر قابل توصیف واداشته بود. در این باره گفته اند: ابن فهد هرگز زمین کربلا را به قضای حاجتش آلوده نکرد تا حرمت حرم را حفظ کرده باشد و حریم آن پاک و معطر بماند. (467) آن معرفت کیش در کربلا برای اینکه اوقاتش در رابطه با مردم کمتر ضایع شود باغی داشت که به باغ نقیب علویان معروف بود و در آن، با تولید محصول پاکیزه ای که خود کشت می کرد زندگی می گذرانید. روزی در باغ بود که شخصی یهودی وارد شد و گفت: شما می گوئید پیغمبرتان گفته عالمان امت من از انبیای بنی اسرائیل برترند؟ احمد بن فهد جواب داد. آری! یهودی گفت: نشانه این ادعا چیست؟

موسای کلیم عصا را ازدها می کرد. در این حال ابن فهد نیز بیلی که در دست داشت به زمین انداخت و بی درنگ ماری مهیب شد! سپس آن را گرفته دوباره به شکل بیل درآمد. یهودی گفت: شما از این نظر در رتبه آنان هستید (نه برتر از آنان)، ابن فهد گفت: برای موسی چنین خطاب آمد «لاتخف» (تترس) ولی ما نترسیده، آن را می گیریم. ⁽⁴⁶⁸⁾

صدقه آبرو

نقل کرده اند که یکی از انسانهای الهی در خواب چنان دید که مجلسی با شکوه برپا شده و همه عالمان شیعه در آن جمع اند ولی ابن فهد حضور ندارد. در عالم خواب می پرسد پس ابن فهد کجاست؟ می گویند او در مجلس انبیا مقام گزیده است! آن عالم بزرگ مدتی بعد پس از دیدار با ابن فهد خوابش را برای وی تعریف می کند. آنگاه می پرسد: شما چه کرده اید که خلوت نشین محفل انس گشته و در مجلس پیامبران جای گرفته اید؟ ابن فهد می گوید: آنچه مرا بدان مقام رهنمون شد این بود که فقیر بودم و پولی نداشتم تا به آن صدقه داده، نیازمندی را دست گیرم. از همین رو مقام و آبرویم را صدقه دادم و از موقعیت خویش نیازمند را دستگیری کردم. ⁽⁴⁶⁹⁾

جدال پیروز

در سال 840 ق در حالی که شیخ کامل حله 84 بهار را پشت سر گذاشته بود از طرف حکمران بغداد میرزا اسپند برای مناظره با علمای اهل سنت به بغداد دعوت شد. اسپند میرزا پسر قرایوسف از امرای سلطان محمد جلایر بود. او و پدرش دوازده سال بر بغداد و اطراف آن حکومت کردند. اسپند میرزا در سال 836 به حکومت بغداد رسید و از زمان انجام این مناظره چهار سال از ایام زمامداری اش گذشته بود. مجلس مناظره برپا شد و ابن فهد و عالمان شیعی در

یک طرف و بزرگان اهل سنت در طرف دیگر به بحث نشستند. ابن مناظره ها پس از جدالی حساس در حضور سلطان به پایان رفت و ابن فهد حلی توانست حقانیت تشیع را به اثبات برساند. بدین ترتیب اسپند میرزا حاکم بغداد مذهب شیعه را اختیار کرده، سکه به نام دوازه امام زد و مذهب شیعه را مذهب رسمی حوزه حکمرانی اش قرار داد. (470)

در حدیث دیگران (471)

مرغان رهیده از بند و پرستوهای عاشقی که تابی کرا نها پر کشیده در سرزمین دوست فرود آمده اند در وصف نگنجند، اما بی لطف نیست اگر نظر دیگران را درباره آنان بنگریم. میرزا حسین نوری درباره ابن فهد می نویسد:

«صاحب مقامات عالی در میدان علم و عمل و دارنده خصال روحی و باطنی ای که در کمتر انسانی یافت می شود، جمال الدین احمد بن فهد حلی...» (472) و نیز عارف الهی مولی محمد تقی مجلسی در اجازه ای از او به عنوان «شیخ ربانی و عالمی صمدانی» (473) یاد می کند. آری، او پاکباخته ای از دیار خوبیها بود که در وصف او گفته اند: شهرت وی در فضل و استواری نظر، ذوق، عرفان، زهد، اخلاق، خوف و اشفاق به اندازه ای است که ما را از هر گونه تعریفی درباره اش بی نیاز می کند. او بین علوم معقول و منقول و نیز فروع و اصول دین جمع کرد و هر دو را به دست آورد... لفظ و معنی ظاهر و باطن را درک... و علم و عمل را به بهترین شیوه در خود جمع کرده بود. (474) محقق تستری درباره اش فرموده است: «شیخ با افتخار جلیل، یگانه کامل، نیک بختی که روشنائی مسلمان و راهنمایی مومنین بود، عالمی که پیشوای به وحدت رسیدگان و دلیر عرصه های مناظره با مخالفین و دشمنان بود. الگوی عابدان و نادره عارفان و

زاهدان، پدر فضایل و نیکیها، جمال الدین احمد بن محمد بن فهد حلی قدس الله روحه». (475)

غروب

سرانجام سال 841 ق فرا رسید و از عمر احمد بن فهد 85 سال گذشته بود و آخرین لحظات زندگی شیخ بود. او مشتاق دیدار بی پرده دوست، آماده پرواز شده، بال گشود و غبار طبیعت را از روح خود زدوده چشم دوستان در فراق شیخ ترانه جدایی سرداد و گلاب اشک را مویه کرد. دوستداران شیخ جنازه را بر گرفته، در میان اندوه مومنان تا باغ نقیب علویین کربلا تشییع کرده، به خاک سپردند.

آرامگاه آن مرد نامی از همان ابتدا مورد توجه مومنان و عالمان بود. نقل کرده اند آقا سید علی طباطبایی (مؤلف کتاب «ریاض المسائل») بر زیارت قبر او مداومت داشته است. (476) قبر او اکنون در مدرسه ای از مدارس علوم دینی قرار دارد و زیارتگاه عام و خاص است.

«یادش جاودان باد و اندیشه و عملش اسوه زندگی ها»

والسلام

محقق ثانی متوفای 940 ق.

مقتدای شیعه

محمد جواد نور محمدی

تولد

آفتاب قرن نهم از نیمه گذشته بود که در یک خانواده صمیمی در روستای «کرک» از روستاهای جبل عامل لبنان کودکی به دنیا آمد.

سال 865 یا 870 بود که خانه ساده «عزالدین حسین» به نور جمال کودکی شیعی نورانی شد. پدرش نام وی را «علی» گذاشت و او با نشانی از تشیع در اولین قدمهای زندگی پیش رفت و «نورالدین» لقب گرفت. دوران کودکی او به پاس مراقبت مادر و تلاش پدر بخوبی گذشت و محیط خانواده اسلامی آنان در او تاثیر شگرفی گذاشت.

تحصیل

علی بن عبدالعالی⁽⁴⁷⁷⁾ اندک اندک پای به سن نوآموزی گذاشت و درس و مدرسه را شروع کرد و پس از آموزشهای ابتدایی به حوزه علمیه کرک و در جرگه دانش پژوهان علوم اسلامی وارد شد. درس و بحث و مطالعه از او طلبه ای جوان و دوست داشتنی ساخت و با تقوای الهی بر گزمه های سپاه شب پرستان حمله برد و به تهذیب نفس همگام با تحصیل همت گماشت. پس از آن به روستای «میس» رفت و با تلاش پیگیر، از استادان آن حوزه شناخته شد. شهید ثانی یکی از شاگردان آن حوزه بود که «شرایع الاسلام» و «قواعد» را نزد او فرا گرفته است.⁽⁴⁷⁸⁾ چندی نیز در «جبج» لبنان به تحصیل مشغول بود و پس از آشنایی و به دست آوردن تجارب و علوم در حوزه علمیه «جبل عامل» رهسپار حوزه «دمشق» شد. آنگاه از دمشق راهی «بیت المقدس» شد و لختی

از زمان را نیز به تحقیق و دانش اندوزی در شهر «الخلیل 2» گذراند و سپس بار خود را بسته، رهسپار مرکز حوزه اهل سنت در «مصر» گردید. این سفرها و دیدار حوزه های گوناگون از او مردی حزیم و دانشمندی خوش اندیشه ساخت و شخصیت او را چنان زیبا ترسیم کرد که عاقبت یکی از بزرگترین دانشمندان قرن دهم به شمار آمد و به «محقق ثانی»، «مولای مروج»، «محقق کرکی» و «شیخ علایی» شهرت یافت.

در کشور مصر از دانشمندان زیادی بهره جست و محضر فرزندان آن دیار را غنیمت شمرد. گوهر جان به متاع ناچیز دنیا نفروخت و سخت در راه تکامل و معرفت کوشید و در این مدت نیز موفق به گرفتن اجازه از علمای اهل سنت شد. (در بخش استادان به تنی چند از آنان اشاره خواهیم کرد.)

زندگی علمی علی بن عبدالعالی که در این زمان از دانشمندان بلند مرتبه جبل عامل بود زیبا و شیرین و مساله آموز می گذشت. او در پی ورود به سرزمینی تازه توشه ای از خرمن اندیشمندان آن سامان بر می گرفت و باز سوار بر گرده سفر، بار و بنه به سویی دیگر می کشید و این بار حوزه مصر را به سوی عراق و حوزه نجف اشرف ترک گفت و به سرزمین ولایت و آستان امامان معصوم وارد شد.

استادان

علی بن عبدالعالی فروغ معرفت و فقهی جان بر کف برای شیعه شد ولی این میوه شیرین به آسانی به دست نیامد. از لبنان تا مصر و از مصر تا نجف، حضور در حلقه های درس و تحقیق و استفاده از محضر استادان دلسوز و با معرفت بود که توانست جوانه علم و تحقیق را در وجودش بارور کند و درخت تناور فقاهاست

و دیانت را در جانش به بار بنشانند و ما به پاس خدمت آن اسوه های علم و عمل به یادکرد تنی چند از آنان بسنده می کنیم.

علی بن هلال جزایری (بزرگترین استاد محقق ثانی)، محمد بن داوود بن موذن جزینی، شمس الدین محمد بن خاتون عاملی، سید حیدر عاملی، احمد بن علی عاملی، زین الدین جعفر بن حسام عاملی، شمس الدین محمد بن احمد صهیونی، که جملگی از استادان شیعی اویند. علاوه بر این از ابی یحیی زکریا انصاری (متوفی 926 ق) و کمال الدین ابراهیم بن محمد بن ابی شریف قرشی (متوفی 923 ق) از علمای اهل سنت نیز بهره برده است. (479)

تلاش مصلح

محقق کرکی در نجف اشرف بر کرسی تدریس نشسته بود که پیکی از دربار ایران و شاه اسماعیل صفوی رسید و او را برای تلاش و کار به دربار ایران دعوت کرد. او دید از این فرصت می تواند برای سرفراز گردانیدن شیعیان و رساندن فرهنگ ناب تشیع به جامعه استفاده کند. این تصمیم بسیار مهم و حساس می توانست مسیر زندگی او و شیعیان را عوض کند. به همین دلیل آن را پذیرفته، در سال 916 ق. در جنگ هرات به شاه اسماعیل صفوی پیوست. در این حال او در حدود 50 بهار از عمر خود را گذرانده و پای به عرصه مبارزه و تلاش، آن هم در محیط بسیار حساس دربار صفوی گذاشته بود. تاثیر او و دیگر عالمان شیعه در هدف بخشی به سلسله صفوی بود که تفکر آنان را تصحیح می کرد. گویند شاه تهماسب به محقق می گفت:

«شما به حکومت و تدبیر امور مملکت سزاوارتر از من می باشید. زیرا شما نایب امام زمان - سلام الله علیه - هستید و من یکی از حکام شما هستم و به امر و نهی شما عمل می کنم.» (480)

در واقع وجود کسانی چون شیخ لطف الله میسی، شیخ علی منشار (یدر زن شیخ بهایی) شیخ عبدالصمد (یدر شیخ بهایی)، سید ماجد بحرانی، شیخ حر عاملی و شیخ بهایی در طول دوره صفویه تا اندازه ای توانست جلو انحرافات بیش از حد آنان را بگیرد و تشیع را مذهب رسمی کشور گرداند و مردم و صاحبان حکومت عالمان الهی را محترم بشمارند. البته ریشه خانوادگی صفویان نیز در این طرز تفکر سهیم بود و نباید آن را از نظر دور داشت.

یکی از بخشهای حساس زندگی محقق کرکی انتخاب او به عنوان شیخ الاسلام رسمی کشور ایران و دادن اختیارات به اوست که وظیفه وی را بیش از پیش سنگین کرد و از طرفی این فرمان نشانگر عظمت او در میان شاهان صفوی به مثابه یک رهبر شیعی است. ما به لحاظ اهمیت این رویداد بخشی از متن فرمان شاه تهماسب را در اینجا آوریم:

«فرمان مبارک شاهی جاری شد که:

بلند گردانیدن پرچشم شریعت نبوی را از بنیادهای کامکاری می دانیم و زنده کردن مراسم دین سید پیامبران و روش امامان علیهم السلام را از جمله مقدمات ظهور امام زمان می شماریم. و بدون تردید سرچشمه و راه تحقق یافتن این مقصود جز پیروی و اطاعت عالمان دین نیست و بخصوص در این زمان با وجود عالی مقامی که به آستان ائمه هدی یا نهاده، ختم مجتهدین، وارث علوم سید پیامبران و نگهبان آیین امیرالمومنین، قبله تقوا پیشگان با اخلاص و پیشوای دانشمندان، مقتدای مردم، نایب امام زمان - سلام الله علیه - علی بن عبدالعالی. مقرر فرمودیم که سادات و اشراف ایران، وزرا و سایر ارکان دولت، ایشان را مقتدا و پیشوای خود دانسته، در تمام امور اطاعت و فرمانبرداری به تقدیم رسانند. و نیز هر کس از دست اندرکاران امور شرعیه و از لشکریان

حکومت را عزل کند، برکنار خواهد بود و هر که را مسوول کند، مسوول خواهد بود و مورد تایید است.

مقرر شده آنچه از مستمری سالهای قبل از محل ضرب سکه باقی مانده بدون درنگ به ایشان برسانند و سکه مدینه المومنین «حله» را نزد نمایندگان ایشان ببرند و بدون نظر ایشان از ضرب سکه خودداری نمایند و از مخالفت با این دستورات پرهیزند. (481)

محقق در ایران با حمایت صفویان تلاش زیادی کرد و برآستی از مروجان آیین توحید و تشیع بود. در آن روزگاری که ایران اوضاع نابسامانی داشت کسانی چون محقق ثانی بودند که مردانه در میدان به تلاش می پرداختند. عمق فاجعه و نابسامانی در امور مذهبی را باید در گفته های یکی از نویسندگان جستجو کرد که آورده است:

«در آن اوان مردم از مسائل مذهب حق جعفری و قوانین آن اطلاعی نداشتند و شیعیان از دستورات دینی خود بی خبر بودند. زیرا از کتب فقه امامیه چیزی در دست نبود و فقط جلد اول «قواعد علامه حلی» بود که از روی آن تعلیم و تعلم مسائل دینی صورت می گرفت.» (482)

در این زمان بود که او قلم به دست گرفت و بر غنای حوزه ها و اندیشه های علوم دینی افزود و در ترویج دانش آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و سلم کوشش کرد. شرح قواعد و رسائل و کتابهای زیادی که در زمینه های اخلاقی، عبادی و اقتصادی و اجتماعی نگاشته در پی انجام این مهم صورت گرفته است.

درباره اقدامات اجتماعی و مذهبی محقق کرکی جای سخن بسیار است و ستایشی در خور از این فرزانه خطه جبل را می طلبد و برآستی باید به این سرول مکتب تشیع آفرین گفت و از او و اندیشه اش به نیکی یاد کرد. در آن

زمان «اشهد ان عليا ولي الله و حى على خير العمل» که از آمدن سلطان طغرل بیک سلجوق در سال 450 تا این تاریخ (906 ق.) چهارصد و پنجاه و شش سال بود که برطرف شده بود، در سایه اقتدار صفویان و درایت محقق به اذان ضمیمه شد و بر ماذنه ها گفته شد. « (483)

یکی دیگر از اقدامات محقق را حسن بیک روملو چنین آورده است: «محقق در جلوگیری از فحشا و منکرات و ریشه کن کردن اعمال نامشروع و رواج دادن واجبات الهی و دقت در وقت اقامه نماز جمعه و جماعت و بیان احکام نماز و روزه و دلجویی از علما و دانشمندان و رواج دادن «اذان» در شهرهای ایران و همچنین قلع و قمع مفسدین و ستمگران کوششهای فراوان و نظارت شدیدی را به عمل آورد. « (484)

از آنجا که سخن در عرصه تلاش محقق ثانی به درازا می کشد از سر اختصار به مواردی اشاره می کنیم. از نظرگاه تاثیر صفویه در ایران باید گفت به واقع اگر درایت و توانمندی محقق نبود صفویه موفق به انجام آن همه کارهای ارزشمند نمی شد و این پیروزی را باید به حساب سعی توانفرسای عالمان دینی گذاشت. درباره اصلاح ساختار اخلاقی جامعه آن روز آمده است:

«شاه تهماسب با کمک محقق کرکی بدعتها را برداشت و شرع را رواج داد. شیره کش خانه ها، شرابخانه ها، مرکز فحشا و فساد را ویران کرد و نیز منکرات را از بین برد و آلات لهو قمار را بشکست. « (485)

آری این اقدام بود که غبار مسموم گناه را از خانه و کاشانه مردم زدود و دیو معصیت را قتل عام کرد.

محدث جزایری می نویسد:

«من بعضی از فرمانها و دستورهایی را که محقق ثانی به حکام و زمامداران نواحی کشور نوشته، دیده ام؛ همه در بردارنده قوانین عدالت پیشه ای و چگونگی برخورد مسئولین با مردم و راجع به اخذ مالیات و مقدار آن است و در آنها دستور داده شده در هر شهر و دهی باید پیشنمازی تعیین شود تا با مردم نماز گزارد و احکام دینی و مراسم اسلامی را به آنها بیاموزد.»⁽⁴⁸⁶⁾

درباره تلاش این مصلح بزرگ در احسن التواریخ آمده است:

بعد از خواجه نصیرالدین طوسی هیچ کس مانند محقق ثانی در راه اعتلای مذهب شیعه و مرام ائمه طاهرین علیهم السلام سعی و کوشش به عمل نیاورده است.⁽⁴⁸⁷⁾

تلاش محقق به اینها نیز پایان نمی یابد بلکه او اهتمام فراوانی در شکوفایی حوزه های علمیه داشت. او هر ساله از شاه تهماسب هفتاد هزار دینار شرعی می گرفت تا به مصرف تحصیل دانشجویان علوم اسلامی برساند و از این راه مبانی اعتقادی تشیع را استحکام بخشد.

دیگر از خروشهای الهام بخش «احیاگر جبل» اصلاح روش صوفیانه صفویان بود. زیرا آنان با تصوف پیوندی ناگسستنی داشتند و دچار انحرافات شده بودند. شهید مطهری نقش محقق و عالمان دین را در کنار سلاطین صفوی چنین تبیین می کند:

«فقهای جبل عامل نقش مهمی در خط مشی ایران صفویه داشتند... صفویه درویش بودند. راهی که ابتدا آنها بر اساس سنت خاص درویشی خود طی می کردند اگر با روش فقهی عمیق فقهای جبل عامل تعدیل نمی شد... به چیزی منتهی می شد نظیر آنچه در علویهای ترکیه و شام هست. این جهت تاثیر زیادی داشت در اینکه اولاً روش عمومی دولت و ملت ایرانی از آن گونه انحرافات

مصون بماند و ثانیاً عرفان و تصرف شیعی نیز راه معتدل تری طی کند. از این رو فقها جبل عامل از قبیل محقق کرکی و حق بزرگی برگردن مردم این مرز و بوم دارند. « (488)

در سال 929 ق. محقق مناصب رسمی را رها کرد و دست از کار اجتماعی شست و به درس و بحث در حوزه نجف مشغول شد. شاید یکی از دلایل کناره گیری او فشارهایی بود که از طرف مخالفان وی وجود داشت و البته اوضاع اجتماعی و مذهبی ایران آن روز نیز این نظر را تقویت می کند. او در نجف مدت شش سال به تدریس و پرورش طالبان علوم و تشنگان دانش آل محمد صلی الله علیه و آله پرداخت و حوزه نجف از آبشار اندیشه اش بهره ها برد و پس از آن در سال 935 ق. دیگر بار به کار اجتماعی روی آورد و در این زمان شاه تهماسب پسر شاه اسماعیل اول بر تخت نشسته و موقعیت حساس جدیدی پیش آمده بود. چرا که در پی نفوذ بیشتر بیگانگان مخالفان داخلی تحرک زیادتری داشتند.

ولایت فقیه

... باید در دل بذر حکومت مستضعفین را کاشت و برای عملی شدن آن گام برداشت. ما بر این عقیده ایم که فقیه جامع الشرایط باید بیا خیزد و به عنوان حاکم جامعه اسلامی مقتدر و استوار رهبری را به دست گیرد و اسلام را به عنوان یک اندیشه مهم سیاسی و اجتماعی مطرح کند و آن را بسان نظام کاملی برای اداره جوامع بشری عرضه کند. اختیارات حکومتی رسول الله را امامان معصوم یکی پس از دیگری دارا هستند و فقیه جامع الشرایط نایب امام معصوم است و تمامی اختیارات حکومتی او را داراست.

این سخنان، اندیشه های فقیه سترگ، محقق کرکی بود. او این اندیشه بلند را در رساله نماز جمعه چنین بیان می کند:

«فقها و دانشمندان امامیه اتفاق کرده اند که فقیه عادل امین که جامع شرایط فتوی باشد - فقهی که از او به مجتهد در احکام شرعی تعبیر می شود، نایب امامان شیعه است - در حال غیبت در تمام آنچه که یک امام در راستای حکومت می تواند انجام دهد و البته عده ای از اصحاب کشتن و جاری کردن حد را استثنا کرده اند.» (489)

گفته ها و اسوه ها

با همه این احوال و اینکه محقق دل در گرو تلاش اجتماعی داشت، نباید از احوالات درونی و لطافت‌های روحی او غفلت کرد. زیباییهایی که بر سال جان شیخ علایی، تنه زده بود و ما در اینجا اشاره ای گذرا به بخشی از آن داریم: یکی از کسانی که به محقق ثانی حسد می ورزید و از موقعیت او سخت آزرده روح بود محمود بیک مهردار یکی از نزدیکان و درباریان شاه صفوی بود. آتش درونی او را وادار کرد که با تنی چند از همدستانش محقق را در خانه به قتل رساند. وی یک روز قبل از اینکه موفق شود نقشه خود را عملی کند سرمست از نقشه پنهانی خود در میدان صاحب الامر تبریز به چوگان بازی مشغول و شاه نیز در حال تماشا بود. فارغ از این صحنه محقق بزرگ و شیخ الاسلام کشور در حال خواندن دعای سیفی بود. پس از دعای سیفی شروع به خواندن دعای انتصاف مظلوم - منسوب به امام حسین - کرد. هنوز دعا تمام نشده بود که خبر آوردند محمد بیک مهردار از اسب به زمین افتاد، و لگدکوب اسبها گردیده و جان به ناچار تسلیم کرده است. (490)

و نیز نقل کرده اند روزی سفیر روم محقق کرکی را در دربار ملاقات کرد. سفیر زیرکانه گفت: تاریخ مذهب شما - منظور سفیر سال 906، تاریخ ظهور سلسله صفوی بود - بر اساس حروف ابجد می شود «مذهب ناحق» و این ماده

تاریخ خود گواهی است بر باطل بودن مذهب شما. محقق نیز بدون درنگ جواب داد ما عرب هستیم و زبان و ادبیات ما نیز عربی است و تاریخ مذهب ما بر اساس حروف ابجد، «مذهبنما حق» - یعنی مذهب ما حق است - می شود. سفیر از این حاضر جوابی شیخ الاسلام غرق در اعجاب شد و سکوت اختیار کرد. (491)

علی بن عبدالعالی در وادی وارستگی نیز امیر بود و مهر دنیا از دلش بریده بود. تقید عمیق و التزام فراوان به احکام اسلام داشت ولی با همه پاکی و زلالی و قناعت پیشگی و زاهدانه زیستن باز می ترسید و از روز واپسین بیمناک بود. از همین رو وصیت کرده بود:

«همه نمازها و روزه هایم را قضا کنید و به نیابت از من حج خانه خدا بجا آورید.» (492)

آثار قلمی

از شیخ الاسلام بزرگ قرن دهم اندوخته های علمی فراوانی به جای مانده و تالیفات گرانسنگی به نسلهای پس از خود هدیت کرده است. آثار قلمی آن بزرگوار عبارت اند از:

جامع المقاصد (شرح قواعد الاحکام)، منهج السداد (شرح ارشاد الاذهان علامه حلی)، حاشیه بر مختلف الشیعه علامه حلی، رساله جعفریه، رساله ای در صیغه های عقود و ایقاعات، نفحات اللاهوت در لعن جبت و طاغوت، رساله ای در آب کر، رساله ای در تعقیبات نماز، رساله غیبت، رساله نجمیه، رساله ای در تعریف طهارت و رساله ای در احکام شیر دادن، حاشیه بر الفیه و نفلیه شهید اول، شرح الفیه، حاشیه بر تحریر علامه حلی، حاشیه بر «الدروس الشرعیه» شهید اول، حاشیه بر «الذکری فی الفقه»، رساله ای در قبله، رساله ای در تسبیح،

رساله ای در تقیه، رساله ای در نماز و روزه مسافر، رساله ای در شنیدن دعوی مدعی در دادگاه و راه استنباط احکام شرعی، حاشیه بر بخش میراث «مختصر النافع»، رساله ای در اثبات رجعت، کتابی در ارث، حاشیه بر قواعد الاحکام، حدیث شناسی، المطاعن المحرمیه، رساله ای در قبله خراسان، رساله ای در نیت و کتب و رسائل دیگر که به حدود 71 کتاب و رساله می رسد. (493)

شاگردان

علاوه بر آثار علمی محقق بزرگوار، وی آبشار معرفت دیگری نیز فرا راه آیندگان قرار داده است و آن تربیت شاگردانی بود که هر یک مسئولیتی را در جامعه اسلامی به عهده گرفتند و کمبودی را در اجتماع برطرف کردند. از جمله شاگردان محقق ثانی می توان به ناموران ذیل اشاره کرد:

شیخ علی منشار عاملی (پدر زن شیخ بهایی)، شیخ محمد بن حسن عاملی نظنزی، سید محمد بن ایطالب استرآبادی، علی بن عبدالصمد عاملی، میر معزالدین عبدالعباس بن عماره الجزائری، شیخ زین الدین فقعی، احمد بن احمد بن ابی جامع معروف به ابن ابی جامع، شیخ نعمت الله بن احمد بن خاتون عاملی، ابراهیم بن علی خوانساری، جمال الدین بن عبدالله حسینی جرجانی، سید شرف الدین سماک عجمی، شهید ثانی، شیخ احمد بن محمد بن خاتون عاملی، امیر نعمت الله جزایری، ظهیرالدین ابراهیم بن علی المیسی، حسین بن علی بن ابی السروال بحرینی، شیخ بابا، قاضی صفی الدین عیسی، حسین بن محمد بن مکی. (494)

خانواده کرکی

محقق ثانی دارای دو پسر و دو دختر بود که پسر اول او شیخ عبدالعالی نام داشت و از دانشمندان بزرگ عصر خود شناخته می شد و در کاشان مقیم بود.

پسر دیگرش شیخ حسن نام داشت. یکی از دختران محقق در جبل عامل ازدواج کرده است که فرزندی از این پیوند مبارک متولد شد که میر سید حسین حسینی نام داشت. او در اردبیل به تدریس و حل و فصل مشکلات مردم پرداخته، شیخ الاسلام آن شهر بوده است. دختر دیگرش در ایران با میرشمس الدین محمد استرآبادی ازدواج کرد و از آنان فرزندی عزیز به دنیا آمد که نامش را سیدمحمد باقر گذاردند. او در آسمان علم و معرفت ایران درخشید و به میرداماد معروف شد و همو استاد صدرالمتهالین، فیلسوف بزرگ و بنیانگذار حکمت متعالیه بود. (495)

شهادت

سال 940 ق. فرا رسید و محقق باز به نجف اشرف بازگشته بود. در این دوران او سنی نزدیک به 75 سال داشت. کار و تلاش او را فرتوت و شکسته کرده و برف سفید پیری بر رخسارش نشسته بود. تلاش ارزشمند و قابل ستایش او موجب کینه توزیهای فراوانی نسبت به او گردیده بود و این حقد و حسدها هنوز ادامه داشت و هر لحظه جان پیر شیعی حوزه نجف را تهدید می کرد. تا اینکه عاقبت در 18 ماه ذیحجه سال 940 همزمان با عید غدیر خبری در نجف پیچید...! آن خبر این بود که:

محقق کرکی، شیخ الاسلام، به وسیله زهر عده ای از متعصبان اهل سنت مسموم شده و شربت شهادت نوشیده است. آری! نام وی در ردیف شهدای فضیلت ثبت گردید. پیکر آن عالم الهی را در جوار مرقد امیرالمومنین علیه السلام به خاک سپردند و دفتر زندگی اش بسته شد ولی نامش، یادش و میراث ماندگارش تا ابد زنده است. ماده تاریخ فوتش (سال 940) «مقتدای شیعه» را رقم زد. (496)

رحمت بی منتهای پروردگار بر روح پاکش باد.

شهید ثانی متوفای 966 ق.

مشعل شریعت

علی صادقی

ولادت

زین الدین بن علی بن احمد عاملی معروف به «شهید ثانی» از بزرگترین و والاترین فقیهان و دانشمندان شیعه در سده دهم هجری است. وی در سال 911 ق. در شهرک «جبع» در جنوب لبنان دیده به جهان گشود. پدر وی «نورالدین علی» مردی فاضل و از عالمان با فضیلت جبل عامل بود.

خاندان فضیلت

بسیاری از نیاکان و دودمان شهید ثانی در زمره دانشمندان و عالمان شیعی بوده، از بزرگان علم و ادب به شمار می روند. به همین سبب است که خاندان شهید ثانی به «سلسله الذهب» یعنی زنجیره های طلایی معروف گردیده اند. شیخ حسن فرزند شهید از دانشمندان بزرگ شیعه و مولف کتاب معروف «معالم الاصول» در اصول فقه است که در این زمان نیز از کتب درسی حوزه های علمیه به شمار می رود.

دانشمند و فقیه معروف «سیدمحمد علی عاملی» نوه دختری شهید ثانی است. کتاب «مدارک» وی از کتب معتبر فقهی و از اهمیت بالایی برخوردار است. فرزند و نوه شهید ثانی به موجب اهمیت این دو کتاب، در حوزه های علمیه با عنوان «صاحب معالم» و «صاحب مدارک» نام برده می شوند.

از دودمان شهید ثانی دانشمندانی بزرگ و چهره هایی نورانی برخاسته و خدمات بزرگ و ارزنده ای به اسلام و فرهنگ اسلامی نموده اند کسانی که در زمان ما از شهرتی جهانی برخوردار بوده و برخی از آنان همچون خود «شهید

ثانی» سرانجام در راه مکتب تشیع و عشق به خاندان پیامبر ﷺ جان بر سر اهداف و آرمانهای اسلامی خود نهاده و شربت شهادت نوشیده اند. شهید سیدمحمد باقر صدر و خواهر شهیدش «بنت الهدی» و امام موسی صدر از آخرین گلهای سرخ این باغ سر سبز شهادت بودند. (497)

آغاز تحصیلات

شهید ثانی در نه سالگی پس از آنکه روخوانی قرآن مجید را فراگرفت تحصیلات خود را آغاز کرد. نخستین معلم وی پدرش علی بن احمد عاملی بود که شهید، ادبیات عرب و کتابهای «مختصر النافع» تالیف محقق حلی و «اللمعه الدمشقیه» از محمد بن مکی «شهید اول» و برخی کتابهای دیگر را از محضر وی فرا گرفت. اما افسوس که وی در حساسترین دوران زندگی خود پدر را از دست داد و در حالی که بیش از چهارده بهار از زندگانی خود را پشت سر گذاشته بود در سال 925 ق. به سوگ پدر نشست و برای همیشه از داشتن چنان استاد و پدری دلسوز و مهربان محروم گشت.

بی شک اندوهی گران و غمی جانکاه بر قلب زین الدین نوجوان نشست و روح حساس وی را به سختی آزد اما عزم راسخ و اراده پولادین او را در راه تحصیل هرگز سست نکرد.

او مصمم و استوار در این راه به پیش می رفت و غم از دست دادن پدر را با کار و تلاش بیشتر فراموش می کرد و جای خالی او را با احساس تکلیف و مسئولیت بیشتر نسبت به مادر و بستگان خود پر می نمود.

در روستای میس

شهید پس از درگذشت پدر بزرگوارش برای ادامه تحصیل به روستای «میس» واقع در جبل عامل رفت زیرا در آنجا دانشمند و محقق بزرگوار به نام

«شیخ علی بن عبدالعالی میسی» زندگی می کرد که در ضمن شوهر خاله او بود و بنابراین وی با آسودگی بیشتری می توانست در آنجا از محضر آن عالم روحانی استفاده کند.

شهید ثانی مدت هشت سال در «میس» به سر برد و در این مدت کتابهای «شرایع الاسلام» محقق حلی و «ارشاد الاذهان» علامه حلی و «قواعد» شهید اول (محمد بن مکی) را که همه آنها در موضوع فقه است، از محضر استاد نامبرده فرا گرفت.

سال 933 قمری شهید ثانی جوانی 22 ساله بود. هشت سال بود که با جدیت تمام و کوشش شبانه روزی و خستگی ناپذیر، نزد شوهر خاله خود به تحصیل اشتغال داشت و در این مدت از دانشی وسیع و علمی سرشار برخوردار گردیده بود. در همین ایام با دختر خاله خود که دختر استادش علی بن عبدالعالی بود ازدواج کرد و زندگی مشترک خویش را آغاز نمود.

سفرهای علمی و زیارتی

شهید در سال 933 «میس» را به قصد «روستای کرک نوح» ترک کرد. وی در آنجا به محضر دانشمند و محقق عالیقدر «سید بدرالدین حسن اعرجی» شتافت و حدود یک سال نزد وی به شاگردی و بهره وری علمی پرداخت اما دیری نگذشت که استاد وی دیده از جهان فرو بست و شهید ثانی را در غم هجران و فراق خویش نشاند و از ادامه تحصیل در خدمت او محروم ساخت.

شهید پس از درگذشت استادش (سال 934 ق.) ناگزیر به زادگاه خود «جبع» بازگشت ولی در آنجا هم از کوشش باز نشست و پیوسته به مطالعه و مذاکره و تحقیق و بررسی کارهای علمی اشتغال داشت. همچنین به مسئولیت‌های

اجتماعی و دنی و موعظه و ارشاد مردم زادگاهش می پرداخت و آنچه را از قرآن و معارف اسلامی آموخته بود، با کمال تواضع نثار هموطنان خویش می نمود و آنان نیز متقابلاً سخنان وی را با گوش جان خریده، از محضر پر فیضش بهره می بردند.

عطش سیراب ناپذیری شهید ثانی نسبت به دانش فلسفه و حکمت و کسب معارف والای اسلامی وی را در سال 937 ق به شهر بزرگ و تاریخی «دمشق» کشانید. دمشق در روزگار شهید ثانی از نظر مرکزیت علمی موقعیت بسیار خوب و ممتازی داشت. شهید در آن شهر از محضر محقق و فیلسوف «شمس الدین محمد بن مکی» علوم طب و هیئت و فلسفه و... را آموخت و برخی دانشهای دیگر را از استادان دیگر دمشق فرا گرفت. او پس از تحصیل در دمشق به زادگاه خود بازگشت و چند سالی را در آنجا به سر برد و بار دیگر در سال 942 ق برای ادامه تحصیلات به دمشق رفت و مدت یک سال دیگر در این شهر به فراگیری دانش و تحقیق و کنکاش علمی پرداخت.

آنگاه از دمشق رهسپار کشور مصر گشت و به قاهره رفت تا با شخصیت‌های علمی قاهره نیز دیدار کند و با مجامع علمی و روش تدریس و رشته های دانش سرزمین اهرام آشنا شده، بهره هایی نیز در خدمت دانشمندان برجسته مصر ببرد. گفتنی است که در این سفر دو تن از شاگردان شهید ثانی به نام شیخ حسین عبدالصمد (پدر شیخ بهایی) و پسر عموی او علی بن زهره جبعی نیز همراه او بودند.

نام تنی چند از اساتید مصری که شهید ثانی از آنها بهره برده است به قرار ذیل است:

1- شهاب الدین احمد رملی: شهید کتابهای «منهاج نووی» در فقه، «مختصر الاصول» ابن حاجب، «شرح عقائد عضدی»، «شرح تلخیص» در معانی و بیان، «شرح تصریف عربی»، «شرح جمع الجوامع» در اصول فقه و «توضیح ابن هشام» در نحو را نزد این استاد مصری آموخته است.

2- ملاحسین جرجانی: «شرح تجرید» قوشچی، «شرح اشکال» در هندسه و «شرح چغمینی» قاضی زاده رومی را شهید نزد این استاد فرا گرفته است.

3- شهاب الدین ابن نجار حنبلی.

4- ناصرالدین طبلاوی.

5- ناصرالدین مقانی.

6- محمد بن ابی نحاس.

7- عبدالحمید سنهوری.

8- محمد بن عبدالقادر شافعی.

در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم

سرزنشها گر کند خار مغیلان غم مخور

شهید در تاریخ 17 شوال 943 ق. مصر را همراه با دو شاگردش به قصد مکه و زیارت خانه خدا ترک گفت. او روزها به عشق کعبه دلها، خانه خدا، در بیابانهای داغ و سوزان مصر و حجاز راه پیمود و از میان سنگها و خارها گذشت تا به سرزمین وحی رسید و در آن سال توفیق یافت در مراسم حج و عمره شرکت کند و خانه خدا را که سخت در اشتیاق آن بود برای نخستین بار زیارت نماید.

شهید پس از انجام مراسم حج و زیارت خانه خدا سر از پای نشناخته، رهسپار کوی دوست و حرم محبوبش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مدینه منوره گردید و

پس از زیارت قبر پیامبر ﷺ به زیارت ائمه بقیع علیهم السلام رفت و آنگاه خرسند و شاکر از آن همه توفیق علمی و معنوی که نصیب وی گشته بود به وطن بازگشت.

بازگشت

شهید ثانی پس از سفرهای علمی و زیارتی خود به شهرهای دمشق، قاهره و مکه و مدینه که دو سال به طول انجامید، سرانجام در سال 944 ق به زادگاه خود «جبع» بازگشت.

بازگشتی که کوله باری از دانش و تجربه و معلومات و خرمنی از نور را به همراه داشت و شهید این همه را به مدد توفیقات الهی و تلاشهای خستگی ناپذیر خویش کسب کرده و برای هموطنان خود به ارمغان آورده بود. در این تاریخ آوازه دانش و مقام بلند شهید ثانی در بیشتر سرزمینهای اسلامی پیچیده بود و مردم جبل عامل مشتاق دیدار با او بودند، بویژه مردم «جبع» که برای ورود او لحظه شماری کرده، بی صبرانه در انتظار مقدم فقیه و پیشوای بزرگ و هموطن خود بودند و در آن روز استقبال باشکوهی از وی به عمل آوردند.

«ابن عودی» شاگرد دانشمند شهید می نویسد: «بازگشت شهید ثانی به وطن مانند باران رحمتی بود که از آسمان نازل شده باشد. او با آمدن خود دل‌های مرده از جهل را با دانش وسیعی که اندوخته بود، زنده کرد. صاحبان علم و فضل دور او را گرفته، دانشمندان آن دیار همچون تشنگانی که بر سرچشمه پاک و زلالی رسیده باشند به سوی او هجوم آوردند تا جان و روح خویش را از سرچشمه پاک و زلال دانش گوارای وی سیراب سازند. گویی درهای دانش پیش از آمدن شهید بسته بود و با آمدن او این درها گشوده گشت و بازار کساد دانش از نور رونق گرفت و فعالیت و جنب و جوش خویش را باز یافت.

فروغ دانش و معنویت او همه جا را روشن ساخت و زنگار جهل و نادانی و بی خبری را از دلها زدود. « (498)

شاگردان

شهید همان طور که استادان زیادی داشته و از آنان بهره های فراوانی برده است شاگردان فراوانی نیز تربیت کرده و از آنچه خود در طول سالیان دراز و با سختیهای فراوان آموخته، به دیگران نیز انتقال داده و کسان زیادی را از سرچشمه زلال دانش خویش سیراب ساخته است، تنی چند از معروف ترین شاگردان دانشمند و دست پروردگان وی بدین قرارند:

1- سید نورالدین علی عاملی جبعی (پدر صاحب مدارک که داماد شهید بوده است).

2- سیدعلی حسینی عاملی جزینی (مشهور به صائغ)

3- شیخ حسین بن عبدالصمد حارثی عاملی.

4- محمد بن حسین ملقب به حر عاملی مشغری (جد پدری صاحب وسائل الشیعه).

5- بهالدین محمد بن علی عودی جزینی (معروف به ابن عودی).

جلوه های معنوی و اخلاقی

از سخنانی که دانشمندان بزرگ اسلامی در ستایش از مقام معنوی و اخلاقی «شهید ثانی» گفته و وی را ستوده اند به خوبی مقام و مرتبه والا و شخصیت عظیم علمی، اخلاقی و معنوی او معلوم می گردد و زندگینامه و تاریخ روشن و سراسر افتخار شهید نیز خود گواهی صادق بر این مطلب است.

«شهید ثانی» در اخلاق اسلامی، زهد و تقوا، طهارت و تعالی روح، دانش و حکمت و اخلاص و پاکی نیت به درجه ای رسیده بود که به گفته بعضی از بزرگان تا مرز عصمت پیش رفته بود. (499)

آن یگانه عصر فردی بسیار فروتن، خوش اخلاق و خوش برخورد بود. به گونه ای که دیگران در همان دیدار و برخورد نخست شیفته اخلاق پیامبر گونه او می شدند و مهر و محبت او در دل‌های پاک و با صفا جای می گرفت.

«شهید» در مجلس و جمع یاران، همانند پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود. بی توجه به اینکه موضعی خاص را در جمع دوستان و دیگران به خود اختصاص دهد بالا و پایین مجلس برای او یکسان بود.

وی کارهای شخصی و بسیاری از امور مربوط به اداره منزل را خود انجام می داد و در این قبیل کارها دوست نمی داشت دیگری او را یاری دهد و بار او را بر دوش کشد.

حتی برای تهیه سوخت منزل، به صحرا و جنگل می رفت و هیزم و بوته هایی را جمع آوری کرده، بر استری می نهاد و به خانه می برد. و این در زمانی بود که آن شهید بزرگوار در اوج شهرت علمی و موقعیت اجتماعی قرار داشت و از جایگاه و محبوبیت اجتماعی ویژه ای برخوردار بود.

تالیفات

شهید ثانی نویسنده ای زبردست و بسیار پر کار بود و با اطلاعات علمی وسیعی که در علوم مختلف بویژه در فقه داشت توانست در مدت عمر کوتاه خود (55 سال) آثار علمی و بسیار ارزنده ای را در موضوعات مختلف به جامعه و فرهنگ اسلامی عرضه بدارد و بر میراث پر بار اسلامی بیفزاید. شهید بیش از هفتاد کتاب و رساله در موضوعات گوناگون نوشته است که دو کتاب

«شرح لمعه» و «مسالك» وی در فقه، و «منیه المرید» در اخلاق و تعلیم و تربیت از جمله مهمترین آنهاست.

کتابهای ذیل نیز از جمله آثار معروف وی می باشد:

اسرار الصلوه، البدایه فی الدرايه، البدایه فی سبیل الهدایه، تمهید القواعد الاصولیه و العربیه، حاشیه ارشاد، حاشیه تمهید القواعد، حاشیه القواعد، حاشیه مختصر النافع، رساله فی صلاه الجمعه، روض الجنان فی شرح ارشاد الاذهان، کشف الربیه عن احکام الغیبه، مسالك الافهام فی شرح شرایع الاسلام و دهها اثر دیگر. (500)

غروب آفتاب

شهادت شهید ثانی بنا بر آنچه محدث بزرگ اسلامی شیخ حر عاملی در کتاب خود «آمل الامل» آورده بدین صورت بوده است که: روزی دو نفر برای قضاوت و حل موضوعی که با هم اختلاف داشتند نزد شهید می روند و شهید ثانی - علیه الرحمه - هم نظر خود یعنی حکم شرعی و فقهی آن را بیان می نماید. روشن است که به قول معروف هیچ وقت دو نفر که به نزد قاضی رفته اند هر دو راضی بر نمی گردند. بالاخره یکی حاکم و دیگری محکوم می گردد. در اینجا فردی که قضاوت و حکم شهید علیه وی تمام شده بود با ناراحتی زیاد به سراغ قاضی شهر «صیدا» می رود که فردی بسیار متعصب و سیاه دل و از قاضیان درباری به نام «معروف» بود. او در آنجا از شهید ثانی و نحوه قضاوت وی شکایت می کند. قاضی معروف هم ماموری را برای دستگیری شهید به «جبع» می فرستد اما او موفق به دستگیری شهید نمی شود. از این سبب نامه ای به سلطان روم (عثمانی) می نویسد و در آن نامه یادآور می شود که در اینجا مردی شیعی مذهب پیدا شده و از مرام و مکتب تشیع تبلیغ می کند و مردم را

گمراه می کند! سلطان سلیم هم ماموری را برای جلب و دستگیری شهید به زادگاه او «جبع» می فرستد و از وی می خواهد تا شهید ثانی را زنده نزد وی ببرد. شهید ثانی پس از اطلاع از این موضوع صلاح می بیند مدتی از «جبع» دور شود و مخفیانه زندگی کند.

بنابراین به طور ناشناس به سوی مکه حرکت می کند اما ماموران در بین راه به وی دست می یابند و او را دستگیر می کنند و از وی می خواهند تا همراه آنها به اسلامبول (مرکز حکومت عثمانی) برود. شهید ثانی از ماموران درخواست می کند اجازه بدهند وی سفر ناتمام خود را به پایان برده، برای آخرین بار کعبه دلها و قبله آمال، خانه خدا را زیارت کند و حجه الوداع خویش را به جای آورد آنگاه همراه آنان به هر کجا می گویند برود. ماموران درخواست وی را پذیرفته، شهید، خانه خدا را زیارت می کند و بعد به سوی اسلامبول حرکت می کنند.

وقتی به دهکده ای به نام «بایزید» در نزدیکی قسطنطنیه (اسلامبول) می رسند. در بین راه پیش از آنکه وارد شهر شوند مردی به آنان برخورد می کند و گویا با مامور دستگیری شهید سابقه آشنایی داشته است. او با مامور درباره شهید گفتگو می کند که کیست و چه کاره است و او را به کجا می برد. آن مامور هم ماجرا را برای وی بیان می کند. آن فرد شیطان صفت و دیو سیرت در گوش مامور زمزمه می کند که اگر شهید ثانی را زنده به درگاه سلطان ببرد به موجب کوتاهی و سهل انگاری که نسبت به دستور سلطان داشته است (اجازه دادن به شهید برای زیارت خانه خدا) مواخذه می گردد. افزون بر این او در آنجا (اسلامبول) دوستان و یارانی دارد که ممکن است در بین راه یا هنگام ورود به شهر وی را شناخته، او را از چنگ وی آزاد کنند، و تازه جان خود مامور نیز در

معرض خطر قرار می گیرد. بنابراین بهتر است او را همانجا کشته، سر وی را نزد سلطان ببرد. آن مامور سنگدل و سیاه دل نیز تسلیم سخنان شیطانی آن فرد می شود و همانجا در کنار دریا آن فقیه بزرگ و عالم ربانی و مرد خدا را به شهادت می رساند و دست ناپاک خود را به خون یکی از بهترین و پاک ترین فرزندان اسلام و قرآن آلوده می سازد.

سپس سر مبارک شهید را از تن جدا کرده، در ظرفی نهاده، روانه درگاه سلطان سلیم می گردد و پیکر پاک و مطهر شهید را همانجا روی خاک در ساحل دریا رها می نماید.

گفته شده در آن شب گروهی از ترکمنها که در آن نواحی بودند، می بینند انواری از آسمان پایین می آید و بالا می رود! پس از جستجو به پیکر بی سر و غرقه به خون شهید ثانی بر می خورند و بدون اینکه آن را بشناسند و هویت او را تشخیص دهند، آن بدن پاک را همانجا به خاک سپرده، گنبد کوچکی نیز بر مزار او می سازند. آن مامور و قاتل جنایتکار نیز وقتی به دربار عثمانی می رسد به جای پاداش به سبب تخلف از دستور سلطان سلیم که به وی سفارش کرده بود شهید را زنده نزد وی بیاورد، بی درنگ به سزای جنایت بزرگ خود رسیده، اعدام می گردد. (501)

مقدس اردبیلی متوفای 993 ق.

تندیس پارسایی

سید سجاد موسوی

تولد و تحصیل

در قرن دهم هجری قمری در شهر اردبیل کودکی سعادت‌مند پا به عرصه وجود گذاشت. او بعد از رشد و شکوفایی و طی مراحل علمی و کسب کمالات معنوی و عرفانی به مرتبه ای از دانش و معرفت و زهد و تقوا رسید که پس از چهار قرن هنوز الگوی عالمان و پرهیزکاران است.

نامش احمد و فرزند محمد و از خانواده ای دوستدار اهل بیت علیهم السلام بود. پس از رشد و گذراندن تحصیلات و کسب کمالات معنوی به نجف اشرف مهاجرت کرد و در جوار مرقد مطهر مولای متقیان امام علی علیه السلام به کسب علم و فضیلت پرداخت.

وی علوم نقلی و فقه را از محضر سید علی صائغ و دیگر استادان حوزه نجف فرا گرفت. سید علی صائغ از آن جمله شاگردان برجسته شهید ثانی بود که استاد به وی علاقه فراوان داشت. (502)

وی همواره در جستجوی دانش بود و در طول عمر پربرکت خود از هیچ کوششی برای آموختن غفلت نمی کرد. هر جا که از وجود دانشمند و عالمی نشانی می یافت به خدمتش می شتافت و از علم و معرفت وی بهره می گرفت. به همین دلیل زمانی نیز برای استفاده از محضر فیلسوف و عالم وارسته جمال الدین محمود (از شاگردان فیلسوف نامی جمال الدین اسد دوانی) به شیراز مهاجرت کرد و مدتی نزد وی به تحصیل علوم عقلی مشغول گردید. او علم و عمل را وجهه همت خویش ساخت و در زهد و تقوا به درجه ای رسید که به

«مقدس» شهرت یافت و در تحقیق و ژرف نگری علمی به اندازه ای تبحر داشت که به «محقق» معروف شد.

در گفتار بزرگان

وی از آن جمله عالمانی است که مورد تجلیل فراوان علما و فقها قرار گرفته است. سید مصطفی تفرشی از معاصران محقق اردبیلی می نویسد: «امرش در جلالت و اطمینان و امانت مشهورتر از آن است که ذکر شود و بالاتر از آن است که عبارتی بتواند آن را وصف کند. او متکلمی فقیه و عظیم الشان و جلیل القدر و بلند منزلت و باورع ترین شخص زمانش و عابدترین و با تقواترین آنها بود.»⁽⁵⁰³⁾

شیخ حر عاملی که خود از چهره ها و بزرگان دین و دانش است می نویسد: «احمد بن محمد اردبیلی عالمی فاضل، محقق عابد، مورد اطمینان و پارسا، عظیم الشان و جلیل القدر و معاصر شیخ بهایی بود»⁽⁵⁰⁴⁾

علامه بزرگوار مجلسی می نویسد: «محقق اردبیلی در قداست نفس و تقوا و زهد و فضل به مقام نهایی رسید و در میان عالمان متقدم و متاخر شخصیت بزرگی چون او را سراغ ندارم... کتب او دارای بالاترین مراتب دقت نظر و تحقیق است.»⁽⁵⁰⁵⁾

محدث بزرگوار حاج شیخ عباس قمی می نویسد: «شیخ اجل عالم ربانی فقیه محقق صمدانی معروف به محقق اردبیلی... در مراتب علم و فضل و عبادت و زهد و کرامت و وثاقت و تقوا و ورع و جلالت به درجه ای رسید که توصیف نشود و در قدس و تقوا به مرتبه ای رسید که به او مثل زده شود و به راستی اشعه انوار جمال و پرتو حسن آن عالم مفضال چنان تجلی کرده بر هیچ دیده پوشیده نیست.»⁽⁵⁰⁶⁾

مقدس اردبیلی و دربار صفوی

شاهان صفوی بنا به دلایل مختلف دینی و سیاسی و مصالح حکومتی ضمن احترام و تقدیس علمای دین از آنها در امور مختلف نظرخواهی می کردند. اگر چه این احترامها و تقدیسه‌ها بیشتر برای حفظ موقعیت خویش و به منظور برخورداری از حمایت و پشتیبانی جامعه شیعی بود که سر در فرمان عالمان و فقیهان داشتند. از آن سو علما نیز از این موقعیت برای گسترش و نفوذ مکتب تشیع استفاده فراوان بردند و به واقع ارتباط آنان با پادشاهان صفوی نقشی انکارناپذیر در گسترش و نفوذ تشیع داشت به طوری که تشیع در این زمان از انزوا خارج شد و با رسمیت مذهب تشیع نشر و تبلیغ اندیشه های شیعی رواج فراوان یافت. و دانشمندان و بزرگانی چون محقق ثانی، شیخ بهایی و علامه بزرگوار مجلسی با جهت دادن سیاستهای دربار صفوی به سمت ترویج و تبلیغ تشیع خدمات بی نظیری را برای اسلام و تشیع به انجام رساندند به طوری که این دوران یکی از دورانهای اوج گیری اندیشه های شیعی است.

مقدس اردبیلی نیز از جمله عالمانی است که در پرتو رابطه با دربار صفوی در گسترش تشیع و حل مشکلات شیعیان تلاشهای فراوانی را به ثمر نشانده. هر چند که او به درخواست شاه عباس صفوی برای ترک نجف و مهاجرت به ایران پاسخ منفی داد. برای مصالح تشیع و شیعیان همواره به دربار صفوی تذکراتی می داد. تاریخ برخی از آن وقایع را نقل کرده است.⁽⁵⁰⁷⁾ از جمله نوشته اند: زمانی یکی از کارگزاران دربار صفوی مورد غضب شاه عباس قرار گرفت و به مقدس اردبیلی پناه برد و او نامه ای به وی داد تا شاه از تقصیر او بگذرد. نامه مقدس اردبیلی به شاه عباس چنین بود:

«بانی ملک عاریت، عباس! بدان که چه این مرد اول ظالم بود اکنون مظلوم می نماید چنانچه از تقصیر او بگذری شاید که حق - سبحانه و تعالی - از پاره ای از تقصیرات تو بگذرد. بنده شاه ولایت: احمد اردبیلی»

این از شگفت نامه هایی است که در آن هیچ توصیف و تعریفی از شاه نشده و مقدس اردبیلی در آن خود را از پیروان و غلامان امام علی علیه السلام معرفی کرده است و نه از چاکران و غلامان شاه.

شاه عباس بدون تاخیر فرمان مقدس اردبیلی را اجرا کرد و پاسخی بدین گونه نوشت:

«به عرض می رساند عباس خدماتی که فرموده بودید به جان منت داشته، به تقدیم رسانید که این محب را از دعای خیر فراموش نکنید. کتبه کلب آستانه علی: عباس» (508)

احیاگر حوزه نجف

سالها تحصیل و تحقیق در پرتو زهد و تقوا، از مقدس اردبیلی فقیه و عالمی کم نظیر ساخته بود و طولی نکشید که ریاست و زعامت شیعه و حوزه علمیه نجف را عهده دار شد. هنگامی که مقدس اردبیلی پا به عرصه فعالیت‌های علمی و تبلیغی گذاشت نجف بسیار خاموش و بی تحرک بود و دانش پژوهان اندکی در آنجا مشغول تحصیل بودند و حوزه آن از شکوه دوران شیخ طوسی بی بهره بود در این زمان احیاگری سراسر پاکی و فضیلت قیام کرد و با زهد خود به مقابله با کمبودها با تقوا و صبر خود به رفع کاستی‌ها برخاست و با معنویت خویش به حوزه نجف روح و صفا بخشید و نجف را میعادگاه طلاب دانش پژوه ساخت و جویندگان دانش را به آنجا جلب کرد. آیت الله سید حسن صدر در این باره می نویسد: «در زمان مقدس اردبیلی دوباره کوچ علمی به نجف آغاز شد. حوزه

تقویت یافت و مردم از اطراف دیگر شهرها و بلاد به آنجا روی آوردند و آن شهر به صورت بزرگترین مرکز علمی در آمد. « (509)

بر مسند تدریس

محقق اردبیلی در مدت عمر گرانمایه خود خدمات ارزنده ای برای عالم تشیع انجام داد. وی پس از کسب علوم عالی بر کرسی تدریس نشست و با کمال دقت و حوصله مسائل و مباحث علمی را به شاگردان خویش تعلیم داد. او همان گونه که نفس خویش را تهذیب کرده بود معتقد به تهذیب زواید و اضافات کتابهای درسی حوزه بود و از تدریس و تعلیم مطالبی که فایده ای بر آن مترتب نبود پرهیز می کرد. او با نفس قدسی خود کسانی را برای جامعه بزرگ تشیع تربیت کرد که هر یک چهره ای برجسته در علم و اجتهاد شدند و منشا آثار ارزنده ای برای عالم اسلام گردیدند. شاگردان برجسته وی را چنین برشمرده اند:

1. شیخ حسن (متوفی 1011 ق.) فرزند شهید ثانی (مؤلف کتابهای معالم الاصول و المنتقی)
2. سید محمد (متوفی 1009) نوه دختری شهید ثانی، معروف به صاحب مدارک
3. میر فیض الله تفرشی
4. عنایت الله کوهپایه ای، ترتیب دهنده برخی از کتابهای رجالی
5. ملا عبدالله شوشتری (متوفی 1012)

تالیفات

فقیه بزرگوار محقق اردبیلی علاوه بر تدریس، کتابهای پاراجی نیز در موضوعات کلام، فقه، اصول، سیره اهل بیت علیهم السلام و عقاید تالیف کرد که برخی از آنها اثری در دست نیست. فهرست قسمتی از این آثار عبارت اند از:

1. استیناس المعنویه (در علم کلام)

2. بحر المناقب

3. حاشیه بر شرح تجرید

4. حدیقه الشیعه

5. رساله خراجیه

6. زبده البیان فی آیات الاحکام

7. مقاله فی الامر بالشی (در علم اصول)

8. مناسک حج (فارسی)

9. مجمع الفایده و البرهان فی شرح ارشاد الازدهان

این کتاب یکی از مشهورترین و عمیق ترین دایرة المعارفهای فقه استدلالی و یکی از مصادر و منابع گران سنگ فقه جعفری است. که همواره مورد توجه مجتهدان بوده است. محقق این کتاب را به مثابه شرحی بر کتاب ارشاد علامه حلی نوشته ولی خود کتابی بسیار مفصل و عمیق است که با دقت و کنکاشی عظیم به تحلیل و بررسی مباحث فقهی پرداخته است.

سیره مقدس

مقدس اردبیلی بسیار متواضع بود و در مقابل شاگردانش خود را فوق العاده کوچک می شمرد و آنان را مورد تکریم و احترام فراوان قرار می داد. گویند در هنگامی که شیخ حسن از تحصیل فراغت یافت و قصد داشت به لبنان باز گردد

از استاد خویش تقاضای نصیحت و موعظه کرد و مقدس اردبیلی احادیثی را گردآوری کرده، در ورقه ای نوشت و به ایشان داد و در پایان آن نوشت این جملات را اضافه کرد:

«کتبه العبد احمد لمولاه امتثالاً لامره و رجاً لندکره»⁽⁵¹⁰⁾

این مطلب را بنده خدا احمد برای مولای خود نوشته است تا فرمان ایشان را به جای آورد و به امید اینکه موجب پندآموزی وی باشد.

اخلاص در کار تعلیم و تدریس نیز از خصلتهای بارز مقدس اردبیلی بوده است. ملا عبدالله شوشتری از شاگردان مقدس اردبیلی در مجلسی مساله ای را از استاد خویش پرسید. مقدس سوال او را پاسخ گفت. اما شاگرد به این پاسخ قانع نشد و بحث ادامه یافت. ناگهان مقدس سکوت کرد و پس از لحظه ای فرمود: این بحث بماند برای بعد، باید به کتاب مراجعه کنم! سپس از مجلس برخاست و به شاگرد فرمود تا همراه او به جایی دیگر بروند. پس از خروج از آن مجلس محقق اردبیلی پاسخی بسیار دقیق و عمیق بیان کرد به طوری که شاگرد قانع شد و شبهه ای برایش باقی نماند. شاگرد پرسید: آقا، چرا پاسخی به این نیکویی می دانستید و در همان مجلس بیان نفرمودید؟

محقق فرمود: آنجا چون در مجلس و در حضور جمعی از مردم بودیم احتمال داشت که قصدمان جدل و فخرفروشی و اظهار فضل بر یکدیگر باشد ولی اینجا این شبهه نیست زیرا تنها خدای متعال ناظر بحث و گفتگوی ماست.⁽⁵¹¹⁾

کمک به محرومان نیز از خصوصیات پسندیده مقدس اردبیلی بوده است. نقل است در یکی از سالها قحطی و گرانی به اوج خود رسیده بود و فقر و گرسنگی بیداد می کرد محقق اردبیلی اندک آذوقه ای داشت که فقط کفاف قوت خانواده اش را می کرد. اما او راضی نشد که خانواده اش غذا داشته باشند در حالی که

افراد زیادی در جامعه محتاج و گرفتارند. از این رو آن طعام را بین بیچارگان تقسیم کرد. همسرش از این عمل او برآشفته و گفت:

در چنین سال قحطی آنچه طعام داشتیم به فقرا کمک کردی، اکنون باید فرزندان من دست گدایی به سوی دیگران دراز کنند؟

محقق پاسخی نداد و از منزل خارج شده، راه مسجد کوفه را در پیش گرفت. او تصمیم گرفته بود چند روزی را در مسجد اعتکاف کرده، به عبادت و راز و نیاز پردازد. در دومین روز حضور او در مسجد مرد عربی مقداری گندم و آرد بر چهارپایی بار کرده، به خانه محقق اردبیلی برد و به همسرش تحویل داد و گفت:

صاحبخانه در مسجد اعتکاف کرده و این گندم و آرد را برای شما فرستاده است. چند روزی گذشت تا اینکه مقدس اردبیلی به خانه بازگشت. همسرش به او گفت:

آرد و گندمی که فرستاده بودید خیلی مرغوب بود.

محقق، بی خبر از همه جا، وقتی این سخن را شنید دریافت که این فضل و رحمتی از طرف خدا بوده است و خداوند را بر این بنده نوازی ستایش کرد.

(512)

در وادی کرامات

از زندگی این فقیه عابد و عارف کامل کراماتی نقل شده است. در ذیل به دو نمونه آن اشاره می‌کنیم:

فردی از اهل تفرش به نام میرغلام (میر فیض الله) که یکی از شاگردان و نزدیکان مقدس اردبیلی و فردی دانشمند و پارسا بود، می‌گوید:

من در مدرسه ای که حجره های آن در صحن مطهر امیرالمومنین علی علیه السلام قرار داشت، سکونت کرده به فرا گرفتن علم اشتغال داشتیم. در یکی از

شبهای تاریک پس از آنکه از مطالعه فارغ شدم از حجره بیرون آمدم و به اطراف نگاه می کردم که ناگهان دیدم مردی با سرعت به طرف قبه مبارک می رود. با خود گفتم شاید این مرد دزدی است که می خواهد به حرم دستبرد بزند و قندیلهای حرم مطهر را به یغما ببرد! به ناچار به طوری که او متوجه نشود. تعقیبش کردم دیدم به طرف در حرم مبارک رفت و اندکی توقف کرد. بلافاصله قفل در گشوده شد و بر زمین افتاد و در باز شد و او وارد گردید و بعد در دوم و سوم نیز به همان صورت باز شد. دیدم آن مرد به کنار مرقد مطهر مشرف شده، سلام عرض کرد و از جانب قبر مطهر پاسخ داده شد. من صدایش را شناختم و متوجه شدم با امام علیه السلام درباره یکی از مسائل علمی گفتگو می کند. سپس از حرم خارج و به جانب مسجد کوفه رهسپار شد. من هم پشت سر او به طوری که متوجه من نبود حرکت کردم (تا از اسرار او سر در بیاورم) وقتی به مسجد رسید به محراب مسجد نزدیک شد و باز شنیدم که با بزرگی درباره همان مساله علمی گفتگو می کند. پس از آنکه پاسخ خود را شنید از آنجا بیرون آمد. من هم در تعقیب او حرکت کردم. وقتی به دروازه شهر رسید، هوا روشن شده بود. پیش از آنکه از دروازه خارج شود با صدای بلند او را مورد خطاب قرار داده، گفتم: ای مولای ما، من از آغاز تا انجام کار همراه شما بودم، اینک بفرمایید آن دو بزرگ که با آنها درباره مسائل علمی صحبت می کردید چه کسانی بودند؟ مقدس وقتی این درخواست را شنید، پس از آنکه تعهدات لازم را گرفت که تا موقع حیاتش به کسی اطلاع ندهم، فرمود: ای فرزند من! بسیاری از اوقات مسائل مختلفی برای من گنگ و مبهم می ماند، پس در هنگام شب به مرقد مطهر امیرالمومنین علیه السلام می روم و مساله را برای حضرت مطرح و جوابش را دریافت می کنم. امشب نیز بر طبق معمول به حضور انور شرفیاب شدم و

حضرت مرا به صاحب الزمان عَلَيْهِ السَّلَامُ حواله کرد و فرمود: فرزندم مهدی (عج) در مسجد کوفه است، به حضورش برس و پاسخ مسائل خود را از آن حضرت استدعا کن آن مردی که در مسجد کوفه دیدی حضرت مهدی (عج) بود. ⁽⁵¹³⁾

وی شبی پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را در خواب دید که حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ در خدمت آن بزرگوار نشست است و مقدس نیز در آنجا حضور دارد. پس حضرت موسی از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سوال کرد: این مرد کیست؟ پیامبر فرمود: از خودش سوال کن. حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ از مقدس پرسید: تو کیستی؟ مقدس جواب داد: من احمد پسر محمد از اهل اردبیل هستم و در فلان کوچه، فلان خانه منزل من است. حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ تعجب کرد و گفت: من از اسم تو سوال کردم این همه تفصیل برای چه بود؟ مقدس در جواب گفت: خداوند عالم وقتی از تو سوال کرد که این چیست که در دست تو است، تو چرا آن قدر در پاسخ تفصیل دادی ⁽⁵¹⁴⁾! حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ به پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت: راست گفتمی که علمای امت من همانند انبیای بنی اسرائیل می باشند. ⁽⁵¹⁵⁾

رحلت

سرانجام ماه رجب سال 993 ق. فرا رسید. در این سال آفتاب فقاقت که از شهر اردبیل درخشیدن آغاز کرده و در سراسر جهان تشیع پرتوافشانی نموده بود پس از عمری تلاش و کوشش خستگی ناپذیر در راه دین و شریعت جاودانی اسلام در نجف اشرف غروب کرد، هر چند این غروب جسم او بود و روح مقدسش با آثار ارزشمندش همچنان پرتوافشان اسلام و تشیع است. پیکر مطهر مقدس اردبیلی را شیعیان و دوستانش در حرم مطهر مولای متقیان حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ به خاک سپردند تا همان گونه که در دنیا عاشق اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بود در آخرت نیز همنشین آنها باشد.

قاضی نور الله شوشتری متوفای 1019 ق

آفتاب استدلال

حسن ابراهیم زاده

سلسله نور

قاضی نور الله شوشتری که نسبتش به واسطه سلسله نورانی سادات مرعشی به امام زین العابدین علیه السلام می رسد «فرزند شریف الدین بن ضیا الدین نور الله بن محمد شاه، بن مبارز الدین بن الحسین جمال الدین بن نجم الدین ابی علی محمود... است.» (516)

اجداد قاضی نور الله به نجم الدین محمود حسینی مرعشی آملی که از آمل به شوشتر هجرت کرد باز می گردد.

قاضی نورالله در «مجالس المومنین» پیرامون زمینه علنی شدن تشیع در این دیار را با حضور این سید جلیل القدر چنین می آورد:

«... تحقیق عقیده اهل خوزستان بر وجهی که از دیگر کتب به نظر قاصر رسیده آن است که در زمان امویہ و عباسیہ اکثر اهل خوزستان معتزلی بوده اند و در اوائل ماه ثامنہ (قرن هشتم) سید اجل امیر نجم الدین محمود الحسینی المرعشی الاملی از دارالمومنین آمل به شوشتر آمد و دختر سید عزالدوله را که نقیب سادات حسنی آن دیار بود در حباله نکاح خود در آورده و در آنجا اقامت فرمود و مردم آن دیار را هدایت و ارشاد فرمود. جمعی که دلهای ایشان مستعد هدایت بود مستبصر گردیدند و...» (517)

قاضی نورالله همواره به پیوند خود با این سلسله نورانی افتخار می کرد و در لابلاي آثارش آن را به ظهور می رساند. او در شعری با افتخار به اسلاف و اجداد پاکش گوید:

شکر خدا که نور الهی است رهبرم وز نار شوق اوست فروزنده گوهرم
اندر حسب خلاصه معنی و صورتم و اندر نسب سلاله زهرا و حیدرم
دارای دهر، سبط رسولم پدر بود بانوی شهر دختر کسری است مادرم
هان ای فلک چواین پدرانم یکی بیار یاسر به بندگی نه ویا آزاد زی برم⁽⁵¹⁸⁾

با مجالس تا شوستر

«مجالس المومنین» حاوی موضوعاتی در جغرافیای اماکن شیعی است همان گونه که در تاریخ رادمردان مذهب بر حق امامیه به شمار می رود. قاضی در این کتاب شهرهای آسمانی چون دارالسلام و قطعه هایی از آسمان جدا شده و بر زمین فرو افتاده را چون زادگاهش شوستر با نثری زیبا به تصویر می کشد. او درباره زادگاهش می نویسد:

«بدان که دارالمومنین شوستر بلده ای است دلگشا چون نام خود را حسن و خوبی نام خطه ای است منتخب از ریاض دارالسلام از هفت اقلیم ربع مسکون چون فصل بهار به لطف مزاج و اعتدال طبع امتیاز دارد و هوای بهارش پر لطافت باد هر دمی صد جلوه گری و ناز دارد و...»

قاضی نور الله در این شهر که از آن به دارالمومنین یاد می کند و در خاندانی نورانی⁽⁵¹⁹⁾ که از آن به بهترین نسب نام می برد در «تاریخ 956 هجری قمری از دامان مادری مومنه بنام فاطمه که از همین خاندان جلیل و بزرگ سادات مرعشی به شمار می رفت چشم به جهان گشود.»⁽⁵²⁰⁾

پدرش سید شریف الدین از علمای بزرگ و متحبر در علوم نقلی و عقلی عصر خود و از شاگردان شیخ فقیه سید شریف دارای تالیف در زمینه های گوناگونی است که از جمله می توان کتب ذیل را نام برد:

رساله حفظ الصحه في الطب، رساله في اثبات الواجب تعالى، رساله في شرح الخطبه الشقشقيه، رساله في الانشآت و المكاتيب، رساله في علم البحث و المناظره و تعليقه على شرح التجريد»⁽⁵²¹⁾

قاضی نور الله دروس آغازینی که هر طالب علم برای رسیدن به مراتب عالی⁽⁵²²⁾ بدان نیاز دارد، نزد پدر فرا گرفت و از آنجا که قاضی در آینده نه چندان دور در مباحثه و مناظره و نقد و رد مباحث معاندان و همچنین شوق شهادت گوی را از دیگر هم عصران خود ربود، گویی دو رباعی پدر در خصوص این دو مسیر، سنگ پایه این دو راه را بنا نهاد.

وی کتب اربعه، کتب، فقه، اصول، کلام و ریاضیات را نزد پدر آموخت سپس در سال 979 ق. راهی مشهد مقدس شد.

به سوی مشهد

قاضی نورالله در مشهد مقدس در درس علامه محقق مولا عبدالواحد شوشتری حاضر شد و بیشترین بهره علمی خویش را در زمینه های فقه، اصول، کلام و حدیث و تفسیر از او کسب نمود او از محضر مولا محمد ادیب قاری تستری، ادبیات عرب و تجوید قرآن کریم را فرا گرفت و در ادامه تحصیل از بزرگانی اجازه روایت کسب کرد. از آن میان می توان به مولا عبدالرشید شوشتری فرزند خواجه نورالدین طبیب (مولف کتاب «مجالس الامامیه» در اعتقادات) و همچنین مولا عبدالوحید تستری اشاره کرد.⁽⁵²³⁾

هجرت

قاضی در سال 993 ق. روانه هند گشت و به قصد شهر «آگره» از شهرها و روستاهای دیگر گذشت. زمانی که او به دیار هند گام نهاد هندوستان آرام ترین روزگار خود را در تاریخ سپری می کرد و شاید این آرامش به روحیه اکبر شاه

باز می گشت که در آن زمان بر آن سرزمین حکمرانی می کرد. «اکبر شاه نوه بابر از نسل تیمور پسر همایون شاه در چهارده سالگی به سلطنت رسید و لیاقت و درایت بیکرانی از خود نشان داد و ممالک گجرات، بنگاله و کشمیر و سند را به تصرف خود در آورد و سلطنتی بزرگ تشکیل داد و شهرها و آبادیهای بی شماری را بنیان نهاد⁽⁵²⁴⁾ اکبر شاه گذشته از اینکه علاقه زیادی به عمران و آبادی داشت و عنایت خاصی به مسائل فلسفی داشت اما عقیده چندان محکمی نسبت به دین خاصی نداشت.⁽⁵²⁵⁾ همین نگرش اکبر شاه به دین موجب گشته بود که اکبر شاه به فکر ارائه دینی مشترک از کل ادیان افتاده و سپس هندوستان محل زندگی ملحدین گردد. قاضی نور الله شوشتری به هنگام ورود به آگره، نزد ابوالفتح مسیح الدین گیلانی طبیب حاذق ایرانی و شاعر بزرگ رفت. مسیح الدین گیلانی بعد از فراگیری علوم و فنون در سال 983 وارد هندوستان شد و به خاطر قابلیت و استعداد خویش در زمره مقربان اکبر شاه در آمد.»⁽⁵²⁶⁾

تجسم عدالت

بیان روآوری قاضی به پذیرش دستگاه قضا و نحوه عدالت گستری او از زبان یکی از علمای اهل سنت هم عصر وی نمایانگر عظمت او در چشم همگان حتی معاندان است.

عبدالقادر بدوانی در «منتخب التواریخ» می نویسد:

«اگر چه شیعی مذهب است، اما بسیار به صفت نصفت و عدالت و نیک نفسی و حیا و تقوا و عفاف و اوصاف اشراف موصوف است و به علم و حلم و جودت فهم و حدت طبع و صفای قریحه و ذکا مشهور است. صاحب تصانیف لایقه است. توقیعی بر تفسیر مهمل؟! شیخ فیضی نوشته که از خیر تعریف و تصنیف بیرون است و طبع نظمی دارد و اشعار دلنشین می گوید.

به وسیله حکیم ابوالفتح به ملازمت پادشاهی پیوست و زمانی که موکب منصور به لاهور رسید و شیخ معین قاضی لاهور را در وقت ملازمت از ضعف پیری و فتور در قوا، سقطه در دربار واقع شد، رحم بر ضعف او آورده، فرمودند که شیخ از کار مانده، بنابراین قاضی نورالله به آن عهده منصوب و منسوب گردید و الحق مفتیان ماجن و محتسبان خیال محتال لاهور را که به معلم الملکوت سبق می دهند، خوش به ضبط در آورده و راه رشوت را برایشان بسته و در پوست پسته گنجانیده چنانچه فوق آن متصور نیست و می توان گفت که قائل این بیت او را منظور داشته و گفته که:

تویی آن کس که نکردی به همه عمر قبول در قضا هیچ ز کس جز که شهادت زگواه⁽⁵²⁷⁾

در سایه سار تقیه

گرچه شهادت در کام مردان خدا شیرین است لیک در سایه سار تقیه، دفاع از مکتب و مذهب با همه تلخکامی ها، شیرین تر و گواراتر است. محتوای تقیه تنها برای کسانی درخور درک است که بر بلندای قله تعبد رسیده باشند و گرنه در انتخاب بین مرگ و آبرو کمتر آزاده ای است که راه دردناک تر از مرگ را انتخاب کند.

قاضی نورالله در سایه سار تقیه نه تنها به منصب قضا دست یافت بلکه توانست کتب ارزشمندی را به جامعه شیعی تحویل دهد. اما از آنجا که خود در نامه ای می نویسد: «فقیر نام خود را در تصانیف ننوشته تا قریه الی الله باشد و ایضا هرگز به کسی از مخالفان اظهار نکرده که آن تصانیف از فقیر است» در شمار کتب ایشان اختلاف نظر است ولی آیت الله مرعشی نجفی (ره) در مقدمه کتاب «احقاق الحق» تصنیفات این بزرگ مرد عرصه سیاست و نگارش را 140 کتاب ذکر می کند که در ذیل به فهرست این گنجینه گرانبها اشاره می شود.

1. احقاق الحق، این کتاب سه مرتبه به چاپ رسیده است.
2. اجوبه مسائل السيد حسن الغزنوی
3. الزام النواصب فی الرد علی میرزا مخدوم الشریفی. «این کتاب توسط استاد میرزا محمد علی چهاردهی گیلانی ترجمه شده و نوه دانشمند او به نام مرتضی مدرسی آن را چاپ کرده است.»
4. «القام الحجر» در رد ابن حجر
5. بحر الغزیر فی تقدیر مألکثیر «قاضی در این کتاب در مورد وزن و حجم آب کر تحقیق کرده است.
6. بحر الغدیر فی اثبات تواتر حدیث الغدیر سندا و مولف و دلالة
7. «تفسیر القرآن» در چند جلد که در نوع خود بی نظیر است.
8. کتابی در تفسیر آیه رویا
9. تحفه العقول
10. حل العقول
11. حاشیه بر «شرح الکافی» جامی در علم نحو
12. حاشیه بر «حاشیه چلبی» بر شرح التجرید اصفهانی
13. حاشیه بر «مطول» تفتازانی
14. حاشیه بر «رجال» کشی که مطلب مفیدی در زمینه علم رجال در بردارد.
15. حاشیه بر «تهذیب الاحکام» شیخ طوسی (که ناتمام مانده است)
16. حاشیه بر «کنز العرفان» فاضل مقداد در آیات الاحکام
17. حاشیه بر حاشیه «تهذیب المنطق» دوانی
18. حاشیه بر مبحث «عذاب القبر» از شرح «قواعد العقاید»
19. حاشیه بر «شرح مواقف» در علم کلام

20. حاشیه بر «رساله الاجوبه الفاخره»
21. حاشیه بر شرح «تهذیب الاصول»
22. حاشیه بر «مبحث الجواهر» از شرح تجرید علامه
23. حاشیه بر «تفسیر بیضایی»
24. حاشیه بر «الهیات» شرح تجرید
25. حاشیه بر «حاشیه القدیمیه»
26. حاشیه بر «حاشیه الخطایی» در علم فصاحت و بلاغت
27. حاشیه دیگری بر «تفسیر بیضایی»
28. حاشیه بر «شرح الشمسیه» از قطب الدین در منطق
29. حاشیه بر «قواعد» علامه در فقه
30. حاشیه بر «تهذیب» از شیخ الطائفه شیخ طوسی
31. حاشیه بر «خطبه الشرایع» محقق حلی
32. حاشیه بر «هدایه» در فقه حنفی
33. حاشیه بر شرح «رساله آداب المطالعه»
34. حاشیه بر شرح «تلخیص المفتاح» معروف به مختصر تفتازانی
35. حاشیه بر «شرح چغمینی در هیئت»
36. حاشیه بر «مختلف علامه» در فقه
37. حاشیه بر «اثبات الواجب الجدید» از علامه دوانی
40. حاشیه بر «تحریر اقلیدس» در هندسه
41. حاشیه بر «خلاصه علامه» در علم رجال
42. حاشیه بر «خلاصه الحساب» شیخ بهایی
43. حاشیه بر «مبحث الاعراض» از شیخ بهایی

44. حاشیه بر «رساله بدخشی» در کلام
45. حاشیه بر «حاشیه شرح تجرید»
46. حاشیه بر «باب شهادت» قواعد علامه
47. حاشیه بر «شرح العضدی» در اصول
48. حاشیه بر «شرح الاشارات» محقق طوسی در حکمت
49. «دلائل الشیعه فی الامامه» به فارسی
50. دیوان القصائد
51. دیوان الشعر
52. دافعه الشقاق (دافعه النفاق)
53. الذکر الابقی
54. رساله لطیفه
55. رساله ای در تفسیر آیه «انما المشرکون نجس»
56. رساله ای در «امر العصمه»
57. رساله ای در «تجدید وضو»
58. رساله ای در «رکنیه السجدتین» (رکن بودن دو سجده)
59. رساله ای در ذکر نام حدیث سازان و احوال آنان
60. رساله ای در «رد شبهه فی تحقیق العلم الالهی»
61. رساله ای در رد بعضی عامه که عصمت انبیاء را نفی می کنند
62. رساله ای در «لبس الحریر» پوشیدن لباس حریر
63. رساله ای در «نجاسه الخمر»
64. رساله ای در «مساله الکفار»
65. رساله ای در «غسل الجمعه»

66. رساله ای در «تحقیق فعل ماضی»
67. رساله ای در «حقیقه الوجود»
68. «اللمعه فی الصلاه الجمعه» قاضی در این کتاب حرمت نماز جمعه را در عصر غیبت را به اثبات رسانده است.
69. «النور الانور الازهر فی تنویر خفایا رساله الفضا و القدر للعلامه الحلی» صاحب ریاض می نویسد: کتابی است بسیار خوب که در آن رد کرده است رساله بعضی از علماً هند در عصر خود... قاضی زمان پایان این کتاب را سنه 1018 نوشته است.
70. رساله ای در تفسیر آیه «فمن یرد الله ان یهدید یشرح صدره للاسلام» در سوره انعام - قاضی در این رساله به دفع کلام نیشابوری در تفسیرش پرداخته است.
71. «الرساله المسیحه» کتابی است مبسوط و مفصل که در آن ادله طائفه شیعه و اهل سنت را در مسئله شستن پاها و مسح آن ذکر کرده است.
72. رساله ای بر «حاشیه التشکیک»
73. رساله ای در رد «رساله الکاشی»
74. تعلیقه ای بر نظریه نصیر الدین طوسی در مورد «تخلف الجوهریه»
75. رساله ای در جواب از اعتراض بعضی از اعتراضات عامه بر قاضی در «حاشیه الوقایه»
76. رساله ای در حل بعضی از مشکلات
77. رساله فی الرد علی رساله الدوانی
78. رساله فی الادعیه
79. رساله ای در «اسطربلاب» شامل صد باب است به فارسی

80. رساله در «ان الوجود لا مسئله له»
81. رساله ای در رد مقدمات ترجمه «الصواعق المحرقة»
82. رساله ای در بیان «انواع الکم»
83. رساله ای در رد اشکالات و ایراداتی در مسائل گوناگون وارد شده است
84. رساله ای در جواب شبهات الشیاطین. در کشف الحجب آمده است:
قاضی در این کتاب به رد شبهات الشیطان امت رسول ﷺ پرداخته است
85. رساله فی مساله الفاره
86. رساله ای در «وجوب المسح علی رجلین دون غسلهما» ظاهرا این کتاب با کتابی که قبلا در همین خصوص آمده است یکی باشد.
87. رساله ای در تنجیس الماء القلیل بالملاقات مع النجاسه
88. رساله ای درباره «کلیات خمس»
89. رساله انموذج العلوم. در این رساله قاضی برخی مسائل از علوم مختلف را از باب نمونه آورده است
90. رساله ای در اثبات تشیع سید محمد نوربخش
91. رساله ای در شرح کلام القاضی زاده رومی در هیئت
92. رساله ای در شرح رباعی ابوالسعید ابوالخیر
93. الرساله الجلالیه
94. رساله فی علمه تعالی
95. رساله ای در «جواز الصلاه فیما لا تتم الصلاه فیہ وحده»
96. رساله ای در حل عبارت قواعد علامه (اذا زاد الشاهد فی شهادته او نقص قبل الحکم)
97. رساله «انس الوحید» در تفسیر سوره توحید

98. رساله رفع القدر
- 99 رساله ای در رد بر آنچه که شاگردان ابن همام در خصوص اذان جمعه به شافعی نوشته است.
100. رد نوشته شاگردان ابن همام در خصوص اقتدا و برپایی نماز جمعه به مذهب شافعی - گمان می رود با کتاب فوق یکی باشد
101. رساله فی النحو
102. السبعه السياراه
103. السحاب المطير در تفسیر آیه تطهیر
104. شرح بر مبحث التشکیک از شرح تجرید
105. شرح گلشن راز شبستری
106. شرح دعأ الصباح و المسأ از علی بن ابی طالب عليه السلام به فارسی
107. شرح مبحث «حدوث العالم» از انموذج العلوم دوانی
108. شرح الجواهر
109. شرح خطبه حاشیه القزوینی بر عضدی
110. شرح رساله «اثبات الواجب القدیمة» علامه دوانی
111. الصوارم المهرقه در رد بر الصواعق المحرقة
112. كشف الحوار
113. گوهر شاهوار (به فارسی)
114. گل و سنبل (به فارسی)
115. النظر السليم
116. الخيرات الحسان
117. عده الامراً

118. الاجوبه الفاخره
119. شرح بر تهذيب الحديث از شيخ الطائفه
120. شرح بر مبحث تشكيك از حاشيه قديمه (شايد اين كتاب با كتابي كه گذشت يكي باشد)
121. كتابي در قضا و شهادت كتابي است مفصل كه در آن قاضي شرايط قاضي و محكوم و همچنين احكام قضا را كه در اين باب از سوي شيعه و اهل سنت وارد شده است بيان نموده است.
122. العشره الكامله
123. كتابي در مناظره با مخالفين
124. كتابي در مناقب ائمه از طريق مخالفين
125. كتابي در نوشته هاي سجع قاضي به عربي و فارسي
126. كتابي در انساب و خاندان سادات مرعشي
127. مجموعه مثل ها، كشكول
128. مصائب النواصب
129. موائد الانعام
130. مجموعه اي مانند دائره المعارف، صاحب رياض آن را به خط خودش ديده است
131. مجالس المومنين
132. نور العين
133. نهايه الاقدام
134. شرح بر مقامات حريري بر اسلوب و روشي نوي سابقه
135. شرح بر «مقامات بديع الزمان»

136. شرح بر صحیفه کامله «ناتمام مانده است»

137. حاشیه بر شرح اللمعه «ناتمام»

138. تعلیقه بر روضه کافی

139. رساله ای در وجوب لطف

از میان کتب قاضی نورالله شوشتری چهار کتاب او از جایگاه ویژه ای برخوردار است که آنها را از زبان بزرگان نقل می کنیم:

1- احقاق الحق: کلماتش حاکی از تبحر علمی اوست و آن را در رد کتاب «ابطال الباطل» قاضی فضل بن روزبهان اصفهانی عامی نوشته است. کتاب قاضی فضل در رد کتاب «نهج الحق و کشف الصدق» علامه حلی تألیف شده است. قاضی نورالله در این اثر با بیان منطقی و زیبا و رسا کتاب فضل بن روزبهان را پاسخ گفته است و در بطلان دیدگاه وی به کتابهای خود اهل سنت استشهاد نموده است. (528)

2- مجالس المومنین: این اثر احوال جماعتی از علما، حکما، ادبا، عرفا، شعرا و رجال متقدم و راویانی است که به اعتقاد قاضی نورالله همگی شیعه مذهب اند. افزون بر اینها در بر دارنده حکایات و قصه ها و روایات آنها، همچنین گذری به شهرها و احوالات ایشان است. (529)

3- «الصوارم المهرقه» در جواب «الصواعق المحرقة» و کتاب «مصائب النواصب». از آنجا که شیخ حر عاملی (متوفای 1110) در امل الامل خود این دو کتاب اخیر را در کنار احقاق الحق و کتب دیگر نام می برد بیانگر این مطلب است که این کتابهای مهم قاضی (530) در همان عصر صفویه در جهان اسلام شهرت داشته است.

شاعر شهود

شعر، جهان را به چشم دیگر دیدن است و آفرینش را به زبانی دیگر سرودن. قاضی نورالله شاعر است. آن هم شاعری که با چشم شهود لطافت‌های خلقت را به تماشا می‌نشیند.

قاضی نورالله شاعر است چون پدرش و پسرش علاءالملک.

او شاعر است چون عمویش سید میر حبیب الله و چون نوه هایش سید محمد شریف و سید ابوالحسن مرعشی.

او که تخلصش به نوری است «دیوانی» دارد که بیانگر قریحه ذاتی اوست. نقد و رد در شعر قاضی نورالله، از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. قاضی به هر دو زبان عربی و فارسی شعر می‌سرود.

این غزل از شعرهای اوست:

عشق تو نهالی است که خواری ثمر اوست
من خاری از آن بادیه ام کاین شجر اوست
بر مانده عشق اگر روزه گشایی
هشدار که صد گونه بلا محضر اوست
وه کاین شب هجران تو بر ما چه دراز است
گویی که مگر صبح قیامت سحر اوست
فرهاد صفت این همه جان‌کندن (نوری)
در کوه ملامت به هوای کمر اوست (531)

بوستان نورالله

پنج گل علم و معرفت که رایحه اجداد خویش را در فضای هندوستان منتشر کردند، ثمره زندگی قاضی نورالله شوشتری است که هر یک از آنان از نویسندگان، شاعران و علمای عصر خود به شمار می‌روند و دارای تالیفاتی هستند که در این مقال نمی‌گنجد. تنها به نام این گل‌های بوستان قاضی بسنده می‌کنیم:

1. علامه سید محمد یوسف

2. علامه شریف الدین (992-1020 ق)

3. علامه علاء الملک

4. سید ابوالمعالی (1004-1046 ق)

5. سید علاء الدوله (1012-؟ق)

شاگردان نور

کتمان مذهب از یک سو، قدرت و تسلط وی بر مبانی فقهی و کلامی مذاهب از سوی دیگر در کنار آوازه زهد و پارسایی او طلاب و فرق و مذاهب گوناگون را به پای درس وی می کشاند. قاضی فقه را بر مبنای مذاهب پنجگانه «شیعه»، «حنفیه»⁽⁵³²⁾، «مالکیه»، «حنبلیه» و «شافیعه» برای طلاب هر مذهب تدریس می نمود و در خاتمه و بیان اقوال، نظر شیعه را با ظرافتی خاص بر کرسی می نشانند.⁽⁵³³⁾

جو ضد شیعی و رابطه مخفیانه شاگردان شیعی مذهب و همچنین تقیه قاضی نورالله موجب گشت که غیر از چند تن که آن هم برخی از فرزندان قاضی بوده اند نام شاگردان دیگر وی در تاریخ به ثبت نرسد و تنها نام این بزرگان در دفتر باقی بماند.

- علامه شیخ محمد هروی خراسانی

- علامه مولا محمد علی کشمیری

- سید جمال الدین عبدالله مشهدی

مرد مناظره

او به علم و ادب به چشم نردبانی می نگریست که انسان را به سوی کمال عمل و منزلتگی ادای تکلیف می رساند. از این رو بر بحث و مناظره او غبار

جدل و مرأ نمی نشست و از آنجا که مناظره های او رنگ خدایی داشت همواره از بحث و جدل سربلند بیرون می آمد.

از مناظره های قاضی نورالله می توان به مناظره ایشان با عبدالقادر بن ملکوک شاه بدوانی از عالمان اهل تسنن، اشاره کرد. وی در کتاب منتخب التواریخ خود از آن یاد می کند.⁽⁵³⁴⁾ همچنین مناظره ایشان با سید قزوینی که قاضی نورالله خود در کتاب مجالس المومنین⁽⁵³⁵⁾ به آن اشاره می نماید.

همیشه حسد

قاضی نورالله درباره حسد می نویسد:

«عاده الله جاری شده که هر کس به مرتبه عالی از فضل آراسته گردد به موجب کلام ملک علام که «ام یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله» یعنی از اهل زمانه که خود ارزنی نمی ارزند به او حسد می ورزد - خصوصاً که عداوت دینی علاوه آن باشد و سینه ایشان به ناخن عناد خراشد...»⁽⁵³⁶⁾

به همین علت عالمان حسود دربار سلطان اکبر شاه همواره درصدد بودند تا روزی او را از چشم سلطان انداخته، زمینه بر کناری یا قتل او را فراهم سازند. قاضی در جای دیگری در خصوص رسم دیرینه علمای اهل سنت در شوراندن حاکمان بر ضد دیگران - خصوصاً علمای تشیع - اشاره می کند و می نویسد:

رسم دیرینه برخی از اهل سنت است که چون به مقتضای کلام معجز (فیهت الذی کفر) در اثبات مطالب باطله خود از خصم مبهوت و عاجز گردند و به مقدمات علمی کار نتوانند ساخت به شمشیر و بوکده و قلمتراش با او مناظره نمایند و اگر از آن نیز عاجز باشند تهمتی بر او اندازند و سلطان وقت را بر او متغیر سازند و اگر بر آن نیز قادر نباشند مرگ او را به دعا آرزو کنند.

حاسدان هر روز در پی فرصتی نشستند تا سخن و حرکتی را از او مشاهده کنند و به سعایت او برخیزد تا اینکه قضاوت و مفتیان شنیدند که روزی قاضی نور الله کلمه «علیه الصلاه و السلام» را در حق مولی الموحدين به کار برده است. از این رو آن را بدعت و مختص به نبی برشمردند و فتوا به حلال بودن خون او دادند در این خصوص حکمی را تهیه و امضا کرده، نزد اکبر شاه فرستادند.

آنان همه امضا کردند مگر یکی از بزرگان ایشان که مخالفت کرد و بیتی را به این مضمون نوشت و به نزد اکبر شاه فرستاد:

گر لحمک لحمی بحديث نبوی هی بی صل علی نام علی بی ادبی هی ⁽⁵³⁷⁾
اکبر شاه از کشتن قاضی نورالله صرف نظر کرد و محبت او بیش از پیش در قلب وی افزون شد. ⁽⁵³⁸⁾

شور شهادت

خوش پریشان شده ای با تو نگفتم نوری

آفتی این سرو سامان تو دارد در پی ⁽⁵³⁹⁾

قاضی نورالله، این مروج و مدافع مذهب تشیع در اواخر عمر پر برکت خود کاسه صبر را لبریز دید. وی در «مجالس المومنین» در بیان احوال مومن طاق (از یاران امام صادق علیه السلام) به این نکته چنین اشاره می کند:

«در مختار کشی از مفضل بن عمر روایت می کند که او گفت: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرا گفتند که نزد من مومن طاق رو و او را امر کن که با مخالفان مناظره نکند. پس به در خانه او آمدم و چون از کنار بام سر کشید به او گفتم که حضرت امام تو را امر می فرماید که با اغیار سخن نکنی! گفت: می ترسم که با صبر نتوانم کرد.»

مouلف گوید که این بیچاره مسکین نیز مدتی به بلای صبر گرفتار بودم و با اغیار، تقیه و مدارا می نمودم و از بی صبری که از آن می ترسیدم به آن رسیدم و از عین بی صبری این کتاب را در سلک تقریر کشیدم. اکنون از جوشش بی اختیار به جناب پروردگار پناه می برم و همین کتاب را شفیع خود می آورم. «

(540)

سرانجام مجالس المومنین، شفیع قاضی نورالله، او را به سر منزلگه مقصود رساند و علمای دربار که با مرگ اکبر شاه و نشستن جهانگیر شاه بر تخت، زمینه را مساعد دیدند به میدان آمدند.

محدث قمی نحوه شهادت او را چنین می آورد:

«... قاضی نورالله مشغول به قضاوت و همچنین نویسندگی در خفا بود تا اینکه سلطان اکبر از دنیا رفت و جهانگیر شاه بر تخت نشست.

علمای دربار و مقرب در صدد فتنه و برانگیختن شاه بر علیه قاضی برآمدند و نزد او به سعایت پرداختند، که قاضی شیعه است و خود را ملزم به مذاهب امامیه تطبیق می کند.

جهانگیر شاه بیان آنان را برای اثبات تشیع قاضی کامل ندانست و گفت: این دلیل کامل نیست چرا که او از اول قضاوت را به شرط اجتهاد خود پذیرفته است.

آنان به حيله ديگري دست زدند شخصي را وا داشتند تا به عنوان شاگرد نزد قاضی رفت و آمد کند و خود را شیعه معرفی کند.

وی پس از رفت و آمد بسیار و جلب اطمینان قاضی، به نوشته های وی از جمله «مجالس المومنین» پی برد و درخواست آن نمود. وی کتاب را از قاضی گرفت و از آن نسخه ای برداشت و نزد علمای دربار برد. آنان نیز این کتاب را

به عنوان سند تشیع قاضی نورالله به جهانگیر شاه عرضه کردند و به سلطان گفتند که او در کتابش چنین و چنان گفته است و استحقاق اجرای حد دارد.

جهانگیر شاه گفت: حدش چیست؟ آنان گفتند: ضربه زدن با شلاق... شاه کار را بر آنان واگذار کرد و آنان بلافاصله حد را اجرا کردند.

قاضی نور الله در سال 1019 هجری، در حالی که حدود هفتاد سال عمر داشت، در زیر شلاق به شهادت رسید.

می گویند بر بدن قاضی نورالله با چوب خاردار آنچنان زدند که بدنش قطعه قطعه شد. « (541)

امروز مزار او در آگره هندوستان زیارتگاه هزاران هزار مسلمان بیدار دل شبه جزیره است.

شیخ بهایی متوفای 1030 ق.

زاهد سیاستمدار

محمود مهدی پور

خاندان سبز

پدر بزرگوار شیخ بهایی، عزالدین حسین بن عبدالصمد بن محمد بن علی بن حسین (918 - 984 ق) از فقیهان و دانشوران بزرگ قرن دهم هجری است که در دانش فقه، اصول، حدیث، رجال، حکمت، کلام، ریاضی، تفسیر، شعر، تاریخ، لغت و بسیاری از علوم رایج آن عصر مهارت داشت. وی از شاگردان ممتاز شهید ثانی است که گاه در سفرها نیز همراه استاد بود. او پس از شهادت استاد به ایران آمد و در اصفهان به تدریس علوم اسلامی مشغول شد. شاه طهماسب صفوی از او درخواست کرد که به قزوین، پایتخت صفویان بیاید. او نیز پذیرفت و به عنوان «شیخ الاسلام» حکومت صفویه انتخاب شد. وی سالها در هرات و مشهد به ارشاد و هدایت مردم اشتغال ورزید.

عزالدین معتقد به وجوب عینی نماز جمعه بود و در دوران سکونتش در قزوین، مشهد و اصفهان نماز جمعه را اقامه می کرد. وی پس از سفر حج آهنگ بحرین نمود و تا آخر عمر در آنجا به تبلیغ فرهنگ اسلامی پرداخت و سرانجام در هشتم ربیع الاول 984 ق. رحلت کرد و در روستای «مصلی» حومه «هجر» از نواحی بحرین به خاک سپرده شد.

پدر بزرگ شیخ بهایی، شیخ عبدالصمد (متوفای 935 ق) نیز از علمای بزرگ قرن دهم هجری است. وی استاد شهید ثانی بود، شمس الدین محمد (متوفای 876 یا 886 ق.) جد شیخ بهایی نیز از علمای بزرگ قرن نهم هجری است که

مجموعه گرانبهایی در فوائد رجالیه و شرح حال علما نوشت که علامه مجلسی بسیاری از مطالب آن را در آخر مجلدات بحار الانوار آورده است. (542)

نسبت خاندان شیخ بهایی به حارث همدانی، یار وفادار حضرت علی علیه السلام می رسد. جبل عامل، زادگاه شیخ بهایی، زادگاه مجتهدان، دانشمندان و نویسندگان بزرگ شیعی مانند محقق ثانی (متوفای 940 ق)، شهید اول (734-786 ق) و شهید ثانی (911-966 ق) است. ابوذر غفاری، نخستین مبلغ شیعه در منطقه شام و لبنان است. وی در دورانی که از جانب عثمان در شام تبعید بود به تبلیغ فرهنگ تشیع در آن سامان پرداخت و بذر تشیع را در آن دیار افشاند از آن هنگام تاکنون، جبل عامل مهد دانشوران پارسای شیعه بوده و هست.

میلاذ

در صبحگاه 17 ذیحجه 953 ق (543) در روستای «جبع» (زادگاه شهید ثانی) نوزادی چشم به جهان گشود که وی را محمد نامیدند. محمد در دامان پاک خانواده ای روحانی تربیت یافت. لبنان کنونی در آن عصر مهد فرهنگ تشیع بود محمد دوران کودکی و نوجوانی را در آن سرزمین پاکان سپری کرد. خواندن و نوشتن، قرآن، احکام شرعی و نماز را نزد مادر، پدر، معلمان پرهیزکار جبع و بعلبک فرا گرفت و با مهر علی علیه السلام و اولادش رشد یافت.

کوچ سبز

محمد هنوز سیزده بهار بیش شکوفایی باغهای سیب جبل عامل را ندیده بود که آهنگ سفری دراز نمود. او در دوران جوانی می بایست همسری نیکو برای خود انتخاب نماید و از این رو با دقت لازم و به پیشنهاد پدرش، با خانواده ای اصیل که نور علم و ایمان در آن تابیده بود، وصلت کرد. تاریخ نویسان می گویند: همسر شیخ بهاءالدین زنی پارسا، دانشمند، حدیث شناس، فقیه، محقق و

مدرس بوده است. در آن روزگار که بسیاری از زنان بلکه اغلب مردان از سواد خواندن و نوشتن محروم بودند و یا تحصیل علم را برای زنان لازم نمی شمردند، همسر شیخ به‌الدین استادی بلند پایه بود.

پدرش پس از شهادت شهید ثانی (متوفی 966 ق) تصمیم گرفت مهر از آب و خاک برکند و عازم مهد تازه شیعه ایران شود⁽⁵⁴⁴⁾ پدرش علاقه خاصی به شهید ثانی داشت. شهید ثانی نیز زادگاهش «جبغ» و سالیانی استاد وی بود. و در مسافرت‌های مصر و استانبول ایشان را به همراه داشت.

پس از شهادت استاد که به تحریک علمای سنی و به دست کارگزاران حکومت عثمانی صورت گرفت. جبل عامل برای شیعیان و علمای شیعی ناامن می نمود و از آن سو حکومت نوپای صفوی با به رسمیت شناختن مذهب شیعه در کشور، بستر مهاجرت علمای شیعه از سراسر دنیا به ایران را فراهم نمود. بسیاری از دانشمندان بزرگ شیعی که از آزار ابر قدرت بزرگ آن عصر (امپراطوری عثمانی) به تنگ آمده بودند به ایران آمدند و حوزه های علمیه ایران را رونقی تازه بخشیدند. محقق کرکی (متوفی 940 ق)⁽⁵⁴⁵⁾ شیخ لطف الله میسی (متوفی 1032 یا 1035 ق) و شیخ علی منشار عاملی از اندیشه وران جبل عامل هستند که به ایران هجرت کردند.

شاه طهماسب در سال 962 ق. قزوین را پایتخت ایران قرار داد و قزوین در ایام حکومت وی دوران اوج طلایی خود را می گذراند. در همین زمان علمای شیعه از سراسر جهان به قزوین آمدند و بدین سان حوزه علمیه قزوین تاسیس شد. چنین به نظر می رسد که بنیانگذار حوزه علمیه قزوین، محقق ثانی است. بعلاوه که وی بنیانگذار حوزه علمیه اصفهان نامیده اند. حوزه علمیه اصفهان نیز

پس از انتخاب اصفهان به عنوان پایتخت از سوی شاه عباس در سال 1006 ق. رونق تازه ای یافت.

شیخ بهایی علوم اسلامی را در حوزه های علمیه قزوین و اصفهان فرا گرفت. او سالیان دراز به کشورهای اسلامی از محضر بسیاری از علما کسب فیض نمود.

اساتید

وی نزد استادان فرزانه ای به فراگیری منطق، فلسفه، ریاضیات، طب، نجوم و... پرداخت.

استادان او عبارتند از:

1- عزالدین حسین جبل عاملی، پدر بزرگوار شیخ.

2- ملا عبد الله بن شهاب الدین مدرس یزدی.

شیخ بهایی نزد این استاد وارسته به یادگیری منطق، فلسفه و کلام پرداخت. ملا عبدالله مدرس یزدی از علمای بزرگ عصر خویش بود. سید علیخان کبیر در کتاب «سلافه العصر» درباره اش می نویسد: عبدالله پسر حسین یزدی، استاد شیخ بهاءالدین، علامه روزگار خویش است. کسی در دانش و تقوا و فضیلت به او نرسد. وی کتابهایی مفید مثل «شرح قواعد» درباره علم فقه و «شرح عجاله» و «شرح تهذیب» در علم منطق و... تالیف کرده است.

3- ملا علی مذهب: شیخ بهایی دروس حساب، هندسه، جبر و مقابله و هیئت را نزد وی فرا گرفت.

4- مولانا افضل قاضی: شیخ بهایی نزد وی به فراگیری ریاضیات پرداخت.

5- حکیم الدین (اعتمادالدین) محمود: شیخ بهایی کتاب «قانون» نوشته بوعلی سینا را که درباره طب است از او فرا گرفت.

6- محمد باقر یزدی.

7- احمد کجایی⁽⁵⁴⁶⁾

شاگردان

شیخ بهایی سالهای دراز به تدریس اشتغال داشت. اندیشه ورن بسیاری در دامان درس او تربیت یافتند که نام برخی از آنان به قرار زیر است:

1. ملاصدرا شیرازی
2. ملا محسن فیض کاشانی
3. فیاض لاهیجی
4. نظام الدین بن حسین ساوجی
5. سید حسین⁽⁵⁴⁷⁾ بن حیدر کرکی
6. سید ماجد بحرایی
7. فاضل جواد بغدادی
8. ملا خلیل غازی قزوینی
9. میرزا رفیع الدین طباطبایی نائینی
10. شیخ زین الدین عاملی، نوه شهید ثانی⁽⁵⁴⁸⁾
11. شرف الدین⁽⁵⁴⁹⁾ محمد رویدشتی
12. شیخ محمد علی عاملی تبینی
13. مظفر الدین علی، کتاب درباره زندگی شیخ بهایی نوشته است.
14. محمد تقی مجلسی، پدر علامه محمد باقر مجلسی
15. شیخ محمود بن حسام الدین جزائری
16. محقق سبزواری
17. ملا عزالدین فرهانی مشهور به علینقی کمره ای، شاعر معروف

18. عنایه الله علی کوهپایه ای معروف به قهپایی، نویسنده «مجمع الرجال»
19. هاشم بن احمد بن عصام الدین اتکانی
20. شیخ نجیب الدین علی بن محمد بن مکی عاملی جبیلی جبعی
21. محمد صالح بن احمد مازندرانی
22. حسنعلی بن عبدالله شوشتری
23. شیخ زین الدین علی بن سلیمان بن درویش بن حاتم قدمی بحرانی
24. سلطان العلما سید حسین حسینی مرعشی، نویسنده حاشیه بر روضه و حاشیه بر معالم⁽⁵⁵⁰⁾

فرصتهای ناب

عالمان شیعه همواره در طول تاریخ با پادشاهان ستمگر در نبرد بودند اما گاه مجبور می شدند برای حفظ اسلام و نجات مسلمانان با دربار شاه همکاری کنند. تلاش آنها برای اصلاح فرهنگ، اقتصاد، سیاست، مدیریت و نظام حکومتها بود. آنها هیچ امیدی به پادشاه نداشتند بلکه فقط از او برای اصلاح کشور و رشد تشیع کمک می گرفتند.

شیخ بهایی نیز از زمره اندیشمندانی است که برای حفظ و گسترش فرهنگ تشیع به دربار شاهان رفت. وی بشدت از آنان متنفر بود. در یکی از سروده هایش آمده است:

نان و حلوا چیست، دانی ای پسر	قرب شاهان است، زین قرب الحذر
می برد هوش از سر و از دل قرار	الفرار از قرب شاهان، الفرار
فرخ آن که رخس همت را نتاخت	کام از این حلوا و نان شیرین نساخت
حیف باشد از تو ای صاحب سلوک	کاین همه نازی به تعظیم ملوک
قرب شاهان آفت جان تو شد	پایبند راه ایمان تو شد

جرعه ای از نهر قرآن نوش کن آیه لاترکنوا⁽⁵⁵¹⁾ را گوش کن حکومت صفویه مذهب شیعه را مذهب رسمی کشور اعلام کرد. فقیهان بلند آوازه شیعه برای استفاده از این موقعیت طلایی، به دربار صفویه راه یافتند تا بتوانند شاهان صفوی را برای گسترش تشیع به خدمت بگیرند. فرصتهای ناب پیش آمده در دوره صفویه، اندیشه ورن تیزبین شیعی را بر آن داشت که با تمام تنفیری که از پادشاهان خونریز صفوی داشتند برای ترویج فرهنگ اسلام راستین به دربار راه یابند و خدماتهای فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی شایانی بنمایند. تشویق پادشاهان صفوی به باز سازی و احداث مساجد، مدارس علمیه، زیارتگاه ها، کاروانسراها و... از فعالیت های علمای شیعی است. با تلاش جانفرسای این اندیشه ورن، صفویه بستر مناسبی برای جریان یافتن رود پر تلاطم فرهنگ عاشورا گردید و حوزه های علمیه شیعه با تلاش آنها جان گرفت و ایران میزبان فقیهان بزرگ جهان شد. کوشش بی امان فقیهان شیعه دستاوردهای بسیار گرانبهایی در برداشت. همکاری مجتهدان شیعه با پادشاهان صفوی فقط و فقط برای ترویج دین بود.

امام خمینی (ره) در این باره می فرماید:

«یک طایفه از علما، اینها گذشت کرده اند از یک مقاماتی و متصل شده اند به سلاطین با اینکه می دیدند که مردم مخالف اند (با سلاطین)، لیکن برای ترویج دیانت و ترویج تشیع اسلامی، ترویج مذهب حق، اینها متصل شده اند به یک سلاطینی و این سلاطین را وادار کرده اند، خواهی نخواهی برای ترویج مذهب تشیع.

اینها آخوند درباری نبودند این اشتباهی است که بعضی نویسندگان ما می کنند... اینها اغراض سیاسی داشتند. اغراض دینی داشتند. نباید تا یک کسی به

گوشش خورد که مثلا علامه مجلسی - رضوان الله علیه - محقق ثانی - رضوان الله علیه - شیخ بهایی - رضوان الله علیه - با اینها روابط داشتند و می رفتند سراغ اینها، همراهِشان می کردند، خیال کند که اینها مانده بودند برای جاه...

آنها گذشت کردند، گذشت. یک مجاهده نفسانی کرده اند برای اینکه مذهب را به وسیله آنها، به دست آنها ترویج کنند. « (552)

شیخ بهایی با اینکه در دربار بود، زاهدانه می زیست. خانه اش پناهگاه فقیران و نیازمندان بود. او از قدرتی که در دربار داشت برای گشایش کار مردم استفاده می کرد. سیاست او هدایت کارگزاران حکومت صفوی بود. و در این راه تا اندازه ای نیز موفق گشت.

سفرهای پربار

شیخ بهایی مدتها شیخ الاسلام هرات و در آن دیار پاسخگوی احکام شرعی مردم بود. وی پس از مدتی از این سمت کناره گرفت و به سفرهای علمی و تحقیقی پرداخت.

شیخ بهایی 30 سال در سفر بود. به مصر، سوریه، حجاز، عراق، فلسطین، افغانستان و... رفت و با علما و مردم آن مناطق به گفتگو پرداخت. او مبلغ نستوه تشیع بود و رنج سفر را به جان خرید و برای زنده نگه داشتن فرهنگ شیعی زحمت فراوان متحمل شد. مشکلات سفر در آن دوران فراوان بود. خطر حمله دزدها، گرگها، گم کردن راه، تشنگی در بیابان ماندن و ده ها خطر دیگر در برابر اراده یولادین او ناچیز می نمود. او دل به حجره مدرسه، دربار، مقام شیخ الاسلامی، ریاست علمای شیعه و مرجعیت مردم نیست و برای مبارزه با شبیخون دشمنان اسلام به فرهنگ تشیع در کنج حجره سنگر نگرفت. بلکه میان

توده مردم شتافت. با دردها آشنا شد و آنگاه به مداوای جامعه مریض اسلام پرداخت. او لحظه ای از تحصیل، تدریس، تبلیغ، عبادت و تالیف غافل نبود و برخی از کتابهایش را در سفرها نوشت. قم، کرمانشاه، گنجه، تبریز، هرات و مشهد شهرهایی هستند که میزبان قلم او بودند.

این عالم وارسته در سفرها با علمای اهل سنت به گفتگو می نشست و فقیهان بلندپایه اهل سنت را گرامی می داشت، نزدشان زانوی ادب به زمین می زد و از دانش آنها بهره می جست. در قدس با «ابن ابی اللطیف مقدسی»، در دمشق با «حافظ حسین کربلایی» و «حسن بورینی» و در حلب با «شیخ عمر عرضی» دیدار کرد. (553)

شیخ بهایی پس از سال 1006 ق. شیخ الاسلام اصفهان بود. اصفهان در سال 1006 ق. از سوی شاه عباس کبیر پایتخت ایران شد. با انتخاب اصفهان به پایتختی، مهاجرت علمای شیعه از سراسر جهان اسلام به این شهر رونق گرفت. مدت زمانی بعد شیخ از مقام «شیخ الاسلام» استعفا داد و از سال 1012 ق. تا سال 1019 ق. به سفر رفت. سپس به اصفهان برگشت و تا آخر عمر در آن شهر ماند و به عنوان «شیخ الاسلام» ریاست علمای شیعه را بر عهده گرفت.

آثار

شیخ بهایی در علوم مختلف فقه، اصول، تفسیر، حدیث، رجال، درایه، ادبیات، ریاضیات، جبر، هندسه، اسطرلاب، هیئت، جفر و... آثار فراوانی به زبانهای فارسی و عربی نوشت.

آثارش عبارتند از:

1- اثبات الانوار الالهیه

2- الاتنی عشریات الخمس فی الطهاره و الصلاه و الزکوه و الصوم و الحج

- 3- الاثنى عشرية فى الحج
- 4- الاثنى عشرية فى الزكوه و الخمس
- 5- الاثنى عشرية فى الصلوه
- 6- الاثنى عشرية فى الصوم
- 7- الاثنى عشرية فى الطهاره
- 8- اسرار البلاغه: در حاشيه كتاب «مخلاه» در مصر چاپ شد.
- 9- الاسطرلاب يا صحيفه - عربى، هيئت
- 10- اسطرلاب يا «تحفه حاتميه» يا «هفتاد باب» - فارسى، هيئت
- 11- بحر الحساب - رياضيات
- 12- التحفه فى تحديد الكر وزنا و مساحتا يا «رساله الكر» - با «مشرق الشمسين» چاپ شد.
- 13- تشریح الافلاك - در علم هيئت است که در هند و ايران چاپ شد.
- 14- تضاريس الارض - با «شرح چغمينى» چاپ شد.
- 15- توشیح المقاصد يا «توضیح المقاصد»: درباره وقایع ایام سال و وفیات علماست که در مصر و ايران چاپ شد.
- 16- التهذيب يا «تهذيب البيان» - درباره علم نحو
- 17- جامع عباسى: درباره علم فقه که در ايران چاپ شد.
- 18- جواب ثلث مسائل عجيبه
- 19- جواب المسائل الشيخ صالح الجزايرى
- 20- جواب المسائل المدنيات
- 21- جهه القبلة
- 22- حاشيه اثنى عشرية صاحب معالم

- 23- حاشیه تشریح الافلاک
- 24- حاشیه تفسیر بیضاوی
- 25- حاشیه تکمله خفری
- 26- حاشیه بر «خلاصه الاقول» نوشته علامه
- 27- حاشیه بر «خلاصه الحساب»
- 28- حاشیه بر کتاب ذکری از شهید اول
- 29- حاشیه رجال نجاشی
- 30- حاشیه بر «زبدہ الاصول»
- 31- حاشیه بر «شرح عضدی بر مختصر الاصول»
- 32- حاشیه فهرست شیخ منتجب الدین
- 33- حاشیه بر «القواعد الکلیه الاصولیه و الفرعیه» نوشته شهید اول.
- 34- حاشیه تفسیر کشف زمخشری
- 35- حاشیه مختلف علامه
- 36- حاشیه مطول - ادبیات عرب
- 37- حاشیه معالم العلماء
- 38- حاشیه من لایحضره الفقیه - حدیث
- 39- الحبل المتین فی احکام الدین - در حدیث است که در ایران چاپ شده است.
- 40- حدائق الصالحین فی شرح صحیفه سید الساجدین علیه السلام: از این کتاب فقط بخش کوچکی به نام الحدیقه الهلالیه که شرح دعای رویت هلال است، موجود است که همراه شرح صحیفه سید نعمت الله جزایری، در تهران چاپ شد.
- 41- الحریره: در حاشیه شرح رسائل آخوند خراسانی، در تهران چاپ شد.

- 42- حواشی شرح التذکره
- 43- خلاصه الحساب: درباره حساب، جبر و هندسه که تا چند دهه پیش، جزو کتب درسی بود و در حوزه های علمیه و مکتبهای مدارس جدید تدریس می شد.
- 44- درایه الحدیث یا «الوجیزه فی الدرایه» - با «خلاصه الاقوال» علامه چاپ شد.
- 45- رساله احکام سجود التلاوه
- 46- رساله فی استحباب السوره فی الرد علی بعض معاصریه
- 47- رساله فی ان انوار سائر الکواکب مستفاده من الشمس - درباره اینکه نور سایر سیارات از خورشید گرفته شده است.
- 48- رساله فی حل اشکالی عطار د و القمر
- 49- رساله فی ذبایح اهل الکتاب
- 50- رساله فی الزکوه عجیبه
- 51- رساله فی الصوم عجیبه
- 52- رساله فی قصر الصلوه فی الاماکن الاربعه یا «فی القصر و التخییر فی السفر»
- 53- رساله فی معرفه القبله
- 54- رساله فی الموارث
- 55- رساله فی نسبه اعظم الجبال الی قطر الارض
- 56- رساله القبله
- 57- زبده الاصول یا «الزبده فی اصول الفقه»
- 58- سوانح الحجاز یا «سوانح سفر الحجاز» یا «نان و حلوا»

- 59- شرح اثنی عشریه صاحب معالم
- 60- شرح الاربعین یا «اربعون حدیثا» یا «اربعین بهایی»
- 61- شرح دعای صباح صحیفه سجادیه
- 62- شرح «شرح چغمینی» قاضی زاده رومی
- 63- شرح «القرائض النصریه» خواجه نصیر الدین طوسی
- 64- الصراط المستقیم
- 65- صمدیه یا «القوائد الصمدیه» - درباره علم نحو که برای برادرش عبدالصمد نوشته است و هنوز در حوزه های علمیه تدریس می شود.
- 66- العروه الوثقی - در تفسیر سوره حمد که همراه کتاب «مشرق الشمسین» چاپ شد.
- 67- عین الحیات - تفسیر
- 68- کشکول - بارها چاپ شده است.
- 69- المخلاه - مانند کشکول دارای مطالب متنوع است.
- 70- مشرق الشمسین و اکسیر السعادتین - فقه، تفسیر و حدیث
- 71- مفتاح الفلاح فی عمل الیوم و اللیله - دعا
- 72- مخلص الهیئه
- 73- وسیله الفوز و الامان فی مدح صاحب الزمان (عج) - شعر
- 74- شرح تفسیر بیضاوی
- 75- حل حروف القرآن
- 76- شرح من لایحضره الفقیه - حدیث
- 77- ترجمه رساله امامیه به فارسی، رساله امامیه نامه امام رضا علیه السلام به مامون است.

78- حاشیه بر «شرح تهذیب الاصول» نوشته عمیدی.

79- مختصر اصول، فارسی، چاپ سال 1267 ق.

80- جبر و مقابله

81- رساله در حساب - فارسی

82- فالنامه

83- رساله در کرویت زمین

84- رساله «جوهر فرد»: شیخ بهایی با استناد به ریاضی و هندسه با اقامه 9

دلیل، جزء لایتجزی⁽⁵⁵⁴⁾ را ابطال کرده است.⁽⁵⁵⁵⁾

بر بال خیال

شیخ بهایی از شاعران نامدار صفویه است. و شعرهای او بویژه شعرهایی که به سبک عراقی سروده، بسیار زیباست. وی در اشعارش به بهایی تخلص می کرد. از وی اشعار بسیاری به زبانهای فارسی و عربی به یادگار مانده است. از اشعار عربی اوست:

عشاق جمالک احترقوا فی بحر صفاتک قد غرقوا
فی باب نوالک قد و ققوا و بغیر جمالک ما عرفوا
نیران الفرقه تحرقهم امواج الادمع تعرفهم

- شیفتگان جمالت سوختند و در دریای صفات تو غرق شدند

- در آسمان بخشایشت بست نشستند و جز جمال تو شناختند

شعله های جدایی آنان را می سوزاند و امواج اشک آنان را غرق می سازد

و نیز از اشعار اوست:

ایها القوم الذی فی المدرسه کما حصلتموه وسوسه
ذکرکم ان کان فی غیر الحیب مالکم فی النشاه الاخره نصیب

- ای دانش پژوهانی که در مدرسه هستید تمام آموخته هایتان وسوسه است.
 - صحبت‌های شما اگر درباره غیر از دوست (خدا) باشد، بهره ای در جهان
 آخرت نخواهید برد.

کندرین ویرانه ریزی بال و پر	حیف باشد از تو ای صاحب هنر
در غریبی مانده باشی بسته پا	تا به کی ای هدهد شهر سبا
بر فراز لامکان پرواز کن	جهد کن این بند از پا باز کن
یوسفی، یوسف بیا از چه برون	تا به کی در چاه طبعی سرنگون
وارهی از جسم و روحانی شوی	تا عزیز مصر ربانی شوی
گر به خاک کعبه ابراهیم پاک	لقمه نانی که باشد شبهه ناک
ور به گاو چرخ کردی شخم آن	گر به دست خود فشاند تخم آن
ور به سنگ کعبه اش دستاس کرد	ور مه نو در حصادش داس کرد
مریم آیین بیکری از حور عین	ور به آب زمزمش کردی عجین
فاتحه با قل هو الله احد	ور بخواندی بر خمیرش بی عدد
ور شدی روح الامین هیزم کشش	ور بود از شاخ طوبی آتشش
بر سر آن لقمه پر ولوله	ور تو برخوانی هزاران بسمله
نفس از آن لقمه تو را قاصر شود	عاقبت خاصیتش ظاهر شود
خانه دین تو را ویران کند	در ره طاعت تو را بی جان کند

شیخ بهایی به اشعار حافظ و مولوی علاقه وافری داشت. دیوان اشعار حافظ و مولوی الهام گرفته از آیات و روایات است و مضامین عرفانی بلندی را در بر دارد. شیخ بهایی درباره مولوی چنین سروده است:

من نمی گویم آن عالی جناب	هست پیغمبر، ولی دارد کتاب
مثنوی معنوی مولوی	هست قرآنی، به لفظ پهلوی

حب وطن

پیامبر گرامی اسلام فرموده است: حب الوطن من الایمان⁽⁵⁵⁶⁾: علاقه به وطن جزء ایمان است. شیخ بهایی تفسیری نو از این حدیث ارائه می کند که بسیار در خور تامل است. تقریباً همه افرادی که این حدیث را معنا کرده اند وطن را وطن جغرافیایی و زادگاه دانسته اند، برخی از روشنفکران نیز این حدیث را به چیزی در تایید ناسیونالیسم، وطن پرستی و ملی گرایی تفسیر کرده اند. اما شیخ بهایی در تفسیری تازه از این حدیث چنین می سراید:

این وطن مصر و عراق و شام نیست	این وطن شهری است کو رانام نیست
زانکه از دنیاست این اوطان تمام	مدح دنیا کی کند خیر الانام
ای خوش آن کو یابد از توفیق بهر	کآورد رو سوی آن بی نام شهر
تو در این اوطان غریبی ای پسر	خو به غربت کرده ای، خاکت به سر
آنقدر در شهر تن، مانده ای اسیر	کان وطن یکباره رفت از ضمیر
رو بتاب از جسم و جان را شاد کن	موطن اصلی خود را یاد کن
زین جهان تا آن جهان بسیار نیست	در میان جز یک نفس در کار نیست
تا به چندان شاهباز پر فتوح	باز مانی دور از اقلیم روح

وصال

نوشته اند: زمانی شیخ بهایی به همراه گروهی از شاگردانش برای خواندن فاتحه به قبرستان رفت. بر سر قبرها می نشست و فاتحه ای نثار گذشتگان می کرد. تا اینکه به قبر بابارکن الدین⁽⁵⁵⁷⁾ رسید. آوایی شنید که سخت او را تکان داد. از شاگردان پرسید: شنیدید چه گفت: گفتند: نه.

شیخ بهایی پس از آن، حال دیگری داشت. همواره در حال دعا و گریه و زاری بود. گر چه او هیچ گاه از عبادت غافل نبود ولی اکنون بیش از پیش، به

مناجات و دعا اهمیت می داد. مدتی بعد شاگردانش از او پرسیدند آن روز چه شنیدی؟ او گفت: به من گفتند آماده مرگ باشم.

شش ماه گذشت. دوازدهم شوال 1030 ق (یا 1031 ق) فرا رسید. مرگ به پیشواز شیخ بهایی آمد. او نیز سبکبال به سوی معبود پر کشید بیش از پنجاه هزار نفر مردم اصفهان در تشییع جنازه او شرکت داشتند. اصفهان پایتخت صفویه غرق در ماتم بود. ملا محمد تقی مجلسی بر وی نماز گزارد و سپس پیکرش را به مشهد مقدس برد و بنا بر وصیتش او را در خانه اش که نزدیک حرم امام رضا علیه السلام قرار داشت. به خاک سپردند. اکنون آرامگاه شیخ بهایی در یکی از رواقهای حرم مطهر امام رضا علیه السلام قرار دارد. (558)

ملاصدرا متوفای 1050 ق.

خورشید اندیشه

محمود لطیفی

سخن از پر فروغ ترین خورشید معرفت و حکمت است که عقلها را به شگفت آورد و اندیشه تحقیق را در شکوه تفکر متحیر ساخت و بلندای همتش سروهای سرفراز را سر آمد و چینش زیبای کلامش عقده ها از عقاید برداشت. صراحت در بیان و مرامش دلق رنگ و ریا از چهره ها بر گرفت و چماقهای توهم و تهمت با سندان پولادین اراده و استقامتش در هم شکست. بزرگمرد حکمت برین و تک سوار افقهای بیکران یقین، صدرنشین مسند عرفان و آموزگار نخستین حکمت متعالیه که نامش فروغ بخش حلقه حکیمان است و یادش چشم اندازی از خاک تا خدا و همراهی با مرامش زورقی از نبوغ می خواهد تا با قطب نمای وحی و بادبان اراده و ناخدایی قلبی پر از عشق در یم هستی گام نهد و سفرهای چهارگانه از مبدا تا معاد را یکی پس از دیگری در نوردد و کلیدهای زمردین غیب و شهود را در فرازین قله حکمت به چنگ آرد.

طلوع خورشید

بنا به نقلی در ظهر روز نهم جمادی الاولی سال 980 ق⁽⁵⁵⁹⁾ مژده تولد فرزندی را به میرزا ابراهیم بن یحیی قوامی شیرازی دادند و او که سالهای دراز انتظار چنین روزی را داشت و بارها نذر و نیاز کرده بود از فرط خوشحالی سراسیمه خود را به منزل رسانید و بر طبق عهدهی که نموده بود نام مبارک «محمد» را برای فرزندش برگزید و تا زمانی که خود زنده بود روزانه یک سکه به شکرانه این لطف الهی در راه خدا انفاق می نمود.

میرزا ابراهیم از کارگزاران ولایت فارس یا بازرگانی سرشناس و امین در بازار بود. وی با انتخاب معلمان و اساتید خوب و مجرب در تربیت یگانه فرزندش کوشید و در آموزش علوم متعارف زمان کوتاهی نکرد تا آنکه در 16 سالگی او را به کار تجارت به بصره فرستاد و محمد در مدت سه ماهی که آنجا بود به زیارت عتبات نیز مشرف شد و با شنیدن خبر مرگ پدر به شیراز برگشت و مدتی مشغول رسیدگی به امور داراییهای پدر شد اما در همه این مدت دل در گرو تحصیل داشت تا سرانجام با سپردن مغازه و املاک پدر به دایی خود که مردی درستکار بود برای ادامه تحصیل راهی اصفهان شد. (560)

همان گونه که روال عادی حوزه های علمیه آن زمان بوده است به احتمال قوی صدرا علاوه بر فقه و اصول و دیگر علوم اسلامی متعارف، علوم دیگری چون ریاضیات و نجوم و طب و هیئت و... بخصوص منطق و فلسفه را در شیراز آغاز نموده و به مرحله ای رسانده که مجبور شده است برای تکمیل رشته های مورد علاقه خود به مسافرت و حضور در محضر اساتید مشهور نواحی دیگر اقدام نماید.

آغاز سفر

کسانی که به زندگی صدر المتالیهین پرداخته اند مقصد او را از شیراز به اصفهان نوشته اند اما به احتمال زیاد باید با ورود شاه عباس به شیراز در سال 998 که قاعدتا شیخ بهایی نیز همراه او بوده است صدر المتالیهین جوان با شیخ بهایی آشنا شده و به همراه آنان یا مدتی پس از آنان به پایتخت که در آن تاریخ قزوین بوده، آمده باشد. در این مورد نسخه اصلی کتاب حدیقه هلالیه شیخ بهایی که شرح دعای چهل و سوم صحیفه سجادیه است راهگشاست. زیرا در پایان نسخه و پس از اتمام کتاب نوشته است: «عبدہ الراجی صدر الدین محمد

شیرازی محروسه قزوین شهر ذی الحجه سنه الف و خمس من الهجرة النبوه. «
معلوم می شود که ملاصدرا در تاریخ 1005 و شاید قبل از آن در قزوین
مشغول تحصیل بوده و تا حدی با استادش آشنایی داشته که از روی کتابهای او
نسخه برداری می نموده است. بنابراین می توان گفت یک سال پس از این
تاریخ و با انتقال پایتخت از قزوین به اصفهان صدر المتالیهین نیز راهی اصفهان
شده باشد.

اساتید ملاصدرا

در عصر صدر المتالیهین اصفهان - و پس از آن قزوین - پایتخت و مرکز
علمی ایران بود و اکثر اساتید بزرگ در این شهرها اقامت داشتند و جاذبه ویژه
ای برای دانش دوستان داشت.

صدر المتالیهین ابتدا در محضر درس شیخ الاسلام شهر بهاء الحق و الدین
محمد بن عبد الصمد عاملی - معروف به شیخ بهایی - که در علوم نقلی مورد
اعتماد و دانشمند زمان و برنای عصر خویش بود حاضر شد و سنگ بنای
شخصیت علمی و اخلاقی ملاصدرا توسط این دانشمند جهاننیده کم نظیر و
علامه رهرو ذیفنون عصر بنا نهاده شد و تکمیل این بنای معنوی را استاد
دیگرش دانشمند سترگ و استاد علوم دینی و الهی و معارف حقیقی و اصول
یقینی سید بزرگوار و پاک نهاد حکیم الهی و فقیه ربانی امیر محمد باقر بن
شمس الدین مشهور به - میرداماد - عهده دار گشت. این نوجوان خوش
استعداد و پر شور حدیث و درایه و رجال و فقه و اصول را از شیخ بهایی و
فلسفه و کلام و عرفان و دیگر علوم ذوقی را از محضر میرداماد آموخت و علوم
طبیعی و ریاضی و نجوم و هیئت را نیز از محضر این دو استاد و احتمالاً نزد
حکیم ابوالقاسم میر فندرسکی عارف زاهد و ریاضی دان بنام عصر فرا گرفت.

مراحل سیر و سلوک

صدر الدین محمد بتدریج در علوم متعارف زمان و بویژه در فلسفه اشراق و مکتب مشأ و کلام و عرفان و تفسیر قرآن مهارت یافت. روشهای گذشتگان را دقیقاً بررسی نمود و موارد ضعف آنها را باز شناخت و مسائل مبهم مکاتب اشراق بهره ها برد ولی هرگز تسلیم عقاید آنان نشد و گرچه شاگرد مکتب مشأ گردید لیکن هرگز مقید به این روش نشد.

علامه محمد رضا مظفر این بخش از زندگی صدر المتالهین را اولین دوره زندگانی فکری و سلوک روحانی او می شمرد که در درس و بحث و تتبع آثار فلاسفه و سیر در افکار فلسفی و کلامی سپری نموده و نشانی از ذوق عرفانی و ابتکارات فلسفی در او مشهود نبوده است. صدر المتالهین خود در مقدمه اسفار می گوید: «من تمام نیرو و توان خود را در گذشته و از آغاز دوره جوانی صرف در فلسفه الهی نمودم تا حدی که به قدر امکان به آن دسترسی یافتم و در اثر سعی زیاد بخش شایان توجهی از آن نصیب شد و در آن زیاد مراجعه کردم و از نتایج اندیشه های آنان بهره ها بردم و از ابتکارات فکری و اسرار نهفته آنان سود فراوان یافتم و چکیده کتب و رسائل فلسفی یونان و دیگر معلمان بزرگ را به خاطر سپرده، از هر بابی چکیده آن را اختیار نمودم... و در این مدت صدفهای پر از مروارید گرانبهای حکمت و معرفت را از دریای حکمت به چنگ آوردم.» (561)

البته در آخر همین مقدمه و در مقدمه تفسیر سوره واقعه این دوره یا حداقل بخشی از آن را برای خود نوعی وقفه می شمرد، نه سیر، و غفلت محسوب می نماید نه ذکر و فکر. و آن را از باب حسنات الابرار سیئات المقربین جزء ضایعات عمر خود می داند و می گوید: «من به دلیل اینکه مقداری از عمر خود

را در بررسی آثار فیلسوف نمایان و جدل و مناظره اهل کلام و دقت‌های علمی و توانایی‌های منطقی و شیوه‌های بیانی آنان ضایع نموده و بر باد دادم همواره به درگاه خدا استغفار می‌نمایم. زیرا که در آخر کار و در اثر تابش نور ایمان و تایید و دستگیری خدای منان بر من روشن شد که پای استدلالیان چوبین و قیاس‌های منطقی آنان عقیم و راه آنان در معرفت حق غیر مستقیم است.⁽⁵⁶²⁾ آنگاه چشم باز نمودم و به حال خود گریستم و دیدم گر چه در شناخت ذات باری تعالی و تنزیه او از صفات ضعف و نقص و حدوث و نیز در معرفت به معاد و حشر روح انسانی به اندوخته‌هایی دست یافتم اما از معرفت حقیقی و شهود حق که جز با ذوق الهی و دریافت قلبی حاصل نمی‌شود دستم خالی است. «⁽⁵⁶³⁾

فرزانه اندیشمند حضرت آیه الله جوادی آملی پس از این دوره چهار دوره دیگر را در زندگی موسس حکمت متعالیه تصویر می‌نماید و این مجموعه را مراحل تحول روحی و جوهری او می‌شمارد⁽⁵⁶⁴⁾ که اگر آن دوره اول را مقدمه سفر اول سالکان عارف حکیم شیراز با مراحل چهارگانه سلوک و اسفار اربعه عارفان منطبق خواهد بود.

آواره کوی دوست

ملاصدرا از دانشمندان کم‌نظیری بود که از همراهی با صاحبان قدرت و زندگی با اهل دنیا و دنیا پرستان و تعریف و تمجید شاهان صفوی بیزار بود و عظمت روحی که در او وجود داشت به او اجازه سر فرو آوردن در برابر مقامات پست دنیایی را نمی‌داد. و البته دنیا طلبان نیز چنین مزاحمی را نمی‌توانستند تحمل کنند و او را از حسادت و توهین و تهمت خود در امان نمی‌گذاشتند. صدر المتالهین پس از طی مراحل علمی در اصفهان و احتمالاً آغاز حسادت‌ها و

مخالفتها به زادگاه خود باز می گردد تا شاید در حمایت خانواده و خویشان خود بتواند در امان باشد.

تاریخ بازگشت صدر المتالهین به شیراز همچون کوچ قبلی و بعدی او از این شهر معلوم نیست. همچنانکه از مدت اقامت و فعالیتهای علمی و اجتماعی او در این مرحله اطاعی نداریم و احتمالاً در همین سالها که باید بین سالهای 1010 تا 1020 باشد الله وردی خان فرمانروای شجاع و آگاه و دلسوز فارس تصمیم می گیرد تا مدرسه ای مخصوص به نام ملاصدرا بنا کند و آن مدرسه را پایگاه علوم عقلی در منطقه قرار دهد. اما اجل او را مهلت نمی دهد و در سال 1021 قبل از اتمام مدرسه به قتل می رسد و مقارن همین احوال ملاصدرا نیز در اثر ناسازگاری علمای شیراز و شروع آزار و اذیت و اهانت او ناگزیر به ترک شیراز و بازگشت به اصفهان می شود و یا به گفته آیه الله سید ابوالحسن قزوینی از همان جا به نواحی قم عزیمت می نماید. ایشان در شرح حال ملاصدرا می نویسند:

«... پس از مراجعت به شیراز چنانچه عادت دیرینه ابنای عصر قدیم و حدیث همین است محسود بعضی از مدعیان علم قرار گرفت و به قدری مورد تعدی و ایداً و اهانت آنان قرار گرفت که در نتیجه از شیراز خارج و در نواحی قم در یکی از قرا منزل گزید و به ریاضات شرعیه از ادای نوافل و مستحبات اعمال و صیام روز و قیام در شب، اوقات خود را صرف می نمود.» (565)

صدر المتالهین حکیم خانه به دوشی بود که به جرم آزادگی روح و فکر مجبور شد تا از پایتخت و پایتخت نشینان روی گرداند و به زندگی در روستایی دورافتاده و خالی از امکانات رفاهی - که در آن روز و در بارگاه صفویان برای دانشمندان منظور شده بود - بسنده نماید و خود را برای «انقطاع الی الله» آماده

سازد. او خود در توجیه انتخاب این راه می گوید: «من وقتی دیدم زمانه با من سر دشمنی دارد و به پرورش اراذل و جهال مشغول است و روز به روز شعله های آتش جهالت و گمراهی برافروخته تر و بد حالی و نامردمی فراگیرتر می شود ناچار روی از فرزندان دنیا برتافتم و دامن از معرکه بیرون کشیدم و از دنیای خمودی و جمود و ناسپاسی به گوشه ای پناه بردم و در انزوای گمنامی و شکسته حالی پنهان شدم دل از آرزوها بریدم و همراه شکسته دلان بر ادای واجبات کمر بستم.» (566)

این مرحله از زندگی رادمرد حکمت و شهود سرآغاز چشم پوشی از مظاهر دنیوی و جاه و جلال مجازی و دل بریدن از دنیا و دنیا پرستان و رو به سوی جمال و جلال حق نمودن است که همواره با مشقتهای فراوان و نیروی عزم و اراده ای آهنین تنها برای افرادی انگشت شمار حاصل می گردد؛ که در اصطلاح سالکان سیر از خلق به سوی حق نام دارد.

در کنج غربت

دوره سوم زندگی صدر المتالیهین مرحله دوم انقلاب روحی او و حرکت از وحدت به وحدت و سفر حق به سوی حق با یاری حق است. این مرحله طولانی ترین منازل در سفرهای چهارگانه سیر و سلوک است و صدر الدین شیرازی برای این مرحله که دوران سخت ریاضتهای جسمانی و مجاهدتهای نفسانی و عبادت و طی مقامات کشف و شهود است محلی به نام کهک (در سی کیلومتری جنوب شرقی شهر مقدس قم) را بر می گزیند و یا در اثر توفیق جبری و به عنوان تبعید از مرکز علمی و فرهنگی رسمی (اصفهان) بر او تحمیل می شود و در هر صورت فارغ از قیل و قال و جاه و رفاه شهر و شهرنشینی در جوار لطف و کریمه اهل بیت علیهم السلام و حرم آنان پناه می گیرد تا ضمن بهره گیری

از دریای علوم آل محمد صل الله علیه و آله از گزند فتنه ها در امان باشد. چرا که از امام صادق علیه السلام نقل شده است: «به هنگام فراگیر شدن فتنه ها به قم و اطراف آن پناه ببرید.» ⁽⁵⁶⁷⁾

سال ورود و مدت اقامت ملاصدرا در کهک همانند ورود و اقامتش در اصفهان بخوبی روشن نیست. از تطبیق و انطباق بعضی یادداشتها می توان نتیجه گرفت که بین سالهای 1025 تا 1039 در کهک بوده است و البته از شیوه زندگی او در آن قریه اطلاعی نداریم جز مطالبی که از نوشته های خود او می توان استفاده نمود. در مقدمه اسفار رنجنامه خود را چنین ادامه می دهد:

«با گمنامی و شکسته حالی به گوشه ای خزیدم. دل از آرزوها بریدم و با خاطری شکسته با ادای واجبات کمر بستم و کوتاهیهای گذشته را در برابر خدای بزرگ به تلافی برخاستم. نه درسی گفتم و نه کتابی تالیف نمودم. زیرا اظهارنظر و تصرف در علوم و فنون و القای درس و رفع اشکالات و شبهات و... نیازمند تصفیه روح و اندیشه و تهذیب خیال از نابسامانی و اختلال، پایداری اوضاع و احوال و آسایش خاطر از کدورت و ملال است و با این همه رنج و ملالی که گوش می شنود و چشم می بیند چگونه چنین فراغتی ممکن است... ناچار از آمیزش و همراهی با مردم دل کندم و از انس با آنان مایوس گشتم تا آنجا که دشمنی روزگار و فرزندان زمانه بر من سهل شد و نسبت به انکار و اقرارشان وعزت و اهانتشان بی اعتنا شدم. آنگاه روی فطرت به سوی سبب ساز حقیقی نموده، با تمام وجودم در بارگاه قدسش به تضرع و زاری برخاستم و مدتی طولانی بر این حال گذراندم.» ⁽⁵⁶⁸⁾

صدر المتألهین در طی نامه ای از کهک نیز به استادش میرداماد وضع روحی

خود را چنین ترسیم می کند:

«و اما احوال فقیر بر حسب معیشت روزگار و اوضاع دنیا به موجبی است که اگر خالی از صعوبتی و شدتی نیست... اما بحمدالله که ایمان به سلامت است و در اشراقات علمیه و افاضات قدسیه و واردات الهیه... خللی واقع نگشته... از حرمان ملازمت کثیر السعاده بی نهایت متحسر و محزون است. روی طالع سیاه که قریب هفت هشت سال است که از ملازمت استاد الامجد و رئیس الاعاظم محروم مانده ام و به هیچ روی ملازمت آن مفتخر اهل دانش و بینش میسر نمی شود... به واسطه کثرت وحشت از صحبت مردم وقت و ملازمت خلوات و مداومت بر افکار و اذکار بسی از معانی لطیفه و مسائل شریفه مکشوف خاطر علیل و ذهن کلیل گشته...» (569)

سفر عرشی

مرحله سوم سلوک روحانی صدر المتالیهین شیرازی سفر از حق به سوی خلق است برای مشاهده آثار خدای سبحان در مظاهر جمال و جلال و مطالعه آیات الهی در طبیعت و انسان و آفاق و انفس که در اثر طی مراحل گذشته نصیب سالک می شود. انسان در پایان این سیر به مقام خلافت الهی نایل می شود و در اصطلاح فلاسفه جهانی می شود بنشسته در گوشه ای. شور و ابتهاج ملاصدرا در این مرحله مانند همه آنها که به این مقام رسیده اند در خور وصف نیست. او پس از سالها خون دل خوردن توانسته است دریچه ای به عالم قدس بگشاید و حقایق علمی را که از راه تفکر و استدلال به دست آورده بود از راه مکاشفات نوری مشاهده نماید. در مقدمه اسفار پس از یادآوری دوران زحمت و رنج و مصیبتهای جانکاه، این مرحله را دوران آرامش و استراحت خود می شمرد و می گوید:

«سر انجام در اثر طول مجاهدت و کثرت ریاضت نور الهی در درون جانم تابیدن گرفت و دلم از شعله شهود مشتعل گشت. انوار ملکوتی بر آن افاضه شد و اسرار نهانی جبروت بر وی گشود و در پی آن به اسراری دست یافتم که در گذشته نمی دانستم و رمزهایی برایم کشف شد که به آن گونه از طریق برهان نیافته بودم و هر چه از اسرار الهی و حقایق ربوبی و ودیعه های عرشی و رمز و راز صمدی را با کمک عقل و برهان می دانستم با شهود و عیان روشنتر یافتم. در اینجا بود که عقلم آرام گرفت و استراحت یافت و نسیم انوار حق صبح و عصر و شب و روز بر آن ورزید و آنچنان به حق نزدیک شد که همواره با او به مناجات نشست.» (570)

معرفت عارفان

یکی از خاطرات بسیار آموزنده و شیرین و در خور تامل از ایام اقامت ملاصدرا در کهک نکته ای است که مرحوم شیخ عباس قمی⁽⁵⁷¹⁾ ذکر کرده و حضرت استاد حسن زاده آملی آن را این گونه مستند نموده است که: «در یک نسخه خطی اسفار که به خط حاج ملامحمد طهرانی و محشی به تعلیقات ملا علی نوری و ذوالعینین و بسیاری از حواشی خود ملاصدرا است و در اختیار راقم است و در حاشیه این افاضه - در بحث اتحاد عاقل به معقول - نوشته است:

«تاریخ هذه الافاضه كان ضحوة يوم الجمعة سابع جمادى الاول سبع و ثلاثين و الف من الهجرة و قد مضى من عمر المؤلف ثمان و خمسون سنة قمریه.»
(تاریخ این افاضه، صبح روز جمعه هفتم جمادی الاول 1037 بود و 58 سال قمری از عمر مولف سپری گشته بود) و در ذیل همین حاشیه، حاشیه دیگری

مرحوم میرزا علی اکبر حکمی یزدی در حاشیه اسفارش از جناب صدر المتالیهین به عنوان «منه» دارد که:

«كنت حين تسويدى هذا المقام بكهك من قرى قم ...»

این قسمت کتاب را در هنگام اقامت در کهک قم نوشتم و روز جمعه برای زیارت قبر دختر موسی بن جعفر (س) به قم آمدم و از او مدد و کمک خواستم. سپس این مطلب به یاری خدا برایم کشف شد. ⁽⁵⁷²⁾

خورشید جهان افروز

دوره پایانی سفرهای چهارگانه، سفر از خلق به سوی خلق به همراهی حق و برای رساندن پیام الهی از طریق تدریس و تالیف و تهذیب نفوس است تا با هدایت و ارشاد خود تشنگان هدایت را با آب گوارای حیات الهی سیراب نماید. این دوره از زندگی صدر المتالیهین همان بازگشت مجدد ایشان از روستای کهک به شیراز و حوزه بحث و تدریس و تصنیف و تالیف است.

شهرت صدرای شیرازی عالمگیر شده بود و طالبان حکمت از نواحی و اطراف برای درک فیض به حضورش می شتافتند. او خود در مقدمه اسفار می گوید: «... بتدریج آنچه در خود اندوخته بودم همچون آبخاری خروشان فرود آمد و چون دریایی پر موج در منظر جویندگان و پویندگان قرار گرفت. از آب خوشگوار آن وادی، فهم و ادراک سر سبز شد و از جریان زلال آن نهرهای اندیشه جاری گشت... پس رحمت الهی اقتضا نمود که معانی منکشف از عالم اسرار و انوار و فائض از مقام نور الانوار بیش از این در پرده استتار نماند. و از سوی خدا ملهم شدم تا جرعه ای از افاضات ربانی را به تشنگان وادی طلب بچشانم و دل جویندگان انوار حقیقت را منور سازم تا جرعه نوشان را حیات ابدی و طالبان هدایت را روشنی قلب گردد.» ⁽⁵⁷³⁾

بعضی از تراجم نویسان علت بازگشت به شیراز را به امر شاه صفوی دانسته اند ولی اکثر آنان نوشته اند که امامقلی خان حاکم شیراز صدر المتالهین دعوت نمود تا به وطن خود برگردد و در مدرسه ای که پدرش به خاطر ملاصدرا بنا کرده به تعلیم و تدریس و تربیت طلاب بپردازد.

در شان و مقام این مرکز مهم علمی و سطح فرهنگی حوزه شیراز و همت پایه گذاران مدرسه همین بس که تدریس علوم عقلی یکی از مقررات الزامی آن مدرسه بوده است.

در هر صورت از نامه ای که حکیم الهی در سالهای اول بازگشت به شیراز برای استادش میرداماد نوشته پیدا است که از این هجرت راضی نبوده و به یاد دوران خوش تنهایی و عزلت حسرت می خورد و برای از دست دادنش متاسف بوده است. در بخشی از نامه چنین آورده است:

«قبل از ایام جدایی هرگز این شدايد دست نداده بود و به صحبت جاهلان و ناقصان این بلاد گرفتار نشده بود. از طول مکث در اینجا ملول گشته ام و از صحبت معلولان این شهر معلول گشته و از کثرت عیال و پیوستگان و نامرادیهای دور و زمان و عدم مساعدت چرخ و دوران و بی توجهی ارکان دولت این جهان و بی التفاتی اعیان این عهد و قران بغایت محزون و پریشان گشته... در مقام توحید و تفرد می بودم و پای در دامن غنای از خلق و تعزر کشیده داشتم و در خلوت تحصیل ملکات می کردم و از مشاهده مکروهات از روی حزم و دور اندیشی هراسان و گریزان بودم.» (574)

آفتاب آمد دلیل آفتاب

استعداد فوق العاده و روح حساس و زهد و عبادت و انس به خدا صدر المتالهین را زبانزد خاص و عام کرد و توجه همگان را به او جلب نمود. او از

آغاز جوانی بی اعتنا به دنیا و مقامات دنیوی و شوون مادی بود و به قدر ذره ای هم به فکر جلب رضایت خاطر مردم نبود. او دارای معنویتی عمیق و روحی بلند بود که از نزدیکی به پادشاهان و امرا و ریاست بر عوام ننگ داشت و در آن عصر که نوع مصنفان و مولفان، کتاب و رساله خود را به اسم پادشاه وقت یا حتی یکی از وزرا و رجال نامی می نوشتند و گاهی کتاب را به آنان هدیه می کردند، در نوشته های ملاصدرا نشانی از این گونه امور نیست و با تعداد فراوان کتابهایی که دارد در هیچ یک از آنان اسمی از کسی نبرده است. او به واقع علم را با عمل توأم نمود و حکمت را در رفتار و کردار خود متجلی ساخت. محمد بن ابراهیم شیرازی در همان ایام جوانی از سوی استاد خود میرداماد به صدر الدین و صدرا ملقب شد و شاید اولین ستایش را نیز از همین استاد خود در قالب شعر شنید که:

صدرا جاهت گرفته باج از گردون اقرار به بندگیت کرد افلاطون
بر مسند تحقیق نیامد چون تو یکسر ز گریبان طبیعت بیرون
از فرزندگان معاصر، فیلسوف عظیم الشان حضرت آیه الله سید ابوالحسن
قزوینی نیز می گوید: «در فن فلسفه الهی و تحقق مسائل غامضه علم مافوق
الطبیّه و استقامت فهم و حسن سلیقه، عدیل است و به اعتقاد حقیر در الهیات و
فن معرفه النفس بر شیخ الرئیس راجح و مقدم است و در حسن تعبیر و سلاست
کلام و جزالت منطق و تقریر کسی به پایه او نرسیده، در علم فقه صاحب نظر و
تحقیق است و در علم رجال وحید و فرید عصر بوده و در فن ریاضی از هندسه
و هئیت ماهر بوده و بزرگترین فضیلت او تطبیق قواعد حکمت الهی با قواعد
عرفان و طریقه عرفاست.» (575)

علامه طباطبایی مفسر و فیلسوف بزرگ معاصر نیز در مورد مجدد فلسفه اسلامی در قرن 11 می گوید: «صدرالدین محمد بن ابراهیم شیرازی... پس از فراغت از تحصیل... سالها در کنج عزلت سرگرم مجاهدات و ریاضات و تصفیه نفس شده توانست پس از سالها خون دل خوردن دریچه ای به عالم قدس باز کرده، حقایق علمی را که از راه مکاشفات نوری مشاهده نماید.⁽⁵⁷⁶⁾ وی اولین فیلسوفی است که مسائل فلسفه را - پس از آنکه قرنها در اسلام سیر کرده بود - از حالت پراکندگی در آورده، مانند مسائل ریاضی روی هم چید. و از این روی اولاً امکان تازه ای به فلسفه داده شد تا صدها مساله فلسفی که در فلسفه قابل طرح نبود مطرح و حل شود و ثانیاً یک سلسله از مسائل عرفانی - که تا آن زمان طوری وراً طور عقل و معلوماتی بالاتر از درک تفکری شمرده می شدند - به آسانی مورد بحث و نظر قرار گیرند و ثالثاً ذخایر زیادی از ظواهر دینی و بیانات عمیق فلسفی پیشوایان اهل بیت علیهم السلام که قرنها صفت معمای لاینحل را داشتند و غالباً از متشابهات شمرده می شدند حل و روشن شود و به این ترتیب ظواهر دین و عرفان و فلسفه آشتی کامل پذیرفته و در یک مسیر افتادند.»⁽⁵⁷⁷⁾

مرحوم مطهری، شهید حکمت و جهاد می گوید: «صدرا در آنچه علم اعلی... یا حکمت الهی خوانده می شود... تمام فلاسفه پیشین را تحت الشعاع قرار دارد و آن را بر اصولی خلل ناپذیر استوار کرد. حکیم الهی و فیلسوف ربانی بی نظیر که حکمت الهی را وارد مرحله جدیدی کرد.»⁽⁵⁷⁸⁾

و امام حکیمان و عارفان بنیانگذار انقلاب اسلامی از موسس حکمت متعالیه چنین یاد می کند: «محمد بن ابراهیم شیرازی... اول کسی است که مبدا و معاد را بر یک اصل بزرگ خلل ناپذیر بنا نهاد و اثبات معاد جسمانی با برهان عقلی

کرد و خلله ای شیخ الرئیس را در علم الهی روشن کرد و شریعت مطهره و حکمت الهی را با هم ائتلاف داد با بررسی کامل دیدیم هر کس درباره او چیزی گفته از قصور خود و نرسیدن به مطالب بلند پایه اوست... این فیلسوف بزرگ اسلامی و حکیم عظیم الهی... افق شرق را به نور حکمت قرآن روشن کرد...»⁽⁵⁷⁹⁾ و در کتاب چهل حدیث از ملاصدرا با صفاتی چون: محقق فلاسفه فیلسوف محققین، فخر طایفه حقه اعظم الفلاسفه علی الاطلاق نام می برد.

فروع حکمت متعالیه

روزی که سفینه النجاه اسلام ناب محمدی صل الله علیه و آله در ساحل خشک و سوزان جاهلیت متعصب قرشی و سلطنت ظلمانی اموی به گل نشست فلسفه از پای افتاده و شرک آمیز یونانی و حکمت کلیسایی اسکندرانی در شام و مصر و بغداد شکفتن آغاز کرد و دستمایه تعزیه گردانان میدان مبارزه با «ثقلین» شد. اما در مدتی اندک دانشمندان وارسته اسلامی و خصوصاً تربیت شدگان مکتب تشیع با تکیه بر فرهنگ عمیق و اصیل «قرآن و عترت» و بی اعتنا به اغراض سیاسی نهضت ترجمه، با اصطلاحات فلسفی آشنا شده و از «شیوه منطقی» ارسطو و «مکاشفه» نو افلاطونی در مناشقات علمی - سیاسی و فهم معارف قرآن بهره ها گرفته، حتی خود در این مکاتب استاد شده و به نوآوری پرداختند و نقادی عمیق مباحث را با معیار معارف قرآن به عهده گرفتند. فارابی و بوعلی سینا متد ارسطویی را در قالب جدید آن - حکمت مشأ - پی ریختند و شهاب الدین سهروردی نیز عنصر سلوک و اشراق را اساس فلسفه خود قرار داد و با ادغام بدیع عناصر گوناگون فلسفی از برآیند آنها فلسفه «اشراق» را بنا نهاد و مقارن این دو مکتب فلسفی پیش رفت. این دو جریان همان «علم کلام» بود که همواره زمینه مناسبی برای طرح مسائل جدید در

فلسفه و رشد و نقد آن ایجاد نمود. عرفان نیز به عنوان راهی برای دریافت حقیقت دین و شیوه خاصی از معرفت الهی و وصول به کمال معنوی در پی آن بود که جنبه اصیل و پر مغز و نغز شریعت اسلامی را به دست آورد اما با تمام تلاشی که دانشمندان و حکیمان داشتند نتوانسته بودند این چهار رود خروشان را به هم پیوند دهند و به یک سو هدایت کنند.

در چنین زمینه فرهنگی که از سویی بسیار غنی و پر مایه بود و از سوی دیگر به رکود و کساد و نازائی گرفتار شده بود، زیرا غلبه نهضت ضد عقلی که همزمان با غرب و شاید در اثر ارتباط دولت صفوی با اروپا بر حوزه های علوم اسلامی سایه افکنده بود و نهایتاً منجر به ظهور «فلسفه تجربی» و حس گرایی «ظاهریه» و پیدایش «اخباریگری» و جمود بر ظواهر شرعی در شرق و به ویژه در نبض پر تپش آن «تشییع» شده بود هر یک از رودهای خروشان و پربرتکت حکمت و معرفت را از تکاپو و حرکت آفرینی باز داشته و یا بکلی خشکانیده بود، آری در چنین فضای گرفته ای خورشید جهان افروز «حکمت متعالیه» در آسمان فکر اسلامی ایران طلوع کرد و افق شرق را به نور حکمت روشن کرد.

حکمت متعالیه از یک نظر به منزله چهارراهی است که چهار مکتب مهم یعنی حکمت مشائی ارسطویی و سینایی و حکمت اشراقی سهروردی و عرفان نظری محیی الدینی و معانی و مفاهیم کلامی (اسلامی) با هم تلاقی کرده و مانند چهار نهر سر به هم آورده رودخانه ای خروشان به وجود آورده اند و از نظر دیگر به منزله یک ساختمان عظیمی است که چهار عنصر مختلف را پس از یک سلسله فعل و انفعالات به هم ربط داده و به آنها شکل و هیئت و واقعیت نوینی بخشیده که با ماهیت قبلی هر یک از عناصر متغایر است. (580)

«اختلاف سابقه دار مشأ و اشراق... و همچنین بسیاری از موارد اختلاف نظر فلسفه و عرفان به وسیله صدر المتالهین حل شد و چهره بسیاری از حقایق اسلامی روشن گشت...» (581)

گر چه جهل ظاهرینان و غرور علمی اروپای پس از رنسانس و خود باختگی مسلمین در قرون اخیر در حدی بوده و هست که اجازه نمی دهد آهنگ حیاتش حکمت متعالیه و صدای گوشخراش شکستن استخوانهای پوسیده فلسفه ارسطویی و نو افلاطونی «اسکولاستیک» در زیر چرخ عظیم و تندر حکمت متعالیه صدرایی به گوش غریبان و غریزدگان قدیم و جدید برسد و تحول بزرگ فلسفی را که آن حکیم الهی و فیلسوف ربانی ایجاد نمود دریابند. اما بدون شک با ظهور صدر المتالهین فعالیت فکری در ایران عصر صفوی به اوج خود رسید و اندیشه های او تمامی حیات فکری و عقلی چهار قرن گذشته را در انحصار درآورد و امروز نیز مکتب او به همان سر زندگی دوران تقریر و تحریر است.

آثار ماندگار

صدر المتالهین از نویسندگان خوش قلم و پر کار در فلسفه اسلامی است و آثار قلمی او لطیف و در کمال فصاحت و بلاغت است و به تعبیر یکی از اساتید صاحب نظر، در گذشته تاریخ فرهنگی شیعه دو نفر در حسن تعبیر و شیوایی قلم بی نظیر بوده اند و شاید در آینده هم نظیری نداشته باشند، شهید ثانی زین الدین جبل عاملی که در فقه قلم شیرین و جذاب و روانی دارد و صدر المتالهین شیرازی که فلسفه را با بیانی روان و قلمی شیوا تقریر نموده است.

تالیفات حکیم شیراز بیش از چهل عنوان کتاب و هر یک در نوع خود شاهکاری بی نظیر می باشد به جز رساله سه اصل در علم اخلاق و چند نامه

جملگی به زبان عربی (زبان رسمی مراکز علمی آن عصر) نوشته شده و دارای نثری روشن و فصیح و مسجع و برای آموزش فلسفه و عرفان بسیار آسان و سهل است. در میان آثار فلسفی او بخشی خصلت عرفانی بارزتری دارند و بعضی دارای لحن برهانی و استدلالی تر هستند، هر چند که از تمامی آنها بوی عرفان به مشام می رسد.

از ویژگیهای بسیار مهم نوشته های ملاصدرا که از دستاوردهای انحصاری خود او است تطبیق بین مفاهیم و بیانات شرع و براهین فلسفی است و به نحوی که در هیچ مساله فلسفی تا استشهاد بر آیات قرآن و آثار معصومین ننماید نظر قاطع خود را ابراز نمی دارد. او همواره در کتابهایش افتخار می کند که هیچ کس را ندیده که همچون خود او اسرار قرآن کریم و سنت معصومین را فهمیده باشد. تمام نوشته های فلسفی او پر از آیات قرآن و روایات است و تمام تفاسیرش سرشار از برداشتهای عرفانی و عقلی است و او در این روش نظیری ندارد. البته پس از او شاگرد بی نظیرش فیض کاشانی این شیوه را از استاد آموخته و آن را گسترده و زیبا به کار برده است.

نوشته های صدر المتالیهین در مجموع از ویژگیهایی چون جامعیت، داوری مصلحانه بین آراء مختلف، استفاده از عقل و ذوق و وحی در حل مبهمات، احاطه بر آراء گذشتگان، و در آخر سهل و ممتنع نویسی برخوردار است.

به تعبیر علامه حسن زاده آملی کتاب اسفار اربعه ام الکتاب مولفات ملاصدراست که در اواخر دوره اقامتش در کهک شروع به تالیف آن نموده و از دامنه و گسترش مطالب بی گمان بر شفای بوعلی سینا و فتوحات مکیه ابن عربی مقدم است. «این کتاب به یک معنا نقطه اتصال و حلقه جامع دایره المعارف مشائی ابن سینا و اقیانوس اسرار باطنی ابن عربی است و به تعبیر

دیگر، هم اوج هزار سال تفکر و تامل دانشمندان و حکمای اسلامی است و هم شالوده بنای عقلانی تازه و اصیلی است که از متن معارف اسلامی سرچشمه گرفته است. « (582)

صدر المتالهین در این کتاب بزرگ با صراحت تمام رابطه حکمت و دین و عقل و وحی را بیان می دارد که: «حاشا الشریعه الحقه الالهیه البیضا ان تکون احکامها مصادمه للمعارف الیقینیه الضروریه و تبا لفلسفه تکون قوانینها غیر مطابقه للکتاب و السنه» (583) حاشا که احکام و مقررات بر حق و تابناک شرعی با معارف بدیهی و یقینی عقلانی، ناهماهنگ باشد و نابود باد فلسفه و حکمتی که قواعد و یافته هایش مطابق با کتاب الهی و سنت نبوی نباشد.

صدر المتالهین در درک ظاهر و فهم اسرار قرآن و حدیث تبحری ویژه داشت و گر چه در اکثر کتب فلسفی خود به قرآن و حدیث تمسک نموده و گاهی نیز به شرح آیات و احادیث پرداخته اما کتابهایی نیز به تفسیر آیات و احادیث اختصاص داده و سوره های سجده، یس، واقعه، حدید، جمعه، طارق، اعلی، زلزال و سوره بقره تا آیه 65 و آیه الکرسی و آیه نور و... را تفسیر نموده که از تفاسیر ارزشمند فلسفی به شمار می آیند و تاکنون چندین بار چاپ شده است.

شرح اصول کافی مرحوم آخوند نیز اولین شرحی است که بر کتاب بی نظیر اصول کافی پس از حدود شش قرن نوشته شده و سنت شرح نویسی بر روایات عمیق اعتقادی را باب نموده و بدون شک یکی از مهمترین متون اعتقادی شیعی دوره صفوی است که در هماهنگی بین حکمت و عرفان و وحی یکی از بهترین و بلکه اولین کلید است و مولف کتاب روضه الجنات در مورد این کتاب می گوید:

«و عندی انه ارفع شرح کتب علی احادیث اهل البیت علیهم السلام و ارجحها فائده و
اجلها قدرا.» (584)

صدر المتالهین در سیر نوشتاری خود ابتدا حکیمی عقلانی است که شرح هدایه را می نویسد و شفای بوعلی را حاشیه می زند و پس از طی مراحل سلوک و معرفت عارفی متکی بر وحی است که با قدرت الهی و هدایت نبوی و بیان علوی و با قدم قلم سفرهای چهارگانه را طی می کند و اسفار اربعه می نویسد و در آخر کار تمام هم خود را بر فهم و درک و تبیین قرآن و روایات اهل بیت علیهم السلام متمرکز می نماید و آخر کار نیز در یک دستش قلم تفسیر سوره بقره و در دست دیگرش برگه های شرح کتاب الحججہ اصول کافی است که به دیدار محبوب می شتابد.

خانه آفتاب

صدر المتالهین داماد میرزا ضیاً الدین محمد بن محمود الرازی مشهور به ضیاًالعرفاً پدر زن شاه مرتضی والد فیض کاشانی است. و بدین ترتیب باید گفت فیض پیش از آشنایی علمی با صدر المتالهین با او ارتباط خویشاوندی داشته و دختر ملاصدرا، دختر خاله فیض بوده است.

فرزندان صدر المتالهین که هر یک از علوم اسلامی بهره ای وافی برده و از نامداران جهان محسوب می شوند جلوه دیگری از روح الهی آن فیلسوف وارسته می باشد که در نظام خانواده تجلی یافته است.

1. اولین فرزند این خانواده ام کلثوم در سال 1019 به دنیا آمد و دانش و بینش و علم و فلسفه را از پدر آموخت و در سال 1034 به عقد ملا عبدالرزاق لاهیجی (فیاض) در آمد. او همچنان در محضر همسرش به تحصیل ادامه داد تا

در اکثر علوم متعارف سرآمد همگنان شد به نحوی که در مجالس دانشمندان شرکت می نمود و با آنان به مباحثه می پرداخت. (585)

2. محمد ابراهیم، ابوعلی حکیمی اندیشمند و عارفی سالک و محدثی والا مقام است که در سال 1021 به دنیا آمد و در محضر پدر به تحصیل پرداخت. کتابهای متعدد نگاشت و کتابی نیز به نام عروه الوثقی در تفسیر آیه الکرسی به زبان فارسی نوشت ولی آنچنانکه از بعضی نوشته هایش پیداست و عده ای از تراجم نویسان تصریح نموده اند در اواخر عمر بشدت از فلسفه رویگردان شد و بر فلسفه تاخت. (586)

3. زبیده خاتون متولد 1024 سومین فرزند صدر المتالهین، عالمی ادیب و فاضل و حافظ قرآن، همسر دانشمند بزرگ میرزا معین الدین فسائی و مادر علامه ادیب میرزا کمال الدین فسائی (میرزا کمالا) داماد مجلسی اول است. او حدیث و تفسیر قرآن را از پدر و خواهر بزرگ خود آموخت و در ادبیات استاد فرزند خود بود. (587)

4. زینب سومین دختر صدر المتالهین است که عالمی فاضل و متکلمی اندیشمند و فیلسوفی عارف و عابد و زاهد و از ستارگان درخشان فصاحت و بلاغت و ادب بود. در محضر پدر و برادرش بهره ها برد و پس ازدواج با جناب فیض کاشانی تحصیل خود را در محضر همسرش به کمال رساند. در سال تولد زینب در کتب تراجم نیامده ولی تاریخ وفاتش را 1097 نوشته اند. (588)

5. دومین پسر صدر المتالهین نظام الدین احمد دانشمندی ادیب و حکیمی متاله و شاعری عارف است که در سال 1031 در شهر کاشان به دنیا آمد و در رجب 1074 وفات یافت. وی کتابی به نام مضماری دانش به زبان فارسی دارد. (589)

6. آخرین فرزند صدر المتالهین معصومه خاتون همسر علامه بزرگ میرزا قوام الدین تبریزی از شاگردان به نام صدر المتالهین و حاشیه نویسی کتاب اسفار است. او در تاریخ 1033 به دنیا آمد و 1093 وفات یافت. بانویی دانشمند و ادب دوست، حدیث شناس و عابد و زاهد و حافظ قرآن کریم بود که در محضر پدر و سپس خواهرانش زبیده و ام کلثوم علوم و معارف روز را فراگرفت. (590)

غروب خورشید

حکیم وارسته در طول عمر 71 ساله اش هفت بار با پای پیاده به حج مشرف شد و گل تن را با طواف کعبه دل صفا بخشید و در آخر نیز سر بر این راه نهاد و به هنگام آغاز سفر هفتم یا در بازگشت از آن سفر به سال 1050 هج در شهر بصره تن رنجور را وداع نمود و در جوار حق قرار گرفت، و در همانجا به خاک سپرده شد و اگر چه امروز اثری از قبر او نیست اما عطر دلنشین حکمت متعالیه از مرکب نوشته هایش همواره مشام جان را می نوازد.

محمد تقی مجلسی متوفای 1070 ق.

بر ساحل حدیث

سید حمید میر خندان

با به قدرت رسیدن صفویان، تشیع مذهب رسمی ایران اعلام شد. با بروز این تحول، طرح و معرفی معارف اسلامی و احادیث اهل بیت علیهم السلام که یکی از اصیل ترین و غنی ترین منابع اسلامی است. برای مردم فارسی زبان ضرورت بیشتری یافت. یکی از علمایی که به سهم خود در این راه قدم برداشت «ملا محمد تقی مجلسی» (ره) است. این مختصر به معرفی آن عالم گرانقدر از سلسله ابرار می پردازد.

تولد

محمد تقی در سال 1003 ق. در شهر بزرگ و زیبای اصفهان، پایتخت صفویه، چشم به دنیا گشود. به مبارکی نهمین امام معصوم علیهم السلام او را محمد تقی نام نهادند. آوای اذان و اقامه اولین کلماتی بود که در گوش او طنین افکند، بدین گونه آغاز زندگی او با نوای توحید و رسالت قرین شد.

کودکی محمد تقی در محیطی آکنده از صفا و عشق به دین و پیشوایان دین سپری شد. از همین رو فطرت خداجوی او مجال رشد یافت و احساسات و عواطفش با حب آل محمد صل الله علیه و آله شکل گرفت. پدرش ملا علی مجلسی فاضلی دانش دوست بود و خود از راویان احادیث اهل بیت علیهم السلام به شمار می آمد. ذوق و قریحه شعر گویی او شهرت داشت و به «مجلسی» تخلص می کرد و گویا از همین رو، مجلسی نام گرفته بود. (591)

کودکی

مولا علی مجلسی از همان اوان کودکی محمد تقی، اعتقادات و مبانی دینی را به او تعلیم می داد، از خدا و رسول خدا صل الله علیه و آله، از معاد و دوزخ و بهشت برایش - سخن می گفت. نماز را به او آموخته بود و او را به همراه خود به مجالس مذهبی می برد. محمد تقی نیز به دین و مسائل دینی علاقه نشان می داد و آن گونه که خود نقل کرده است کودکان را با آیات قرآن و روایات، به انجام کارهای خوب و ترک کارهای زشت فرا می خواند. برای همین در حلقه بازی کودکان رفتار او بیشتر به بزرگان می نمود تا کودکان. این صفای روحی و علاقه مذهبی بعدها در شخصیت و زندگی او تجلیات بارزتری یافت و محمد تقی را در راه تحصیل علوم و معارف الهی قرار داد.

وجود عالم بزرگی چون درویش محمد عاملی، پدر بزرگ مادری او در میان بستگان محمد تقی در شوق او به تحصیل معارف اسلامی نقش بسیاری داشت و نیز وجود بزرگانی چون حافظ ابونعیم اصفهانی (متوفای 406 ق.) در بین نیاکان او همت و علاقه او را به قدم نهادن در راه آنان می افزود.

می توان گفت نخستین کلاس درس او خانه بود. چرا که در خانواده ای فرهیخته و دوستدار علم رشد می یافت.

تحصیل

گامهای بعدی تحصیل و دانش را تحت نظر پدرش استوارتر برداشت و پس از آن با استادان بزرگ حوزه اصفهان آشنا شد و به راهنمایی پدرش به درس علامه مولا عبدالله شوشتری (یکی از علمای بزرگ حوزه اصفهان) راه یافت.

علامه مولا عبدالله شوشتری از تربیت یافتگان حوزه نجف بود که پس از طی مراحل عالی علمی به اصفهان مهاجرت و در آنجا اقامت کرده بود. محمد تقی

سالها همراه این استاد بود و فقه، حدیث، اصول فقه، کلام و تفسیر را نزد وی آموخت و تحصیل علم حدیث و روایت را بیشتر مدیون او بود. خود سالها بعد در این باره می نویسد: «او بزرگ استاد ما و بزرگ استاد شیعه در عصر خویش بود. وی علامه ای محقق و دقیق و زاهدی عابد و باورع بود. بیشتر مطالب این کتاب (روضه المتقین که کتابی روایی است) از افادات اوست...»

می توان گفت که نشر فقه و حدیث در آن دوان در اصفهان به وسیله او صورت گرفت. (592)

پس از وفات استاد در سال 1021 ق. نزد فرزند او مولا حسنعلی شوشتری، که او نیز از علمای برجسته و استاد بسیاری از مشاهیر حوزه اصفهان بود، به تحصیل پرداخت.

همزمان دوران تحصیل نزد علامه عبدالله شوشتری به درس دانشور دیگری راه یافت و در نفس و وجود خویش سفری را آغاز نمود. این سیر انفسی به راهنمایی سالک و عارفی وارسته، فقیه و محدث بزرگ «شیخ بهایی» آغاز شد. از سالهای آغازین تحصیل، نسبت به عرفان جذبه ای شدید در محمد تقی وجود داشت حس می کرد که فقه اصول و علوم متداول مدرسه ای عطش جانش را فرو نمی نشاند. شاید در سنین بلوغ این احساس در او شکل گرفته بود. اما همان گونه که مقتضای این سنین است آن احساس مبهم و درک خام را نمی توانست برای خود تبیین کند و با دیگران به وضوح درباره اش سخن بگوید اما اینکه «چه کند و از کجا آغاز کند؟» برای به مراتب مجهولتر بود. ولی پس از آشنایی با شیخ بهایی و حضور در درس وی گمشده خود را یافت.

بهاً الدین محمد عاملی، معروف به شیخ بهایی در آن زمان از اساتید شاخص و برجسته حوزه اصفهان به شمار می رفت. جامعیت او در علوم مختلف شگفت

آور بود، به طوری که بر بیشتر علوم متداول تسلط داشت و در آنها صاحب تالیف بود. مجلسی بعدها درباره این استادش می نویسد: «او بلند مرتبه و والا مقام بود و حافظه ای سرشار داشت. من کسی را مانند او در کثرت علوم و وفور فضل و بلندی مرتبه ندیده ام.» (593)

تواضع و آزادمنشی او در برابر شاگردان خویش، حتی کسانی چون محمد تقی جوان، بر جذابیت و محبوبیت او نزد محمد تقی افزوده بود. محمد تقی مجلسی خود نقل می کند آن هنگام که هنوز بالغ نشده بود در درس شیخ بر او اشکالی علمی وارد کرد و شیخ نیز پس از آنکه گفتار محمد تقی را حق یافت از نظر خود دست برداشت و آن سخن را تایید کرد. (594)

آنچه که محمد تقی مجلسی را بیش از همه مجذوب شیخ بهایی کرده بود، علاوه بر تسلط او بر علوم شرعی، سیر و سلوک روحانی و زهد و قناعت آن عارف و فقیه پرآوازه بود. از این رو همراهی محمد تقی مجلسی با شیخ از ابتدای دوران تحصیل - از سنین نوجوانی - تا اواخر عمر شیخ ادامه داشت. وی علاوه بر آن از مجلس درس علمای دیگری همچون میرفندرسکی، قاضی ابوالسرور، امیر اسحاق استرآبادی، شیخ عبدالله بن جابر عاملی (پسر عمه اش) ملا محمد قاسم عاملی (دایی اش) نیز بهره برده است.

هجرت به نجف

سال 1304 ق. آنگاه که سی و یک بهار از عمر مجلسی می گذشت فصل دیگری در زندگی او باید آغاز می شد، فصل استقلال علمی، و ثمر دادن. اما او در آن سالها سودای دیگری در سر داشت، سودای خلوت گزیدن و سیر و سلوک. از نظر او هنوز راه بسیاری مانده بود که باید طی می شد. سفری از خویش و در نوردیدن خود و خواسته های لجام گسیخته خود. عزم مجلسی بر

چنین سفری بود. گر چه از سالها قبل این سفر برای وی آغاز شده بود اما گویی سفر به نجف، که سفری در بعد مکانی بود، به سیر روحی او گستره تازه ای می داد.

نجف، شهر علی علیه السلام، بستر رویش علوم و معارف اسلامی بود و فضای آن از وجود بارگاه آن حضرت، طهارت و صفای خاصی داشت. خاکی مقدس و فضایی ملکوتی! نجف علاوه بر آنکه در آن زمان یکی از حوزه های معروف و معتبر شیعه بود، پیکر مقدس سرور پرهیزکاران عالم و اسوه زاهدان را در خود جای داده بود.

اکنون محمد تقی در کنار بارگاه سید اوصیا و پدرائمه علیهم السلام از عنایتهای آن بزرگ بهره مند می شد. خود درباره آن دوران می گوید: «در حوالی روضه مقدس - در مقام مهدی (عج) - شروع به مجاهده نفس نمودم و خداوند به برکت مولای ما - که دروذهای خدا بر او باد - بابهای مکاشفه را که عقلهای ضعیف تحمیل آن را ندارد، بر روی من گشود.» ⁽⁵⁹⁵⁾

در آن دوران خوش و وجدآور که ورای خوشی و نشاطهای مادی است، مجلسی درس و بحث و قلم را کنار نگذاشت، چرا که کلام معصوم را چیزی خارج از آن حیطة و بی ارتباط با آن نمی دانست. در نجف از «سید شرف الدین علی شولستانی» از علما و محدثان بزرگ حوزه نجف، بهره برد و در 33 سالگی به کسب اجازه از او نائل شد. ⁽⁵⁹⁶⁾

بازگشت به اصفهان

دوران اقامت مجلسی در نجف را باید حد فاصل دو مرحله متمایز زندگانی او دانست. در پایان این دوران، او همتی فراتر از خود یافته بود و می خواست که رسالت خود را در هدایت و ارشاد مردم نیز به انجام برساند. اکنون رویای

صادق، که یکی از راههای الهام از عالم غیب به انسان است، برای او راه گشود. در خواب علی علیه السلام را دید که به او می فرمود تا به اصفهان برگردد اما او اصرار فراوانی می کرد که حضرت اجازه دهد در جوار بارگاهش اقامت داشته باشد. امام علیه السلام فرمود که وجود او در اصفهان برای هدایت مردم مفیدتر است. پس از آن مجلسی به اصفهان بازگشت و به تالیف و تدریس مشغول شد.

از خدمات علمی در این دوران نوشتن شرحی بر صحیفه سجادیه بود. «وی در مقابله و تصحیح و نشر صحیفه تلاش بسیاری کرد و در اثر اهتمام او به این امر صحیفه سجادیه در میان مردم شناخته شد و از هجران و فراموشی بیرون آمد.» (597)

به سوی حدیث

احادیث و گفتار معصومین علیهم السلام برای محمد تقی مجلسی ارزشی والا و بی حساب داشت. چرا که او تهذیب نفس و رشد و ارتقای روحی را که برنامه زندگی اش بود، با راهنمایی و هدایت معصومین علیهم السلام میسر می دانست و معتقد بود که سیر و سلوک صوفی مابانه ای که بدون هدایت و حب اهل بیت صورت گیرد رساننده به حق تعالی و مقرب به ذات احدی نیست. از سوی دیگر او در آداب و اعمالی که در سیر و سلوک روحی باید مراعات شود، سخت پای بند به پیروی از دستورها و احکام دینی بود. او اعتقاد داشت که: «با فقه است که سعادت ابدی و کمالات همیشگی حاصل می گردد.» (598)

بیشتر تصمیم داشت که به شرح و تفسیر روایات معصومین علیهم السلام بپردازد. لیکن چون کاری عظیم بود، در خود این جرات را نمی یافت. (599) تا اینکه زمانی به بیماری سختی دچار شد به طوری که تا چند قدمی مرگ رفت. در بستر همان بیماری رویاهایی چند دید که از یافتن زندگی دوباره و شروع

مرحله ای جدید در زندگی اش حکایت می کرد. از آنجا که مجلسی از سالهای نخست عمرش را با تهذیب نفس، صفای قلب و خلوص نیت سپری کرده بود، رویاهای صادق بسیاری برایش رخ می داد و با این الهام غیبی، که در بیانات ائمه علیهم السلام جزئی از نبوت شمرده شده، در طول زندگی خود راه می گشود. ⁽⁶⁰⁰⁾

مجلسی در رویا به دست ائمه علیهم السلام شفا یافت و در رویایی دیگر از غذا و میوه های بهشتی که رسول خدا صل الله علیه و آله برایش فرستاده بود، خورد. خود می گوید: «پس از آنکه از خواب بیدار شدم آن را به علم تعبیر کردم. گویی به قلبم الهام شده بود که به شرح و تفسیر حدیث بپردازم. پس به این امر مشغول شدم.» ⁽⁶⁰¹⁾

از آن زمان تالیف پیرامون حدیث و کتب روایی در زندگی ملا محمد تقی مجلسی آغاز شد و تا پایان عمر همچون شاخصی پراج در فعالیت علمی اش، ادامه یافت. تالیفاتی چون «اربعین» (چهل حدیث از معصومین علیهم السلام)، «شرح حدیث همام» به زبان فارسی، «الحیاً الاحادیث» که شرحی است ناتمام بر کتاب «تهذیب الاحکام» تالیف شیخ طوسی و از آخرین تالیفات آن محدث گرانقدر بوده و اجل مهلت اتمام آن را به او نداده است، «لوامع الصاحبقرانی» که شرحی است فارسی بر «من لایحضره الفقیه» تالیف شیخ صدوق و «روضه المتقین» که شرحی است بر کتاب «من لایحضره الفقیه». ⁽⁶⁰²⁾

کتاب «من لایحضره الفقیه» یکی از کتب چهارگانه روایی معتبر شیعه است که حاوی روایات فقهی می باشد و به قلم شیخ صدوق (متوفی 381 ق.) جمع آوری و تدوین شده است این کتاب همچون دیگر کتب اربعه، از متون اصلی روایی است که از زمان تدوین آن، مورد مراجعه و توجه علمای شیعه بوده، به طوری که بیش از هیجده شرح و تعلیقه بر آن نوشته شده است. ⁽⁶⁰³⁾

«روضه المتقین» ملا محمد تقی مجلسی یکی از بهترین شرحهای نوشته شده بر این کتاب بوده و بارها به چاپ رسیده است. چاپ جدید آن در چهارده جلد و به نحوی مطلوب منتشر شده است. روضه المتقین همچنانکه مجلسی خود در آخر کتاب می گوید عصاره دانش و معلومات فقهی، اصولی و کلامی او در طول پنجاه سال تحصیل و تحقیق می باشد. (604)

آن عالم و محدث گرانقدر در روضه المتقین، علاوه بر تصحیح من لایحضره الفقیه، که به گفته وی در آن زمان نسخه های پر غلط داشته، به مقابله این کتاب با دیگر کتب چهارگانه روایی پرداخته و هر جا که روایتی با سند ضعیف ذکر شده، آن را با نقل روایتی با سند قوی از سه کتاب دیگر تکمیل و جبران کرده است. در این کتاب به مقتضای روایات، مطالب سودمندی از سوی شارح آورده شده و نه تنها در زمینه فقه و احکام عملی، بلکه در دیگر زمینه ها از جمله بحثهای رجالی، ادبی، کلامی و عرفانی، نیز سخن گفته شده است. تدوین چنین کتاب ارزشمندی به احاطه و تسلط بر بسیاری از علوم، از جمله: لغت، رجال، فقه، اصول فقه، تفسیر و کلام، نیاز داشته که خود نمایانگر وسعت و وفور علم مولف آن می باشد.

بر کرسی تدریس

از سال 1040 ق. به بعد، نسل جدیدی از علما در حوزه اصفهان ظهور کردند. بزرگانی چون شیخ بهایی (متوفی 1030 ق) و میرداماد (متوفی 1041 ق) در کهولت در گذشته بودند و کم کم نسل دیگری از فقها جای آنها را می گرفتند. ملا محمد تقی مجلسی از زمره آنان بود.

مجلسی در آن دوران از مدرسان ممتاز حدیث و فقه در حوزه معتبر اصفهان به شمار می رفت و به تدریس اصول، فقه، تفسیر، کلام و رجال اشتغال داشت.

(605) او هر روز در مسجد جامع اصفهان به تدریس پرداخته، جمع زیادی از دانش پژوهان و طالبان علوم اهل بیت علیهم السلام در محضر درسش حاضر می شدند. نام برخی از بزرگانی که شاگرد ملا محمد تقی مجلسی بوده یا تنها اجازه نقل حدیث از وی داشته اند از این قرار است:

علامه محمد باقر مجلسی، سید عبدالحسین خاتون آبادی، محقق خوانساری، سید نعمت الله جزایری، ملا میرزای شیروانی، ملا محمد صالح مازندرانی، ملا محمد صادق کرباسی، سید شرف الدین علی گلستانه، ملا عزیز الله و ملا عبدالله مجلسی، میرزا ابراهیم اردکانی یزدی، مولا ابوالقاسم بن محمد گلپایگانی، بدر الدین بن احمد عاملی و میرزا تاج الدین گلستانه. (606)

منزلگاه روشنی

علامه محمد تقی مجلسی علاوه بر آنکه در جامعه فردی فعال و موثر بود در خانه نیز شخصیتی تاثیر گذار بر فرزندانش بود، به طوری که پسرانش همگی در راه تحصیل قدم گذاشته، از علمای عصر خود گذشتند. دامادهای مجلسی، ملا محمد صالح مازندرانی، ملا محمد علی استرآبادی، ملا میرزای شیروانی و میرزا کمال الدین فسایی، نیز همه از علمای آن دوران بودند و فرزندان و نوادگانشان سلسله بزرگ و ارجمندی از علما و فقهای شیعه را به وجود آوردند. پسران او ملا عزیز الله مجلسی فرزند ارشد وی، ملا عبدالله مجلسی و علامه محمد باقر مجلسی فرزند کوچک، همه نزد پدر و اساتید بزرگ تحصیل نمودند و از علمای زمان خود به شمار می آمدند. در میان پسران او علامه محمد باقر مجلسی معروف به «علامه مجلسی» مولف بحار الانوار، از همه شاخص تر بود. وی از بزرگترین شخصیتهای خاندان مجلسی و تاریخ تشیع است.

مجلسی در جامعه

فقیه بزرگوار علامه محمد تقی مجلسی عالمی بود که با مردم و جامعه خویش در ارتباط بود و به هدایت و ارشاد آنان امر به معروف و نهی از منکر اهتمام داشت. در ترویج و اشاعه معارف اهل بیت علیهم السلام در زمان خویش می کوشید و از همین رد چند کتاب و رساله خود را به زبان فارسی تالیف کرد تا فارسی زبانان بتوانند از آنها استفاده کنند.

خانه اش در جنب مسجد جامع عتیق محل رفت و آمد مردم بود و در آن محلی برای رسیدگی به مرافعات و دعاوی وجود داشت ⁽⁶⁰⁷⁾ و در منصب امامت جمعه شهر اصفهان به وعظ و ارشاد مردم می پرداخت. مجلس درس او در مسجد جامع اصفهان، این پایگاه علم و عبادت، بر رونق و برکت مسجد افزوده بود.

«حدیقه المتقین» رساله عملیه او، که برای استفاده مردم به زبان فارسی نوشته شده بود مورد توجه بسیار علما قرار داشت و راهگشای مردم در عمل به احکام شرعی بود.

به سوی ابدیت

فقیه و محدث گرانقدر، ملا محمد تقی مجلسی در یازدهم شعبان سال 1070 هـ ق در اصفهان رحلت نمود و پیکرش در همان شهر به خاک سپرده شد. ⁽⁶⁰⁸⁾ وفات او ضایعه ای بزرگ برای حوزه های دینی، خصوصا حوزه بزرگ اصفهان به شمار می آمد. چرا که اصفهان یکی از بهترین استادان حدیث را از دست داده بود.

اما دست پروردگان محضر فیض و افاده او راهش را ادامه دادند و راه او که در تهذیب نفس و احیای حدیث سعی بلیغی روا داشت، با شاگردانش خصوصا

علامه محمد باقر مجلسی، ادامه یافت و عصر بازگشت به حدیث و تعبد تجلی بارزتر و رونق بیشتری یافت.

وصایا و سفارشها

ملا محمد باقر مجلسی (ره) در اجازه نامه ای که در سالهای آخرین عمر برای فرزندش علامه محمد باقر مجلسی، نوشت راه او را که ادامه راه خودش بود برای وی چنین ترسیم کرد:

«پس به درستی که من، او و نفس خطاکار خود را به تقوای خدای تبارک و تعالی وصیت می کنم؛ که آن وصیت خدای متعال به انسانهای اولین و آخرین است. و اینکه مراقبت خود را بذل کند و اخلاص در علم و عمل داشته باشد. که: به درستی مردم همگی هلاک می شوند، مگر عاملان. و عالمان همگی هلاک می شوند، مگر عالمان به علم خود و عالمان همگی هلاک می شوند، مگر مخلصان. مخلصان نیز در معرض خطری بزرگ قرار دارند و اینکه در هر روز جزئی از قرآن عظیم را با تدبیر و تفکر بخواند. در هر روز وصیت مولای ما امیر المومنین علیه السلام به فرزندش امام حسن علیه السلام، سرور جوانان بهشت، را که در نهج البلاغه ذکر شده، ملاحظه نماید و به آن و دیگر وصایای آن حضرت و ائمه معصومین - صلوات الله علیهم اجمعین - عمل نماید. ریاضت و جهاد با نفس را ترک نکند که خدای تعالی فرموده: «و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا و ان الله لمع المحسنین» ⁽⁶⁰⁹⁾ (و کسانی که در راه ما مجاهده کردند، به یقین ما آنان را به راههای خود هدایت می کنیم و به درستی که خداوند با احسان کنندگان است.)

و بر اوست که در اخباری که درباره اخلاق شایسته و رفتار ناپسند وارد شده، تدبیر نماید، و از ناپسند آن اجتناب کند. و بر اوست که به دعا مداومت

داشته باشد و از خدای تعالی بخواهد که او را از اولیایش قرار دهد، آنان که
خوفی برایشان نیست و محزون نمی گردند...» (610)

فیض کاشانی متوفای 1091 ق.

حدیث دوست

حبیب الله سلمانی آرانی

ولادت و نسب

محمد مشهور به ملا محسن و ملقب به فیض در چهاردهم ماه صفر سال 1007 ق. در یکی از معروف ترین خاندان علم، عرفان و ادب، که سابقه درخشان آنان به حدود چهار قرن می رسد در کاشان به دنیا آمد. پدرش رضی الدین شاه مرتضی (950 - 1009 ق) فقیه، متکلم، مفسر و ادیب در کاشان حوزه تدریس داشته و از شاگردان ملا فتح الله کاشانی (متوفی 988 ق) و ضیاً الدین محمد رازی (متوفی 1091 ق) بوده است. مادر او زهرا خاتون (متوفی 1071 ق) بانویی عالم و شاعر، دختر ضیاً الدین العرفا رازی (از عالمان بزرگ شهرری) بوده است. جد فیض تاج الدین شاه محمود فرزند ملا علی کاشانی، عالم و عارفی شاعر از ناموران زمان خویش در کاشان بوده و در آنجا مدفون است. ⁽⁶¹¹⁾

دوران کودکی و تحصیلات

ملا محسن چهارمین فرزند شاه مرتضی در دو سالگی پدر خود را از دست داد. از آن پس دایی و عمویش ⁽⁶¹²⁾ تعلیم و تربیت او و دیگر برادرانش را به عهده گرفتند و چون فیض از برادران خود باهوش تر بود مقدمات علوم دینی و بخشهایی از آن را تا سن بلوغ در کاشان نزد عمو و دایی اش نورالدین محمد مشهور به حکیم و آخوند نورا (متوفی 1048 ق) فرا گرفت. بیست ساله بود که با برادر بزرگش عبدالغفور برای ادامه تحصیل به اصفهان که در آن روزگار پایتخت کشور و مرکز تجمع علمای بزرگ و اساتید ماهر در

رشته های مختلف علوم اسلامی بود، رهسپار گردید و از این موقعیت مناسب که در هیچ یک از شهرهای ایران و دیگر ممالک اسلامی یافت نمی شد بیشترین بهره ها و استفاده های علمی را برد. (613)

مشهورترین استادان و ناموران اجازه اجتهاد و نقل روایت فیض در اصفهان، ملا محمد تقی مجلسی (متوفی 1070 ق)، شیخ بهایی (متوفی 1031 ق)، در علوم فقه و حدیث و تفسیر و میرداماد (متوفی 1040 ق) میرفندرسکی (متوفی 1050 ق) و ملاصدرا (متوفی 1050 ق) در فلسفه، عرفان و کلام بوده اند. پس از آن ملا محسن با شنیدن خبر ورود سید ماجد بحرانی (متوفی 1028 ق) به شیراز، از اصفهان به آنجا رفت و مدت دو سال نزد ایشان به تکمیل علم حدیث و روایت پرداخت و از او نیز اجازه نقل روایت گرفت و به اصفهان بازگشت و بار دیگر در حلقه درس و بحث شیخ بهایی حاضر شد و استفاده های شایان برد.

در این سالها که فیض از تقلید مستغنی و برای حج مستطیع شده بود عازم بیت الله الحرام گردید و در آنجا به ملاقات شیخ محمد فرزند حسن فرزند زین الدین عاملی (متوفی 1030 ق) رفت و از آن بزرگوار پس از استفاده های علمی، اجازه روایت و نقل حدیث دریافت کرد. (614)

او پس از مراجعت از مکه به شهرهای دیگر ایران مسافرت کرد و از دانشمندان آن شهرها بهره برد تا زمانی که ملاصدرا از شیراز به قم مهاجرت کرد و در کهک قم اقامت گزید. در این موقعیت که ملاصدرا دوره ریاضت و علم باطنی را شروع کرده بود ملا محسن و ملا عبدالرزاق لاهیجی به سویش شتافته، مدت هشت سال مونس تنهایی او بودند و در مصاحبتهای شبانه روزی با استاد استفاده کامل معنوی می بردند.

در این دوران (1040 - 1029 ق) ملاصدرا دو دختر فاضل و عالم خود را به دو شاگردش ملا محسن و ملا عبدالرزاق تزویج کرد و آن دو شاگرد و داماد را به «فیض» و «فیاض» لقب داد. در همین زمان از سوی حاکم شیراز از ملاصدرا تقاضای مراجعت به شیراز شد. او این دعوت را پذیرفت. فیض نیز همراه استاد و پدر همسرش به شیراز رفت و نزدیک به دو سال در آنجا ماند. بعد از این مدت او به کاشان بازگشت و به امر تدریس، تعلیم، تبلیغ و ترویج و تالیف و تصنیف مشغول گردید و گاه در قمصر و کاشان با جمعی از دوستان نماز جمعه اقامه نمود. (615)

شاگردان معروف فیض

ملا محسن شاگردان فراوانی داشت. آنان علاوه بر استفاده های علمی و معنوی از او به کسب اجازه های اجتهاد و نقل حدیث نیز مفتخر گردیده بودند معروفترین شاگردان ایشان عبارتند از:

محمد مشهور به علم الهدی (1029 - 1115 ق): فرزند فیض که از دوران کودکی تا پایان عمر نزد پدر حضور داشته و تالیف و تصنیف کتاب و رساله ها با او همکاری می کرده است. علم الهدی از پدر چندین اجازه مختصر و طولانی دریافت نموده و خود او دارای آثار علمی فراوان می باشد. (616)

احمد مشهور به معین الدین (1056 - 1107 ق): فرزند دیگر فیض که او نیز در فقه و حدیث متبحر و دارای تالیفاتی بوده است. (617)

محمد مومن فرزند عبدالغفور (برادر فیض): از فقیهان و مدرسان عصر خود که در یکی از شهرهای مازندران به تعلیم و تدریس طلاب و محصلان علوم دینی اشتغال داشته است.

شاه مرتضی دوم: پسر برادر فیض و دو فرزند او به نامهای محمد هادی و نورالدین محمد که هر سه از فاضلان عصر خود و دارای کتاب و رساله های متعدد بوده اند. (618)

ضیاً الدین محمد: او فرزند حکیم نورالدین دایی فیض (متوفی 1047 ق) است که عالمی حکیم و عارفی دانشمند و شاعر بوده است. (619)

ملا شاه فضل الله و ملا علامی: خواهر زادگان فیض و فرزندان ملا محمد شریف. این دو در علوم عقلی و نقلی صاحب نظر بودند و شاه فضل الله حدود چهل تالیف در موضوعات فقه، تفسیر و کلام داشته است.

ملا محمد باقر مجلسی (1037 - 1111 ق) مولف بحارالانوار.

سید نعمت الله جزایری (متوفی 1112 ق).

قاضی سعید قمی (متوفای 1103 ق).

ملا محمد صادق خضری - شمس الدین محمد قمی - شیخ محمد محسن

عرفان شیرازی و... (620)

تالیفات و تصنیفات

فیض کاشانی عمر خود را صرف تعلیم، تدریس و تالیف کرد. او پس از کسب معارف و استفاده علمی و معنوی از استادان بزرگ خود نوشتن کتاب و رساله را از هیجده سالگی آغاز نمود و در طی 65 سال نزدیک به دویست جلد اثر نفیس در علوم و فنون مختلف تالیف کرد.

خدمت پر ارج ایشان در این آثار نسبت به ترویج مذهب شیعه با خدمات و زحمات مردان زیادی از عالمان دینی برابری می کند. فیض در فهرست های متعددی که خود نگاشته تعداد تالیفات و تصنیفات را تا هشتاد جلد ذکر کرده و فرزندش علم الهدی تعداد آثار او را یکصد و سی جلد نام برده است. اما برابر

فهرست تهیه شده از سوی ادیب و شاعر معاصر آقای مصطفی فیضی تعداد کتابها و رساله های فیض قریب به یکصد و چهل مجلد بالغ می گردد⁽⁶²¹⁾ که اکثر آنها به زیور طبع آراسته شده است در اینجا به چند تالیف مهم فیض که در علوم مختلف نگاشته شده اشاره می کنیم:

الف - در تفسیر قرآن

1. تفسیر صافی: از کتب معتبر در تفسیر قرآن است. فیض این تفسیر را در سال 1075 ق با مطالعه اکثر تفاسیر قرآن (از سنی و شیعه) نوشته و در ضمن بیان آیات، روایات معتبر و مستند شیعه را گردآورده است.
2. تفسیر اصفی: این تفسیر تلخیص صافی است که در سال 1077 ق نوشته شده است.
3. تفسیر مصفی: برگزیده مطالب تفسیری «تفسیر اصفی» می باشد.

ب - حدیث و روایت

1. الوافی: محدث کاشانی برای نوشتن کتاب وافی چهار کتاب معتبر حدیث شیعه (کافی، تهذیب، استبصار، من لایحضره الفقیه) را در سال (1068 ق) تنقیح و با حذف احادیث مکرر، آن را یکجا در اجزای متعدد جمع کرده و پس از آن فرزندش علم الهدی با نوشتن و افزودن یک جزء که شامل معرفی رجال حدیث، کشف رموز و... بوده آن را تکمیل کرده است. هم اکنون کتاب «الوافی» در مجلدات متعدد چاپ گردیده است.
2. الشافی: منتخبی از احادیث «الوافی» است که در سال (1082 ق) نگاشته شده است.
3. النوادر: مجموعه احادیث نقل نشده در کتب معتبر را گردآورده است.

4. المحجه البيضا: فيض در سال 1046 ق کتاب احياً العلوم غزالی را تنقیح و تصحیح کرد و با استفاده از احادیث و روایات معتبر شیعه آن را شرح و تکمیل و به نام «الحقایق» ارائه کرد.

5. مفاتیح الشرایع: از کتب روایی فقهی و استدلالی فیض است که در سال 1042 ق نگاشته شده این کتاب در بردارنده همه ابواب فقه است. فیض با عنایت شدید به کتاب و سنت معصومین علیهم السلام و گریز از به کارگیری دلایل عقلی و اجتهاد به رای، راه نوی فرا روی پژوهشگران در علم فقه قرار داده است. این کتاب از آغاز تالیف مورد توجه مجتهدان و محدثان بوده و تاکنون چهارده شرح و چندین حاشیه بر آن کتاب نگاشته شده که از جمله آنها شرح آقا محمد باقر بهبهانی (بزرگ مجتهد قرن دوازدهم) شایان ذکر است. ⁽⁶²²⁾

ج - کلام و عرفان

از کتب کلامی و عرفانی حکیم و عارف کاشانی کتاب «اصول المعارف» در چند جلد (تالیف سال 1046 ق)، «اصول العقائد» (1036 ق)، رساله های «علم الیقین» و، «الحق الیقین»، «عین الیقین»، «الحق المبین» و «الجبر و الاختیار» و... می باشند.

د - اخلاق و ادب

در موضوع اخلاق و ادب کتاب و رساله های متعددی به زبان فارسی و عربی نگاشته است. از آنها «ضیاً القلب» (تالیف در سال 1057 ق)، «الفت نامه» و «زاد السالک» (بین سالهای 1040 - 1030 ق)، «شرح الصدر» (1065 ق)، «راه صواب»، «گلزار قدس»، «آب زلال»، «دهر آشوب»، «شوق الجمال»، «شوق المهدی»، «شوق العشق» و دیوان قصائد و غزلیات و مثنویات می باشند.

روحیات فیض

از مطالعه و سیر در کتابهای و رساله های اخلاقی، عرفانی و شرح حالهای که به قلم خود فیض یا شاگردان و دیگر علما نوشته اند این گونه دریافت می شود که فیض به دلیل کثرت تالیفات و تصنیفات و تنوع آنها عالم و دانشمندی پرکار و جامع در علوم و فنون بوده و سالهای متمادی به امر تعلیم و تعلم و افاضه اشتغال داشته است. (623)

او دارای منشی عالی و نظراتی بلند و از عناوین و القاب گریزان بوده و از به دست آوردن شهرت و قدرت با وجود امکانات خودداری می کرده است. وی گوشه گیری و انزوا را برای کسب علم باطنی و دانش و تفکر مفید، بر همه چیز ترجیح داده است. (624)

از رفتن به مهمانی و مجالست با اصحاب و انصار دیوان (حکومت) فاصله می گرفته و در جستجوی اهل کمال و کاوشهای علمی مسافرتها زیاد کرده است.

فیض در بیان آراء و نظریات خود صریح بوده و از ریأ و تظاهر و تملق پرهیز می کرده و نارضایتی خود را از هر گونه بی بند باری، تظاهرات صوفیانه، تقدس خشک، عالم نماهای دنیاپرست ابراز می نموده است.

در راه اعتلای کلمه حق و عقاید راستین شیعه هیچ تراسی و هراسی به خود راه نداده و آرزوی او این بوده است که مسلمانان همه سرزمینها بدور از تفرقه و پراکندگی همزیستی داشته باشند. این حکیم فرزانه خود را مقلد حدیث و قرآن و تابع اهل بیت علیهم السلام معرفی کرده و می گوید:

من هر چه خوانده ام از یاد من برفت الا حدیث دوست که تکرار می کنم (625)

در سرودن اشعار مختلف به زبان فارسی و عربی توانا و این فن را فرع بر علوم و دانستنی های دیگر خود شمرده و به تبعیت از اساتید خود ملاصدرا، میرداماد و شیخ بهایی که نیکو شعر می سرودند رباعیات، غزلیات، قصاید و مثنوی هایی دارد که در چند کتاب و رساله گردآوری شده است.⁽⁶²⁶⁾

در اینجا به یکی از اشعار معروف فیض و به نمونه ای از نثر او اشاره می

کنیم:

الفت و یگانگی

انیس جان غم فرسوده بیمار هم باشیم	بیا تا مونس هم، یار هم، غمخوار هم باشیم
شود چون روز دست و پای هم درکار هم باشیم	شب آید شمع هم گردیم و بهد یکدیگر سوزیم
دل هم، جان هم، جانان هم، دلدار هم باشیم	دوای هم، شفای هم، برای هم، فدای هم
سری در کار هم آریم و دوش بار هم باشیم	بهم یکتن شویم و یکدل و یکرنگ و یک پیشه
به هم آریم سر، برگردیم، پرکار هم باشیم	جدایی را نباشد زهره ای تا در میان آید
گهی خندان زهم گه خسته و افکار هم باشیم	حیات یکدیگر باشیم و بهر یکدیگر می ریم
چو وقت مستی آید ساغر سرشار هم باشیم	به وقت هوشیاری عقل کل گردیم به هم
به رنگ و بوی یکدیگر شده گلزار هم باشیم	شویم از نغمه سازی عندلیبی غم سرای هم
اگر غفلت کند آهنگ ما هشیار هم باشیم	به جمعیت پناه آریم از باد پریشانی
ز بهر پاسبانی دیده بیدار هم باشیم	برای دیده بانی خواب را بر یکدیگر بندیم
قبا و جبه و پیراهن و دستار هم باشیم	جمال یکدیگر گردیم و عیب یکدیگر پوشیم
بلای یکدیگر را چاره و ناچار هم باشیم	غم هم، شادی هم، دین هم، دنیای هم گردیم
شده قربان هم از جان و نیت دار هم باشیم	بلا گردان هم گردیده گرد یکدیگر گردیم
زبان و دست و پا یک کرده خدمتکار هم باشیم	یکی گردیم در گفتار و در کردار و در رفتار
بیا دمساز هم گنجینه اسرار هم باشیم ⁽⁶²⁷⁾	نمی بینم بجز تو همدمی ای، فیض، در عالم

نمونه نثر

بسم الله الرحمن الرحيم

یا محسن قد اتاک المسنی: فیض احسان بی پایان تو را چگونه شکر گزارم
که از من ناتوان نمی آید و زبان ثنای عظمت و کبریای تو از کجا آرم. چون این
زبان آن را نمی شاید. طوطی جان در هوای هوای تو با شکر، شکر تو می
جوید و بلبل روح در گلزار فتوح به نوای عجز و انکسار، ثنای کبریای تو می
گوید. خیال جمال رخسارت قهرمان عشق را بر قلوب مشتاقان دیدارت گماشته
تا جز تو نبینند و کلک بدایع آثارت از قلم حقایق انجام الهام بر الواح ارواح
اهل عرفان نگاشته تا با غیر نشینند...

... در این مجموعه که گلزاری است از عالم قدس، گلهای رنگارنگ شکفته و
در آن گلهای، مل های گوناگون نهفته، از آن گلهای تحفه های جانفزای روحانی به
مشام اهل دل می وزد تا هزار دستان چمن انس را بر تنم دارد و از آن مل ها
طریهای حیات بخش ربانی به روان مشتاقان می رسد تا می پرستان میکده
قرس را در اهتزاز آرد...⁽⁶²⁸⁾

آرا و اندیشه های فیض

در لابه لای نوشته ها و گفته های فیض نظرات و آرا ویژه ای در مسائل
فقهی، فلسفی و کلامی به چشم می خورد که گویای شخصیت واقعی اوست و
نیز از این آثار به سیر تطور افکار و اندیشه های او و زمانش پی می بریم.
ایشان در تمامی ابواب فقه چنانچه از کتاب فقهی روایی او مفاتیح الشرایع
استفاده می شود نظراتی خاص دارد.⁽⁶²⁹⁾ یکی از فتاوا و نظریات مهم فیض که
در موضوع غنا و شهرت دارد بدین شرح است.

فیض به استناد روایاتی معتبر غنا و (آواز خوانی) را در مجالس عروسی
جایز و همچنین در رساله «مشواق» خود غنا و خواندن اشعار دینی و اخلاقی
را به صورت خوش برای ترویج روح مومنان جایز دانسته است. اما در همه

آثار او با بیانی روشن مردم را از هر گونه استفاده باطل از غنا و لهو و لعب بر حذر داشته و گفته است: در عصر حکومت اسلامی اموی و عباسیان که با ائمه طاهرین علیهم السلام همعصر بوده اند غنا به گونه مبتذل در درباریان رواج داشت به طوری که زنان مغنیده در مجالس خلفا و وزرا در میان رجال به لهو و لعب مشغول بودند و بدون شک این نوع غنا نمی توانسته است مورد قبول پیشوایان بر حق امامیه باشد. ⁽⁶³⁰⁾»

فیض در نظر بزرگان

درباره شخصیت و آثار گوناگونی از سوی علما و بزرگان همعصر و بعد از او ابراز شده که به نمونه هایی از آنها اشاره می شود.

محمد اردبیلی (متوفی قرن یازدهم):

(آن) علامه محقق و مدقق، جلیل القدر و عظیم الشان و بلند مرتبه، فاضل

کامل، ادیب و متبحر در همه علوم است. ⁽⁶³¹⁾

شیخ حر عاملی (متوفای 1104 ق):

محمد فرزند مرتضی مشهور به فیض کاشانی، فاضل، عالم، ماهر، حکیم،

متکلم، محدث، فقیه، محقق، شاعر و ادیب بود و از نویسندگان خوب عصر

ماست که دارای کتابها و نوشته های فراوانی است. ⁽⁶³²⁾

سید نعمت الله جزایری (متوفای 1112 ق):

استاد محقق ما ملا محمد محسن فیض کاشانی صاحب کتاب الواقی و

دویست کتاب و رساله دیگر می باشد. ⁽⁶³³⁾

سید محمد باقر خوانساری (متوفای 1213 ق):

بر علما و بزرگان دینی پوشیده نیست که فیض در فضل و فهم و خبره بودن در فروغ و اصول دین و زیادی نوشته ها با عبارات و جملات زیبا و رسا سرآمد دیگر عالمان دین است. (634)

محدث قمی (متوفی 1319 ق):

... او در دانش و ادب و زیادی معلومات و دانستها و به کارگیری تعبیرات و عبارات نیکو در نوشته ها و احاطه کامل به علوم عقلی و نقلی مشهور است. (635)

محدث نوری (متوفای 1320 ق):

از مشایخ علامه مجلسی، عالم بافضل و متبحر، محدث و عارف حکیم، ملا محسن فرزند شاه مرتضی مشهور به فیض کاشانی است. (636)

علامه امینی (متوفای 1349 ق):

... «فیض» علمدار فقاہت و پرچمدار حدیث و گلدسته رفیع فلسفه و معدن معارف دینی و اسوه اخلاق و سرچشمه جوشان علم و دانشسهاست... بعید است که روزگار به مثل او دیگر فرزندی را بیاورد. (637)

شیهده استاد مطهری (شهادت 1358 ه):

... فیض کاشانی... هم یک مرد محدث فقیهی است و گاهی در آن کار محدثی و فقاہتش خیلی قشری می شود و هم ضمنا یک مرد حکیم و فیلسوفی است. (638)

علامه طباطبایی (متوفی 1360 ه):

... این مرد جامع علوم است و به جامعیت او در عالم اسلام کمتر کسی سراغ داریم و ملاحظه می شود که در علوم مستقلا وارد شده و علوم را با هم خلط و مزج نکرده است. در تفسیر صافی و اصفی و مصفی وارد مسائل فلسفی و عرفانی و شهودی نمی گردد. در اخبار، کسی که وافی او را مطالعه کند می بیند

یک اخباری صرف است و او گویی اصلا فلسفه نخوانده است در کتابهای عرفانی و ذوقی نیز از همان روش تجاوز نمی کند و از موضوعات خارج نمی شود تا اینکه در فلسفه استاد و از مبرزان شاگردان صدر المتالهین بوده است. (639)

استاد سید محمد مشکوه:

... خاندان فیض سرشار است از عالم، فاضل که در هیچ خاندانی مساوی او نیست. او با تصنیف کتاب وافی که جامع احادیث شیعه است آن را در ردیف منابع اولیه قرار داده و سایر تالیفات اخلاقی و فقهی او چنین است. فیض در فلسفه و زیادی تالیف بر همعصران خود پیشی گرفته است. (640)

فرزندان و وفات

فیض کاشانی از همسر و دختر فاضل و عالم خود (متوفی 1097 ق) دارای شش فرزند بوده است.

1. علیه بانو (1031 - 1079 ق) فاضل و شاعر
2. علامه محمد علم الهدی (1039 - 1115 ق) متولد قم و ساکن و مدفون در کاشان است. عالمی فقیه و محدث و متکلی است که از نسل او تا کنون عالمانی ادیب و فقیه در شهرهای کاشان، قم، تهران، کرمانشاه و شیراز برخاسته اند.
3. سکینه بانو که کنیه اش ام البر بوده و سال تولدش 1042 ق. ذکر شده است.
4. ابو حامد محمد ملقب به نورالهدی متولد 1047 ق، عالم و شاعر و مدفون در کاشان است.
5. ام سلمه (متولد 1053 ق.) زاهد و حافظ قرآن بوده است.

6. ابو علی معین الدین احمد (1056 - 1107 ق) فقیه و محدث که مدفون در کاشان است. (641)

ملا محسن فیض در 84 سالگی در کاشان بدرود حیات گفت و در قبرستانی که در زمان حیاتش زمین آن را خریداری و وقف نموده بود، به خاک سپرده شد. بر طبق وصیت ایشان، بر روی قبر وی سقف و سایبان ساخته نشده است ولی اهالی مسلمان آن دیار، هر صبح جمعه به «قبرستان فیض» رفته، با قرائت فاتحه و توسل به او، روح ملکوتی اش استمداد می کنند. (642)

شیخ حر عاملی متوفای 1104 ق.

روایت آزادی

حسن ابراهیم زاده

شیخ محمد بن حسن حر عاملی در سال 1033 ق. در روستای «مشغره» از توابع جبع چشم به جهان گشود. صاحب اعیان الشیعه درباره این منطقه می نویسد:

«جبع یکی از مراکز مهم عامل است که شخصیت‌های ارزنده ای همچون شیخ بهایی و شهید ثانی، تحویل جامعه اسلامی داده است»⁽⁶⁴³⁾

دیاری که شیخ حر عاملی در آن چشم به جهان گشود یکی از سرزمینهای تشیع و عالم پرور است که تشیع آن ریشه در تبعید ابوذر دارد. شیخ حر عاملی در امل الامل در این باره می نویسد: «هنگامی که در زمان عثمان ابوذر به شام تبعید شد و مدتی در آنجا ماند گروه زیادی در آن سامان شیعه شدند. سپس معاویه او را به روستاها تبعید کرد و او به جبل عامل آمد و از آن روز مردم به تشیع رو آوردند.⁽⁶⁴⁴⁾ گذشته از این، قاضی نورالله شوشتری می افزود: «... هیچ قریه ای از آن نیست که جمعی از فقها و فضلاء امامیه در آنجا نباشند.»⁽⁶⁴⁵⁾

از تبار حر

سر سلسله خاندان شیخ حر عاملی «حر بن یزید ریاحی» نخستین قربانی عشق حسین علیه السلام در روز عاشورا است. شیخ حر در خانه «آل حر» قامت راست کرد. خانه ای که سخاوت بارزترین خصلت اهل آن به شمار می رفت و روی گشاده و اخلاق نیکوی آنان زبانزد عام و خاص بود و نسل در نسل به عنوان حاملان در گرانبهای علم و ادب و پرچم شهادت و شهادت شناخته می شدند. می نویسند: «خاندان شیخ حر عاملی خاندانی است که از قدیم خانه علم و

معرفت بوده و افراد برجسته زیادی از آن جوشیده است و تا امروز از آن می جوشد و به موجب سخاوت و اخلاق نیک ممتاز است. «⁽⁶⁴⁶⁾ علامه امینی می نویسد: «از این خاندان گوهر خیز (حر) مردانی برخاسته اند که دیر زمانی بر مسند دانش و تقوا نشسته اند و مشعل هدایت دین آموز و دنیا ساز، پیشوا و رهبر و دانشمند و پرهیزکار بودند. «⁽⁶⁴⁷⁾

گویا دست تقدیر روزگار بر آن بود که او در یکی از بهترین نقاط معنوی و از میان معنوی و از میان بهترین خاندان پا به عرصه گیتی نهد.

در محضر معرفت

هیچ کس منکر این مساله نیست که وارث در شکل گیری شخصیت کودک بی تاثیر نیست و خانواده اولین کلاس درس زندگی است. شیخ حر پاکی و لطافت را تنها از یک سو به ارث نبرده بود. مادرش طلایه دار زهد و تقوا به شمار می رفت بلکه در زمره ادیبان و فاضلان زمان خود و دارای مرتبه بلندی بود. آیه الله العظمی سید شهاب الدین مرعشی (ره) در سجع البلابل درباره خانواده مادر شیخ می نویسد: «مادر بزرگوار حر عاملی دختر علامه شیخ عبدالسلام فرزند حر است که دختری فاضل و ادیب بود. «

شیخ حر درباره پدر بزرگ مادری خود می نویسد: «او دانشمندی عظیم الشان و بلند پایه و زاهدی عابد و پارسا و فقیهی حدیث دان و مورد اعتماد بود که زهد و عبادت هیچ کس به او نمی رسد. او در فقه و ادبیات عرب استادی زیر دست بود. «⁽⁶⁴⁸⁾

گذشته از زهد و پارسایی پدر بزرگ مادری اش که همراه شیر مادر زاهدش به او ارث رسیده بود شیخ حر از پدر بزرگ پدری خود نیز شهادت را چون سر سلسله این خاندان حر بن یزید بن ریاحی به ارث برده بود. شهید شیخ علی

فرزند محمد حر عاملی مشغری پدر بزرگ شیخ حر عاملی است. شیخ حر عاملی درباره پدر بزرگ ادیب و دانشمندش می نویسد: «او عالمی فاضل و بود و عابدی ستوده کردار و عظیم الشان و شاعر کارآزموده و ادیب تحصیلاتش نزد شیخ حسن (مولف کتاب معالم) و سید محمد (مولف مدارک) و دیگر استادانش صورت گرفت... نویسندگان ریاض العلماء و روضات الجنات، نجوم السماء و دیگر فرهنگ های رجال از او تجلیل کرده و نوشته اند که بر اثر مسمومیت شهید شد.» (649) از این شهید بزرگ چهار فرزند بر جای ماند.

1- شیخ حسین که دارای فضل و دانش و شیواگویی و شاعر و فردی شایسته بود.

2- شیخ محمد که به گفته شیخ حر عاملی فاضلی دانشمند و محقق دقیق و حافظ قرآن و عابد و شاعری کارآزموده و ادیب و شخصی مورد اطمینان بود.

3- شیخ حسن (پدر بزرگوار شیخ حر عاملی) شیخ حر درباره ویژگیهای این پدر فرزانه و عالم خود می نویسد: «او دانشمندی فاضل و زبردست و ماهر و شایسته و ادیب و فقیه و مورد اعتماد بود. وی حافظ قرآن و آشنا به رشته های علوم عربی و فقه و ادب بود. مردم در مسائل فقهی بویژه مسائل ارت به او مراجعه می کردند.» (650)

تحصیلات

حضرت آیه الله مرعشی نجفی نام علما و دانشمندانی که شیخ حر در محضر آنان را زانوی ادب زده و در دروس مختلف از آنان کسب فیض نموده با مفتخر به گرفتن اجازه نقل روایت شده است در مقدمه کتاب اثبات الهداه به رشته تحریر در آورده است؛ که به طور فشرده به آن اشاره می شود.

1- علامه شیخ حسن حر عاملی (پدر بزرگوارش)

- که در محضر او درس خوانده و از او روایت نقل کرده است.
- 2- علامه شیخ محمد حر (عموی او) علاوه بر درس فراگیری، از او روایت نقل می کند.
- 3- علامه شیخ عبدالسلام (جد مادری)
- 4- علامه شیخ علی فرزند محمود مشغری عاملی
- 5- علامه شیخ زین الدین فرزند محمد بن حسن فرزند شهید ثانی
- 6- علامه شیخ حسین فرزند محمد بن حسن ظهیر الدین عاملی ظهیری
- 7- علامه سید حسن حسینی عاملی
- 8- علامه شیخ عبدالله فوشی حر
- 9- علامه مجلسی (ره) که مشهورترین و بزرگترین استادان شیخ حر عاملی بوده و غواص دریا‌های اخبار و احادیث شمرده می شود. شیخ حر در موارد زیادی در کتاب امل الامل تصریح کرده که از مرحوم مجلسی حدیث نقل کرده است.
- 10- فیض کاشانی (ره) که زینت فقهای حدیث شناس و الگوی سالکان است. تصریح به نام وی را به خط برخی از شاگردان او دیده ام.
- 11- علامه مولی محمد طاهر فرزند محمد حسن شیرازی نجفی، نویسنده کتابهای مشهور مثل «حجه الاسلام در شرح تهذیب الاحکام» و «حکمه العارفین» و «قواعد الدینیه در حکماً صوفیه» و غیر اینها. شیخ حر به شاگردی نزد این استاد در کتاب امل الامل تصریح کرده است.
- 12- علامه شیخ علی مولف «الدرالمنثور» از نوادگان شهید ثانی
- 13- علامه سید علی فرزند علی موسی عاملی
- 14- علامه محقق آقا حسین خوانساری، شارح کتاب دروس

15- علامه سید هاشم بحرانی، صاحب تفسیر البرهان

16- علامه مولا محمد کاشانی مقیم قم.

اولین اجازه و اولین کتاب

شیخ حر در بیان طرق نقل روایاتی که به ائمه اطهار می رسد، می نویسد:
«من کتابها را از گروهی که یکی از آنان شیخ بزرگوار و مورد اطمینان و پرهیزکار ابو عبدالله الحسین فرزند حسن بن یونس ظهیر الدین عاملی است با گرفتن اجازه از او (اولین کسی که در سال 1051 به من اجازه داده) نقل می کنم.» (651)

با نگاهی به تاریخ تولد شیخ و این جمله شایستگی و درایت، تقوا و فضیلت وی را پیش از پیش در می یابیم که چگونه هنوز که هیجده بهار از عمرش نگذشته از مرد بزرگی چون یونس بن ظهیری عاملی اجازه نقل روایت دریافت می کند.

با بیان این مطلب که در اعصار پیش به دلیل در دسترس نبودن وسایل ارتباط جمعی و معرفی دانشوران علوم دینی به اقشار دیگر اجازه نقل حدیث سند تقوا، راستگویی و فضیلت آنان به شمار می رفته است و می توان سیمای فرزانه الهی شیخ حر را در این سن و به مفاد این اجازه به نظاره نشست. در این زمان شیخ حر که از ذوق ادبی و خدادادی و همچنین نثری زیبا و روان برخوردار بود قلم به دست گرفت تا اولین اثر خود را در کنار خوشه چینی از محضر علمای عصر به رشته تحریر در آورد.

تالیفات و آثار شیخ

جواهر السنیه

در نخستین گام و در اولین تجربه نگارشی به جمع آوری احادیث قدسی که همان کلام خداوند متعال است، می پردازد و چند سالی را در تدوین این احادیث به صورت کتابی مستقل می کوشد. او در تنظیم این اثر گرانها نخست به قول پروردگار پیرامون انبیا - از حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام تا خاتم مرسلین صل الله علیه و آله - و سپس احادیث مربوط به ائمه اطهار رو می کند و در خاتمه کتاب را با احادیث اخلاقی (در تاریخ 1056)⁽⁶⁵²⁾ به پایان می رساند شیخ حر عاملی در قسمتی از مقدمه آن می نویسد: «... البته اینها در میان علما، به احادیث قدسی معروف هستند هر چند من پیشتر ندیده بودم که آنها را در یک کتاب جمع و نشر کرده باشند. از همین رو علاقه مند شدم به اینکه نخستین کسی باشم که آنها را در یک کتاب جمع کرده است...»⁽⁶⁵³⁾

صحیفه ثانیه

شیخ حر عاملی در مقدمه این کتاب می نویسد: «صحیفه سجاده کامل که قسمتی از دعاهای امام زین العابدین عَلَيْهِ السَّلَام را در بردارد به مهمات دین و دنیا مربوط است. من به خاطر علاقه ای که برای جمع و ترکیب این دعاهای پراکنده و متفرق داشتم در صحیفه دوم سایر دعاهای آن حضرت را که علمای بزرگوار نقل کرده اند، گرد آوردم. پس بر شما باد که این صحیفه شریف را با اولی همراه داشته، آنها را تلاوت کنی.»⁽⁶⁵⁴⁾

«محدث جزایری در اول شرح ملحقات صحیفه می نویسد باید جمع احادیث قدسی را (برادر قرآن) و صحیفه ثانیه را (خواهر قرآن) نام نهاد.»⁽⁶⁵⁵⁾

شیخ حر دفتر نگارش خود را با «کلام خدا» دعاهای «امام سجاد عَلَيْهِ السَّلَام» آغاز کرد و از آن پی ده ها کتاب ارزشمند را به جامعه شیعی تحویل داد که حتی معرفی اختصاری هر یک در این مقال نمی گنجد. نکته ای که در بیشتر

آثار شیخ حر دیده می شود تقسیم بندی فصلها و بخشهای آنهاست که به عدد معصومین یا ائمه اطهار به دوازده یا چهارده قسمت فصل بندی و تقسیم نموده است. این امر نشان از عشق و علاقه او حتی به عددی است که یادآور وجود آن بزرگواران است.

الایقاظ من الهجعه برهان علی الرجعه

شیخ آقا بزرگ درباره این کتاب می نویسد: شیخ در امل الامل می گوید: «این کتاب حاوی بیش از ششصد حدیث و شصت و چهار آیه و ادله بسیاری از قدما و متاخرین و جواب شبهات در این موضوع است. «
«شیخ حر در سال 1075 نگارش این کتاب را به اتمام رساند.»⁽⁶⁵⁶⁾

خلق الکافر

شیخ بزرگ می نویسد:
«... (مؤلف در این کتاب) آنچه در زمیننه خلقت کافر به ذهنش رسیده است به رشته تحریر در آورده است... در آن به ذکر احادیثی پرداخته است که نهی از بحث در قضا و قدر و امر به تکلم در مساله بدأ شده است.»⁽⁶⁵⁷⁾

القوائد الطوسییه

شیخ حر در مقدمه این کتاب می نویسد:
«این کتاب پاسخ برخی از احادیث مشکل و درهای تحقیق بعضی از مسائل پیچیده ای است که اهل علم و کمال در زمان اقامتم در طوس سوال نموده اند...»⁽⁶⁵⁸⁾

بدایه الهدایه

شیخ حر عاملی پیرامون انگیزه نگارش این کتاب می نویسد:

«گروهی از برادران مومن که خواهان حق و حقیقت بودند از من در خواست کردند تا در حد توان احادیث مربوط به واجبات و محرمات را جمع آوری نمایم و در مواردی جزئی مستحبات و مکروهات و مباحثات... برگرفته از روایات ائمه اطهار... در این زمینه به طور خلاصه آورده شود و...» (659)

امل الامل

شیخ در جلد دوم این کتاب (ص 370) انگیزه نگارش این اثر را رویایی ذکر می کند که در سال ورود به مشهد (1073 هـ) دیده است. او به دلیل مشاغل بسیار 23 سال بعد آن را به رشته تحریر در می آورد. در این باره نوشته اند: شروع تالیف این کتاب سال 1096 هـ و پایانش اول جمادی الثانی 1097 بوده است. شرح حال علمای جبل عامل که شیخ در این کتاب نگاشته 209 نفر و از علمای غیر جبل عامل 1110 نفر است.» (660)

اثبات الهدایه

این کتاب در اثبات نبوت و امامت و بیان معجزات پیامبر اکرم صل الله علیه و آله و ائمه اطهار، از آثار شیرین و خواندنی است که در 7 جلد به چاپ رسیده و برخی از جلدها به همت حجه الاسلام نصرالهی و برخی دیگر به قلم فقیه فرزانه حضرت آیت الله جنتی ترجمه شده است. شیخ در مقدمه کتاب می نویسد: «من به کتابی که در این باب کافی باشد و آنچه را عقلا به گرد آوردنش علاقه مندند... دست نیافتم بلکه دیدم این مطالب در وادی پراکندگی پنهان مانده و کسی که بخواهد بر آنها مطلع شود محتاج به صرف وقت زیادی است.»

هدایه الامه

شیخ حر در مقدمه این کتاب می نویسد: «... این کتابی حاوی احکامی که برای هر فرد ضرورت دارد... این کتاب را به خاطر پاسخگویی و در خواست

گروهی از برادران دینی به رشته تحریر در آورده ام...» (661) دیگر کتابهای شیخ حر عاملی عبارتند از:

- تعلیقه ای بر کتاب مزار تالیف علامه نسب شناس مرحوم سید شرف الدین علی حسینی مرعشی حائری (متوفای 1316 ق)

- کتاب الفصول المهمه فی اصول الائمه. در بردارنده قواعد کلی که از ائمه علیهم السلام درباره اصول دین و فروع دین و طب و اصول فقه و غیره وارد شده و بیش از هزار باب است و به چاپ رسیده است.

- کتابی در رد صوفیه، یکهزار حدیث موجود در آن به طور عام یا خاص در رد صوفیه است.

- کتاب اجازات: در بردارنده انبوه اجازه های پیشینیان است.

- کتاب کشف التعمیه فی حکم التسمیه: پیرامون نامیدن حضرت مهدی به نام اصلی اوست که همان پیامبر اکرم صل الله علیه و آله است.

- کتابی در اثبات اینکه نماز جمعه واجب عینی است. (در رد نظر علامه محمد ابراهیم نیشابوری)

- کتاب نزهه الاسماع فی الاجماع: اقسام و احکام اجماع در آن بیان شده است.

- کتابی در احوال اصحاب شایسته و ستایش شده پیامبر و ائمه علیهم السلام.

- کتابی درباره منزله بودن امامان معصوم از فراموشی و سهو

- کتابی در رد نظرات اهل سنت

- وصیت به پسرش علامه شیخ محمد رضا (به شیوه کشف المحجبه علامه سید بن طاووس)

- کتابی پیرامون زیارتگاهها و زیارتنامه ها
- کتابی در اخلاق: کتاب طهاره الاعراق ابن مسکویه را شرح داده و روایاتی که از ائمه اطهار وارد شده بر آن افزوده است.
- کتاب در ابطال مساله عمومیت داشتن «حدیث منزلت»
- دیوان امام زین العابدین علیه السلام که اشعار امام را گردآوری و به ترتیب حروف تنظیم کرده است. (در بمبئی چاپ شده است)
- حاشیه بر کتاب کافی مرحوم کلینی
- حاشیه بر کتاب «من لایحضره الفقیه» مرحوم شیخ صدوق
- حاشیه بر کتاب تهذیب شیخ طوسی (ره)
- حاشیه بر استبصار شیخ طوسی (ره)
- رساله ای در مناظره خود با بعضی از علمای اهل سنت در سفر حج

وسائل الشیعه

اما کتابی که شیخ حر را با آن و آن را با شیخ حر می شناسیم کتاب گرانسنگ «وسائل الشیعه» است. این اثر یکی از کتابهای مرجع در زمینه احادیث اهل بیت است که از اعتبار و اعتماد خاصی در میان کتابهای حدیثی برخوردار است. در این کتاب، نویسنده روش خاص خود را بکار برده و احادیث فقهی که فقها در استنباط احکام شرعی بدان نیازمندند و بر آنها تکیه می زنند جمع آوری کرده است و شمار آنان به بیست هزار حدیث می رسد که شیخ حر از مصادر و کتب معتبر شیعه چون اصول کافی، من لایحضره الفقیه، استبصار، تهذیب و کتب دیگر که شمار آنها به هفتاد منبع و ماخذ می رسد جمع آورده است. شیخ حر کتاب را با احادیثی در مقدمه عبادات افتتاح کرده و سپس

بر طبق کتب فقهی آن را از بحث طهارت تا مبحث طهارت تا مبحث بیان دیه ها تقسیم بندی نموده است.

شیخ حر 2/3 این کار بزرگ را در زادگاهش «مشغر» به رشته تحریر در آورد و در سال 1088 در مشهد مقدس آن را به اتمام رساند. این سال برای شیخ سال پرکار و پربرکتی محسوب می شد. چرا که در این سال «فهرست وسائل الشیعه» را نیز تدوین نمود. این موضوع که شیخ سه بار این کتاب را از نظر گذرانده و به نگارش در آورده است از نکته هایی است که سزاوار است هر محقق و نویسنده آن را فرا روی خویش قرار دهد. در بیان جایگاه این کتاب همین بس که از روزی که این سرچشمه به نگارش در آمده منبع و ماخذ تمام مجتهدان و کتاب مرجع عالمانی است که آخرین مرحله رسیدن به قله اجتهاد را طی می کنند. بر این کتاب از سوی بزرگان تعلیقه های بسیاری نگاشته شده که شاید شیخ حر خود نخستین کسی است که برای ابهام زدایی پیرامون برخی از مطالب آن پیشقدم شده است و «تحریر وسائل الشیعه نهاده است.

در عظمت این کتاب تنها به یک بیت از شعر علامه امینی درباره کتاب اکتفا می کنیم.

هذا صراط الهدى ما ضل سالكه الى المقاصد بل تسويه الرتب (662)

این کتاب راه هدایت است که رهروش گمراه نمی شود
به هدف می رسد و بلکه به مقامی عالی تر دست می یابد.

شاعر اهل بیت

شیخ حر را باید از شاعران شیعه بر خواند که قله فقاهاست او لطافت باران
شعرش را تحت الشعاع قرار داده است. چرا که او خود می گوید:

علمی و شعری اقتتلا اصطلاحا فنخضع الشعر لعلمی راغما
و العلم یبای ان اعد شاعرا و الشعر یرضی ان اعد عالما

دانش و شعرم با هم به جنگ و ستیز برخواستند شعرم به رگم دانشم در مقابل آن خضوع کرد
 دانشم مانع می شد که من شاعر به حساب آیم ولی شعرم خشنود میشد که من عالم بشمار آیم
 شیخ آقا بزرگ درباره دیوان شعر او می نویسد: «دیوان شعرش به بیست
 هزار بیت شعر می رسد که به ترتیب حروف الفبا منظم گشته و با این جمله زیبا
 شروع می شود: (الحمد لله الذی جعل نجوم المعانی مصاییح سماً الافکار)
 (ستایش خدا را که ستارگان معانی را چراغ آسمان اندیشه قرار داد) (663)
 کلمات منظوم شیخ را به دو قسمت می توان تقسیم کرد. نخست ابیات کوتاه
 که می توان از سه نوع ذیل یاد کرد.

1- تاریخ چهارده معصوم

2- در باب زکات

3- در معانی و بیان

دوم: منظومه های بسیار در علوم مختلف که سید احمد حسینی در مقدمه امل
 الامل چنین آورده است.

1- منظومه در مسائل میراث (بسیار طولانی است)

2- در مسائل هندسه و ریاضیات

3- تاریخ تولد ائمه، وفات و مناقب آنان

4- اخلاق و مواعظ

5- مسائل اصول الفقه

و نیز منظومه هایی در مسائل کلام، نحو، صرف، نجوم و... دیوان امام زین
 العابدین علیه السلام. (664)

محل تدریس و شاگردان شیخ

شیخ حر تنها مرد تتبع، تحقیق و نگارش نبود بلکه در تدریس و تربیت
 شاگردان از مردان موفق زمان خود به شمار می رفت. محل تدریس او در مشهد

مقدس، صحن حضرت ثامن الائمه بود. گرچه به درستی از عدد شاگردان شیخ اطلاعی در دست نیست. از مکان و گفتار هم عصران شیخ اینچنین به نظر می آید که درس شیخ یکی از با شکوه ترین کلاسهای درس در عصر وی بوده است. از شمار بسیار شاگردان و آنان که از شیخ حر روایت نقل کرده اند می توان به افراد ذیل اشاره کرد:

- 1- شیخ مصطفی حویزی فرزند عبدالواحد بن سیار حویزی
- 2- دو فرزندش شیخ محمد رضا و شیخ حسن
- 3- سید محمد حسینی اعرجی فرزند محمد باقر
- 4- سید محمد فرزند محمد بدیع رضوی
- 5- مولا محمد فاضل مشهدی فرزند محمد مهدی
- 6- سید محمد موسوی عاملی فرزند بن علی بن محیی الدین
- 7- مولا محمد صالح فرزند محمد باقر قزوینی مشهور به (روغنی)
- 8- مولا محمد تقی عبدالوهاب استرآبادی مشهدی (متوفی 1058 هق)
- 9- مولا محمد تقی دهخوار قانی قزوینی
- 10- سید محمد بن احمد حسینی گیلانی
- 11- مولا حسن بن محمد طاهر قزوینی طالقانی
- 12- سید نورالله جزایری (متوفی 1158 هق)
- 13- محدث مولا محمد صالح هروی
- 14- حاج محمود میمندی
- 15- شیخ محمود بن عبدالسلام المعنی⁽⁶⁶⁵⁾
- 16- علامه مجلسی (صاحب بحار الانوار)
- 17- شیخ ابوالحسن بن محمد النباطی العاملی

فرزندان شیخ حر

در این باره می نویسند: «فرزندان و دامادهای شیخ حر عاملی خاندان بزرگی را در مشهد تشکیل می دادند که در راس این خاندان فرزندش شیخ حسن قرار داشت. او در حدیث و علوم متداول آن روزگار سخنان تازه ای داشت و بعد از پدرش به مراجعات مردم و برطرف کردن نیازهای ایشان همت گمارد.» (666)

فرزندان شیخ حر عبارتند از:

1- علامه شیخ حسن عاملی

2- علامه شیخ احمد عاملی

3- علامه شیخ محمدرضا که از دانشمندان و مفسران عصر خود به شمار می رفت. شیخ حر دارای فرزندان دختر و پسر دیگری بوده است که شرح حال آنان بدرستی برای ما، معلوم نیست.

هجرت

چهل سال از عمر پربار شیخ حر عاملی می گذشت که او برای زیارت مرقد مطهر امام هشتم علیه السلام از «مشغر» عازم «مشهد» شد. اما چیزی نگذشت که با واقعیت‌های جامعه آن روز تشیع در ایران روبرو گشت. شیخ حر با آنکه از واژه شاه و شاهی نفرت داشت و عزلت و ریاضت را بر حضور و ریاست ترجیح می داد. در حساس ترین برهه تاریخ تشیع به دیگر عالمان شیعه اقتدا کرد و با پذیرفتن برخی مسئولیت های اجتماعی در حساس ترین نقطه ایران (خراسان) که در معرض تخاجم ازبکها و اخل تسنن هم مرز ایران بود دین خود را در صحنه سیاست نیز به تشیع ادا کرد. پذیرفتن مقام شیخ الاسلامی از سوی شیخ

حر به ماجرای سفرش به اصفهان باز می‌گردد که او از طرف علامه مجلسی به دیدار کاخ شاه رفته بود.

«شیخ حر در مجلس شاه سلیمان بدون اجازه از شاه در بالای مجلس نزد شاه نشست به طوری که بین او و شاه یک متکا بیش نبود. شاه پس از نشستن رو به شیخ کرد و گفت: به من گفته اند تو از علمای جلیل و بزرگ عرب محمد بن حسن بن حر عاملی هستی حال به من بگو فاصله میان حر و خر چقدر است؟ شیخ بی درنگ (به شوخی) گفت: «یک متکا!» شاه از شجاعت و حاضر جوابی شیخ یکه خورد. (667)

مؤلف کتاب گنجینه آثار قم می‌نویسد:

«بعد از گفتگو با شاه سلیمان و قضیه آنچنانی علمای اصفهان که پی به مدارج علمی او بردند، شاه سلیمان در مقام استمالت از وی برآمده، او را برای توطن در اصفهان دعوت کرد و شیخ علاقه خود را به اقامت در جوار ثامن الائمه اعلام داشت. بنابراین شیخ را قاضی القضاة خراسان گردانید و با تجلیل روانه ساخت. « (668)

کعبه در خون

شیخ حر عاملی چه در زمان سکونت خود در جبل عامل و چه در ایران چندین مرتبه به زیارت خانه خدا و عتبات عالیات موفق گردید. در سال 1088 که شیخ در مکه مکرمه حضور داشت فاجعه ای دردناک به وقوع پیوست که این واقعه در مقدمه امل الامل چنین آمده است:

«در سال 1088 به خادمین (خائنین) حرم کعبه خبر دادند که کسانی دیوار کعبه را مطهر را آلوده به نجاست کرده اند. خبر به سرعت در مکه پیچید و گفتگوها شروع شد. عاقبت دشمنی قدیمی اهل تسنن با شیعیان نسبت شد تا این

هتگ حرمت را به شیعیان نسبت دهند. عده ای از ترکان و برخی از عربها با هم قرار گذاشتند که هر کجا شیعه ای را بیابند به قتل رسانند. چون به حرم رسیدند پنج نفر از شیعیان را که یکی از آنها میرزا سید محمد استر آبادی بود به شهادت رساندند. شیخ حر عاملی که در این ایام در مکه به سر می برد از توطئه آگاه شد و به همراهان خود دستور داد که از خانه بیرون نروند و با شنیدن خبر شهادت سید محمد مومن استر آبادی و شیعیان دیگر با همراهان خود به خانه «سید موسی بن سلیمان» که یکی از اشراف مکه بود، پناه برد. سید موسی به کمک یاران خود مخفیانه شیخ حر عاملی و سایر شیعیان را به سمت یمن روانه ساخت و آنان را از این مهلکه نجات داد. ⁽⁶⁶⁹⁾ «

غروب در قدر

شیخ حر عاملی این فرزانه روزگار سرانجام در بیست و یکم ماه رمضان 1104 در هفتاد و یک سالگی چشم از جهان فروبست و «در زیر گنبد حضرت (رضا)، کنار منبر، برادرش شیخ احمد صاحب الدرالمسلوک با هزاران نفر دیگر بر جسم مطهرش نماز گذارد و جسم مطهرش در ایوان حجره ای از حجره های صحن شریف امام رضا علیه السلام جنب مدرسه میرزا جعفر به خاک سپرده شد» ⁽⁶⁷⁰⁾ و مرقدش در کنار حرم رضای آل محمد واسطه بین مردم و پیشوای هشتم شیعیان گشت.

سلام بر او روزی که در «مشغر»، معبر نور، چشم به جهان گشود و روزی که در «مشهد»، قبله نور، چشم از جهان فروبست.

علامه بحرانی متوفای 1107 ق.

نابغه حدیث

سید مرتضی علامه مه‌ری

ولادت

سخن از ستاره درخشان بحرین، سید هاشم بحرانی است. او فرزند سید سلیمان حسینی بحرانی و معروف به «علامه بحرانی» است ⁽⁶⁷¹⁾ سلسله نسب او با بیست و پنج واسطه به امام موسی بن جعفر علیه السلام می‌رسد. ⁽⁶⁷²⁾ در نیمه اول قرن یازدهم در روستای «کتکتان» از توابع شهر «توبلی» که پایتخت علمی و سیاسی بحرین در آن عصر بود، فرزندی از سله پاک رسول خدا صل الله علیه و آله به دنیا آمد. گرچه تاریخ تولد این وجود سعادت‌مند به طور دقیق به دست نیامده است. بر اساس برخی از دلایل، تاریخ تولدش را بین سالهای 1030 تا 1040 ق. یاد کرده‌اند. ⁽⁶⁷³⁾

مروارید خلیج

کشور بخرین در کرانه جنوبی خلیج فارس قرار داشته و از دیرباز به مروارید خلیج فارس مشهور بوده است. این کشور از اولین دوران طلوع خورشید اسلام همواره از پایگاه‌های مستحکم مسلمانان بویژه شیعیان جهان بوده و در طول تاریخ، فرزندگان، دانشمندان و فقهای بسیاری از آن دیار برخاسته، خدمات بی شماری نسبت به اسلام انجام داده‌اند. ⁽⁶⁷⁴⁾

موقعیت ویژه بحرین در عصر علامه بحرانی از نظر سیاسی و تجاری و همچنین قلوب پاک و خواجوی مردمان آن دیار و تلاشهای فرهنگی و علمی حکومت مرکزی آن یعنی ایران، از آن خطه، اندیشمندان توانای آن دیار را بسان درهای گرانها، حمایت و پشتیبانی کرده، از محضر آنان بهره مند شوند.

از این رو، پس از عراق و ایران، سومین و عظیم ترین حوزه علمیه شیعه در جهان اسلام، بحرین بوده است.⁽⁶⁷⁵⁾ «توبلی» شهر مرکزی و حاکم نشین آن روز بحرین به سبب مرکزیت سیاسی و موقعیت علمی خود، شهرتی بسزا یافته بود. در آن ایام شیخ محمد بن ماجد بن مسعود بحرانی، مرجعیت و رهبری علمی و معنوی آن نواحی را به عهده داشت.⁽⁶⁷⁶⁾

کوچ پرستوها

موقعیت ممتاز فرهنگی، سیاسی و جغرافیایی بحرین، متجاوزان و قدرتمندان زورگو را بر آن داشت تا هر بار با تهاجم به این خطه پر حاصل، خسارات جانی و مالی بی شماری به اهالی این منطقه وارد سازند.

این تهاجمات، عرصه را بر علما و دانشمندان تنگ کرد به طوری که موجب مهاجرت آنان به کشورهای همجوار بویژه ایران و عراق گردید.⁽⁶⁷⁷⁾

فرزندان محدث بحرانی از کسانی بودند که در غائله سوم بحرین به ایران هجرت کرده، به اصفهان رفتند.⁽⁶⁷⁸⁾

میرزا عبدالله اقدی نوشته است: «اکثر کتابهای سید را در اصفهان در منزل فرزندش سید محسن دیده ام.»⁽⁶⁷⁹⁾ جای تردید نیست که در این تهاجمات و حمل و نقل ها، ای بسا آثار بسیاری از دانشمندان از جمله محدث بحرانی از بین رفته باشد.

حیات علمی سید

سید بحرانی پس از چندی تحصیل در زادگاهش راهی نجف اشرف شد و از استادان آن حوزه با شکوه استفاده فراوان برد و سالها بعد با رسیدن به مقام علمی و معنوی اجتهاد، بزرگ مرجع آن حوزه گشت. گرچه سال ورودش به نجف، به صورت دقیق مشخص نیست اما به یقین در سال 1063 ق. نزد استاد

بزرگ نجف، فخرالدین طریحی به دانش اندوزی مشغول بوده است. (680) او پس از چندی به زادگاهش بحرین بازگشت و بعد از رحلت شیخ محمد بن ماجد بحرانی عهده دار منصب مرجعیت و رهبری دینی و علمی مردم گردید. (681)

سید بحرانی در دوران تحصیلات خویش از محضر استادان گرانقدری بهره مند گشت که برخی از آنها بدین شرح است:

1. شیخ فخرالدین طریحی نجفی (متوفی 1087 ق) مولف کتاب «مجمع البحرين و مطلع النیرین».

وی از خاندانهای بزرگ نجف اشرف بود. برخی دیگر از کتابهایش عبارت اند از «شرح مختصر النافع» و «تمیز المتشابه من اسماً الرجال».

علامه بحرانی و علامه مجلسی هر دو از شاگردان فخرالدین طریحی بودند. (682)

2. سید عبدالعظیم بن عباس استرآبادی - از بزرگان علمای اخباری بود که به علامه بحرانی اجازه نقل روایت داد. (683)

شاگردان

شاگردان و راویان بسیاری از سید هاشم بحرانی اجازه نقل حدیث دریافت کردند که به برخی از آنان اشاره می شود:

1. شیخ محمد بن حسن حر عاملی، مولف کتاب «وسایل الشیعه». (684)
2. شیخ محمود بن عبدالسلام المعنی. (685)
3. شیخ عبدالله بن علی بن احمد بحرانی (متوفی 1148 هق) مولف کتاب «الرسائل المتشتمه». (686)
4. سید محمد بن علی سیف الدین عطار بغدادی. (687)
5. شیخ علی مقایی بحرانی (688)
6. شیخ حسن بحرانی. (689)

7. شیخ هیکل بن عبد علی اسدی جزائری

دومین بهار حدیث

قرن چهارم و پنجم هجری دوران نشر و گسترش علوم و تالیف و تصنیف و آزادی نسبی علمای بزرگ شیعی بود. در این دوران عالمان و محدثان بزرگ، کتب اربعه شیعه (کافی، تهذیب الاحکام، من لایحضره الفقیه، استبصار) را که مانع اساسی فقه تشیع به شمار می روند به رشته تحریر در آوردند.

پس از آن دوران، تلاش علمی و تحقیقی در موضوع گردآوری، تدوین و تالیف حدیث رو به خاموشی نهاد تا اینکه پس از گذشت پنج قرن سکوت زمستانی، در قرن یازدهم هجری، بزرگان و نوابغی از عالم تشیع به این امر مهم همت گماشته، با استفاده از زمینه مناسبی که در پرتو حکومت صفویان به وجود آمده بود. تلاش فراگیری را در این باره پی گرفتند. (690)

پیشگامان این تحول عظیم و پیام آوران این بهار با صفا، بزرگانی چون علامه بحرانی بودند. علامه مجلسی با تدوین و نگارش مجموعه عظیم «بحارالانوار» خدمت بزرگی به اسلام کرد.

علامه سید هاشم بحرانی نیز آستین همت بالا زد و به دور از هیاهوی زمانه، خود را به دریای بیکران علوم الهی و معارف اهل بیت افکند و با استمداد از کلام و گوهرهای تابناک امامان معصوم، ساحلی زیبا و پرتراوت را به رهروان طریق هدایت نشان داد.

آن محدث و مفسر بزرگ انگیزه و هدف خود را از این کار عظیم چنین بیان می کند:

«دیدم کتب علمی از بین می رفت و آثار پوسیده می گردید، در حالی که این کتابها قبل از روزگار ما منابعی غنی بودند که پس از چندی تنها علایمی از آنها

بر جای ماند و به مرور، اثری از آن علامتها نیز باقی نماند. گویا چیزی گفته و نوشته نشده بوده است. با اینکه ستارگان علم و معرفت روشنی می بخشیدند و کتابها و آثار آنها به طور فراوان در همه نقاط نگاشته و منتشر می گردید⁽⁶⁹¹⁾». او با این هدف و مقصد، به این تحول عظیم دست زد و بدین سان بار دیگر طراوت شکوفه های بوستان اهل بیت علیهم السلام و پیام بهار ایمان را نوید داد.

علامه بحرانی در قرن یازدهم که می توان آن را «عصر احیای دوباره حدیث» نام نهاد با تمسک به حدیث شریف پیامبر گرامی اسلام که فرمود: «ایها الناس انی تارک فیکم الثقلین... کتاب الله و عترتی...» به دفاع از مرزهای عقیدتی اسلام و تفسیر آیات قرآن کریم پرداخت و برای پاسداری و ترویج ثقل اکبر (قرآن مجید) تفاسیر متعددی به رشته تحریر در آورد.

او در دفاع از ثقل اصغر (اهل بیت) و انتشار احادیث معصومین علیهم السلام نیز تلاشی درخور توجه و ستودنی از خود نشان داد. وی که فقیهی گرانمایه و صاحب تالیفات بسیار ارزشمندی در فقه، اصول، رجال و... بود زمانی از ادامه تحقیق و تالیف در فقه منصرف شد و به یکباره توجه ویژه ای نسبت به تدوین آثار اهل بیت پیدا کرد و با تمام توان و سرعت و دقت فراوان، به این امر مهم پرداخت.⁽⁶⁹²⁾

درباره او آمده است:

«علامه بحرانی عمر شریفش را وقف جمع آوری، تصحیح و تدوین احادیث نمود و حتی یک لحظه از جستجو برای یافتن کتب حدیث و جمع آوری نسخه های کتب حدیث و تصحیح و تبویب و تنظیم احادیث برای بهتر استفاده کردن از روایات آرام نگرفت⁽⁶⁹³⁾».

بدین سان علامه سید هاشم بحرانی با تلاش وصف ناپذیر خویش، «پاسدار حریم ثقلین» گردید.

روش علمی و تحقیقی سید

علامه بحرانی در تدوین کتابهای روایی و حدیث، از روشهای برجسته و علمی خاصی استفاده می کرد که اشاره ای اجمالی به آنها ضروری می نماید.

1. استفاده از روایات اهل سنت برای اثبات امامت علی علیه السلام و دیگر امامان معصوم علیهم السلام به گونه ای که او حدیث منزلت را از طریق یکصد سند از دانشمندان اهل سنت با ذکر نام کتاب و مدرک آنها نقل کرده است. ⁽⁶⁹⁴⁾

2. استفاده از نسخه های متعدد و عبارات متفاوت یک حدیث برای صحیح تر مشخص شدن و گویایی حدیث.

3. تحقیق و تصحیح سند احادیث برای پیدا کردن روایات صحیح ⁽⁶⁹⁵⁾

او در این زمینه کتاب تهذیب شیخ طوسی را بررسی و تحقیق کرد و اغلاط بسیاری را که در رجال و سند اخبار بود مشخص ساخت و اثر خویش را «تنبیهات الاریب فی رجال التهذیب» نامید. ⁽⁶⁹⁶⁾

4. دسته بندی و تبویب احادیث از دیگر کارهای مهم و لازمی بود که در سیره نیکوی سید قرار داشت.

او در این باره کتاب «ترتیب التهذیب» را که مربوط به تهذیب شیخ طوسی بود به رشته تحریر درآورد و آن را به بهترین روش تدوین و دسته بندی کرد. ⁽⁶⁹⁷⁾

کوششهای جانفرسای این محقق توانمند، عالمان و سیره نویسان بلند پایه را بر آن داشت تا همگان اعتراف کنند که در تاریخ تشیع کسی جز علامه مجلسی (رض) مانند او دیده نشده است ⁽⁶⁹⁸⁾ و بلکه در برخی موارد از جمله تحقیق در سند تصحیح آن، امتیازاتی دارد که در نوع خود بی نظیر بوده و ایشان در این

باره از مصادری حدیث نقل کرده که علامه مجلسی به آنها دست نیافته است.
(699)

از نگاه دیگران

با نگاهی به نظرات بزرگان درباره علامه بحرانی، ابعادی از شخصیت وی هویدا می شود.

1. شیخ یوسف بحرانی می گوید:

سید بحرانی مردی است فاضل، محدث، جامع و دارای تتبع زیاد در اخبار، به طوری که غیر از علامه مجلسی مانند او در شیعه دیده نشده و کتابهای متعددی تالیف نموده که شهادت بر وسعت تتبع و اطلاع ایشان دارد...

او از پرهیزکارانی بود که بر ملوک و سلاطین بسیار سخت می گرفت. (700)

2. شیخ حر عاملی:

«... او مردی با طهارت و... عارف به تفسیر و علوم عربیت و رجال می باشد. (701)»

3. شیخ عباس قمی:

«سید... رکن معتمد، ... فقیه ماهر، محدث جامع، متبوع در اخبار، صاحب مولفات کثیر سودمند، که نشان از کثرت اطلاعات... آن جناب است. (702)»

4. سید محسن امین:

در تتمه امل الامل آمده است که: سید بحرانی از کوههای راسخ و دریا‌های شگرف علم است. کسی از او - حتی علامه مجلسی - پیشی نگرفته و دیگر آمدن امثال او در آینده، با این قدرت تتبع و کثرت اطلاعات مشکل است. (703)

5. شیخ حسن دمستانی:

سید بزرگوار، شجاع ثابت قدم و پیشوای پیشتاز... صاحب حافظه بسیار قوی و در حفظ خصوصاً روایات به حدی رسید که بر همه غالب گردید... و در

این مسابقه گوی سبقت را از پیشتازان این میدان - اگر چه تقدیم زمانی بر او داشتند - ربود. (704)

6. شیخ محمد حرز الدین:

... او بسیار مقدس، عابد و متقی بود و در تقوا، فراست و پرهیزکاری به مرتبه بلندی رسید. (705)

7. آیت الله مرعشی نجفی:

... شخصیتی که هم از جهت شهرت ملقب و مشهور به علامه و هم از حیث علم واقعا علامه می باشد آگاه و متبحر در حدیث، نابغه در روایت، پیشوای پیشتاز... (706)

8. شهید مطهری:

سید هاشم بحرینی از محدثین و متتبعین معروف شیعه بشمار می رود. (707)

بر قله تقوا و خدمت

علامه بحرانی اسطوره تقوا و ضرب المثل پرهیزکاری بود. شیخ محمد حسن نجفی، صاحب کتاب جواهر الکلام در ضمن موضوعات مربوط به عدالت و تقوا، فرزانه‌گانی چون مقدس اردبیلی و علامه بحرانی را از چهرهای ممتاز و استثنایی تقوا معرفی می کند. (708)

سید بحرانی به رغم فعالیت‌های تحقیقی و تالیف کتابهای پرارج، هیچ گاه از هدایت و ارشاد مردم غافل نبود و وظایفی چون قضاوت، اجرای احکام الهی، کوتاه کردن دست ظالمان و دیگر امور مربوط به جامعه را بخوبی به انجام رساند. (709) او با مدیریت دینی خویش انسانهای صالح را به سوی تکامل و سعادت واقعی رهنمون گشته، هدایت گر مردم در دین و دنیایشان بود.

گنجینه بحرانی

علامه سید هاشم آثار ارزشمندی را در موضوعات متفاوت علوم اسلامی به یادگار نهاد و با تالیف کتابهای متعدد، دائره المعارفی جامع و سودمند در اختیار رهروان هدایت و پژوهشگران شریعت قرار داد. اینک آثار جاویدان او را به نظاره می نشینیم:

1. علوم قرآن
2. البرهان فی تفسیر القرآن
3. اللوامع النورانیة فی اسماء علی و اهل بینه القرآنیة
4. الحججہ فیما نزل فی القائم الحججہ
5. نور الانوار فی تفسیر قرآن
6. الہادی و مصباح النادی
7. الہدایہ القرآنیہ الی الولایہ و الامامیہ
8. اصول و اعتقادات
9. حقیقہ الایمان المبتوث علی الجوارح و احادیث التوحید و النبوه و الامامہ
10. نہایہ الاکمال فیما یتم بہ تقبل الاعمال
11. مصباح الانوار و انوار الابصار فی بیان معجزات نبی المختار
12. امامت
13. اثبات الوصیہ
14. احتجاج المخالفین علی امامہ علی بن ابی طالب امیر المومنین علیہ السلام
15. الانصاف فی الانص علی الائمہ الاثنی عشر من آل محمد الاشرف
16. ایضاح المسترشدین فی بیان تراجم الراجعیۃ الی الولایہ علی بن ابی طالب امیر المومنین علیہ السلام

17. بهجه النظر فى اثبات الوصايه و الامامه للائمه اثنى عشر
18. البهجه المرضيه فى اثبات الخلافه و الوصيه
19. تبصره الولى فيمن راي القائم المهدي
20. تبصره الولى فى النص الجلى اميرالمومنين على بن ابى طالب عليه السلام
21. التحفه البهيه فى اثبات الوصيه لعلى عليه السلام
22. سلاسل الحديد و تقيد اهل التوحيد
23. عمدته النظر فى بيان عصمه الائمه الاثنى عشر
24. غايه المرام و حجه الخصام فى تعيين الامام من طريق الخاص و العام
25. فصل معتبر فيمن راي الامام الثانى عشر
26. كشف المهم فى طريق خبر غدیر خم
27. مدينه المعاجز الائمه الاثنى عشر و دلائل الحجج على البشر
28. تفضيل الائمه صلوات الله عليهم على انبياء عدانينا محمد صلى الله عليه وآله
29. تفضيل على عليه السلام على انبياء اوالعزم من الرسل
30. تلخيص رسالتين
31. حليه النظر فى فضل الائمه الاثنى عشر
32. الدرالنضيد فى فضائل الحسين الشهيد عليه السلام
33. فضائل على و الائمه من ولده
34. فضل الشيعة (مناقب الشيعة)
35. اللباب المستخرج من كتاب الشهاب
36. مناقب اميرالمومنين
37. التيميه و الدرہ الثمينه
38. معالم الزلفى فى عارف النشاه الاولى و الاخرى

39. نزّهه الابرار و منار الافكار فى خلق الجنه و النار
40. تاريخ اسلام
41. حليه الابرار فى احوال محمد و آله الاطهار
42. المطاعن البكريه و المثالب العمريه من طريق العثمانيه
43. مولد القائم
44. وفاه النبى
45. وفاه الزهراً
46. سير الصحابه
47. مقتل ابى عبدالله الحسين عليه السلام
48. فقه
49. التنبيهات فى الفقه
50. حديث
51. ترتيب التهذيب
52. شرح ترتيب التهذيب
53. روضه الواعظين فى احاديث الائمة الطاهرين
54. تعريف رجال من لا يحضره الفقيه
55. رجال
56. تنبيهات الاريب فى رجال التهذيب
57. التيميه فى بيان نسب التيمى
58. روضه العارفين و نزّهه الراغبين
59. من روى النص على الائمة الاثنى عشر من الصحابه و التابعين

خاندان پاک

سید هاشم بحرانی که از تبار هاشمیان بود و ریشه در علویان داشت فرزندی صالح و دانشمند به جامعه اسلامی تحویل داد. همسرش، دختر شیخ علی فرزند شیخ عبدالله بن شیخ حسین بن علی کنیار بود. فرزندان او عبارتند بودند از:

1. سید عیسی - او عالمی پرهیزکار و نویسنده ای پژوهشگر بود. شرحی بر کتاب «زبدہ الاصول» شیخ بهایی نوشته است. کتاب «نهایه الاکمال فیما به تقبل الاعمال» را که اثر پدر بزرگوارش بود به رشته تحریر در آورده است. (710)
2. سید محسن - او بظاهر فرزند بزرگ سید و دانشوری پرهیزکار بود. (711)
3. سید محمد جواد - گرچه از شرح زندگی اش اطلاعی در دست نیست، آقا بزرگ تهرانی، با عبارتی مقام علمی او را بیان می کند. وی نوشته است کتاب «زبدہ الاصول» شیخ بهایی از سوی سید محمد جواد شرح شده است. (712)
4. سید علی - او نیز همچون دیگر برادرانش از دانشمندان برجسته بوده است. (713)

علامه بحرانی دارای سه برادر به نامهای سید کاظم، سید جعفر و سید احمد بوده است. (714)

سید محمد جواد فرزند سید علی از نوادگان او و فاضلی توانا بود و پس از مدتی اقامت در اصفهان، برای تبلیغ اسلام به سوی فارس رفته، مدتی در شهر «خنج» (715) که در آن روزگار اهمیت تجاری فوق العاده ای داشت سکونت کرد. سید محمد جواد پس از احداث مسجدی در آن شهر، از سوی ساکنان آنجا که اهل سنت بودند، مورد تهدید قرار گرفت و بر این اساس شبانگاه به سوی روستای «اسیر» حرکت کرد. سالها در میان آنها با عزت زیست.

آقا سید محمد جواد تا پایان عمر در آنجا به سر برد تا اینکه دعوت حق را لبیک گفت: مقبره او امروزه زیارتگاه معروفی است ⁽⁷¹⁶⁾ پس از وی فرزنداناش به شهر «مهر» ⁽⁷¹⁷⁾ که خاستگاه سادات و علما بود مهاجرت کردند.

عروج ملکوتی

سال 1107 ق. بحرین در اضطراب بود. اضطراب هجران یکی از ستارگان فروزان جهان تشیع. ناگهان سفیر غم خبر رحلت عالم ربانی سید هاشم بحرانی را به گوش ساکنان آن دیار رساند. او در روستای نعیم جان سپرد و روحش با احترام و تجلیل به روستای «توبلی» منتقل گشت و در مقبره مائتی، در جوار مسجد معروف آن سامان به خاک سپرده شد. مقبره اش اینک زیارتگاه خداجویان بحرین است.

علامه محمد باقر مجلسی متوفای 1111 ق.

مردی از فردا

حسن ابراهیم زاده

تولد:

«علامه (محمد باقر) مجلسی به سال 1037 هجری مساوی با عدد ابجدی جمله «جامع کتاب بحار الانوار» چشم به جهان گشود.»⁽⁷¹⁸⁾

پدرش مولا محمد تقی مجلسی از شاگردان بزرگ شیخ بهایی و در علوم اسلامی از سرآمدان روزگار خود به شمار می رفت. وی دارای تالیفات بسیاری از جمله «احیاء الاحادیث فی شرح تهذیب الحدیث» است. «مادرش دختر صدر الدین محمد عاشوری»⁽⁷¹⁹⁾ است که خود از پرورش یافتگان خاندان علم و فضیلت بود.

در دامان زهد

در خاندانی رشد و نمو کرد که از نیمه قرن پنجم هجری به تشیع در میان مردم مشهور بودند و بسیاری از افراد این خانواده در قرن دهم و یازدهم از دانشمندان معروف زمان به شمار می رفتند. «⁽⁷²⁰⁾ پدر بزرگش «ملا مقصود» از دانشمندان با تقوا و از مروجین مذهب تشیع بود. وی به خاطر کلام زیبا و اشعار دلنشین و رفتار و گفتار نیکو در محافل و مجالس به «مجلسی» لقب یافته بود و خاندان عالیقدر آنان نیز بدین نام شهرت یافته بودند.»⁽⁷²¹⁾

به دنبال نور

درس و بحث را در چهار سالگی نزد پدر آغاز کرد.⁽⁷²²⁾ نبوغ سرشار او به حدی بود «که در چهارده سالگی از فیلسوف بزرگ اسلام ملاصدرا اجازه روایت گرفت.»⁽⁷²³⁾ و سپس در حضور استادانی چون علامه حسن علی

شوشتری، امیر محمد مومن استر آبادی، میرزای جزایری، شیخ حر عاملی، ملا محسن استر آبادی، ملا محسن فیض کاشانی، ملا صالح مازندرانی، زانوی ادب زد و از خرمن علم و معرفت هر یک خوشه ها چید «و در این کوشش خستگی ناپذیر پای درس بیش از بیست و یک استاد نشست.»⁽⁷²⁴⁾ و از افکار و عقاید و اندیشه های مختلف آنان بهره جست.

وی در اندک زمانی بر دانشهای صرف و نحو، معانی و بیان، لغت و ریاضی، تاریخ و فلسفه حدیث و رجال، درایه و اصول و فقه و کلام احاطه کامل پیدا کرد.

آفتابی بر منبر

مجلسی که در مدرسه ملا عبدالله به اقامه نماز و تدریس اشتغال داشت بعد از رحلت پدر بزرگوارش در مسجد جامع اصفهان به اقامه نماز و درس دادن مشغول گشت. «⁽⁷²⁵⁾ در پای درس او بیش از هزار طلبه می نشستند و از نور علم و معرفت دلهای خود را جلا می دادند. سید نعمت الله جزایری که نامی ترین شاگرد اوست، می گوید:

«با آنکه در سن جوانی به سر می برد چنان در علوم تتبع کرده بود که احدی از علمای زمانش به آن نرسیده بودند.»⁽⁷²⁶⁾ «هنگامی که در مسجد جامع اصفهان مردم را موعظه می کرد هیچ کس فصیح تر و خوش کلام تر از او ندیدم. حدیثی که شب مطالعه می کردم چون صبح از او می شنیدم چنان بیان می کرد که گویی هرگز آن را نشنیده ام.»⁽⁷²⁷⁾ تواضع و بزرگمنشی او چنان بود که بسیاری از بزرگان حوزه برای نشان دادن ارادت خود به او و شناساندن ارزش علامه به طلاب جوان گاهی به پای درس ایشان حاضر می شدند. «شیخ محمد فاضل - با اینکه مجلس درس و مباحثه داشت - به حوزه درس علامه حاضر

می شد و عملاً به طلاب درس تواضع می آموخت و علامه نیز در مقابل به شاگردانش اظهار می داشت استفاده او از من کمتر از استفاده من از اوست بلکه استفاده من از او بیشتر است. « (728)

شخصیتهای ذیل برخی از شاگردان فرهیخته علامه می باشند که از مکتبش توشه برچیده و از او اجازه نقل روایت اخذ کردند:

1. مولی ابراهیم جیلانی
2. مولی محمد ابراهیم بواناتی
3. میرزا ابراهیم حسینی نیشابوری
4. ابوالبرکات بن محمد اسماعیل خادم مشهدی
5. مولی ابوالبقاً
6. ابواشرف اصفهانی
7. مولی محمد باقر جزی
8. ملا محمد باقر لاهیجی
9. شیخ بهاء الدین کاشی
10. مولی محمد تقی رازی
11. میرزا محمد تقی الماسی
12. مولی حبیب الله نصرآبادی
13. ملا حسین تفرشی
14. محمد رضا اردبیلی
15. محمد طاهر اصفهانی
16. عبدالحسین مازندرانی
17. سید عزیزالله جزائری

18. ملا محمد کاظم شوشتري

19. شيخ بهاء الدين محمد جيلي

20. مولى محمود طبسى

21. محمد يوسف قزوینى و... (729)

در میان شاگردان، نکته سنجی و تیز بینی و کوشش خستگی ناپذیر «سید نعمت الله جزایری» که به تازگی به همراه دوستش به حوزه درس او راه یافته بود و در فقر و تنگدستی بسر می برد نظر او را به خود جلب کرد، بطوریکه ضمن قرار دادن حقوق ماهیانه برای دوستش او را به خانه اش برد و مدت چهار سال در کنار خود جایش داد» (730) سید را چنان پرورش داد که از او عالمی بزرگ و مجتهدی توانا ساخت و «چون میرزا تقی دولت آبادی در محله جماله مدرسه ای بنا نهاد و او را به عنوان مدرس آنجا تعیین کرد.» (731)

سید در سایه استاد چنان به تحصیل علم و معرفت پرداخت که در اخلاق و رفتار و بیان مطالب علمی، آینه استاد به حساب می آمد. وی در مسائل مختلف چنان سخن به میان می آورد که گویی «مجلسی» سخن می گوید.

«او همچون علامه، مسلکی متعادل داشت و همیشه پیرو دلیل و حقیقت بود خواه مطابق با اصولی ها باشد و خواه مساعد با اخباریها.» (732)

بسوی نور

علامه در مسیر احیای علوم اهل بیت علیهم السلام راه استادش فیض را در پیش گرفت و با رها کردن علوم عقلی با کوله باری از تعبد به سوی نوری که از قله بلند روایات و احادیث می تابید شتافت و در اولین قدم «کتب اربعه» را به صحنه درس و بحث کشاند. «ضمن نگاشتن شرح بر اصول کافی و تهذیب، از شرح «من لایحضره الفقیه» که پدرش بر آن شرحی نگاشته بود، خودداری کرد

و یکی از شاگردانش را به نوشتن شرح استبصار⁽⁷³³⁾ تشویق نمود. «⁽⁷³⁴⁾ وی طلاب را که مدتها از روایات و احادیث جدا بودند به مطالعه و تحقیق در روایات تشویق کرد و برای حفظ و نگهداری کتب اربعه از گزند حوادث روزگار و تحویل دادن آنها به نسل فردا بدون هیچ گونه کم و کاستی و تحریف اعلام کرد. «اگر هر یک از طلاب کتب اربعه را بنویسد، به دریافت یک اجازه از او نایل خواهند شد. طلاب با شوق تمام به نوشتن کتب اربعه پرداختند و نسخه ها را نزد علامه می بردند و او با خط خود در پشت نسخه های آنها اجازه آنان را می نوشت. «⁽⁷³⁵⁾»

علامه با خود می اندیشید که تدریس کتب اربعه و توجه به بعضی از دیگر کتابها چون «ارشاد مفید»، «قواعد علامه» و «صحیفه سجادیه» تنها این کتاب را از خطر نابودی نجات خواهد داد اما برای کتب دیگر چه باید کرد؟ اندیشه درباره هزاران کتاب شیعه که در کوره های حمام یغماگران و فرهنگ کشان به خاکستر تبدیل شده بود و نیز صدها نسخه کوچک و بزرگ روایات که از حوادث روزگار مصون مانده یا در کنج صندوقخانه ها پنهان شده بود و یا آنها را به نقاط دور دست دنیا کشیده بودند او را آزار می داد. از سوی دیگر تعصب خشک اهل سنت در نابودی ذخیره های گرانبهای تشیع و احتمال سقوط دولت صفویه به دست دو قدرت بزرگ شرق و غرب اهل تسنن و نفوذ قدرتمندانه صوفیان در دربار و جامعه و نقشه های آنان برای تحریف بسیاری از روایات، بی توجهی طلاب به کتب روایات و احادیث بیش از پیش آثار اهل بیت را در معرض خطر و نابودی قرار داده بود. از این رو تلاش همه جانبه ای برای به دست آوردن آثار تشیع آغاز کرد به گونه ای که او در این تلاش وسیع دویست اصل (و منبع مکتوب) از اصول چهارصدگانه معتبر شیعه را به دست آورد و

نفیس ترین کتابخانه تشیع را گرد آورد. حتی در زمانی که به علامه خبر دادند که نسخه کتاب «مدینه العلم» در یکی از کتابخانه های یمن به چشم خورده است علامه این مطلب را با شاه در میان گذاشت. شاه سفیرانی را با هدایای فراوان و گرانبها نزد پادشاه یمن روانه آن کشور کرد و از او کتاب «مدینه العلم» را درخواست نمود اما هیچ گاه آن کتاب به دلایل نامعلوم به دست علامه نرسید. ⁽⁷³⁶⁾ علامه در ادامه کارهای فکری - فرهنگی خود بسیاری از کتب گذشتگان را که علما در مسائل گوناگون نگاشته بودند احیا کرد و طلاب را به نسخه برداری از آنها تشویق و ترغیب نمود و کتابهایی که غبار غربت آنها را فرا گرفته و کسی آن را نمی شناخت و مطالعه نمی کرد با دستخط مبارکش در زیر آن می نوشت که این کتاب غریب مانده و کسی آن را نمی خواند. ⁽⁷³⁷⁾ «

محراب بحار

علامه مجلسی با خود چنین اندیشید که باید گهرهای گرانبهای اهل بیت را که از اطراف و اکناف جمع کرده است در قالب محرابی زیبا به نام «بحار الانوار» بگنجاند تا به تنها طلاب بلکه تمام شیعیان در این محراب به سوی قبله دلها یعنی کلام اهل بیت به نماز عشق بایستند و بدین وسیله راه چاه و درست را از نادرست تشخیص دهند تا هر زمان هر مکتبی درباره هر مطلبی کلامی را از اهل بیت خواست شیعیان با انگشت اشاره محراب زیبای «بحار» را نشانه روند. از این رو دست به کاری عظیم زد و شروع به نگارش این دائرة المعارف بزرگ تشیع کرد.

علامه در مقدمه بحار الانوار چنین می نگارد.

«در آغاز کار به مطالعه کتابهای معروف و متداول پرداختم و بعد از آن به کتابهای دیگری که در طی اعصار گذشته به علل مختلف علل مختلف متروک و

مهجور مانده بود رو آوردم. هر جا که نسخه حدیثی بود سراغ گرفتم و به هر قیمتی که ممکن شد بهره برداری می کردم. شرق و غرب را جويا گشتم تا نسخه های بسیار گردآوری نمودم. در این مهم دینی جماعتی از برادران مذهبی مرا یاری نمودند و به شهرها و قصبه ها و بلاد دور کشیدند تا به فضل الهی مصادر لازم را بدست آوردند... بعد از تصحیح و تنقیح کتابها بر محتوای آنها واقف شدم نظم و ترتیب کتابها را نامناسب دیدم و دسته بندی احادیث را در فصلها و ابواب متنوع راهگشای محققان و پژوهشگران نیافتم. از این رو به ترتیب فهرستی همت گماشتم که از هر جهت جالب و مفید باشد. در سال 1070 هجری این فهرست را ناتمام رها کردم و از فهرست بندی سایر کتابها دست کشیدم که اقبال عمومی را مطلوب ندیدم و سرانجامه را فاسد و نامطبوع دیدم...

ترسیدم که در روزگاری بعد از من باز هم نسخه های تکثیر شده من در طاق نسیان متروک و مهجور شود و با مصیبتی از ستم غارتگران زحمات مرا در تهیه نسخه ها بر باد دهد، لذا راه خود را عوض کردم - از خدا یاری طلبیدم - و به کتاب بحار الانوار پرداختم.

... در این کتاب پربار قریب 3000 باب طی 48 کتاب علمی خواهید یافت که شامل هزاران حدیث است، شما در این کتاب برای اولین بار با نام برخی از کتابها آشنا می شوید که سابقه علمی ندارد و طرح آن کاملا تازه است.

پس ای برادران دینی که ولایت امامان را در دل و ثنای آنان را بر زبان دارید به سوی این خوان نعمت بشتابید و با اعتراف و یقین کتاب مرا دست به دست ببرید و با اعتماد کامل به آن چنگ بزنید و از آنان نباشید که آنچه را در دل ندارند بر زبان می آورند». (738)

اما فرصت کم و مشاغل زیاد او مانع از آن شد که به تصحیح روایات بپردازد. به همین علت در مقدمه چنین نگاشت: «در نظر دارم که اگر مرگ مهلت دهد و فضل الهی مساعدت نماید شرح کاملی متضمن بر بسیاری از مقاصد که در مصنفات سایر علما باشد بر آن «بحار الانوار» بنویسیم و برای استفاده خردمندان، قلم را به قدر کافی پیرامون آن به گردش در آوردم.» (739)

علامه مجلسی قدرت تصحیح روایات و احادیث را بخوبی دارا بود همان گونه که این قدرت و ژرف نگری خود را در *مراه العقول* به نمایش گذارده است. حضرت امام خمینی (ره) درباره بحار الانوار می فرماید: «بحار خزانه همه اخباری است که به پیشوایان اسلام نسبت داده شده، چه درست باشد و یا نادرست، در آن کتابهایی هست که خود صاحب بحار آنها را درست نمی داند و او نخواست کتاب علمی بنویسد تا کسی اشکال کند که چرا این کتابها را فراهم کردی!» (740)

تالیفات

علامه «با توجه به نیاز فرهنگی مردم زمان خود دست به تالیف کتابهای گوناگون می زد. زمانی احساس می کرد مردم به علم نجوم نیازمندند، پس کتاب «اختیارات» را می نوشت و چون احساس می کرد جامعه به سوی جدا شدن از خدا سوق داده می شود کتابی در تهذیب اخلاق چون «عین الحیاه» را می نگاشت.» (741) «آثارش فارسی او به سود دین و دنیای مردم بود و زمینه هدایت مردم را فراهم می ساخت. کمتر خانه ای از شیعیان بود که از کتابهای وی در آن یافت نمی شد و مورد بهره وری قرار نمی گرفت.» (742)

«کتابهای او چنان بود که عرب و فارس، جاهل و عارف، مردان و زنان و حتی کودکان هم از آنها استفاده می کردند.» (743)

علامه مجلسی بغیر از دائره المعارف بزرگ تشیع، «بحار الانوار» کتبی به
قرار زیر نگاشته است:

1. مرآة العقول فی شرح اخبار الرسول در شرح اصول کافی
2. ملاذ الاخبار فی شرح التهذیب
3. شرح اربعین
4. الوجیزه فی الرجال
5. الفوائد الطریقه فی شرح الصحیفه السجادیه
6. رساله الاوزان
7. المسائل الهندیه
8. رساله اعتقادات (750 سطر است و در یک شب نگاشته شده است).
9. رساله فی الشکوک

تالیفات فارسی علامه عبارتند از:

1. حق الیقین
2. عین الحیاه
3. حلیه المتقین
4. حیوه القلوب
5. مشکوه الانوار
6. جلاً العیون
7. زاد المعاد
8. تحفه الزائر
9. مقیاس المصاییح
10. ربیع الاساییح

11. رساله در شکوک
12. رساله دیات
13. رساله در اوقات
14. رساله در جفر
15. رساله در بهشت و دوزخ
16. رساله اختیارات ایام
17. ترجمه عهدنامه امیرالمومنین (ع) به مالک اشتر
18. مشکوه الانوار در آداب قرائت قرآن و دعا
19. شرح های دعای جوشن کبیر
20. رساله در رجعت
21. رساله در آداب نماز
22. رساله در زکوه و بیش از 30 رساله دیگر در مسائل مختلف و ترجمه دعاها و کتابهایی مختصر در عقاید و احکام.

سفر با سلاح قلم

علامه هیچگاه در سفر، قلم - این سلاح حوزوی - را از خود جدا نمی ساخت و همواره آن را چون دل خویش صیقل می داد و با آن به راز و نیاز می پرداخت «علامه جلد بیست و دوم بحار الانوار را در نجف اشرف بعد از مراجعت از سفر حج تالیف نمود»⁽⁷⁴⁴⁾ و «در مراجعت از سفر خراسان در بین راه ترجمه خطبه امام رضا (ع) و رساله و جیزه رجب را نگاشت.»⁽⁷⁴⁵⁾

هنگام سفرهای علامه طلاب فرصت را غنیمت می شمردند و با او همراه می شدند تا در فضایی ساده و دوستانه سعادت واقعی را در کلام او جستجو کنند «میر محمد خاتون آبادی می گوید: من در اول کودکی در تحصیل حکمت و

معقول حریص بودم و تمام اوقات عمر خود را در آن مصروف می داشتم تا آنکه در راه حج به صحبت علامه مولی محمد باقر مجلسی مشرف گردیدم و با ارتباط نزدیک یافتم و از نور علم و هدایتش رهبری شدم و به تحصیل و تتبع در کتب فقه و حدیث و علوم مشغول شدم و مدت چهل سال بقیه عمرم را از فیوضات او بهره مند شدم. ⁽⁷⁴⁶⁾»

«در روزهایی که علامه در مشهد مقدس برای زیارت مشرف بود جمعی انبوه از علما، فضلا و طلاب جهت استفاده از علوم مجلسی چهل حدیث (اربعون حدیث) را در این ایام نوشت». هنگامی که علامه شرح اربعین را به اتمام رساند یکی از فضلاء اهل سنت بعد از دیدن کتاب از راه انصاف و محبت گفت: ما گمان می کردیم پایه علمی علامه مجلسی منحصر به ترجمه کتاب از عربی به فارسی است تا اینکه کتاب «اسماً و العالم» بحار و «شرح اربعین» او را دیدم، دانستم که علامه مجلسی دانایی است که مافوق او در علم منصور نمی باشد. ⁽⁷⁴⁷⁾»

مردی از فردا

علامه مجلسی قهرمان عرصه سیاست است اما به موجب کینه ورزی و عناد مستشرقان و روشنفکران غربزده همچنان مظلوم تاریخ سیاست است. «علامه پس از فوت مرحوم ملا محمد باقر سبزواری در سال 1090 هجری به منصب شیخ الاسلامی دست یافت. ⁽⁷⁴⁸⁾» و در این مسند خدمات بسیاری را در مقوله های گوناگون سیاسی و اجتماعی به ایران و تشیع نمود. بزرگترین کار علامه مجلسی در صحنه سیاست که به نفع تشیع و مکتب آن ختم شد مبارزه با صوفیان بود. علامه مجلسی در دوایر دولتی و همچنین نظامهای مختلف اداری از قدرت آنها کاست او در خصوص این گروه که فقط در اصفهان بیست و یک تکیه و خانقاه و زاویه داشتند، در رساله اعتقادات می نویسد: «اینک من به طور

اجمال برای شما می نویسم و بیان می کنم چیزهایی را که برای خودم از اصول مذهب به وسیله اخبار کثیره متواتره ظاهر شده است تا گمراه نشوید و به خدعه ها و فریب ها و غرورهای صوفیه فریب داده نشوید و حجت خدا را بر شما تمام می کنم. « (749)

علامه علاوه بر مبارزه با صوفیان با کشیشان دربار، بیگانگان، نمایندگان موسسات و شرکتهای غربی به مبارزه با بت پرستان پرداخت. «روزی به علامه مجلسی خبر دادند که بت پرستان در شهر اصفهان در خانه ای بتی قرار داده اند و برای نیایش و پرستش آن بت به آن خانه می روند. علامه بعد از تحقیق و آگاه شدن از محل بت فتوای خراب کردن آن را صادر کرد. « (750)

پس از مرگ شاه سلیمان درباریان و خواجه سرایان، حسین میرزا (سلطان حسین) را که مورد علاقه مریم بیگم عمه شاه بود بر تخت نشانند. «شاه در وقت تاج گذاری به صوفیان اجازه نداد چنانچه مرسوم بود شمشیر را به کمر او ببندد و علامه مجلسی را پیش خواند و درخواست کرد که این تشریفات را او انجام دهد. « (751)

علامه مجلسی در تالار آینه این مراسم را انجام داد. «شاه رو به علامه کرد و گفت: به ازای این خدمت چه تقاضایی داری و چه پاداشی می طلبی؟» (752)

علامه که «شاه جوانی را می دید که حتی در وقت تکیه زدن بر تخت سلطنت قادر به سوار شدن به اسب نبود. « (753)

جوان تر و ساده اندیش تر از آن می دانست که بتواند کشتی این سرزمین را به ساحل برساند از این رو از شاه چیزی را خواست که در ذهن هیچ یک از حاضران حتی علمای آن زمان نقش نبسته بود. چیزی را گفت که عظمت روح بلند و دیدگاه وسیع سیاسی او را نشان داد. وی بر سه نکته تاکید ورزید. سه

نکته ای که ملتهای بزرگ با آرمانهای متعالی را به زانو در می آورد و در غبار ذلت و خواری را بر چمشان می نشاند:

«فساد، تفرقه و بی تفاوتی نسل جوان!» پس «رو به شاه کرد و گفت: تقاضا دارم شاه فرمانی صادر کند و نوشیدن مسکرات، جنگ میان تفرقه ها، همچنین کبوتربازی را نهی فرماید. شاه با رضایت خاطر پذیرفت و فوری فرمانی را به همان مضمون صادر کرد.» (754)

«علامه همچنین او را ترغیب کرد که فرمانی دیگر برای طرد صوفیان از شهر امضا کند.» (755)

این پیروزی بزرگی برای علامه مجلسی و نجات ایران در آن وضعیت حساس بود که در غرب عثمانیها، در شرق ازبکها، در جنوب شرقی گورکانی ها و در شمال روسها و در جنوب شرکتهای هلندی و هند شرقی چشم طمع به آن دوخته بودند.

اما در این میان رشته خیانت از دست خواجه سرایان و درباریان که به دنبال عیش و نوش و راحت طلبی بودند بیرون آمد و با توطئه مریم بیگم (عمه شاه) شاه را به دامان میخوارگی و لذت جویی سوق دادند و عملاً قدرت را از علامه مجلسی گرفتند و کشور رو به ضعف نهاد، نکته مهمی که در سیاست علامه مجلسی در دربار به چشم می خورد این است که در زمان علامه مجلسی هیچ برخوردی بین ایران و همسایگان اهل تسنن ایران از سوی شیعیان تعدی نشد و ایران در کمال آرامش به سر برد. اما هنگامی که علامه مجلسی در 27 رمضان 1111 ق چشم از جهان فرو بست شمارش معکوس سقوط دولت صفویه آغاز شد و «در همان سال ولایت قندهار سقوط کرد.» (756)

پیکر پاک علامه مجلسی در کنار مسجد جامع اصفهان و جنب مدفن پدر
فرزانه اش مولی محمد تقی مجلسی به خاک سپرده شد و زیارتگاه شیعیان
جهان شد.

سید نعمت الله جزایری متوفای 1112 ق.

الگوی تلاش

عباس عبیری

تولد

«صباغیه» یکی از جزایر پیرامون بصره، در حدود 1050 ق. (757) شاهد تولد نوزادی بود که خانه سید عبدالله را در شادمانی فرو برد. سید عبدالله که از نوادگان امام کاظم علیه السلام به شمار می آمد (758) فرزند دلبند خویش را نعمت الله نامید و در نخستین فرصت به مکتب سپرد.

در مسیر تحصیل

نعمت الله روزهای کودکی را شتابان پشت سر نهاد و با بهره گیری از دانشوران صباغیه، شط بنی اسد، حویزه و بصره به یازده سالگی رسید. در این هنگام همراه برادرش سید نجم الدین رهسپار شیراز شد و به یاری شیخ جعفر بحرانی در مدرسه منصور به اقامت گزید. (759) تهیدستی بسیار نعمت الله، سرانجام وی را از انزوای ویژه روزگار آغازین درس بیرون آورده، به نسخه برداری از کتابها، تصحیح نسخه ها و حاشیه نویسی کشاند. (760) فرزند سید عبدالله گاه تا بامداد کار می کرد، درس می خواند و پس از نماز صبح و مطالعه ویژه بامدادی سر بر کتاب نهاده، لحظه ای می آرامید. آنگاه تا نیمروز تدریس می کرد و پس از نماز ظهر به درس یکی از استادان می شتافت. (761) او خود خاطره آن روزهای دشوار را چنین نگاشته است:

... وقتی اذان ظهر بر می خاست به درس می شتافتم... البته بیشتر وقتها نمی توانستم نان تهیه کنم، بنابراین تا شامگاه گرسنه می ماندم. اغلب هنگامی که شب فرا می رسید به اندازه ای در اندیشه درس فرو می رفته بودم نمی دانستم

در روز چیزی خورده ام یا نه! پس از مدتی فکر می کردم و در می یافتم که چیزی نخورده ام... (762)

تلاش سید تابستان و زمستان نمی شناخت. برای او همه فصلها فصل درس بود. آنچه فرزند سخت کوش صباغیه درباره یکی از زمستانهای شیراز نگاشته، درستی این گفتار را نشان می دهد:

من درسی داشتم که حاشیه های آن را بعد از نماز صبح زمستان می نوشتم. سرمای هوا و بسیاری تلاش باعث می شد که خون از دستم جاری شود!... سه سال روزگرم بدین سان گذشت. (763)

ناگفته پیداست که کار نسخه برداری همواره برقرار نبود. بنابراین نوجوان بین النهرین گاه چنان در تهیدستی فرو می رفت که حتی توان خرید لقمه نانی را نداشت. در چنین موقعیت دشواری چراغ حجره اش به سبب بی روغنی خاموش می ماند و سید نعمت الله را در اندوهی جانکاه فرو می برد. او برای تحمل گرسنگی توان بسیار داشت ولی هرگز نمی توانست به دلیل ناداری درس شامگاهی را ترک کند. بنابراین به مهتاب، خانه دوستان یا مسجد جامع پناه می برد. (764)

شیراز با همه دشواریها، جاذبه هایی نیز داشت. جاذبه هایی که ثروتمندان و تهیدستان به یک اندازه از آن بهره مند می شدند. باغهای سرسبز، چشم اندازهای پر گل و چشمه های زلال را باید در شمار این جاذبه های طبیعی جای داد. زیباییهایی که گاه نوجوان صباغیه را به بیرون شهر و اقامت یک هفته ای در گلستانها (765) کشانده، بر نشاط و اشتیاقش می افزود.

سرانجام پیامهای پیوسته پدر، نعمت الله را به سمت صباغیه رهسپار ساخت. پدر و مادر، که برای دیدار فرزند روز شماری می کردند برای آنکه او را در

روستا ماندگار سازند مراسم ازدواج بر پا داشتند و پیوند سید نعمت الله با دختر عمویش را جشن گرفتند.

بیست روز پس از ازدواج در حالی که سید اندیشه شیراز را - دست کم برای مدتی - از خود دور ساخته بود، زیارت یکی از دانشوران جزایر و گفتار ارزنده وی اشتیاق مدرسه را در دل او بیدار ساخت. به گونه ای که در همان محفل تصمیم به ادامه درس گرفت و چون از خانه آن دانشمند بیرون آمد بی آنکه کسی را آگاه سازد رهسپار شیراز شد.⁽⁷⁶⁶⁾ ولی این بار اقامت در مدرسه منصوریه دیری نپایید. پس از مدتی خبر درگذشت پدر وی را در اندوه فرو برد⁽⁷⁶⁷⁾ و اندکی بعد دست حوادث مدرسه را به آتش کشید.⁽⁷⁶⁸⁾ سید نعمت الله با خاطره استادان بزرگ شیراز: شیخ جعفر بحرانی (متوفای 1091 ق.)، ابراهیم بن ملاصدرا، شاه ابوالولی بن شاه تقی الدین شیرازی، سید هشام بن حسین احسابی،⁽⁷⁶⁹⁾ شیخ صالح بن عبد الکریم کزکرانی (متوفای 1098 ق.)⁽⁷⁷⁰⁾ راه اصفهان را پیش گرفت.

در پناه آفتاب

فرزند صباغیه در اصفهان از محضر حافظ سید محمد میرزا جزایری،⁽⁷⁷¹⁾ میرزا رفیع الدین محمد بن حیدر طباطبایی (متوفای 1079 ق.)، شیخ عماد الدین یزدی، محقق سبزواری (متوفای 1090 ق.)، شیخ علی بن شیخ محمد عاملی،⁽⁷⁷²⁾ شیخ حر عاملی (متوفای 1104 ق.)،⁽⁷⁷³⁾ شیخ حسین بن جمال الدین خوانساری (متوفای 1097 ق.)،⁽⁷⁷⁴⁾ امیر اسماعیل خاتون آبادی (متوفای 1116 ق.)،⁽⁷⁷⁵⁾ ملا محسن فیض کاشانی (متوفی 1091 ق.)⁽⁷⁷⁶⁾ و علامه محمد باقر مجلسی بهره گرفته، در تهیدستی و گرسنگی به سوی قله های کمال پیش رفت. ولی تندگذستی سپاهان دیری نپایید. گوهر صباغیه را باز شناخت و او را

حمایت مادی و معنوی خویش برخوردار ساخت. سید نعمت الله اینک می توانست برون از دغدغه روغن چراغ و غذا به پژوهش پردازد و استاد را در انجام رسالت بزرگش یاری دهد. او خود خاطره آن روزها را چنین ثبت کرده است:

«من در وقت تالیف (بحارالانوار) شب و روز در خدمتش بودم و در حل بعضی احادیث مشکله با همدیگر مباحثه می نمودیم، بلکه بعضی اوقات ایشان مرا از عالم خواب بیدار می کرد و درباره حل بعضی احادیث مراجعه می نمود...⁽⁷⁷⁷⁾ به خاطر کمک به وی شبها در اتاقش می خوابیدم. او با من بسیار مزاح می کرد و می خندید تا از مطالعه خسته نشوم، ولی با همه اینها هر گاه می خواستم نزدش حضور یابم از شدت هیبت و عظمت وی دلم چنان می تپید که مدتی پشت در می ایستادم تا به حالت عادی باز گردم.»⁽⁷⁷⁸⁾

توقف در خانه ناخدای فرزانه دریاهاى نور چهار سال به درازا کشید. اندک اندک مدرسه ای که میرزا تقی دولت آبادی بنیاد نهاده بود تکمیل شد و سید نعمت الله در آن مرکز علمی به تدریس پرداخت.⁽⁷⁷⁹⁾

بدین ترتیب آفتاب تابناک صباغیه از افق مدرسه دولت آبادی برآمد و همه حوزه های آن روز را تحت تاثیر قرار داد. آگاهی و دانش فراوان، فروتنی، ساده زیستی، روی گشاده و بیان روشنی که دانشور بین النهرین از آن برخوردار بود دانشجویان بسیاری را به مدرسه دولت آبادی کشاند. حضور چشمگیر دانش پژوهان و برقراری درسهای گوناگون، مطالعه، تحقیق، تدریس و تالیفی که چهار سال پیاپی ادامه یافت و سرانجام دیدگان استاد بزرگ مدرسه را به ضعف و بیماری کشاند.

هر چند دانشمند گرانمایه جزایر نخست درد چشم را نادیده می گرفت و آن را پدیده ای گذرا می پنداشت، بزودی از مطالعه باز ماند و بینایی اش با خطری جدی روبرو شد. حکیمان در درمان چشم استاد بسیار کوشیدند ولی دریغ که داروهایشان جز رنج مدرس جوان ثمری به بار نیاورد. سید نعمت الله که پس از عمری مبارزه با ناکامیها داروی دردش را از حکیمان بهتر می شناخت به برادرش سید نجم الدین گفت: می خواهم راه عراق پیش گیرم و از زیارت معصومان کامیاب شوم.

سید نجم الدین که خود در آرزوی زیارت پیشوایان آسمان تبار به سر می برد، بی درنگ پاسخ داد: من نیز همراهت خواهم آمد.

خاکهای مسیحایی

برادران نیکبخت جزایری به سمت عراق رهسپار شدند و ⁽⁷⁸⁰⁾ پس از سفری بسیار دشوار به «سامرا» رسیدند. ⁽⁷⁸¹⁾ حضور راهزنان، هراس کاروان کوچک مشتاقان اهل بیت علیهم السلام و سرانجام رهایی مومنان در سایه قرآن کریم از نکات فراموش ناشدنی این سفر به شمار می آید. دانشور پرهیزگار صباغیه به داستان آن کرامت قرآنی را چنین باز گفته است:

«... وقتی به نهر رسیدیم اسبهای دزدان آشکار شد. پس به سوی ما تاختند. من آیه الکرسی خواندم و همه همراهان را فرمان دادم تا آیه الکرسی بخوانند. چون دزدان به ما رسیدند نخست از ما فاصله گرفته، در گوشه ای به تفکر پرداختند. آنگاه به سمت ما آمده، گفتند: شما راه را گم کرده اید البته درست می گفتند، ما راه را گم کرده بودیم. دزدان یکی از افرادشان را با ما همراه ساختند تا ما را به منزل بعدی رساند.» ⁽⁷⁸²⁾

سید پس از زیارت معصومان خفته در سامرا به کاظمین شتافت و از آن سرزمین مقدس رهسپار کربلا و نجف شد. او از آرامگاه هر امام معصوم قدری خاک برداشته، آنها را در آمیخت و سرمه دیدگان ساخت این داروی گرانبها بی درنگ اثر بخشید و بینایی و توان جوانی را به چشمان استاد مخلص مدرسه دولت آبادی باز گرداند. (783)

البته دستاورد سفر به عراق تنها درمان دیدگان نبود. او علاوه بر بهره های بسیار معنوی، در مزار امیر مومنان گوهری سپید یافت و آن را نگین انگشتری ساخت. (784)

داغ یک همسفر

سید سپس راه صباغیه را پیش گرفت تا ضمن دیدار بستگان به سوی اصفهان حرکت کند. ولی ابرهای نگرانی و ناآمنی بر مسیر سپاهیان سایه افکنده بود. حسین پاشا (حاکم بصره) که در انتظار رسیدن عثمانیان و درگیری با آنها به سر می برد، وی را به زندگی در قلعه القرنه ناگزیر ساخت. سید کتابها و خانواده اش را همراه برادر به حویزه فرستاده، خود به نگارش «شرح تهذیب» پرداخت. اندک اندک القرنه به محاصره عثمانیان درآمد. استاد مدرسه دولت آبادی پس از چهار ماه زندگی در محاصره فرصتی طلایی به دست آورده، رهسپار حویزه شد و دو ماه در آن آبادی به سر برد. (785) سپس راه اصفهان را پیش گرفت و پس از توقیفی شش ماهه در شوشتر و دهدشت، در حالی که دستش به سبب فرو افتادن از چار پا آسیب دیده بود، به اصفهان رسید. (786)

هر چند درد دست پس از پنج ماه بهبود یافت ولی بیماری بر جانش پنجه افکنده، او را تا وادی رازناک مرگ پیش برد. مدتی بعد امواج درد فرو نشست و پیکر سید بر ساحل تندرستی رسید (787) تا در آزمونی دشوار شرکت جوید.

آزمونی که در شب جمعه اول شعبان 1079 ق. با مرگ سید نجم الدین تحقق پذیرفت. (788)

مرگ برادر و رفیق راههای سراسر رنج و خاطره زندگی، استاد پاکدل مدرسه دولت آبادی را در ماتی جانکاه فرو برد. مانعی که تا پایان عمر پیوسته با او بود و به گفته خودش جز با خفتن زیر خروارها خاک فراموش نمی شد. (789)

فرزانه غمگین بین النهرین شبها با خاطره نجم الدین می خفت و روزها دیده بر کتابهای برادر دوخته، در سوگ آن ستاره خاموش می گریید. اندک بعد راه خراسان پیش گرفت (790) تا کشتی توفان زده روانش در ساحل رضا علیه السلام لختی آرامش یابد.

مرجع جنوب

سید در بازگشت از خراسان، در سبزوار بیمار شد و با رنج بسیار خود را به اصفهان رساند. در این روزگار نامه های فراوان از شوشتر و حویزه دریافت کرد. نامه هایی که وی را به آن شهرها فرا می خواند. فقیه پاک رای صباغیه ناگزیر به قرآن کریم پناه برد و به راهنمایی آن کتاب مقدس شوشتر را برگزید و در روزهای پایانی 1079 ق. دعوت فتحعلی خان (حاکم خوزستان) را اجابت کرد و به شوشتر پای نهاد. (791) او در آن دیار مسجدها و مدرسه های دینی فراوان پی افکند و به ترتیب مشتاقان علوم اهل بیت علیهم السلام پرداخت. آن بزرگمرد علاوه بر اقامه نماز جماعت و ارشاد مردم در مسجد جامع، در خیابانها به راه می افتاد و اصناف و پیشه وران را با آداب اسلامی آشنا می ساخت. (792) اندک اندک نهال هایی که او کشته بود بارور شد و دانشورانی توانا به جامعه عرضه کرد. دانشورانی که به آبادیهای دور و نزدیک می شتافتند و مردم را با اهل بیت علیهم السلام آشنا می ساختند. (793) چون خبر تلاشهای موفقیت آمیز فقیه بلند آوازه

صباغیه به شاه سلیمان صفوی رسید چنان تحت تاثیر قرار گرفت که بی درنگ در ضمن فرمانی، او را به شیخ الاسلامی جنوب برگزید و همه مناصب شرعی آن دیار را به وی وانهاد. (794)

او که اینک مرجع دینی اهالی خوزستان و جنوب عراق به شمار می آمد در پی هدایت مردم و از میان برداشتن دشمنی قبیله ها تلاش فراوان کرده، اطلاعیه های گوناگونی با مهرهای ویژه خویش، که به عبارتهای «و ان تعدوا نعمه الله لا تحصوها» و «الواثق بالله نعمه الله» آراسته بود، به دور و نزدیک می فرستاد. (795)

در سوگ آفتاب

در این زمان فرصتی پدید آمد تا پس از تولد نخستین فرزندش، سید نور الدین، همراه استاد فرزانه اش، شیخ حر عاملی، به زیارت خانه خدا شتابد. (796)

مکه چنان فقیه نامور صباغیه را جذب کرد که اندکی پس از بازگشت، دیگر بار اسباب سفر آماده ساخت و در حدود 1905 ق. عازم حریم امن الهی شد. (797)

در بازگشت از دومین زیارت هنوز داغ از دست دادن فرزند دلبندهش، سید حبیب الله را فراموش نکرده بود. (798) که خبر درگذشت رهبر روشن بین حوزه های علمیه، حضرت علامه محمد باقر مجلسی وی را در اندوه فرو برد. از این رو شتابان راه اصفهان را پیش گرفته، در مراسم تشییع و تدفین ستاره تابناک آسمان دانش و پرهیزگاری شرکت جست. (799) و پس از مدتی توقف دیگر بار به شوشتر بازگشت. ولی درد از دست دادن گوهری چون علامه مجلسی بزرگتر از آن بود که پیکر نحیف مرجع شوشتر توان تحملش را داشته باشد. بنابراین راه خراسان پیش گرفت تا آفتاب تابناک مشرق رضا علیه السلام قلب مجروحش را التیام بخشد.

مرجع روشن بین شوشتر در بازگشت از حریم پاک رضوی مدتی در گرگان توقف کرده،⁽⁸⁰⁰⁾ مومنان آن را سامان را از دریای دانش و اخلاص خویش سیراب ساخت. آنگاه به جانب خوزستان ادامه مسیر داد تا همچنان روشنگر راه پاکدلان آن سرزمین باشد.

درخت آسمانی

پیر دانشور صباغیه شاگردان بسیاری تربیت کرد که هر یک در گوشه ای از جهان اسلام به هدایت مردم و تدریس علوم اهل بیت پرداختند، دانشورانی چون: ابوالحسن اصفهانی غروی، ابوالحسن شوشتری، شیخ علی بن حسین بن محیی الدین جامعی عاملی، فتح الله بن علوان الکعبی الدورقی، قاضی محمد تقی بن قاضی عنایت الله شوشتری، شیخ محمد بن علی بن حسین نجار شوشتری، محمود بن میر علی میمندی و ده ها شخصیت دیگر از شاگردان او به شمار می آیند.⁽⁸⁰¹⁾

نوشته های سبز

حضرت سید نعمت الله جزایری کتابهای گرانبهایی که فراتر از 55 عنوان است، از خود به یادگار نهاد. نوشته هایی که نام برخی از آنها را بر می شماریم: الانوار النعمانیه فی بیان معرفه النشاه الانسانیه، انیس الفرید فی شرح التوحید، تحفه الاسرار فی الجمیع بین الاخبار، الجواهر الغوالی فی شرح عوالی اللثالی، ریاض الابرار فی مناقب الائمہ الاطهار، زهر الربیع، الغایه القصوی، عقود المرجان فی تفسیر القرآن، مشکلات المسائل، منبع الحیاه فی اعتبار قول المجتهدین من الاموات، نوادر الاخبار، النور المبین فی قصص الانبیاء و المرسلین، هدیه المبین و تحفه الراغبین و ده ها اثر دیگری که به صورت حاشیه و شرح نوشته شده است.⁽⁸⁰²⁾

مسافر ملکوت

مرجع 62 ساله جنوب آنگاه که به سمت خوزستان ادامه مسیر می داد به شدت بیمار شد کاروانیان چون به جایدر (منزلگاهی نزدیک پلدختر) رسیدند سید را فرو آوردند تا لختی بیاساید،⁽⁸⁰³⁾ لیکن در این وادی بیماری شدت یافت و سرانجام در شب جمعه 22 شوال 1112 ق.⁽⁸⁰⁴⁾ دیدگانی که به برکت خاک مقبره امامان معصوم علیهم السلام فروغی آسمانی یافته بود، برای همیشه بسته شد.

مسافران پاکدل شوشتی پیکر پاک مرجعشان را غریبانه در جایدر به خاک سپردند. نیکان آن سامان، که قدر گوهر رخشان جزایر را می دانستند، بر آرامگاهش ساختمانی سراسر عشق و اخلاص بنیاد نهادند و برای تامین مخارج قاریان و خدمتگزاران حرمش موقوفاتی در نظر گرفتند.⁽⁸⁰⁵⁾ اینک جایدر در سایه ایمان، پرهیزکاری و خلوص سرور فقیهان خوزستان چون خورشید به همه گیتی نور امید و رستگاری می پراکند. مومنان بسیار از گوشه و کنار کشورهای اسلامی بدان سامان روی آورده، مراد خویش از سید سپید دست صباغیه می گیرند و شادمان باز می گردند. هر چند شرح کامیابیهای مومنان پاکدلی که در سایه عنایت آن مرجع وارسته به خواستههایشان دست یافته اند، فرصتی بیش این نوشتار می جوید ولی نگاهی گذرا به داستان کوتاه کامروایی نیکبخت پاکستان، شیخ حسین بخش جعفری ما را با شناسایی جایگاه والای معنوی آفتاب رخشان بین النهرین آشناتر می سازد.

شیخ حسین به سبب محکومیت برادرش به اعدام، بسیار نگران بود. شبانگاه سیدی گران پایه در خواب می بیند و مشکل خویش با وی در میان می نهد. سید به وی می فرماید: در آرامگاهم به دیدارم بیا، گره از کارت گشوده خواهد شد، ان شاء الله!

شیخ حسین می پرسد: آقای من! شما را نمی شناسم. کیستید؟ جایگاهتان کجاست؟

سید می فرماید: دوستی داری که فردا به سوی ما حرکت می کند، با او رهسپار شو!

شیخ حسین بامداد یکی از آشنایانش را می بیند و داستان رویای معنوی را به باز می گوید. آن دوست که اندیشه زیارت آفتاب تابناک پلدختر در سر داشت، در شگفتی فرو می رود و شیخ حسین بر مرقد بزرگمرد وارسته صباغیه خدا را می خواند و چون باز می گردد، خبر رهایی برادرش را از اعدام دریافت می کند. (806)

نسل آفتاب

فقیه فرزانه شوشتر چهار فرزند داشت:

سید نور الدین، سید حبیب الله، سید محمد شفیع قاضی و سید جمال الدین. از این گروه سید حبیب الله در کودکی گیتی را وداع گفت و سید نور الدین وارث دانش، حکمت و ادب پدر شد. (807)

آن بزرگوار که در سال 1088 ق. پای به هستی نهاده بود از محضر دانشوران سپاهیان سود برده، پس از رحلت پدر مقام شیخ الاسلامی شوشتر را به عهده گرفت. از آنجا که نسل سید نعمت الله بیشتر از ناحیه نورالدین بر جای مانده، نوادگان مرجع فرزانه شوشتر را «سادات نوریه» می نامند. (808)

سید علی خان کبیر متوفای 1120 ق.

بر ساحل صحیفه

عباس عبیری

سید علی خان کبیر در غروب جمعه، پانزدهم جمادی الاول 1052 ق. در مدینه پای به عرصه گیتی نهاد. ⁽⁸⁰⁹⁾ پدرش سید نظام الدین احمد از دانشوران شیرازی تبار حجاز بود و در شمار نوادگان علی بن الحسین علیه السلام جای داشت. ⁽⁸¹⁰⁾ مادر گرانقدرش دخت شیخ محمد بن احمد منوفی، مرجع وارسته شافعیان شمرده می شد. ⁽⁸¹¹⁾

هنوز علی خردسال بود که پدرش دعوت قطب شاه هفتم، فرمانروای حیدرآباد را اجابت کرد و برای راهنمایی مومنان شبه قاره رهسپار هند شد. ⁽⁸¹²⁾

رازهای حجاز

کودک شیرازی تبار حجاز زیر نظر مادر ارجمندش بالید. در این سالها دایی دانشورش، شاعر گرانمایه حضرت قاضی عبدالجواد منوفی، پیشوای مذهبی و امام جماعت شافعیان در مسجد الحرام از وی حمایت می کرد. ⁽⁸¹³⁾ و نهال نورسته مدینه را از عنایات خویش برخوردار می ساخت. سید علی در روزگار کودکی بزرگان بسیار دید و یاد و نام و سیمای علمی - اجتماعی آنها را به خاطر سپرد. شیخ عبدالله بن سعید باقشیر، سید نورالدین علی بن حسن حسینی شامی، سبط الشیخ زین بن شیخ محمد شامی عاملی، قاضی تاج الدین احمد بن ابراهیم مالکی مکی و مولا محمد باقر خراسانی جمعی از دانشورانی بودند که برای تدریس یا نماز به مسجد الحرام می آمدند. ⁽⁸¹⁴⁾ و خاطره سبزشان در اندیشه کوچک نوباوه هوشمند حجاز ثبت شد.

سید علی در چنین قضایی رشد یافت و به حدود چهارده سالگی رسید. در این سن نامه پدر که وی را به هجرت فرا می خواند، به دستش رسید. پس بار سفر بست و در ششم شعبان 1066 ق. رهسپار شبه قاره شد. ⁽⁸¹⁵⁾

دنیای جدید

سفر نوجوان حجاز بیست ماه به درازا کشید. سرانجام در روزهای پایانی ربیع الاول 1068 ق. به حیدرآباد رسید. ⁽⁸¹⁶⁾ و برای نخستین بار یعقوب هند را در آغوش گرفت. او شرح تلاشهای مادر فداکارش را برای پدر باز گفت و از حوادث حجاز پرده برداشت.

نظام الدین احمد مقدم فرزند را گرمی داشت و در فرصتهای گوناگون داستان شیخ الاسلامی و پذیرش دامادی سلطان را برای پور سپید بخت مدینه النبی بیان کرد. ⁽⁸¹⁷⁾ و برنامه درسی و تربیتی ویژه ای برایش در نظر گرفت.

ناگفته پیداست که نظام الدین برای تربیت علمی فرزند فرصت کافی نداشت. بنابراین جوان برومند حجاز را فرمان داد که تنها به محفل علمی پدر بسنده نکند و برای دستیابی به آرمان بلند خویش از محضر دانشمندان بزرگی که به شوق بهره گیری از فضای مناسب حیدرآباد به سمت شبه قاره می شتافتند، سود برد.

سید علی پند پدر شنید و از پژوهشگران بزرگی چون محمد بن علی شامی عاملی ⁽⁸¹⁸⁾ و شیخ جعفر بن کمال الدین بحرانی کامیاب شد. ⁽⁸¹⁹⁾

ناگفته پیداست که آموخته های اختر فروزان حیدرآباد به آموزشهای مدون بزرگان یاد شده محدود نبود. او در نشستهای رسمی و غیر رسمی پدر شرکت می جست و از گنجینه اندوخته های دانشگرانی که به دیدار سید نظام الدین می شتافتند. برخوردار می شد. منابع موجود نشان می دهد که محفل پدر جایگاه ادیبان، پزشکان و فقیهان بود. سرور جوانان حجاز در این نشستها با بزرگانی

چون ادیب گرانمایه سید حسینعلی بن حسن شدقم حسینی و ادیب و پزشک نامور شیخ حسین بن شهاب الدین کرکی شامی⁽⁸²⁰⁾ آشنا شد و از تجربه های گرانبهانشان بهره برد و اندک اندک در شمار درختان پرثمر باغستان دانش حیدرآباد جای گرفت.

فصل دشنه

در این روزگار قطب شاه هفتم (سلطان عبدالله) در گذشت و یکی از دامادهایش که در سلک صوفیان جای داشت بر تخت نشست و خود را سلطان ابوالحسن قطب شاه هشتم نامید.⁽⁸²¹⁾ نخستین هدف او چون همه فرمانروایان، از میان بردن رقیبان بود. رقیبانی که سید نظام الدین و فرزند دانشورش سید علی خطرناک ترین آنها به شمرده می شدند. در دیدگاه او رهبر بزرگ مذهبی حیدرآباد، که عنوان دامادی قطب شاه هفتم را نیز با خود داشت و از حمایت بی شایبه فقیهان و دانشمندان بهره می برد آتشفشان خاموشی بود که هر لحظه می توانست فعال شود و دربار را زیر خاک و گدازه های خشم الهی خویش مدفون سازد. بنابراین بر نظام الدین و فرزندش سید علی سخت گرفت. دست آن پاکان آسمان تبار را از مراکز قدرت مادی کوتاه کرد و در تنگ تر ساختن حلقه محاصره پنهان آنان بسیار کوشید.

این مرحله از زندگی سید دانشوران حجاز ده سال به درازا کشید. هر چند صدر الدین در این دوره با دانشمندان محفل پدر پیوند داشت و از دوستی بزرگانی چون حکیم ابوالحسن بن ابراهیم طیب شیرازی و ادیب گران پایه شیخ جمال الدین محمد بن عبدالله نجفی مالکی بهره می برد ولی دیگر از آزادیها و کامیابیهای ایام سلطان عبدالله خبری نبود. رگبار حوادث بر او و پدر ارجمندش

فرو می بارید و زندگی را بر آنها دشوار می ساخت. سید وارستگان حجاز در دیباچه زرین «سلافه العصر» از آن سالها چنین یاد کرده است:

«پس پیوسته ناکامیها بر من فرو می بارید و مرا از نگارش باز می داشت. حوادث ناگواری که طومار شکیبایی را در هم می پیچید، گردش روزگاری که پیامدهای تلخش خردسالان را کهنسال و سپید موی می ساخت. رنج دوری از وطن، بستگان و آشنایان، انواع دشواریها و نامرادیها در کنار دشمنی پیوسته دربار چنان آتشی در زندگی ام افکند که اگر بر زبان قلم جاری شود بی تردید آن را می سوزاند.»⁽⁸²²⁾

هر چند آن سالها روزگار ناکامیها و نامرادیهای سید علی شمرده شده است، هرگز تلخ ترین روزهای زندگی اش نبود. در سالهای پایانی این دهه غمبار مرد پولادین عرصه دانش و ادب روی در نقاب خاک کشید.⁽⁸²³⁾ و صدر الدین را در برابر یورشهای مکرر سلطان ابوالحسن تنها نهاد.

اینک قطب شاه هشتم برای همیشه از دغدغه نفوذ سید نظام الدین رهایی یافته بود. پس بی هیچ نگرانی سید علی را در خانه ای کوچک زندانی کرد و هر گونه دیدار با او را ممنوع ساخت. بدین ترتیب ناگوارترین روزهای زندگی سرور دانشوران حجاز با مرگ سید نظام الدین آغاز شد و تا سالها ادامه یافت. روزهایی که خود درباره آن چنین نگاشته است:

«... در این روزگار از همه آشنایان دورم و جز اندوه همنشینی ندارم... ناگزیر باید در خانه ای تنگ تر از روزن سوزن زندگی کنم، خانه ای که هنگام ورود بدان شاهرگ قلب انسان پاره می شود. در این سرای، همنشینی جز کتاب و دفتر ندارم...»

خداوند از حوادثی که در آینده پدید می آید آگاه تر است. تا کنون بر این بحران گشایشی آشکار نشده است... این گزیده ای از حقایقی است که در این سرزمین بر من می گذرد، شرح روزهای زندگی ام که پیاپی می گذرند و من با حسرتی پایان ناپذیر به تماشایشان نشسته ام. ⁽⁸²⁴⁾»

البته او از روزهای دشوار زندان بهره گرفت و آتش نمرودیان را گلستان ساخت. پژوهشهای ناتمام خویش را به پایان رساند و کتاب نفیس «الحدائق الندیه فی شرح الصمدیه» را در جمادی الثانی 1079 ق. به جهان دانش و ادب عرضه کرد. ⁽⁸²⁵⁾ آن بزرگمرد در سطور پایانی این اثر از دشواریهای زندگی اش پرده برداشته، می نویسد:

«... این شرح مبارک در روزهای سرشار از اندوه، اضطراب و نگرانی پایان پذیرفت. من در روزگار و سرزمینی جای گرفته ام که بازار دانش و دانشجویانی در آن بی رونق شده، نادانان و طرفدارانشان قدرت یافته اند...» ⁽⁸²⁶⁾

در روزهای پایانی جمادی الثانی 1079 ق. چند روز پس از پایان نگارش این اثر نفیس حادثه ای دردناک روان آسمانی سید علی را در اندوه فرو برد. شیخ احمد بن محمد علی جوهری مکی گیتی را وداع گفت. ⁽⁸²⁷⁾ جوهری در روزگار مرگ فضیلتها جوهری گرانبها بود. مرد دانشور و جهاننیده ای که گهگاه با نامه ای، پیامی یا کتابی تنهایی جانکاه دانشور دربند حیدرآباد را از خاطرش می زدود و اندوه بی پایانش را به شادی و لبخند تبدیل می کرد.

نیلوفر آبی

1082 ق. را باید سال رویش نیلوفرهای آبی در مرداب عفن حیدرآباد دانست. در ربیع الثانی این سال کوششهای شبانه روزی ستاره دربند هند به بار نشست و کتاب گران سنگ سلافه العصر فی محاسن الشعرأ بکل مصر پای به

عرصه ادب و هنر نهاد. ⁽⁸²⁸⁾ دانشور گران پایه حجازی تبار در زندان هراسناک حیدرآباد به مرور خاطرات سی ساله زندگی اش پرداخته، آنچه از اندیشمندان و ادیبان عرب در سینه داشت به برگهای زرین این کتاب پراج سپرد و شاهکاری ماندگار در هنر و ادبیات عرب پدید آورد.

با سواران اورنگ

سرنوشت همچنان با دانشمند وارسته حیدرآباد نامهربان بود. توفان دیر پای شریعت ستیزی که با مرگ قطب شاه هفتم آغاز شده، با عروج سید نظام الدین احمد اوج گرفته بود همچنان ادامه داشت و هستی گرانبهاترین گوهر دریای دانش و هنر را تهدید می کرد. نگاهبانانی که پیرامون خانه کوچک او می گشتند، جاسوسانی که به عنوان دانشجو و ادیب به دیدارش می شتافتند هر یک خبر از آینده ای دشوارتر و تاریک تر می داد.

در چنین موقعیت ادیب برجسته حجازی تبار نقشه ای هوشمندانه طرح کرد، نقشه ای که در بهترین فرصت به اجرا درآمد. سید علی از زندان گریخت و مقامهای امنیتی قطب شاه هشتم را در شگفتی فرو برد. سلطان سواران بی شمار در پی اش روان ساخت. سوارانی که بسیار تلاش کردند ولی جز نومییدی و شکست بهره ای نبردند. ⁽⁸²⁹⁾

دانشور گریخته از زندان قطب شاهیان، خود را به برهانپور رساند و در نخستین فرصت به دیدار محمد اورنگ زیب، پادشاه آن سامان شتافت. ⁽⁸³⁰⁾ اورنگ زیب دشمن دیرپای حیدرآباد نشینان شمرده می شد و بیوسته در اندیشه جذب دانشمندان و سیاستمداران آن دیار بود. بنابراین مقدم سرور ادیبان جزیره العرب را گرامی داشته، لقب خان به وی بخشید و هزار و سیصد سوار زیر فرمانش قرار داد. ⁽⁸³¹⁾ بدین ترتیب فرزند دانشمند سید نظام الدین به صدر الدین

سید علی خان شهرت یافت. پیشنهادهای سازنده او در شیوه کشور داری و لشکر آرای سلطان اورنگ را بسیار تحت تاثیر قرار داد، به گونه ای که وقتی رهسپار اورنگ آباد شد وی را نیز همراه خویش برد و چون از آنجا به سمت احمد نکر حرکت کرد او را فرمانده نگاهبانان اورنگ آباد ساخت. ⁽⁸³²⁾

تلاشهای آن دانشمند بزرگ در تامین امنیت شهر و آسایش مردم، محمد اورنگ زیب را بر آن داشت که وی را به حکومت لاهور و مناطق مجاور منصوب کند. ⁽⁸³³⁾ با این تدبیر سلطان نماینده ای شایسته یافت. لاهور فرمانداری دلسوز به دست آورد و ادیب بزرگ سده یازدهم پای در روزگاری سراسر تلاش نهاد.

هر چند مسئولیت تازه سید دشوار و کمرشکن بود، هرگز او را از پژوهش و نگارش باز نداشت. آن بزرگمرد از فرصتهای اندک پدید آمده در نبردها و آماده باشها بهره برد و به تحقیق و نگارش پرداخت. پژوهشهای سودمندی که سرانجام بخشی از آن در سال 1093 ق. با نام کتاب نفیس انوار الربیع فی انواع البدیع در اختیار ادب دوستان قرار گرفت. ⁽⁸³⁴⁾ آن ادیب فرزانه در پایان کتاب اوضاع دشوار روزهای نگارش را چنین به خاطر آورده است:

«پروردگار در روزگاری مرا به آغاز و پایان این کتاب موفق داشت که برای هیچ انگشتی همنشینی با قلم قابل تصور نیست و حتی در خیال انسان نیز نمی گنجد که بتواند مساله ای را در دل تصور کند. روزگاری که چشم بر چیزی جز برق شمشیر و نیزه نمی افتد و دستها جز با دسته شمشیر و لگام اسبان با چیزی همنشین نمی شوند و این در زمان مزداری در نقاط خطر خیز سرزمین هند است که هر بامداد و شامگاه در برابر دشمنان فرود می آییم و با آنان درگیر می

شویم. روزگاری که گوش جز با فریاد «ای سواران خداوند، پای در رکاب
نهدید.»

آشنا نیست و انسان جز آوای بزرگان گرفتاری که می گویند: «ای غلام،
اسبم را نزدیک آور!» نمی شنود⁽⁸³⁵⁾»

اندیشه پرواز

هر چند فرمانبرداری لاهور مقامی پرکشش بود و بسیاری از سیاست
پیشگان برای دستیابی بدان خود را در آتش می افکندند، برای دانشوری که
روانش در تابش آفتاب دانش و ایمان بالیده، کاری توان فرسا و بی ارج می
نمود. در دیدگاه او مقامها و موقعیتهای ممتاز اجتماعی و سیاسی تنها هنگامی
ارزنده بود که بتوان در سایه آن اشک یتیمی را سترد، درد کهنسالی را زدود با
ستمدیده ای را از زنجیر نامردان رهایی بخشید. بنابراین پس از چند سال، چون
مقام فرمانداری لاهور را از ارزشهای راستین تهی یافت، بی درنگ از آن کناره
گرفت و دیگر بار همنشین کتاب و دفتر شد.⁽⁸³⁶⁾

بی تردید دانشمندی چون صدر الدین سید علی همنشین با کتاب را از هر
کاری زیباتر و دوست داشتنی تر می داشت ولی سیاستمداری چون اورنگ زیب
هرگز نمی توانست شخصیت ارجمند دانشور وارسته روزگار خویش را نادیده
گرفته، از او در اداره امور جامعه بهره نبرد. بنابراین ضمن فرمانی وی را به
ریاست دیوان «برهانپور» منصوب کرد.⁽⁸³⁷⁾

دانشور برجسته جهان اسلام که این مقام را برای خدمت و انجام دادن وظیفه
الهی اش مناسب می دید، راه برهانپور پیش گرفت و در آن دیار به نجات
ستمدیدگان و کوتاه کردن دست تبهکاران و متجاوزان پرداخت. آن بزرگمرد در

این شهر نیز از پژوهش و نگارش باز نایستاد و در سال 1104 ق. اثر پراج
«نغمه الاغان فی عشره الاخوان» را در 693 بیت به رشته نظم کشید. (838)

البته این تنها ثمره تلاش علمی آن ادیب وارسته نبود. صدر الدین سید علی
در کنار همه مسوولیت‌های اجتماعی به پژوهش و نگارش ادامه داد و سرانجام
پس از تلاشی دوازده ساله در 1106 ق مجموعه نفیس «ریاض السالکین فی
شرح صحیفه سید الساجدین علیه السلام» را به پایان برد. (839)

آن دانشمند گرانمایه پس از چند سال داوری، از کار در دیوان برهانپور کناره
گرفت و دیگر بار به ارتش پیوست و سالیانی چند در سپاه محمد اورنگ زیب،
که تشنه حضور فقیهی پارسا بود، به خدمت پرداخت. (840)

نا گفته پیداست که آن دانشور نستوه در این برهه نیز پژهش دست نکشید و
در روزگاری که به سن شصت نزدیک می شد به نگارش رساله ای در شرح
روایت‌های پنجگانه ای که پدران‌ش سینه به سینه برایش بازگو کرده بودند،
پرداخت و در ربیع الاول 1109 ق. آن را به پایان برد. (841)

سالها شتابان می گذشتند و ادیب فرزانه هند را به سمت کهنسالی پیش می
بردند. سرور اندیشمندان سده یازدهم اینک آثار گذر عمر را بر پیکرش
مشاهده می کرد. بنابراین در 1114 ق. نزد محیی الدین محمد اورنگ زیب
شتافت و کناره گیری اش از پستهای دولتی را به آگاهی وی رسانده، اجازه
خواست که راه حجاز پیش گیرد و در پایان عمر به زیارت بیت الله الحرام،
آرامگاه مقدس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و بستگانش در آن سامان توفیق یابد.

اندکی بعد بار سفر بست و بی توجه به اندرز آشنایان، که او را به ماندن و
بهره گیری از عنایت‌های ملوکانه تشویق می کردند، در مسیر سپیدترین جاده

جهان به حرکت درآمد و پس از 46 سال زندگی پرفراز و فرود در شبه قاره، سوی وطن روان شد.

دیار نیکان

سرور دانشوران سده یازدهم پس از به جای آوردن مناسک حج، زیارت حرم معصومان حجاز و دیدار بستگان، راه عراق پیش گرفت و آرامگاه شهیدان معصوم آن دیار را از نزدیک زیارت کرد.⁽⁸⁴²⁾ سپس به جانب خراسان روان شد و بر مزار پاک هشتمین امام معصوم علیه السلام بوسه زد و آنگاه به اصفهان شتافت⁽⁸⁴³⁾ تا با دانشوران آن سامان آشنا شود.

آن بزرگمرد وارسته در سال 1117 ق. به پایتخت پرشکوه صفویان رسید.⁽⁸⁴⁴⁾ چون سلطان حسین از ورود خورشید رخشان آسمان ادب آگاه شد مقدمش را گرامی داشت و در بزرگداشت وی کوشید.⁽⁸⁴⁵⁾ گوهر گرانبهای جزیره العرب به پاس این مهمان نوازی شایسته کتاب شریف «ریاض السالکین فی شرح صحیفه سید الساجدین» را که ثمره دوازده سال تحقیق و نگارش بود، به دربار صفوی هدیه کرد.⁽⁸⁴⁶⁾

اندیشمند وارسته آیین وحی در واپسین بخش از سفر دراز خویش با کوله باری از خاطره، تجربه و شهرت به شیراز، شهر پدران بلند آوازه اش، گام نهاد و با خاطری آسوده به پژوهش، نگارش و تدریس پرداخت. با حضور آن ادیب برجسته مدرسه ای که پدر بزرگ ارجمندش امیر غیاث الدین منصور بنیاد نهاده بود رونق روزگاران گذشته را بازیافت و نام صدرالدین سید علی خان مدنی به عنوان مرجعی گرانبها و دانشوری آسمان تبار زبانزد همگان شد.⁽⁸⁴⁷⁾

گنجینه خورشید

مسافر کهنسال و خسته هندوستان هدایای بسیار با خود آورده بود. هدایایی که بخشی از آنها را در قالب شعر و سخنان حکمت آمیز در میان شاگردان پراکند و بخشی دیگر را در قالب کتاب به دانش پژوهان و ادب دوستان عرضه کرد. تاریخ نگاران نام کتابهای آن دانشمند نیک نهاد را چنین ثبت کرده اند:

1. سلافه العصر فی محاسن الشعرأ بكل مصر
2. الدرجات الرفیعه فی طبقات الامامیه
3. سلوه الغریب و اسوه الادیب
4. انوار الربیع فی انواع البدیع
5. الحدائق الندییه فی شرح الصمدیه
6. الفرائد البهییه فی شرح الفوائد الصمدیه
7. موضح الرشاد فی شرح الارشاد
8. رساله فی اغلاط الفیروز آبادی فی القاموس
9. التذکره فی الفوائد النادره
10. المخلاه
11. الزهره فی النحو
12. ملحقاه السلافه
13. نفثه المصدور
14. محک القریض
15. رساله فی المسلسله بالابأ
16. نعمه الاغان فی عشره الاخوان
17. ریاض السالکین فی شرح صحیفه سید الساجدین علیه السلام

18. الکلم الطیب و الغیث الصیب

19. دیوان شعر

اختر خاموش

ادیب بزرگ سده یازدهم علاوه بر شیخ جعفر بن کمال الدین بحرانی، شیخ علی بن فخر الدین محمد بن شیخ حسن بن شهید ثانی، پدر گرانقدرش سید نظام الدین احمد و دیگر استادان روزگار از پژوهشگر بزرگ دریای دانشهای اهل بیت علیهم السلام علامه محمد باقر مجلسی نیز اجازه روایت داشت.

او در سالهای تدریس شاگردان بسیار پرورید ولی بی دریغ که نام و یاد آن سپید بختان در گذر زمان به تاراج رخدادهای رفته، در آور فراموشی مدفون شده است. آنچه می توان در این فرصت باز گفت نام سه تن از کامروایانی است که اجازه بازگویی شنیده ها و نگاشته های سید ادیبان حجاز را دریافت داشته اند:

1. علامه گرانمایه حضرت شیخ محمد باقر مجلسی گردآورنده مجموعه

نفیس بحار الانوار

2. دانشور ارجمند حضرت شیخ باقر بن موسی محمد حسین مکی،

3. دانشمند وارسته حضرت سید محمد حسین خاتون آبادی اصفهانی.

دریغ

ناگفته پیداست دانشوری که در روزهای سخت حیدر آباد و لاهور از پژوهش باز نایستاد در روزهای آسودگی شیراز نمی توانست از این کردار پسندیده دست بردارد. او همچنان تحقیق می کرد و می نوشت تا گرانبها ترین مجموعه لغت عرب را پدید آورد و البته در این کار نیز چون همه اقداماتش به موفقیتی سترگ دست یافت. کتاب پر ارج «الطراز الاول فیما علیه من لغه العرب المعمول»⁽⁸⁴⁸⁾ نشانه روش پیروزی بزرگ آفتاب بی غروب شیراز در روزگار

کهنسالی و ناتوانی است. ادیب گرانمایه مدرسه منصوریه در این اثر گران پایه استادی و چیرگی خیره کننده اش را هویدا ساخته، در ذیل هر لفظ همه مسائل مربوط به آن، حتی ترانه ها و داستانها را نیز به زیور نگارش آراسته است. (849)

بی تردید پایان این اثر شگرف می توانست پایان گسترده ترین پژوهشهای انسان در موضوع لغت عرب به شمار آید ولی دریغ چرخ چنین نمی پسندید. بیماری بر پیکرش پنجه افکند و سرانجام دیدگان پرفروغش در یکی از غمبارترین روزهای سال 1120 ق. برای همیشه بسته شد.

استادان، دانشجویان و مومنان شهر پیکر گرانبها ترین گوهر دریای ادب و هنر را تا حرم حضرت احمد بن موسی علیه السلام شاهچراغ همراهی کردند و در آن حریم پاک کنار آرامگاه سید ماجد بحرانی به خاک سپردند. (850)

صاحب حدائق متوفای 1186 ق.

باغبان فقه

مجتبی سپاهی

تولد

قریه «ماخوز» بحرین در سال 1107 ق. میزبان نوزادی مبارک بود. شیخ احمد غرق در شادی بود. خداوند فرزندی به او هدیه کرد و پدر او را «یوسف» نامید. یوسف در دامان خاندان دانش و پارسایی تربیت یافت پدر و پدربزرگش از اندیشوران پاک سرشت ماحوز بودند. پدربزرگش در کنار تحصیل به صید مروارید در اقیانوس نیز می پرداخت و از این راه زندگی خود را می گذراند.

(851)

جویبار تحصیل

یوسف دوران کودکی را در آغوش پر مهر خانواده سپری کرد و با کمک جدش شیخ ابراهیم با خواندن و نوشتن آشنا شد و مهر قرآن و نماز را در قلب جای داد. پدر که مجتهدی آگاه به علوم عقلی، ریاضی و حدیث بود به تالیف و تدریس عالیترین سطح فقه و اصول اشتغال داشت. فرزند را با علوم اسلامی آشنا ساخت. یوسف با تمام توان به یادگیری علوم حوزوی پرداخت و سرمایه گرانبهای نوجوانی و جوانی را در این راه به کار بست.

تندباد حوادث تلخ می رفت تا کانون گرم خانواده را برهم زند. شیخ احمد به ناچار به «قطیف» کوچ کرد. هجوم وحشیانه خوارج به شیعیان بحرین و کشتار آنان، بسیاری از مردم را به هجرت مجبور کرد. پس از آن یوسف در قریه «شاخور» قطیف که نزدیک بحرین بود، ادامه تحصیل داد.

گردباد نیزه ها شاخور را در نوردید و رگبارشان بر قلب شیعیان نشست. سال 1131 ق. بود که ناصبی ها و خوارج، بار دیگر به کشتار شیعیان پرداختند. شیخ احمد دو ماه بیشتر تاب غصه ها را نیاورد و سرانجام بیماری او را به خاک سپرد.

یوسف 24 بهار پیش ندیده بود، اما باید بار سنگین سرپرستی خانواده را بر دوش می کشید. نخلستان کوچکشان در بحرین، تنها سرمایه آنها بود. یوسف با کار در نخلستان خرج خانواده را تهیه می کرد و در کنار آن به تحصیل ادامه می داد.

دو سال گذشت. یوسف به خوبی توانست از عهده سرپرستی برادران و مادرش برآید. او استقامت را از نخلهای ایستاده فرا گرفت. از مشکلات نهراسید و بار سنگین اداره زندگی نتوانست قامتش را خم کند. آزادی بحرین از چنگال اشغالگران یوسف را به کوچ فرا خواند.

یوسف شش سال در بحرین، در درس شیخ احمد بن عبدالله بلادی شرکت کرد و از خرمن دانش استاد خوشه ها چید کار و درس را با هم عجین ساخت. عرق می ریخت و خرج خانه را تهیه می کرد. با تن رنجور و خسته با کتاب انس می گرفت.

پس از زیارت خانه خدا و انجام مراسم حج تصمیم گرفت به قطیف برگردد تا در درس شیخ حسین ماحوزی شرکت کند. دو سال در قطیف ماند و «تهذیب» شیخ طوسی را نزد استاد فرا گرفت. اما باز هم سایه غم بر آسمان اندیشه اش پدیدار شد. فقر او را به بحرین کوچانید.

اینک برادرانش بزرگ شده بودند و می توانستند خانواده را سرپرستی نمایند. بنابراین دل از مهر خانواده کند و آهنگ سفر نمود. شوق یادگیری او را به شیراز

کشاند. او در شیراز، در کنار تحصیل مراحل عالی دروس حوزوی، درسهای پایین تر را به دانش پژوهان می آموخت. یک سال نیز در حوزه علمیه کرمان به تدریس پرداخت و سپس به شیراز برگشت. (852)

جلوه جاودانه

اینک چهل سال از عمرش می گذشت. او امام جمعه شیراز بود. هر آدینه در مسجد جامع با مردم نماز می گذارد و آنها را با فرهنگ اسلامی آشنا می ساخت. مادر و برادرانش را به شیراز دعوت کرد تا در کنار هم زندگی کنند. شیراز چهارده سال میزبان او بود. وی در کنار تدریس و تبلیغ به کشاورزی نیز مشغول بود. همراه برادرانش بیل می زد و در تلاش برای کسب غذای حلال از هیچ سختی نهراسید. مجتهد جوان روز به روز بر آوازه علم و تقوایش افزوده می شد. مردم به او احترام بسیاری می گذاشتند.

سرانجام خوشیها به پایان رسید. نعیم دان خان در سال 1156 ق. به شیراز حمله کرد و زن و مرد، کوچک و بزرگ را از دم تیغ گذراند. شیخ یوسف به ناچار خانواده اش را به بحرین باز گرداند و خودش به «فسا» رفت. هشت سال در فسا ماند. در آنجا ازدواج کرد و به تدریس و کشاورزی پرداخت.

فسا آرام و ساکت بود. فرصت را غنیمت شمرد و دست به کاری بزرگ زد. کتاب «الحدائق الناضره فی احکام العتره الطاهره» محصول سالها تلاش اوست. این کتاب در برگیرنده یک دوره فقه شیعه است. این کتاب تا کنون راهگشای مجتهدان در بدست آوردن احکام شرعی بوده است و همواره مراجع تقلید شیعه در کرسی تدریس، از آن استفاده می جویند. کتاب «حدائق» موجب شد تا پس از آن، شیخ یوسف به نام صاحب حدائق مشهور شود.

نعیم دان خان، حاکم اشغالگر شیراز در سال 1164 ق. فسا را نیز اشغال کرد. مردم به بیابانها گریختند. صاحب حدائق به «اصطهبانات» رفت. بسیاری از کتابهای نفیس و یادداشتهای کتاب حدائق او در فسا از بین رفت. صاحب مدتی کوتاه در اصطهبانات ماند پس از آن به مشهد و قم سفر کرد و پس از زیارت حرم امام رضا علیه السلام و حضرت معصومه (س) به بهبهان رفت و یک ماه در آنجا رحل اقامت افکند. بهبهانیها به گرمی از او پذیرایی کردند. حوزه علمیه بهبهان در آن سالها بسیار فعال بود و به عنوان یکی از مراکز اخباری گری شناخته می شد. علمای نیک اندیش بهبهان مردم را به استفاده از علم و اخلاق صاحب حدائق تشویق نمودند. سیل پرسشهای شرعی به سوی او سرازیر شد و او به آنها پاسخ داد گفت. مجموعه پاسخهای صاحب حدائق در رساله ای به نام «اجوبه المسائل البهبهانیه» گردآوری شد. حوزه علمیه کربلا کانون اخبارگری و حوزه علمیه نجف در برابر آن، مهد «اصولیون» و «اجتهادیون» بود. صاحب حدایق که بینش اخبارگری ملایمی داشت، به کربلا رفت و در آنجا به تدریس پرداخت. ⁽⁸⁵³⁾

آینه ایثار

آیه الله محمد باقر محمد اکمل اصفهانی، معروف به «وحید بهبهانی» در سال 1159 ق. به کربلا رفت و به مبارزه علمی با اخبارگری پرداخت. «چند روزی به درس صاحب حدائق حاضر شد. روی در صحن مطهر ایستاد و در جمع عالمان اظهار داشت: من حجت خدا بر شما هستم. اگر شیخ یوسف بحرانی (صاحب حدایق) چند روزی کرسی درس خود را در اختیار من قرار دهد، حجت من را بیان خواهم داشت. چون این خبر به شیخ یوسف بحرانی رسید، پیشنهاد وحید بهبهانی را پذیرفت. سه روز وحید بهبهانی به درس ادامه داد، که

در نتیجه آن، 2/3 شاگردان شیخ یوسف بحرانی از اخبارگری روی گردان شده به شیوه اجتهاد و اصول روی آوردند. «

«مرحوم محدث قمی در کتاب فوائد الرضویه از فول صاحب تکمله، نقل کرده است که مسوول حرم شریف حضرت سید الشهدا علیه السلام گفته است:

مشغول خدمت در حرم بودم که شب فرا رسید و خبر تعطیل شدن حرم اعلام شد وحید بهبهانی و شیخ یوسف بحرانی را دیدم که در حال قدم زدن، مشغول بحث علمی بوده، از رواق خارج شدند و در صحن به بحث خود ادامه دادند تا این که صحن خالی شد و می خواستم درهای صحن را ببندم. آن دو بزرگوار از صحن خارج شده، در پشت صحن به مباحثه ادامه دادند.

من درها را بستم و به منزل رفتم. قبل از طلوع فجر، برای باز کردن درهای صحن بازگشتم، با کمال تعجب دیدم که آنها هنوز مشغول بحث هستند. بهت زده، آنان را می نگریستم که چه اندازه برای مسائل علمی ارزش و اهمیت قائل اند. در این هنگام صدای اذان بلند شد و آن دو، به اقامه نماز ایستادند. «

وحید بهبهانی در کانون اخباری گری بحران ایجاد کرد. بهترین شاگردان صاحب حدائق از اخباری گری دست برداشته، در درس وحید بهبهانی شرکت کردند، صاحب حدایق که مرجع تقلید و مدرس بزرگ حوزه علمیه کربلا بود، از این شکست علمی ناراحت نشد، بلکه به خاطر آشنایی بیشتر با مبانی «اصولیون» خوشحال هم بود.

استعمار همواره در طول تاریخ به وسیله مذهب به جنگ مذهب رفت. ساختن مذهبها، ایجاد اختلاف پخش شایعه، و دامن زدن به بحثهای علمی جنجال برانگیز از شگردهای دشمنان اسلام بود. دشمنان اسلام قرنهای جنگ بین شیعه و سنی را گرم نگه داشته، بدین وسیله بر کشورهای مسلمان سیطره یافتند. در

اختلافهای علمی بین عالمان شیعه نیز، همواره مترصد فرصتی بودند تا از این راه به وحدت شیعیان ضربه بزنند. اما مراجع تقلید شیعه با تیزبینی نقشه های آنان را خنثی می کردند و گاه، دشمن به موفقیت‌هایی دست یافتند.

جدال بین دو شیوه اخباری گری، ملا محمد امین استر آبادی و برخوردارهای غیر منطقی هواداران او در توهین به اجتهادیون، آسمان اندیشه ها را کدر ساخته بود. ولی صاحب حدایق با خویشتن داری به موقع و زیرک بینی فوق العاده اش توانست جلوی حوادث ناگوار را بگیرد.

او نظریه علامه مجلسی را در اخباری گری می پذیرد و از جمود و تنگ نظری اخباری های متعصب انتقاد می کند. او از پرخاشهای تند برخی از اندیشمندان نسبت به یکدیگر، بسیار آزرده خاطر بود و توهین را شایسته بحثهای علمی نمی دانست و هتاکی به فقها را فرو ریختن استوانه های دین می دانست.

علمای شیعه همواره در طول تاریخ آزاداندیش بودند. هرگز ذهنها را در حصار تکبر محبوس نکردند و به دنبال یافتن بهترین روش فهم دین بودند. آنگاه که به اشتباه خود پی می بردند، بی مهابا، به خطای خود اعتراف می کردند. صاحب حدایق نیز در زمره این آزاداندیشان است که در مقدمه حدایق می نویسد:

من قبلا از روش اخباری دفاع می کردم، اما بعد از تامل زیاد و بحثهای فراوان با بعضی مجتهدان اصولی، به نقصان آن پی بردم و دیگر از آن دفاع نمی کنم. وظیفه همه است که در یک صف، در خدمت اسلام قرار بگیریم و اختلافات جزئی را که به اسلام ضربه می زند، کنار بگذاریم.⁽⁸⁵⁴⁾

شاگردان

صاحب حدائق در طول سالیان دراز تدریس، شاگردان بسیاری تربیت نمود. برخی از شاگردان ممتاز او عبارتند از:

1. میرزا ابوالقاسم گیلانی، معروف به میرزای قمی که کتاب «قوانین الاصول» او از شاهکارهای علم اصول است.

2. سید مهدی طباطبایی، معروف به بحرالعلوم.

3. ملا مهدی نراقی، نویسنده «جامع السعادات»

4. سید علی طباطبایی، معروف به صاحب ریاض، نویسنده «ریاض

المسائل»

5. ابوعلی حائری، نویسنده «منتهی المقال فی علم الرجال»⁽⁸⁵⁵⁾

صاحب حدایق در رشته های گوناگون علوم اسلامی مهارت داشت و آثار بسیار گرانبهایی از خود به یادگار گذاشت. نثر زیبای او گویای ذهن لطیف و روح شاعرانه اش می باشد. آثارش عبارتند از:

1. اجوبه المسائل البحرانیه

2. اجوبه المسائل البهبهانیه

3. اجوبه المسائل الشیرازیة

4. اجوبه المسائل الکازرونیة

5. الاربعون حدیثا فی فضائل امیرالمومنین عَلَيْهِ السَّلَامُ، که از کتب اهل سنت

گردآوری شده است.

6. الاسلام و الایمان و انه اقرار باللسان و اعتقاد بالجنان و عمل بالارکان

7. اعلام القاصد بن الی مناهج اصول الدین

8. انیس الخاطر یا انیس المسافر یا «جلس الحاضر و انیس المسافر» یا «انیس المسافر و جلس الخاطر» در بمبئی چاپ شد.

9. تدارک المدارک فی ما هو غافل عنه و تارک، حاشیه بر «مدارک

الاحکام»

10. الجمع بین فاطمتین یا «الصوارم القاصمه فی الجمع بین فاطمتین».

11. حاشیه بر «شرح شمسیه قطب الدین رازی»

12. الحدائق الناضره فی احکام العتره الطاهره، در 25 جلد چاپ شده است.

13. الدرر النجفیه فی الملتقات الیوسفه، در تهران چاپ سنگی شده است.

14. سلاسل الحدید فی تفتید لابن ابی الحدید

15. الشهاب الثاقب بیان معنی الناصب و ما یترتب علیه من المطالب

16. لولوه البحرین فی الاجازه لقرتی العین

17. معراج النبیّه فی شرح من لایحضره الفقیه

18. النفاحات الملکوتیه فی الرد علی الصوفیه

19. کشکول بحرانی، که در 3 جلد چاپ شده است. وی درباره انگیزه

نگارش این کتاب می نویسد:

«علت اینکه من اقدام به نوشتن چنین کتابی کردم این است:

عقل سلیم می داند که انسان در دنیا در درون غمها و تاریکی هاست و این امور در خیلی از موارد زندگی را تلخ و اذهان را پریشان می کند و انسان را از ادامه راه در رسیدن به اهداف عالی باز می دارد. در این موارد بر انسان لازم است که روح خسته خود را با نکته های شادی آفرین و فرح بخش شاداب کند. چون همانطور که بدن انسان بعد از کار و تلاش، محتاج به استراحت است، روح خسته نیز نیازمند آسایش است.

20. الخطب: که مجموعه سخنرانیهای او در شیراز است. (856)

ذوق شعری

گرچه از صاحب حدائق دیوان شعر مستقلی بجا نمانده است اما از قصیده های او که به مناسبتهای مختلف سروده، می توان به ذوق سرشار او پی برد. او در برانگیختن احساسات و عواطف و بیان عشق درونی، شاعری نوپرداز است. در کتاب کشکول خود به مناسبتهای مختلف سروده های خود را ذکر کرده است. زیبایی و لطافت هر کدام انسان را به شناخت روحیات و خلق و خوی درونی آن مرد بزرگ آشنا می کند. او در یک قصیده طولانی تمام رخدادهای کربلا را به نمایش می گذارد و در توصیف شهدای کربلا چنین می گوید:

الجسم منها بالعرأ و روحها فی سندس القردوس من جناتها
نفسی لال محمد ﷺ فی کربلا محروقه الاحشأ من کرباتها
ترنوا الفرات بغله لاتطفی عطشا و مذاقت لطمم فراتها

- جسمشان در بیابان عربان است و روحشان در بهشت برین مهمان
- قسم به جانم، آل محمد ﷺ جگرشان در سوزش است. در حالیکه آب فرات در حال جوش و خروش است.
- اما نه شعله عطش را خاموش می کند و نه طعم گوارایش کسی را سیراب.

لحظه وصال

صاحب حدائق، زندگیش وحدت آفرین بود و مرگش نیز، او وصیت کرد که وحید بهبهانی بر جنازه اش نماز بگذارد. با این که اختلاف نظر بین آنها، برای همگان روشن بود، اما برای حفظ وحدت و پرهیز از اختلافات او را برای اقامه نماز انتخاب کرد. سرانجام صاحب حدائق در 79 سالگی، در ربیع الاول 1186

ق. دار فانی را وداع گفت. وحید بهبهانی بر جنازه او نماز گذارد آنگاه در حرم
مظهر امام حسین علیه السلام به خاک سپرده شد. ⁽⁸⁵⁷⁾

وحید بهبهانی متوفای 1205 ق.

پاسدار حریم عقل

عباس عبیری

ولادت

فقیه گران پایه حضرت علامه محمد باقر بن محمد اکمل وحید بهبهانی، در حدود 1118 ق. در اصفهان به سرای خاکی گام نهاد. ⁽⁸⁵⁸⁾ پدر ارجمندش محمد اکمل از نوادگان شیخ مفید بود و در شمار مجتهدان شهر جای داشت و مادر پرهیزگارش از نوادگان ملا صالح مازندرانی - داماد علامه محمد تقی مجلسی - شمرده می شد. ⁽⁸⁵⁹⁾ آن گوهر یگانه دریای علوم اهل بیت علیهم السلام در چنین خانواده ای بالید و از آموزشهای پدر وارسته اش بهره گرفت.

تحصیل

در سالهای آغازین بلوغ آموزگار بزرگ پرهیزگاری و معارف الهی اش را از دست داد.

محمد اکمل گیتی را وداع گفت و فرزند پاکدلش را در سخت ترین شرایط اجتماعی تنها نهاد، شرایط دشواری که با سقوط پایتخت صفویان و پیروزی افغانها به اوج رسید.

هرج و مرج اصفهان و دشواری تحصیل دانش پژوه جوان خاندان محمد اکمل را در اندیشه مهاجرت فرو برد، پس بار سفر بست و در حدود 1135 ق. رهسپار نجف شد. ⁽⁸⁶⁰⁾ او در حریم پاک امیر مومنان علی علیه السلام از محضر پرفیض دانشوران برجسته ای چون حضرت سید محمد طباطبایی بروجردی و حضرت سید صدر الدین قمی بهره برد و اندوخته های علمی اش را کمال بخشید. ⁽⁸⁶¹⁾ دانشمند گران پایه حضرت سید محمد طباطبایی بروجردی با دیدگان نافذ

خویش آثار بزرگی را در چهره در یتیم سپاهان دید. او را در حریم خویش جای داد و به شرف دامادی خویش مفتخر ساخت. ⁽⁸⁶²⁾

دانشجوی نستوه اصفهانی در تابش آفتاب وجود بزرگان یاد شده رشد کرد و اندک اندک در شمار فقیهان و صاحب نظران جای گرفت. او در آغاز راه اخباریان را پسندید و مدتی بر آن طریق راه سپرد ولی در پژوهشهای خویش دلیلهایی بر نادرستی این روش یافته، از آن عدول کرد. ⁽⁸⁶³⁾ بنابراین وقتی در درس سید صدر الدین همدانی حضور می یافت با استدلالهای روشن و متین گفتار استاد را در بوته نقد قرار می داد و آن سرور فقیهان را از پیمودن راه اخباریان باز می داشت.

این کردار آن محقق فرزانه سبب شد که کتاب گران سنگ شرح وافیه سید صدر الدین به مشرف مجتهدان نزدیک شود ولی حضور سرور دانشوران سپاهان در نجف دیری نپایید و آن بزرگمرد پیش از پایان کتاب شرح وافیه درس سید صدر الدین را ترک کرد. ⁽⁸⁶⁴⁾

هجرت

محقق خستگی ناپذیر اصفهانی در این سالها راه خویش را از نجف نشینان جدا ساخت و برای انجام دادن وظیفه الهی اش رهسپار بهبهان شد. بهبهان در آن روزگار یکی از مراکز رشد اخباریگری بود. کوچه وسیعی به نام خط دو محله عمده این آبادی را از یکدیگر جدا می کرد، محله هایی که بهبهان و قنوات خوانده می شدند و مردمش از دیرباز با هم اختلاف داشتند. سید فقیهان اصفهانی تبار نخست به قنوات گام نهاد و در آن بخش به اقامه نماز و ارشاد پرداخت. مردم محله بهبهان برای نماز و بهره گیری از محضر آن مجتهد پارسا به قنوات می رفتند ولی در دل از این کار ناخشنود بودند. آنها چنان می

اندیشیدند که باید آفتاب هدایت در محله بهبهان بدرخشید و از آنجا نور و گرما در منطقه پراکنده سازد. یکی از بازرگانان بهبهان با این هدف محقق وارسته اصفهانی را همراه گروهی از دانشوران و مومنان قنوات به خانه خویش دعوت کرد.

چون آقا به بهبهان گام نهاد و در میهمانی شرکت جست. میزبان، که اندیشه ماندگاری وی در آن محله را در سر می پروراند. از آقا خواست در مسجد محل نماز جماعت بر پا کند و برای تبرک چند روزی به تدریس علوم اهل بیت علیهم السلام بپردازد. فقیه وارسته سپاهان تبار، که به چیزی جز هدایت مردم و پدید آوردن برادری و دوستی نمی اندیشید، خواسته بازرگان را اجابت کرد. بهبهانیان اندک اندک مقدمات زندگی آن دانشور پارسا را آماده ساختند و بدین ترتیب بهبهان منزلگاه مجتهد پاک رای آقا محمد باقر اصفهانی شد. ⁽⁸⁶⁵⁾ و مسجد «امیر ابراهیم» پایگاه علمی وی گشت. ⁽⁸⁶⁶⁾

آن بزرگمرد منطقه ای گسترده را زیر پوشش انوار هدایت خویش قرار داد. با دانشوران اخباری بسیار مناظره کرده، حوزه درسی پیشرفته ای پدید آورد و شاگردان بزرگی تربیت کرد. در سایه تلاشهای شبانه روزی آفتاب فقاقت یخهای روابط قنواتیان و بهبهان نشینان آب شد. اخباری گری برای همیشه از منطقه رخت بر بست و اعتقادات و کردار مردم در مسیر درست نیامد. گوهر یگانه دریای تحقیق سی سال از بهترین سالهای عمر پربرکتش را در آن دیار به سر برد، با گروهی که خود را از فقیهان بی نیاز می پنداشتند مبارزه کرد. ⁽⁸⁶⁷⁾ و سرانجام وقتی ماموریت الهی اش را پیروزمندانه به انجام رساند با شنیدن اخبار نگران کننده پیشرفت اخباریان در کربلا و نجف عزم سفر به آن نواحی کرد تا با منطق روشن خویش شبهه های خبرگرایان را از حریم دین دور سازد.

دیار نور

مجتهد گران پایه بهبهان در مهاجرت خویش نخست به حریم آسمانی امیر مومنان علی علیه السلام گام نهاد. چند روزی در درس بزرگان آن دیار حضور یافت و چون پژوهشهای آن استادان را برای خویش سودمند نیافت به کربلا، که مرکز آمد و شد اخبارگریان شمرده می شد، شتافت.

حریم پاک سالار شهیدان در آن روزگار موقعیتی شگفت داشت. شدت پیشرفت اخبارگرایی در میان استادان و دانشجویان آن سامان چنان بود که خواندن اصول را حرام می شمردند و کتابهای مجتهدان را با پارچه می گرفتند تا دستشان نجس نشود. ⁽⁸⁶⁸⁾ سرور دانشمندان شیعه ناگزیر در زیرزمین و دور از چشم اخباریان بساط تدریس گسترده و شاگردانی چند را از دریای بی پایان اندوخته ها و پژوهشهای خویش برخوردار ساخت. ⁽⁸⁶⁹⁾

ناگفته پیداست که آن آفتاب هدایت هرگز تنها به قاضی نمی رفت و خود را برتر از دیگران نمی دید بنابراین برای آگاهی از اندیشه های اخباریان کربلا و نقد و بررسی آن در درس استاد بزرگ دانشوران شهر حضرت شیخ یوسف بحرانی حضور یافت. ولی بزودی دریافت که او سختی متین تر و قوی تر از دیگر دانشمندان اخباری بر زبان نمی راند. پس تصمیم گرفت دیار خردستیزان را ترک گوید و در سرزمینی دیگر آزادانه به تدریس و تحقیق پردازد اما یک رویای صادق وی را از این کردار باز داشت. آن فقیه فرزانه سرور شهیدان را در خواب دید. امام حسین علیه السلام به او فرمود: راضی نیستم از شهرم برون روی. ⁽⁸⁷⁰⁾

با این رویا اندیشه هجرت از ذهن استاد مجتهدان حوزه های علمی تشیع بیرون رفت و بر آن شد پیوسته در آن شهر آسمانی اقامت کند. فقیه بزرگ

بهبهان به پیشنهاد جمعی از دین باوران محله زندگی خویش اداره مسجدی را به عهده گرفت و به اقامه نماز و ارشاد مردم پرداخت.

بی تردید محقق بزرگی چون وی هرگز نمی توانست در برابر انحرافهای رایج دیده بر هم نهد و آسوده بنشیند. ولی از کجا و چگونه باید آغاز می کرد؟ آنچه وحید روزگار برگزید بهترین پاسخ این پرسش به شمار می آمد. او چنان می اندیشید که باید کار را از بالا آغاز کند و به مناظره و گفتگو با استاد بزرگ شیخ یوسف بحرانی روی آورد.

این عزم با یک رویای صادق تقویت شد و بدین ترتیب زمان رویارویی اندیشه ها فرا رسید. نبرد علمی سرنوشت ساز با مراجعه سید به خانه استاد حوزه کربلا آغاز شد. هنگامی که آن بزرگمرد به خانه شیخ وارسته حضرت یوسف بحرانی رسید، گفت: امشب حضرت سید الشهدا را در خواب دیدم. آن جناب به من فرمود: ناخن خود را بگیر!

از خواب برخاستم و چنان تعبیر کردم که مراد از میان برداشتن اخباریان و بحث و مناظره با آنهاست. اکنون آمده ام که با شما در این باره بحث کنم. (871)

استاد گروه اخباریان مردی پرهیزگار و روشن بود. او، که به نوشته برخی از تاریخ نگاران به مسلک خبرگرایی انتقادهایی داشت و از ابراز باور خویش در برابر ناآگاهان هراسناک بود، رای سرور فقیهان شیعه را پذیرفت و با او قلبی مهربان و رویی گشاده به استقبال اندیشه مجتهد تازه وارد کربلا شتافت. آن بزرگان روزها و شبهای بسیار با یکدیگر بحث کردند.

حجت خداوند

منابع موجود چنان می نماید که دو فقیه بزرگ کربلا به توافقی اصولی دست یافتند. شیخ بحرانی که خبرگرایی را مسلکی نادرست می انگاشت، گفتار گوهر

یگانه دریای دانش را پذیرفت و برای از میان بردن اندیشه خبرگرایی با وی یار شد.

در پی این توافق دانشجویان و زائران حریم پاک سالار شهیدان با پدیده ای شگفت روبه رو شدند. روزی استاد فقیهان شیعه در صحن شریف حسینی ایستاد و با صدای بلند فریاد برآورد: ای مردم، من حجت خدا بر شمایم. دانشجویان و محققان از هر سو پیرامونش گرد آمده، پرسیدند: چه می خواهی؟

آفتاب رخشان آسمان فقاقت فرمود: می خواهم استاد شیخ یوسف بحرانی منبرش را به من سپرده، شاگردانش را به حضور در درس من فرمان دهد. شاگردان خبر ظهور دانشور دلاور بهبهان و خواسته اش با شیخ بحرانی در میان نهادند.

شیخ، که بر درستی راه فقیه بهبهانی ایمان داشت. منبر تدریس را به وی سپرد. گوهر یگانه حوزه های علمی شیعه سه روز بر جایگاه استاد بحرانی تکیه زده، به درس و بحث پرداخت.

او در این مدت اکثر دانشجویان را به راه درست باز گرداند و شیخ یوسف را خشنود ساخت. ⁽⁸⁷²⁾ آن بزرگوار در راستای فروپاشی اندیشه خبرگرایی نماز جماعت شیخ یوسف را تحریم کرد. فقیه بحرانی، که در دل با اهداف بلند وحید بهبهانی موافق بود، در پاسخ گروهی از مردم نماز آن مجتهد گران پایه را درست شمرد و چون با اعتراض جمعی از طرفدارانش روبه رو شد گفت: تکلیف شرعی او همان است که می گوید و تکلیف شرعی من این است، هر یک از ما به وظیفه الهی خود عمل می کنیم. ⁽⁸⁷³⁾

تلاشهای پیدا و نهان وحید در کنار همکاری همه جانبه فقیه بحرانی به از میان رفتن کامل اخباریان انجامید. در سال 1186 ق. دانشمند بزرگ بحرینی زندگی را وداع گفت⁽⁸⁷⁴⁾ و وصیتنامه ای از خود بر جای نهاد که می تواند از سند روشن دوستی و پیوند آن پاکان شمرده شود، او وصیت کرده بود که وحید بهبهانی بر وی نماز گزارد.⁽⁸⁷⁵⁾

سیره سبز

سرور فقیهان کربلا لباسهای ساده می پوشید،⁽⁸⁷⁶⁾ همنشینی با تهیدستان را دوست داشت و در برآورده ساختن نیاز ناتوانان جامعه از هیچ کوششی دریغ نمی کرد. بسیار اتفاق می افتاد که استاد بزرگ بهبهان عبادت استیجاری انجام می داد و درآمد آن را به شاگردان تنگدستی چون میرزای قمی می سپرد تا در راه دانش اندوزی به کار گیرد.⁽⁸⁷⁷⁾

میرزا محمد تنکابنی می نویسد:

زوجه آن جناب در ایام زمستان جبه ای بر او درست کرد. آن بزرگوار جبه را پوشید و چون وقت مغرب شد به مسجد رفت. در راه یکی از اوباش کلاه از سر برداشته، برهنه پای نزد آقا شتافت و عرض کرد: آقا، سرم برهنه است و کلاهی ندارم، هوا سرد است، فکری برایم کنید.

آن جناب فرمود: چاقو همراه داری؟

مرد پاسخ داد: آری.

استاد با چاقو یک آستین جبه را برید به مرد تهیدست داد و فرمود: این آستین را بر سر بگذار و شب را بگذران تا صبح فکری برایت شود.

چون به خانه بازگشت همسرش جبه وی را بی آستین دید بسیار ناخشنود شد و گفت: من مدتها زحمت کشیده، جبه ای آماده ساختم شما آن را ناقص کردید. (878)

علاوه بر این فقیه یگانه روزگار زندگی فرزندان را نیز زیر نظر داشت تا در استفاده از نعمتهای جهان زیاده روی نکنند و پابرهنگان جامعه را از یاد نبرند. روزی حضور زنی با پیراهن رنگارنگ در خانه توجه اش را جلب کرد.

از اطرافیان پرسید: این زن کیست؟

گفتند: عروستان است، آقا عبدالحسین لباس تازه برایش خریده.

استاد خشمگینانه به چهره فرزندش نگریسته، وی را از تکرار این کردار باز داشت، آقا عبدالحسین این آیه را تلاوت کرد: قل من حرم زینه الله التی اخرج لعباده... (879)

وحید دوران فرمود: من نیز این آیه را شنیده ام ولی بسیاری از فقیران پیرامون ما زندگی می کنند که به ناداری ما تسلای خاطر می جویند. (880)

نوه گرانقدر آن فقیه فرزانه درباره دنیا گریزی پدر بزرگ ارجمندش چنین نوشته است:

در همه عمر به گردآوری زخارف دنیوی همت مصروف نفرموده، بلکه اصلا به سکه های مختلف دینار و درهم و فرق انواع آنها مطلع نبود. عزلت از اهل دول بر مزاج آن بزرگوار به غایت استیلا داشت و از معاشرت آنها دامن کشیده، مصاحبت با فقرا را خوش داشت. (881)

استاد یگانه بهبهان از کسی هدیه نمی پذیرفت بر این سیره نیک پای می فشرد و از شاگردانش می خواست که به جای پرداختن به این مسائل به درس و تحقیق روی آورند. یکی از شاگردان وی در این باره خاطره ای شنیدنی دارد:

هنگامی که در کربلا از محضر آقا، فیض می بردم تاجری به زیارت آمد و پارچه ای برای آقا هدیه آورد. او شنیده بود که آقا از پذیرفتن هدیه سر باز می زند پس در پی چاره ای بود تا هدیه اش پذیرفته شود.

... او نزد من آمد و از من خواست در این راه اقدامی کنم ولی نپذیرفتم. مرد بر خواسته اش پای فشرد و گفت: اگر کاری کنی آقا این پارچه قبایی را بپذیرد یک قبا نیز به شما می دهم...

پارچه را از تاجر گرفتم و در گرمای هوا به خانه استاد رفتم و بر در کوفتم. آقا با پیراهن عربی و شب کلاه تشریف آورده، در را گشود و چون مرا دید، فرمود: چه شده است؟

گفتم: آقا مرد مومنی هدیه ای برایتان آورده تا جامه خود سازید. آقا دگرگون شد و خشمگینانه فرمود: گمان کردم در این هوای گرم، آمده ای تا مساله ای علمی بررسی یا یکی از مشکلات علمی را حل کنی.

بعد در را بست و برگشت. من عرض کردم: آقا، عرض دیگری نیز دارم.

آقا در گشود و فرمود: چه چیز است؟

عرض کردم: این مرد وعده داده اگر شما پارچه را قبول کنید، یک پارچه قبایی هم به من دهد، راضی نشوید این فرصت از دستم برود.

آقا خندید و فرمود: فرزندم، درس بخوان، وقت خویش را در این کارها تلف نکن.

پس پارچه را پذیرفت و فرمود: به این شرط می پذیرم که دیگر هرگز از این

کارها نکنی. (882)

البته این رفتار مرجع پاک رای کربلا تنها به مردم عادی اختصاص نداشت آن بزرگمرد درباریان و شاهزادگان را نیز نومید می کرد و از پذیرش هدایایشان سر باز می زد. در کتاب فردوس التواریخ چنین می خوانیم:

قرآنی به خط میرزای تبریزی، که جلد آن به یاقوت و الماس و زبرجد و سایر رنگهای گرانبها آراسته بودند، از سوی سلطان آقا محمد خان برای آقا فرستاده شد. آورندگان قرآن به منزل آقا رفته، در کوفتند. آقا در را باز کرد و در حالی که قلم به دست مبارکش بود به فرستادگان دربار نگرست و فرمود: چه کار دارید؟

گفتند: حضرت سلیمان قرآنی برایتان فرستاده است.

آن حضرت نگاهی به قرآن آراسته کرده، فرمود: این زینتها چیست که بر جلد آن فرا گرفته؟

پاسخ دادند: سنگهای گرانبهاست.

استاد فرمود: چرا کلام خدا را چنین کرده، سبب حبس و تعطیل آن می شوید. آنها را از جلد قرآن جدا کرده، بفروشید و قیمتش را میان دانشجویان علوم دینی و تهیدستان قسمت کنید.

فرستادگان دربار گفتند: قرآن را بپذیرید، به خط میرزای تبریزی است و بهای بالایی دارد.

استاد فرمود: هر کس قرآن را آورده، آن را نزد خویش نگهدارد و پیوسته تلاوت کند.

یگانه روزگار با این سخن در را بست و بی کار خویش رفت. (883)

راز سرافرازی

فقیه فرزانه کربلا با همه گستردگی اندیشه و ژرفنای دانشی که داشت بسیار گشاده رو، شیرین گفتار⁽⁸⁸⁴⁾ و فروتن بود. روزی گروهی از مومنان ضمن نامه ای از وی پرسیدند: چگونه به چنین جایگاه بلندی در دانش، سرافرازی، شرافت و مقبولیت دوسرا دست یافته اید؟

آن بزرگوار در پاسخ نوشت: من هرگز خود را چیزی نمی دانم و در شمار افراد موجود جای نمی دهم، آنچه ممکن است مرا به این وضع رسانده باشد این است که همواره دانشوران را به نیکی یاد کرده، یادشان را گرامی داشتم، هرگز اشتغال به تحصیل را رها نکردم و آن را بر هر کاری مقدم می دارم.⁽⁸⁸⁵⁾

میراث ماندگار

استاد یگانه کربلا پس از سالها تدریس و پژوهش و نگارش به سالهای کهولت گام نهاد. ثمره روزگار دراز دانش اندوزی و نورافشانی آن مرجع گران پایه شاگردان بزرگی چون: علامه بحرالعلوم، میرزا محمد مهدی شهرستانی، سید علی طباطبایی، شیخ جعفر کاشف الغطا، میرزای قمی سید محسن اعربی، ملا مهدی نراقی، حاج محمد لبراهیم کلباسی، سید محمد باقر شفتی و بسیاری دیگر بودند که همگی در شمار اختران همیشه فروزان آسمان فقه شیعه جای گرفتند.⁽⁸⁸⁶⁾

در کنار این کهکشان بزرگ فرزندگان، گنجینه ای سرشار از پژوهش و نوآوری را باید از دیگر دستاوردهای آن دانشور نستوه دانست گنجینه ای با بیش از هفتاد عنوان کتاب و رساله که اشاره ای گذرا به نام تعدادی از آنها می تواند سودمند باشد:

1. شرح مفاتیح الفقه ملا محسن فیض کاشانی در 8 جلد

2. فوائد حائریه
3. حاشیه بر مدارک
4. رساله الاجتهاد و الاخبار
5. رساله ای در جبر و اخبار
6. فوائد الرجالیه
7. تعلیقات بر رجال میرزا محمد استر آبادی
8. حاشیه بر مسالک
9. رساله ای در حجیت استصحاب و انواع آن
10. رساله ای در اصل برائت. (887)

درس یقین

آن فقیه وارسته در روزگار کهنسالی درس حوزه کربلا را به سید علی طباطبایی و دیگر شاگردانش و انهاد. سید مهدی بحر العلوم را برای اداره حوزه نجف به تدریس شرح لمعه بسنده کرد.

البته درس استاد با همه دروس دیگر تفاوتی آشکار داشت. محفل او پیش از آنکه جایگاه دانش اندوزی باشد. مجلس معنویت و عرفان بود. دانشجوی شرح لمعه وی با نگاه در چهره ملکوتی آن عارف پاکدل و گوش سپردن به کلام نورانی اش درس یقین آموخت و با راههای روشن کمال آشنا می شد. دانشور پرهیزگار حضرت سید زین لالعابدین لاهیجی از آن درس خاطره ای ارزنده باز گفته است:

ما در عتبات عالیات تحصیل علم می کردیم. آقا به سبب کهنسالی ضعیف شده، تدریس را ترک کرده بود و تنها شرح لمعه ای می گفت. ما چند نفر بودیم که به خاطر تبرک و تیمن به درس آن بزرگمرد می شتافتیم.

روزی دیر از خواب برخاستم، نماز صبح قضا شده، وقت درس آقا نیز رسیده بود. با خود گفتم: اول در درس حضور می یابم و بعد به گرمابه رفته و غسل می کنم.

پس به درس رفتم. هنوز نیامده بود. اندکی بعد استاد تشریف آورد با شادی و بهجت تمام به اطراف نگریست ولی یکباره آثار اندوه در چهره اش آشکار شد. سپس فرمود: امروز درس نیست، بروید!

شاگردان برخاستند و رفتند، چون خواستم برخیزم به من فرمود: بنشین! من نشستم، چون مجلس خلوت شد آقا فرمود: زیر بساطی که بر آن نشسته ای اندکی پول هست، آن را بردار، برو غسل کن و از این پس با بدن ناپاک در چنین محفلی حاضر مشو.

من شگفت زده پول را گرفتم و به حمام رفتم. ⁽⁸⁸⁸⁾

عروج

عمر پربار استاد یگانه حوزه های علمیه شیعه از نود سال فراتر رفت. سرانجام شوال رسید و همراه آن فرشتگان ویژه برای استقبال از روان آسمانی وحید دوران به کربلا گام نهادند و در انتظار عروج آن ستاره خاک نشین به لحظه شماری پرداختند. ولی انتظار آنها دیری نپایید. سرانجام بیماری بر پیکر استاد چیره شد، ناتوانی اش فزونی یافت و در روزی که شیون مومنان همه شهر را پر کرده بود و آثار اندوه در همه چیز آشکار بود، روان آسمانی اش سمت ابدیت پر کشید و با انبوه فرشتگانی که به استقبالش شتافته بودند رهسپار دیار جاودانگی شد، 1205 ق را برای دین باوران سالی تلخ و دشوار ساخت. ⁽⁸⁸⁹⁾

مومنان از هر سو پیرامون خانه آفتاب بی غروب سپاهان گرد آمدند، پیکر
پاکش را تا حریم مقدس سالار آزادگان همراهی کردند و در رواق شرقی آن
آستان نورنشان، کنار آرامگاه شهیدان به خاک سپردند.

ملا مهدی نراقی متوفای 1209 ق.

منادی اخلاق

عبدالرحیم اباذری

ستاره ای از دارالمومنین

شهر زیبا و تاریخی کاشان در طول تاریخ به «دارالمومنین» معروف بوده است. همواره عالمان بزرگ و نامی فراوانی از آن ظهور کرده اند و جهان اسلام از وجود نورانی آنان بهره های چشمگیری برده است. ⁽⁸⁹⁰⁾ دانشمندانی که هر کدام با تالیفات خود در رشته های گوناگون چراغ هدایت شدند و یکی پس از دیگری در عرصه های علم و حکمت درخشیدند و بر زیباییهای این شهر جلوه دیگر بخشیدند.

در این شهر با افول هر ستاره، ستاره ای دیگر طلوع می کند. در سال 1091 ق. هنگامی که دانشمند توانگر ملامحسن فیض کاشانی چشم از دنیا فرو می بندد از آن پس فروغ و نشاط معنوی شهر کاشان رو به افول و خمودی می نهد. این شهر حدود چهل سال زانوی غم در بغل می گیرد و به انتظار طلوع ستاره درخشان دیگر می نشیند. ⁽⁸⁹¹⁾ تا اینکه در سال 1128 ق. در نراق - یکی از روستاهای اطراف کاشان - نوزادی از مادر متولد می شود. پدر وی که ابوذر نام داشت و از کارگزاران ساده دولتی بود، به امید اینکه فرزندش از ناشران حقیقی شریعت محمدی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و از منتظران واقعی حضرت مهدی (عج) باشد نام او را «محمد مهدی» می گذارد. ⁽⁸⁹²⁾

ورود به حوزه کاشان

این فرزند دوران کودکی و نوجوانی را در روستای نراق سپری می کند. در همان اوان نوجوانی علاقه شدیدی نسبت به تحصیل علم و آگاهی از واقعیتهای

هستی در وجود خود احساس می کند. پس فرصت را از دست نداده، با ذوق و شوق فراوان آماده یادگیری علوم و معارف اسلامی می شود. بدین سان محمد مهدی آوای هجرت سر می دهد و برای ثبت نام در مدرسه علوم دینی کاشان به سوی آن دیار روانه می گردد.

حوزه های علمیه آن دوران، از نظر پذیرش، برنامه روشن و ثابتی نداشت. هر علاقه مندی تنها با مراجعه و معرفی آوردن از سوی روحانی محل می توانست بآسانی وارد مدرسه شود و از همان روز در پای درس استاد، حق حضور داشته باشد. او نیز این مرحله را پشت سر می گذارد و یکی از حجره های مدرسه را برای مطالعه و اقامت شبانه روزی خود انتخاب می کند.

البته به سادگی ورود عاشقان حقیقت به حوزه های علمیه بدان معنا هم نبود که از هیچ نوع نظم و برنامه ای برخوردار نباشد، بلکه طلاب علاوه بر اینکه زیر نظر استادان دلسوز و پرتلاش راهنمایی شده، پرورش می یافتند، در طول دوران تحصیل خود، امتحانهای سخت و گوناگونی از قبیل فقر، بیماری، کمبود استاد و مشکلات خانوادگی و... را یکی پس از دیگری از سر می گذراندند. به این ترتیب تنها افرادی می توانستند در این مرحله حساس قبول شده، نمره عالی به دست آورند که از روحیه قوی، علاقه، پشتکار و انگیزه الهی برخوردار باشند و تنها این گروه بودند که تا آخر نیز در این سنگر پر خطر می ماندند و از کیان اسلام و مسلمانان دفاع می کردند.

هنوز نتیجه این مرحله از آزمون در مورد محمد مهدی درست روشن نشده بود. معلوم نبود وی در جرگه کدام یک از این دو گروه قرار خواهد گرفت. آیا به سرنوشت آن کسانی دچار خواهد شد که با اندک گرفتاری و دشواری، درس و بحث و مدرسه را رها کردند و رفتند یا اینکه آستین همت بالا زده، طریق

عشق و عرفان در پیش می‌گیرد؟ در هر صورت او با توکل به خداوند یکتا و تکیه بر اراده آهنین، تلاش مخلصانه خویش را پی می‌گیرد و در حلقه درس اندیشمند توانا مرحوم «ملا جعفر بیگدلی» حاضر می‌شود. چندین سال از محضر پر فیض این عالم فرزانه خوشه‌های علم و حکمت می‌چیند و دوره مقدمات، سطح و مقداری از دروس عالی را در شهر کاشان به پایان می‌رساند.

(893)

هجرت به اصفهان

چون درسهای موجود در کاشان نمی‌توانست خواسته‌های علمی و مشکلات درسی او را پاسخ دهد بناچار برای تکمیل اندوخته‌های علمی، راهی حوزه علمیه اصفهان می‌شود. در آنجا پس از مدتی اقامت و جستجو در بین عالمان تراز اول، حکیم پارسا مرحوم «مولی اسماعیل خواجه‌جویی» را به استادی انتخاب می‌کند و در حدود سی سال توقف در آن شهر از کرسی درس وی از جمله: فقه، اصول، کلام، فلسفه، حساب، هندسه و نجوم استفاده‌های شایان می‌برد. همچنین از محضر استاد کل فلسفه مرحوم «محمد زمان کاشانی» و «شیخ محمد مهدی هرنندی» نیز بهره‌های فراوان کسب می‌کند. (894)

این دوره از تحصیل ایشان در اصفهان نقش بسزایی در رشد و نبوغ علمی وی بر جای می‌نهد و استعدادهای نهفته‌اش را بخوبی شکوفا کرده، او را به مرحله باروری می‌نشانند. دیری نمی‌یابد که در زمره عالمان و استادان بزرگ حوزه اصفهان قرار گرفته، در میان آنان همانند ستاره پر نور می‌درخشد. ملا مهدی نراقی در آنجا علاوه بر تحصیل، تدریس و تحقیق، به تبلیغ و ارشاد مردم نیز همت می‌گمارد و حتی با یادگیری خط و زبان عبری و لاتین نزد عالمان یهودی، با رهبران مذهبی اقلیتها وارد بحث و مناظره می‌شود و از متن کتب

مذهبی آنان با خط عبری مطالبی را بر حقانیت رسالت پیامبر بزرگ اسلام
ﷺ نقل و ترجمه می کند. (895)

بازگشت به کاشان

نابغه نراق، پس از سی سال تلاش بی امان در شهر اصفهان و استفاده از
حضور استادان نامی آن سامان با یک دنیا علم و حکمت و با کوله باری از
تجربه و عرفان برای خدمت به هموطنان خود عازم کاشان می شود و این در
حالی است که این شهر نفس های آخر حیات خود را می کشد و به طور
آشکارا از جنبش و نشاط باز مانده است. (896)

با ورود او مردم کاشان یوسف گمگشته خویش را - که چندین سال در
فراقش یعقوب وار به انتظار نشسته بودن - باز می یابند. مانند پروانه به دور
شمع وجودش طواف می کنند و ملا مهدی نراقی پرچم هدایت را به دوش می
گیرد. نخست در حوزه علمیه کاشان، کرسی درس و بحث بر پا می دارد و نهر
نور و معرفت بر سینه تشنگان حقیقت جاری می سازد. سپس از مسجد، سنگر
استواری پدید می آورد که در محراب و منبر آن با اقامه نماز و ایراد خطبه های
روح انگیز نشاط و امید را در دل اهالی شهر و حومه زنده نگه داشته، جنب و
جوش روزگار «فیض کاشانی» را دوباره به فضای شهر باز می گرداند. (897)

در حریم ولایت

این اندیشمند فرزانه بعد از مدتی - که تاریخ دقیق آن روشن نیست - برای
پیوستن به کبوتران حرم قدسی و علوی (نجف و کربلا) شهر کاشان را به سوی
عراق ترک می گوید.

ایشان در کنار بارگاه حضرت علی و امام حسین علیهم السلام مدت زیادی
توشه علم و عمل می گیرد. او با شرکت در درسهای فقه و اصول بزرگانی

همچون آیات عظام وحید بهبهانی، شیخ یوسف بحرانی و شیخ محمد مهدی فتونی رونق دیگری به محفل هر کدام داده، خود نیز به قله های سر به فلک کشیده نور و معرفت می رساند. ⁽⁸⁹⁸⁾ او هم اینک غواصی ماهر و تیز هوش مبدل گشته است که می تواند با تجهیزات لازم و کافی که به همراه دارد به عمق اقیانوسهای نور سفر کند و از اعماق آنها گوهرهای هدایت و مرجانهای زندگی برای امت مسلمان ارمغان آورد.

هفت ستاره

نراقی در ایام تحصیل خود در شهرهای کاشان، اصفهان، نجف و کربلا از استادان بزرگوار خویش بهره های بی مانند می جوید. وی در اجازه نامه های تفضیلی خود از این سروران با احترام و عظمت یاد می کند و از آنان به عنوان «کواکب سبعة» یعنی هفت ستاره نام می برد ⁽⁸⁹⁹⁾ که از آنان یاد کردیم.

بر ساحل فضایل و معارف

الف) عزت نفس

ملا مهدی نراقی از همان آغاز طلبگی از عزت نفس والایی برخوردار بود. او در حوزه کاشان اکثر روزها را با فقر و تنگدستی سپری می کرد ولی خم به ابرو نمی آورد و همچنان با نشاط و امیدوار، به تحصیل خود ادامه می داد. روزی یکی از افراد نیکوکار کاشان وقتی از ماجرا آگاه می گردد، یک دست لباس نو می خرد تا به وی هدیه نماید. نخست نراقی از قبول آن امتناع می ورزد ولی با پافشاری مرد نیکوکار لباس را برداشته، به حجره اش می آورد. فردای آن روز ناگهان تصمیم نراقی عوض می شود. بدون اینکه فرصت را از دست بدهد روانه محل کسب و کار آن شخص می گردد. بعد از اسلام و تشکر و قدردانی با احترام و ادب لباس را به وی بر می گرداند. آن مرد هنگامی که نراقی را در

تصمیم خود استوار می بیند از علت این کار جويا می شود. او در جواب می فرماید: زمانی که این لباس را به تن کردم در خود احساس کوچکی و پستی نمودم، بویژه لحظه ای که از جلو مغازه شما عبور می کنم بر این حالت پستی و خواری ام افزوده می شود و مرا به چاپلوسی و چرب زبانی وا می دارد. این حالت برای من به هیچ وجه قابل تحمل نیست. (900)

با گذشت زمان این خصلت محمدی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در وجود او به صورت سرشتی نیک جای باز می کند و در سر تا سر زندگی با وی همراه می شود و از میدانهای بسیار دشوار او را پیروز و سرفراز بیرون می آورد. نراقی به این مقدار بسنده نمی کند بلکه در کتاب با ارزش خود «جامع السعادات» نیز داد سخن از عزت نفس برآورده، این ویژگی را در انسان بسیار مهم می پندارد و آن را ضامن پاسداری از حریم شخصیت انسان می شمارد. او در توصیه اخلاقی چنین می نویسد:

«سزاوار است انسان فقیر، فقر خویش را از دیگران بیوشاند و همواره روح پارسایی و بزرگواری را در خود زنده کرده و تربیت نماید. در مقابل ثروتمندان به خاطر ثروتشان، سر تعظیم فرو نیاورد و بدین وسیله خود را در چشم آنان کوچک نشان ندهد. بلکه نسبت به زراندوزان در وجود خویش حالت بزرگی به وجود آورد و هیچ وقت چشم طمع و توقع به دست آنان ندوزد.» (901)

ب) صبر و استقامت

او اگر چه دستش از مال دنیا خالی بود، با صبر و شکیبایی، نیستی های فقر را به هستی های ثروت تبدیل می کند. ملا مهدی نراقی مدت طولانی از فراهم کردن یک شمع یا روغن چراغ برای استفاده از روشنایی در حجره تاریک خود در می ماند ولی هرگز سستی به دل راه نمی دهد و تصمیم به صبر می گیرد. از

حجره خارج شده، به سوی انتهای حیاط مدرسه می رود. در آنجا بساط مطالعه را پهن می کند و با استفاده از روشنایی چراغهای وضوخانه و دستشویی مدرسه به تحقیق و تلاش خویش یا پاسی از شب ادامه می دهد.⁽⁹⁰²⁾ تا اینکه بر مشکلات طاقت فرسای دوران طلبگی و امتحانات الهی چیره می گردد و به این ترتیب رمز موفقیت مردان بزرگ را به ثبت می رساند.

ج) ستیز با کج اندیشان

زمان طلوع نراقی، در شهرهای کربلا و نجف تفکر اخباری گری به اوج خود رسیده بود. همچنان که در ایام تحصیل وی در اصفهان نیز روش گمراه کننده تصوف، میدان دار هر محفل و مجلسی بود. وی بدون اینکه تحت تاثیر افکار نادرست آن گمراهان قرار بگیرد با ژرف نگری تحسین برانگیزی مبارزه حکیمانه ای را با هر دو تفکر آغاز می کند.⁽⁹⁰³⁾ هر چند که قبل از او استادش (وحید بهبهانی) پرچم مبارزه با اخباری گری را برای اولین بار بر دوش گرفته بود و در واقع حرکت نراقی ادامه جنبش استاد خویش بود.

او از سنگر تالیف، تدریس و سخنرانی استفاده کرده، با بهره گیری از سرمایه علمی و قدرت ابتکار بی مانند، سستی و پوچی راه کج اندیشان را بازگو می کند و امت اسلامی را از انحرافها و لغزشها نجات می دهد. این عالم زمان شناس قلم به دست می گیرد و کتاب با ارزش و اخلاق آموز «جامع السعادات» را در رد افراط و تفریطهای صوفیان و ظاهرگرایان تالیف می کند. وی در جای جای این کتاب علاوه بر تکیه بر آیات و روایات فراوان، با بیان فلسفی و عقلی بر درستی فرهنگ تعادل تاکید می ورزد.

د) نشر فرهنگ تعادل

فرهنگ تعادل، همان فرهنگ اسلام ناب و فرهنگ اهل بیت علیهم السلام است. عالم نکته سنج ملا مهدی نراقی با الهام از سخنان گهربار معصومین علیهم السلام در آغاز کتاب «جامع السعادات» خود بحث مبسوطی را در مورد این فرهنگ ریشه دار دنبال می کند. سپس این گونه نتیجه می گیرد:

«از گفته های پیشین روشن شد کمال نهایی هر انسان در این است که در انتخاب روشهای اخلاقی و در انجام کارهای باطنی و ظاهری، راه متوسط و متعادل را به پیش گیرد که سعادت ابدی هر فردی در گرو همین امر اساسی است. رعایت این اصل (تعادل) اختصاص به اخلاق ندارد، بلکه در ابعاد دیگر مانند بحثهای علمی، فلسفی و اعتقادی نیز باید همین روش ادامه یابد...» ⁽⁹⁰⁴⁾

ه) بیان سرچشمه انحرافات

نراقی در تشریح این مساله اساسی تعادل تنها به تذکر بسنده نمی کند بلکه موضوع را جدی گرفته، به ریشه این کج روی ها می پردازد. او با آگاهی کامل بر تاریخ ملتها و تمدنها، اساس بسیاری از افراط و تفریطهای امت اسلامی و در نهایت عقب ماندگی و تباهی آنان را تنها در اندیشه و اعمال فاسد پادشاهان و رهبران منحرف آنان می بیند. وی بر این اعتقاد است هر حرکت اصلاحی که می خواهد در جامعه انجام پذیرد، در مرحله اول باید از سران حکومتها شروع بشود. اگر آنان راه درست و اعتدال را پیش گرفتند جامعه نیز خود به خود آن تفکر و کردار را دنبال خواهد کرد. در غیر این صورت آن حرکت یک کار مقطعی و بی فایده خواهد بود. ایشان وقتی بحث عدالت را - که یکی از صفتهای متعادل اخلاقی هر انسان است - مطرح می کند بی درنگ برای عدالت حاکمان و پادشاهان جایگاه ویژه ای در نظر می گیرد و می نویسد: «در میان

عدالتها از همه حساس تر، عدالت پادشاهان و حاکمان هر جامعه است، چرا که عدالت مردم عادی همیشه به عدالت حاکمان برگشته، به آن بستگی دارد. اگر حاکمی عادل باشد و عدالت را در جامعه پیاده کند برای مردم هم اجرای عدالت امکان پذیر می شود. در غیر این صورت اجرای آن در جامعه مشکل و بلکه محال خواهد شد. پس این تنها حکومتها هستند که با پیشتازی در اجرای عدالت، زمینه رشد فضایل اخلاقی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه را می توانند فراهم آورند. (905)»

و) اصالت نفس

جاودانگی روح انسان یکی از بحثهای زیربنایی در علم اخلاق به شمار می آید. مسائل اخلاقی با قطع نظر از این اصل مهم هیچ ثمره ای نمی تواند داشته باشد. زیرا مخاطب دستورالعملهای اخلاقی همانا نفس و روح انسان است و در واقع موضوع بحث در علم اخلاق، روح است و بس. بنابراین اهمیت مساله سبب می شود که قبل از ورود به بحثها و توصیه ها، معنای نفس و حقیقت آن روشن گردد، که آیا نفس انسان از اشیا مجرد است تا هیچ گونه تاثیر پذیری (از نظر نابود شدن) نسبت به زمان و مکان و حوادث روزگار نداشته باشد؟ یا از امور مادی بوده و فناپذیر است که در این صورت توصیه ها محدود به این دنیا خواهد شد و انسان در این چند سال عمر محدود خود چون احتیاج به آرامش و آسایش دارد باید به این تذکرات عمل بکند تا زندگی وی به پایان خود برسد. ولی اگر مجرد و جاودانه شد. علم اخلاق از اهمیت خاصی برخوردار شده، ریشه در جهان ابدی و الهی خواهد داشت.

در میان دانشمندان علم اخلاق، نراقی نخستین شخصیتی است که به این موضوع اساسی توجه خاصی نشان داده و دیگران نیز از وی الگو گرفته اند. او در بخشی از این بحث مهم چنین می نویسد:

«براستی بدن انسان مادی و فناپذیر، ولی روح او جاودانی است به همین خاطر اگر این روح با اخلاق خوب آراسته گردد. در سعادت ابدی از نعمتهای الهی بهره مند می شود و اگر خود را آلوده به پلیدیها کرد در عذاب همیشگی غوطه ور خواهد شد. (906)

ز) تجسم اعمال

پس از آنکه این عالم فرزانه «تجرد نفس» را با دلایل شش گانه به اثبات می رساند آنگاه موضوع تجسم اعمال و پایداری روح و آمیختگی رفتار خوب و بد انسان با روح، معنی می یابد. بر اساس روح آدمی در روز قیامت همراه با وی محشور گشته، تجسم اعمال در وجود انسان عینیت می یابد. نراقی این بحث اساسی را هم - که از ارکان علم و اخلاق به حساب می آید - با ژرف نگری تمام دنبال می کند و در بخشی از آن می نویسد: «واقعیت و حقیقت انسانها در روز قیامت همان تصویرهای باطنی و نیتهای قلبی و عملهای آنان است که در نفس انسان به صورت خوی ثابت درآمده است. وقتی روز قیامت ادراک انسان به حد بالا رسیده و چشم بصیرت باز کرد همه آنها را به طور واضح در وجود خود حاضر می بیند. (907)»

وی مطالب پاره ای از احادیث را که می فرمایند: «در روز قیامت انسانهای گناهکار با مار و عقرب و انسانهای نیکوکار با حور و غلمان همراه هستند، نوعی تجسم اعمال یاد می کند و می نویسد: «در واقع حور و غلمان و مار و

عقرب با ملک و شیطان جز اعمال خود انسان چیز دیگری نمی توانند باشند.
(908)»

ح) امر به معروف و نهی از منکر

عالم بزرگوار ملا مهدی نراقی، در این باب نیز گفتنیهای ناب دارد. او معتقد است که هر نهاد و سازمان و کسانی که مسئولیت امر به معروف و نهی از منکر را به عهده می گیرند، علاوه بر سعه صدر، بزرگواری، خوشرفتاری با مردم،⁽⁹⁰⁹⁾ بایستی دارای بینش عمیق و شناخت کافی از موضوعات و مصادیق این امر مهم باشند تا در وقت اقدام، معروف را با منکر یا منکر را با معروف خلط نکنند.⁽⁹¹⁰⁾ همچنین قدرت طبقه بندی آنها را داشته باشند تا معروف و منکرهایی که در یک مقطع چندان اهمیت و اولویتی ندارند ناخواسته بر معروف و منکرهای اساسی و مادر مقدم نشوند، که در تاریخ ملت‌های مسلمان شواهد بسیاری در این مورد به چشم می خورد.

خدمت به مردم

نراقی پس از سالها تلاش و تحقیق در نجف و کربلا، دوباره به وطن خود کاشان باز می گردد تا جان در بدن دارد در خدمت مردم قرار گیرد. او در حل مشکلات آنان لحظه ای درنگ نمی کند و منزل ساده وی در پناهگاه هر دردمند و مظلوم قرار گرفته، گره های کور و نزاعهای ریشه دار در خانه باصفای وی بازگشته، به صلح و محبت تبدیل می شوند و این بدان سبب است که او همیشه در تلخیها و خوشیهای زندگی در کنار آنان قرار می گرفت.

در میدان قلم

از این عالم توانمند تالیفات گرانبهایی در رشته های گوناگون به یادگار مانده که هر کدام آنها از اهمیت ویژه ای برخوردار است. فهرست اجمالی آن به شرح زیر است:

الف - فقه:

1. لوامع الاحکام
2. معتمد الشیعه
3. انیس النجار
4. انیس الحجاج
5. المناسک المکیه
6. صلاه الجمعه
7. تحفه رضویه

ب - اصول فقه:

1. تجرید الاصول
2. جامعه الاصول
3. رساله الاجماع
4. انیس المجتهدین

ج - فلسفه و حکمت:

1. جامع الافکار و فاقد الانظار
2. اللغه الالهیه فی الحکمه المتعالیه
3. شرح الالهیات من کتاب الشفاً
4. قره العیون فی الوجود و الماهیه

5. لمعات العرشیه

6. الكلمات الوجیزه

7. انیس الحکماً

8. انیس الموحدین

ح - ریاضیات و هیئت:

1. توضیح الاشکال (هندسه اقلیدسی)

2. رساله تحریر اکرتاذر سینوس

3. رساله عقود انامل

4. المستقصی (هیئت)

5. المحصل (هیئت)

6. معراج السماء (هیئت)

س - اخلاق:

1. جامع السعادات

2. جامع المواعظ

ش - متفرقات:

1. محرق القلوب (مقتل)

2. مشکلات العلوم (کشکول)

3. نخبه البیان (تشبیه، استعاره و محسنات بدیعه)

4. طائر قدسی (دیوان اشعار)

5. حواشی و تعلیقات بر آثار علمای پیشین

بیشتر این کتابهای گران سنگ به صورت نسخه های خطی در کتابخانه های مختلف نگهداری می شود و تنها حدود 10 مورد از آن به مرحله چاپ و نشر

رسیده⁽⁹¹¹⁾ و بعضی از آنها نیز مانند «انیس التجار» چندین بار چاپ شده و از سوی مراجع بزرگ همچون آیات عظام سید محمد کاظم طباطبایی یزدی، سید اسماعیل صدر و شیخ عبدالکریم حائری یزدی حاشیه هایی بر آن زده شده است.⁽⁹¹²⁾

در عرصه شعر

از میان اشعار سروده شده ملا محمد مهدی نراقی تعداد زیادی از آن از بین رفته و تنها بخش کوچکی از آن از ماخذ گوناگون به دست آمده است که بیشتر جنبه عرفانی داشته و به شیوه مثنوی و ساقی نامه گفته شده است. حال از میان اشعار فارسی و عربی او، چند شعر فارسی را می آوریم:

ای خوش آن صبحدمی که آیت بشری رسدم	نفخه روح قدس از دم عیسی رسدم
ارمغان آوردم پیر مغان راحت روح	آنچه در عقل تو ناید به هویدا رسدم
بشکند مرغ سماوی قفس ناسوتی	اذن پرواز سوی عالم بالا رسدم
برقع طبع به دور افکنم از چهره عقل	در فضای جبروت اذن تماشا رسدم
روح قدسی گسلد بند طبیعت از پای	رخصت سیر بدین گنبد خضراً رسدم
عقل بگذارم و در دامن عشق آویزم	قاصدی گر به سر از منزل سلمی رسدم
جلوه گر یار در آمد ز رخ افکنده حجاب	به وصالش رسم و جمله تمنا رسدم ⁽⁹¹³⁾

کلام بزرگان

1 - علامه بزرگ آیت الله سید محمد حسین طباطبایی:

«نراقیان (ملا مهدی و پسرش ملا احمد) از علمای بزرگ اسلام و ناشناخته اند⁽⁹¹⁴⁾

2 - آیت الله استاد حسن زاده آملی:

«بی شک آن جناب در تبحر و تمهر به جمیع علوم و فنون عقلی و نقلی، حتی در ادبیات و ریاضیات عالیه در عداد طراز اول از اکابر علمای اسلام و در

اتصاف به فضایل اخلاقی و ملکات ملکوتی از نوادر روزگار است حضرتش صاحب تصانیف فائده و تالیفات لائقه در علوم گوناگون است⁽⁹¹⁵⁾»

3 - دانشمند گرامی سید جلال الدین آشتیانی:

«علامه نراقی از مجتهدین بزرگ عصر خود و از مراجع و زعمای دین و دارای محضر ترافع و قضا بود مولفین کتب فقهی به آثار او توجه نموده اند با این وصف در حکمت و فلسفه الهی نیز دارای مقام شامخی است و در فنون ریاضی نیز آثار نفیس دارد عالی ترین کتب ریاضی را تدریس می نمود. بعضی از او به افضل المهندسین تعبیر نموده اند⁽⁹¹⁶⁾»

غروب آفتاب نراق

این عالم خدمتگزار پس از سالها فداکاری و خدمت روز شنبه 18 شعبان 1209 در هشتاد و یک سالگی در شهر کاشان به دیار ابدی می شتابد و با پرواز جاودانی خویش ملت مسلمان عصر خود را به عزا و ماتم می نشاند در آن حال پیکر پاک و مطهر نراقی با شکوه و عظمت فراوان در این شهر تشییع می شود و سپس به نجف اشرف منتقل گشته، در کنار حرم امیرالمومنین علی علیه السلام سر بر آستان علوی می گذارد⁽⁹¹⁷⁾ و برای همیشه در آن مکان مقدس آرام می گیرد رضوان خدا بر روان او باد.

فرزندان و نوادگان

پس از رحلت ملا محمد مهدی نراقی چهار فرزند برومند به نامهای: ملا احمد، ملا ابوالحسن، ملا اباذر و ملا مهدی از وی به یادگار ماندند و هر کدام از آنها با تحصیل علم و حکمت راه پدر را در پیش گرفتند. بزرگترین و دانشمندترین آنان ملا احمد نراقی، صاحب کتابهای ارزشمند: «مستندالشیعه و

معراج السعاده» است که که هنوز مطالب آنها مورد استفاده و اعتماد علمای شیعه می باشد.

همچنین بیشتر نوادگان و فرزندان که از نسل این عالم فرزانه به دنیا آمدند همه از عالمان و دانشمندان بارز عصر خود شمرده می شوند⁽⁹¹⁸⁾ و هر کدام در ابعاد گوناگون دارای نقش قابل توجهی در جامعه اسلامی بوده اند از جمله آنها روحانی مبارز و شهید: آقا علی نراقی است که به طرفداری از محرومان منطقه، بر ضد خانها و سر سپرده های حکومت قیام می کند و در نهایت در راه همین هدف مقدس مظلومانه به درجه رفیع شهادت نائل می آید.⁽⁹¹⁹⁾

سید بحرالعلوم متوفای 1212ق.

دریای بی ساحل

نورالدین علی لو

جلوه نور

محمد مهدی، فرزند سید مرتضی طباطبایی بروجردی، از نوادگان امام حسن مجتبی علیه السلام در یک خانواده روحانی و پرهیزگار، در شب جمعه از ماه شوال 115 ق. / 1113 ش. در شهر کربلای معلی پا به عرصه هستی نهاد. ⁽⁹²⁰⁾ شبی که سید به دنیا آمد پدر وی در عالم خواب دید که امام رضا علیه السلام دستور دادند «محمد بن اسماعیل بن بزیع» (از اصحاب امام کاظم و امام رضا و امام جواد علیهم السلام) شمعی برفراز بام سید مرتضی (منظور خود اوست) بر افروزد. وقتی محمد بن اسماعیل آن شمع را روشن کرد نوری از آن شمع به آسمان بالا رفت که نهایت نداشت. ⁽⁹²¹⁾ پدر از آن رویای راستین بیدار می شود و همزمان خبر مولود تازه رسیده را به او می دهند.

در محضر اساتید

او از دوران کودکی در دامن پر مهر و محبت مادر پاکدامنش و در پرتو توجهات پدر بزرگوارش سید مرتضی (متوفای 1204 ق) به آداب و اخلاق اسلامی خو گرفت و رفته رفته رشد یافت. پس از گذراندن دوره های علوم مقدماتی و سطح (فقه و اصول)، در آغاز بلوغ به درس خارج که از سوی پدرش تدریس می شد راه یافت و پس از پنج سال درس و بحث فشرده به مقام بلند اجتهاد نایل آمد. ⁽⁹²²⁾

سید محمد مهدی همچنین در محضر اساتید بنام حوزه کربلا و نجف اشرف شرکت جست، فرهیختگان بنامی چون، محمد باقر وحید بهبهانی (1118 -

1208 ق)، شیخ یوسف بحرانی (1107 - 1186 ق)، محمد تقی دورقی نجفی (متوفی 1186 ق) و مهدی فتونی نباطی عاملی (متوفی 1183 ق).⁽⁹²³⁾ او حکمت و فلسفه را نزد آقا میرزا ابوالقاسم مدرس فرا گرفت و آن حکیم وارسته نیز در نزد وی درس اصول و فقه را آموخت.⁽⁹²⁴⁾ وحید بهبهانی در اواخر عمر خویش مردم را در مسائل و فتوهای احتیاطی به سوی سید محمد مهدی راهنمایی می کرد.⁽⁹²⁵⁾ و او را مجتهدی جامع الشرایط می دانست.

سید در سال 1186 ق. به قصد زیارت مرقد مطهر امام رضا علیه السلام و دیدار با علمای بزرگ ایران وارد مشهد مقدس شد و در مدت اقامتش شش یا هفت ساله⁽⁹²⁶⁾ خود در آن شهر، علاوه بر دیدارهای علمی با مردم و مباحثات با علما، در درس استاد میرزا مهدی اصفهانی خراسانی (1153 - 1218 ق) شرکت کرد و فلسفه، عقاید و کلام را از آن مرد بزرگ آموخت و بر اندوخته علمی خویش افزود.

لقب «بحرالعلوم» از زبان این استاد برای اولین بار به سید محمد مهدی طباطبایی گفته شد. استاد که از هوش و استعداد او شگفت زده شده بود در حین درس خطاب به شاگرد خود می گوید: «اخوانت بحرالعلوم» یعنی تو دریای علم هستی از آن لحظه سید به این لقب معروف شد.⁽⁹²⁷⁾

سفر حجاز

سید بحرالعلوم در اواخر سال 1193 ق راهی حجاز شد. استقبال شایان مردم و شخصیت‌های محافل علمی از او موجب شد که به مدت دو سال در کنار خانه خدا اقامت ورزد و به درس و بحث بپردازد.

تسلط او به فقه اهل سنت و حسن معاشرت و سخاوتش او را چنان در میان ساکنان آن دیار بخصوص اهل علم، محبوب ساخت که هر روزه شماری از مردم و دانشمندان به دیدنش می رفتند و از وی کسب فیض می نمودند. شگفت آنکه پیروان هر کدام از مذاهب چنین می پنداشتند که بحرالعلوم پای بند به مذهب ایشان است. او تمام این مدت را با تقلید گذرانید و جلسه درس او در علم کلام طبق مذاهب چهارگانه دایر بود و در اواخر توقف در مکه، مذهب خود را اعلان فرمود. وقتی خبر اظهار مذهب او به گوش پیروان مذاهب دیگر رسید از اطراف به دور او ریخته، با وی به مناقشه پرداختند و او با دانش انبوه خود بر تمامی آنها برتری پیدا کرد و همه آنها را با دلیلهای قوی و منطقی به سوی حقیقت اسلام مجذوب ساخت. (928)

تعیین و تثبیت جایگاه اعمال حج و مرکزیت دادن به مواقیت احرام به طوری که از نظر شرعی صحیح واقع شود و همچنین اصلاح مواقف حج، یکی از گامهای ارزشمند سید بحرالعلوم بود. زیرا این مکانهای مقدس قبل از او چندان مشخص نبود.

علاوه بر اینها، سنگهای فرش شده در حرم را که حجاج بر آن اقامه نماز می کردند تعویض نمود و سنگهای معدنی را خارج کرد و سنگهایی را که از نظر شیعه سجده بر آنها صحیح است جایگزین نمود. از آثار معنوی حضور این مرد بزرگ در حجاز شیعه شدن امام جمعه مکه در هشتاد سالگی است. (929)

یادی از شاگردان

این عالم با ورع شاگردانی بزرگ و نامی تربیت کرد که هر یک منشا خدمات فراوان به عالم اسلام شدند. در اینجا به نام چند تن از آنها اشاره می کنیم:

1. شیخ جعفر نجفی معروف به کاشف الغطاء (1154 - 1227 ق.)

2. سید محمد جواد عاملی معروف به صاحب مفتاح الکرامه (1164 - 1226 ق)
3. ملا احمد نراقی، مولف کتاب معراج السعاده (1185 - 1260 ق)
4. محمد باقر شفتی رشتی، ملقب به حجه الاسلام (1175 - 1260 ق)
5. سید یعقوب کوه کمری (1176 - 1256 ق)
6. سید صدر الدین عاملی (متوفی 1263 ق)
7. سید دلدار علی نقوی رضوی نصیر آبادی لکهنوی (1166 - 1235 ق)
8. شیخ محمد ابراهیم کلباسی (1180 - 1262 ق)
9. زین العابدین سلماسی (متوفی 1266 ق)
10. شیخ عبدالحسین الاعم (1177 - 1247 ق)
11. سید علی فرزند سید محمد (1161 - 1231 ق)
12. سید قیصر محمد فرزند معصوم رضوی خراسانی (1180 - 1255 ق)
13. اسدالله کاظمی (متوفی 1236 ق)
14. ابوعلی حائری صاحب کتاب منتهی المقال (1159 - 1216 ق)
15. سید عبدالله شیر (متوفی 1244 ق)
16. شیخ محمد تقی اصفهانی ایوانکی، صاحب حاشیه معالم (متوفی 1248 ق)
17. سید محمد مجاهد، مولف کتاب المناهل (متوفی 1242 ق)
18. محسن اعرجی (متوفی 1227 ق)
19. میرزا محمد عبدالصانع نیشابوری اخباری
20. شیخ حسین نجف⁽⁹³⁰⁾

آثار علمی سید

- آثاری که در کتابها از آنها نام برده اند - که بعضی از آنها چاپ گردیده و برخی چاپ نشده است - بدین قرار است:
- المصابیح فی الفقه (در سه جلد)
 - الفوائد فی الاصول
 - مشکاه الهدایه
 - الدرہ النجفیه (رساله ای در فقه)
 - رساله فی عصیر الزبیبی
 - شرح الوافیہ (در علم اصول فقه)
 - تحفه الکرام (در تاریخ مکه و بیت الله الحرام)
 - مناسک حج
 - حاشیه بر کتاب شرایع (بحث طهارت)
 - حاشیه بر کتاب «الذخیره» سبزواری.
 - الدرۃ البهیة فی نظم رووس المسائل الاصولیه
 - کتاب الرجال (معروف به فوائدالرجالیه)
 - دیوان شعر و رساله ای فارسی در شناخت خدا (931)

آثار اجتماعی

با توجه به سنگینی مسوولیت های علمی سید آثار اجتماعی و معنوی گرانبهای از او مشاهده می نماییم که به نمونه هایی از آن یادگارها اشاره می کنیم:

1. مشخص کردن مقام و جایگاه حضرت حجة بن الحسن (عج) در مسجد سهله و بناگذاری قبه ای در این جایگاه مقدس.

2. بنا کردن گلدسته در صحن شریف علوی در طرف جنوبی و تعمیر دیوارهای صحن ها و حجره هایی که در حالی خرابی بود.
3. ترغیب و راهنمایی نسبت به تعمیر مسجد شیخ طوسی در نجف اشرف.
4. ایجاد کتابخانه خطی (مکتبة بحرالعلوم)
5. بالا آوردن ارتفاع مسجد کوفه به منظور سهولت در تطهیر و پاک نمودن آن.
6. مشخص کردن جایگاه مسجد راس الحسین در نجف اشرف.
7. تعیین جایگاه قبر مختار ثقفی که الان به قبر مسلم معروف است.
8. تعیین جایگاه مرقد حضرت هود و صالح علیهم السلام در نجف اشرف.
9. اضافه کردن مقداری از اراضی به مسافت حرم مطهر و ایجاد تاسیساتی در اطراف حرم که مورد نیاز زوار بود ⁽⁹³²⁾

یادی از اشعار بحرالعلوم

سید در شعر و ادبیات فوق العاده چیره دست بود و شهرهای او در فقه و اصول و رجال از آثار گرانبهای به یادگار مانده آن دریای بی ساحل است و به نظم در آوردن نام اصحاب اجماع از سروده های اوست شعر ذیل را که در رثای سالار شهیدان علیه السلام سروده شده است، برای نمونه ذکر می کنیم:

الله اکبر ما ذل الحادث الجلل	و قد تزلزل سهل الارض و الجبل!؟
ماهذه الزفرات الصاعدات اسی	كانها من لهيب القلب تشتعل
ما للعیون منها الدمع جاریة	منها تخذ خدودا و هی تنهمل
کان ففخة صورالحشر قد فجئت	فالناس سکری و لاسکر و لا ثمل

(933)

- این چه حادثه بزرگی است که از بزرگی آن کوه و بیابان متزلزل شده است.

- این ناله ها از چه بلند است! گویا ناله ها از سوز قلبها زبانه می کشند.

- چه شده است که چشمه های اشک دیده ها جاری است و جویباری از آنها بر روی رخسار می دود.

- گویا صوراسرافیل دمیده شده و قیامت برپاست و مردم مست اند در صورتی که بهوش اند و مست نیستند.

مظهر فضیلتها

سید بحرالعلوم مرد فضیلت و تقوا و نمونه ای کامل از اخلاق نیکوی انبیا بود آن معلم اخلاق و انسانیت و از مصادیق بارز اخلاق نیکو فرزانه ای است که شاگرد بلند آوازه او کاشف الغطاء در حقش چنین سروده است:

جمعت من الاخلاق كل فضیلة فلا فضل الا عن جنابك صادر⁽⁹³⁴⁾

- همه فضایل و اخلاق شایسته را جمع کرده ای و در دنیا هیچ فضیلتی نیست مگر اینکه از حضور تو صادر شده و تو دارای آن فضیلت هستی.

او از نظر تواضع در مرتبه عالی قرار داشت و برای دیگران بیش از خود احترام و ارزش قائل بود و برای مردم پدری مهربان به حساب می آمد سخن گفتن و راه رفتن او انسان را متحیر می ساخت در میان مردم که راه می رفت بیننده تصور می کرد او فرشته است برای خدا سخن می گفت و پیوسته به یاد خدا بود.

او در تهذیب اخلاق در مرتبه ای قرار داشت که درک آن برای بسیاری از افراد مشکل است

او کارها و ساعات فعالیتهايش را تقسیم نموده بود وقتی سیاهی شب همه جا را فرا می گرفت مقداری به تحقیق و آماده کردن مقدمات درس و بحث می گذراند و پس از آن به طرف مسجد کوفه رفته در آنجا به مناجات با خدا می پرداخت (935)

بحرالعلوم بر امور عبادی شاگردان خویش نیز فوق العاده اهتمام می ورزید و در صورت غفلت و کوتاهی شاگردان از این مهم بسیار رنج می برد یک بار برای چند روز تدریس را ترک فرمود: طلبه ها واسطه ای را نزد وی فرستادند تا علت تعطیلی درس را جویا شود بحرالعلوم در پاسخ او چنین فرموده بود: «در میان این جمعیت طلبه هرگز نشنیدم که در نصف شبها صدای تضرع و زاری و مناجات آنها بلند بشود با اینکه من غالب شبها در کوچه های نجف راه می روم چنین دانش پژوهانی شایسته نیستند تا برای ایشان درس بگویم.» چون طلاب این سخن را شنیدند متحول شده شبها به ناله و گریه در محضر الهی پرداختند وقتی این تحول اخلاقی در طلبه ها پدیدار شد آن جناب دوباره تدریس را شروع کردند. (936)

تلاش سید در حمایت از فقرا و محرومان را باید از شبهای تاریک و کوچه های باریک نجف اشرف و فقیران آن دیار پرسید او هر شب در کوچه های شهر می گردید و برای فقرا نان و خوردهای دیگر می برد. (937)

سِرِّ عشق

به منظور درک بیشتر عظمت و بزرگی سید بحرالعلوم چند نمونه از ارتباط و دیدارهای وی با حضرت مهدی (عج) را بیان می کنیم.

الف - ناقه سوار

آخوند ملا زین العابدین سلماسی از شاگردان و یاران نزدیک سید می گوید:
ایامی که در جوار خانه خدا نزد سید به خدمت مشغول بودم روزی اتفاق افتاد
که در خانه چیزی نداشتیم مطلب را به سید عرض کردم چیزی نفرمود از عادات
جناب بحرالعلوم این بود که صبح اول وقت طوافی دور کعبه می کرد و به خانه
می آمد و به اتاقی که مخصوص خودش بود می رفت ما قلیان تنباکویی برای او
می بردیم آن را می کشید و برای هر صنفی بر طریق مذهبش درس می گفت در
آن روزی که از تنگدستی شکایت کردم چون از طواف برگشت به حسب عادت
قلیان را حاضر کردم که ناگهان کسی در را کوبید سید بحرالعلوم بشدت مضطرب
شد و به من گفت: قلیان را بگیرد و از اینجا بیرون ببر آنگاه خود با شتاب به
طرف در رفت و آن را باز کرد شخص بزرگواری در لباس عربی داخل شد و
در اتاق سید نشست و سید در نهایت فروتنی و ادب دم در نشست. ساعتی
نشستند و با یکدیگر سخن گفتند آنگاه برخاست و در خانه را باز کرد و دست
مهمان را بوسید او را بر ناقه ای که دم در خانه خوابانده بود سوار کرد مهمان
رفت و بحرالعلوم با رنگ دگرگون بازگشت و حواله ای به دست من داد و گفت:
این حواله ای ست برای مرد صرافی که در بازار صفاست نزد او برو و هر چه بر
او حواله شده بگیر آن حواله را گرفتم و آن را نزد همان مرد که سید سفارش
کرد برای بردم مرد چون حواله را گرفت به آن نظر نمود و آن را بوسید و گفت:
برو چند باربر و کارگر بیاور پس رفتم و چهار باربر آوردم به قدری که آن
چهار نفر قدرت حمل داشتند پول آن زمان را برداشتند و به منزل آوردند من
فوری برگشتم نزد آن صراف که از حال او و نویسنده حواله جويا شوم که او چه

کسی بود وقتی رفتم نه صرافی را دیدم و نه مغازه ای را که دیده بودم از مغازه صراف پرس و جو کردم گفتند ما اصلا در اینجا دکان صرافی ندیده ایم⁽⁹³⁸⁾

ب - مانند دریا

میرزای قمی - نویسنده کتاب قوانین - می گوید: من با علامه بحرالعلوم در درس آقا وحید بهبهانی هم مباحثه بودم اغلب من برای او بحث را تقریر می کردم تا اینکه به ایران آمدم و کم کم شهرت علمی سید بحرالعلوم به همه جا رسید و من تعجب می کردم تا زمانی که خدا توفیق عنایت فرمود که برای زیارت عتبات موفق بشوم وقتی به نجف اشرف وارد شدم سید را ملاقات کردم مساله ای عنوان شد دیدم سید بحرالعلوم دریای موج و عمیقی از دانشهاست پرسیدم: آقا ما که با هم بودیم شما این مرتبه را نداشتید و از من استفاده می کردید حال شما را مانند دریا می بینم سید فرمود: میرزا این از اسرار است که به تو می گویم تا من زنده ام به کسی نگو و کتمان بدار من قبول کردم آنگاه فرمود: چگونه این طور نباشم و حال آنکه آقایم (حجة بن الحسن عج) مرا شبی در مسجد کوفه به سینه مبارک خود چسباند⁽⁹³⁹⁾

ج - تلاوت قرآن

میرزا حسین لاهیجی به نقل از شیخ زین العابدین سلماسی می گوید: روزی بحرالعلوم وارد حرم مطهر امام علی علیه السلام شد و سپس این شعر را زمزمه کرد:
چه خوش است صوت قرآن ز تو دلربا شنیدن
به رخت نظاره کردن سخن خدا شنیدن
پس از آن از بحرالعلوم سبب خواندن این شعر را پرسیدم فرمود: چون وارد حرم حضرت علی علیه السلام شدم دیدم مولایم حجة بن الحسن (عج) در بالای سر به

آواز بلند قرآن تلاوت می کند چون صدای آن بزرگوار را شنیدم این شعر را
خواندم (940)

غروب آفتاب

سید بحرالعلوم که به علت بیماری مدتی توان تدریس نداشت و در منزل به
مطالعه و تالیف مشغول بود، سرانجام در روز 24 ذیحجه (یا رجب) سال 1212
ق. رخ داد فانی برتافت و به عالم بالا پرواز کرد.
درگذشت سید در عالم اسلام اثری عمیق بر جای گذاشت و دنیای شیعه را
در ماتم فرو برد.
بیکر مطهر او پس از تشییع با شکوه و اقامه نماز، در جنب مرقد شیخ
طوسی، در نجف دفن شد.

سید جواد عاملی متوفای 1226 ق.

گنجینه دار فقه

علی علیزاده

طلیعه

عالمان بزرگ شیعه حقی بیش از آنچه که در این سطور و صفحات بگنجد، دارند. چرا که از لحظه لحظه عمر مبارکشان برای ادای رسالت دینی بهره برده و همیشه و همواره در تلاش و تکاپوی حفظ میراث دینی و فرهنگی بوده اند. آثار جاویدی که برای نسلهای آتی یادگار گذارده نشان از بلندی همت آنان دارد. علامه سید محمد جواد عاملی دانشمندی بزرگ از همین قبیله است که با کتاب «مفتاح الکرامه» اش درهای کرامت را به روی فقیهان و عالمان شیعی گشوده است. این سطور نگاهی گذرا به زندگی این شخصیت ارجمند می باشد.

میلاذ نور

در سال 1152 ق. در شقراً از روستاهای جبل عامل (نواحی لبنان) و در خانواده ای اهل دین و دانش، نوزادی پا به عرصه هستی گذاشت که او را جواد نهادند.

از همان آغاز زمزمه زلال قرآن در وجودش جاری گشت و روح پاکش را سیراب ساخت. نسبت او از طرف پدر به امام حسین علیه السلام و از طرف مادر به امام حسن علیه السلام و امام موسی کاظم علیه السلام می رسد. ⁽⁹⁴¹⁾

خانه سید جواد همواره پایگاه و پناهگاه دوستداران و شیعیان اهل بیت علیهم السلام بود و عالمان بزرگی از این خاندان بپا خاسته اند و از آن جمله می توان به سید محسن امین مولف کتاب ارزشمند اعیان الشیعه اشاره نمود.

به سوی مکتب

سید جواد پس از آنکه دوران کودکی را پشت سر نهاد به مکتب رفت تا مقدمات علوم را از عموزاده اش ابوالحسن موسی فرا گیرد. او در درسها با علاقه زیاد و شوق وافر شرکت می جست و در اندک زمانی توانست دروس مقدماتی را بیاموزد و همین کوشش بی وقفه ای که از هود نشان می داد موجب گشت تا آشنایان او آینده بسیار روشنی را برایش پیش بینی کنند. وی در آنجا با نسیم جانفزای دانشها و فرهنگ والا و جاوید اسلام آشنا گشت. پس از آنکه استادش دار فانی را وداع گفت و دیگری را یارای سیراب کردن عطش علمی وی نبود او برای رسیدن به اهداف عالی وی نبود او برای رسیدن به اهداف عالی تصمیم به هجرت گرفت.

هجرت علمی

سید جواد در سال 1194 ق، با کوله باری از امید راهی اعیان مقدس عراق شد تا بتواند از خرمن دانش اندیشمندان شیعی حوزه نجف خوشه چینی کند. قبل از رسیدن به حوزه بزرگ نجف وارد شهر کربلا شد تا نخست خود را از فرات عشق سیراب سازد ولی هنگامی که با حضور استوانه های گران سنگی همانند آقا وحید بهبهانی (متوفی 1205 ق) و سید علی طباطبایی (متوفی 1231 ق) در کربلا مواجه شد در همانجا رحل اقامت افکند تا در جوار بارگاه ملکوتی امام حسین علیه السلام از محضر نورانی آن استادان بزرگ بهره ای علمی و عملی ببرد. (942)

اقیانوس بزرگ

آن روزها که حوزه نجف به مثابه بزرگترین مرکز علمی تشیع محسوب می شد و اساتید و نام آوری در آن شهر به تدریس و تربیت دانش پژوهان علوم

دینی اشتغال داشتند سید محمد جواد نیز خود را به آن اقیانوس بزرگ رسانید تا بتواند گامهای بیشتری در عرصه علم و اجتهاد بردارد.

ایشان در آغاز ورود به این شهر شهرت والایی پیدا نمود و در آن حوزه عظیم درخشش بیشتری کرد. او علاوه بر ادامه پژوهشهای خود به تدریس و تالیف نیز پرداخت.

زمانی که سید جواد به حوزه نجف آمد اساتید والا مقامی سکان کشتی حوزه کهنسال نجف را در دست داشتند و این فرصت بسیار مغتنمی برای ایشان بود. اساتیدی که سید جواد در محضرشان زانوی شاگردی زد و از حضور پرفیضشان بهره های علمی و اخلاقی فراوان برد عبارتند از:

1. سید بحرالعلوم (1154 - 1212 ق): او از علمای بزرگ شیعه است و به موجب عظمت و مقام علمی و معنوی اش در میان دانشمندان جایگاه خاصی دارد.

در میان شاگردان بحرالعلوم سید جواد از منزلتی دیگر برخوردار بود. نقل شده است که وقتی سید در حوزه با برکت نجف درس می گفت روزی برای تدریس نیامد. شاگردان ناراحت شدند. بدین سبب سید جواد را که مورد اعتماد بحرالعلوم بود نزد ایشان فرستادند. سید جواد علت نیامدن استاد را جویا شد استاد فرمود من پس از نیمه های شب، برای سرکشی به مدرسه می آیم و قدم می زنم. بتازگی وقتی آمدم سحرهای چراغ حجره ها را خاموش دیدم و همه در خواب به سر می بردند و از تضرع آنها خبری نبود. به همین علت من حاضر نیستم برای کسانی که نماز شب و تضرع و ناله های سحرگاهی را ترک می کنند درس بگویم!

می گویند وقتی این کلام بحرالعلوم در میان شاگردان زبان به زبان پیچید
صدای زمزمه های یا رب یا رب یا رب شاگردان دیگر بار در نیمه های شب به آسمان
بالا رفت سید عالیمقام نیز مجدداً با اطمینان خاطر بر کرسی تدریس نشست.
(943)

2. شیخ جعفر کاشف الغطاء (1154 - 1228 ق): او از استوانه های علم و
علمای نام آور است و سید جواد از ایشان چنین یاد می کند: امام، علامه مورد
اعتماد و از بزرگترین دانشمندان است. (944)

3. شیخ حسین نجف (1159 - 1251 ق): وی از اسوه های فضیلت و تقوا
و از عالمان کم نظیر است. از ویژگیهای این عارف نامی این بود که هیچ گاه لب
به سخن نمی گشود مگر با اینکه با آیه یا روایت و سخن حکمت آمیز. دیگر
آنکه ناملازمات روزگار در وی تاثیر نمی گذاشت. علمای بزرگ شیعه چون
کاشف الغطاء و سید بحرالعلوم احترام خاصی برای ایشان قائل بودند.

اسوه اخلاق

سید جواد علاوه بر مقام والای علمی از نظر اخلاقی نیز قله نشین فضایل
بود. چرا که آنچه را می آموخت جامه عمل می پوشاند.

وی بسیار متواضع بود به طوری که همه تحقیقات وزین و نوآوریهای علمی
خود را به استادانش نسبت می داد. (945) و برای استادان خود احترام زیادی قائل
بود و همواره با تجلیل فراوان از آنان یاد می کرد و بسیار خوش اخلاق و
مهربان بود. این اسوه اخلاق جان خود را پاکیزه ساخته و به عالی ترین مراتب
معنوی و اخلاق نایل گشته بود.

نشانه های سبز

نوشته اند چون سید بحر العلوم اداره حوزه نجف را به عهده گرفت وظایف مهم حوزه را تقسیم کرد و هر کدام را به دست افراد با کفایتی سپرد. از جمله کارهای تحقیق و تالیف را به سید جواد واگذار نمود تا به پژوهش در علوم آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پردازد. این اندیشمند عالیقدر نیز با توجه به اطلاعات فراوانی که در اخبار و اقوال داشت. تالیفات یرارجی از خود به یادگار گذاشت. آن آثار جاوید عبارتند از:

1. مفتاح الکرامه (این کتاب گران سنگ شرحی به سبک نو بر کتاب قواعد الاحکام علامه حلی است و در واقع کلید اجتهاد است).
2. تجوید قرآن
3. حاشیه بر باب طهارت از کتاب مدارک الاحکام
4. منظومه ای درباره زکات
5. شرح وافیه
6. منظومه ای درباره خمس
7. حاشیه بر کتاب روضه البهیة شهید ثانی
8. حاشیه بر کتاب معالم
9. رساله ای در اصل براءت
10. حاشیه بر تهذیب
11. رساله ای در رد اخباریین
12. حاشیه بر کتاب فوائد الرجالیة

تدریس

فقیه نامی علامه سید جواد عاملی پس از رحلت سید بحرالعلوم و مسافرت علامه کاشف الغطا به ایران، بر کرسی تدریس نشست و به موجب تبحر در فقه و اصول و احاطه ای که بر اقوال متاخرین و متقدمین داشت شمار زیادی از دانش پژوهان در درس ایشان شرکت می نمودند.

عده ای از پژوهش یافتگان مکتب علامه عاملی و درس آموزان «مفتاح الکرامه» او به مقامات عالی رسیدند و در دانش و درستکاری سرآمد عصر خویش گشتند. از جمله شاگردان نمونه وی افراد ذیل اند:

1. شیخ محمد حسن نجفی مولف کتاب جواهر الکلام (متوفی 1266 ق.): او از عالمان والا مقام و مولفان کم نظیر شیعه است که سی سال از عمر شریفش را صرف گردآوری «جواهر الکلام» این دایره المعارف فقه شیعه نمود.
2. صدر الدین عاملی: ایشان هنگامی که دوازده ساله بود در درس سید بحرالعلوم و آقا محمد باقر بهبهانی شرکت می جست. در آن زمان سید بحرالعلوم مشغول به نظم درآوردن کتاب «الدره النجفیه» بود. او هر چه را که به نظم در می آورد به ایشان می داد تا اشکالاتش را مرتفع سازد.
3. شیخ مهدی ملا کتاب: او یکی دیگر از سیراب شدگان مکتب علمی و عملی سید جواد عاملی است که از نظر اخلاقی کم نظیر و در واقع تندیس اخلاق بوده و از نظر معنوی به مقامات عالی رسیده است.

مشایخ اجازه

دانشمندان گرانقدری که به علامه اجازه روایت داده اند عبارت اند از:

1. آیه الله محمد باقر بهبهانی (ره)
2. سید محمد مهدی بحرالعلوم (ره)

3. میرزای قمی (متوفی 1231 ق)

4. سید علی طباطبایی، مولف کتاب ریاض المسائل

5. شیخ جعفر کاشف الغطاء

6. آیه الله مهدی شهرستانی

روایت کنندگان

عالمانی که از علامه بزرگوار سید جواد عاملی اجازه روایت اخذ کرده اند

بدین قرارند:

1. شیخ محمد حسن نجفی

2. فرزند ایشان، آقا سید محمد

3. شیخ رضا فرزند زین العابدین نوه علامه عاملی

4. محمد علی هزار جریبی

5. شیخ جواد ملا کتاب

6. شیخ حسن بن محمد علی العبودی

7. میرزا عبدالوهاب

در سنگر جهاد

این عالم سخت کوش و خستگی ناپذیر هنگامی که وهابیون به نجف حمله بردند به صف مبارزان پیوست و علاوه بر این با نوشتن رساله «وجوب الذب عن النجف الاشرف» مردم را به جهاد و دفاع ترغیب نمود و با قلم و شمشیر، به دفاع از ارزشهای اسلامی پرداخت و در همان زمان نیز مشغول نگارش کتاب مفتاح الکرامه بود و با چنین کاری پیوندی میان دانش و مبارزه ایجاد نمود. ایشان خود چنین گفته است: نباید دفاع و مهیا کردن نیروها برای دفاع، مرا از تالیف و تصنیف باز دارد. (946)

گنجینه پرارج

یکی دیگر از یادگارهای با ارزش ایشان کتابخانه اش بود که در آن بسیاری از نسخ خطی علمای بزرگ از قرون پیشین را جمع آوری کرده، در آن زمان از کتابخانه های غنی به شمار می آمد. در این گنجینه گران سنگ کتابهای نفیس فقهی، رجالی، حدیثی و... نگهداری می شد. ایشان در کتاب مفتاح الکرامه به این ذخایر ارزشمند اشاره کرده و بدون واسطه به آنها استناد جسته است. (947)

فرزندان

از علامه سید جواد عاملی دو فرزند که اهل علم و فضل بوده اند به یادگار ماند:

1. سید محمد حسینی نجفی عاملی:

ایشان از عالمان صاحب نام در عصر خویش و از شاگردان افتخارآفرین پدر بزرگوارش بود و جمعی از علما از ایشان روایت نقل نموده اند. در سال 1269 ق. در شهر نجف به جوار رحمت الهی شتافت و در همان حجره ای که پدر بزرگوارش مدفون است به خاک سپرده شد. (948)

2. دختر ایشان نیز بانویی عالم، مهذب و مورد اطمینان و اعتماد عالمان عصر خویش بود و در نزد فقیه بزرگ جواهر الکلام از احترام خاصی برخوردار بود. با اینکه حدود نود و پنج سال زندگی کرد در پیری هم از حواس و ادراک صحیح برخوردار بود. (949)

هجرت آخر

علامه سید جواد عاملی در اواخر عمر مبارکش نیز مشغول نگارش کتاب مفتاح الکرامه بود، او در آن لحظه های آخر چنین وصیت می کند: در حالی مشغول تالیف هستم که وهابیهها به عتبات حمله می کنند و مضافاً اینکه در حال

مريضی و ضعف جسم می باشم. پس شما را سفارش می کنم که در هر حال در تحصیل علم تلاش و جدیت کنید. ⁽⁹⁵⁰⁾

این عالم فرزانه و محقق ژرف نگر و سخت کوش پس از عمری خدمت به شیعه، سرانجام در سال 1226 ق. به سوی معبود خویش پر کشید و در جوار رحمت الهی ماوا گرفت و حوزه های علمیه را در سوگ نشانند.

شایان ذکر است که تعیین محل دفن ایشان نیز بر طبق وصیت خودشان بوده است زیرا در عالم رویا قبر خود را مشاهده می کند، پس از آن سفارش می نماید که او را در یکی از حجره های شرقی از طرف باب قبله روبروی مرقد مطهر امیرالمومنین علی علیه السلام دفن کنند و اکنون مزارش زیارتگاه عاشقان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام است و در برخی از کتابها کراماتی برای تربت پاکش ذکر کرده اند. ⁽⁹⁵¹⁾ رحمت بی منتهای پروردگار نصیب او باد.

میرزای قمی متوفای 1231 ق.

احیاگر علم اصول

محمد حسین عرفانی

ولادت

گردش زمان سال 1151 هجری قمری⁽⁹⁵²⁾ را نشان می داد. در خانه محقر و پیرصفا و صمیمیت آخوند ملا محمد حسن در چاپلق⁽⁹⁵³⁾ کودکی دیده به جهان گشود که او را ابوالقاسم نام نهادند. رفته رفته این کودک سعادت‌مند در دامان پاک مادری دلسوز و مهربان و زیر نظر پدر گرامی اش پرورش یافت. وی درسهای نخستین زندگی را که شالوده شخصیت علمی و معنوی او و سنگ بنای ایمانش بود در همان ایام به نزد پدر بزرگوار و مادر گرامی اش آموخت و شخصیت معنوی اش شکل گرفت.

پدر بزرگوار میرزا، آخوند ملا محمد حسن، از اهالی شفت گیلان بود که در آغاز جوانی برای تحصیل و فراگرفتن علوم اسلامی، گیلان را به قصد اصفهان ترک گفته و به آن دیار مهاجرت کرده و پس از تحصیل از محضر دو تن از مدرسان آن شهر به نام میرزا هدایت الله و برادرش میرزا حبیب الله همراه استاد به چاپلق رهسپار شده بود.

مادر وی نیز دختر میرزا هدایت الله (از بانوان بزرگوار و پرهیزگار) بوده است.⁽⁹⁵⁴⁾

آغاز تحصیل

ابوالقاسم دارای استعدادی خدادادی بود و از کودکی نشان رشد و پویایی در چهره او دیده می شد و از آینده درخشان وی حکایت می کرد. او مقدمات تحصیل خود را در محضر پدر بزرگوار گذراند و بعدها برای ادامه تحصیل به

خوانسار مسافرت کرد و از محضر آقا سید حسین خوانساری (متوفای 1191 ق.) که از بزرگان علمای آن عصر و اساتید اجازه نقل روایت و از محققان علم رجال بود فقه و اصول را آموخت، و در این زمینه به مقام والایی از علم و کمال نایل گردید. او در همان شهر با خواهر استادش آقا حسین خوانساری ازدواج کرد.

وی سرانجام برای تکمیل تحصیلات و فراگیری بیشتر، در سال 1174 هجری به سوی کشور عراق رهسپار شد و در جوار آستان مقدس امام حسین علیه السلام اقامت گزید.

در این دوران مدتی از محضر آیت الله وحید بهبهانی که در آن روزها استاد کرسی فقهت بود به شاگردی پرداخت و از مشعل علم و سرچشمه کمال آن استوانه بزرگ علمی کسب نور کرد و از آن جناب به گرفتن اجازه اجتهاد و نقل روایت نایل آمد.

میرزای قمی پس از اقامت طولانی، در حوزه علمیه کربلا و فراگیریهای شایسته از آن مهد دانش و معرفت به منظور انجام رسالت مهم دینی به زادگاه خویش (چاپلق) بازگشت و در روستایی به نام «دره باغ» که جای زندگی او و پدرش بود ساکن شد و مدتی نیز به روستای «قلعه بابو» رفت و در آنجا به تبلیغ و تدریس مشغول شد. (955)

مهاجرت به قم

میرزا در چاپلق و روستای قلعه بابو همچنان به ترویج مسائل دین و تدریس فقه و اصول مشغول بود ولی از طرفی چون در آنجا طالب علم و محصل چندانی وجود نداشت به ناچار به قم مهاجرت کرد و آن سرزمین مقدس را برای سکونت برگزید و از برکت حضرت فاطمه معصومه (ع) در مدت زمانی اندک

رشد و ترقی شایانی کرد و شهرت عالمگیر یافت و ریاست و مرجعیت شیعه به وی رسید. او پس از آن به کار تالیف و تصنیف، تدریس و صدور فتوا، و تبلیغ و ترویج دین پرداخت و مسجد جامع شهر را برای اقامه نماز جمعه و جماعت برگزید.⁽⁹⁵⁶⁾ و بدین گونه رفته رفته آن شهر علم و دین که پس از فتنه افغانها از عالم تهی گشته بود رونق پیشین خود را باز یافت و در شمار مراکز مهم علمی شیعه درآمد. در نتیجه حوزه علمیه قم حوزه اصفهان را - که در آن زمان حوزه فعال و پرتحرک و دارای مدرسان بزرگ شیعه بود - تحت شعاع خود قرار داد و توجه مسلمانان را به سوی خویش جلب کرد.⁽⁹⁵⁷⁾

فتحعلی شاه قاجار در این ایام بود که در نخستین سفرش به قم به فضایل اخلاقی و کمالات نفسانی و مراتب فضل میرزا پی برد و برای زیارت او به مسجد جامع شهر آمد و در شمار مامومین وی قرار گرفت و نماز ظهر و عصر را به آن بزرگوار اقتدا کرد و در نخستین ملاقات حلقه ارادت و محبت آن جناب را به گردن افکند.

آثار علمی

میرزای قمی در اکثر علوم اسلامی چون فقه و اصول و کلام و علم معانی و بیان و غیر آنها تالیفات و تصنیفات ارزنده و بی سابقه ای از خود به یادگار گذاشته است که هر یک از آنها بیانگر نبوغ فکری و احاطه علمی افزون و حسن سلیقه اوست.

گرچه این محقق عالی قدر اکثر آثار قلمی خود را در دوران سکونت در قم تالیف کرده است.⁽⁹⁵⁸⁾ آغاز فعالیت تالیفی و تصنیفی وی به دوران جوانی و همان ایامی که در حوزه علمیه خوانسار در خدمت آقا حسین خوانساری مشغول تحصیل بوده مربوط می شود. زیرا به طوری که آقا بزرگ تهرانی ذکر

می کند منظومه ای که ایشان در علم بیان تصنیف کرده است در ربیع الثانی سال 1173 بیست و دو سالگی و در خوانسار پایان یافته است.⁽⁹⁵⁹⁾ و از تالیف کتاب «مجموعه فوائد و بعض رسائل» در ماه محرم سال 1175 یعنی در اوایل تحصیل در کربلا (در 24 سالگی) فارغ شده است.⁽⁹⁶⁰⁾

اکنون برخی از آثار قلمی او را معرفی می نماییم:

1. قوانین الاصول: مهمترین و مشهورترین تصنیف میرزا همین کتاب بوده که به زبان عربی نوشته شده و مولف در سال 1205 از تالیف آن فراغت یافته است. این کتاب یک دوره کامل علم اصول است که جلد اول آن شامل مباحث الفاظ و جلد دوم آن حاوی مباحث عقلی است.

2. حاشیه بر قوانین: این کتاب در علم اصول است، و در آن به ایرادهای وارد بر قوانین الاصول پاسخ داده شده است.

3. حاشیه بر زبده الاصول شیخ بهایی

4. حاشیه بر تهذیب الاصول علامه حلی

5. حاشیه بر شرح مختصر این حاجب عضدی (این سه کتاب هر سه در علم اصول است).

6. جامع الشتات یا اجوبه المسائل (در سه جلد)

حاوی یک دوره فقه از بحث طهارت تا مبحث بیان دیه ها به صورت سوال و جواب. بعلاوه برخی از سوالهای متفرقه و عقاید دینی و مسائل کلامی، از جمله رد بر صوفیه در آخر کتاب ذکر شده است.

7. مناهج الاحکام (در فقه)

8. غنائم الايام فيما يتعلق بالحلال و الحرام: (فقه استدلالی)

9. معین الخواص: (در فقه - بخش عبادات)

10. مرشد العوام: (رساله عملیه - به زبان فارسی)
11. منظومه ای در علم بدیع (در 140 بیت) و منظومه ای در علم بیان.
12. فتحیه: (در علم کلام)
13. دیوان شعر: (پنج هزار بیت شعر فارسی و عربی)
14. رساله ای در اصول الدین: (به زبان فارسی)
15. رساله ای پیرامون موضوع و حکم غناً
16. رساله ای در عمومیت حرمت ربا در تمام معاوضات
17. مجموعه ای از نصایح و مواعظ (نامه مفصل به فتحعلی شاه)
18. رساله ای در رد صوفیه و غلات

شاگردان برجسته

یکی از خدمات بزرگ و فعالیت‌های ارزنده این شخصیت علمی تربیت شاگردان ممتاز و نمونه ای است که هر یک از آنها از مشعلداران علم و فقاہت و از بزرگان و شخصیت‌های برجسته علمی به شمار می آیند. شاگردان برجسته میرزا عبارتند از:

1. آقا سید محمد باقر شفتی معروف به حجه الاسلام (متوفای 1260 ق): او در قم نزد میرزای قمی شاگردی نمود. پس از آن به کاشان مسافرت کرد و مدتی نیز نزد حاج ملا مهدی نراقی بهره علمی جست. آنگاه به اصفهان رفت و در آنجا ساکن شد.

معروف ترین تصنیف وی کتاب مطالع الانوار (شرح شرایع) است. (961)

2. حاج محمد ابراهیم کلباسی (1180 - 1261 ق.)

او از مفاخر علمای امامیه و از مجتهدان بزرگ شیعه به شمار می رود و در زهد و تقوا و عبادت زبانزد خاص و عام است، در دوران زعامت و مرجعیت

استاد کل وحید بهبهانی برای تحصیل به عراق مهاجرت کرد و از محضر بزرگانی همچون آقا محمد باقر بهبهانی، علامه بحر العلوم، شیخ جعفر کاشف الغطاء، آقای سید علی طباطبایی (مؤلف ریاض المسائل) و میرزای قمی استفاده کرد. برخی از تالیفات و آثار ارزشمند او عبارتند از:

1- الایقاعات

2- الارشاد

3- شواهد الهدایه

4- منهاج الهدایه

5- ارشاد المسترشدين

6- الارشاد

7- النخبه

8- مناسک الحج⁽⁹⁶²⁾

3. آقا محمد علی هزار جریبی (متوفی 1245 ق.)

او از بزرگان علما بود و در علوم عقلی و نقلی مهارت خاصی داشت. کتابهای «البدرباھر» در تفسیر، «السراج المنیر» در علم رجال، «تبصره المستبصرین» در امامت، کتاب الصلوه و «انیس المشتغلین» آثار قلمی این دانشور بزرگ است.⁽⁹⁶³⁾

4. آقا احمد کرمانشاهی (نوه وحید بهبهانی)

از آن بزرگوار آثاری چون «مرآت الاحوال» در موضوع رجال (به زبان فارسی)، «العمودیه فی شرح الصمدیه»، «نور الانوار»، «الدرر الغرویہ» و شرح مختصر النافع و کتب دیگر به جای مانده است.⁽⁹⁶⁴⁾

5. سید محمد مهدی خوانساری (متوفای 1246 ق.)

او نوه آقا حسین خوانساری است. از جمله تالیفات و آثار قلمی این سید بزرگوار رساله مشهور و مبسوطی در احوال ابوبصیر است که «عدیمة النظیر فی احوال ابی بصیر» نامیده شده است. (965)

6. سید علی خوانساری

7. میرزا ابوطالب قمی

8. حاج سید اسماعیل قمی

9. میرزا علی رضا قمی

10. شیخ حسین قمی

11. حاج ملا اسدالله بروجردی

12. حاج ملا محمد کزازی (966)

13. ملا غلامرضا آرانی

بسیاری از این بزرگان از میرزای قمی اجازه روایت و حدیث دریافت کرده اند. (967)

تبلیغ و ارشاد

فعالیت های فرهنگی این شخصیت عالیقدر تنها به مطالعه و تحقیق، تالیف و تصنیف و تدریس و تربیت شاگرد محدود نمی شد و کثرت اشتغالات علمی و اجتماعی، او را از وظیفه اصلیش، یعنی تبلیغ دین و ترویج و نشر آیین مقدس اسلام و ارشاد و هدایت بندگان خدا باز نمی داشت، او در حالی که پناه محکم و مطمئن برای اهل علم بود مرشد و معلمی دلسوز و پدیری مهربان برای مردم شناخته می شد. به همین سبب به موازات برنامه های درسی که برای دانش پژوهان و اهل فضل داشت خطابه ها و سخنرانیهایی نیز برای سایر افراد بر پا می داشت. (968)

امر به معروف و نهی از منکر

آن بزرگوار به انجام فریضه امر به معروف و نهی از منکر بسیار مقید و پای بند بود. حتی این وظیفه الهی و اجتماعی در ملاقات با شاه وقت هم ترک نمی شد. گویند در یکی از این ملاقاتها در بین گفتگو، خطاب به فتحعلی شاه فرمود: ای شاه! با مردم به عدالت رفتار کن زیرا که می ترسم به موجب معاشرتی که با تو دارم، نظر به آیه شریفه «و لا تتركوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار»⁽⁹⁶⁹⁾ مستوجب عذاب پروردگار شوم! سلطان قاجار در جواب میرزا عرض کرد: نظر به این روایات که می گوید: «هر که در دنیا سنگی را دوست داشته باشد در آخرت با او محشور خواهد شد» بنده هم چون در دنیا با شما معاشرت و دوستی دارم، امیدوارم که در بهشت عنبر سرشت نیز با شما محشور باشم.

در یکی از دیدارهای دیگری که میرزا با فتحعلی شاه داشت دست به ریش وی که بسیار بلند بود کشید و فرمود: ای شاه! کاری نکن که این ریش فردای قیامت با آتش جهنم بسوزد!⁽⁹⁷⁰⁾

هر چند که سلطان نسبت به او علاقه می ورزید، میرزا به وی بی اعتنا تر می شد و بیشتر از وی فاصله می گرفت. روزی فتحعلی شاه از آن بزرگوار درخواست کرد که اجازه دهد تا دختر خویش را به ازدواج پسر میرزا درآورد و بدین وسیله رابطه خانوادگی بین میرزا و خانواده سلطنتی برقرار گردد. میرزا از این پیشنهاد سخت ناراحت و نگران شد و از قبول آن خودداری ورزید. گرچه آن جلسه بدون نتیجه پایان پذیرفت اما چون برای میرزا این احتمال وجود داشت که با اصرار شاه مجبور گردد از روی ناچاری به این وصلت تن در دهد دست بر دعا برداشت و گفت: «خدایا، اگر بناست شاهزاده به همسری پسر من

در آید مرگ جوانم را برسان!» طولی نکشید که تنها پسر میرزا در آب غرق شد و در اثر این سانحه از دنیا رفت. (971)

از میرزا بیاموزیم

ویژگیهایی که رمز موفقیت و عامل پیروزی و سربلندی این مرد بزرگ بوده است عبارت است:

الف) صبر و استقامت:

شکیبایی و استقامت و پایداری از ویژگیهای بارز میرزاست. او در طول زندگی پرنشیب و فرازش همواره در برابر مشکلات چون کوه مقاوم و پایدار بود و هرگز در مقابل حوادث ناگوار و انبوه سختیها زانو به زمین نزد، با اینکه در طول زندگی هشتاد ساله اش مخصوصاً دوران تحصیل با مشکلات فراوانی مواجه بود، با استفاده از شکیبایی توانست بر همه مشکلات پیروز شود. (972)

ب) جدیت در تحصیل:

او در فراگیری اسلامی چنان کوشا بود که شبها کمتر به خواب می رفت و بیشتر وقت را مشغول مطالعه بود. (973)

ج) تلاش پیگیر:

تلاشگری فوق العاده او سبب شده که او را یکی از پرکارترین فقهای شیعه به شمار می آورند. او تمام عمر مبارکش را به درس و بحث، مطالعه و تحقیق و هدایت و ارشاد خلق سپری کرد و لحظه ای آرام ننشست.

گاه در سنگر محراب و مسجد به اقامه جمعه و جماعت و ارشاد و هدایت مشغول بود و گاه بر کرسی تدریس به نشر علوم اسلامی و تربیت و پرورش شاگرد، زمانی در مسند فتوا و استنباط احکام شریعت و جواب استفتائات و گاهی نیز به مطالعه و تحقیق و تالیف و تصنیف سرگرم بود.

د) ذوق شعری:

او علاوه بر مقام فقاہت، دارای طبع شعر بود و دیوان شعر آن بزرگوار در حدود پنج هزار بیت که به زبان فارسی و عربی سروده شده است.

ه) خوشنویسی:

میرزای قمی علاوه بر مزایای علمی و اخلاقی از زیبایی خط برخوردار بوده است، مولف کتاب «روضات الجنات» در این باره می نویسد:

«مرحوم میرزا بسیار خوش خط بود و با هر یک از دو نوع خط مرسوم زمانش - یعنی نسخ و نستعلیق - آشنایی کامل داشته و هر دو را به طرز بسیار جالب و زیبایی می نگاشته است. نوشته های زیبایی که با زبان فارسی و عربی، با خط نسخ و نستعلیق از آن بزرگوار در نزد ما موجود است خود بهترین شاهد و گواه بر این مطلب است.»⁽⁹⁷⁴⁾

غروب آفتاب زندگی

سرانجام آفتاب زندگی این شخصیت بزرگ علمی و دینی که سالها وجود مبارکش منشا خیر و درخشندگی بود در سال 1231 ق.⁽⁹⁷⁵⁾ غروب کرد او در هشتاد سالگی دعوت حق را لبیک گفت و روح پاکش به سوی معشوق شتافت و در جوار رحمت حق تعالی قرار گرفت. پیکر این مرد بزرگ با نهایت تجلیل و احترام تشییع گردید و در قبرستان شیخان قم، مقابل مقبره زکریا بن آدم به خاک سپرده شد.

بازماندگان

میرزا دارای یک پسر و هشت دختر بود. پسر آن مرحوم در زمان حیات پدر درگذشت و بازماندگان وی تنها منحصر به دختران او بودند که هر کدام از آنها همسر یکی از علما گردید.

افرادی که افتخار دامادی آن بزرگوار را دارا بودند عبارتند از:

1. میرزا ابوطالب قمی
2. حاج ملا اسد الله بروجردی
3. ملا محمد نراقی (فرزند ملا احمد نراقی)
4. میرزا علی رضا طاهری
5. شیخ علی بحرینی
6. آقا محمد مهدی کلباسی (فرزند حاج محمد ابراهیم کلباسی)
7. ملا علی بروجردی ⁽⁹⁷⁶⁾

سید محمد مجاهد (ره) متوفای 1242 ق.

پیشاهنگ جهاد

سید حمید میرخندان

در این نوشته گوشه هایی از زندگانی یکی از علمای متعهد و دلسوز که به سهم خود در تحولات سیاسی عصر خویش تاثیر گذار بوده بازگو خواهد شد. آیت الله سید محمد طباطبایی (معروف به سید مجاهد) عالمی دیگر از منادیان جهاد و دعوت کنندگان به عزت در برابر هجوم بیگانگان در عصر سکوت قاجار به شمار می رود.

ولادت

وی در سال 1180 ق. در خانه یکی از سادات دانشور کربلا چشم به دنیا گشود. پس از گذشت سالها و رسیدن به سن تمییز رفته رفته دریافت که در چه خانواده ای نشو و نما یافته است بستگان نزدیک محمد همه از علما و دانشمندان زمان بودند. پدر بزرگ مادری اش علامه محمد باقر بهبهانی (متوفی 1201 ق) معروف به وحید بهبهانی فقیه برجسته و بی نظیر آن عصر بود. در دوران مرجعیت وحید بهبهانی جان تازه ای در کالبد حوزه درسی کربلا دمیده شد. حوزه کربلا در آن عصر به مرکز علمی جهان شیعه تبدیل گشت و شاگردان مکتب کربلا سلسله جنبانان علم و فقاہت در سراسر عالم تشیع شدند و در جای جای جهان اسلام، مشهد، کاشان، قم، کاظمین، نجف، کربلا، تبریز و هندوستان اقدام به تشکیل حوزه های علمی نمودند. دو پسر وحید بهبهانی (دایی های محمد) یعنی آقا محمد علی طباطبایی و آقا عبدالحسین طباطبایی نیز از علمای ممتاز بودند. (977)

پدر محمد، آیت الله سید علی طباطبایی با اینکه تحصیلات را دیر آغاز کرد اما خیلی زود مراحل مختلف علمی را پشت سر نهاده و به مرحله عالی قدم گذاشت و از شاگردان خاص و شاخص وحید بهبهانی گشت. حضور زود هنگام او در درس عالم برجسته ای چون وحید بهبهانی حکایت از هوش سرشار وی و توفیقات الهی در حق او داشت. وی در همین زمان تالیف کتاب فقهی اش «ریاض المسائل» را که اکنون نیز از متون فقهی مطرح و مورد توجه در حوزه های دینی است، تالیف نمود. (978)

و اما مادر محمد نیز از زنان دانشمند و فاضل بود. گفته شده که وی همسرش را در تدوین بخشی از کتاب ریاض المسائل یاری می کرده است. (979) در آن هنگام بیش از یازده سال از عمر محمد نمی گذشت. از آنجا که در خانواده ای اهل علم و فضیلت پرورش می یافت تحصیلات ابتدایی را به حسب ظاهر در این سنین تمام کرده بود و در همین ایام بود که قدم به مرحله جدیدی از زندگی می گذاشت.

تحصیلات سید

وجود کسان دانشمند و فرزانه در میان بستگان نزدیکش بر افکار و آرمانها و او تاثیر گذار بود. تعلیم و تربیت او تحت نظر پدرش آغاز شد و تا مراحل عالی ادامه یافت.

محمد گرچه توفیق حضور در مجلس درس پدر بزرگش وحید بهبهانی را نیافت لیکن از محضر شاگردان شاخص و برجسته وی بهره برد. علاوه بر پدرش از علامه بحر العلوم (متوفی 1212 ق) در نجف بهره جست و از علم و زهد و کرامات توشه های آسمانی برگرفت و به افتخار ازدواج با دختر آن عالم

گرانقدر نائل آمد. اما توفیق بهره بردن از آن بزرگ دیری نپایید و علامه بحرالعلوم هفت سال پس از وفات وحید بهبهانی دیده از دنیا فرو بست. (980)

سید محمد در نجف اشرف چندی نیز از محضر فقیه توانا شیخ جعفر کاشف الغطاء (متوفی 1228 ق) بهره برد. شیخ جعفر کاشف الغطاء (ره) در استنباط مسائل و فروع فقهی بسیار مسلط و توانا بود. وی فردی بسیار متواضع بود و علاوه بر ریاست دینی، پیشوای شجاع ملی نیز به شمار می آمد. درک زمان و نیازهای زمان نیز از خصوصیات شایسته کاشف الغطاء بود. تالیف کتابی در رد اخباری گری و نیز کتابی در رد فرقه وهابی بر همین اساس بود. (981)

سید محمد طباطبایی از اساتید خود تنها فقه نیاموخت، احساس مسئولیت در برابر مسائل اجتماع و شهامت نیز آموخت. پس از آن خود عالمی فاضل گشته بود که دیگر از تحصیل نزد استاد بی نیاز می نمود. بعد از آن نیز آنچه بود گذشت زمان بود و غنای هر چه بیشتر علمی در رهگذر تحقیق و تدریس و تالیف. این فصل از زندگانی او به طور مشخص در اصفهان آغاز شد.

در سال 1216 ق. کربلا مورد هجوم وحشیانه وهابیه قرار گرفت و بیش از سه هزار نفر از جمله بسیاری از علما کشته شدند. بخش اعظم بارگاه امام حسین علیه السلام و اماکن بسیاری مورد تخریب قرار گرفت و اموال مردم به غارت رفت. آنان پس از قتل و غارت و تخریب، شهر را ترک کردند. (982) این واقعه عمده موجب مهاجرت سید محمد طباطبایی به اصفهان شد.

در اصفهان

زمانی که سید محمد طباطبایی در اصفهان اقامت اختیار کرد حوزه اصفهان همچنان یکی از حوزه های معتبر جهان شیعه به شمار می آمد و با حضور برخی از علمای تراز اول کربلا و شاگردان برجسته وحید بهبهانی یا تربیت

یافتگان شاگردان او از رونق و اعتبار برخوردار بود. بزرگانی چون محمد اصفهانی، تقی اصفهانی، سید محمد باقر شفتی معروف به «حجت الاسلام».

سید محمد طباطبایی در مدت ده سال اقامت در اصفهان در جو مناسب حوزه اصفهان تنها به تدریس و تالیف مشغول بود و از پذیرش دیگر مناصب چشم پوشیده بود. نقل شده است یکی از اموری که باعث شهرت سید محمد باقر شفتی از (مراجع بزرگ اصفهان) شد و توصیف آیت الله سید محمد طباطبایی از وی بود. می گویند از او پرسیده شد آیا سید محمد باقر شفتی مجتهد است؟ او در جواب گفت: «شان او بالاتر از آن است که من او را تایید کنم، بلکه از او پیرسید که آیا سید محمد مجتهد است یا نه. (983)»

مجلس درس او بسیار مورد استقبال و توجه دانش پژوهان حوزه اصفهان قرار داشت. آنگاه که تالیف کتاب «لمفاتیح فی الاصول» خود را آغاز نمود قبل از آنکه تالیف کتاب به اتمام رسیده باشد فصلهای مختلف آن نزد طلاب و فضلا دست به دست می گشت و از آن رونویسی می کردند. (984)

باید گفت سیزده سال اقامت آیت الله سید محمد طباطبایی در اصفهان سالهای تعمیق نظرات علمی و غنای فقهی از رهگذر تحقیق، تالیف و تدریس بود.

شاگردان

او از اساتید برجسته حوزه کربلا و اصفهان به شمار می آمد، به گونه ای که همه علما در مجلس درس او حاضر می شدند. بیانی زیبا و شیوا داشت و مسایل پیچیده و مطالب دقیق را به بهترین شیوه بیان می کرد، به طوری که هر کس حتی افراد مبتدی، درس او را می فهمیدند. (985)

برخی از شاگردان سید که از خرمن دانش او بهره ها جستند از این قرارند:

1. سید ابراهیم موسوی قزوینی معروف به صاحب کتاب ضوابط (متوفی 1262 ق)
2. مولی محمد صالح برغانی (متوفی 1283 ق)
3. ملا محمد نوری
4. ملا حسن یزدی (متوفی بعد از 1242 ق)
5. شیخ احمد کرمانشاهی (متوفی 1235 ق)
6. ملا اسد الله بروجردی (متوفی 1264 ق)
7. ملا صفر علی لاهیجانی (متوفی قبل از 1264 ق)
8. شریف العلما مازندرانی (متوفی 1264 ق)
9. سید شفیع بروجردی (متوفی 1280 ق)

تالیفات

آثار قلمی او که از تتبع و بررسی نظرات دیگران آکنده است به این شرح است، دو تالیف عمده ایشان در اصول فقه و فقه که اولی «المفاتیح فی الاصول» و دیگری «المناهل فی فقه آل الرسول» می باشد.

«الوسائل الی النجاه» در اصول فقه، «اصلاح» در فقه که به صورت ذکر فتوا و رساله عملیه وی بوده و تلخیصها و ترجمه های متعددی به فارسی داشته است. «جامع الاخبار» در فقه که به منزله دایره المعارفی در زمینه فقه شیعه بوده است، «الجهادیه» رساله ای در زمینه احکام، جهاد و نیز «مشکوه الجهاد فی ترجمه مصابیح الجهاد» در زمینه جهاد و احکام آن.⁽⁹⁸⁶⁾

زعامت

آیه الله سید محمد طباطبایی سال 1232 ق. در پی وفات پدر بزرگوارش به کربلا بازگشت در حالی که غم از دست دادن پدری که سالها در جوار افاضه اش بالیده بود بر دلش سنگینی می کرد.

پس از گذشت روزها رفته رفته گذشت زمان بر داغ از دست دادن پدر مرهم می نهاد و نیازها و مسائل زمان که از سوی مردم ابراز می شد وی را به بازگشت به فعالیت و قبول مسوولیت‌های جدید وادار می کرد.

پس از چندی به کاظمین شهر امام کاظم علیه السلام و امام جواد علیه السلام مهاجرت کرد و در آن شهر مقدس اقامت کرد. در حالی که مقام مرجعیت جهان تشیع را بر عهده داشت.

عزم جهاد

در دوران زعامت آیت الله سید محمد طباطبایی دوره دوم جنگ ایران و روسیه آغاز گردید و روحانیت به زعامت آن فقیه گرانقدر در آن نقش موثر به عهده داشت و به همین سبب نیز ایشان به آیت الله مجاهد شهرت یافت.

دوران سلطنت فتحعلی شاه که بخشی از آن معاصر با زندگانی آیت الله مجاهد بود یکی از حساس ترین و بحرانی ترین مراحل تاریخ ایران و جهان محسوب می شود. در آن زمان در میان دولتهای قدرتمند جهان رقابت شدیدی در دست یابی به مناطق آسیا و آفریقا شروع شده بود این سیاست از سوی دول قدرتمند «سیاست مستعمرانی» نام گرفته بود. نقش ایران در آسیا به موجب رابطه با اهمیتی که با هند زرخیز داشت از اهمیت خاصی برخوردار بود و از این رو ایران در آغاز عصر سیاست استعماری در میدان رقابت قدرتهای استعماری قرار داشت. (987)

پس از جنگهای دوره اول ایران و روسیه و شکست ایران در سال 1228 ق. پیمان متارکه جنگ موسوم به عهدنامه گلستان بین ایران و روسیه به امضا رسید و به موجب آن، دربند، باکو، شیروان، قراباغ و قسمتی از خاک ایران جدا و به روسیه ملحق شد و دولت ایران از هر گونه ادعایی نسبت به گرجستان و داغستان و مینگرلی و آبخازی صرف نظر کرد.⁽⁹⁸⁸⁾

اما در اثر تعیین نشدن خط مرزی بین دو کشور، بار دیگر از سوی روسها اختلافات بروز کرد و مساعی عباس میرزا ولیعهد فتحعلی شاه، که از آغاز جنگهای دوره اول در آذربایجان فرماندهی جنگ را بر عهده داشت، نیز برای تعیین مرز به جایی نرسید. مذاکرات در این باره بی نتیجه بود و قوای روسیه در اثنای جنگ ایران و عثمانی (1236 - 1238 ق) به فرماندهی ژنرال برموف از فرصت استفاده کرده، قطعه هایی از خاک ایران را در بالغ لووگوگجای تصرف کردند. اما از آنجا که روسیه به جنگ با فرانسه مشغول بود تحرکات شدیدی از سوی روسها صورت نمی گرفت و صلح سیزده ساله ای (از عهدنامه گلستان تا آغاز جنگهای دوره دوم) بین ایران و روسیه به وجود آمد. در طی این سالها فتحعلی شاه بارها سعی کرده بود از طریق مسالمت آمیز مناطق اشغالی ایران را باز پس بگیرد اما دولت مقتدر زورگوی روسیه از این امر خودداری می کرد. در سال 1241 اخبار ناگواری تهران را برآشت. روسها محصولات زراعت کاران اهالی مناطق اشغال شده را به اجبار از آنان می گرفت. روسها مسلمانان را مجبور می کردند که کودکان خود را به مدارس مسیحی بفرستند. آنان به مساجد و قرآن اهانت می کردند و اهالی مسلمان را از هر جهت در تنگنا قرار داده بودند.

اهالی مناطق اشغالی با ارسال نامه ای به مرجع دینی زمان آیت الله سید محمد مجاهد وضع خود را تشریح کرده و از او می خواستند که فکری به حال آنها بکند. (989)

از سوی دیگر عباس میرزا توسط برخی از نزدیکان خود آیت الله مجاهد را از وضعیت موجود مطلع کرد و از وی استمداد نمود. (990) هدف عباس میرزا از این کار جلب نظر مرجعیت شیعه و آنگاه وادار کردن شاه به مقابله با تجاوزات و تعدیات قوای روس بود. همان گونه که شاه و ولیعهدش در جنگ دوره اول نیز از علما استمداد کردند.

در آن برهه، علما از جمله آیت الله سید علی طباطبایی، (پدر آیت الله مجاهد) و شیخ جعفر کاشف الغطاء نیز به دعوت حکومت ایران پاسخ مساعد دادند و با نوشتن رساله های جهادیه و ترغیب مردم به جنگ با نیروهای روسیه، حیاتی تازه به قوای ایران بخشیدند. در آن حال نیز چشم امید وطن دوستان و دین خواهان به کاظمین دوخته شده بود. در چنین موقعیتی آیت الله مجاهد دیگر علما را از وقایع مطلع کرد و همه در صدور فتوای جهاد علیه روسیه متفق شدند.

پس از آن وی با ارسال نامه هایی به فتحعلی شاه از او خواست تا جلو ظلم و تعدی قوای روس را بگیرد، که اگر او این کار را نکند خود برای آن قیام خواهد کرد. (991)

شاه به موجب نفوذ شخصیت مذهبی و وجهه مردمی آیت الله مجاهد که حتی تاج و تخت او را تحت الشعاع خود قرار می داد مجبور به پذیرفتن نبرد شد. او دو راه در پیش روی خود می دید، رویارویی با ملت یا جنگ با روسیه. (992)

پس از صدور فتوای جهاد آیت الله مجاهد به همراه جمعی از علما و طلاب به ایران مهاجرت کرد و در تهران علما را به پایتخت دعوت نمود. به دنبال این دعوت علما در تهران گرد آمدند و در جنگ با روسیه متفق گردیدند. حضور روحانیت به رهبری آیت الله مجاهد شور و جنبش همگانی و زایدالوصفی را در ایران موجب گشته و نیروهای عظیم مردمی را از سراسر ایران گردآورده بود.

پس از آمادگی و اعزام نیروها آیت الله مجاهد و جمعی از علما از جمله آیت الله محمد جعفر استرآبادی، ملا محمد تقی برغانی، میرزا عبدالوهاب قزوینی، ملا احمد نراقی، سید نصرالله استرآبادی، سید محمد قزوینی، سید عزیزالله مجتهد طالشی و آخوند ملا محمد مامقانی به تبریز مهاجرت کردند.

جنگهای دوره دوم ایران و روسیه بدون اعلان رسمی شروع شد. در عوض نیروهای ایران در سه هفته موفق شدند اغلب نقاطی را که به موجب عهدنامه گلستان به روسیه تسلیم شده بود به کمک اهالی محل باز پس بگیرند.

اما فتحعلی شاه که در آن هنگام در چمن سلطانیه (مرکز فرماندهی نیروهای ایران در نزدیکی تبریز) اردو زده بود با عجله تصمیم گرفت از فتوحاتی که نصیبش شده بود، استفاده کرده، هر چه زودتر با روسها صلح کند ولی سفیر ویژه وی حتی موفق به ورود به خاک روسیه از مرز قفقاز نشد و پس از چند ماه سرگردانی در کشور عثمانی و لهستان، و تقاضای میانجیگری از اتریش و لهستان بدون نتیجه به ایران بازگشت. مشکل اصلی و عمده ای که در این زمان وجود داشت این بود که فتحعلی شاه به دلیل بی کفایتی و دون همتی قصد جنگیدن نداشت.

فرجام جنگ

اولین شکست فاحش نیروهای ایران در 23 صفر سال 1242 در حوالی گنجه صورت گرفت. این شکست در اثر اشتباهی جزئی در سپاه ایران به وقوع پیوست. ⁽⁹⁹³⁾ پس از آن به فاصله کمی، دربند و گنجه بار دیگر به دست روسها افتاد یک ستون از سربازان روسی از رود ارس عبور کرده، و به طرف تبریز روانه شد. اما عباس میرزا توانست به زحمت بسیار در اول جمادی الاخر 1242 ق. روسها را به آن سوی ارس براند.

فتحعلی شاه پس از گذشت کمتر از دو ماه از این وقایع به جنگ پشت کرد و به تهران بازگشت. در واقع آهنگ عقب نشینی و شکست از طرف شاه زده شده بود.

روحانیون در طول این مدت در جبهه های جنگ حضور داشتند و محل ثابت استقرار آنان در تبریز بود. لیکن برخی افراد مغرض و نادان پس از شکست های اولیه نسبت به آیت الله مجاهد، جسارت به گردن را آغاز کردند. بی گمان تبلیغات پنهان عمال شاه و دربار، که از ابتدا با جنگ موافق نبودند در این امر بی تاثیر نبود. شاه پس از اینکه در تبریز به دیدار علما رفته بود جبهه های جنگ و حامیان راستین مملکت و حافظان حقیقی اسلام و ایران را رها کرد و این امر بر جرات مخالفان و نادانان افزود.

بانگ رحیل

سید محمد مجاهد همچنان در تبریز ماند اما پس از چندی دچار سوءهاضمه سختی گردید و مجبور به ترک تبریز شد. در طول راه در شهر قزوین نیز مظلومانه مورد اسائه ادب جاهلان و آماج توهین و تمسخر ناهلان قرار گرفت. وی در 13 جمادی الثانی 1242 ق در شهر قزوین در اثر همان بیماری، در اوج

مظلومیت و اندوه چشم از جهان فرو بست و پیکر مطهرش به کربلا انتقال داده و در آنجا به خاک سپرده شد و بارگاهی بزرگ بر مزار او بنا گردید که اکنون نیز وجود دارد.

پس از وفات آیت الله مجاهد تا یک سال دیگر جنگ ادامه داشت. آنچه که در این مدت مشخص گردید کارشکنیها و سهل انگاریهای شاه در جنگ بود. وی از ارسال کمک مالی به عباس میرزا خودداری می کرد و می گفت مخارج جنگ باید از مالیات آذربایجان تامین شود. این در حالی بود که روسها نیز از اختلافات شاه و ولیعهد مطلع شده بودند، تحرکات جدید روسها و ضعف مالی سپاه ایران و به تبع آن تقلیل نیروهای ایرانی باعث شد که پس از هشت روز جنگ خونین، ایروان به دست ژنرال پاسکویچ فتح گردد و به این ترتیب سراسر زمینهای ماورای رود ارس به دست روسها افتاد. آنگاه تبریز نیز در سال 1243 ق. بدون زحمت به تصرف نیروهای روس درآمد. سپس روسها به منظور اعمال فشار بیشتر برای پذیرفتن شرایط خود از سوی ایران، اردبیل و آستارا را تصرف کردند و آماده حمله به تهران شدند.

عاقبت عباس میرزا که از سوی روسیه تهدید به رسمیت شناختن ولیعهدی و ناامید و از ادامه جنگ شده بود با وساطت انگلستان در پنجم شعبان 1243 ق. (دهم فوریه سال 1828 م) عهدنامه ترکمنچای را با دولت روسیه به امضا رساند. به موجب عهدنامه ترکمنچای سراسر اراضی آن سوی ارس ملحق به روسیه گردید و امتیازات دیگری نیز به آن دولت واگذار گردید. (994)

اکنون با گذشت نزدیک به دو قرن از آن واقعه تلخ، حقیقت از میان ابرهای تزویر و ریا سر برآورده و واقعیت روشن گردیده است، گرچه آن روز مقام آیت

الله مجاهد را پاس نداشتند و منزلت او را حرمت ننهادند، خداوند او را رحمت
کند و به نیت پاکش اجر صابران و مجاهدان عنایت فرماید.

سید عبدالله شبر متوفای 1242 ق.

مفسر نور

عباس عبیری

حله را باید خاستگاه نخست خاندان شبر دانست. ⁽⁹⁹⁵⁾ حسن بن محمد بن حمزه که با 9 واسطه نسب به چهارمین پیشوای معصوم حضرت امام علی بن الحسین علیه السلام می رساند. شبر خوانده می شد. ⁽⁹⁹⁶⁾ و لقب ارجمندهش شهرت خاطر آفرین همه فرزندان گشت.

یازده نسل پس از حسن محمد ⁽⁹⁹⁷⁾ فرزند گرانقدرش محمد رضا از افق نجف سر برآورد و دودمان کهنسال شبر را اعتباری تازه بخشید. او دانشوری گرانمایه، پارسایی نیک اندیش و عارفی روشن بین بود و نزد مومنان کاظمیه به «صاحب الدعوه المستجاب» شهرت داشت. تاریخ نگاران درباره لقب یاد شده چنین نگاشته اند:

در روزگار عثمانیان خشکسالی بغداد را فرا گرفت. سعید پاشا، کارگزار حکومت عثمانی، مردم را فرمان داد سه روز روزه بگیرند و در پی آن با دلی اندوهگین و چشمی اشکبار از شهر برون رفته، نماز باران گزاردند. مردم که از خشکی زمین و آسمان به تنگ آمده بودند سه روز از بام تا شام رنج گرسنگی بر خویش هموار ساختند و آدینه دردمند و نالان در حالی که ذکر می گفتند و آمرزش می طلبیدند همراه سعید پاشا به سمت بیابانهای بیرون شهر روان شدند و نماز باران به جای آوردند ولی دریغ که ناله های بغدادیان جز درخشش فزون تر آفتاب دستاوردی نداشت.

چون سید محمد رضا از ناکامی سعید پاشا آگاه شد ساکنان حریم هفتمین پیشوای شیعه را فرمود تا با دلی پیراسته از تباهیها سه روز روزه گرفته، برای

نماز باران آماده آمدند. مردم کاظمیه چنانکه عارف روشن بین شهر فرموده بود، به سوی پروردگار بازگشته، سه روز در برابر گرسنگی و تشنگی شکیبایی ورزیدند و سپس برهنه پای و شکسته دل به سمت مسجد برآثا حرکت کردند. سید محمد رضا پیشاپیش مردم دل به آفریدگار سپرده و چشم به آسمان دوخته بود و رحمت خداوند را به یاری می طلبید. هنوز لبان عارف کهنسال از دعا فراغت نیافته بود که ابرهای تیره بر بام آسمان فراز آمده، باران رحمت الهی بر مردم فرو بارید. این حادثه فراموش نشدنی سبب شد تا مردم سید پارسای خاندان شبر را با عنوان «صاحب الدعوه المستجاب» بستایند و بیش از پیش مورد احترام قرار دهند. (998)

البته فقیه نیک اندیش کاظمیه تنها به دعا بسنده نمی کرد بلکه در کردار نیز شخصیتی ممتاز و کم نظیر بود. شدت اهتمام آن بزرگمرد به پابرهنگان جامعه چنان بود که گاه جامه اش را نزد توانگران شهر گرو می نهاد تا تهیدستی را از رنج گرسنگی برهاند. (999)

میلاذ نور

در سال 1188 ق. پیش از آنکه سید محمد رضا نجف را ترک کرده، رهسپار کاظمیه شود پروردگار فرزندی به وی ارزانی داشت. عارف روشن رای خاندان شبر، که عبودیت را یگانه راه نیکبختی می دانست، با امید سپیدبختی جاودان، فرزند را عبدالله نامید. (1000)

عبدالله اندک اندک رشد کرد و به سالهای آموزش رسید پدرش که به چیزی جز کمال فرزند نمی اندیشید ضمن آماده سازی وسایل دانش اندوزی، کودک دلبدش را به بهره گیری از لحظه های گرانبهای عمر فرا خوانده، گفت: فرزندم! اگر حتی یک روز در اندوختن دانش یا به دیگران آموختنش نکوشی و عمر

در راهی جز این بگذرانی، استفاده از آنچه در اختیار نهاده ام جایز نیست و راضی نیستم. (1001)

این سخن چنان در روان سید عبدالله موثر افتاد که جز به دانش نمی اندیشید و اگر روزی وقت خویش در غیر دانش می گذراند، شامگاه بهره گیری از سفره پدر را روا نمی دانست.

دانش آموزان مکتبی که فرزند دانشور شهره کاظمیه در آن درس می خواند روزی وی را در حال فروش دوات دان کوچکش مشاهده کردند. یکی از شاگردان که او را نیک می شناخت با شگفتی پرسید: با آنکه پدر همه وسایل دانش اندوزی ات را فراهم ساخته چرا به فروش دوات دان روی آورده ای؟ عبدالله پاسخ داد: امروز به سبب بیماری توان درس خواندن نداشتم. اینک استفاده از سفره پدر برایم جایز نیست! (1002)

هر چند ارشاد و حمایت معنوی و مادی پدر در موفقیت‌های سید عبدالله بسیار موثر بود، دیری نپایید که سرانجام سال 1208 ق. فرا رسید و رحلت سید محمد رضا (1003) ستاره جوان خاندان شبر را در اندوهی جانگداز فرو برد.

بر بام دانش

سید عبدالله پس از درگذشت پدر و استاد فرزانه اش، به پژوهشگر نامور بغداد حضرت سید محسن اعرجی روی آورد. از دریای دانش آن فقیه وارسته سیراب شد (1004) و در شمار دانشمندان جای گرفت، دانش، پرهیزگاری و پژوهش‌های فرزند برومند خاندان شبر چنان چشمگیر بود که فقیهان برجسته ای چون سید علی طباطبایی (نویسندگان کتاب گران سنگ ریاض المسائل)، میرزا محمد مهدی شهرستانی، میرزا ابوالقاسم قمی (صاحب کتاب نفیس قوانین الاصول)، شیخ اسدالله کاظمی و شیخ محمد جعفر نجفی، کاشف الغطاء و... وی را

به عنوان فقیهی شایسته ستودند و از اجازه روایت اندوخته های خویش برخوردار ساختند. (1005) دانشمند شهره جهان اسلام حضرت کاشف الغطاء محمد جعفر نجفی چون کتاب گرانقدر «حق الیقین» شبر را مشاهده کرد چنان تحت تاثیر مطالب ژرف آن واقع شد که بی درنگ قلم بر گرفته، در مقدمه به عنوان تقریظ و ستایش چنین نگاشت:

... بی تردید چیزی پدید آورده ای که فرزندگان را در شگفتی فرو خواهد برد و دانشوران علوم عقلی و نقلی در برابرش فروتنی خواهند کرد. کتابی که نگاشته ای گره از مشکلات مسائل می گشاید و آنها را با برهانها و گواهان درست ثابت می کند. شتاب مکن که بی تردید بر بلندترین پله های پیشرفت فراز آمده ای! آرامتر گام بردار که از مطالب مهم چیزی ناگشوده باقی نمانده است. تو برای دانش شهری بنیاد نهاده، ساختمانش را چنان پی افکندی و بالا بردی که به سینه سپهر رسیده است. البته هیچ جای شگفتی نیست، زیرا تو از خاندانی هستی که بر هفت آسمان فراز آمدند. فرزندی بزرگمردی هستی که به جایگاه تجلی آفریدگار مصور نزدیک شد، به گونه ای که میان او و آن تجلی گاه تنها به اندازه دو کمان یا کمتر، از نظر معنوی فاصله بوده، در حالی که حق داری و راست می گویی، چنین زمزمه کن:

من هر چند دیرتر از دیگران پای به گیتی نهادم ولی چیزی آورده ام که هیچ یک از مردم مانندش را نیاورده اند. (1006)

بزرگی شخصیت سید عبدالله هنگامی آشکار می شود که دریابیم سراینده این بیت در شعر خویش به جای واپسین واژه مصرع دوم کلمه «الاول» را قرار داده بود، یعنی چیزی آورده ام که هیچ یکی از پیشینیان مانندش را نیاورده اند. ولی علامه کاشف الغطاء این تعبیر را در ستایش ستاره تابناک خاندان شبر کافی

ندانسته، واژه «الخلافت» را در پایان مصرع دوم قرار داد و با عبارت «چیزی آورده ام که هیچ یک از مردم جهان نتوانستند مانندش را پدید آورند»، مقام بلند سرور شبریان را ستود.

مرجع پاکدلان

اندک اندک آوازه شهرت پژوهشگر نستوه کاظمیه همه عراق را فرا گرفت. وفات فقیه برجسته عراق سید محسن اعرجی 1227 ق.⁽¹⁰⁰⁷⁾ و در پی آن رحلت مرجع نامور شیعه شیخ محمد جعفر کاشف الغطا در 1228 ق.⁽¹⁰⁰⁸⁾ یکباره دل‌های مومنان عراق را به سمت آفتاب رخشان کاظمیه پرواز داد. بدین ترتیب دانشمند پارسای خاندان شبر، در آستانه چهل و سومین بهار زندگی، مرجعیتی فراگیر یافت. یکی از شاگردان آن دانشور گران پایه سیمای آن روز استاد را چنین ترسیم کرده است:

... او مردی میان قامت و فربه بود. چهره ای داشت که با محاسنی مشکی زینت می یافت. هنگامی که بیننده ای در چهره اش می نگریست و گفتار دل انگیزش را می شنید دیگر نمی توانست از وی جدا شود... ایستادن، تکرار آیات الهی و آمرزش طلبی اش در نیایشها چنان به درازا می کشید که پاهایش ناتوان می شد و مفاصل و عضلاتش به ستوه می آمد...⁽¹⁰⁰⁹⁾

البته او نیز چون بزرگوارش به تهیدستان عنایتی ویژه داشت. برآوردن نیازهای پابرهنگان، عیادت بیماران و آزاد سازی بردگان، از کارهای که با پژوهش و نگارش در می آمیخت و به عنوان ویژگی گرانبهای شخصیت مرجع نامور کاظمیه در خاطر روشن بینان ثبت می شد. متأسفانه این بخش از زندگی سرور نیک اندیش خاندان شبر نیز مانند بسیاری دیگر از فراز و فرودهای زندگی اش از دسترس تاریخ نگاران برون مانده است و جز دو سطر از دفتر

یادداشت‌های روزانه سید هیچ آگاهی تفصیلی در این باره وجود ندارد. در این سطرها چنین آمده است:

... برده ای به دو قطعه طلا خریده، در راه خدا آزاد ساختم... الاغی خریدم با آن به کربلا رفته، پس از زیارت کاظمیه بازگشتم و آن را فروختم. (1010)

راز بزرگ

راز بزرگ مرجع پاک رای کاظمیه در قلمش نهفته بود، قلمی که همواره در دست داشت. چه بسیار روزها که میان پیروان مومنش می نشست، گفتارشان را می شنید، داوری می کرد، پرسشهایشان را پاسخ می گفت و همراه این کار دشوار، قلم بر کاغذ کشانده، مطالب ژرف فقهی، اخلاقی، قرآنی و اعتقادی را با استدلالهای متین و مثالهای روشن بر کرسی اثبات می نشانده. (1011)

شتاب وی در نگارش چنان بود که نویسندگان و منشیان یاریگرش هرگز به او نمی رسیدند. (1012)

گاه در مدت چند ساعت کتابی ژرف یا رساله ای پرارج می نگاشت و آگاهان را در شگفتی فرو می برد. روزی یکی از آشنایان وی که از مطالب والای یکی از کتابهایش شگفت زده شده بود، پرسید: این در چه مدت نگاشته ای؟

فقیه بزرگ کاظمیه پاسخ داد: با آغاز شب آغاز کردم و نیمه شب به پایان بردم. (1013)

میزان نگاشته های آن بزرگمرد وارسته چنان بود که شاگردانش او را تنها با حضرت علامه محمد باقر مجلسی قابل مقایسه دانسته، مجلسی دوم می خواندند. (1014) راستی راز این موفقیت چه بود؟ هیچ کس چیزی نمی دانست، تا

آنکه سرانجام پژوهشگر نستوه خاندان شبر، خود از این راز پرده برداشت. یکی از شاگردانش در این باره می نویسد:

روزی استاد پس از زیارت حضرت جواد علیه السلام، اندکی بر مزار شیخ مفید و استاد ارجمند وی شیخ ابوالقاسم جعفر بن قولویه قمی درنگ کرد تا روان آن پاکان را با تلاوت آیات الهی شادمان سازد. چون قرائت «فاتحه الكتاب» به پایان رسید یکی از دانشمندان که سد استاد را در این زیارت همراهی می کرد، گفت: آقا! می خواهم دو مساله بپرسم!

سید فرمود: بپرس!

گفت: نخست درباره زندگی روزانه تان است شما با این برنامه سنگین و فشرده چگونه وضعیت اقتصادی خانواده را سامان می دهید؟ و دیگر درباره بسیاری از کتابهایتان، چگونه است که شما با این فرصت محدود، کتابهایی چنین ژرف می نگارید؟

آفتاب تابناک سپهر یقین سر به زیر افکنده، مدتی در اندیشه فرو رفت، سپس پاسخ داد. اما رسیدگی به وضع اقتصادی خانواده، این به فضل پروردگار بستگی دارد. اوست که همه ما را آفریده، روزی می دهد. و اما سرعت نگارش، البته آن نیز نه هنر من، بلکه عنایت حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام است. آن امام راستین در روایا فرمود:

اكتب و صنف فانه لايجف قلمك حتى تموت. (1015)

بنویس و کتاب پدید آور! همانا قلمت تا هنگام مرگ خشک نخواهد شد.

آثار آفتاب

اینک که از کرامت ویژه حسینی به سرور فقیهان کاظمیه سخن به میان آمد نگارش نامهای آثار آن پژوهشگر نستوه و نیز توضیح کوتاهی در این باره

ضروری می نماید ولی دریغ که نوشتاری چنین مختصر گنجایش فهرستی با
بیش از هفتاد عنوان را ندارد. ناگزیر به ذکر عنوانهای ذیل بسنده می کنیم:

1. جامع المعارف و الاحکام، 20 جلد
 2. مصباح الظلام، 8 جلد
 3. المصباح الساطع، 6 جلد
 4. صفوه التفاسیر، 4 جلد
 5. الجوهر الثمین فی تفسیر القرآن المبین، 2 جلد
 6. روضه العابدین، 2 جلد
 7. مصابیح الانوار فی حل مشکلات الاخبار، 2 جلد
 8. البرهان المبین فی فتح ابواب علوم الائمه المعصومین
 9. جامع المقال فی معرفه الرواه و الرجال
 10. حق الیقین فی معرفه اصول الدین
 11. الدرر المنثور و المواعظ الماثوره عن الله تعالی و النبی و الائمه
الطاهرین علیهم السلام و الحکما
 12. الاخلاق و الانوار اللامعه فی شرح الجامعه
- فهرست بیش از هفتاد عنوانی آثار دانشمند وارسته خاندان شبر دلیل روشنی
بر بهره گیری آن بزرگمرد از امدادهای ویژه پیشوایان معصوم علیهم السلام به شمار می
آید، یاری معنوی آن پاکان زمانی نمایان تر می شود که دریابیم پژوهشگر نستوه
شیعه در عمر کوتاه خویش (حدود 54 سال) 104 جلد کتاب علمی به رشته
نگارش کشید. کتابهای گرانقدری که تنها هفتاد جلد آن از حدود 170/000
سطر برخوردار است. (1016)

برای پی بردن به عظمت کار مرجع بزرگ کاظمیه در این آثار توجه به سخن مرحوم دکتر حامد جفنی داود، استاد ادبیات شریف تفسیر القرآن، بسیار سودمند است:

... از اینجا توان فراوان، فزونی اطلاعات، دقت، مهارت و ممارستی که سید عبدالله شیر در این فن بلند مرتبه و مهم (تفسیر) بدان دست یافته، در می یابیم... زیرا او در تفسیرش، دقت در رساندن معنا و اختصار در عبارت را به گونه ای بسیار دقیق، گردآورده است. امتیاز دیگری که تفسیر این پیشوای بزرگ در آن منحصر به فرد است توجه همه جانبه به انواع قرائتها روایت شده از پیشینیان و مشهور نزد دانشمندان قرائت می باشد. لفظی از الفاظ قرآن کریم وارد نمی شود مگر آنکه در حاشیه تفسیر وجوه گوناگون قرائتهایش نزد دانشوران تجوید نیز ذکر می شود. و از این طریق مفسر توانسته است میان قرائت امام حفص و دیگر قاریان جمع کند. در دیدگاه من - با توجه به برداشتم - مفسر در این راه تا جایی پیش رفته و توفیق یافته است که علامه نسفی با آنکه از مفسران متخصص در این علم به شمار می آید و هدفش بیان وجوه قرائتها بوده، هرگز بدان دست نیافته است... (1017)

شاگردان سید

ناگفته پیداست که آثار مرجع روشن بین عراق تنها به کتابها محدود نیست. آن فقیه وارسته در کنار پژوهشهای پیوسته به تربیت شیفتگان علوم اهل بیت همت گماشت، مشتاقان پاکدلی که در محفل مرجع کاظمیه دانش و عشق را یکجا آموختند و با راههای روشن جاودانگی آشنا شدند. تاریخ نام برخی از این کامروایان نیک نهاد را چنین به خاطر سپرده است:

1. آیت الله سید علی عاملی

2. آیت الله سید محمد معصوم قطیفی نجفی (متوفای 1260 ق.)
 3. آیت الله شیخ حسین محفوظ عاملی (متوفای 1246 ق)
 4. آیت الله عبدالنبی کاظمی (متوفای 1256 ق)
 5. آیت الله شیخ اسماعیل بن شیخ اسد الله التستری الکاظمی (متوفای 1246 ق)
- (ق)
6. آیت الله سید هاشم بن سید راضی اعرجی کاظمی
 7. آیت الله محمد رضا زین العابدین بن شیخ بهاء الدین (متوفای 1248 ق)
 8. آیت الله شیخ احمد بن محمد علی بلاغی⁽¹⁰¹⁸⁾

پرواز

مرجع نامور شیعه سرانجام پس از 54 سال دانش اندوزی، تدریس، پژوهش و نگارش در یکی از غمبارترین روزهای ماه رجب 1242 ق. جمع دین باوران جهان ماده را ترک گفته، به دیار رازناک خورشیدهای جاویدان پیوست.⁽¹⁰¹⁹⁾

سید حسن، فرزند گرانقدر فقیه وارسته همراه انبوه مومنان بر پیکر پدر نماز گزارد⁽¹⁰²⁰⁾ و آن جسم پاک را در حریم معصومان شهید کاظمیه، کنار آرامگاه صاحب الدعوه المستجاب (سید محمد رضا) به خاک سپرد.⁽¹⁰²¹⁾

از آفتاب فروزان سپهر مرجعیت شش فرزند به نامهای حسین، حسن، محمد، جعفر، موسی و محمد جواد بر جای مانده است.⁽¹⁰²²⁾

میرزا مسیح مجتهد متوفای 1245 ق.

فتوای شرف

غلامرضا گلی زواره

دوران کودکی و تحصیلات

در سال 1193 ق. قاضی سعید استر آبادی فرزند ملا آقا بابا صاحب فرزندی شد که وی را «مسیح» نام نهاد. مسیح نوباوه در خانه ای دیده به جهان گشود که نهر جوشان دانش و تقوا در آن جاری و سایه همت و تلاشی خستگی ناپذیر در پی گسترش اندیشه های اسلامی بر آن حاکم بود. وی تحت عنایت ویژه پدری فاضل و تربیت مادری مومن و پاک سرشت، نشو و نما یافت و از اوان کودکی با نغمه توحید آشنا شد.

از هفت سالگی تمرینهای دینی و آموزش حکمت برای این فرزند صالح در نظر گرفته و در همین دوران به خواندن نماز فرا خوانده شد تا این فریضه دینی بنیانهای عقیدتی را در روان وی سامان دهد. برنامه های تربیتی که به هنگام پرورش وی دنبال می شد موجب گردید که مسیح نوجوان اندیشمند خویش را در چشمه ارزشها شستشو دهد و از نور معنویت بهره مند شود. وی که از همان دوران کودکی بر اثر این شیوه تربیتی به مکارم و فضایل علاقه مند شده بود پس از آنکه از محضر پدر فاضل و وارسته خویش خوشه هایی از خرمن دانش برچید با ارشاد پدر به مدرسه علوم دینی زادگاهش استر آباد پا نهاد و مقدمات دروس حوزوی را با شوق زیاد و استعداد شگفت آموخت. پس از آن بار سفر بست و برای تکمیل آموخته هایش خانواده را به قصد قم ترک نمود و در جوار بارگاه مقدس حضرت فاطمه معصومه (س) رحل اقامت افکند.

حوزه درسی فقیه نامدار و دانشور پرآوازه جهان تشیع، میرزای قمی بسان چشمه ای جوشان این تشنه معرفت را به سوی خویش جذب کرد و میرزا مسیح در طول سالهای اقامت خویش در قم از این استوانه فقاقت در رشته های فقه، اصول، حدیث، درایه و رجال بهره برد و در اندک مدتی جزو شاگردان برجسته میرزای قمی قلمداد گردید. میرزا مسیح به استفاضه از دانش استادش اشاره کرده، در آثار خود از او به عنوان «استاد ما» و القابی نظیر آن یاد می کند.⁽¹⁰²³⁾ یاد شده پس از پی گرفتن تحصیل در فقه تا مرز اجتهاد، تهران را به عنوان محل سکونت خویش برگزید و به «مجتهد تهرانی» اشتهار یافت. (توضیح آنکه از سایر اساتید میرزا مسیح اطلاعی در دست نیست.)

شاگردان

میرزا مسیح در تهران علاوه بر آنکه در مقام مرجع تقلید و مجتهدی پرآوازه به امور شرعی و اجتماعی مردم مشغول بود از پرورش شاگردان غافل نبود و حوزه درسش پررونق بوده است. با اینهمه از زندگی شاگردانی که در تهران محضر این فقیه وارسته را درک کرده اند اطلاعی نداریم و متأسفانه شرح حال نگاران در این مورد نوشته ای که بتوان به آن استناد نمود، نیاورده اند. لیکن در حوزه درسی که با تلاش او در جوار بارگاه هشتمین فروغ امامت حضرت علی بن موسی الرضا (ع) تشکیل شد افرادی حضور داشتند که به زندگی برخی از آنها اشاره می شود.

1- حاج میرزا نصرالله مشهدی (تربیتی) (متوفی 1298 ق):

وی مراتب فقه و حکمت را در خدمت حاج سید محمد حائری، حاج میرزا مسیح و ملا هادی سبزواری تکمیل کرد.⁽¹⁰²⁴⁾ نامبرده در علوم نقلی و عقلی و نیز ادبیات عرب نامور بوده و مردم خراسان او را به عنوان مرجعیت فتاوا و

احکام فقهی پذیرفته بودند. از آثارش کتاب طهارت، کتاب بیع و حواشی متفرقه بر کتاب قوانین و کتاب فصول و جواب سئوالات فقهی را می توان برشمرد. (1025)

2- حاج میرزا احمد ساوجی (متوفی 1305 ق):

نامبرده از مشاهیر علما و مشایخ فقهای عصر خویش بود و در خدمت استاد اخلاق حاج ملا احمد نراقی مولف کتاب شریف معراج السعاده پاره ای از علوم دینی را آموخت و نزد میرزا مسیح کسب فقه و اصول را پی گرفت. (1026)

3- مولانا عبدالرحمن شیخ الاسلام (متوفی 1290 ق):

یاد شده شیخ الاسلام مشهد و مدرس آستان مقدس رضوی بوده است که علوم عقلی و ریاضی را نزد پدرش عبدالوهاب شیخ الاسلام فرا گرفت و موقعی که حاج میرزا مسیح به مشهد مقدس آمد محضرش را درک کرد و فقه و اصول را نزد وی تکمیل و تحصیل نمود و از آن پس خود به افاضه علوم عقلی و نقلی و نشر احکام شرعی، اوقات می گذرانید. (1027)

از افتخارات بزرگی که نصیب میرزا مسیح مجتهد شد، این بود که به رغم اختلافات و فشار ناشی از سلطنت سلسله قاجار و دخالت بیگانگان در امور کشور و نیز اوضاع پریشان و آشفته آن روز، با شخصیتها و دانشوران نامداری معاصر بود که هر یک پرتوافشان محافل علمی بوده اند. سید محمد باقر شفتی بید آبادی عالم فقیه و جامع علوم نقلی و عقلی، عالم ربانی شیخ ابراهیم کرباسی و سید صدرالدین عاملی از جمله معاصران میرزا مسیح اند. سید صدرالدین عاملی یاد شده در سالی که میرزا مسیح رحلت کرد (سال 1263) دار فانی را وداع گفت و در همان حجره ای دفن گردید که میرزا مسیح در آنجا به خاک سپرده شده است. (1028)

چشمه اندیشه

میرزا مسیح که انسانی وارسته، زهد پیشه و ساده زیست بود در نخستین روزهای ورود به تهران تنها به اقامه نماز جماعت در مسجد جامع شهر اکتفا کرد و در ضمن آن به نشر احکام دین و پاسخگویی به مشکلات فقهی مردم پرداخت. وی اوضاع محرومان را مورد بررسی قرار می داد، در حل گرفتاریهای شیعیان از هیچ کوششی دریغ نداشت و در حد توان جامعه مسلمین را مراقبت و نظارت می کرد و اگر در جایی خلاف یا رفتار ناروایی می دید و یا متوجه می شد که احکام اسلامی نادیده انگاشته می شود چون تندر می غرید و با حرکتی مدیرانه به مقابله و اصلاح آن می پرداخت و از این طریق فرهنگ جامعه را تصحیح می نمود.

وی علاوه بر تسلط کامل بر اصول و قواعد کلی فقه و منابع دینی، وضع موجود و حدود موضوعات و زمینه ها را می شناخت و مقتضیات زمان و مکان از نظرش دور نبود. چنین ویژگی افزون بر خوشخویی، صیانت نفس و تواضع وی موجب گردید تا مومنان چون پروانه بر گردش جمع شده، از محضرش استفاده کنند رفته رفته در پی اصرار گروهی از طالبان و شیفتگان علوم دینی حوزه درسی تشکیل داد و در اثر تقاضای فراوان مردم رساله علمیه خود را انتشار داد و بسیاری از مردم تهران و حتی ساکنان نقاط شمالی و غرب کشور ایشان را به عنوان مرجع تقلید خویش شناختند. پس از مدتی اعتبار علمی و اجتماعی، نفوذ اخلاق و رفتارش در قلوب مردم چنان بود که به عنوان بارزترین و ارجمندترین مجتهد تهران شناخته شد و ایشان رساله ای برای استفاده عموم مقلدان به رشت تحریر درآورد که از لحاظ استحکام مضامین، کاوشهای علمی و استناد به منابع روایی و کتب فقها و محدثان گذشته در خور توجه صاحبان

فضل است. البته گویا میرزا مسیح نخست رساله ای درباره احکام فقهی نوشته و سپس آن را تغییر داده و با مسائل جدیدتر تنظیم کرده است.⁽¹⁰²⁹⁾ علاوه بر رساله یاد شده میرزا مسیح در طول مدت هفتاد سال عمر با برکت خود آثار متعددی در فقه و اصول تالیف نمود که عبارتند از:

1. قواعد الاصولیه

2. کشف النقاب فی شرح لمعه الدمشقیه. (تصویری از نسخه خطی آن در

کتابخانه چهل ستون مسجد جامع تهران مضبوط است.)

3. شرح کتاب المعاطاه: که متضمن کتاب الصلح و الاجاره و الوکاله است.

4. شرح قواعد الاحکام فی معرفه الحلال و الحرام. این شرح در بردارنده

بخش طهارت و برخی از مباحث و موضوعات فقهی است. نسخه ای از این

کتاب در نزد نواده او میرزا عبدالله مجتهد تهرانی بوده است.⁽¹⁰³⁰⁾

5. شرح مختصر النافع: نسخه خطی این کتاب در 110 صفحه به صورت

عکسی در کتابخانه چهل ستون مسجد جامع تهران نگهداری می شود. مطالب

آن از کتاب تجارت آغاز می گردد.

6. رساله فی احکام النیایه و جواب الاسئله الفقهیه: این کتاب رساله استدلالی

گران سنگی است که در خصوص احکام فقهی بحث کرده و در جواب سئوالهایی

نوشته شده که سئوال کنندگان آن مشخص نیستند.

در بخشی از این کتاب میرزا مسیح به ایام سخت تبعید خود در عتبات

عالیات اشاره کرده است و تاریخ بیستم شوال 1248 ق در پاسخ یکی از مسائل

فقهی دیده می شود.⁽¹⁰³¹⁾

7. رساله علمیه «المصباح لطریق الفلاح»: نسخه ای از این رساله با چاپ

سنگی در کتابخانه چهل ستون مسجد جامع تهران نگهداری می شود.

8. المصباح: کتابی است به زبان عربی در خصوص مسائل فقهی که در سال 1262 ق در تهران چاپ سنگی شده است. (1032)

قیام مردم تهران به رهبری میرزا مسیح

در روزگاری که میرزا مسیح مشغول آگاهی بخشیدن به مردم در امور شرعی و اجتماعی بود به موجب بی کفایتی و سستی دربار و اختلاف شاهزادگان و عیاشی فتحعلی شاه قاجار و نیز به سبب ویژگیهای جغرافیایی و اقتصاد، ایران به پهنه ریاست بازی جهانی کشیده شد و آلت دست توسعه طلبی، غارت، تجاوز و تهاجم بیگانگان گردید. میرزا مسیح که نیرنگها و دسیسه های قوای سلطه طلب واقف بود، با بیانات افشاگرانه خویش مردم را نسبت به سیاستهای حیل‌گرانه متجاوزان آگاه می ساخت و از اینکه سیاستمداران قاجار در غفلت و بی خبری و عیاشی به سر می بردند بسیار نگران بود. روسها از ضعف و نابسامانی و اختلاف شاهزادگان ایران سوءاستفاده کرده، در تجاوزات پی در پی خود بخشهایی از ایران را به قلمرو خود افزودند و معاهده های ننگینی را به کشور ایران تحمیل کردند. از جمله آنها معاهده ننگین ترکمانچای است که در پنجم شعبان 1243 بین ایران و روس بسته شد و چون زنجیر گرانی برای مدت تقریباً یک قرن سیاست و اقتصاد ایران را خدشه دار کرد و آثار نکبت بار فرهنگی و نظامی فراوانی به بار آورد. (1033) در تحمیل غرامت سنگین ناشی از جنگ با ایران، الکساندر گریبایدوف نقش موثری داشت. (1034) او با رفتار سراسر نخوت و پرتکبری که داشت ماموریت یافت که به عنوان وزیر مختار به ایران آمده، ماده سیزدهم عهدنامه ترکمانچای را که با اصرار خود در آن گنج‌نیده بود، عملی سازد. یادآور می شود که بر طبق این برنامه باید همه کسانی که از دو سو در جنگ اسیر شده اند - خواه از نبرد اخیر و جنگهای سابق - به فاصله چهار

ماه باز پس گردانده شوند.⁽¹⁰³⁵⁾ گریبایدوف که در تاریخ یکشنبه 5 رجب 1244 ق. برای استرداد اسرا و دریافت غرامت به ایران آمد می خواست به ضرب و زور و از سر غرور و جاه طلبی هر چه سریع تر کار خود را انجام دهد به همین بهانه به تحقیر و توهین مردم پرداخت و نسبت به شیعیان و علمای دینی رفتار بدی از خود بروز داد. او بدون اینکه لحظه ای در فرجام کار خویش اندیشه کند با گستاخی تمام به بهانه جستجوی گرجیان و روسهای پناهنده، به حریم خانه های مسلمین تجاوز کرد و در پی تعقیب زنان گرجی برآمد، غافل از آنکه بسیاری از این زنان در زمان آغا محمد خان قاجار به ایران آورده شده و در پی حقانیت اسلام و تشیع و موقعیت مذهبی جامعه ایران مسلمان شده و ازدواج کرده و صاحب چندین فرزند شده بودند.⁽¹⁰³⁶⁾ حاج میرزا حسن حسینی فسایی می نویسد:... (گریبایدوف) اسرای گرجستان و ارمنستان را که از زمان قدیم در حرمسرای دولت ارباب شوکت صاحب اولاد بودند از فرط غرور مطالبه می نمود.⁽¹⁰³⁷⁾

جهانگیر میرزا هم در تاریخ خود آورده است که گریبایدوف زنان اهل اسلام را به زور و با حالتی توأم با ضرب و جرح به خانه خود برده، شبها نگهداری می کرد، که این اعمال او در نظر اهل اسلام ناپسند آمد.⁽¹⁰³⁸⁾

از این بدتر آنکه زنان را در داخل سفارت و ادار کردند تا از مذهب خود دست برداشته، اسلام را ترک کنند ولی آنان که از روی انگیزه های دینی و علاقه درونی، مذهب تشیع را برای خود برگزیده بودند با این تقاضا بشدت مخالفت ورزیدند و به وسیله ذکر دعا و خواندن قرآن آن هم با صدای بلند و به صورت جمعی تنفر خویش را از سفیر و همراهان اعلام داشته، کوشیدند فریاد استغاثه خود را به گوش علمای شهر برسانند.⁽¹⁰³⁹⁾

حوادث اسفناکی که از سوی گریبایدوف و همکاران وی روی داد و ضمن آن اهالی مومن تهرانی تحت فشارهای سخت قرار گرفتند از نظر علمای ایران خصوصا مجتهد ژرف اندیش و فقیه وارسته، میرزا مسیح تهرانی دور نبود و سکوت کارگزاران دربار قاجار نسبت به این وقایع اسف انگیز او را بشدت عصبانی نمود و به موجب بیانات افشاگرانه او و دیگر علمای مقیم تهران، شهر یکپارچه جوش و خروش گردید و حمیت مذهبی و تعصب دینی زمینه های اقتدار شایان تحسینی را به وجود آورد. مردم و روحانیان با همبستگی بی نظیر، برای سوزانیدن ریشه این تجاوز آماده شدند و علما وظیفه خود دیدند که از شرف دینی در مقابل آن شقاوت پیشگان دفاع کنند. طبیعی بود که مردم به سراغ مجتهدی می روند که پیشتر با سخنان خردمندانه خود مخالفت خویش را با تجاوز و سلطه اعلام کرده بود و او کسی غیر از میرزا مسیح نبود. وی که نمونه کاملی از مراجع عامل، عالیقدر و زاهد بود موفق شد شکوه مذهب تشیع را به استکبار نشان دهد و غبار شرم و درماندگی از رخسار مردم شکست خورده ایران بزداید.

حامد الگار می نویسد: مقابله ای که بین مردم به رهبری میرزا مسیح و سفارت روس به وقوع پیوست حالتی از جنگ و ستیز با دربار قاجار را به همراه داشت زیرا حکومت پیش از پیش در معرض اتهام، خیانت و همکاری با قدرتهای بیگانه بود. (1040)

سرانجام روز حادثه فرا رسید و مردم مسلمان تهران با هدایت علمای شیعه و فتوای میرزا مسیح مجتهد در روز ششم شعبان 1244 ق. در مسجد جامع شهر اجتماع کردند و از این کانون توحید و تقوا به سوی لانه فساد گریبایدوف روانه شدند تا حکم اسلام و فتوای میرزا مسیح را مبنی بر آزاد نمودن زنان مومن از

دست سفیر شقی و بدرفتار، به اجرا درآوردند. هدف میرزا مسیح در این ماجرای شکوهمند تنها موضوع چند زن گرجی و مشابه آن نبود بلکه مساله اصلی بقای اسلام بود و نفی هر گونه سلطه و تجاوز. هنگامی که گروهی از شیعیان در منزل خویش آسایش ندارند و کارگزاران قاجار هم ذلیلانه به چنین آشفتگی تن داده اند برای روحانی برجسته ای چون میرزا مسیح تکلیفی بالاتر از این قیام وجود ندارد.

جمعیتی که به فرمان میرزا مسیح از مسجد جامع به سوی سفارت روس حرکت کرد در آغاز بیش از هزار نفر نبود ولی وقتی به در سفارت رسیدند رقم آنان به صد هزار نفر بالغ گردید. آنان با خشم و هیجان، خواسته بر حق و منطقی خود را مبنی بر آزاد سازی زنان مطرح کردند اما گریبایدوف به جای بردباری در مقابل مسلمانان خروشان دستور داد تا به وسیله تیراندازی جواب آنها را بدهند. بر اثر این تیراندازی نوجوان 14 ساله ای که بین جمعیت بود به شهادت رسید! مردم خشمگین جسد او را به مسجدی در آن حوالی برده، بر سر نعشش به سوگواری پرداختند و برای گرفتن انتقام به سوی سفارت یورش بردند و با هجوم دسته جمعی در سفارت را باز کردند و با افراد سفارت درگیر شدند. بر اثر این نبرد خونین که در یک طرف گروهی مهاجم و مسلح و در سوی دیگر عده ای مسلمان معتقد بودند 80 نفر از مردم در راه دفاع از حق و ایستادگی در مقابل تجاوز و اجرای حکم اسلامی و عملی ساختن فتوای مجتهدی مبارز به شهادت رسیدند و 38 نفر از ساکنان سفارت کشته شدند که در بین آنان جنازه گریبایدوف دیده می شد. (1041)

دولت روسیه در همین ایام بر سر مساله اداره سرزمینهای تصرف شده عثمانی در بالکان و حقوق مسیحیان یونان با قوای عثمانی در حال نبرد بود و چون در

قیام مردم علیه سفارت روس تنها «مالتسف» دبیر اول سفارت از گزند حادثه جان سالم بدر برده و رفتار تحریک آمیز گریبایدوف را در دربار روس روشن کرده بود، از این نظر مصلحت ندید در این خصوص پافشاری نموده، درگیری تازه ایجاد نماید. از همین رو بر آن شدند که روش ملایم تری در پیش بگیرند. البته از سوی تزار روس درخواست شده بود که رهبر قیام (میرزا مسیح) دستگیر و تبعید شود که متأسفانه دربار تصمیم تبعید میرزا مسیح گرفت. وقتی خبر تبعید میرزا مسیح در تهران پیچید بار دیگر توفانی از خشم مردم برانگیخته شد.

تظاهرات وسیعی صورت گرفت و موج انسانها از معابر و خیابانها به راه افتادند و مخالفت خود را با این برنامه اعلام کردند. مزدوران قاجاریه به جای عملی ساختن خواسته مردم، به حملات وحشیانه ای علیه آنان پرداخته، به ضرب و جرح مسلمانان اقدام کردند. سرانجام در هشتم صفر 1245 ق. میرزا مسیح را به مسجد شاه (مسجد امام خمینی کنونی) در تهران آوردند و وی را مجبور ساختند تا در انتظار عمومی با مریدان و خانواده خود وداع کند، اما به دلیل خشم و اعتراض اهالی تهران در آن روز موفق نشدند میرزا مسیح را به تبعید بفرستند و این ماجرا چند روزی به تعویق افتاد و در روز بیستم صفر 1245 ق این مجتهد خیراندیش شهر تهران را به مقصد عتبات عالیات ترک کرد. وی در یکی از آثار خود به ماجراهای سخت و سراسر رنج دوران تبعید اشاره دارد.

به سوی خدا

بارقه معنوی بارگاه مقدس حضرت امام حسین علیه السلام و انوار ملکوتی مرقد مطهر حضرت علی علیه السلام در نجف چنان آرامش و اطمینان خاطری را برای میرزا مسیح فراهم ساخت که در پرتو آن توانست تحقیقات علمی خود را گسترش

داده، آثاری نیک را به انجام رساند. ولی ضعف بینایی و روی آوردن امراض و تشنجات و ناامنی حاکم بر عراق سبب شد که وی مدتی پس از این در بستر بیماری افتد و سرانجام در سال 1263 هجری دار فانی را وداع گوید و به سوی سرای باقی بشتابد.

آری! میرزا مسیح مظلومانه دور از یاران سالهای گذشته اش، اما در کنار دیگر یاورانی آسمانی جان سپرد و فقیه بلند آوازه شیخ محمد حسن نجفی مؤلف کتاب جواهرالکلام و تتی چند از علمای مشهور نجف بر پیکرش نماز گزاردند و آن مرحوم را با شکوه خاصی در یکی از حجره های طرف بالا سر صحن حضرت امیرالمومنین علیه السلام دفن کردند. (1042)

شیخ مرتضیٰ انصاری متوفای 1298 ق.

نابغه شیعه

سید عباس رفیعی یور علوی علویجه

وی روز عید غدیر سال 1214 ق. در شهر دزفول در خانواده علم و ادب، متولد شد، پدرش شیخ محمد امین، نام اولین فرزندش را مرتضیٰ انتخاب کرد.

رویای صادق

مادر شیخ قبل از تولد وی، شبی حضرت امام صادق علیه السلام را در عالم رویا می بیند که قرآنی طلاکاری شده به او داد. معبرین خوابش را و عطای امام را به فرزند وی صالح و بلندمرتبه تعبیر کردند و چنین شد که جهان تشیع مفتخر به وجود این شخصیت گردید که از نسل جابر بن عبدالله انصاری، فرزند وی پا به عرصه گیتی بگذارد که استمرار بخش خط ولایت و امامت باشد.

نیاکان و پدران شیخ انصاری

در یکی از محله های شهر دزفول که نامش محله مشایخ انصار و در شمال غربی بقعه معروف «سبز قبا» واقع است. گروهی که اکثر آنها فقیه و اهل علم و عمل اند زندگی می کنند و از آنجایی که جد بزرگ این خاندان جابر بین عبدالله انصاری (16 - 78 ق و بعضی سال وفات وی را در 98 ق ذکر کرده اند) آنها را جابری انصاری می گویند. جابر بن عبدالله بن عمرو بن حرام انصاری از مردم مدینه و از طایفه خزرج و از اصحاب بزرگ رسول الله صلی الله علیه و آله بوده است. عبدالله پدر جابر از بزرگان قبیله خزرج و از نخستین مسلمانان مدینه است و در بیعت عقبه شرکت نموده و از کسانی بوده که سوگند خوردند پس از مهاجرت پیامبر به مدینه جان و مال خود را فدای آن حضرت کنند عبدالله در غزوه بدر و احد شرکت کرد و در احد از سربازانی بود که محافظت دره نزدیک به میدان جنگ

به ایشان سپرده شده بود، در اواخر جنگ که به سود مسلمانان بود بسیاری از یارانش دره را برای جمع آوری غنایم ترک نمودند، عبدالله و فرمانده دسته و چند نفر دیگر بر جای ماندند و سپس که جنگ مغلوب شد، گرفتار حمله قریش گردید و در راه انجام وظیفه شهید شدند.

جابر بن عبدالله از رسول خدا ﷺ 1540 حدیث نقل کرده است و اولین کسی است که قبر حضرت امام حسین علیه السلام را چهل روز پس از شهادتش زیارت کرده و در این موقع نایبنا نبوده است. در بعضی از منابع آمده است که در زمان زیارت قبر امام حسین علیه السلام جابر نایبنا بوده است.

پدر و مادر شیخ

پدر شیخ به نام محمد امین از علمای پرهیزکار و از زمره احیاگران دین مقدس اسلام بوده است و در سال 1248 ق خاکیان را بدرود گفته است. مادر شیخ دختر شیخ یعقوب فرزند شیخ احمد بن شیخ شمس الدین انصاری است. وی از زنان پرهیزکار عصر خود و از زنان متعبده بود و نوافل شب را تا هنگام مرگ ترک نکرده و چون اواخر عمر نایبنا شده بود شیخ مقدمات تهجد وی را فراهم می کرد حتی آب وضویش را در موقع احتیاج گرم می کرد این بانوی مکرمه به سال 1279 ق در نجف اشرف از دنیا رفت و شیخ در غم فقدان مادر بسیار متاثر و غمناک شد و گریه کرد.

خانواده شیخ انصاری (ره)

شیخ سه همسر داشته است. اولین آنها دختر شیخ حسین انصاری - که نخستین استادش بوده و از این همسر یک دختر به نام بی بی فاطمه داشته است.

دومین همسر شیخ، دختر میرزا مرتضی مطیعی دزفولی بوده که از وی یک دختر به نام بی بی زهرا بازمانده است سومین همسر وی اهل اصفهان یا رشت بوده که از او یک فرزند پسر به دنیا آمده لکن قبل از تولد از دنیا رفته است.

برادران شیخ

دو برادر، کوچکتر از شیخ در خانواده محمد امین می زیسته است اولی به نام شیخ منصور و دومی شیخ محمد صادق. شیخ منصور در سال 1224 ق در دزفول تولد یافت تحصیلاتش را نزد برادرش شیخ مرتضی انصاری تلمذ نموده و یکی از رجال معروف این خاندان و از بزرگان فقها و اصولین، ادیب، حافظ قرآن مجید، جامع معقول و منقول و فروع و اصول و شاعری توانا بوده است. او پس از وفات برادرش شیخ انصاری در مسجد وی در نجف اشرف اقامه جماعت می کرد و مجلس درس نیز داشته و به سال 1294 ق در سن هفتاد سالگی در آن مکان مقدس داعی حق را لبیک گفت و در باب قبله متصل به مقبره شیخ مدفون گردیده است. اثر علمی شیخ منصور که اکثرا به صورت منظومه است از وی باقیمانده است.

شیخ محمد صادق سومین برادر شیخ مرتضی است که در سال 1234 ق در دزفول به دنیا آمد و پس از تحصیل مقدمات و سطح در همان شهر، رهسپار نجف اشرف گردید و فقه و اصول را نزد برادرش شیخ انصاری فرا گرفت و به درجه اجتهاد نائل گردید و در سال 1298 ق در همانجا بدرود حیات گفت.

تحصیلات شیخ در ایران

وی از دوران صباوت، عشق تحصیل و فراگیری معارف جاودانه و حیاتبخش اسلام را داشت و با جدیت بسیار تا نیمه شب به مطالعه و تالیف دروس خود همت می گمارد.

مرتضی ادبیات عرب و مقدمات را نزد پدرش و دانشوران دزفول سپری کرد و فقه و اصول و دوره سطح را خدمت شیخ حسین انصاری (عموزاده اش) - که از فقهای سپید نام دزفول بود تلمذ نمود.

تحصیلات در عتبات

شیخ در سال 1232 ق به همراه پدرش به عتبات - کربلا و نجف - جهت تکمیل دروس و ترقی اندیشه هایش رهسپار شد.

شیخ محمد امین در کربلا به محضر سید محمد مجاهد - که از فقهای بزرگ شیعه در آن زمان بود و ریاست حوزه کربلا را داشت رسید. پس از معرفی خود، سید مجاهد احوال استاد نخستین خود - شیخ حسین انصاری را که در زمانی با هم در درس پدرش سید علی طباطبایی - صاحب ریاض - حاضر می شدند و با یکدیگر دوست و همدرس بودند پرسید. شیخ محمد امین گفت: ایشان برادرزاده من است و اکنون مشغول تدریس فقه و اصول و تربیت طلاب است. سید مجاهد بر احترام آنها بیفزود و فرمود: به جز زیارت معصومین علیهم السلام مقصود دیگری نیز دارید؟ شیخ محمد امین پاسخ داد: فرزندم را برای استفاده از محضر مبارک آورده و به شیخ مرتضی که در آخر مجلس نشست بود، اشاره کرد، سید نگاهی خاص به شیخ کرد! زیرا کمتر کسی در سنین 18 سالگی می توانست از محضر درس استاد و فقهی فرزانه چون او استفاده کند، لذا برای آزمایش معلومات فقهی طلبه جوان مساله ای پیش آورد و گفت: شنیده ام برادرم شیخ حسین در دزفول نماز جمعه می خواند در حالی که بسیاری از فقهای شیعه اقامه نماز جمعه را در زمان غیبت ولی عصر (عج) جائز نمی دانند. در این موقع شیخ مرتضی دلایلی در وجوب نماز جمعه در زمان غیبت بیاورد که سید مجاهد از تقریر دلیل ها و بیان مطلب او شگفت زده شد و به شیخ محمد امین رو کرد و

گفت: این جوان نبوغ ذاتی دارد، او را به صاحب این قبه - اشاره کرد به بارگاه امام حسین علیه السلام - بسپارید.

شیخ محمد امین به دزفول بازگشت و فرزندش برای ادامه تحصیل در کربلا بماند.

شیخ مرتضی چهار سال از محضر دو فقیه بزرگ یعنی سید مجاهد و شریف العلماء استفاده کرد.

در سال چهارم، عده ای از مردم دزفول که به زیارت کربلا آمده بودند، به وی گفتند:

پدرت شوق دیدار تو را دارد.

بازگشت به وطن

شیخ به اتفاق همشهریانش به زادگاهش دزفول بازگشت اما بیش از یکسال نتوانست در دزفول بماند شوق تحصیل او را در سال 1237 ق بار دیگر به عتبات کشاند. وی در مجلس درس شیخ موسی فرزند شیخ جعفر کاشف الغطاء شرکت کرد و پس از دو سال مجدداً به دزفول بازگشت.

ازدواج شیخ

شیخ در سن 25 سالگی با دختر اولین استاد خود - شیخ حسین - ازدواج کرد. اولین ثمره این ازدواج پسری بود که پس از رفتن شیخ انصاری به مسافرت متولد و چون هنگام تولد دو دندان داشت و بنا به عقاید خرافی پیر زنان قدیم چنین طفلی بدیمن خواهد بود، مامای نادان دندانهای طفل چند روزه را کشید و کودک بیچاره از این صدمه بمرد.

استادان شیخ انصاری

شیخ از محضر اساتید بزرگواری همچون شیخ حسین انصاری دزفولی، شریف العلماء مازندرانی، شیخ موسی کاشف الغطاء، سید محمد مجاهد، شیخ علی کاشف الغطاء، حاج ملا احمد نراقی تلمذ نمود و غیر از فرزندگان فوق الذکر شیخ نزد هیچ کس دیگر تلمذ نکرده است. (1043)

شیخ حسین انصاری (متوفای 1253 ق)

وی از رجال نامی در خاندان انصاری در عصر خود بوده و در دزفول مجلس درسی داشته و مرجعیت در فتوا و فیصله امور شرعیه در آن زمان به وی منتهی گشت و شیخ قسمتی از دروس مقدماتی را نزد او فرا گرفت، شیخ حسین بعد از سال 1253 در دزفول بدرود حیات گفته است. (1044)

شرف العلماء (متوفای 1245 ق)

ملا محمد یا محمد شریف فرزند حسنعلی آملی مازندرانی دو مجلس درس داشته، یکی برای مبتدئین و دیگری برای آنانی که در فضل و کمال به مرتبه اجتهاد رسیده بودند. وی در سال 1245 ق در کربلا دار فانی را وداع گفت. (1045)

شیخ موسی کاشف الغطاء (متوفای 1241 ق)

شیخ علی کاشف الغطاء (متوفای 1254 ق)

هر دو از فرزندان شیخ جعفر کبیر - معروف به کاشف الغطاء هستند که نسبت آنها به مالک اشتر می رسد. (1046)

سید محمد مجاهد (متوفای 1242 ق)

وی از فرزندان علی «صاحب ریاض» است. سید مجاهد شاگردان بسیاری تربیت کرد که از جمله آنها شیخ انصاری بوده که چهار سال نزد وی تلمذ نموده و در مجلس درسش در کربلا حاضر می شد. (1047)

نراقی (متولد 1185 و متوفای 1245 ق)

حاج ملا احمد نراقی فرزند ملا مهدی نراقی است. نراقی به دانش و فضل شیخ انصاری اعتماد و اطمینان کامل داشته تا جایی که گفته است: «در سفرهای مختلفه که رفته ام زیاده بر پنجاه تن مجتهد مسلم را دیده ام. ولی هیچ کدام آنان این جوان نبودند.» بدین سبب مقدم شیخ را گرامی داشت و بعد از حرکت از کاشان، ملا احمد نراقی فرمود:

«استفاده ای که من از وی بردم بیش از بهره ای بود که او از من برد.» ملا احمد نراقی به مرض وبا درگذشت و جنازه اش به نجف اشرف منتقل و در صحن مطهر پشت سر حضرت علی علیه السلام دفن گردید. (1048)

شاگردان شیخ

مکتب علمی شیخ انصاری - در اواسط قرن سیزدهم تا اوایل قرن چهاردهم - پرورش دهنده دانشوران و اندیشمندان معروف شیعه است، علماً و دانشمندانی که شمار آنها را از 500 نفر تا 3000 نفر در کتب رجالی و تاریخی ثبت کرده اند. در کتاب زندگانی و شخصیت شیخ انصاری که توسط کنگره جهانی بزرگداشت دویستمین سالگرد تولد شیخ انصاری (ره) انتشار یافته است نام 316 نفر را ذکر کرده که بعضی از مشاهیر از شاگردان شیخ به شرح ذیل آمده است:

1. شیخ ابراهیم آل صادق (1221 - 1284 یا 1288 ق)

2. سید محمد ابراهیم بهبهانی (- 1300 ق)

3. شیخ ابراهیم خوئینی (- 1300 ق)

4. میرزا محمد حسن شیرازی (1230 - 1355 ق)

5. حاج میرزا ابراهیم خوئی (1247 - 1325 ق)

6. آخوند خراسانی (1329 ق)
7. میرزا ابراهیم علوی سبزواری (1316 ق)
8. سید جمال الدین اسد آبادی (1254 - 1314 ق)
9. شیخ ابراهیم قفطان (- 1279 ق)
10. میرزا حبیب الله رشتی (1234 - 1312 ق)
11. شیخ مولا ابراهیم قمی (- 1308 ق)
12. ملا حسینعلی همدانی (1239 - 1311 ق)
13. سید ابو تراب قزوینی (معروف به سکاکی) (- 1303 ق)
14. میرزا محمد آشتیانی (1248 - 1319 ق)
15. سید میرزا ابوالحسن رضوی (1311 ق)
16. سید میرزا ابوالحسن سبزواری (- 1313 ق)
17. شیخ ابوالقاسم انصاری دزفولی (- 1280 ق)
18. سید ابوالقاسم خوانساری (1280 ق)

تالیفات شیخ انصاری

آثار قلمی این فقیه فرزانه - که به دست مبارک خود و با خطی زیبا پیرامون موضوعات مختلف تالیف شده است و بعضی از آنها در زمان حیات شیخ در چند نوبت به قطع رحلی چاپ سنگی شده اند به شرح ذیل است:

1. کتاب رسائل: این کتاب در علم اصول فقه است و به دلیل محتوایی تازه و بدیع به فرائد الاصول معروف شده است و در 400 صفحه به قطع رحلی چاپ سنگی و منتشر شده است.

2. کتاب المکاسب این اثر در خصوص مسائل کسب و تجارت است. مطالب این کتاب علمی و استدلالی با تحقیقات و پژوهش میدانی و جامع در رد و ابرام

نظرات دانشوران و فقها گذشته است و هر دو اثر فوق از کتب درسی رایج در حوزه های علمیه تشیع است.

3. کتاب الصلاه این اثر گرانسنگ - که در مورد مسائل نماز است به صورت علمی و بسیار دقیق و مستدل بحث کرده است. این کتاب 437 صفحه ای به قطع رحلی در سال 1305 ق چاپ سنگی و منتشر شده است.

4. کتاب الطهاره این کتاب در 548 صفحه به قطع رحلی در سال 1317 ق چاپ سنگی و منتشر شده است.

اوضاع ایران در عصر شیخ انصاری

تولد، رشد جسمی و تحصیلی شیخ در زمان سلطنت فتحعلی شاه - 1212 تا 1250 ق - بوده است. ایران در دوره پادشاهان قاجار، گرفتار دو دشمن نیرومند گردیده در شمال روسیه تزاری و در جنوب انگلستان استعمارگر، خبر سقوط شهر گنجه در قفقاز و قتل عام مردم مسلمان آنجا در دربار فتحعلیشاه غوغا کرد و علمای تهران جنگ با کفار روسیه را تصویب کردند و حکم جهاد و تجهیز سپاه صادر شد.

جنگ دوره اول قریب دهسال طول کشید و پس از جنگ و گریزهای متعدد با وساطت سفیر انگلیس، پیمان صلح میان ایران و روسیه فراهم آمد و در سال 1228 ق در محلی بنام گلستان، عهدنامه صلح به امضای رسید. (1049)

فقهای شیعه در میدان جنگ

سید محمد مجاهد متوفای 1242 ق که از فقهای بزرگ شیعه در عراق بود و از نخستین استادان شیخ انصاری است به ایران آمد و به قفقاز رفت و به تشجیع جنگجویان پرداخت و به این سبب ملقب به مجاهد گردید یعنی کسی که با کفار جهاد کرده است.

از دیگر فقهای شیعه ملا احمد نراقی متوفای 1245 ق است که از علمای مشهور کاشان و از اساتید معروف شیخ انصاری است، وی کفن پوش با سپاه ایران در میدان جنگ حاضر شد ولی متأسفانه عباس میرزا نایب السلطنه برای جلب حمایت روس از سلطنت آینده اش کوشش خود را در جنگ به کار نگرفت و سرانجام جهادگران در جنگ علیه روس موفق نبودند.

و پس از خاتمه جنگ ایران و روس فتحعلی شاه از ملا محمد تقی برنمانی که همراه سید محمد مجاهد به میدان جنگ آمده بود پرسید چرا جهاد توفیق نیافت؟! وی پاسخ داد به سبب عدم خلوص نیت عباس میرزا.

سلطه انگلستان در ایران

آنجایی که دولت استعمار انگلیستان مستعمره بزرگ و پرفایده خود یعنی هندوستان را در معرض خطر جدی دولت روس می دید به این فکر افتاد که کشورهای هم جوار هند مانند ایران و افغانستان را تحت نفوذ و سلطه خود در آورده و راه رسیدن به خلیج فارس و دریای آزاد را برای روسیه سد کند. بدین منظور در سال 1223 ق سفیر خود را با هدایای فراوانی به ایران فرستاد. سفیر انگلیس با فتحعلی شاه ملاقات کرد و نامه های پادشاه انگلیس را با یک قطعه الماس درشت تقدیم کرد و مقاصد دولت متبوع خود را راجع به قرارداد (به اصطلاح) دوستی با ایران بوسیله مترجم ابلاغ داشت و تعهداتی فیما بین آنها منعقد و امضاً گردید.

اوضاع اجتماعی ایران در زمان شیخ انصاری

قرن سیزدهم، قرن شکوفایی و رشد تشیع در ایران بود، بیشتر مردم شیعه دوازده امامی بودند و از علمای دین در تمام شئون اجتماعی خود پیروی می کردند، مردم در تربیت فرزندان خود کوشا بودند و به اجرای تکالیف مذهبی و

دستورهای دینی اهتمام می ورزیدند. پدران و مادران فرزندان خود را از سنین پنج سالگی برای آشنا شدن فرائض دینی - به مسجد می بردند.

اکثر مردم در این زمان از دانش و سواد بهره ای نداشتند. شاهزادگان و ثروتمندان معلم سرخانه برای فرزندان خود داشتند، تعداد کمی از فرزندان طبقه متوسط از سنین هفت سالگی در مکتبخانه - که در بیشتر نقاط ایران بر پا بود و به دست روحانیون و ملایان اداره می شد - به خواندن و نوشتن می پرداختند.

اوضاع علمی ایران در زمان شیخ انصاری

قرن سیزدهم مصادف با قرن نوزدهم میلادی و ظهور علوم و پیشرفت صنایع جدید در اروپا بود اما مسلمین عموماً و ایرانیها خصوصاً از این علوم و صنایع جدید بی بهره بودند.

از جمله علومی که در این قرن پیشرفت چشمگیر و شایسته ای داشت فقه و اصول بود که توسط دانشوران صاحب نامی مانند شیخ جعفر کاشف الغطاء متوفای 1228 ق و سید علی طباطبایی (صاحب ریاض) متوفای 1231 ق و فرزندش سید محمد مجاهد متوفای 1242 ق کتابهای معتبری به روش استدلالی و با استفاده از قواعد اصول در احکام شرع - فقه - تالیف شد.

مراکز علمی فعال در زمان شیخ انصاری:

الف: حوزه علمیه کربلا

این حوزه در قرن سیزدهم اعتبار علمی بسیار یافت و این تکامل حوزه علمیه کربلا مرهون زحمات علامه وحید بهبهانی بود که توسط شاگردش سید علی طباطبایی استمرار پیدا کرد و سید محمد مجاهد فرزند سید علی طباطبایی این حوزه را رونق بیشتری بخشید

ب: حوزه علمی نجف

این مرکز علمی، قرن‌ها محل تدریس علوم اسلامی و فقه شیعه بوده است. در قرن سیزدهم شیخ جعفر نجفی مشهور به کاشف الغطاء که از شاگردان مشهور وحید بهبهانی بود در نجف به تدریس فقه استدلالی پرداخت و این مرکز علوم اسلامی را فعال تر نمود. پس از شیخ جعفر فرزندانش شیخ موسی متوفای 1249 ق و شیخ علی متوفای 1254 ق که از فقهای نامدار شیعه بوده‌اند، حوزه علمی نجف را اداره می‌کردند این دو فقیه بزرگوار استادان شیخ مرتضی انصاری بوده‌اند.

ج: حوزه علمی کاشان

این حوزه به کوشش ملا مهدی نراقی در اواخر قرن دوازدهم بوجود آمد و حدود یک قرن فعال بوده است. ملا مهدی نراقی از شاگردان وحید بهبهانی بوده است و پس از فوت او فرزندش ملا احمد نراقی متوفای 1245 ق حوزه علمی کاشان را رونق بخشید. ملا احمد از استادان مشهور شیخ انصاری است.

د: حوزه علمی اصفهان

این حوزه در اوایل قرن یازدهم بوجود آمد با توجه به احترام خاص شاهان صفوی نسبت به فقها و علمای شیعه و هجرت علمای شیعه از سرزمینهای اسلامی مانند لبنان و عراق به ایران و اقامت در اصفهان و تدریس علوم مختلف در این شهر عالم پرور، این حوزه به دو بیست سال دوام داشت و تا نیمه قرن سیزدهم زمان حجه الاسلام شفتی متوفای 1260 ق رونقی کامل داشت، شیخ انصاری قریب یک ماه مهمان سید شفتی بوده است.

مرجعیت شیخ انصاری

عصر زندگی شیخ مصادف بود با مرجعیت عامه آیه الله شیخ موسی کاشف الغطاء تا سال 1256 ق و بعد از مرحوم شیخ موسی زعامت دینی به برادرش آیه الله شیخ حسن کاشف الغطاء تا سال 1262 ق و بعد از رحلت ایشان مرجعیت عامه به آیه الله شیخ محمد حسن صاحب جواهر منتقل شد.

در سال 1266 ق آیه الله شیخ محمد حسن صاحب جواهر در لحظات آخر حیاتش در جمع علماً بزرگان شیعه - که برای تعیین تکلیف مرجعیت و زعامت دینی به حضورش رسیده بودند - پرسید: بقیه علما محترم کجا هستند؟ عرض رسید که علما حوزه همگی در خدمت شما هستند، نگاهی دیگر همراه با تبسمی نمود و فرمود: آری هستند اما عالمی در این شهر (نجف) است که در جمع نیست.

مجدداً به عرض رسید که خیر آقا همگی خدمت شما هستند. آنگاه فرمود: پس ملا مرتضی کجاست؟ عده ای به جستجوی وی پرداختند. پس از مدتی او را در حرم امیر المومنین علیه السلام یافتند که مشغول دعا جهت بهبودی و سلامتی صاحب جواهر بود. جریان را به عرض شیخ انصاری رسانده و به حضور صاحب جواهر رسیدند، صاحب جواهر نفس عمیقی کشید و رو به حضار نمود و فرمود: «هذا مرجعکم من بعدی» این مرجع شما بعد از من است و آنگاه رو به شیخ انصاری نمود و فرمود: «قلل من احتیاطک فان الشریعه سمحه سهله» ای شیخ تو هم از احتیاط خود کم کن چه دین اسلام سهل و آسان است. (1050)

چگونگی تدریس شیخ انصاری

از کارها گفته های شیخ معلوم است که در طول عمر با برکتش همه سعی و کوشش در راه تحصیل، تدریس و تالیف آثار علمی بوده است. از برادرش شیخ

منصور نقل شده که: شیخ حتی در سفر برای وی درس می گفت و او تقریرات شیخ را می نوشت. حاج ملا نصرالله تراب در لمعات البیان می نویسد:

در سفر مکه همراه شیخ استاد بودیم، ما و همه حجاج دو ماه در محلی به نام عنیزه به جهت ترس از غارت اعراب بادیه نشین توقف نمودیم، شیخ عصرها برای ما از کتاب «هدایه، المسترشدین» درس می گفت و از جمله حاضرین در درس شیخ محمد باقر فرزند مولف کتاب مذکور بود.

شیخ انصاری بعد از نمازهای یومیه به جای تعقیبات نماز مطالب درس و اشعار الفیه - کتابی است در علم نحو شامل هزار بیت شعر است. می خواند. وقتی از وی سوال شد که شما با این همه مقام علمی، درسهای دوره نوجوانی را تکرار می کنی؟!

در جواب فرمود: بله می خوانم و تکرار می کنم با فراموشم نشود.

بیان شیخ انصاری در تدریس

شیخ در موقع تدریس خارج فقه و اصول در توضیح مطالب علمی، چنان خوش بیان بوده و با استدلال، آرا ابتکاری خود را پیرامون مبانی اصولی و فقهی تقریر می نموده که همه اندیشوران را مجذوب و شیفته خود می کرده است.

نمونه ای از بیانات علمی و استدلال شیخ

استاد شهید مرتضی مطهری در کتاب عدل الهی، ص 348 از چگونگی بیانات علمی و استدلالی شیخ به هنگام تدریس جریانی به شرح ذیل نقل می کند:

«سید حسن کوهکمری که از فضلالی عصر شیخ بوده و خود مجلس درسی داشته است، یک روز در محل درس خود، پیش از آمدن شاگردان حاضر شد، دید در یک گوشه مسجد، شیخ ژولیده ای با چند شاگرد نشسته و تدریس می کند، سید حسین سخنان او را گوش داد و احساس کرد که این شیخ بسیار

محققانه بحث می کند، روز دیگر راغب شد، زودتر بیاید و به سخنان شیخ گوش کند، آمد و گوش کرد و به اعتماد روز پیش افزون شد که این شیخ از خودش فاضل تر است... و اگر شاگردانش به جای درس او به درس این شیخ حاضر شوند بهره بیشتری خواهند برد.

روز دیگر که شاگردان او آمدند گفت، رفقا این شیخ که در آن کناره با چند شاگرد نشسته از من برای تدریس شایسته تر است و خود من نیز از او استفاده می کنم، همه با هم به درس او برویم... از آن روز سید حسین و شاگردانش در مجلس شیخ حاضر شدند. این شیخ همان است که بعدها نام شیخ مرتضی انصاری معروف شد و استاد متاخرین لقب یافت.

شیخ در بروجرد و اصفهان

شیخ انصاری به سال 1240 ق به قصد زیارت مرقد مطهر علی بن موسی الرضا علیه السلام از دزفول حرکت کرد وی به هنگام ترک زادگاهش فرموده است: «آنچه را از علمای عراق که باید ببینم دیده ام و مایلیم در این سفر اگر از علمای ساکن ایران شخصیتهایی یافت شود که ممکن باشد مورد استفاده قرار گیرند، آنها را نیز ملاقات کرده و از ایشان بهره مند گردم.»

شیخ به اتفاق برادرش (شیخ منصور) رضایت مادرشان را جلب کردند و راهی سفر شدند آنها مدت یک ماه در بروجرد ماندند و سپس راهی اصفهان شدند.

شیخ در اصفهان وارد کاروانسرای شد و منزلی گرفت. در آن زمان زیاست مطلقه و زعامت دینی اصفهان در دست باکفایت حجه الاسلام شفتی - بنیانگذار مسجد سید اصفهان - بود. شیخ در یکی از روزها اشکالی را برای شاگردان طرح نموده و منتظر جوابی از آنان بود، شیخ که در پایین مجلس نشسته بود

جواب آن را به یکی از نزدیکانش بیان کرده و از مجلس خارج گردید. آن طلبه نیز جواب را خدمت استاد بازگو کرده استاد فرمود:

این جواب از تو نیست یا حجه بن الحسن علیه السلام به تو تلقین نموده و یا شیخ مرتضی نجفی، آن دانش پژوه بالاخره حقیقت را گفت.

سید بالافاصله با چند نفر به تفحص و جستجو پرداختند تا سرانجام شیخ و برادرش را در کاروانسرا یافتند و به منزل سید بردند، سید اصرار کرد که شیخ انصاری در اصفهان بماند، ولی شیخ به داشتن پدر و مادر دزفول اعذار جست و گفت:

«اگر خیال ماندن و توقفی در ایران داشتیم، اصفهان را ترجیح خواهم داد و پس از چند روز توقف این شهر را ترک کرد.

شیخ در کاشان و ری

شیخ از اصفهان به کاشان رفت و مدت چهار سال از محضر علمی ملا احمد نراقی بهره گرفت و به مباحثه و تحقیق و تالیف نیز اشتغال داشت. نراقی هنگام حرکت شیخ از آن شهر اجازه مبسوطی به او داد و با بهترین عبادات و جملات وی را ستوده فرمود: «استفاده ای که من از این جوان نمودم بیش از استفاده ای بود که او از من برد.»

شیخ و برادرش از کاشان به مشهد مقدس مشرف شدند و چند ماهی در آن شهر توقف نمودند و از آنجا به تهران و ری رفتند و پس از مدتی بازگشت به وطن کردند. مردم دزفول پس از شش سال، هنگامی که از بازگشت شیخ و برادرش با خبر شدند تا چهار فرسخی از آنها استقبال شایانی نمودند.

بازگشت مجدد شیخ به نجف اشرف

شیخ پس از مسافرت به شهرهای مختلف دوباره سال 1249 ق وارد نجف اشرف شد و از محضر شیخ علی فرزند کاشف الغطا بهره برد شیخ علی روزی به شیخ جعفر شوشتری فرمود: «تو گمان مدار که شیخ مرتضی برای استفاده بردن در مجلس ما حاضر می گردد، بلکه شنیده در خانواده های علمی، تحقیقاتی هست که او بهم می رساند و الا او دیگر احتیاجی به خواندن درس ندارد.»

اداره حوزه علمیه نجف

شیخ انصاری پس از شیخ علی کاشف الغطا و برادرش شیخ حسن کاشف الغطا و همچنین شیخ محمد حسن صاحب جواهر ریاست و اداره حوزه علمیه نجف را از سال 1266 تا 1281 ق به مدت 15 سال به عهده داشت و شیعیان جهان از وی تقلید می کردند.

وضع ظاهر شیخ

شیخ از حیث قد مایل به طول و رخسارش سرخ و نمکین، بدنش نحیف و چشمانش ضعیف و محاسنش را با حنا رنگ می بست، بر سر عمامه بزرگی از کرباس و به تن قبایی سفید رنگ از جنس کرباس و عبایی سرخ رنگ از جنس پشم به دوش.

مشایخ اجازه روایتی شیخ

مشایخ اجازه روایتی شیخ عبارتند از: حاج ملا احمد نراقی، سید صدرالدین عاملی، شیخ محمد سعید دینوری.

صفات پسندیده شیخ

شیخ دارای همت بلند، اخلاقی نیکو، زهد و تقوای بی نظیر، استادی بی دلیل، پدری مهربان، مربی دلسوز بود.

میرزا حبیب الله رشتی گفته است: «شیخ سه چیز ممتاز داشت، علم، ریاست، تقوا، ریاست را به میرزا محمد حسین شیرازی، علم را به من و تقوا را با خود به قبر برد.

کرامات شیخ

نابغه دهر، شیخ انصاری دارای کرامات و خوارق عادات بوده است که به دو نمونه از آنها اشاره می شود:

کرامت اول:

در زمان شیخ روزی شخصی از تنگی معاش برای دوستش سخن داند و گفت: اگر همراهی با من کنی در این باب فکر و تدبیری اندیشیده ام. گفت: بگو اگر اصلاح باشد تو را یاری کنم. گفت: در این روزها پول زیادی نزد شیخ مرتضی آورده اند. ما شبانه به خانه او رفته و آنها را آورده بین خود تقسیم کنیم. من چون این بشنیدم او را منع کردم ولی سودی نبخشید. بالاخره با اصرار بسیار مرا با خود موافق نمود به این شرط که در بیرون منزل بایستم تا او برود و بیاید که من مباشر عملی نباشم. چون پاسی از شب رفت به سراغ من آمد و به طرف منزل شیخ روانه شدیم و با تدبیری وارد دهلیز بیرونی شدیم ولی من جلوتر رفتم، دوستم از پله های بیرونی بالا رفت تا از پشت بام بیرونی به بام اندرونی درآید و از آنجا وارد خانه شده و دست به سرقت بزند.

مدتی نگذشته بود که با حالتی پریشان شگفت آور نزد من آمد، سبب را پرسیدم گفت: چیزی را مشاهده کردم که تا خودت نبینی تصدیق من نخواهی کرد. گفتم مگر چه دیدی؟

گفت: از پله ها که بالا رفتم سایه ای در مهتابی بیرونی به نظرم آمد، وقتی از دیوار بیرونی بالا رفتم که خود را به پشت بام اندرونی برسانم ناگهان دیدم شیری مهیب بر کنار بام اندرونی ایستاده و آماده حمله به من بود و هر چه بالاتر رفتم خشم شیر زیادتر می گردید، قدری تامل نمودم تا شاید علاجی پیدا کنم، ولی ممکن نشد، برگشتم. به او گفتم: شاید ترسیده ای!!

گفت: تا نبینی باور نکنی از پله ها بالا برو و نگاه کن، از پله ها بالا رفتم نزدیک بام اندرونی شیری عجیب دیدم که از ترسش بدنم به لرزه درآمد شیر نعره ای کشید و به سوی پشت بام بیرونی شد، چون این امر خارق عادت را دیدیم از کرامات آن مرد بزرگ شیخ انصاری حمل کردیم و نادم و پشیمان برگشتیم.

کرامت دوم:

یکی از شاگردان شیخ انصاری نقل می کند: چون از مقدمات علوم و سطوح فارغ گشته برای تکمیل تحصیلات به نجف اشرف رفتم و به مجلس درس شیخ درآمدم ولی از مطالب و تقریراتش هیچ نمی فهمیدم خیلی به این حالت متاثر شدم تا جایی که دست به ختوماتی زدم، فایده نبخشید. بالاخره به حضرت امیر علیه السلام متوسل شدم.

شبی در خواب خدمت آن حضرت رسیدم و «بسم الله الرحمن الرحیم» در گوش من قرائت نمود.

صبح چون در مجلس درس شیخ حاضر شدم درس را می فهمیدم، کم کم جلو رفتم، پس از چند روز به جایی رسیدم در آن مجلس صحبت می کردم. آن روز پس از ختم درس خدمت شیخ رسیدم وی آهسته در گوش من فرمود: آن کس که «بسم الله...» را در گوش تند خوانده است تا «والضالین» در گوش من خوانده، این بگفت و برفت. من از این قضیه بسیار تعجب کردم و فهمیدم که شیخ دارای کرامت است زیرا تا آن وقت کسی از این موضوع اطلاع نداشت.

منابع اصلی: 2- زندگینامه استاد الفقهاء شیخ انصاری، مولف ضیاء الدین سبط شیخ زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، مولف شیخ مرتضی انصاری 3- تنقیح المقال 4- اعیان الشیعه، ج 4، ص 45 و 46.

وفات شیخ

شیخ انصاری هیجدهم جمادی الثانی سال 1281 ق پس از 67 سال عمر با برکت اما پر زحمت در نجف اشرف به بیماری اسهال دار فانی را وداع گفت. چون شیخ از دنیا رفت شیخ راضی علی بیگ. یکی از شاگردان صاحب جواهر، ملا محمد طالقانی، مولی علی محمد طالقانی و مولی علی محمد خوئی او را غسل دادند و حاج سید علی شوشتری بر جنازه اش نماز خواند و در حجره ای متصل به باب قبله صحن مجلل امیر المومنین علی علیه السلام مدفون گردید.

در فوت شیخ ماده تاریخهایی گفته شده از جمله برادرش شیخ منصور در تاریخ ولادت و فوتش سروده:

زغیب آمده تاریخ حیات و ممات

«غدیر» عام تولد «فراغ» عام وفات (1051)

سید محمد باقر شفتی متوفای 1260 ق.

آیه امید

عباس عبیری

میلاذ نور

سید محمد نقی از نوادگان امام موسی بن جعفر علیه السلام بود و راهنمایی دین باوران روستای چرزه ⁽¹⁰⁵²⁾ را بر عهده داشت. ⁽¹⁰⁵³⁾ خانه گلین این کشاورز نیک نهاد در 1175 ق. با تولد نوزادی، که محمد باقر نام گرفت ⁽¹⁰⁵⁴⁾، در نور و شادمانی فرو رفت.

محمد باقر اندک اندک بالید و توانست درس زندگی و کمال از پدر فرا گیرد، بهره گیری از محضر پدر سالها به درازا کشید و حتی پس از هجرت 1182 ق نیز ادامه یافت. در این سال سید محمد نقی همراه خانواده اش رهسپار شفت شد تا خواسته برخی از مومنان آن دیار را اجابت کند و راهنمای آن باشد. ⁽¹⁰⁵⁵⁾ این هجرت نه تنها برای مردم شفت بلکه برای سید محمد باقر نیز پربار و مبارک بود، او در این شهر از محضر دانشوران بهره گرفته، سرانجام خود را از آموزشهای آنان بی نیاز احساس کرد و رهسپار عراق شد.

هجرت

در غروب یکی از روزهای سال 1192 ق فرزند تهی دست چرزه به کربلا رسید. ⁽¹⁰⁵⁶⁾ و در جمع شاگردان حضرت سید علی طباطبایی جای رفت. زندگی در حریم سالار شهیدان یک سال به درازا کشید. محمد باقر در این مدت از پژوهشهای پرارزش محقق برجسته شیعه حضرت وحید بهبهانی بهره برد و از حمایتهای پیدا و پنهان استاد گرانقدرش سید علی طباطبایی برخوردار شد. آن گوهر شناس گرانمایه بزودی ارج شاگردی که با کفشهای پاره در درس حضور

می یافت باز شناخت و کسی را مامور ساخت تا هر روز دو گرده نان برای ظهر و شام سید شفقتی آماده سازد. (1057)

1193 ق سال دومین هجرت علمی دانش پژوه تهیدست شفت بود. او راه نجف پیش گرفت و خود را به امواج خروشان دریای بی پایان علوم، حضرت سید مهدی طباطبایی بروجردی، سپرد، دانشور یارسای نجف با نگاه نافذ خویش مروارید یگانه چرزه را باز شناخت و باران عنایتش را بر سر وی فرو بارید. (1058) البته سید محمد باقر تنها به درس آن مرجع پرهیزگار بسنده نکرد و از اندوخته های گرانقدر دیگر دانشوران آن سامان نیز بهره برد. بزرگانی که بی تردید باید حضرت شیخ جعفر کاشف الغطا را در شمار آنان جای داد.

ارمغان نجف

نجف جز معنویت و دانش ارمغان دیگری نیز به سید بخشید. ارمغان گرانبهایی که تا پایان در کنار سید باقی ماند. این هدیه پرارج محمد ابراهیم کلباسی بود. دانشجوی سخت کوش چرزه در محفل درس علامه بحرالعلوم با این دانش پژوه پرهیزگار آشنا شد. (1059) و او را از دار گنجینه اسرار خویش ساخت.

هر چند تاریخ از ثبت گفتگوها و آمد و شدهای این دوستان صمیمی خودداری کرده است اما تنها خاطره بازمانه از آن روزها می تواند نشان دهنده زندگی سید دانشجویان شفت در نجف باشد:

روزی محمد ابراهیم به حجره سید محمد باقر شتافت و با جانگدازترین تصویر سالهای دانش اندوزی اش روبه رو شد. کتابها نیمه باز در کف اتاق پراکنده بود، کوزه آب گوشه ای بر زمین غلتیده، دوست گرانقدرش چون مردگان بر حصیر کهنه فرو افتاده می نمود.

محمد ابراهیم، که از شرایط زندگی سید محمد باقر آگاه بود، نیک دریافت که جوانی چون وی جز به سبب گرسنگی چنین ناتوان و زمین گیر نمی شود. پس به بازار شتافته، غذایی مناسب فراهم آورد و دوست عزیزش را از چنگال مرگ رهایی بخشید. (1060)

زندگی در نجف تا 1204 ق ادامه یافت. (1061) در این سال بیماری سید را فرا گرفت و روزانه بغداد ساخت. (1062) او چهار ماه در بغداد زیست. در این مدت از درد رهایی یافت. کتاب نفیس «الحلیه اللامعه» را به رشته نگارش کشید (1063) و سرانجام برای بهره گیری از محضر دانشور برجسته سید محسن اعرجی رهسپار کاظمین شد. (1064)

جاذبه کاظمیه و استاد شهره اش گوهر چرزه را یک سال در آن دیار ماندگار ساخت. سپس بار سفر بست و در حدود 1205 ق راه ایران پیش گرفت.

محفل کامروایان

قم و حلقه درس محقق وارسته حاج میرزا ابوالقاسم بن ملا محمد گیلانی نخستین منزلگاه سید پرهیزگاران شفت بود. او پس از مدتی توقف و بهره گیری از محضر محقق قمی راه کاشان پیش گرفت، از محفل استاد نامور آن سامان حضرت ملا مهدی نراقی کامیاب شد و سرانجام در حدود 1216 ق رهسپار اصفهان گردید. (1065)

در آسمان اصفهان

سید محمد باقر در حالی که جز یک جلد کتاب و سفره ای نان چیزی همراه نداشت. (1066) در مدرسه چهار باغ مسکن گزید ولی بزودی دریافت که محفل درسش سرپرست مدرسه را آزرده خاطر کرده است. بنابراین به مدرسه دیگر کوچید. (1067) و بساط تدریس و تحقیق گسترد.

نیلوفران آسمانی

در سایه کوششهای وی فقیهان فراوان بالیدند و در آسمان دانش و ایمان به نورافشانی پرداختند، عالمانی چون:

1. شیخ محمد مهدی بن حاج محمد ابراهیم کلباسی

2. میرزا ابوالقاسم بن حاج سید مهدی کاشانی (متوفی: 1281 ق)

3. حاج محمد جعفر آواده ای

4. محمد شفیع جاپلقی (متوفی: 1280 ق)

5. صفر علی لاهیجی

6. ملا صالح برغانی قزوینی

7. ملا جعفر نظر آبادی

8. محمد تنکابنی

9. سید محمد باقر خوانساری

10. سید علی طباطبایی زواره ای (علویجه ای)

و ده ها شاگرد دیگر. (1068)

آثار جاودان

هر چند نگارش فهرست شصت عنوانی آثار ستاره تابناک چرزه از حوصله این نوشتار بیرون، ولی اشاره ای گذرا به نام تعدادی از آنها سودمند می نماید:

1. تحفه ابرار المستنبط

(الملتقط) من آثار الائمة الاطهار

2. الزهره البارقه فی احوال المجاز و الحقیقه

3. شرح تهذیب الاصول علامه حلی

4. مطالع الانوار فی شرح شرایع الاسلام

5. رساله ای در مشتق

6. رساله ای در احکام شک و سهو در نماز

7. رساله ای در عدم جواز بقا بر تقلید مجتهدمیت

8. حواشی بر فروع کافی

9. جوابات المسائل

نخستین اعدام

ستاره تابناک چرزه علاوه بر کارهای علمی به امر به معروف و نهی از منکر نیز بسیار پای بند بود. این پای بندی او را به ارشاد اوباش، درگیری با آنها و سرانجام زندان کشاند. ساکنان مدرسه خبر دستگیری مجتهد تازه وارد را به امام جمعه رساندند و او با گسیل نماینده ای فقیه غریب سپاهان را از بند رهایی بخشید. (1069)

البته زندان هرگز فقیه شفت را پشیمان و اندیشناک نساخت. او به چیزی جز وظیفه نمی اندیشید و همه پیامدهای انجام دادن تکلیف را با آغوش باز می پذیرفت. بنابراین چون از بند دولتیان رهایی یافت به کردار پیشین ادامه داده، این بار با شنیدن اعتراف مکرر کارگر ناوایی به گناهی که کیفرش مرگ بود بی هیچ هراسی وی را به قتل رساند و در برابر مسوولان امنیتی شهر گفت: این مرد سه بار به گناهی که کیفرش مرگ است اعتراف کرد بنابراین قتلش واجب شد و من خود آن را اجرا کردم.

مقامهای انتظامی از یک سو با خشم بستگان مقتول و از سوی دیگر با ادعای اجتهاد و انجام وظیفه قاتل روبرو شدند پس ناگزیر به فقیه گران پایه شهر سید محمد کربلایی مراجعه کرده، پرسیدند: آیا سید محمد باقر مجتهد است؟

پاسخ سید محمد کربلایی ستاره شفت را از بند دوباره رهایی بخشید و جایگاه راستین علمی اش را بر همگان شناساند. پاسخ روشن و کوتاه بود: از من درباره اجتهاد او نپرسید بلکه از وی پرسید سید محمد مجتهد است یا نه؟
(1070)

پاداش آسمانی

هر چند روزگار دانشور پارسای چرزه به دشواری می گذشت و تهیدستی حتی لحظه ای او را رها نمی ساخت ولی او کسی نبود که تسلیم شود و برای دست یابی به دنیا و نعمتهای آن در سایه ستمگران پایتخت جای گیرد. بنابراین پیشنهاد شاه را رد کرد. از پذیرش امامت مسجد نویناد شاه سر باز زد و زیستن در حجره کوچک و تاریک سپاهان را از خانه مجلل و مقام رسمی تهران برتر شمرد.
(1071)

ناگفته پیداست که پرهیزگاری و دنیا گریزی ستاره چرزه از دید پروردگار پنهان نماند و خداوند خود از گنجهای پایان ناپذیر غیبی ایثار سید را پاداش داد. سرانجام مردم قدر گوهر یگانه شفت را باز شناختند و امامت مسجد حاج طالب را به سپردند. اندکی بعد ساکنان بیدآباد او را به مسجد میرزا باقر دعوت کردند تا اقامه جماعت و ارشاد مردم را بر عهده گیرد.
(1072)

آنگاه روزهای تهیدستی به پایان رسید و سید فقیهان توانست خانه ای در محله قبله دعا خریداری کند. فقیه آسمان تبار سپاهیان گشوده شدن درهای ثروت و نعمت به روی خویش را هرگز ثمره شایستگی های خود نمی دانست بلکه فروتنانه آن را به نگاههای سپاس آمیز و دعاهای ناشنیدنی سگی رنجور نسبت می داد. او پیوسته می گفت:

روزی وا می ستاندم و برای خرید غذا رهسپار بازار شدم. پس از فراهم کردن جگر، که ارزان ترین کالای قصابی بود. سمت خانه بازگشتم که زوزه

سگی خرد مرا از حرکت بازداشت. سگی ناتوان و رنجور در گوشه خرابه افتاده بود و سگانی خرد لبها را بر پستان خشک مادر می سودند. اندوه بر روانم پنجه افکند. بی اختیار جگر را نزدشان نهادم. حیوانات گرسنه بر جگر یورش بردند و آن را خوردند. پس از پایان جگر، مادر نحیف سر به آسمان بلند کرد. از آن پس درهای ثروت بر من گشاده شد. و دارایی ام پیوسته فزونی یافت. (1073)

حجه الاسلام

همگام با تحولات اقتصادی، زندگی سیاسی - اجتماعی سید نزد دستخوش دگرگونیهای بسیار شد. پرهیزگاری، پای فشاری در اجرای احکام الهی و همراهی پیوسته بزرگانی چون حاج محمد ابراهیم کلباسی و ملا علی نوری اعتبار اجتماعی ستاره نامور حوزه سپاهان را فزونی بخشید و او را به حجه الاسلام شهره ساخت. حاجی کلباسی با آنکه خود مجتهدی بلند آوازه بود همواره سید را گرامی می داشت، هرگز پیشتر از وی راه نمی رفت و پیوسته مردم را به پیروی از فقیه شفتی فرا می خواند. او بر فراز منبر وعظ می گفت: اگر رسول خدا ﷺ زندگی خاکی داشت و می خواست کسی را به فرمانداری و داوری شرعی سپاهان گسیل دارد، بی تردید آن فرد سید حجه الاسلام بود. (1074)

این گفتار از مجتهد پارسایی که همگان وی را تندیس تقوا می شمردند سید را پیش از پیش شهره ساخته، بر موقعیت اجتماعی و توان سیاسی اقتصادی اش افزود. اینک او می توانست با خاطری آسوده رسالت آسمانی اش را به انجام رساند و آیین وحی را در همه منطقه حاکم سازد.

در چنین شرایط فتحعلی شاه به اصفهان گام نهاد و سید که دیدار با وی را نمی پسندید سرانجام با کوشش آشنایان به امید کاستن از ستمهای دربار به دیدارش شتافت. او در این ملاقات دردهای مردم را به گوش شاه رسانیده، وی

را به برداشتن مشکلات جامعه فرا خواند. شاه در پایان گفت: از من برای خود چیزی بخواه!

سید پاسخ داد: نیازی ندارم.

ولی فتحعلی خان برخواسته اش پای فشرده و گفتارش را چند بار تکرار کرد. سرانجام سید فرمود: اینک که در این باره پافشاری می کنید تقاضا دارم فرمان دهید نقاره خانه را موقوف سازند.

شاه خاموش مانده، در شگفتی فرو رفت و پس از خروج به امین الدوله گفت: عجب سیدی است، از من می خواهد نقاره خانه را که نشانه سلطنت است، موقوف سازم. (1075)

سید سپید دست

مجبوبیت، قدرت نفوذ سید روز به روز فزون تر می شد او که هنوز طعم تلخ تهیدستی را فراموش نکرده بود دهش پیشه کرد تا هیچ کس از ناداری رنج نبرد. بخشندگی آن بزرگمرد چنان بود که هرگز کسی را به سبب کردار یا باوری خاص از دریای گشاده دستی اش محروم نمی ساخت. بازرگانان، کشاورزان، کارگران، شیعیان و سنیان همه از محبت و بخشش بی پایانش بهره مند می شدند. روزی به یکی از راهبران مذهبی برادران اهل سنت کردستان دوهزار تومان هدیه داد. (1076) روزی دیگر، که مصادف با عید غدیر بود، بر منبر فراز آمد انبوه کیسه های طلا و نقره را در برابرش قرار داد، تهیدستان را فرمود کنار یکی از درهای مسجد گرد آیند و یک یک وارد شده، بهره خویش برگیرند و از در دیگر بیرون روند. بدین ترتیب در حدود یک ساعت همه کیسه ها تهی شد و هیچده هزار تومان زر و سیم به پابرهنگان رسید. (1077)

علاوه بر این سرور فقیهان شیعه در حوادث طبیعی مانند سیل، زلزله و بیماریهای همه گیر پیشقدم می شد و مردم را از باران عنایت‌های خویش برخوردار می ساخت. کمکهای مالی وی در وبای اصفهان، یزد، شیراز و نیز وبا و طاعون گیلان چشمگیر و برون از انتظار دولتیان می نمود. (1078)

او همچنین یک مغازه نانوايي و یک قصابی در شهر داشت و حدود هزار نفر از بینوایان اصفهان را حواله داده بود تا روزانه از سهمیه های رایگان نان و گوشت برخوردار شوند. (1079)

دهشهای آن رادمرد فرزانه به اندازه ای بود که گروهی آن را نوعی جسارت و بی باکی در مصرف وجوه شرعی شمرده، وی را به احتیاط فرا می خواندند. البته سید با همه فروتنی اش در مقابل توانگران مغرور، کرداری ویژه داشت. گاه فرماندار شهر بر او وارد شده، سلام می کرد و می ایستاد. سید در نهایت بی توجهی به کار خویش پرداخته، پس از ساعتی به او می نگریست و اجازه نشستن می داد.

سفر سبز

سید در سال 1231 یا 1232 ق همراه گروهی از دانشوران و دین باوران مشتاق از راه دریا رهسپار حجاز شد. (1080) گشاده دستی و مناظره های پیروزمندانه وی با دانشمندان مذاهب گوناگون علمای حجاز را سخت تحت تاثیر قرار داد به گونه ای که وی را بزرگ شمردند و میخهایی که او برای مشخص ساختن حدود طواف بر زمین کوفته بود، بی هیچ تردیدی پذیرفتند. (1081) او همچنین توفیق یافت فدک را از کارگزاران دولت عثمانی باز ستاند و به سادات حریم خاک نبوی ﷺ سپارد. (1082)

داور هوشمند

در سایه تلاشهای آن مرجع بزرگ و ستمدیدگان در تنگنا قرار گرفتند. هر چند شرح همه کوششهای آن فقیه پارسا در هیچ کتابی به رشته نگارش کشیده نشده است. ولی مطالب محدود باقی مانده درباره داوریهای وی می تواند از موقعیت، هوشمندی و خبرگی اش در هدایت جامعه پرده بردارد:

زمانی مردی حضور سید فقیهان شیعه رسید و با سندی که به مهر علامه مجلسی، محقق خوانساری، آقا جمال خوانساری و دیگر بزرگان در گذشته شیعه آراسته بود، خود را مالک یکی از روستاها خوانده، صاحبان فعلی اش را غاصب شمرد. سید مدتی در سند نگریست در درستی مهر بزرگان هیچ تردیدی نبود ولی چگونه می شد صاحبان فعلی را غاصب خواند در حالی که آنان زمینهای یاد شده را از پدرانشان به ارث برده بودند و کهنسالان منطقه مالکیت پدران و پدربزرگان آنها را تایید می کردند.

مرجع پاک رای اصفهان در تحقیقهای خویش بدین نتیجه رسید که سند ساختگی است ولی دلیل بر این مطلب نداشت. رسیدگی به پرونده ماهها به درازا کشید. سرانجام سید راهی مطمئن برای پایان دادن درگیری یافت. او جمعی از کشیشان آرامنه را نزد خویش خوانده سند را به آنها نمایاند و گفت: گویا در گوشه کاغذ تاریخ ساخت آن نگاشته می شود، آن را بخوانید.

کشیشان، که با خط بیگانگان آشنا بودند، آن را خواندند. سید با محاسبه و تبدیل دقیق تاریخ میلادی به هجری دریافت که کاغذ سالها پس از وفات بزرگان مذکور ساخته شده است. پس سند را پاره کرد و به سود صاحبان واقعی روستا حکم داد. (1083)

سید در روزگار مرجعیت خویش به پرونده های بسیار رسیدگی کرد و در اجرای حدود الهی کوشید. او قاتلان را قصاص می کرد، مجرمان را فرمان قتل می داد، حد می زد، تعزیر می کرد و دست دزدان را می برید. یکی از شاگردان آن فقیه وارسته در این باره چنین نوشته است:

سید حدود هفتاد نفر را به تیغ سپرد. روزی گنهکاری را فرمان قتل داد هیچ کس اجرای آن را به عهده نگرفت، سرانجام استاد برخاسته، مجرم را ضربتی زد ولی کاری نبود گنهکار از جای برخاست. سید در این لحظه وی را گردن زد. آنگاه بر پیکرش نماز گزارد و حالش دگرگون شده، غش کرد. (1084)

هر چند در سایه تلاشهای سرور فقیهان ایران سپاهانیان از آرامش و امنیتی بی نظیر بهره مند شده بودند ولی دربار این را نمی پسندید. برای فتحعلی خان مشاهده فقیهی که بی توجه به مقامهای رسمی احکام الهی را اجرا می کرد و پیلهای تنومند ثروت افسانه ای اش را از هند برایش می آوردند (1085)، بسیار دشوار بود. بنابراین در سفر به سپاهان نزد سید شتافته، گفت: شما خود حکم می دهید و خود اجرا می کنید، پس من در مملکت چه کاره ام؟ همواره رسم بر آن بود که مجتهدان حکم می دادند و اجرایش را به دولتیان وا می نهادند. فقیه پاکدل اصفهان پاسخ داد: در انجام حدود الهی هیچ درنگی روا نیست. نمی توان حکم خدا را به تاخیر انداخت تا به شما برسد. (1086)

بیمار عشق

سرور فقیهان سپاهان را باید مظهر صفات متضاد دانست او که به آسانی سر از پیکر غارتگران و متجاوزان جدا می کرد، در تنهایی بیوسته مناجات خمسه عشر را زمزمه می کرد و می گریست. (1087) روزی کنیز یکی از بزرگان شهر از ستم ارباب گریخته به خانه سید پناهنده شد چون مدت اقامت او در خانه فقیه

فرزانه شهر به درازا کشید، سید وی را نزد اربابش روانه ساخت و سفارش کرد که رفتاری پسندیده پیشه کند. وقتی کنیز به خانه بازگشت ارباب پرسید: خانه سید چگونه بود؟

زن پاسخ داد: سید شبانگاهان دیوانه می شد و روز فرزانه می نمود.

مرد پرسید: چگونه؟

کنیز پاسخ داد: چون پاسی از شب می گذشت در کتابخانه اش چون دیوانگان بر سر می کوبید و می گریست. دعای فراوان می خواند و نماز بسیار می گزارد و چون بامداد فرا می رسید عبا بر دوش می افکند و چون فرزندگان می نشست. (1088)

گریه فراوان عارف شیفته شفت سرانجام دیدگانش را مجروح ساخت و او را در بستر بیماری فرو افکند. پزشکان شهر داروهای گوناگون را آزمودند ولی هر بار ناکام تر از پیش به زانو در آمدند. آنها پس از ماهها آزمون و خطا بدین نتیجه رسیدند که میان بیماری و گریه پیوسته سید پیوندی تنگاتنگ است. بنابراین وی را از گریه باز داشتند، گفتند: گریه بر شما حرام است زیرا موجب پیشرفت بیماری می شود. (1089)

بنیاد الهی

1245 ق سال درخشش روز افزون آفتاب مرجعیت سید بود. آن فقیه نیک نهاد بیش از هشت هزار متر زمین برای پی افکندن یکی از بزرگترین مساجد جهان آماده کرد (1090) و کلنگ بنیادی الهی را به زمین زد. عظمت نقشه سید چنان بود که درباریان قاجار آن را فراتر از توان مالی مرجع شیعه می انگاشتند. شاه با چنین اندیشه ای پیشنهاد کرد در ساختن مسجد شریک شود. ولی سید از

پذیرفتن پیشنهاد سر باز زد. شاه گفت: شما توان به فرجام رساندن چنین بنیاد پرشکوهی را ندارید.

سید فرمود: دست من در خزانه آفریدگار گیتی است. ⁽¹⁰⁹¹⁾

بدین ترتیب شاه قاجار از شرکت در بنیاد مسجد بازماند. ⁽¹⁰⁹²⁾

نیرنگ دربار

روزی سلطان به حجه الاسلام گفت: بر آن شدیم تا از مالیات روستاها و زمینهای شما چشم پوشیم. سید پرسید: این مبلغ را از مالیات منطقه اصفهان کم می کنید یا خیر؟

شاه پاسخ داد: مالیات منطقه ثابت است. مبلغی که باید شما پرداخت کنید از دیگر کشاورزان گرفته می شود.

مرجع بیدار شیعه با هوشیاری ویژه خویش از نقشه پلید دربار برای فشار فزون تر به مردم و پراکنده ساختن آنان از حریم فقاقت آگاهی یافت و فرمود: این ستمی آشکار است من هرگز نمی پذیرم که مالیات زمینهایم را دیگر مردم بپردازند.

خواسته شاه

1250 ق برای فقیه برجسته سپاهان سالی دشوار شمرده می شد، شاه، که نقشه های خویش در از میان بردن نفوذ مرجعیت را ناکام یافته بود، بر آن شد تا سید فقیهان ایران را زیر فشار قرار دهد. بنابراین در سفر به اصفهان نزد سید شتافته، خواستار در اختیار گرفتن بخشی از اموال مرجعیت شد. دانشور گرانقدر کشور مشکلات حوزه و مرجعیت را باز گفت و از اجابت خواسته شاه سرباز زد. شاه، که تصمیمش را گرفته بود، گفتار خویش را تکرار کرد و بر آن پای فشرد. ولی سید همچنان از پرداخت مبلغ هنگفت درخواستی شاه سرباز زد

سرانجام شاه روزی خاص را بر زبان راند و گفت: در روز مقرر مامورانی برای دریافت گسیل خواهم داشت.

در روز موعود هنگامی که سید وضو می گرفت و آماده رفتن به مسجد می شد. مامورانی به خانه اش شتافتند و خواستار پول شدند. مرجع شیعه دست به دعا برداشته، گفت: پروردگارا، فتحعلی را با من چه کار است، خود دفع شر او فرما!

سید پس از این دعا به مسجد رفت. ماموران به انتظار نشستند تا فقیه شهر از نماز بازگشت. آنگاه دیگر بار خواسته خویش را بر زبان راندند. عارف روشن روان سپاهان فرمود: آنچه می خواستید فرستادم، به اردوگاه روید تا دریابید. ماموران به اردوی شاهی شتافتند و با خبر هلاکت فتحعلی خان روبرو شدند. (1093)

موسی بن جعفر علیه السلام

پس از فتحعلی خان محمد شاه بر تخت نشست. او همه دشمنان و رقیبانش را از میان برداشت و توانست فرمانروای سراسر کشور شود. بست نشینی عبدالله خان امین الدوله، که از یاران حسینعلی میرزا و مخالفان محمد شاه به شمار می آمد، ناتوانی دربار در نفوذ به حریم مرجعیت و دستگیری امین الدوله و سرانجام گریختن او از چنگ ماموران آتش دشمنی با مرجع سپاهان و حریم امنش را در دل محمد شاه شعله ور ساخت. (1094) این آتش با قتل میرزا ابوالقاسم فراهانی در 1252 ق. و روی کار آمدن حاج میرزا آغاسی،

که با صوفیان پیوندی تنگاتنگ داشت، فزونی یافت. او روحانیت را دشمن می داشت و در راستای دست یابی به هدف پلید خویش خبرهای نادرست فراوان پخش کرده، به سازماندهی نیروهای مخالف فقاقت پرداخت.

این حقایق تلخ در کنار رشد صوفیه و گسترش روز افزون فعالیت های آنان سرانجام حاج محمد ابراهیم کلباسی را رهسپار تهران ساخت. آن مجتهد وارسته که بارها برای شرکت در مراسم شادباش جلوس به دربار فراخوانده شده بود. به بهانه اجابت خواسته پایتخت نشینان گام در راه نهاد تا شاه را از منکر صوفی پروری باز دارد.

او در دیدار با محمد شاه وی را از دشمنی با روحانیت بازداشت و گفت: مبادا حضرت موسی بن جعفر علیه السلام از شما رنجیده خاطر شود. شاه با شگفتی گفت: من به معصومان علیهم السلام اخلاص بی پایان دارم. حاجی کلباسی فرمود: در باور من تا کنون هیچ فقیهی چون سید الطائفه - سرور قبیله شیعه - پای به گیتی ننهاده است. او امروز چون نیای ارجمندش حضرت موسی بن جعفر علیه السلام است... کسی که سید حجه الاسلام را آزرده است و هر که با او دشمنی ورزد. با آن حضرت دشمنی ورزیده است. ⁽¹⁰⁹⁵⁾

نامه اهریمن

در ربیع الثانی 1253 ق. محمد خان بار سفر بست و برای گوشمالی فرماندار افغانستان رهسپار آن دیار شد. او در پاییز همان سال به هرات رسید و شهر را به محاصره در آورد. ⁽¹⁰⁹⁶⁾ وزیر مختار بریتانیا، که از نفوذ فراوان سید آگاه بود، ضمن نامه ای از فقیه سپاهان خواست در این مهم مداخله کرده، نیروهای ایران را از ادامه درگیری باز دارد. مرجع شیعه، که از هدف استعمارگران آگاهی داشت، از اقدامهای پایتخت نشینان پشتیبانی کرد و به فریکاران بیگانه نشان داد که هرگز مصالح ملت و اسلام را نادیده نمی گیرد. ⁽¹⁰⁹⁷⁾

واپسین توطئه

در این سال شورش مردم اصفهان علیه کارگزاران دربار خشم محمد شاه را برانگیخت بنابراین چون از سفر هرات بازگشت راه مرکز کشور پیش گرفت تا انقلابگران را گوشمالی دهد و از سید فقیهان شیعه انتقام گیرد. در اندیشه او هیچ کس جز سید توان سازماندهی چنین شورش را نداشت. پس باید یک بار برای همیشه با وی درگیر می شد و کاخ افسانه ای قدرت و ثروتش را درهم می کوبید. (1098)

ولی پروردگار نقشه ای دیگر تدبیر کرده بود. در سایه عنایت ربانی سید از خطر رهایی یافته، بر شوکت و قدرتش افزوده شد (1099) و شاه بی هیچ دستاورد چشمگیری به پایتخت بازگشت.

البته بازگشت شاه هرگز به معنای پایان توطئه علیه سید فقیهان شیعه نبود. تلاشهای درباریان برای فروپاشی توان اجتماعی - سیاسی در قالبی نوین ادامه یافت. این شکل چیزی جز ترور و حذف فیزیکی مرجع بیدار سپاهان نبود. زهرآگین ساختن ظرفهای غذای آن مجتهد گرانمایه و گسیل چهار مزدور برای تیراندازی به سید در نیمه شب نقشه هایی بود که به دقت اجرا شد ولی به لطف الهی ناکام ماند. (1100)

دعایی که اجابت شد

در 1257 ق پناهنده شدن فقیه بزرگوار حضرت محمد تقی بن ابی طالب یزدی به حریم مرجعیت شیعه بار دیگر باز خشم شاه را برانگیخت. او که هرگز نمی توانست نقطه ای از کشور را برون از نفوذ و حاکمیت خویش بیابد با هدف دستگیری محمد تقی یزدی که به سبب گفتار کفر ستیزانه اش تحت تعقیب بود، راه اصفهان پیش گرفت.

در این سفر ماموران به حریم سید یورش برده، دانشور آزاده یزدی را به بند کشیدند و به تهران گسیل داشتند. ⁽¹¹⁰¹⁾ البته شاه بدین امر بسنده نکرد و برای فروپاشی همیشگی آن حریم امن به بهانه های گوناگون بر ثروت مرجع شیعیان، که چیزی جز اموال مسلمانان نبود، چنگ انداخت و دین باوران را با زبانی سنگین روپرو ساخت. ⁽¹¹⁰²⁾

کردار زشت شاه چنان قلب مرجعیت شیعه را آزرده ساخت که چون خان قاجار همراه موکب ویژه همایونی برای دیدار و گفتگو با وی به محله بیدآباد روی آورد، اندوهناک شد. صدای طلبها و شیپورهای مزدوران سلطنت قلب مهربانش را فشرد. دست به آسمان بلند کرد و ملتمسانه گفت:

پروردگارا، ذلت فزون تر بر فرزندان زهرا روا مدار! ⁽¹¹⁰³⁾

خداوند دعای بنده نیکو کارش را اجابت کرد. با آغاز سال 1260 ق بیماری بر پیکر پیر فرزانه سپاهان پنجه افکند و در یکی از روزهای ربیع الثانی، پس از نماز ظهر، روان پاکش سمت محفل سبز کامروایان سپید دست پر کشید. ⁽¹¹⁰⁴⁾

ملا علی اکبر خوانساری پیکر آن راهبر فرزانه را در خانه اش غسل داد، فرزند برومندش سید اسدالله بر وی نماز گزارد و تندیس پارسایی را در آرامگاهی که خود آماده کرد بود، به خاک سپرد. ⁽¹¹⁰⁵⁾

فرزندان فقیه پاک رای اصفهان عبارتند از:

اسدالله، ابوالقاسم، جعفر، زین العابدین، عبدالله، محمد علی، مومن، محمد مهدی، هاشم، گوهر سلطان، زینب بیگم و خواهر گرانقدرش.

صاحب جواهر متوفای 1266 ق.

فقیه جاودانه

ابراهیم اسلامی

ولادت

در سال 1200 ق. (1106) فرزندی در خانه شیخ محمد باقر نجفی به دنیا آمد که او را محمد حسن نامیدند.

شرح هجرت نیاکان محمد حسن از اصفهان به نجف اشرف را این گونه یاد کرده اند: زمانی شیخ عبدالرحیم شریف کبیر - جد سوم محمد حسن - از اصفهان راهی نجف اشرف شد و در آن شهر مقدس رحل اقامت افکند تا از محضر عالمان بزرگ کسب فیض کند. وی سرانجام از فقیهان وارسته و فاضل گردید. دو پسر دانشمند به نامهای آقا محمد کبیر و آقا محمد صغیر - جد دوم محمد حسن، (مؤلف کتاب الاقتباس و التضمین در عقاید) از او به یادگار ماندند. شیخ عبدالرحیم، فرزند آقا محمد صغیر و جد محمد حسن فرزانه ای است که به نیکی از او یاد کرده اند.

در حقیقت محمد حسن دوران کودکی و نوجوانی را در دامان خاندان علم و فضیلت سپری کرد.

در حوزه نجف

هنوز کودکی بیش نبود و تازه خواندن و نوشتن را فراگرفته بود که وارد حوزه علمیه نجف اشرف شد. دروس مقدمات و سطح را بسرعت نزد سید حسین شقرایی عاملی (متوفی 1230 ق) و شیخ قاسم آل محیی الدین (متوفی 1238 ق) و شیخ حسن (متوفی 1250 ق) گذراند و در نوجوانی به درس خارج فقه و اصول راه یافت.

محمد حسن سالیان دراز در عالیترین سطح دروس حوزه علمیه، در درس آیت الله شیخ جعفر کاشف العظا، آیت الله سید مهدی بحر العلوم، آیت الله سید جواد عاملی و آیت الله شیخ موسی کاشف العظا شرکت کرد. ⁽¹¹⁰⁷⁾ و با پشتکار و نبوغی که داشت توانست در 25 سالگی به درجه اجتهاد نایل آمد و نگارش کتاب بی همتای «جواهر الکلام» را آغاز کند. شیخ سپس به تدریس علوم دینی همت گذارد.

مربی بزرگ

حوزه علمیه نجف به برکت تدریس صاحب جواهر ⁽¹¹⁰⁸⁾ رونق تازه ای گرفت. شیخ آقا بزرگ تهرانی می نویسد:

«صاحب جواهر این امتیاز را نیز بر دیگر عالمان داشت که عموم شاگردانش از علمای بزرگ و سرشناس بودند و در محضر درس او جمع فراوانی تربیت شده، در گوشه و کنار جهان پخش گردیدند و بعد از او مقام مرجعیت یافتند و بر کرسی فتوا نشستند که عدد آنان زیاد و شمارش آنان کار مشکلی است.» ⁽¹¹⁰⁹⁾

برخی از شاگردان ممتاز او عبارتند از:

1. آیت الله سید حسین کوه کمری: فرزند سید محمد، که با 24 واسطه، نسبش به امام حسین علیه السلام می رسد. او در روستای ارونق از توابع کوه کمره تبریز به دنیا آمد و پس از فراگیری خواندن و نوشتن به حوزه علمیه تبریز راه یافت. سپس برای ادامه تحصیل عازم کربلا شد و پس از مدتی به حوزه علمیه نجف روی آورد و در درس صاحب جواهر و شیخ انصاری شرکت کرد و به اجتهاد رسید. ⁽¹¹¹⁰⁾ ماجرای تواضع و شرکت وی در درس شیخ انصاری بسیار شنیدنی است. ⁽¹¹¹¹⁾

آیه الله کوه کمری بعد از وفات شیخ انصاری (متوفی 1281 ق) به مرجعیت رسید. بسیاری از شیعیان آذربایجان، تفلیس و ایروان از او تقلید می کردند. سرانجام وی در سال 1299 ق. در نجف درگذشت و در مقبره ای که اکنون به نام او معروف است، در برابر آرامگاه صاحب جواهر به خاک سپرده شد. ⁽¹¹¹²⁾

2. آیه الله شیخ جعفر شوشتری: فرزند حسین و اهل شوشتر است در جوانی همراه پدر به حوزه علمیه نجف راه یافت و در درس صاحب جواهر شرکت کرد. پس از سالها تحصیل و رسیدن به مقامهای والای علمی و اخلاقی به زادگاه خود برگشت و بیش از سی سال در آنجا به تبلیغ اسلام پرداخت. در سال 1291 ق به نجف بازگشت. او در صحن حرم حضرت علی علیه السلام به سخنرانی می پرداخت و گفتارش مشتاقان زیادی داشت.

در سال 1302 ق برای زیارت امام رضا علیه السلام به ایران آمد و علمای بزرگ تهران از او درخواست کردند تا مدتی در تهران بماند. او نخستین امام جماعت مسجد سپهسالار بود.

آیه الله شیخ جعفر شوشتری، مرجع تقلید ⁽¹¹¹³⁾ و محدثی بزرگ بود و می بایست بسان اغلب مراجع تقلید به تدریس و فتوا بپردازد اما علاقه وافر او به اهل بیت علیهم السلام وی را بر آن داشت تا به منبر برود و به ذکر روضه های جانسوز بر شنوندگان تاثیر بسیار گذارد.

سرانجام در 28 یا 29 صفر 1303 ق، در راه بازگشت به نجف، در کردن غرب بدرود حیات گفت و در نجف به خاک سپرده شد.

3. ملا علی کنی: در سال 1220 ق در روستای «کن» تهران به دنیا آمد. سالها در حوزه علمیه نجف نزد استادان فرزانه ای چون صاحب جواهر به تحصیل پرداخت. تا اینکه وی به اجتهادش گواهی داد و او به تهران بازگشت و

به تالیف و تبلیغ پرداخت. از وی آثاری در زمینه اصول، فقه، تفسیر، حدیث و رجال به یادگار مانده است. سرانجام در صبحگاه روز 27 محرم 1306 ق در گذشت و در حرم مطهر حضرت عبدالعظیم حسنی، در کنار قبر امامزاده حمزه به خاک سپرده شد.

4. شیخ محمد ایروانی: فرزند محمد باقر ایروانی است که در سال 1232 ق به دنیا آمد. در جوانی از ایروان به کربلا رفت و در درس سید ابراهیم قزوینی شرکت کرد. سپس به نجف رفت و در درس بزرگانی چون صاحب جواهر و شیخ انصاری حضور یافت و پس از رسیدن به اجتهاد به «فاضل ایروانی» شهرت یافت. او پس از وفات آیه الله سید حسین کوه کمری (متوفی 1299 ق) مرجعیت تقلید بسیاری از شیعیان ایران، هند، ترکیه، قفقاز، و روسیه را عهده دار گردید و در کرسی تدریس عالیترین سطح دروس حوزوی، به تربیت شاگردان پرداخت.

از وی کتابهایی در زمینه اصول، فقه و تفسیر برجای مانده است. سرانجام در سال 1306 ق رخت از جهان بر بست. (1114)

تالیفات

شیخ محمد حسن نجفی در 25 سالگی نگارش کتاب بی همتای «جواهر الکلام» در شرح کتاب شرایع الاسلام محقق حلی را آغازید. جواهر الکلام، این دایره المعارف فقه شیعه ثمره 32 سال تلاش شبانه روزی او اینک معتبرترین متن درسی عالیترین سطح دروس حوزه های علمیه شیعه، یعنی درس خارج فقه است. علامه سید محسن امین (متوفای 1371 ق) درباره این کتاب می نویسد: در فقه اسلام کتابی به همتایی جواهر الکلام نیست. شیخ انصاری نیز فرمود: برای مجتهدی که بخواهد احکام الهی را استنباط کند، کافی است کتابهای

جواهر و وسائل الشیعه (حدیث) را در اختیار داشته باشد و کمتر اتفاق می افتد که به کتابی از پیشینیان نیازمند شود. (1115)

او علاوه بر کتاب «جواهر» کتابهای دیگری نیز نوشت که عبارتند از:

1. نجاه العباد فی المعاد: درباره احکام طهارت و نماز

2. هدایه الناسکین: درباره احکام حج

3. رساله ای در احکام خمس و زکات

4. رساله ای در احکام روزه که به فارسی ترجمه شد.

5. رساله ای در احکام ارث

6. مقالاتی پیرامون اصول فقه

صاحب جواهر تا آخرین لحظات عمر به تالیف مشغول بود. در اواخر عمر تصمیم به شرح کتاب «قواعد» علامه گرفت اما افسوس که پیمانۀ عمرش به سر آمد. (1116)

ولایت فقیه

ولایت فقه از دیر باز در حوزه های علمیه شیعه مطرح بوده و اصل ولایت فقیه نزد همه فقها مسلم است، اما در محدوده اختیارات فقیه اختلاف است. صاحب جواهر درباره ولایت فقیه می نویسد:

اگر ولایت عامه فقیه نباشد، بسیاری از کارهای مربوط به شیعیان معطل می ماند. (1117)

ایشان علمایی را که درباره ولایت فقیه تردید دارند بسختی مورد نکوهش قرار داده، می نویسد:

«این افراد طعم فقه را نچشیده و از فرمایش ائمه علیهم السلام چیزی نفهمیده اند.»

(1118)

ساختن گلدسته برای مسجد کوفه، احداث وضوخانه و مکانی برای سکونت خادمان مسجد سهله، بنای ساختمان حرم حضرت مسلم بن عقیل (س) و حرم هانی بن عروه (س) در کوفه از کارهای عمرانی صاحب جواهر است. (1119)

وی لباسهای بسیار تمیز می پوشید. ظاهری بس آراسته داشت. بسیار قانع، فروتن و شکیبا بود. به شاگردانش احترام خاصی می گذاشت. روزی در وسط درس به امتیاز چهار تن از شاگردانش تصریح کرد. کاری که از استادان و مراجع تقلید کمتر رخ می دهد. آن چهار نفر عبارتند از:

1. حاج ملا علی کنی

2. شیخ عبدالحسین، معروف به شیخ العراقین

3. شیخ عبدالرحیم بروجردی

4. شیخ عبدالله نعمت عاملی. (1120)

او تلاش دیگران را می ستود و آنان را تشویق می نمود. زمانی «ازری» شاعر عرب قصیده بسیار زیبایی در مدح اهل بیت می سراید که به قصیده «هانیه» (1121) مشهور است. صاحب جواهر در مقام قدردانی از او می گوید: آرزو دارم قصیده «هانیه» ازری در نامه عمل من نوشته شود و کتاب «جواهر» من در نامه عمل او. (1122)

انتخاب اصلح

اواخر ماه رجب 1266 ق بود و صاحب جواهر در بستر بیماری دستور داد علمای بزرگ نجف نزد او بیایند. همه با چهره ای غمناک از مریضی مرجع تقلید شیعیان، حاضر شدند. صاحب جواهر نگاهی به حاضران انداخت و گفت: شیخ مرتضی کجاست؟

- نیامده است.

- بگویید بیاید.

شیخ انصاری را یافتند و پیغام ایشان را به او رساندند. شیخ انصاری به محضر استاد شرفیاب شد و استاد به او فرمود:
در چنین وقت حساسی ما را رها می کنی؟
شیخ انصاری گفت: رفته بودم مسجد سهله برای بهبودی حال شما دعا کنم.
صاحب جواهر فرمود:

زمام امور دینی را که به من مربوط می شود، بعد از خود به شما می سپارم و این امانتی الهی است در نزد شما. و پس از من، شما مرجع تقلید شیعیان خواهید بود. سعی کنید زیاد جانب احتیاط را نگیرید. احتیاط زیاد، زحمت امت اسلامی را فراهم می سازد و دین اسلام، دین جامع و سهل است. (1123)

روز وصل و هجران

روز اول شعبان 1266 ق فرا رسید. بهشتیان در انتظار به زمین می نگرستند. بهشت را آذین بستند و بساط میهمانی گستراندند. جواهر بی نظیر شیعه، فقیه بلند آوازه آیت الله شیخ محمد حسن نجفی نفسهای آخر عمر را می کشید. شهادتین را بر زبان جاری می ساخت. او عمری در راه اسلام زحمت کشیده بود و اینک آرام می رفت تا به سوی ملکوت پر بگشاید.

حجاب چهره جان می شود غبار تنم خوش آن دمی که از این چهره پرده بر فکنم
چنین قفس نه سزای چومن خوش الحال است روم به روضه رضوان که مرغ آن چمنم
مرغ باغ ملکوتم نیم از عالم خاک چند روزی قفسی ساخته اند از بدنم
هنگامی که آفتاب به وسط آسمان رسید آفتاب عمر صاحب جواهر غروب کرد. شیعیان غرق در عزا شدند. تشییع پیکر جنازه با شکوهی برگزار شد. پیکر

پاکش را در مقبره ای که خود جنب مسجدش آماده کرده بود، به خاک سپردند.
مجالس یادبود او در بسیاری از شهرها برگزار شد.
از گوهر شناس فقه، هشت پسر دانشمند به نامهای شیخ محمد، شیخ
عبدالعلی، شیخ عبدالحسین، شیخ باقر، شیخ موسی، شیخ حسین، شیخ حسن،
شیخ ابراهیم و دخترانی چند به یادگار ماند.

ملا هادی سبزواری متوفای 1289 ق

حکیم فرزانه

سید حسین قریشی

طلوع زندگی

در سال 1212 ق در شهر سبزواری و در خانه حاج میرزا مهدی - یکی از انسانهای وارسته و مومن سبزواری - کودکی پا به عرصه وجود گذاشت و هادی نام گرفت.

او هشت سال داشت که به جمع محصلان علوم مقدماتی پیوست و در اوان نوجوانی ادبیات عرب (صرف و نحو) را فرا گرفت و دیری نگذشت که به جلسات درسهای بالاتر راه یافت. وی هر چند در ده سالگی پدرش را از دست داد توانست به کمک یکی از اقوام خویش راههای سخت آینده را هموار سازد. پسر عمه اش حاج ملا حسین سبزواری که خود اهل فضیلت و دانش بود در ادامه تحصیل وی را یاری کرد.⁽¹¹²⁴⁾ و با کمک او راهی حوزه علمیه مشهد شد و ده سال در کنار بارگاه امام رضا علیه السلام به تحصیل پرداخت.

به دنبال حکمت

اصفهان در داشتن حوزه های علمیه پر رونق، تاریخ درخشان دارد و گذشته این شهر با خاطرات بزرگان بسیاری نقش بسته است.

حضور ملا هادی در حوزه اصفهان از روزی آغاز شد که وی سفر حج از راه اصفهان گذر می کرد و چون هنوز موسم حج نبود مدتی در این شهر اقامت گزید. در حوزه پر رونق اصفهان آن زمان استادانی چون حاج شیخ محمد تقی مولف کتاب هدایه المسترشدین و حاج محمد ابراهیم کلباسی نگارنده کتاب

اشارات الاصول و آیه الله ملا اسماعیل کوشکی در آن، محفل درس و بحث علمی داشتند.

ملا هادی که هنوز تا موسم حج فرصت داشت لحظاتی را مغتنم شمرده، در درس بزرگان شرکت جست او چند وقتی به درس آیه الله کوشکی رفت و احساس کرد این درس برایش چون گمشده گرانقیمتی بوده که اکنون بدان دست یافته است. بیان شیوا و عمق معلومات استاد وی را هر روز شیفته تر می نمود. از همین رو تصمیم گرفت سفر حج خود را به سفر در سلوک دانش و معارف تبدیل کند و در اصفهان ماندگار شود. سفر ملا هادی به هشت سال اقامت در اصفهان انجامید و در این مدت خود را به زیور دانش و معارف آراست و به برکت بزرگان آن سامان در علم حکمت افقهای جدیدی فرا راهش گشوده گردید.

ملا هادی در سال 1242 ق به مشهد بازگشت و پنج سال در مدرسه حاج حسن مشغول تدریس شد.

خاطره ای در حوزه کرمان

در یکی از سالها که ملا هادی به زیارت خانه خدا رفته بود پس از آنکه سفر حج خود را به پایان برد عزم بازگشت به ایران نمود و از راه دریا وارد بندرعباس گردید. چون راهها ناامن بود از رفتن به سبزوار منصرف گردید و چندی در شهر کرمان اقامت گزید. در آنجا مدتها در مدرسه معصومیه کرمان با خادم مدرسه همکاری می کرد خود را به هیچ کس معرفی نکرده بود، طلاب گمان می کردند او از خدمتگزاران مدرسه است. از همین رو روز و شب در کنار او به سر می بردند بدون اینکه بدانند وی چه انسان بزرگ و دانشمند گرانقدری است! اما این گمنامی چندان طول نکشید و رفته رفته درخشش آن گوهر گران

سنگ محصلان تیز بین را متوجه خود ساخت و دیری نپایید که استاد شناخته شد و طلاب که تا چندی او را خادم می پنداشتند وی را استاد بلند مرتبه و متبحر در علوم مختلف یافتند. پس از آن اطراف حکیم فرزانه را مشتاقان دانش و حکمت فرا گرفتند و حکیم سبزواری در مدرسه دینی کرمان جلسات درس و بحث علمی تشکیل داد و مدتی در آنجا ماندگار شد.

اساتید

1. حاج ملا حسین سبزواری: حکیم سبزواری پس از بر شمردن عظمت این استاد می گوید:

«... مرا از سبزواری به مشهد مقدس حرکت داد و آن جناب انزوا و تقلیل غذا و عفاف و اجتناب از محرّمات و مکروهات و مواظبت بر فرایض و نوافل را مراقب بود و داعی را هم در اینها چون در یک حجره بودیم سهم و مشارکت داشت و کینونت ما بدین سیاق طولی نکشید و سنواتی ریاضات و تسلیمیتی داشتیم و آن مرحوم استاد ما بود در علوم عربیه و فقهیه و اصولیه ولی با آنکه خود کلام حکمت دیده بود و شوق و استعداد هم در ما می دید نمی گفت مگر منطق و قلیلی از ریاضی پس عشره کامله را با آن مرحوم در جوار معصوم به سر بردم...» (1125)

2. حاج محمد ابراهیم کرباسی (1180 - 1262 ق): او از محضر سید مهدی بحر العلوم و شیخ جعفر کاشف الغطا و سید علی طباطبایی استفاده برده و پس از بازگشت به وطن عمر خویش را با کمال زهد و احتیاط و قناعت سپری نمود. تالیفات مشهور این عالم باورع عبارت است از: اشارات الاصول، الايقاظات، شوارع الهدایه الی شرح الکفایه (در شرح کفایه محقق سبزواری)، منهاج الهدایه الی احکام الشریعه و... (1126)

3. آقا شیخ محمد تقی، معروف به صاحب هدایه المسترشدین (متوفای 1248 ق): تبحر او در علم اصول فقه به حدی بوده که وی را به رئیس الاصولیین خطاب می کردند. او در محضر استادان بزرگی همچون علامه سید مهدی بحر العلوم و سید علی صاحب ریاض و سید محسن کاظمینی رشد کرده است. تالیفات مشهور او عبارتند است از تقریرات سید بحر العلوم - حجه المظنه - شرح الاسماً الحسنی و هدایه المسترشدین. (1127)

4. ملا علی مازندرانی نوری اصفهانی (متوفای 1246 ق): وی از محضر علمای مازندران و قزوین استفاده کرده و کلام و حکمت را نزد آقا محمد بیدآبادی آموخته بود. تفسیر سوره توحید، حاشیه اسفار ملاصدرا و حاشیه مشاعر ملاصدرا از جمله تالیفات مشهور این عالم بزرگوار می باشد.

5. ملا اسماعیل کوشکی: او همیشه پس از فراغت از تدریس با تنی چند از شاگردان خود در حوزه درس ملا علی نوری حاضر می شد. حاشیه اسفار ملاصدرا، حاشیه شوارق ملا عبدالرزاق لاهیجی، حاشیه مشاعر ملاصدرا و شرح عرشیه ملاصدرا از جمله تالیفات این عالم فرزانه است. (1128)

شاگردان

حکیم سبزواری علاوه بر حوزه علمیه کرمان نزدیک چهل سال در حوزه علمیه مشهد به تدریس پرداخته و حاصل این تلاش پرورش شاگردان بسیاری بوده است. در اینجا تنها به اسامی تنی چند از آنان اشاره می شود:

1. آخوند ملا محمد فرزند ارشد حکیم

2. آخوند ملا محمد کاظم خراسانی مولف «کفایه الاصول»

3. ملا محمد کاظم سبزواری

4. آقا شیخ علی فاضل تبتی

5. شاهزاده جناب
6. آیه الله حاج میرزا حسین مجتهد سبزواری
7. ملا علی سمنانی
8. آقا سید احمد رضوی پیشاوری هندی
9. ملا عبدالکریم قوچانی
10. شیخ ابراهیم طهرانی معروف به شیخ معلم
11. ملا محمد صادق حکیم
12. شیخ محمد حسین معروف به جرجیس
13. آقا حسن ابن ملا زین العابدین
14. میرزا اسماعیل ملقب به افتخار الحکماً طالقانی
15. میرزا علینقی ملقب به صدر العلماء سبزواری
16. سید عبدالغفور جهرمی
17. میرزا حسین امام جمعه کرمانی
18. آیه الله حاج میرزا ابوطالب زنجانی
19. حاج شیخ ملا اسماعیل عارف بجنوردی
20. حاج میرزا حسن حکیم داماد حاج ملا هادی
21. وثوق الحکماً سبزواری
22. حاج ملا اسماعیل ابن حاج علی اصغر سبزواری
23. میرزا اسدالله سبزواری
24. شیخ عبدالاعلی سبزواری
25. شیخ علی اصغر سبزواری
26. فاضل صدخرومی سبزواری

27. میرزا ابراهیم شریعتمدار سبزواری
28. فاضل مغیثه ای سبزواری
29. سید عبدالرحیم سبزواری
30. ملا محمد رضا سبزواری متخلص به روغنی
31. ملا محمد صادق صباغ کاشانی
32. شیخ محمود ابن ملا اسماعیل کاشانی
33. میرزا آقا حکیم دارابی
34. آقا میرزا محمد یزدی معروف به فاضل یزدی
35. ملا غلام حسین شیخ الاسلام
36. میرزا عباس حکیم⁽¹¹²⁹⁾

تالیفات حکیم

عظمت تالیفات حکیم سبزواری بر اهل دانش و حکمت پوشیده نیست و ما در اینجا با بررسی آثار ارزشمند وی گوشه ای از افق فکری و وسعت علمی ایشان را معرفی می کنیم:

1. منظومه و شرح منظومه سبزواری: این اثر نفیس و کم نظیر حاصل تلاش بیش از بیست سال از عمر با برکت حکیم در سنین جوانی است.⁽¹¹³⁰⁾

مؤلف خود در آخر کتاب تاریخ شروع را سال 1240 ق و زمان ختم آن را سال 1261 ق یاد کرده است.

حاج ملا هادی پس از فراغت از تالیف منظومه و شرح آن ابتدا خود به تدریس آن پرداخته و پس از پایان دوره اول آن فرزند بزرگ حکیم، آخوند ملا محمد تدریس مجدد آن را برای شیفتگان حکمت به عهده گرفته است.⁽¹¹³¹⁾ در اهمیت این کتاب شریف همین بس که از زمان تالیف تاکنون همواره در حوزه

های علمیه و حتی در عصر حکیم در مرکز علوم عقلی تهران جزو کتابهای درسی بوده است. (1132)

شرح منظومه که اکنون چون ستاره ای پرفروغ در محافل علمی و فکری می درخشد حاوی دو علم منطق و حکمت می باشد. حکیم در بخش حکمت که نام آن را «غرر الفرائد» گذاشته است با طبع روان خویش بیش از هزار بیت شعر پیرامون حکمت سروده و در آن به بررسی مسائل مهم فلسفه پرداخته است و چون این بخش دارای مفاهیم بسیار دقیق فلسفی بوده پس از فراغت از نظم آن خود به شرحش پرداخته است.

بخش دیگر کتاب مربوط به مباحث منطق است. (1133) نام این بخش «لثانی المنتظمه» و بحق مخزن لولو و مرجان است. وی در اینجا با سرودن اشعاری بالغ بر سیصد بیت دقیق ترین مباحث منطق را به نظم در آورده و با زبان فصیح عرب معضلات این علم را بیان کرده است و چون این اشعار نیز بسیار پیچیده و دقیق است خود پس از فراغت از نظم به شرح ابیات پرداخته که اکنون آن شرح در ذیل منظومه وی به چاپ رسیده و به نام «شرح اللثانی المنتظمه» موسوم است.

مجموع مباحث منطق و فلسفه امروزه به نام شرح منظومه سبزواری کانون با صفای حوزه ها را گرم نگه داشته و علاوه بر اینکه نشان می دهد حاج ملا هادی عالمی منطقی و فیلسوفی بزرگ بوده شاعری زبر دست و توانا بوده است. 2. دیوان حاج ملا هادی: این کتاب که اشعارش بالغ بر هزار بیت است غزلیات و رباعیات و... بسیار زیبایی عرفانی را در بر گرفته است و نشان می دهد که این عالم بزرگوار در فن شعر و ادب نیز توانایی کامل داشته است. در قسمتی از اشعارش که نکات عرفانی در برداشته، می خوانیم:

شورش عشق تو در هیچ سری نیست که نیست منظر روی تو زیب نظری نیست که نیست

زفغانم ز فراق رخ و زلفت به فغان
 نه همین از غم او سینه ما صد چاک است
 موسی نیست که دعوی انالالحق شنود
 گوش «اسرار» شنو نیست و گرنه اسرار
 سگ کویت همه شب تا سحری نیست که نیست
 داغ او لاله صفت بر جگری نیست که نیست
 و نه این زمزمه اندر شجری نیست که نیست
 برش از عالم معنی خیری نیست (1134) که نیست

3. اسرار الحکمه فی المفتتح و المغتنم: حکیم بزرگوار این اثر نفیس را در دو بخش تنظیم کرده است. در بخش اول آن که مربوط به حکمت نظری است حکمت را پس از مقدمه در اثبات واجب الوجود و مباحث توحید آغاز و به دنبال آن مباحث معاد و نبوت و امامت را به طور استدلالی دنبال کرده است و با آوردن ادله ای در اثبات امامت حضرت مهدی (عج) این بخش را به پایان برده است. در بخش دوم کتاب که در حکمت عملی است پس از مقدمه، فلسفه تفاوت بلوغ زن و مرد را مطرح ساخته و بر آن بحث طهارت و اسرار نجاست را بیان فرموده و با طرح مباحث نماز و زکات و روزه این بخش را نیز به پایان برده است.

حکیم در این کتاب از سایر ابواب فقه سخنی به میان نیاورده و در آخر کتاب اشاره کرده که چون مادر کتاب نبراس سایر ابواب را به نظم در آورده ایم از طرح آن در اینجا خودداری نمودیم. این کتاب نشان می دهد که حکیم علاوه بر فلسفه در علوم مختلف از جمله فقه تبحر داشته است.

4. شرح فارسی بر برخی از ابیات مشکل مثنوی مولانا

5. مفتاح الفلاح و مصباح النجاج: شرح دعای شریف صباح منسوب به مولی الموحدین امیر المومنین است.

6. شرح الاسماء: شرح دعای جوشن کبیر است

7. النبراس فی اسرار الاساس: یک دوره فقه به طور خلاصه در قالب نظم ریخته شده و با اسرار و حکمت بیان شده است.
8. راح قراح و کتاب رحيق در علم بدیع
9. حاشیه بر الشواهد الربوبیه فی المناهج السلوکیه اثر نفیس مرحوم صدرالحکماً المتالهین ملاصدرالدین شیرازی
10. حاشیه بر اسفار اربعه ملاصدرالدین شیرازی
11. حواشی بر کتاب مفاتیح الغیب ملاصدرالدین شیرازی
12. حاشیه بر مبدا و معاد صدرالدین شیرازی: البته نسبت به سه حاشیه قبل مختصرتر می باشد.
13. حاشیه بر شرح سیوطی لابن مالک (در علم نحو)
14. حاشیه بر کتاب «شوارق» اثر ملا عبدالرزاق لاهیجی (در حکمت)
15. هدایه الطالبین فی معرفه الانبیاء و الائمة المعصومین

شخصیت حکیم در فراسوی مرزها

در حال حاضر شعاع فکری و عظمت علمی حکیم سرزمینهای بسیار دور را نیز درنوردیده است آراً و عقاید او در حکمت در میان دانشمندان جهان مطرح بوده و از طرف آنان مورد توجه قرار گرفته است. امروز کمتر دانشگاهی پیدا می شود که در آنجا علوم عقلی و فلسفه شرق مورد توجه قرار نگیرد و نامی از ملاهادی سبزواری در آنجا نباشد. برای نمونه در آثار اقبال لاهوری، اندیشمند مسلمان پاکستان، می خوانیم: «پس از ملاصدر، فلسفه ایرانی با ترک آیین نو افلاطونی، به فلسفه اصیل افلاطون روی آورد نماینده بزرگ این گرایش جدید ملاهادی سبزواری است. او بزرگترین متفکر عصر اخیر ایران است. بنابراین بررسی فلسفه او برای شناخت نحوه تفکر اخیر ایران لازم است. فلسفه

سبزواری مانند فلسفه های اسلاف او سخت با دین آمیخته است. سبزواری با اسناد فعلیت به حق، جهان بینی ایستای افلاطون را دگرگون کرد و به پیروی از ارسطو حق را مبدا ثابت و موضوع همه حرکات شمرد. از دیدگاه او همه موجودات عالم به کمال عشق می ورزند و به سوی غایت نهایی خود سیر می کنند. جمادی به سوی انسانی، و بدان که انسان در زهدان مادر از همه این مراحل می گذرد. « (1135)

همچنین پرفسور توشی هیکو ایزوتسو، دانشمند ژاپنی و استاد فلسفه دانشگاه مک گیل کانادا و استاد ممتاز دانشگاه توکیو، پیرامون شخصیت فلسفی و عرفانی حاج ملا هادی می گوید: «حاج ملا هادی سبزواری متفکری است که اثر معروف «منظومه و شرح آن» از اوست و به اتفاق همگان بزرگترین فیلسوف ایرانی در قرن نوزدهم بود. در عین حال وی در میان استادان و بزرگان عارف آن عصر مقام اول را داشت.

سبزواری به عنوان یک عارف از طریق کاملترین نوع تجربه شخصی قادر بود که به ژرفای اقیانوس هستی و به دیدار اسرار وجود با چشم روحانی خویش راه یابد. وی به عنوان یک فیلسوف مجهز با قدرت تحلیلی دقیق، قادر به تحلیل و تجزیه ما بعد الطبیعی اساسی به مفاهیم به صورت نظام مدرسی بود. « (1136)

زاهد فقیرنواز

حکیم با همه بزرگوار شخصیت علمی خویش روح بلندی داشت و زندگی را تنها از دریچه حکمت و فلسفه نمی گریست، به گونه ای که گاهی هم صحبتی با فقرا و همنشینی با طبقات دیگر جامعه را مغتنم می شمرد. زاهدانه می ریست و به اشراف و حتی شخص شاه نیز بی توجه بود. نقل می کنند که روزی

ناصرالدین شاه در سبزوار به خانه وی آمد و او با غذای ساده خود از شاه پذیرایی کرد و در مقابل اصرار شاه هیچ چیز از وی قبول ننمود.

وی باغ انگوری داشت که با دسترنج خود از آن محصول برمی داشت و همه ساله به هنگام فصل برداشت ابتدا سهمی را بین نیازمندان تقسیم می کرد و سپس دوستان خویش را به همراه طلاب علوم دینی به آنجا دعوت می نمود تا حاصل دسترنج خود را با دیگران مصرف کند.⁽¹¹³⁷⁾ حکیم خود در دوران زندگی کار می کرد و بسیار اشتیاق داشت که از دسترنج خود استفاده کند. وی از بیت المال هیچ ارتزاق نمی کرد.⁽¹¹³⁸⁾ او در تمام مدت عمر در یک خانه بسیار ساده زیست. دارایی حکیم منحصر به یک جفت گاو و یک باغچه بود. او هر آن چه را که مورد نیاز بود، با دسترنج خود به دست می آورد و نان سالیانه خود را با زراعتی که خود آن را به عهده داشت مهیا می کرد گفته اند: حاج ملا هادی یک روز از قنات عمیدآباد و یک شبانه روز از قنات قصبه را مالک بود و خودش با استفاده از این دو آب به کشت گندم و پنبه و سایر مایحتاج زندگی اقدام می کرد و سالانه سی خروار غله و ده بار پنبه از زمین خویش برداشت می کرد و از باغی که در بیرون شهر واقع بود سالانه چهل تومان سود به دست می آورد، قسمتی از مجموع این درآمدها را برای امرار معاش خویش و باقیمانده را بین فقرا و نیازمندان تقسیم می نمود.⁽¹¹³⁹⁾

وفات حکیم

حکیم سبزواری پس از هفتاد و چند سال طلوع بر عالم اندیشه در عصر روز بیست و هشتم ذی الحجه سال 1289 ق، دار فانی را وداع گفت و جامعه مسلمانان و حوزه های علمی را در ماتم فرو برد. پیکر پاک و مطهر آن عالم فرزانه با شرکت اقشار مختلف مردم سبزوار و در حالی که دوستان و شاگردان

آن بزرگوار از شدت حزن و اندوه اشک می ریختند تشییع شد و در بیرون دروازه سبزوار به نام دروازه نیشابور⁽¹¹⁴⁰⁾ (معروف به فلکه زند) دفن گردید.

مرحوم میرزا یوسف فرزند میرزا حسن مستوفی الممالک وزیر اعظم ایران در سال 1300 ق آرامگاهی در آنجا احداث نمود. این آرامگاه که در مساحت حدود 110 و عرض 50 قدم ساخته شد در اطراف صحن آن حجره های متعددی برای سکونت زوار ساخته بودند که اکنون هم با همان بقعه و صحن با کیفیت سابق موجود است.

ملا علی کنی متوفای 1306 ق.

آیت شجاعت

محمد باقر پورامینی

آیت الله العظمی حاج علی کنی، از جمله شخصیت‌های نادری است که در آسمان «ابرار» همچون خورشیدی می درخشید. او به پیروی از سیره معصومان علیهم‌السلام در مسائل حاد اجتماعی و سیاسی و اموری که بخصوص کشور ایران را به ورطه سقوط می کشاند و با تلاش و اقدامی شجاعانه به مقابله با خیانتها، پلیدیها و ظلمتها می پرداخت و از قدرتهای پوشالی واهمه نداشت. زندگی آن آئینه پاکی و آیت شجاعت را مرور می کنیم.

فروغ کن

او در یکی از روزهای سال 1220 هجری قمری در محله «کن» - واقع در شمال غرب تهران - دیده به جهان گشود. پدر او، میرزا قربانعلی آملی نامش را «علی» نهاد تا میراث امام خواهی و علی دوستی را با گوشت و پوست نسل خویش درآمیزد. ⁽¹¹⁴¹⁾

در حوزه تحصیل

او پس از سعی و تلاش در مکتب، در اندیشه حضور در حوزه علوم دینی بود، لیکن با مخالفت خانواده اش روبرو گردید و در آغاز به صورت مخفیانه به درس مشغول شد و سپس با کسب رضایت آنان راهی حوزه تهران گردید و از آنجا به اصفهان رفت و در آن شهر از محفل درس استادی چون سیداسدالله اصفهانی (متوفی 1290 ق) استفاده کرد. ⁽¹¹⁴²⁾

سپس آماده سفر به نجف اشرف شد و از ذخایر گران سنگ آن حوزه بهره برد. اساتید بنام و معماران علمی و معنوی «کنی» در حوزه نجف عبارت بودند

از: شیخ محمد حسن نجفی معروف به صاحب جواهر (متوفی 1262 ق)، شیخ حسن کاشف الغطاء (متوفی 1262 ق)، شیخ مشکور حولوی نجفی (متوفی 1273 ق).⁽¹¹⁴³⁾

در کنار حوزه نجف، حوزه علمیه کربلا نیز جایگاه پرورش دانش طلبان بود، شیخ علی کنی در جوار آستان مقدس حضرت امام حسین علیه السلام از محضر دو استاد برجسته ای چون شریف العلماء مازندرانی (متوفی 1245 ق) و سید ابراهیم قزوینی معروف به صاحب ضوابط (متوفی 1262 ق) کسب فیض کرد و دوره عالی فقه و اصول را گذراند.⁽¹¹⁴⁴⁾

یاران محفل انس

«کنی» در مدت تحصیل از نعمت دوستان فاضل و کوشایی برخوردار بود که در تمام فراز و نشیبهای تحصیل و زندگی غمخوار هم بوده، از کمک به یکدیگر دریغ نمی ورزیدند و با جمع خود محفل انس علمی پرباری را تشکیل داده بودند. دوستان هم حجره ای که او در حوزه علمیه نجف عبارت بودند از ملا علی خلیلی (متوفی 1297 ق)، شیخ عبدالحسین تهرانی (متوفی 1286 ق)، و سید زین العابدین طباطبایی حائری (متوفی 1292 ق).

آقای طباطبایی حائری از دوران سخت تحصیل چنین یاد می کند: «در ایام طلبگی که به نجف اشرف آمده بودم من و آقای شیخ عبدالحسین شیخ العراقین و آخوند ملا علی کنی در یک حجره از مدارس حوزه علمیه در نهایت فقر و فاقه به سر می بردیم و فقیرتر از همه حاجی کنی بود که هر هفته یک شب به مسجد سهله می رفت و از گوشه و کنار مسجد - بدون اینکه کسی بفهمد - نان خشک جمع می کرد و به مدرسه می آورد و گذران هفته را از آنها می کرد.»⁽¹¹⁴⁵⁾

حاج شیخ علی کنی در سفری که به مکه مکرمه و مدینه منوره انجام داد در راه بازگشت، به همراه میرزا محمد حسن شیرازی (میرزای بزرگ) به سوی شام آمده، تا بارگاه حضرت زینب سلام الله علیه را زیارت کند و آن دو وقتی به حرم مطهر وارد شده از غربت آن مکان بسیار متأثر گردیدند زیرا گرد و غبار زیادی بر آستان مبارک و اطراف ضریح نشسته بود. بسرعت دست به کار شده، به نظافت آنجا پرداختند و با گوشه عبای خویش خاک و خاشاک را از حرم و ضریح مطهر زدودند و آنجا را تمیز کردند. (1146)

شیخ انصاری (متوفی 1281 ق) نیز از دوستان نزدیک کنی بود. او پیرامون زهد و دوری از زخارف و دلبستگی های دنیا که در زندگی شیخ انصاری به چشم می خورد، چنین می گوید: «حدود بیست سال در کربلا با او دوست و معاصر بودم. اثاثیه ای جز یک عمامه نداشت که آن شبهای تابستان فرش خویش قرار می داد و هنگامی که از محل سکونت بیرون می رفت آن عمامه سر خویش می کرد.» (1147)

بازگشت به تهران

ملا علی کنی پس از سالها تلاش در راه فراگیری فقه و اصول که سختیهای بسیاری را نیز برای او به دنبال داشت به مقام اجتهاد و استنباط احکام دینی رسید و استادش شیخ محمد حسن صاحب جواهر بر فراز منبر درس به اجتهاد او اشاره کرد. (1148) کنی سپس بازگشت به وطن و هدایت مردم و تربیت دانشمندان را سرلوحه آینده زندگی خویش قرار داد و در سال 1262 ق، عراق را به مقصد تهران ترک گفت. (1149)

حاجی در آغاز ورود، روزهای سختی را در تهران گذراند و تنگدستی او را در فشار قرار داد. در همین زمان با استمداد از پروردگار، دو کتابی را که خود

نوشته بود، منتشر کرد. هر چند انجام این امر مهم بسیار مشقت زا بود، سود حاصل از آن وی را از فشار زندگی رهانید. پس از آن زمین متروکه ای را خریداری و در آن قناتی احداث کرد و با احیای زمین و کار کشاورزی به امرار معاش پرداخت.

بر بلندای آفتاب

مدت زمانی پس از اقامت حاجی مراجعات پی در پی مردم و پرسشهای کتبی و شفاهی آنان در قالب استفتائات شرعی آغاز شد و روز به روز افزایش می یافت و ایشان یگانه محور پاسخگویی به سوالات دینی و تنها ملجا رسیدگی به مشکلات مردم به شمار می رفت. (1150)

به دلیل فزونی مقلدان و بنا به درخواست آنان سرانجام در سال 1271 ق. رساله عملیه آن فقیه خداترس به چاپ رسید. (1151) تا مردم مومن احکام دینی خود را بر اساس فتاوی مجتهد و مرجع تقلید خویش انجام دهند.

آیت الله کنی همچنین تولیت مدرسه مروی را عهده دار شد و با نظارت و حسن تدبیر او، نظم شایان تحسینی بر برنامه های آن محیط معنوی و روحانی حکمفرما گشت. (1152)

آن فقیه برجسته، تربیت شاگردان را یکی از اهداف اساسی خود قرار داد و به برپایی درس فقه و اصول و دیگر رشته های علوم اسلامی اقدام ورزید. برخی از شاگردان او از این قرارند:

شیخ موسی شراره عاملی (متوفی 1306 ق.)، شیخ محمد باقر نجم آبادی (متوفی 1347 ق.)، شیخ اسد الله تهرانی (متوفی 1352 ق.)، سید محمود حیاطشاهی، سید محمد لواسانی، سید محمد مرعشی، مولا محمد علی

خوانساری، ملا محمد تقی سنجابی، میرزا حسین نایب الصدر، شیخ محمد حسین گرگانی (متوفی 1353 ق.) و شیخ حسین بافقی (متوفی 1313 ق) (1153)

مقتدای همگان

آیت الله کنی در قلب همه جای داشت. علاقه و محبت درونی مردم به این پیشوای سترگ در تمام حالات هویدا بود. ساموئل گرین ویلر بنجامین - نخستین سفیر آمریکا در ایران - در خاطرات خود چنین می نویسد:

«... بزرگترین مجتهدهای حالیه که به به منزله رئیس عدالت خانه حالیه ممالک فرنگ است حاجی ملا علی کنی است. حاجی ملا علی شخص مسنی است و ظاهرا مایل به تجمل نیست بلکه میل به سادگی زیاد دارد. اگر چه املاک او زیاد است مع هذا نمی خواهد جلال و ظاهر سازی به خرج دهد. وجودی ملکوتی است. اگر یک کلمه بگوید می تواند اعلیحضرت را از سلطنت خلع کند. سربازهایی که در سفارت ممالک متحده آمریکا قراول می کشیدند به من گفتند که اگر چه ما برای حفظ وجود شما اینجا فرستاده شده ایم، اما اگر حاجی ملا علی امر کند همه شما را می کشیم!» (1154)

رسیدگی به ضعیفان، دستگیری از مستمندان و تلاش در پی رفع گرفتاری نیازمندان از صفات بارز ملا علی کنی بود. او چون پدری دلسوز، بسیاری از یتیمان درمانده را تحت تکفل قرار داده و برای گذران زندگی آنان مقرری مناسبی در نظر گرفته بود و همچنین برای حل مشکل بیمارانی که بنیه مالی ضعیفی داشتند، مکانهایی را به منظور پرداخت پول داروها در نظر گرفته بود تا آنان با دریافت مبلغ آن، به درمان خود اقدام کنند. (1155)

ساخت آب انبار و کاروانسرا به منظور رفاه و آسایش قافله ها - چون کاروانسرای در خاتون آباد - نیز از خدمات عمومی و عام المنفعه حاجی بود.

(1156)

مهر آیت الله کنی سند اعتبار اسناد به شمار می رفت. معامله کنندگان برای معتبر ساختن کاغذ و سند معامله خویش به در خانه او رفته، سند خود را با مهر مبارکش اعتبار می بخشیدند. (1157)

تالیفات

گنجینه پر بار حاجی کنی به قرار زیر است:

ارشاد الامه، ایضاح المشتبهات، تحقیق الدلائل فی شرح تلخیص المسائل (شامل مباحث مستقلی چون کتاب البیع، کتاب الخیارات، کتاب القضاء و کتاب الشهادات) (1158)، کتاب الطهاره و کتاب الصلاه، تلخیص المسائل، توضیح المقال فی علم الدرایه و الرجال، حاشیه بر قواعد، رساله ای در استصحاب، رساله ای در اوامر و نواهی، رساله ای در مفاهیم و مواعظ حسنه. (1159)

دژی در برابر دژخیم

بسیاری از مورخان تاریخ معاصر بر این نکته اعتراف دارند که ناصرالدین شاه قاجار از عظمت و نفوذ آیت الله کنی فوق العاده بیم و ملاحظه داشت و این امر حاکی از قدرت معنوی، نفوذ کلام، پیوند با مردم و شجاعت آن مرجع دینی است. عالمی که با تحقیر و شکستن قدرت پوشالی کارگزاران ظالم، سایه حمایت خویش را بر مردم ضعیف گسترده بود. در این مقال به نمونه های درخشانی از شجاعت و غیرت دینی او اشاره می کنیم:

میرزا محمد مهدی لکهنوی می نویسد:

«اینک حکم محکم ایشان مشابعت دارد. از سلطان و شاهزادگان و امرا کسی را جرات آن نیست که بی اذن ایشان اقدام بر تکلم نماید و یا بی مشورت ایشان اجرای مطلبی بنماید. امرای عصر ناصرالدین شاه قاجار از وی خائف می بودند و شاه مذکور مکرر به خانه اش به جهت ملاقات می آمد.» (1160)

نوشته اند: «روزی ناصرالدین شاه به منظور شکار، به همراه اطرافیانش از دروازه شهر خارج شد. هنوز مسافتی را طی نکرده بود که از دور نگاهی به پایتخت کرد و در فکر فرو رفت. پس از آن بی درنگ از شکار منصرف شد و به تهران بازگشت. یکی از درباریان سبب انصراف شاه را از شکار جویا شد. شاه در پاسخ گفت: چون از دروازه بیرون رفتم، نگاهم به شهر و دروازه افتاد، این فکر در نظرم آمد که اگر حاجی ملا علی کنی امر نماید در این دروزه را بر روی من ببندند و باز نکنند، من چه خواهم کرد! از این رو ترس و وحشت مرا فرا گرفت و گفتم برگشتن بهتر است.» (1161)

کردار مغایر با دین و همکاری ذلت آور با بیگانگانی چون روس و انگلیس از شاه چهره کریه و خائنی ساخته بود، بدان حد که حاجی درباره او می گفت: «او ناصرالدین شاه (یاری کننده دین) نیست، بلکه ناصرالکفر است.» (1162)

روزی شاه از ملا علی می پرسد بر اساس حدیث «علماً امتی افضل من انبیاء بنی اسرائیل»، (علمای امت من از پیامبران بنی اسرائیل برترند) شما باید لااقل همان کارهایی را بکنید که آن پیامبران می کردند. مثلاً آیا شما می توانید مانند حضرت موسی عصایی را ازدها کنید؟!

حاجی بدون تامل و درنگ در پاسخ می گوید:

آری، اگر شما ادعای خدایی کنید ما هم عصا را ازدها خواهیم کرد؟! (1163)

روزی نایب السلطنه، کامران میرزا پسر ناصرالدین شاه و وزیر جنگ و حاکم تهران برای انجام کاری در منزل حاج ملا علی کنی حضور یافت. در ضمن صحبت، حاجی با عذر خواهی فرمود: «خیلی ببخشید، من پیام درد می کند و ناچارم آن را دراز کنم!» کامران میرزا که مردی خودخواه و خودپسند بود، احساس کرد ملا علی کنی قصد بی احترامی به او را دارد و برای اینکه تلافی

کرده باشد، گفت: اتفاقاً بنده هم پایم درد می کند و اجازه می خواهم آن را دراز کنم!

آیت الله کنی با فراست و هوشیاری تمام متوجه منظور نایب السلطنه شد و برای آنکه او را خوب ادب کرده باشد فرمود: «من اگر ناچارم پایم را دراز کنم، علتش این است که دستم را کوتاه کرده ام، ولی فکر نمی کنم شما در وضعی باشید که لازم باشد پایتان را دراز کنید.» (1164)

رویارویی با فراماسونری

فراماسونری در اذهان و افکار بیدار جهان، نامی زشت و سرشتی کریه دارد. نهادی که پا به پای استعمار در کشورهای زرخیز - بخصوص ایران - نفوذ کرد و با پرورش عناصر مرموز داخلی، زمینه استثمار و غارت ملت‌ها را برای استعمارگران وحشی چون انگلیس فراهم ساخت و ضمن تحقیر تمدن و فرهنگ کشورهای استعمار شده، فرهنگ منحط غرب را در میان آنان ترویج کرد و عقب ماندگی را برایشان به یادگار نهاد. (1165)

تشکیلات فراماسونری در ایران از نخستین پیامدهای موج غرب گرایی و روشنفکری در ایران بود که به وسیله روشنفکران دست آموز غرب همچون میرزا ملکم خان و برای مقابله با اسلام و روحانیت پدید آمد و ملکم - که تاریخ ایران از او به نفرت یاد می کند - در سال 1237 نخستین سازمان فراماسونری در ایران را به نام فراموشخانه بنیاد کرد و گفته شده است که او همسویی و همنوایی ناصرالدین شاه را برای این کار نیز به دست آورد. (1166)

با پدید آمدن فراموشخانه، علما و روحانیون متعهد بپا خواستند و بر ضد آن به افشاگری و مبارزه دست زدند و جنبش ضد فراماسونری در ایران را هدایت کردند. رهبر این خیزش، مرجع بزرگوار و مجتهد با نفوذ، حاج ملا علی کنی

بود. او در ابتدا در نامه ای خطاب به ناصرالدین شاه، خطر ملکم و افکار انحرافی فراموشخانه او را گوشزد کرد.⁽¹¹⁶⁷⁾ و سپس در اقدام شجاعانه دیگری حکم به تکفیر «ماسون»ها داده، حمله به مرکز ماسونها را رهبری کرد و مردم مسلمان نیز به دستور ایشان، فراموشخانه - آن مرکز استعماری - را با شور و هیجان بسیار به آتش کشیدند و شاه را وادار به تعطیل و انحلال آن لانه فساد کردند.⁽¹¹⁶⁸⁾

مبارزه با امتیاز رویتر

در هیجدهم جمادی الثانی 1289 ق. قراردادی میان ناصرالدین شاه و نماینده بارون ژولیوس دورویتر - سرمایه دار انگلیسی - به امضا رسید که در صورت اجرا تسلط کامل اقتصادی و به دنبال آن تسلط سیاسی انگلستان بر سرتاسر ایران برقرار می شد. این امتیاز که کشور را در اندک زمانی تحت استعمار بریتانیا قرار می داد، از نمونه های فوق العاده ای بود که می توان آن را کودتای اقتصادی نامید.⁽¹¹⁶⁹⁾

کارگردان اصلی و بانیان پشت پرده در اعطای امتیاز، دو روشنفکر بی خرد بودند که به موجب غرب باوری و مطامع شخصی خویش، کشور را به سراشیبی هلاکت و سقوط کشاندند. این دو خائن میرزا حسین خان سپهسالار (مشیر الدوله) و میرزا ملکم خان ناظم الدوله بودند که با اخذ رشوه کلان، زمینه اعطای تمام ثروت و منابع طبیعی و اقتصادی کشور را به یک سرمایه دار خارجی فراهم کردند.⁽¹¹⁷⁰⁾

به موجب این قرارداد امضا شده، تاسیس راه آهن از دریای خزر تا خلیج فارس علاوه بر حق تصرف کلیه زمینهای واقع در مسیر، دایر کردن راه آهن شهری، بهره برداری از همه معادن، از جمله زغال سنگ، نفت و آهن و سرب،

بهره برداری از جنگلهای ملی در سراسر مملکت و وصول انحصاری حقوق گمرکی و به طور خلاصه کلیه منابع ثروت ملی ایران به رویترو واگذار شد. (1171)

«لرد کرزن» این امتیاز را چنین توصیف می کند: «... موقعی که متن قرارداد منتشر گردید، نفس اروپا از حیرت بند آمد، زیرا تا آخر تاریخ در صحنه معاملات بین المللی چنین امری سابقه نداشت که پادشاهی تمام ثروتهای زمینی، زیر زمینی و کلیه منابع طبیعی و پولی و اقتصادی کشورش را بدین سان مفت و دریست در اختیار یک سرمایه دار خارجی گذاشته باشد.» (1172)

«لس یر» سیاستمدار فرانسوی می نویسد:

«برای شاه جز هوا چیزی باقی نگذاشته اند!» (1173)

از سویی دیگر، سران روسیه تزاری با خشم و نفرت از امضای این قرارداد، از اینکه از قافله امتیازگیران عقب مانده بودند بشدت اعتراض کردند.

حاج ملا علی کنی با رهبری مبارزه علیه امتیاز رویترو، افکار عمومی مردم را در جهت لغو امتیاز رویترو، افکار عمومی مردم را در جهت لغو امتیاز هدایت کرد. نامه اعتراض آمیز و کوبنده او به شاه، سند زنده تیزبینی و آگاهی آن مرجع شیعه بوده و قدرت تشخیص و توانایی درک مسائل پیچیده سیاسی او را بر همگان روشن می سازد. (1174)

نفوذ کلام و اقتدار مردمی حاجی کنی، خیزش و حرکت مردم پایتخت را به دنبال داشت. سیل خروشان ملت، آماده عمل به دستور مرجع شجاع خویش شدند و برای انجام تکلیف از هیچ گونه جانفشانی و مجاهدت دریغ نورزیدند. لغو امتیاز و برکناری محمد حسین خان سپهسالار از صدر اعظمی دو خواسته ای بود که علما و مردم بر آن اصرار داشتند، بدان حد که پس از بازگشت ناصر الدین شاه از سفر اروپا و به محض پیاده شدن از کشتی و ورود به بندر انزلی،

استقبال کنندگان درباری، بیداری و خیزش مردم به رهبری روحانیون را گذارش داده، به او فهماندند که اگر صدر اعظم همراه شما وارد تهران شود، شورش عظیمی در پایتخت بر پا خواهد شد. به این سبب شاه در مرحله نخست سپهسالار را از مقام صدراعظمی عزل کرد و او را در رشت قرار داد و خود رهسپار تهران گردید⁽¹¹⁷⁵⁾ و سپس در دهه آخر رمضان 1290 ق. بطلان قرارداد به طور رسمی اعلان شد⁽¹¹⁷⁶⁾ و سرانجام تلاش عالمانی چون ملا علی کنی و حمایت و حضور مردم وظیفه شناس جامه عمل پوشید و ورقی زرین بر تاریخ پرافتخار مرجعیت شیعه و پیوند امت با روحانیت افزوده شد و اقتدار علمای متهد را عیان ساخت.

پرواز تا بر دوست

این مرجع وارسته، فقیه دلیر و همراز محرومان در بامداد روز پنجشنبه 27 محرم 1306 ق. به دیار باقی شتافت و دنیای فانی را وداع گفت.⁽¹¹⁷⁷⁾ تهرانیهای مومن در روز یکشنبه اول صفر 1306 پیکر مطهر او را تشییع نمودند و تابوت پر نور او را تا مدفنش در حرم حضرت عبدالعظیم - واقع در شهر ری - بر دوش گذاشته، با او وداع کردند. پس از آن نیز مردم مسلمان ایران بخصوص اهالی تهران در غم رحلت پیشوای خویش سه روز به عزاداری و نوحه سرایی پرداختند. جایگاهش فردوس باد.⁽¹¹⁷⁸⁾

میر حامد حسین متوفای 1306 ق.

پاسدار ولایت

ابراهیم اسلامی

یکی از بزرگترین پاسداران حریم فرهنگ و ولایت آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، علامه مجاهد میر حامد حسین هندی است که در نیمه دوم قرن سیزدهم هجری می زیست او حق عظیمی بر گردن شیعیان دارد و کتاب جاودانش «عبقات الانوار» از آثار درخشان شیعه در یکی - دو قرن اخیر است.

خاندان فضیلت

علامه میر حامد حسین، از خاندانهای اصیل سادات موسوی است و با 27 واسطه، نسبش به امام هفتم امام موسی کاظم عَلَيْهِ السَّلَام می رسد. نیاکان او در طول قرون گذشته، همه از سادات اهل علم و زهد و فضیلت بوده اند. ⁽¹¹⁷⁹⁾ شایان ذکر است که این خاندان در اصل ایرانی بودند و در نیشابور زندگی می کردند و در قرن هفتم، «سید اوحد الدین» - جد پانزدهم میر حامد حسین - در پی حمله مغول، به هندوستان هجرت کرد و در شهر «کنتور» رحل اقامت افکند. ⁽¹¹⁸⁰⁾

سید محمد حسین (متوفی 1288 ق)، پدر بزرگ میر حامد حسین، فقیهی ارجمند و در زهد و عبادت سر آمد روزگار بود. گفته اند: از زمانی که به سن بلوغ رسید، هرگز نمازهای مستحبی اش ترک نشد. کراماتی را هم به وی نسبت داده اند. در هنر خوشنویسی هم دستی داشت، نسخه ای از قرآن، و سه کتاب «حق الیقین» (علامه مجلسی)، «تحفه الزائر» (علامه مجلسی) و «جامع عباسی» (شیخ بهائی)، به خط زیبای وی در کتابخانه ناصریه لکنهو، موجود است. ⁽¹¹⁸¹⁾

علامه سید محمد قلی (متوفی 1260 ق.) پدر میر حامد حسین، از علمای بزرگ قرن سیزدهم هجری و از صاحب نظران در علم کلام بود. مدتی نیز در شهر «میرتهه» بر کرسی قضاوت و فتوا نشست. رساله ای هم بنام «عدالت علویه» در موضوع احکام قضاوت و افتأ و شرائط قاضی و مفتی نوشته است. او کتابهای زیادی را از خود به یادگار گذاشت. (1182)

ولادت و رشد

علامه میر حامد حسین هندی، در سال 1246 ق. در شهر «میرتهه» هند، در خانه سید محمد قلی به دنیا آمد. نام اصلی او را «مهدی» نهادند. سبب شهرتش به «میر حامد حسین» آن است که پدرش پیش از آنکه خبر تولد فرزندش را بشنود، در رویا جد خود «سید حامد حسین» را دیده بود، از این رو، فرزند نوزادش را به این نام مشهور کرد.

میر حامد حسین وقتی به هفت سالگی رسید، پدرش او را به مکتب گذاشت. او مقدمات و دروس ابتدائی را خواند، آنگاه وارد مراحل بالاتری رسید. «مقامات حریری» و «دیوان متنبی» را نزد مولوی «سید برکت علی صاحب»، و نهج البلاغه را در محضر مفتی «سید عباس شوشتری» آموخت و سپس به فراگیری علوم عقلی در نزد «سید مرتضی خلاصه العلماء» و علوم شرعی در محضر «سید محمد سلطان العلماء» و برادر او «سید حسین سید العلماء» پرداخت و پس از سالها تلاش و همت، تحصیلات خود را با موفقیت به اتمام رساند.

تلاش علمی و خلق آثار

جوامع اسلامی بویژه هندوستان، در دوران زندگی میر حامد حسین، بیش از پیش دچار آشوب و تفرقه شده بود. استعمارگران و دشمنان اسلام، همواره برای

دست یافتن به اهداف شوم و غارتگرانه خود، دوست می داشتند که مسلمانان با هم اتحاد نداشته باشند و مدام با خصومت زندگی کنند. بدین خاطر گاه دانشمندانی را در میان خود مسلمانان تحریک می کردند تا با نوشتن و یا گفتن حرفهایی تفرقه افکن و اختلاف آفرین، صفوف آنان را بر هم زنند و محیط زندگی برادرانه را تبدیل به بلوا و آشوب و سوء ظن و دشمن سازند.

علامه سید محمد قلی پدر میر حامد حسین، سالها عمر خود را صرف جواب دادن شبها و تهمت‌هایی کرد که دشمنان اسلام، به دست برخی از دانشمندان مسلمان، علیه شیعه و مکتب اهل بیت علیهم السلام شایع می کردند اکنون بعد از پدر نوبت به پسر صالح و خلف او یعنی علامه میر حامد حسین هندی رسیده بود. او مشاهد می کرد که چه افتراها و تهمت‌هایی بر شیعه می بندند که روح شیعه از آنها خبر ندارد...

این بود که تصمیم گرفت کمر همت ببندد و همچون پدرش، در عرصه قلم و تحقیق و تتبع و بیان حقائق اسلام و وقایع تاریخ اسلام، به دفاع از حق بر خیزد و به تهمت‌های مغرضانه و جاهلانه و خصومت آمیز دشمنان تشیع، پاسخ دهد «تا سیه روی شود هر که در او غش باشد!»

نخستین کارش، نقد، بررسی، تصحیح و تهذیب بعضی از کتابهای ارزشمند پدرش علامه سید محمد قلی، بود. ⁽¹¹⁸³⁾ چرا که بسیاری از آثار پدرش، در دفاع از مکتب شیعه و پاسخ به ایرادهای مخالفان تشیع بود و شایسته بود که پسر دانشمند و فرزانه، آنها را تصحیح و چاپ و منتشر کند. میر حامد حسین سالهایی از عمر گرانمایه خود را در این راه صرف کرد و از این رهگذر، خدمات شایانی به عالم تشیع ارزانی داشت. آنگاه خود اقدام به نوشتن کتاب نمود. اینکه به ذکر آنها می پردازیم:

1. استقصاً الافحام، ده جلد و به فارسی است. مولف در این کتاب مطالبی را پیرامون قرآن کریم، حضرت مهدی (عج) شرح حال بسیاری از دانشمندان اهل سنت و اصول و فروع دین، مطرح کرده است و پاسخی است به کتاب «منتهی الکلام» تالیف حیدر علی فیض آبادی حنفی، که مطالبی شبهه آمیز و بی اساس درباره شیعه داشت. (1184)

2. شوارق النصوص، پنج جلد در علم کلام.

3. افحام اهل المین، ردی است بر کتاب «ازاله الغین» تالیف حیدر علی فیض آبادی حنفی.

4. اسفار الانوار، سفر نامه حج و کربلا.

5. کشف المعضلات فی حل المشکلات.

6. العضب البتار فی مبحث آیه الغار.

7. النجم الثاقب فی مساله الحاجب، کتاب فقهی در موضوع ارث.

8. الدرر السنیه فی المکاتیب و المنشات العربیه.

9. زین الوسائل الی تحقیق المسائل، مسائل فقهی و گوناگون.

10. الدرابع، در شرح شرایع محقق حلی. (1185)

11. عبقات الانوار فی مناقب الائمہ الاطهار.

این اثر بزرگترین و ارجمندترین کتاب اوست و از شاهکارهای علمی و اعتقادی شیعه بشمار می رود. مولف بزرگوار این کتاب عظیم و شگفت انگیز را در مناقب ائمه اطهار علیهم السلام و در جواب کتاب ضد شیعی «تحفه اثنا عشریه» نوشته است.

کتاب خصومت برانگیز «تحفه اثنی عشریه» (هدیه ای برای شیعیان دوازده امامی را مولوی عبدالعزیز دهلوی (م 1239 ق.) معروف به «سراج الهند» (چراغ

هند) نوشته بود. اما چه تحفه ای و چه هدیه ای؟! او که از عالمان برجسته و فاضل شبه قاره هند و از اهل سنت بود، بدون توجه به آیات وحدت بخش قرآن و سفارشهای پیامبر ﷺ در این کتابش، عقاید و آراء شیعه را بطور عموم و فرقه اثنا عشریه را بالخصوص در اصول و فروع و اخلاق و آداب و تمامی معتقدات و اعمالشان به عباراتی خارج از نزاکت و کلماتی بیرون از آداب و سنن مناظره و به کتب نوآموزان - که به خطابه نزدیکتر است تا به برهان یا دست کم نقل صحیح مطالب - مورد حمله و اعتراض قرار داده... کتاب را مملو از افتراآت و تهمت‌های شیعه ساخته است... و باعث تشتت جبهه اسلامی هند شد. این کتاب در دل برادران مسلمانان نسبت به یکدیگر کینه و نفرت پدید آورد و صفای مسجد و محراب، شکوه رمضان و عاشورا را کدر ساخت. (1186)...

عبارات الانوار (1187)، دارای دو منهج و هر منهج نیز مشتمل بر مجلداتی چند است. منهج اول درباره اثبات دلالت آیاتی چند از قرآن مجید بر امامت است، از جمله آیه:

«انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوه و یوتون الزکاه و هم راکعون» مائده / 55.

و آیه:

«الیوم اکملت لکم دینکم...» مائده / 3.

و آیات فراوان دیگری که بر امامت شرعی و الهی ائمه اهل بیت عصمت و طهارت (امام علی و فرزندان معصومش علیهم السلام) دلالت می کند. همه را مورد بحث عالمانه و محققانه و گسترده قرار داده است. گفته اند این مجلد هنوز به چاپ نرسیده است و در کتابخانه عظیم مولف دانشمندش، در شهر لکهنو نگهداری می شود.

منهج دوم کتاب، درباره احادیث دوازده گانه ای است که مولوی عبدالعزیز دهلوی در کتاب تحفه اثنا عشریه، مغرضانه اصل یا تواتر آنها را انکار و اشکالاتی بر این احادیث شیعی وارد کرده بود. این منهج از کتاب شگفت آور و عظیم عباقت الانوار، 30 جلد است که حدود دوازده جلد آن در هندوستان و ایران به چاپ رسیده است. هر یک از احادیث دوازده گانه، خود یک مجلد و برخی از این مجلدات هم در چندین جلد به سبک قدیم و ینگی چاپ شده است بدین شرح:

مجلد اول از منهج دوم، در مورد حدیث غدیر.

مجلد دوم، در موضوع حدیث منزلت.

مجلد سوم، درباره حدیث ولایت.

مجلد چهارم، درباره حدیث طیر.

مجلد پنجم، به شرح و بیان حدیث «انا مدینه العلم و علی بابها...».

مجلد ششم، درباره حدیث حدیث تشبیه.

مجلد هفتم، درباره حدیث «من ناصب علیا لخلافه فهو کافر».

مجلد هشتم، در بیان حدیث نور «کنت انا و علی نورا...».

مجلد نهم، درباره حدیث «رایت».

مجلد دهم، در موضوع حدیث «انک تقاتل علی تأویل القرآن...».

مجلد یازدهم، در مورد حدیث «الحق مع علی...».

مجلد دوازدهم، درباره حدیث ثقلین.

عباقت الانوار از نگاه بزرگان

بزرگان علم و تحقیق، بر عظمت کتاب عباقت الانوار اقرار کرده اند و آن را

به دیگران نیز شناسانده اند:

1. علامه بزرگ شیعی، شیخ عبدالحسن امینی صاحب کتاب الغدیر، درباره
عبقات می گوید:

بوی دلپذیرش در تمامی جهان پیچیده و آوازه اش از خاور تا باختر را فرا
گرفته است، هر کس آن را دیده، دانسته که کتاب اعجازآمیز روشنگری است که
هیچ باطلی در آن راه ندارد، و من در نوشتن الغدیر از دانشهای باارزش نهفته
در آن بهره فراوان بردیم. (1188)

2. علامه شیخ آقا بزرگ تهرانی درباره آثار میر حامد حسین بویژه عبقات،
می نویسد:

کتابهای با عظمت و مفید میر حامد حسین، دریای ژرف نگری و باریک بینی
را پر موج گردانده است... مهمترین و پرآوازه ترین اثر او «عبقات الانوار» در
مناقب ائمه اطهار علیهم السلام است...

و میر حامد حسین تمام حقایقی را که «دهلوی» در باب امامت منکر شده با
بهره گیری از احادیث و اخباری که از طریق اهل سنت نقل شده، ثابت کرده
است. (1189)

3. امام خمینی در سال 1320 شمسی / 1363 قمری که هنوز تمام مجلدات
عبقات چاپ نشده بود، پس از بحث در موضوع حدیث غدیر، می نویسد:

«... هر کس بخواهد اطلاع از چگونگی حدیث غدیر پیدا کند، باید رجوع
کند به کتاب عبقات الانوار سید بزرگوار میر حامد حسین هندی، که چهار جلد
بزرگ در حدیث غدیر تصنیف کرده و چنین کتابی تاکنون نوشته نشده و عبقات
الانوار در امامت از قراری که شنیده شده، سی جلد است و آنچه که ما دیدیم،
هفت - هشت جلد است و در ایران شاید تا پانزده جلد آن پیدا شود و اهل
سنت در صدد جمع این کتاب و تزیین آن هستند و ما ملت شیعه در خواب

هستیم تا آن وقت که یک چنین گنج پر قیمت و گوهر گرانبهائی از دست برود! اکنون قریب دو سال است (دو سال قبل از 1363 ق) که به ملت شیعه به تجدید طبع این کتاب پیشنهاد شده و به خونسردی تلقی شده است. با این وصف با خواست خدا جلد غدیر در تحت طبع است. ⁽¹¹⁹⁰⁾ لکن بر علماً شیعه بالخصوص و دیگر طبقات لازم است که این کتاب بزرگ را که بزرگترین حجت مذهب است نگذارند از بین برود و به طبع آن اقدام کنند. ⁽¹¹⁹¹⁾ «

4. استاد محمد رضا حکیمی درباره عبقات الانوار می نویسد:

«و به راستی کتاب عبقات، عظیم است. آن اقیانوس بی کران و آن دریای ژرف، این کتاب است. این چنین کتابی در دیگر آفاق بشری و فرهنگ ملتها نیز همانند ندارد... کتاب «عبقات» با مجلدات بسیارش، یکی از والاترین نمونه های کار خود انسانی و پشتکار و مسئولیت بشری است، و یکی از ارجمندترین سندهای... ⁽¹¹⁹²⁾ «

رنجها

علامه میر حامد حسین، کتاب عبقات را به سادگی و آسانی و رفاه و خدمه و گروه تحقیق نوشت، او در راه تالیف چنین کتاب عظیمی، خود به تنهایی سخت ترین سفرها و پوزحمت ترین کارها را عاشقانه پذیرفت. زیرا همه اسناد و منابع تتبع و تحقیق را در اختیار نداشت، بویژه کتابها و منابع اهل سنت را. گاهی به عنوان خادم و کارگر در یکی از روستاهای دور افتاده شهر مکه به خانه عالمی سنی وارد شد تا در کتابخانه او به کتابی که دنبالش می گشت، دست یابد و موفق هم شد. ⁽¹¹⁹³⁾

وقتی هم فرزند جوانش از دنیا رفت، مراسم کفن و دفن و تشییع و مجلس سوگواری را به دیگران واگذارد تا یک ساعت هم که شده وقتش را جز در

تالیف عباقت الانوار صرف نکند. ⁽¹¹⁹⁴⁾ و یک وقت هم، به مصر رفت و کتابی را که می خواست پیدا کرد و با کشتی برگشت، در کشتی مشغول مطالعه کتاب بود که باد تندی کتاب را از دستش گرفت و به دریا افکند و سید به دنبال کتاب خود را به دریا زد و کتاب را گرفت!... وقتی همسفران او را گرفتند و در کشتی نشانند و سوال کردند که چرا خودت را به دریا پرت کردی؟ کتاب را نشان داد و جواب داد: به خاطر این کتاب! این کتاب هنوز هم در کتابخانه ناصری نگهداری می شود. ⁽¹¹⁹⁵⁾

وفات

سرانجام، فرزانه بزرگ شیعه و مدافع مجاهد اهل بیت پیامبر ﷺ سید بزرگوار میر حامد حسین موسوی هندی، در هیجدهم صفر سال 1306، در لکهنو چشم از جهان فرو بست و در حسینیه خود دفن شد. ⁽¹¹⁹⁶⁾

درود خدا بر او و اجداد طاهرینش باد.

میرزا حبیب الله رشتی متوفای 1312 ق.

حدیث پارسایی

رضا مظفری

میلاذ

میرزا حبیب الله رشتی فرزند میرزا محمد علی خان فرزند جهانگیر خان قوچانی گیلانی، دانشمند و محقق ژرف نگر، از بزرگترین فقهای جهان تشیع و یگانه ی دوران خود بود.

پدرانش در اصل اهل قوچان بودند که در سالهای آغازین قرن یازده به گیلان کوچانده شده و از آن پس در گیلان ساکن شدند. ⁽¹¹⁹⁷⁾

میرزا حبیب الله سال 1234 ق. در املش ⁽¹¹⁹⁸⁾ چشم به جهان گشود و پدر خود را که مدتها در انتظار بود شاد کرد. آری میرزا محمد علی خان که از نیک مردان روزگار و حاکم منطقه بود خوابهایی دیده بود که این فرزند را از طلایه داران قرن نشان می داد. ⁽¹¹⁹⁹⁾ او در سالهای نخستین زندگی حبیب الله در تکاپوی یافتن معلمی مومن و دانا بود تا فرزندش گامهای اول ترقی را در زادگاه ببیماید. ⁽¹²⁰⁰⁾ چنین بود که حبیب الله در خانه، نخستین کلمات را از قرآن آموخت.

دوازده ساله بود که از املش به لنگرود و سپس به رشت عزیمت نمود تا بر اندوخته اش افزوده و پاسخی درخور پرسشهایش بیابد.

هیجده بهار را دیده بود که به خواست پدر در میهمانی یکی از خوانین (امین دیوان لاهیجی) منطقه حضور یافت. خان حاکم با استفاده از قدرت و نفوذش تصمیم به پایمالی حق رعیتی داشت که با مخالفت سر سخت شیخ حبیب الله

جوان روبرو شد. چون نصایح روحانی جوان کارگر نیفتاد به نشانی اعتراض مجلس مهمانی را ترک کرد و از همان روز تصمیم به ترک دیار گرفت. (1201)

در حوزه قزوین

شیخ حبیب الله در پی آرمانی بلند راه هجرت پیش گرفت و عازم حوزه ی عملیه ی قزوین شد. پدرش که او را به دلیل شهادت و اراده ی شگفتش می ستود برای تهیه لوازم زندگی، او را تا قزوین همراهی نمود. (1202)

او در قزوین استادی عالیمقام یافت که «شیخ عبدالکریم ایروانی» نام داشت. استادی که در فقه و اصول نامور و ممتاز بود. شیخ حبیب الله هفت سال بیایی از محضر ایشان بهره گرفت. و در همان شهر به خواست پدر، با خانواده ی ارباب وصلت نمود.

مشی زاهدانه ی استاد تاثیر شگرفی در او نهاد به گونه ای که از آن پس خود به زندگی زاهدانه روی کرد و تا پایان عمر بر روش پسندیده ی استاد وفادار ماند.

در 25 سالگی، سیراب از سرچشمه ی معارف دینی به مقام عالی اجتهاد نائل آمد (1203) و با نظر شیخ عبدالکریم ایروانی خود را مهیای سفر به املش نمود.

سال 1259 ق. از قزوین به املش بازگشت و چهار سال مرجع امور دینی مردم بود. برپایی نماز جماعت، هدایت و ارشاد مردم، پاسخگویی به پرسشهای اعتقادی و قضاوت عادلانه او موجب شده بود مردم ارادتی عاشقانه به مجتهد جوان داشته باشند اما او دوست داشت سفری به دیار اهل بیت علیهم السلام نماید و از اساتید آن سامان بهره جوید. آری او تصمیم گرفت به نجف اشرف رفته و از حوزه ی علمیه ی آن شهر مقدس جرعه جرعه شراب معرفت نوشد.

مردم که از حضورش غرق محبت بودند، او را با عواطفی وصف ناپذیر بدرقه نمودند و او، همسر و فرزندش محمد را به خدای بی همتا سپردند.

شهر آسمانی

شیخ حبیب الله مجتهد املشی در سال 1263 ق. وارد نجف شد و در حلقه‌ی شاگردان فقیه کبیر شیخ محمد حسن نجفی (صاحب جواهر) به کامجویی نشست. او تا سال 1266 ق. که سال وفات صاحب جواهر بود از کلاش بهره برد و از آن فقیه نامور اجازه‌ی اجتهاد دریافت داشت. (1204)

پس از آن به درس شیخ اعظم انصاری دل بست و تا پایان زندگی پر افتخار شیخ اعظم از شاگردان ممتاز درس وی بود. شیخ حبیب الله فرموده بود: «با آنکه هفت سال پیش از فوت شیخ از درس او مستغنی بودم ولی از هنگام ورود در جلسه‌ی شیخ تا موقع تشییع جنازه اش بحثی از اباحت او از من فوت نشد. « (1205)

اسرار عشق

ویژگیهای اخلاقی میرزا حبیب الله رشتی او را به شخصیتی وارسته تبدیل کرد که زهدش زبانزد خاص و عام بود. در این مختصر تنها به اشاره‌ای اکتفا کرده تا دوستداران بخوانند و بدانند شخصیت‌های روحانی تاریخ شیعه چگونه زیستند.

1. میرزا حبیب الله پس از مرگ پدرش که حاکم منطقه بود برای پاسداشت مقامش به گیلان سفر نمود اما اختلاف برادران بر میراث پدری موجب بازگشت او به نجف اشرف شد. او با اینکه زندگی بسیار فقیرانه‌ای داشت از سهم ارث چشم پوشید. میرزای رشتی پس از رسیدن به نجف، برای تامین معاش، بتدریج لوازم زندگی را یکی پس از دیگری فروخت به گونه‌ای که در گرمای طاقت فرسای تابستان از خرید آب نیز عاجز بود.

2. یاد خدا در جان او چنان عجین شده بود که از هر فرصتی برای ذکر و تسبیح و قرائت قرآن کریم بهره می جست. حتی هنگامی که برای تدریس به سوی حرم مطهر می رفت وضو می گرفت و سوره ی مبارکه ی «یس» را در راه از حفظ می خواند تا به در قبله ی صحن امیرالمومنین علیه السلام می رسید، خواندن سوره را در کنار آرامگاه استاد خود شیخ انصاری (ره) به پایان می رسانید. (1206)

3. در دقت و احتیاط ضرب المثل بود. همین امر وی را از پاسخگویی سریع و بدون تحقیق باز می داشت.

از دیگر سو مردم را تشویق می نمود تا استفتائات خود را به میرزای شیرازی ارجاع دهند. نوشته اند پس از پایان ماه رمضان برای اثبات اولین روز شوال بیش از 40 نفر شهادت دادند و او فرمود «نزدیک قطع شده است» کنایه از اینکه هنوز برایم قطعی و یقین نشده است. (1207)

4. او در ادب عشق نیز ممتاز بود. آنگاه که جان به حضرت عزرائیل می سپرد، هر چه پایش را رو به قبله دراز می کردند او پای خود را جمع می کرد و چیزی نمی گفت. چون چند بار این کار تکرار شد، از او علت را پرسیدند، به زحمت فرمود: «چون وضو ندارم پایم را رو به قبله دراز نمی کنم». (1208)

5. هرگز وجوه شرعی را نمی پذیرفت، با آنکه امری مرسوم و رایج بود. نقل می کنند: مردی ثروتمند از هند برای پرداخت وجوه شرعی به زیارت میرزای رشتی شتافت، اما او چندان عصبانی شد که اطرافیان از حالتش متعجب شدند و چون از عصبانیتش پرسیدند فرمود: «چاره ای جز عصبانیت نبود». نیز نوشته اند علاءالدوله ⁽¹²⁰⁹⁾ برای پرداخت پولی به عنوان وجوه شرعی به نجف اشرف مسافرت کرده بود ولی با بی اعتنایی میرزای رشتی مواجه شد ⁽¹²¹⁰⁾ و محقق

رشتی با این رفتار به آیندگان نشان داد که مردان بزرگ خدا برای مال دنیا ارزشی قائل نیستند.

6. نوشته اند: چهار نفر از شاگردان شیخ انصاری ارکان پایدار اعلیّت و ریاست بودند ولی مقام علمی و تدریس منحصر به میرزا حبیب الله رشتی بود. او جز تدریس منظوری نداشت. ریاست نمی خواست، از روی عمد تجاهل می ورزید و شاگردان خود را نمی شناخت برای اینکه از او اجازه ی اجتهاد نخواهند و تنها درس بخواهند... در خط مرجعیت هم نبود. کسی از مجتهدین به خوش نیتی و سلامت نفس میرزای رشتی نبود. از پرتگاه های ریاست خود را نجات داد. قناعت پیشه نمود...» (1211)

7. محقق رشتی دیانت و سیاست را به هم سرشته بود. پس از رحلت شیخ انصاری بسیاری از دانشمندان مردم را برای تقلید به میرزای رشتی ارجاع داده بودند. اما او با پیشنهادها مخالفت می کرد و نیک می دانست که دنیای اسلام به مرجعی سیاستمدار نیازمند است. او میرزای شیرازی را مجتهدی آگاه به مسائل سیاسی و چهره های سرشناس و محبوب یافته بود.

محقق رشتی بر آن بود تا مرجعیت میرزای شیرازی را به علمای نجف پیشنهاد کرده از آن حمایت کند. این امر موجب شد تا توطئه ی دشمن برای لطمه زدن به وحدت شیعیان نقش بر آب شود.

ژرف اندیشی سیاسی میرزای رشتی را در گفتارش می جوئیم. وقتی پرسیدند از چه کسی تقلید کنیم؟ در پاسخ گفت: «از مرجعی تقلید کنید که تقلیدش جایز باشد. امروز پرچم بر دوش عالم جلیل سید محمد حسین (شیرازی) است و همه پیرامون اویند که پرچم ساقط نشود.» (1212)

8. نظم از دیگر ویژگیهای محقق رشتی بود. او پس از ادای نماز مغرب و عشا و انجام مستحبات مربوط به آن و پس از صرف مقدار کمی شام، آنگاه که آسمان چادر سیه شب را بروی خود می کشید و ستاره ها چشمک زنان نمایان می شدند، اندکی می خفت تا جان را آماده ی خدمت روح کند و جان خود را در چشمه ی نور بشوید و عاشقانه تر با خدای خویش راز و نیاز کند.

9. تواضع و فروتنی (از دستورات عالی اسلامی) در جای جای رفتار محقق رشتی نمایان است. او دانشمندان را به دیده ی احترام می نگریست و با بهره گیری از نظر نیک، برترین روش را بر می گزید. در پی سفر محقق رشتی به ایران، حوزه ی درس ایشان تعطیل شد و دانشوران از خورشید وجودش محروم شدند. آنگاه که به سفری دیگر بار بست، دانشمندان نجف بر آن شدند تا او را از سفر باز دارند. وی به وساطت شیخ حسن مامقانی برنامه ی سفر را لغو کرد و به او فرمود: «چون شما مجتهد عادل هستید، حکمتان را واجب الاطاعه می دانم» این در حالی است که شیخ حسن مامقانی در ردیف شاگردان محقق رشتی بود و نسبت میان آن دو مثل استاد و شاگرد بود. (1213)

10. اعزام شاگردان برجسته برای تبلیغ، از دیگر ویژگیهای این محقق بود. از جمله ی آنان آیت الله سید علی اکبر فال اسیری از شاگردانی بود که در پرتو اندیشه ی والای آن استاد پرورش یافت. او به تشویق محقق رشتی و میرزای شیرازی به شیراز بازگشت و با کوششی در خور به تبلیغ و هدایتگری پرداخت. همچنین در نهضت توتون و تنباکو نیز عهده دار نقشی سترگ در تثبیت فتوای میرزای شیرازی بود. (1214)

11. سپاسگزاری او در حق پدر و مادر آموختنی و بی نظیر است و نشانه ی بالندگی او در مراحل عالی شکر به درگاه حضرت ربوبی است. درخشندگی

معنوی او مدیون دعاهای پدر و مادر در روزگاران دور بود. نوشته اند او نمازهای پدر و مادر خود را سه بار خواند. یک بار به تقلید از مراجع آنان و دو بار به اجتهاد خودش و این مطلب درباره ی هیچیک از علمای تاریخ ذکر نشده است. (1215)

12. او را باید به حق از حافظان حریم روحانیت در عصر خویش خواند. شخصی در نجف بود که به هنگام سخن حرمت علما را پاس نمی داشت و بارها از او پرخاشگری و اهانت نسبت به علمای سابق و معاصر شنیده می شد. محقق رشتی در جمعی که وی نیز حضور داشت دستور داد استکانش را آب بکشند، به گونه ای که مردم گمان بر تکفیر وی برده و او را راندند. پس از آن هرگز نتوانست جایگاه از دست رفته خود را بازیابد. باری رفتار شدید میرزای رشتی و شیوه نهی از منکر او موجب شد تا آنانکه در بی چنین خیالی بودند از گمان خویش بازگردند.

گنج نامه

آثار میرزاحبیب الله جلوه گاه تلاش های شبانه روزی اوست. وی کاوشگری گنج یاب بود که هرگاه معدنی نوین می یافت از جواهر آن استخراج می کرد و بر دانش طلبان ارزانی می داشت.

آثار او در علم اصول عبارتند از:

رساله فی الضد و اقتضاً الامر بشیء النهی عنه و عدمه، التعدادل و التراجیح، بدایع الافکار، اجتماع الامر و النهی، رساله فی مقدمه الواجب، رساله فی المشتق، التقریرات.

در علم فقه:

کتاب الطهاره، الحاشیه علی المکاسب، کتاب الزکاه، کتاب الاجاره، الالتقاط، کتاب العضب، کتاب القضاء و الشهادات، الوقوف و الصدقات، رساله فی اللباس المشکوک، حاشیه علی منهج الرشاد، حاشیه علی نجاه العباد، حاشیه علی النخبه.

در علم تفسیر:

حواشی بر تفسیر جلالین، و علم کلام: الامامه، کاشف الظلام فی حل معضلات الکلام است.

نسخه های خطی از آثار محقق رشتی که می رفت در غبار زمان به فراموشی سپرده شود اخیراً به کتابخانه آیت الله مرعشی سپرده شد و اکنون در کاروان نسخه های خطی آن کتابخانه ماندگار است.

تقریرات

از انبوه شاگردان کوشا و دانشمند محقق رشتی، بسیاری تقریرات درس ایشان را نوشته اند که در گرامی داشت مقامشان نام برخی از آنان می آید:
سید حاج میرزا حسن همدانی، سید صادق قمی، میرزا باقر فرزند میرزا محمد علی، شیخ حسن تویسرکانی، شیخ محمد باقر فرزند محمد جعفر بهاری همدانی، سید ابوالقاسم فرزند معصوم حسینی اشکوری...

اجازات

محقق رشتی از صدور اجازه ی اجتهاد به شدت پرهیز داشت و تنها برای اندکی از شاگردان برگزیده اجازه ی اجتهاد نگاشت. نام برخی شاگردان ارجمند وی که مفتخر به اجازه ی نقل روایت و اجتهادند ذکر می شود. حاج آقا مجتهد رشت (اجتهاد)، سید عبدالکریم فرزند سید حسن اعرجی (روایت)، حاج میرزا احمد دیلارستاقی لاریجانی (اجتهاد)، سید علی آقا میری دزفولی (اجتهاد)، ...

با کاروان دانش

نظر گاه همه ی اندیشمندان حوزه بر شیوه ی نقادانه ی محقق رشتی در تدریس و دیگر پهنه های علمی، پدیدآور محفل علمی، پدیدآور محفل علمی شکوهمندی بود که دلدادگان آن، پس از کامجویی هر یک چون ستاره ای درخشان، روشنگر جامعه ی خویش شدند. برخی مرجع دینی شدند و عده ای رهبر حرکت‌های سیاسی و اجتماعی دیار خویش و دسته ای نیز در عرصه ی تدریس و تحقیق طلایه دار حوزه بودند.

نام مسافران این کاروان به اختصار می آید و شرح حال هر یک در کتب تاریخ آمده است که دوستداران را بدان حواله می دهیم.

آیت الله العظمی سید محمد کاظم یزدی، آیت الله العظمی آقا ضیاء الدین عراقی، آیت الله العظمی حاج میرزا حسین نائینی، آیت الله شیخ شعبان دیوشلی (لنگرودی)، آیت الله شیخ عبدالله مازاندرانی (لنگرودی)، آیت الله شهید شیخ فضل الله نوری، آیت الله شهید حاج آقا میر بحر العلوم رشتی، آیت الله شهید شیخ علی رشتی، آیت الله شهید شیخ عبدالغنی بادکوبه ای، آیت الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی، آیت الله سید ابوالقاسم اشکوری.

پرواز تا آسمانها

مردم نجف به چهره نورانی پیرمردی که سحرگهان در بارگاه ملکوتی امیر المومنین (ع) به زیارت، نماز و تضرع می نشست انس گرفته بودند. چهره ای که هیبت و شوکتش یادآور پیامبران و لطف و صفا در صورتش نمایان بود. اما شب پنجشنبه چهاردهم جمادی الثانی 1312 ق. فرا رسید. خبر کسالت محقق رشتی مردم را در نگرانی فرو برده بود و آنگاه که صدای ناله و فغان از منزل وی برخاست همگان یافتند که دوست خدا، پیش خدا رفته است. او آسوده در بستر

خفته بود. تو گویی به خوابی نازنین آسوده که چنین چهره اش متین است. شهر را گویا با پارچه ای سیاه پوشانده بودند و همه جا صدای گریه به گوش می رسید. در تهران و مشهد و دیگر شهرها نیز مجالس عزا و سوگواری پیاپی شد. مردم نوحه کنان می خواندند:

باز خاکستر غم ریخت فلک بر سر ما رفت از دار فنا نایب پیغمبر ما⁽¹²¹⁶⁾
و نجف آماده ی تشییع پیکر مطهر آن فرزانه پارسا بود. جنازه ی پاک او را مشایعت کردند و به بارگاه امام متقین انتقال داده⁽¹²¹⁷⁾ و در یکی از حجره های صحن مطهر علوی دفن کردند.⁽¹²¹⁸⁾

بازماندگان

1. آیت الله محمد رشتی، فرزند ارشد، که از معصومه ارباب همسر اول میرزای رشتی بود. او در علم و فضل به مراتبی درخور دست یافت و در سال 1316 ق. به دیار باقی شتافت. آرامگاهش در مقبره ی پدر ارجمنده می باشد.

2. آیت الله شیخ اسماعیل رشتی، که از همسر دوم میرزای رشتی ولادت یافت. او در کسب دانش سخت کوشید و پله های ترقی را پیمود و در 1343 ق. به دیدار دوست شتافت.

3. آیت الله شیخ اسحاق رشتی، او در نجف ولادت یافت. مادرش کلثوم همسر دوم میرزای رشتی بود⁽¹²¹⁹⁾ ابتدا نزد پدرش به تحصیل پرداخت و پس از عمری تحقیق، تالیف و تدریس در سال 1357 ق. دیده از جهان فرو بسته، رخ در نقاب خاک کشید.

میرزای شیرازی متوفای 1312 ق

احیاگر قدرت فتوا

سید محمود مدنی بجزستانی

تولد

سید محمد حسن حسینی مشهور به «میرزای شیرازی» در پانزدهم جمادی الاول سال 1230 هجری قمری در خاندان مشهور و برجسته ای که همگی از دانشمندان دینی بودند چشم به جهان گشود.

پدر بزرگوار او میرزا محمود در زمره عالمان دینی بود و در دستگاه حکومت شیراز به کار نویسندگی اشتغال داشت. میرزا محمد حسن تازه چشم به جهان گشوده بود که سایه پر مهر پدر را از دست داد و پس از مرگ پدر تحت تربیت دایی بزرگوارش سید حسین موسوی مشهور به مجدالاشراف که از عالمان دینی بود قرار گرفت.

تحصیل

میرزا محمد حسن در چهار سالگی پای به مکتب نهاد و پس از فراغت از درسهای اولیه در شش سالگی وارد حوزه علمیه شد و به فراگیری علم و دانش پرداخت تلاشی که تا آخرین لحظات زندگی سراسر افتخارش آنرا ادامه داد.

هوش سرشار و حافظه قوی این کودک اساتید او را به شگفتی واداشت. هنوز کودکی هشت ساله بود که بر فراز منبر مسجد وکیل شیراز قرار گرفته همانند واعظان باتجربه با خواندن متن کتاب اخلاقی «ابواب الجنان» مردم را به حقیقت طلبی و سعادت جوئی و خداخواهی و خودسازی دعوت نمود.

هنوز موی بر رخسارش نرویده بود که کتاب مهم و فقهی «شرح لمعه» را در حوزه علمیه شیراز برای شاگردانی که گاه از استاد بزرگسال تر بودند تدریس

می کرد. حاکم شیراز به پاس خدمات پدرش (میرزا محمود) مسئولیت مهمی در حکومت شیراز به وی پیشنهاد کرد. از طرفی نیز استاد گرامی اش شیخ محمد تقی او را برای ادامه تحصیل، تشویق به ترک وطن و هجرت به اصفهان نمود. بالاخره میرزا محمد حسن دانش پژوهی را بر امور دیوانی و حکومتی ترجیح داده، در سال 1248 ق. به سوی اصفهان بار سفر بست.

هجرت به اصفهان

حوزه علمیه اصفهان در آن روزگار از پررونق ترین حوزه های علمیه جهان تشیع بود و از نظر علمی با مهمترین حوزه علمیه شیعه یعنی نجف برابری می نمود میرزا با ورود به اصفهان در مدرسه صدر مستقر شد و آیت الله شیخ محمد تقی اصفهانی صاحب کتاب مشهور «هدایه المسترشدین» را به استادی برگزید. پس از گذشت چند روز میرزای شیرازی احساس کرد درس عمومی استاد عطش فراوان دانش پژوهی او را بر طرف نمی کند و نمی تواند بدان بسنده نماید. از اینرو به محضر استاد رفت و تقاضا کرد تا برای او و چند نفر از دوستانش تدریس خصوصی شروع کند. استاد با فراستی که داشت قابلیت و ظرفیت فوق العاده این شاگرد را حدس زده، با پیشنهاد او موافقت کرد.

بدینسان میرزای شیرازی فرصتی یافت تا ساعتی پیش از درس عمومی استاد، بطور خصوصی جان عطشناک خویش را با زلال معارف و علوم اسلامی سیراب نماید ولی متاسفانه این فرصت دیری نپایید و آیه الله شیخ محمد تقی اصفهانی در سال 1248 ق به دیار ابدیت پر کشید.

میرزای شیرازی پس از درگذشت استاد، در درس آیه الله سید حسن بیدآبادی مشهور به مدرس حاضر شد و تا پایان عمر خاطره شیرین این درس را به یاد داشت و از این استاد با عنوان «سیدنا الاستاد» نام می برد. در همین

دوران به درس آیه الله حاج محمد ابراهیم کلباسی نیز می رفت. هنوز از عمر میرزای شیرازی بیست بهار نگذشته بود که آیه الله سید حسن بید آبادی قدرت علمی او را تأیید کرد و برای او اجازه اجتهاد نگاشت.

به سوی دیار ولایت و شهادت

میرزای شیرازی تا بیست و نه سالگی در اصفهان ماند ولی جان عطش زده او که برای یافتن حقیقت و فراگیری دانش قراری نداشت اینک قصد دیار نجف و کربلا نموده بود. او می رفت تا در کنار مرقد مطهر امیرمومنان علیه السلام و در دیار عاشقان کربلای حسینی گمشده خویش را بجوید و اساتید دیگری بیابد و از خرمن دانش آنها خوشه و توشه برگیرد. میرزا مدتی را در کربلا اقامت گزید و در این دوران از درس استادانی همچون آیه الله شیخ حسن کاشف الغطا، آیه الله شیخ حسین نجفی (صاحب جواهر)، آیه الله سید ابراهیم قزوینی (صاحب ضوابط) و آیت الله شیخ مشکور حولائی بهره ها گرفت ولی چون خود را از این درسها بی نیاز دید و قصد برگشت به اصفهان نمود. صاحب جواهر که در این دوران به عظمت مقام علمی و معنوی میرزای شیرازی پی برده بود نامه ای به حاکم شیراز و مردم آن سامان نوشته و در آن میرزای شیرازی را با عظمت بسیار ستود و خواستار قدردانی و بهره جوئی کامل از شخصیت والای او شد.

میرزای شیرازی کربلا را ترک گفته و قبل از رفتن به اصفهان وار نجف شد و در درسهای مهم آن روزگار شرکت جست ولی با اینهمه برای ماندن در نجف قانع نشده دوباره قصد برگشت به اصفهان کرد تا اینکه شیخ علی نهایندی از شاگردان آیه الله العظمی شیخ مرتضی انصاری به ایشان خبر داد که طلبه بسیار با استعدادی بنام میرزا محمد حسن شیرازی از اصفهان به نجف آمده است ولی درسها او را قانع نکرده، قصد برگشت به اصفهان را دارد. شیخ انصاری پیشنهاد

کرد تا در جلسه ای که بعد از ظهر همان روز در حرم مطهر امیرالمومنین علیه السلام برگزار می شود با میرزای شیرازی ملاقات کند. شیخ علی نهاوندی به میرزای شیرازی خبر داد و هر دو به دیدار شیخ شتافتند. شیخ اعظم مسئله ای علمی از میرزای شیرازی سوال کرد. میرزای شیرازی پاسخ گفت ولی شیخ انصاری با استدلال محکم آن جواب را ابطال کرد و فرضیه دیگری را مطرح کرد میرزای شیرازی جواب شیخ را قبول کرد و به بطلان جواب خویش اعتراف نمود شیخ انصاری مجدداً جوابی را که خود بیان کرده نیز باطل کرد و جواب سومی را بیان نمود و میرزا به بطلان جواب دوم و صحت جواب شیخ را قبول کرد و به بطلان جواب خویش اعتراف نمود شیخ انصاری مجدداً جوابی را که خود بیان کرده نیز باطل کرد و جواب سومی را بیان نمود و میرزا به بطلان جواب دوم و صحت جواب سوم معترف شد ولی شیخ باز جواب سوم را ابطال کرده و جوابی دیگر داد. این سوال و جوابها هفت بار ادامه یافت میرزای شیرازی با مشاهده قدرت استدلال و تسلط فوق العاده علمی شیخ شگفت زده شد و با استفاده از ذوق سرشار خویش، بیتی از اشعار سعدی را خواند که بیانگر انصراف از تصمیم خویش (هجرت از نجف) بود:

چشم مسافر چو بر جمال تو افتد عزم حیلش بدل شود به اقامت
 بدینسان میرزای شیرازی به حلقه یاران خاص شیخ انصاری می پیوندد رابطه
 ای که تا پایان عمر شیخ استوار مانده و از استادی و شاگردی بسی فراتر می
 رود بطوریکه شیخ انصاری چون کتاب مهم «فرائد الاصول» خویش را می
 نگارد با اصرار زیاد از میرزای شیرازی می خواهد که آنرا تصحیح کند.

شاگردان میرزا

میرزای شیرازی در طول عمر خویش شاگردان مبرزی را تربیت کرد که هر کدام ستاره ای شدند و آسمانی را با نور خویش منور نمودند. از آن جمله به افراد زیر می توان اشاره کرد، آیات عظام:

1. میرزا محمد تقی شیرازی،
2. شیخ عبدالکریم حائری (موسس حوزه علمیه قم)،
3. میرزا حسین نائینی،
4. شهید شیخ فضل الله نوری،
5. سید محمد کاظم یزدی.

مسئولیت رهبری

در همیشه تاریخ همینکه صاحب قدرت و مقامی از دنیا می رود و کرسی ریاست و منصبی خالی می شود هزاران دل برای رسیدن به آن مقام پر می کشد و هزاران دست به سوی آن دراز می شود. ولی خوشبختانه منصب پر افتخار مرجعیت شیعه و رهبری و زعامت دنیای تشیع همواره به دور از این طمعکاری ها و آز پرستی ها و دنیاطلبی ها بوده است.

در سال 1281 ق هنگامیکه جامعه تشیع در آتش غم جانکاه رحلت شیخ انصاری می گداخت و منصب مرجعیت شخص دیگری را می طلبید عده ای از علمای بنام حوزه نجف در خانه میرزا حبیب الله رشتی گرد آمدند تا برای این مهم چاره ای بیندیشند. آنان پس از گفتگو میرزای شیرازی را برای این کار شایسته دیدند. سپس به خانه او رفته و موضوع را با او مطرح نمودند. میرزا در ابتدا به شدت با این پیشنهاد مخالفت کرد و گفت: فتاوی و نظریات من آماده نیست و در میان شما فقیهی همچون آقا حسن نجم آبادی است.

آقا حسن نجم آبادی به سخن در آمد و گفت: به خدا سوگند که پذیرفتن مرجعیت برای من حرام است. مرجعیت محتاج شخصی فقیه و سیاستمدار و آشنای به مصالح زمان است و آن شخص شما هستید. و فراهم کردن فتاوی برای شما کار بسیار کوچکی است.

میرزای شیرازی باز هم بر سر انکار بود تا اینکه یکی از میان این جمع گفت: جناب میرزا شما قائل به ولایت فقیه می باشید؟ میرزا جواب مثبت داد. گوینده ادامه داد: آیا شما این عده را که در خدمت شما هستند فقیه می دانید؟ میرزا بار دیگر به سخن او پاسخ مثبت داد. گوینده ادامه داد: پس این فقها حکم کنند که پذیرفتن مرجعیت بر شما لازم است.

اینجا بود که میرزای شیرازی در حالیکه قطرات درشت اشک صورتش را پوشانده بود گفت: به خدا سوگند هرگز فکر نمی کردم این مسئولیت بزرگ را به عهده بگیرم و بار سنگین مرجعیت را به دوش کشم.

اقدامات سیاسی

اسلام دین کامل و همه جانبه ای است که برای اداره سعادت‌مندان و دنیای مردم آماده است از این روی عالمان دینی نمی توانند زهدی جامعه گریز پیشه کنند بلکه باید دارای بینش سیاسی عمیق و نگرش ژرف و دشمن شناس باشند، و به موقع برای حفاظت از کیان اسلام و مسلمین اقدامات لازم را معمول دارند. همه آزادیخواهان جهان میرزای شیرازی را قهرمان حماسه تنباکو می دانند ولی با دقت در زندگی او می یابیم که سراسر زندگی او سرشار از این حماسه های دینی و اقدامات غیورانه مذهبی و اسلامی است که تنها یکی از آنها حماسه پیروز تنباکو است.

در ذیل به برخی از این اقدامات اشاره می شود:

1. دفاع از شیعیان مظلوم افغانستان: در آن روزگار پیر استعمارگر «انگلستان» در هر کجای وطن اسلامی افرادی جیره خوار و مزدور داشت که به گونه ای سعی در از بین بردن وحدت مسلمانان و بر باد دادن عزت و عظمت و تباه نمودن سرمایه های مادی و معنوی و انسانی آنان داشت. از آن جمله در افغانستان فردی بنام (عبدالرحمن محمد زایی) با دامن زدن به اختلاف شیعه و سنی و کشتار بیرحمانه و مظلومانه شیعیان سعی در پیاده کردن نقشه های انگلستان داشت. تا آنجا که در یک کشتار دسته جمعی آنقدر از شیعیان را کشت که از سرهای آنان تپه ای تشکیل شد که بعدها بنام تپه سرها معروف گشت. میرزای شیرازی پس از اطلاع از این واقع ناگوار دست به اقدامات مهمی زد از جمله در تلگرافی به ملکه انگلستان خواستار قطع دست این نوکر جنایتکار سیاسیت انگلیس شد و فعالیتهای او موجب پایان گرفتن این اعمال جنایتکارانه شد.

2. ایجاد وحدت تشیع و تسنن: از مهمترین عوامل بقاً عزت و عظمت جامعه اسلامی وحدت تمامی گروههای مسلمین است. همانگونه که عامل ذات و تباهی این امت نیز تفرقه و جدائی اقشار آن می باشد. میرزای شیرازی با نقشه ها و طرحهای مختلف سعی در ایجاد وحدت میان برادران شیعه و سنی داشت که از آن جمله به اقدامات ذیل می توان اشاره کرد.

الف - انتقال حوزه علمیه تشیع از شهر نجف به شهر سنی نشین سامرا.

ب - پرداخت مستمری و کمکهای مادی به طلاب و علمای سنی همانند طلاب شیعه.

ج - ایجاد امکانات رفاهی برای برادران اهل سنت و تشیع بصورت یکسان.

- د - خنثی سازی نقشه های مختلف دشمن برای ایجاد اختلاف و تحمل کردن مشکلات این مسیر از جمله به شهادت رسیدن فرزندش.
- ه- برخورد با افراد نا آگاه و عالم نما که تحت عنوان محبت به اهل بیت و اظهار نفرت از دشمنانشان قصد اختلاف افکنی میان شیعه و سنی داشتند.
3. تربیت و اعزام مبلغان ویژه برای مناطق حساس و زیر سلطه انگلیس نظیر تبت و کشمیر.
4. جلوگیری از تجاوز یهودیان به مسلمانان همدان.
5. جلوگیری از خرید زمین های شهر طوس توسط دولت روسیه و نقش بر آب کردن توطئه روسیه در این رابطه.
6. فرستادن آیه الله سید عبدالحسین لاری به عنوان نماینده خود به منطقه حساس جنوب ایران. این عالم بزرگوار سد محکمی در مقابل تجاوزات انگلیس بود و مبارزات آزادی خواهانه مردم جنوب علیه انگلیس را رهبری می کرد و برای مدتی در آنجا اقدام به تشکیل حکومت اسلامی نمود.

قیام پیروزمند تنباکو

ایران در دوران حکومت سلسل قاجاریه یکی از اسفبارترین دورانهای خود را می گذراند. هر روز به یکی از دشمنان این مرز و بوم امتیاز تازه ای واگذار می شد و دست آنها برای سلطه بر این کشور گشوده تر می گشت. گاه این امتیازها آنقدر ظالمانه و نابخردانه بود که از سوی دشمنان نیز «بخشیدن ایران توسط شاه» نام می گرفت.

واگذاری امتیاز خرید و فروش توتون و تنباکو در داخل و خارج کشور به کمپانی ساختگی رژی یکی از این امتیاز بخشی ها بود. طرف اصلی این قرار داد دولت انگلیس بود که در پشت ماسک کمپانی رژی و شخصی بنام «ماژور

تالبوت» مخفی شده بود. در آن زمان یک پنجم مردم ایران به کار کشت و زرع و خرید و فروش تنباکو مشغول بودند، و واگذاری این امتیاز به منزله واگذاری حق حیات یک پنجم مردم ایران به انگلیس بود و با توجه به اینکه انگلیسی ها اجازه داده شده بود که با استخدام و وارد کردن افراد مسلح تمامی راهها را تحت نظر بگیرند و تمامی کالاها را بازرسی کنند، می توان اهمیت این قرارداد و ذلت آفرینی آن را تصور نمود. بخصوص که در هنگام اجرای آن انگلیس ها با وارد کردن دختران و زنان فاسد و جلسات و برپایی مراسم سراسر هرزه گی سعی در متزلزل کردن پایه های اعتقادی مردم نیز داشتند. توجه به همه این جوانب بخوبی اهمیت این مسئله و حقیقت توطئه استعمار بر ضد ایران روشن می شود. از این رو بود که امام امت خمینی کبیر (ره) از این اقدام مهم میرزای شیرازی اینگونه تعبیر کرد:

«همان نصف سطر میرزای شیرازی رضوان الله تعالی علیه مملکت ما را از توی حلقوم خارجی ها بیرون کشید». (1220)

از اولین اقدامات سیاسی علیه این امتیاز، قیام مردم شیراز به رهبری روحانی بزرگوار فال اسیری بود که به تبعید ایشان و شهادت برخی از مردم منجر شد. در تبریز مردم به رهبری آیه الله مجتهد تبریزی بپا خواسته و با تلگراف تندی به ناصر الدین شاه اعتراض و مخالفت خود را اعلام نمودند.

مردم خراسان به رهبری آیه الله حاج شیخ محمد تقی بجنوردی و آیه الله سید حبیب مجتهد شهیدی و دیگر عالمان آن دیار علیه امتیاز قیام نمودند و از ورود افراد کمپانی رژی به مشهد جلوگیری نمودند.

در اصفهان آیه الله آقا نجفی و آیه الله محمد باقر فشارکی و آقا منیرالدین مردم را علیه امتیاز بسیج می نمودند.

در تهران آیه الله میرزا حسن آشتیانی و آیه الله شیخ فضل الله نوری که هر دو از شاگردان میرزای شیرازی بودن رهبری قیام را در دست داشتند و البته سلسله جنبان همه این حرکتها میرزای شیرازی بود.

امام مجدد در دو نوبت با تلگراف به ناصر الدین شاه اعتراض خود را نسبت به واگذاری امتیاز نشان داد و با شمردن مفسد این گونه امتیازها، از او خواست به جای تکیه بر خارجیان به ملت خود تکیه کند و مملکت را به خارجیان نفروشد. وی مطالب و موضوعات دیگری را گوشزد کرد ولی چون گوش شنوایی نیافت و چاره دیگر نماند این دو سطر جاودانه را نگاشت:

«الیوم استعمال توتون و تنباکو بای نحو کان در حکم محاربه با امام زمان

صلوات الله علیه است»

(حرره الاقل محمد حسن الحسینی)

این فتوای بظاهر ساده و کوتاه دریای آشفته ایران را به طوفان واداشت و در همه جا غوغا بپا نمود تا آنجا که ناصر الدین شاه در حرمسرای خود دستور آوردن قلیان داد ولی کسی اعتنا نکرد و چون از اطاق خود بیرون آمد زنان را مشغول شکستن قلیانهای سلطنتی دید.

جلسات متعدد و تهدیدهای بسیار و پیشنهاد رشوه و هدیه از طرف دربار به علمای تهران سودی نبخشید و آنان را به شکستن فتوی وادار نمود.

بالاخره جمعیت مردم مومن با اجتماع در مسجد امام (مسجد شاه آن روز) به طرف دربار حرکت کرد و عده ای از آنان با شلیک مزدوران دربار به شهادت رسیدند فشار بیش از حد دربار را وادار به لغو امتیاز نمود. میرزای شیرازی هشدار داد که مواظب باشید در هنگام لغو قرارداد توطئه دیگری نچینند و بند دیگری بر پای مردم ننهند.

ولی گویا چنانکه باید به این هشدار بسیار مهم میرزای شیرازی توجه نشد و دربار بصورت مخفیانه برای جبران خسارت کمپانی رژی نیم میلیون لیره (به بهره شش درصد) از بانک شاهی که در دست انگلیسیان بود وام گرفت و در عوض گمرکات بندر عباس و شیراز و بندر لنگه را به عنوان ضمانت در گروه آنان گذاشت و این همان توطئه ای بود که میرزای شیرازی بدان هشدار داده بود.

به هر حال نقشه بسیار گسترده انگلستان برای تسلط بر ایران و تبدیل آن به هند دیگری که زیر سلطه کمپانی شرقی قرار بگیرد نقش بر آب شد و با فتوای مجتهدی آگاه و شجاع مملکت ایران از حلقوم خارجی ها نجات یافت.

اقدامات فرهنگی

در سراسر عمر پربرکت امام مجدد میرزای شیرازی می توان مهمترین مشغولیت ذهنی و پراهمیت ترین وظیفه برای او را تلاش وی در راه تعلیم و تعلم دانست.

میرزای شیرازی از چهار سالگی که شروع به تحصیل علم کرد تا آخرین لحظات عمر نورانی خویش عاشقانه به این کار ادامه داد. تا آنجا که در آخرین لحظات عمر وی برخی از او چند سوال می کنند و پاسخی نمی شنوند و گمان می کنند میرزا مرده است و یا هشیاری کامل برای پاسخ دادن را ندارد. یکی از شاگردان میرزا که از عشق او به مسائل علمی آگاه است می گوید: یک مسئله علمی و فقهی از او پرسید اگر توان داشته باشد و زنده باشد حتما جواب خواهد گفت: آنان یک مسئله فقهی را مطرح می کنند و بعد با کمال شگفتی می بینند میرزا با زحمت تمام و صدای ضعیف شروع به پاسخ و بحث در رابطه با آن سوال می کند.

کرامات میرزا

اسلام تمامی ارزشهای غلط جاهلی نظیر حسب و نسب، طبقات اجتماعی، ثروت و... را نفی و در عوض مهمترین ارزش را تقوا دانست میرزای شیرازی در میدان تقوا و خودسازی تا بدانجا پیش رفته بود که بدون شک یکی از اولیاء الهی بود و به تعبیر برخی بزرگان (ریحانه الادب) دربار یافتن او به محضر امام زمان (عج) شکی نیست با افاضات غیبی که به او عنایت شده بود گاهی کراماتی از او صادر می شد که بیانگر گوشه ای از عظمت و بلندای مقام معنوی او بود به عنوان نمونه به چند مورد آن اشاره می شود.

1. مرد مایوس

آیه الله سید اسماعیل صدر که از شاگردان برجسته میرزا است می گوید: مردی با ظاهر آراسته در سامرا با من ملاقات کرد و ادعا نمود که از اصفهان آمده و اکنون بشدت محتاج کمک می باشد و به عنوان تایید صلاحیت خود چند نامه از علمای اصفهان همراه داشت و از من خواست به میرزای شیرازی در حق وی سفارش کنم من پذیرفتم و در حرم هنگام زیارت خدمت میرزا رسیده و به نقل جریان مرد اصفهانی شروع نمودم میرزا قبل از توضیحات من گفت بله ایشان را دیده ام و نامه هایی که ادعا می کند از علمای اصفهان است ملاحظه کرده ام در همین هنگام آن مرد به طرف ما آمد و دست میرزا را بوسید من عرض کردم: صحبت من درباره همین آقا بود میرزا گویی توضیح مرا نشنیده و این مرد را ندیده است حاضر نشد به او کمک کند و آن مرد اصفهانی با کمال یاس از ما جدا شد من در شگفت ماندم که چگونه گاهی میرزای شیرازی با وسایل مختلف می کوشد نیاز نیازمندی را بر آورد و این بیچاره را اینگونه مایوس کرد بعدها فهمیدم که وی از فرقه گمراه و فاسد و دست پرورده انگلیس

یعنی بابیه بوده و اینگونه میرزای شیرازی با ضمیر روشن خویش وی را شناخته است.

2. حواله پرداخت نشده

شیخ علی الشروقی یکی از شاگردان میرزای شیرازی می گوید: یکی از تجار معروف نجف ورشکست شده و به سامرا آمده بود و علت آمدنش به سامرا این بود که میرزای شیرازی از دو دستگیری کند جریان را به استاد عرض کردم ایشان حواله ای به شخصی در بصره نوشت و فرمود به او بگو زودتر به بصره برود بعد از چند روز به من فرمود: چرا تاجر ورشکست شده به بصره نرفته است؟ عرض کردم: چرا رفت است. فرمود: نه، بگو زودتر حرکت کند. من بعدا تحقیق کردم معلوم شد آن تاجر به کاظمین رفته بوده است و به بصره نرفته است به او گفتم میرزای شیرازی فرموده زودتر حرکت کن باز چندی بعد استاد به من فرمود: فلانی رفت گفتم: بلی فرمود: خیلی دیر کرد می ترسم چیزی بدست نیاورد. بعد از اندکی میرزای شیرازی مریض شد و از دنیا رفت و همانطور که گفته بود آن تاجر نتوانست حواله میرزای شیرازی را وصول کند. آن وقت بود که فهمیدم استاد ما میرزای شیرازی در آن هنگام که می گفت به آن تاجر بگوئید عجله کند. در حقیقت از مرگ خویش خبر می داده است.

3. پرداخت قرض

آیه الله شیخ عبدالنبی نوری می گوید: در ایام تحصیل صد و بیست تومان مقروض بودم و بشدت گرفتار. بعد از نمازی به امام زمان (عج) متوسل شدن و سپس به خواب رفتم در عالم خواب پیامبر صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که با عمامه سبزی نشسته اند تا من وارد شدم فرمودند: شیخ عبدالنبی: صد و بیست تومان توی آن صندوق است بردار و قرضهایت را بپرداز. از خواب بیدار شدم کسی در

زد، در را گشودم دیدم کسی از جانب میرزای شیرازی آمده و مرا به خانه ایشان دعوت می کند به محضرش شتافتم دیدم همانگونه که پیامبر خدا ﷺ را در خواب دیدم میرزای شیرازی همانگونه نشسته است تا وارد شدم فرمود: شیخ عبدالنبی! در آن صندوق صد و بیست تومان هست بردار و قرضه‌ها را بپرداز. من شگفت زده شدم خواستم خوابم را بگویم. فرمود: لازم نیست. گوئی از خواب من با خبر بود.

وداع یاران

میرزای شیرازی مدت 82 سال با کمال افتخار زندگی کرد و بالاخره در سال 1312 یاران را وداع و جانان را لبیک گفته جان به شاخسار جنان پر کشید. اگر چه علت مرگ او را برخی بیماری برونشیت و یا سل عنوان می کردند ولی عده ای را عقیده آن بود که پزشک مشکوکی که در سامره پیدا شد و سعی در نزدیک شدن به میرزا نمود و بالاخره در آخرین روزها به معالجه او پرداخت و پس از مرگ میرزا برای همیشه ناپدید شد از سر سپردگان انگلستان بوده است و میرزا را مسموم نموده است.

بنابراین زندگانی سراسر مبارزه و جهاد امام مجدد میرزای شیرازی با خط سرخ و پر افتخار شهادت که میراث اجداد بزرگوار او بود به پایان آمد و در نهایت این خط پاک سر بر آستان مقدس علوی نهاد و در کنار درب طوسی که به حرم مطهر علی علیه السلام گشوده می شود در مدرسه ای که خود بنا نهاده بود به خاک سپرده شد.

میرزا ابوالحسن جلوه متوفای 1314 ق

حکیم فروتن

غلامرضا گلی زواره

اجداد و انساب جلوه

حکیم الهی میرزا ابوالحسن جلوه یکی از دانشوران جهان تشیع است که در عصر قاجار چون ستاره ای فروزان در آسمان حکمت درخشید و با تلاشی ارزشمند و کوششی وافر مشعل حکمت را در این عصر روشن نگاهداشت. حکیم جلوه از لحاظ نسب به سلسله ای از سادات طباطبا انتساب دارد که از طریق پدر به امام حسن مجتبی علیه السلام و از طریق مادر به حضرت امام حسین علیه السلام می رسد و یکی از اجداد او سید بهاءالدین حیدر است که در قرن هفتم در زواره می زیست و زمانی که قوم وحشی مغول به این شهر یورش آوردند این سید وارسته چون شیر شجاع رهبری دفاع مردم این شهر در مقابل مهاجمان را عهده دار گردید و سرانجام به دست خونخواران مغول به شهادت رسید و در خانه اش دفن گردید و مرقدش اکنون زیارتگاه مردم می باشد. ⁽¹²²¹⁾

نسب جلوه پس از شش واسطه به متکلم و حکیم مشهور میرزا رفیعای نائینی می رسد و جلوه خود در نامه دانشوران ناصری ذیل شرح زندگانی خویش به این نکته اشاره دارد. ⁽¹²²²⁾

رفیع الدین طباطبایی یکی از حکمای معروف شیعه است که با استفاضه از محضر علمایی چون شیخ بهائی، میر فندرسکی و شیخ شوشتری در اقیانوس اندیشه به غواصی پرداخت و ثمره تلاشهای علمی او تالیفات ارزشمندی چون حاشیه بر صحیفه سجادیه، شرح اصول کافی و ثمره شجره الهیه می باشد که از

عمق تفکرش حکایت دارد. علامه مجلسی از او به عنوان سومین استاد اجازه، حدیث ذکر می کند. (1223)

دوران کودکی و نوجوانی جلوه

«سید محمد مظهر» پدر جلوه از شعرا و حکمای دوره قاجاریه است که برای تکمیل دانسته های طبی و ادبی خویش راهی هندوستان گردید و مدتها در این سرزمین اقامت داشت و در سال 1238 ق. در احمد آباد گجرات هند صاحب فرزندی شد که او را ابوالحسن نامید، همان شخصی که بعدها به میرزا ابوالحسن جلوه مشهور گردید.

«مظهر» به تقاضای برادرش میر محمد حسین دوم که انسانی فاضل و پروا پیشه بود همراه خانواده از هند به اصفهان آمد و غالبا در مولد و موطن خود یعنی زواره اقامت داشت تا آنکه به سال 1252 ق. در این شهر دارفانی را وداع گفت و در جلو بقعه پدرش - فقیه نامدار میر محمد صادق طباطبایی مدفون گردید. در این هنگام جلوه دوران نوجوانی را سپری می نمود و چهارده سال داشت. او تحصیلات مقدماتی، قرائت و ادبیات فارسی و بخشی از علوم عربی و حتی خط و کتابت را در زواره فرا گرفت و با وجود آنکه در این دوران از دست دادن پدر روانش را آزرده ساخته بود از کسب دانش دست بر نداشت. چنانچه خود در شعری می گوید:

با همه سختی و رنج محنت، نگذشت جز پی تحصیل این شب و سحر من

تحصیل در اصفهان و تهران

آن عنصر سخت کوش با وجود آنکه امکاناتی نداشت به منظور پیگیری تحصیلات، موطن خود را به قصد اصفهان ترک گفت. مدرسه ای که حکیم جلوه در آن اقامت گزید از بناهای امیر محمد مهدی معروف به حکیم الملک (از

نوادگان سید روح الله طباطبائی اردستانی) است. ⁽¹²²⁴⁾ حجره ای که جلوه در این مدرسه انتخاب کرد و در آن بیتوته نمود همان جایی است که سید حسین طباطبائی متخلص به مجمر شاعر زواره ای در سال 1209 در آن اقامت داشت. ⁽¹²²⁵⁾

در این حال شوق تحصیل، تفکر و تحقیق در سراپای وجود جلوه موج زد و طبق حقیقت جویی او با اندیشه های دینی بخصوص افکار فلسفی و عرفانی آشنا گردید. چنانچه خود می نویسد: «چون فطرتها در میل به علوم مختلف است خاطر من میل به علوم عقلیه کرد و در تحصیل علوم معقول از الهی و طبیعی و ریاضی اوقاتی صرف کردم.» ⁽¹²²⁶⁾

جلوه در اصفهان از محضر علمایی چون میرزا حسن نوری، میرزا حسن چینی و ملا عبد الجواد تونی خراسانی بهره برد و اصولا در پیمودن طریق حکمت به موازات شرکت در دروس این اساتید مطالعات شخصی داشت و در این راه آنی نیاسود و در بحثهای فلسفی و عرفانی با طلاب کاملا موفق بود.

در سال 1273 ق. در حالی که جلوه 35 بهار را پشت سر نهاده بود اصفهان را ترک کرد و به قصد تهران عزیمت نمود. مدرسه ای که در تهران جلوه به منظور اقامت در آن برگزید دارالشفای نام داشت که نخست به دستور فتحعلی شاه برای بیمارستان ساخته شد ولی بعدها به صورت مدرسه در آمد. ⁽¹²²⁷⁾

جلوه در این مدرسه به مدت 41 سال به تدریس حکمت و فلسفه و ریاضیات مشغول بود و در عصر نامبرده آقا محمد رضا قمشه ای و آقا علی مدرسی و جلوه سه استاد کامل فلسفه و حکمت به شمار می رفتند که کاروانی از دانشوران و مشتاقان معرفت از حوزه تدریس آنان استفاده می کردند و با رحلت آن دو حکیم در دوره ناصری علوم عقلی به مجلس درس جلوه انحصار یافت ⁽¹²²⁸⁾ و بعد از حاج ملا هادی سبزواری در مکتب وی فلسفه جان تازه ای

یافت. او در گوشه این مدرسه پارسا و بی پیرآیه، فروتن و اندیشمند می زیست و می کوشید تا جانهای تاریک را به نور حکمت روشن کند. فارغ از نام و نشان زندگی زاهدانه ای را می گذراند و در حدود نیم قرن پرتوی از اندیشه های خود را در اختیار شاگردانی قرار داد که خود بعدها در عصر خویش دانشوران مشهوری به حساب می آمدند.

شاگردان

حکیم جلوه طی نیم قرن تدریس شاگردان زیادی را تربیت کرد که برجسته ترین آنان به شرح زیرند:

1. میرزا محمد طاهر تنکابنی:

وی پس از وفات آخوند محمد رضا صهبا قمشه ای به درس میرزا ابوالحسن جلوه رفت و کتاب تمهید القواعد ابن ترکه را نزد وی خواند. تنکابنی درباره روش درسی جلوه می نویسد: میرزا را عادت بر این بود که تا کتابی را تصحیح نمی کرد شروع به بحث در آن نمی نمود. آن تمهید القواعد که زند آقا محمد رضا قمشه ای خوانده بودیم گاهی سطر به سطر افتاده داشته و او به نیروی بیان عرفانی مطالب کتاب را تقریر می نمود لیکن مرحوم جلوه ابتدا تمام کتاب را اصلاح می نمود سپس درس می گفت و از این مقایسه کوچک طرز دقت و تحقیق میرزای جلوه نسبت به نحوه تدریس مرحوم قمشه ای کاملاً آشکار بود.

(1229)

میرزا محمد طاهر تنکابنی از اساتید مسلم فلسفه در دوران اخیر است و احاطه نامبرده به متون و آراء فلاسفه سلف شگفت انگیز بوده است (1230) و در ریاضیات، هیئت، نجوم و طب نیز مهارت داشت. از سال 1310 ش. دوران مشقات این حکیم آغاز شد و از پی تبعیدها و زنانها (به دلیل مبارزه با

رضاخان) سر انجام در سال 1320 از دار غرور به سرای سرور کوچ نمود (1231) و در جوار قبر استادش جلوه مدفون شد.

2. آیت الله العظمی میرزا محمد علی شاه آبادی:

این فقیه عارف پس از فراگیری مقدمات و علوم نزد پدر و برادر بزرگ خود آیت الله شیخ احمد بید آبادی و علامه میرزا محمد هاشم چهار سوقی هنگامی که پدرش مورد غضب ناصر الدین شاه قاجار واقع شد و تبعید گردید در سال 1304 ق. به همراه والد بزرگوار خویش راهی تهران شد و تحصیل علوم اسلامی را پی گرفت و فلسفه، حکمت و عرفان اسلامی را پی گرفت و فلسفه، حکمت و عرفان را نزد حکیم جلوه آموخت و پس از 16 سال اقامت در تهران به نجف اشرف رفت و در آنجا از محضر آخوند ملا محمد کاظم خراسانی استفاده کرد. در سامرا نزد میرزای شیرازی نیز شاگردی کرد و پس از 8 سال اقامت در عراق به تهران آمد و در خیابان شاه آباد سابق سکونت گزید. به همین دلیل او را شاه آبادی گویند. وی در مدت 17 سال اقامت در تهران به نشر معارف مذهب حقه تشیع و مبارزه با نظام جور از طریق جلسات درس و سخنرانی همت گماشت و قبل از به قدرت رسیدن رضاخان کرارا چهره مزدورانه وی را افشا می نمود. در محضر آیت الله شاه آبادی دانشورانی چند تربیت شدند که برجسته ترین آنها حضرت امام خمینی (ره)، حضرت آیت الله مرعشی نجفی و آیت الله میرزا هاشم آملی می باشد که در قم از محضر این عارف متشرع فیض بردند. از تالیفات گرانقدر نامبرده شذرات المعارف، رشحات البحار و مفتاح السعاده در خور ذکرند. (1232)

3. آقا سید حسین بادکوبه ای:

وی متولد 1293 ق. در یکی از روستاهای بادکوبه جمهوری آذربایجان است. پس از تحصیل مقدماتی به تهران آمد و فلسفه و ریاضیات را نزد جلوه فرا گرفت. پس از مدتی عازم نجف شد و در این شهر مقدس نزد آخوند خراسانی و شیخ حسین مامقانی فقه و اصول را آموخت. فیلسوف معاصر و مفسر کبیر علامه طباطبایی ریاضیات و الهیات شفا را نزد این حکیم در نجف تحصیل نمود. (1233)

4. ملا محمد آملی:

آن مرحوم از فقها و مجتهدین پرهیزکار و مشاهیر مراجع روحانی است که به منظور دفاع از مشروطه مشروعه با شیخ فضل الله نوری همکاری داشت. وی پس از نشو و نما در آمل و فراگیری علوم مقدماتی در این شهر روانه تهران گردید و از افاضل این شهر خصوصا حکیم جلوه استفاده کرد و خود به تدریس و انجام وظایف شرعی و خدمات دینی پرداخت و از مراجع عظام محسوب گردید. وی در سال 1336 به رحمت ایزدی پیوست و جنازه اش با تجلیل و احترام فراوان در جوار مقبره جلوه دفن گردید. (1234)

5. میرزا حسن کرمانشاهی:

نامبرده که از شاگردان مسلم و مبرز جلوه است یکی از ارکان مهم انتقال فلسفه به طبقات متاخر می باشد. شاگردان زیادی تربیت نموده که مشهورترین آنها فیلسوف فاضل سید موسی زر آبادی است، از تالیفات وی حواشی فراوانی است که بر شرح اشارات و اسفار و شفای ابوعلی سینا نوشته است. (1235)

دیگر شاگردان جلوه عبارت اند از:

حکیم میرزا ابراهیم حکمی زنجانی، حکیم ملا محمد هیدجی زنجانی، عبدالرسول مازندرانی، ضیاً الحکمای زواره ای، میرزا مهدی آشتیانی، میرزا علی اکبر حکیم یزدی، میرزا محمود مدرس کهکی قمی، حاج شیخ عبدالنبی نوری، سید عباس شاهرودی، سید محمود حسینی مرعشی نجفی (پدر حضرت آیه الله مرعشی نجفی) حاج میرزا عبدالکریم سبزواری فرزند حاج ملا هادی سبزواری و...

آثار و اندیشه های جلوه

جلوه از اوان جوانی روان خود را با حکمت و فلسفه آشنایی داد و از سرچشمه «یوتی الحکمه من یشأ» کامروا و سراب گردید. آفتاب حکمت بر ذهنش تابید و به نور معرفت آراسته گردید. قدرت کم مانند وی در مباحثه و مناظره و تسلط عالی به آثار فلسفی، احاطه بر اندیشه های حکمای سلف به همراه فروتنی و مهربانی و کلام شیوا و شیرین، جلسه درسش را در مدرسه دارالشفأ با هیجان و پر ازدحام نمود. بر اندیشه های فلسفی وقوف داشت و اقوال مخالف و موافق را در ابحاث حکمی و عرفانی بررسی می کرد. از دالان تردید سریع عبور می کرد و شوارع سالم تر را برای عبور از مباحث فلسفی بر می گزید. تخصصی ویژه در تدریس اندیشه های ابوعلی سینا داشت و در فلسفه مشأ استادی نامور بود. (1236)

تالیفات ابن سینا را ارزشمند دانسته، به تدریس آنها افتخار می کرد. آثار ملاصدرا را نیز تدریس می نمود و ماخذ بعضی نقل قولهای مندرج در اسفار اربعه را مشخص می نمود. (1237) تقریباً اکثر عمر با برکت این حکیم صرف مطالعه، تحقیق و تفکر شد و اگر به این امور اشتغال نداشت به راز و نیاز با خدای خویش و امور عبادی می پرداخت. با وجود تواناییهای فکری و اندیشه

های عالی در هنگام نوشتن به ساحت مقدس اهل بیت عصمت و طهارت توسل می جست و آن روانهای پاک و مقدس را به امداد می طلبید تا مبادا از خود نوشته ای بر جای نهد که عبث باشد یا خوراکی شبهه ناک را متوجه اذهان نماید.

جلوه را در پاره ای از تذکره ها و کتب تراجم به مدرس و مبلغ فلسفه مشأ و بی توجه و حتی خالف حکمت اشراق معرفی نموده اند اما با بررسی گرایشها و برخی نوشته ها و خصوصا اشعارش این واقعیت آشکار می شود که آن آرامش روحانی را که خاطرش از آغازین دوران بحث و تحقیق در آثار فلسفی جویای آن بود به دست نمی آورد و این گونه مباحث فلسفی شکلهایی را برایش پدید آورده که شناخت عرفانی و اقبال به سلوک روحانی و سیر معنوی او را از این دالان تردید می رهند. او که با صمیمیت و جدیتی وافر در جستجوی حقیقت بود در دهه های آخر زندگی راه قلب را برای رسیدن به این مقصد بر می گزیند و از این طریق به استقبال نفخه های روحانی می رود. چنانچه در شعری به این واقعیت اذعان دارد.

عقل کالای نفیسی است به بازار جهان ما ز عشق آتش سوزنده به کالا زده ایم
ما ز کشتی بگذشتیم پس شوق وصال خویش از جان بگذشتیم و به دریا زده ایم
و در مطلع غزلی می گوید:

گر چه ندانم کجاست بارگه و کوی دوست لیک به دل می رسد از همه سو بوی دوست
و در بیتی دیگر گفته است:

مرا به دل همه شوق بهشت بود به عمر چو نور روی تو دیدم نماند شوق بهشت
یکی از آثاری که پرتوی از اندیشه های عرفانی جلوه را به ثبوت می رساند
تعلیقه ای است که آن حکیم بر مقدمات شرح فصوص الحکم قیصری نوشته
است که نسخه ای عکسی از آن در اختیار نگارنده است. (1238)

اهم آثار جلوه به شرح زیرند:

- 1- حاشیه بر شفأ
- 2- حواشی بر کتاب اسفار ملاصدرا (1239)
- 3- اثبات الحركه الجوهریه که رساله ای است به زبان عربی درباره اثبات این مطلب که حرکت علاوه بر اعراض در جوهر نیز وجود دارد. (1240)
- 4- رساله ای در بیان ربط حادث به قدیم که در حواشی شرح هدآیه ملاصدرا در تهران چاپ شده است.
- 5- حواشی بر مشاعر ملاصدرا که به انضمام رساله عرشیه ملاصدرا در تهران طبع گردیده است.
- 6- حواشی بر مبدأ و معاد ملاصدرا (نشر یافته در سال 1313 ق.).
- 7- رساله ای در ترکیب و احکام آن
- 8- رساله در وجود و اقسام آن که تقریر جلوه و تحریر شاگردش حاج سید عباس شاهرودی می باشد. (1241)
- 9- حاشیه بر شرح هدایه الاثیریه ابهری (متوفای 660 ق.). (1242)
- 10- تعلیقه بر رساله دره الفاخر، نسخه ای از این تعلیقه به خط نستعلیق سید عباس شاهرودی مذکور که در سال 1306 ق. تالیف شده در کتابخانه آستان قدس رضوی موجود است.
- 11- حاشیه بر شرح ملخص چغمینی (چاپ شده در سال 1311 ش.).
- 12- تعلیقات بر مقدمه شرح فصوص قیصری (1243)
- 13- حاشیه بر شرح منظومه حاج ملا هادی سبزواری که نسخه مخطوطی از آن در کتابخانه مجلس شورای اسلامی ضبط است. (1244)

14- جسم تعلیمی، رساله ای است در حکمت که سید علی اکبر طباطبایی در شعبان 1311 ق. آن را به خط شکسته نستعلیق نوشته است. (1245)

15- وجود الصور النوعیه که رساله ای است در فلسفه و طی آن جلوه اثبات می کند که صور نوعیه در اجسام، جوهر و موجود می باشد.

16- انتزاع مفهوم واحد، که در آن انتزاع مفهوم واحد را از حقایق متباینه مورد بحث قرار داده است.

17- القضیه المهمله هی القضیه لطبیعیه که موضوع آن در منطق است و در این رساله از طریق استدلال ثابت شده است که قضیه مهمله همان قضیه طبیعی می باشد.

18- بیان استجابات دعا، در آغاز این رساله جلوه ماهیت را بر سه قسم تقسیم کرده و دعا را از قسم دوم می داند و موثرترین وسیله استجابات آن را شناخت کامل پروردگار دانسته است. (1246)

19- دیوان جلوه، آن حکیم خود به جمع و تدوین آثار منظوم خویش رغبتی نشان نمی داد و بعدها یکی از شاگردانش (میرزا علی خان عبدالرسولی) در سال 1348 ق. اشعار وی را که مشتمل بر قصاید، غزلیات و مثنویات بود جمع و تدوین نمود که به سعی و اهتمام احمد سهیلی خوانساری در تهران به طبع رسید. در مقدمه دیوان مزبور میرزا علی خان شرح حالی از جلوه و خاندانش را آورده و در پایان آن سهیلی خوانساری رباعی زیر را درج نموده است:

این نامه که چنچینه در سخن است هر نکته وی شمع هزار انجمن است
از کیست سهیلی که چنین جلوه گراست از جلوه که نام نامیش بوالحسن است

اخلاق و رفتار جلوه

جلوه اندامی تکیده و نحیف اما قامتی بلند داشت و هاله ای از روحانیت بر سیمای پر جذبه اش پرتو افکنده بود. نگاه نافذش که اغلب آکنده از محبت و آمیخته با وقار و شکوه بود افراد را جلب می کرد. با وجود تواضع و وارستگی هیبتی داشت که سبب می شد مردم به دیده احترام او را نگریسته، تکریمش کنند. جامه اش با وجود سادگی و ارزانی پاکیزه و نظیف بود. پاپوشی سبک، ساده و راحت داشت. در واپسین سالهای حیات پر برکت خویش که توان جسمی آن حکیم به تحلیل رفته بود عصبایی ساده وی را در راه رفتن کمک می کرد. با وجود آنکه حکیمی برجسته بود و از نظر علمی مقام والایی داشت هر کس او را می دید کوچک ترین نشانه ای از برتری طلبی و تشخص در وی نمی یافت. خوش برخورد و شیرین گفتار و کم مراوده بود. ⁽¹²⁴⁷⁾ در برخورد با افراد به مصداق «کلم الناس علی قدر عقولهم» به تناسب با آنها عمل می کرد به نحوی که وقتی از او جدا می شدند شادمان و مسرور به نظر می رسیدند. ساده و بی تکلف زندگی می کرد و در مواقعی برای آسایش دیگران خود را رنج می افکند. از مال دنیا چیزی نیندوخت و تنها دارایی او کتابهای ارزشمند بود که به وسیله آنها اندیشه خود را صفا می داد و روان خویش را التیام می بخشید. محل زندگی حجره ای تو در تو واقع در مدرسه دارالشفاء بود که در نهایت سادگی در آن بیتوته می نمود. زهد و قناعت نیازهایش را تقلیل داده و به نسبت کاستن از خواستنها خویشتن را از قید اسارت امور دنیوی رها کرده بود و لذا با عزت نفس و مناعت طبع زیست و هرگز از کسی تقاضایی نکرد و به احدی برای تامین امور مادی زحمت نمی داد. با وجود اینکه پذیرایی او را هر کس به جان خریدار بود کمتر به مجلس این و آن مراوده می کرد. ⁽¹²⁴⁸⁾ با این نصیب اندک از

این دنیای فانی برکات زیادی را از خود بروز داد که نمونه آن مرزبانی از اندیشه های اسلامی و نشر معارف تشیع و تربیت ده ها دانشور و فاضل است که هر یک خود ناشر افکار و معارف دینی بودند.

او که از همان اوان جوانی به تزکیه و تصفیه دل پرداخت رابطه اش با اهل بیت علیهم السلام نیز پیوندی قلبی و توأم با عشق و علاقه بود که از شناختی عمیق و آگاهی وسیع سرچشمه می گرفت. به همین دلیل جاذبه ای از محبت اهل بیت علیهم السلام به سوی او رو نمود که در جذب و جلب معنویات برای او بسیار موثر بود. وی عقیده داشت که مهر به خاندان عصمت و طهارت انسان را از آلودگی ها پاک کند، چنانچه در شعری درباره حضرت علی علیه السلام گفته است:

غیر علی کس نکرد خدمت احمد غمخوار موسی نباشد الا هارون
تیره روانم اگر چه از ره تحقیق هست به انواع معصیت ها مرهون
ز آب مدیحش زخویش جمله بشویم آری شوید همی پلیدی سیحون

افول کوکب حکمت

رفته رفته فرتوتی و رنجوری، این استوانه اندیشه را بر بستر بیماری افکند و او را از توان انداخت. یکی از شاگردان و نزدیکان جلوه (شیخ عبدالرسولی) وقتی استاد را بیمار دید که پرستاری ندارد او را با کمال میل به خانه خویش برد و چون پدری مهربان از جلوه پرستاری نمود. اما حال آن حکیم لحظه به لحظه رو به وخامت می رفت و چراغ حیات دنیویش رو به خاموشی می گرایید عبدالرسولی در مقدمه دیوان جلوه نوشته است: در شب جمعه ششم ذیقعد 1314 ق. که شب وفاتش بود هنگام خواب پدرم را خواست. پدرم تا نماز مغرب گزارد و به بالین او رفت از حال رفته بود و توانایی سخن گفتن نداشت.

قدری با طرف چشم و نوک زبان الحاح و تضرع کرد و جان شیرین به بخشاینده جانها تسلیم کرد.

صبح آن روز جنازه را به مسجد میرزا مولا که در آن نزدیکی است بردند و از آنجا طی تشییع با شکوهی که جمعی از حکما و دانشوران تهرانی حضور داشتند وی را در ابن بابویه دفن نمودند.⁽¹²⁴⁹⁾ مراسم عزاداری آن حکیم نه تنها در تهران بلکه در شهرستانها با شکوه و عزت تمام برگزار گردید و یاد آن حکیم، گرامی داشته شد.⁽¹²⁵⁰⁾ ناگفته نماند که آرامگاه جلوه بتازگی با حفظ معماری سنتی به طرز زیبا و باشکوهی بازسازی گردیده و در جوار بارگاه شیخ صدوق مورد احترام و زیارت دوستداران معرفت است.⁽¹²⁵¹⁾

سید جمال الدین اسد آبادی متوفای 1314 ق.

غریو بیداری

محمد باقر مقدم

تولد و تبار

در شهر اسد آباد همدان در محله با سابقه «امامزاده احمد» مردمانی نجیب از سادات حسینی زندگی می گذرانند و پاکمردی از تبار پیامبر ﷺ راهبری آنان را بر عهده دارد. سید صفدر عالمی پرهیزگار و دانشمندی پارساست که ساکنان کوچه سیدان، سالاری آن بزرگوار را پذیرفته و دل به فرمانش سپرده اند. (1252)

وی از نوادگان امام سجاد علیه السلام است و خاندانش از سال 673 ق در محله «سیدان» اسد آباد همدان جای گرفته اند. اغلب آنان از اهل علم و مقتدای مردم و قاضی دیار خود بودند و از میانشان خوشنویسان معروفی چون «میرزکی» (برادر سید صفدر) برخاسته اند. این دودمان در میان مردم اسد آباد به طایفه شیخ الاسلامی معروف بوده و هستند. مردم اسد آباد برای سید صفدر و نیاکان وی احترام خاصی قائل بودند بخصوص اینکه سلسله کرامات و سجایای برجسته ای داشته اند. (1253)

سید صفدر و همسرش (سکینه بیگم) از یک ریشه و اصل بودند. نیای بزرگوار آن دو، «میر اصیل الدین» فرزند «میر زین الدین حسینی» دو پسر به نامهای «میر رضی الدین» و «میر شرف الدین» داشت که سکینه بیگم دختر میر شرف الدین بود. او زنی با سواد و آشنا به قرآن بود که همچون شوی خویش از تربیت خانوادگی و نجابت ذاتی برخوردار گشته، پیوسته در رونق کانون گرم زندگی می کوشید.

آری، سید جمال الدین در ماه شعبان 1254 ق. (آبان 1217 ش) در چنین فضای پاک معنوی پا به عرصه وجود نهاد. (1254)

پرورش مروارید

نبوغ ذاتی، هوش سرشار و فراست قوی سید جمال وی را از همان دوران کودکی در پی تجزیه و تحلیل محتوای داستانها به آفاقی دیگر سوق می داد از همان ایام کودکی به فکر چاره و علاج دردها و رنجها می پرداخت. سید جمال الدین با اینکه کودک بود بازی هایش بزرگمنشانه می نمود و در رفتار، گفتار و کردارش آثار بزرگی و کمال هویدا بود. «حیرت افزاتر اینکه بازی های بچه گانه اش اکثر، تهیه سفر روم و مصر و هند و افغان و فرنگستان بوده، زاد راحله خود را بر اسبهای چوبی بسته، خود و یکی دو نفر از اطفال را منتخب می کرده... با پدر و مادر و همشیره های خود وداع می کرده است که باید به هند و مصر و روم و افغان و... بروم. ایشان به زبان کودکانه با او همساز می شدند و او هم نویدهایی چند از مسافرت خود به پدر و مادرش شرح می داد.» (1255)

تحصیلات

سید از پنج سالگی در نزد پدر و مادر آموزش قرآن را آغاز کرد و مقدمات عربی را طی سالهای اول تحصیل بخوبی فرا گرفت. در همین ایام به موجب اختلافات موجود میان قبایل آن دیار و همچنین تنگ نظری بعضی و نیز در پی وسعت بخشیدن به دانسته های خود، زادگاه خویش را ترک می گوید و در سال 1264 ق. به همراه پدرش «سید صفدر» وارد شهر قزوین می شود و چهار سال در آنجا ماندگار می گردد. (1256) وی با پشتکار و جدیت در حوز علمیه این شهر به درس و بحث پرداخت و علوم و فنون مختلف را با اشتیاق یاد گرفت و در ادبیات عرب، منطق، فقه و اصول سر

آمد همدرسان خود شد. با بهره جویی از سرعت انتقال و توان استنتاج خارق العاده با خواندن یک کتاب در رشته ای از علوم، سایر کتب همان رشته را خود می خواند یا به دیگران درس می داد. او احساس خستگی در تحصیل را با تفکر در آفاق و انفس می گذراند و بیهوده اوقاتش را از دست نمی داد. روزی پدر برای سرکشی به فرزند به قزوین می رود. در آن موقع شمال ایران در چنگال «وبا» گرفتار آمده سید صفدر می گوید: دیدم پسر مشغول مشاهده قلب و اعضا و جوارح مردگانی است که به مرض وبا در گذشته اند. به او گفتم: مردم همه از وبا می گریزند، تو چگونه خود را به مردگان مشغول می داری؟ جواب داد: می خواهم بدانم که این مرض در اعضا و جوارح انسان چه تأثیر دارد! (1257)

ورود به تهران

سید جمال الدین در سال 1266 ق. در معیت پدر وارد تهران شد. در این هنگام امیرکبیر در سمت صدارت عظمی همچنان قدرت را در دست داشت. سید جوان در آغاز ورود به این شهر، پس از استراحتی کوتاه، اقدام به شناسایی پایتخت و اوضاع و احوال حکومتی آن می کند و آنگاه سراغ بزرگترین مجتهد وقت (آقا سید محمد صادق طباطبایی همدانی) را می گیرد و در پای درسش می نشیند، تا ضمن افزودن به معلومات خود، محیط درس و دایره نفوذ حکم آن سرور را از نزدیک ببیند. او بی درنگ مباحثه علمی را با استاد آغاز می کند به طوری که آقا سید محمد صادق را خیلی زود شیفته خود می گرداند و استاد نیز وقتی از فضل و کمال سید آگاه می شود برای اولین بار عمامه بر سر شاگردش می گذارد. (1258)

نبوغ علمی و فضل و کمال سید بسرعت فضای شهر تهران را فرا می گیرد و بیشتر علما، فیض حضورش را غنیمت شمرده، به خدمتش می رسند. آنان سپس چند روزی هم به دعوت حاج میرزا محمود طباطبایی، در منزل وی پذیرایی می شوند و همچنان علما و طلاب به دیدارشان می شتابند. (1259)

هجرت به نجف

سید صفدر در مدت اقامت خود در تهران، به اسرار پیچیده ای که در روح و روان فرزند دلبندهش نهفته بود، بیش از پیش پی برد. او جوان خود را در برخورد با عالمان بزرگ و مجتهدان بلند پایه، همانند دانشمندی زبر دست و مطلع از رموز علوم یافت که زبانی گویا و سخنی نافذ داشت. بر این اساس مصمم شد وی را به مرکز حوزه علوم و معارف اسلامی (نجف اشرف) ببرد و به دریای پر تلاطم علم شیخ انصاری (استاد بزرگوار خود او) وصل سازد.

سید در سال 1266 ق همراه پدر به قصد نجف اشرف از تهران حرکت می کند و بعد از سه ماه توقف در بروجرد و مباحثه علمی با عالمان آن شهر، به عتبات علیات مشرف شده، به خدمت شیخ مرتضی انصاری - طاب ثراه - می رسد. وی چهار سال در خدمت آن عالم فرزانه مشغول تحصیل علوم اسلامی می شود و در علوم تفسیری، حدیث، فقه، اصول، کلام، منطق، فلسفه، ریاضی، طب، تشریح، هیئت و نجوم به تحقیق می پردازد و در تمام این مدت مخارج سید جمال الدین را شیخ انصاری به عهده می گیرد و در نهایت درجات علمی او را تصدیق و به فتوا دادن در امور شرعی اجازه اش فرماید. این در حالی بود که آوازه فراست و نبوغ سید جمال، عالمان نجف، کربلا و سامرا را به حیرت واداشته بود، تا این که مورد حسد و کینه برخی نا اهلان قرار گرفت و به توصیه استاد بزرگش، در سال 1270 ق روانه شهر بمبئی در هندوستان شد. (1260)

سید در هند و افغان

وی در 16 سالگی به همراهی یکی از علمای مورد وثوق، از راه آبی (بوشهر - بمبئی) وارد شهر بمبئی شد ولی از آن جایی که بمبئی بیشتر یک بندر تجاری بود تا یک شهر علمی، نتوانست به روح پر خروش سید آرامش لازم دهد، از این رو پس از مدتی به اطراف ایالات مرکزی هند حرکت کرد و خود را به مرزهای شرقی هند (کلکته) رسانید.

وی در مدت دو سال اقامت در آنجا و ضمن ملاقات با عالمان و روشنفکران و مشاهده زندگی مردم بخوبی دریافت که هندوستان یکسره در اختیار دولت انگلیس است و کشور بریتانیا گرچه به اندازه یک ایالت هندوستان نیست و جمعیتش در مقایسه با جمعیت هندوستان ناچیز به شمار می رود توانسته است به آسانی این کشور پهناور را زیر سلطه در آورد و تمامی منابع ملی و محصولات با ارزش و حتی جان و مال و ناموس آنها را به غارت ببرد.

از این زمان بود که فعالیت‌های سیاسی و اصلاحی سید جمال الدین آغاز شد. او در ضمن شناسایی استعداد‌های دشمن استعمارگر و بررسی جنبه های قوت و رمز موفقیتشان، به تجزیه و تحلیل علل و منشأ ضعف و انحطاط مسلمین بر آمد و در پی یافتن راه حل‌های اساسی، شب و روز تلاش کرد. در این موقع افغانستان بتازگی از ایران جدا شده و به پشتیبانی انگلیسیها بر ضد حکومت ایران شوریده و به حکومت نیمه مستقلی رسیده بود. بنابراین سید تصمیم گرفت به افغانستان برود و مردم آن کشور را بیدار کند و آنان را از حيله بریتانیا آگاه سازد.

او در سال 3 - 1272 ق (1234 ش) به قصد مکه و زیارت خانه خدا از هندوستان خارج شد. سپس تا اواخر 1275 ق. از مکه مسیر مدینه، اردن،

دمشق، حمص، حلب، موصل، بغداد و نجف را طی کرد و اوضاع تمامی شهرهای مهم اسلامی را بررسی نمود و در نهایت خود را به وطن اصلی (اسد آباد همدان) رساند. اما با اوضاع نابسامانی که در تهران با آنها روبرو شد نتوانست در ایران توقف کند و از همین رو از راه خراسان عازم «هرات و کابل» گردید. سید بعد از ورود به افغانستان، حدود پنج یا شش سال در آن کشور اقامت کرد و فعالیتهای اصلاحی چشمگیری را به انجام رساند و رهبران سیاسی و مردم افغانستان را از نقشه های پشت پرده استعمار پیر، انگلیس آگاه ساخت که نمونه ای از آنها چنین است.

1. تألیف و نشر کتاب «تتمه البیان فی تاریخ الافغان»

2. انتشار روزنامه «شمس النهار»

3. اصلاح اموری از قبیل تشکیل کابینه وزراً، تنظیم سپاه، ایجاد مکتبهای لشکری و کشوری برای جوانان، توجه دادن مردم به زبان ملی، تاسیس بیمارستان، مرکز دامپزشکی، پستخانه و کاروانسراها.

با گسترش دامنه فعالیتهای فرهنگی - سیاسی سید، چون دشمن خود را در آستانه نابودی دید با دسیسه های وسیع عرصه را بر وی تنگ کرد. از این رو سید به ناچار عازم هندوستان شد ولی به محض ورود دانست که دشمن پیشدستی کرده و در کمین او نشسته است. با این حال او شجاعانه وارد میدان نبرد شد و با سخنرانیهای آتشین به روشنگری مردم هندوستان پرداخت و این چنین آنان را بر ضد استعمار پیر تشویق کرد:

«هرگاه شما صدها میلیون پشه شوید و زمزمه در گوش بریتانیا نمایید... و هر گاه شما صدها میلیون از هند با هم باشید یا خداوند شما را مسخ کرده و

لاک پشت شوید و در جزیره بریتانیا فرو روید، آزاد مردانی در هند خواهید شد. « (1261)

دولت انگلیس بیش از این نتوانست تماشاگر این صحنه ها باشد و در حالی که خود در ابتدای ورود سید جمال الدین، مدت اقامت او را دو ماه تعیین کرده بود، هنوز یک ماه نشده دستور اخراج وی از هند را صادر کرد. این بود که سید تصمیم گرفت هندوستان را به سوی کشور مصر ترک گوید.

حضور در مصر

او در سال 1285 ق. از راه دریا وارد مصر شد و در مدرسه جامع الازهر با علمای بزرگ آن کشور ملاقات کرد و در اقامتگاه خود برای جوانان عرب کرسی درس بر پا نمود و با سخنرانیهای پر شور آنان را مجذوب خویش ساخت. ولی این سفر چهل روز دوام نیاورد زیرا حکم اخراج وی از سوی «خدیو مصر» صادر شد و سید به ناچار روانه اسلامبول شد. وقتی ترکان عثمانی خبر آمدن سید را شنیدند بسیار خوشحال شدند و دو شخصیت علمی و سیاسی امپراتور عثمانی «عالی پاشا» صدر اعظم و «فواد پاشا» به پیشواز سید شتافتند و او را در دربار مورد تکریم و مشاور خویش قرار دادند. ولی چندی نگذشت که در اثر کج اندیشی و ترس درباریان و حسادت «شیخ الاسلام»، سلطان عثمانی دستور داد تا سید مدتی را به خارج از اسلامبول سفر کند. از این رو، وی در سال 1287 ق. به بهانه سفر سیاحتی و مشاهده آثار باستانی بار دیگر وارد کشور مصر شد. در این سفر، پس از دیداری که میان سید و ریاض پاشا (رئیس دولت مصر) انجام پذیرفت، ریاض پاشا سخت شیفته کمالات روحی و معنوی سید شد و از او خواست تا در مصر اقامت گزیند. سید جمال الدین از این فرصت طلایی استفاده جست و نخست در منزل جلسه درس و

بحث برای جوانان دانشگاهی و طلاب پر شور تشکیل داد و سپس آن را به دانشگاه الزهرا انتقال داد و شاگردان بسیاری را مشتاق خویش ساخت. او علاوه بر اساتید و دانشمندان بزرگ مصر با روشنفکران و مردم ارتباط برقرار می کرد. حتی در قهوه خانه های مصر حاضر می شد و افکار و اندیشه های خود را برای مردم بیان می داشت، به طوری که در طول چند سال اقامت در آن کشور توانست تحولات بزرگی را از نظر فرهنگی، سیاسی و اجتماعی در اذهان مردم ایجاد کند. او با نوشتن مقالات گوناگون در روزنامه های کثیرالانتشار مانند، مصر و التجاره (که با پیشنهاد وی از سوی ادیب اسحق راه اندازی شده بودند)، ادبیات مصر را از ریشه دگرگون ساخت و ضمن رشد و آگاهی دادن به مردم، توطئه های پشت پرده دشمنان را بر ایشان معرفی کرد تا اینکه ریضا پاشا این دو روزنامه را توقیف کرد ولی سید همچنان به راه خود ادامه داد و مبارزه سختی را بر ضد دولتهای خارجی و استبداد داخلی آغاز کرد و در نهایت شب 17 رمضان 1296 ه توقیف و به «سوئز» فرستاده شد تا وی را از آنجا به کشور ایران گسیل کنند. (1262)

دارایی سید در مصر، منحصر به یک کتابخانه بود که هنگام توقیفش، کتابهای آن را «رچرس» مستشار انگلیس مالیه مصر، به تصرف خود در آورد ولی بعدها ناگزیر شد آنها را در چند صندوق نهاده به دنبال صاحبش به بندر بوشهر بفرستد. (1263)

طلوع دیگر در هند

سرانجام سید با شاگردش «ابوتراب عارف افندی» یکسره با کشتی وارد جده شد. مدتی در آنجا ماند. سپس به مکه عزیمت کرد و با شخصیتهای مهم اسلامی تماس برقرار ساخت. آنگاه به سوی کشور هند روانه گشت (1264) و این بار

علاوه بر مبارزه با استعمار غرب در هند، جبهه دیگری نیز بر ضد افکار روشنفکری در آن کشور بنا نهاد و با اندیشه های تجددخواهی «سید احمد خان هندی» که طرفدار همکاری و سازش با انگلیسها بود، به ستیز جانانه برخاست و رهبری هر دو جبهه را بخوبی اداره نمود. ⁽¹²⁶⁵⁾

سید جمال الدین در پی این اقدام به «حیدر آباد دکن» تبعید شد و شرکت در مجامع عمومی از وی سلب گردید. ولی او از پای نشست و کتاب معروف خود را در رد طبیعیت و افکار متجددانه آنان تالیف کرد. او این کتاب را به زبان فارسی نوشت و سپس به زبان اردو و نیز به وسیله شیخ محمد عبدو و عارف ابوتراب به عربی ترجمه شد. ⁽¹²⁶⁶⁾ علاوه یک جمعیت سری به نام «عروه» را در حیدر آباد تشکیل داد. ⁽¹²⁶⁷⁾ و جوانان شجاع و بزرگی را در آن تربیت نمود که بعدها شخصیت هایی چون: محمد اقبال، شوکت علی و محمد علی جناح از شاگردان و تربیت یافتگان این جمعیت به شمار می آمدند. اما همه این تلاشها در نهایت سبب شد تا سید برای چندمین بار از هند اخراج گردد. ⁽¹²⁶⁸⁾

ستیز در قلب اروپا

او در سال 1300 ق. از هند خارج شد. نخست قصد کشور آمریکا را داشت ولی از این سفر منصرف گشت و در ماه جمادی الاخر یا رجب همین سال وارد لندن شد. مدتی به فعالیت و شرکت در محافل علمی مشغول بود که یکباره پایتخت انگلستان را به سوی کشور فرانسه ترک گفت و در شهر پاریس برای خود مسکن گزید. ⁽¹²⁶⁹⁾ در این حال او مرد جهانی شده بود. زیرا وی به تنهایی قدرتمندترین کشورهای موجود را به هراس و نگرانی وا داشته بود. مجامع سیاسی و علمی اروپا از تلاشهای همه جانبه وی در مشرق زمین برای زدودن جهل و نادانی، مقالات و سخنرانیها ارائه داده بودند. بنابراین همگان مایل بودند

این مرد افسانه ای را از نزدیک ببینند. مردم فرانسه و سایر مردان دانشمند و آزادیخواه که از کشورهای دیگر در آنجا به سربردند بسان پروانه به دور شمع وجودش گرد آمدند.

از مهمترین فعالیتهای سید در قلب اروپا، می توان به شرح زیر نام برد:

1. راه اندازی مجلیه معروف «عروه الوثقی» که با مقاله های پر شور و مستدل آن، دست پلید استعمار انگلیس را برای مردم، سیاستمداران روشنفکران غافل باز نمود و دشمنان جهان اسلام را بشدت به محاکمه کشید و سرانجام دولت فرانسه به فشار و اصرار انگلیس حکم به تعطیل این مجله داد. (1270)

2. دیدار وی با «ارنست رنان» حکیم و مورخ مشهور فرانسوی. در این ملاقات بحثهای فلسفی درباره «علم و اسلام و حقیقت قرآن» انجام پذیرفت که رنان به درستی فرهنگ اسلامی آگاه شد و از بسیاری از عقاید خود درباره اسلام و قرآن که بر خلاف تمدن و عمران می دانست دست برداشت. (1271)

3. گفتگوهای سید با رجال انگلیس که در صدد بودند تا با هیات تحریریه روزنامه «عروه الوثقی» تفاهم پیدا کنند و او نیز نماینده اش (شیخ محمد عبده) را در این خصوص به لندن فرستاد. (1272) و همچنین دیدارهای وی با «چرچیل»، «سردرودولف» و «لرد سالیسبری» در مورد حل مسأله سودان. در این دیدار رهبران سیاسی انگلستان پس از تعریف و تمجید از وی، پادشاهی کشور سودان را به سید پیشنهاد کردند. او بر آشفت و گفت:

«این تکلیف بسی شگفت انگیز است و این کارها دلیل نادانی در امور سیاسی شماست. حضرت لرد اجازه دهید که از شما سوالی نمایم. آیا سودان را مالک شده اید که می خواهید مرا پادشاه آن کنید؟! مصر از آن مصریان و سودان هم جزء جدانشدنی آن است.» (1273)

بازگشت به وطن

پس از سه ماه، مذاکرات سران انگلیس با سید جمال الدین به شکست انجامید. وی با هدف ایجاد مرکز خلافت اسلامی در جزیره العرب از پاریس به سوی قطیف رهسپار گشت. در این ایام سید توسط اعتماد السلطنه و حاج سیاح محلاتی از طرف ناصر الدین شاه به تهران دعوت شده بود. تلگرافها پی در پی رسید و محافل برای حضورش در تهران آماده گردید. ⁽¹²⁷⁴⁾ از این رو سید، از سفر به جزیره العرب منصرف و به قصد تهران عازم شیراز شد و در روز 23 ربیع الاول 1304 ق وارد پایتخت شد و در منزل حاج امین الضرب برای خود مسکن گزید، ⁽¹²⁷⁵⁾ ولی دیری نپایید که مورد ترس و وحشت و کینه شاه و اطرافیان قرار گرفت. شاه به طور محرمانه از حاجی امین الضرب خواست تا عذر مهمان خود را بخواهد! از طرفی سید نیز که بنا به درخواست سیاستمدار و روزنامه نگار روسی (کاتکوف) به مسکو دعوت شده بود، در نهم شعبان 1304 ق به آن کشور هجرت کرد. وی در آنجا دو سال اقامت گزید و با رجال سیاسی، نظامی و مذهبی روسیه دیدار و مذاکره نمود. یک روز تزار روسیه از وی خواست تا «شیخ الاسلامی» مسلمانان آن کشور را به عهده گیرد ولی سید در جواب گفت: من خود را مدافع منافع تمام مسلمانان جهان می دانم. علاوه سید از تیرگی میان دولت روس و انگلیس استفاده مناسب کرد و افشاگریهای وسیعی را بر ضد دولت بریتانیا در نشریات روسیه انجام داد که تا آن روز نظیر نداشت.

در این هنگام ناصر الدین شاه که برای شرکت در جشن جمهوریت پاریس عازم اروپا بود راهش از طریق روسیه افتاد. وی در این کشور پنهانور، سید را چون یاقوت درخشان یافت. سپس در اروپا نیز به هر جا قدم گذاشت، آثار و

شهرت سید را در آنجا به روشنی مشاهده کرد. لذا از کار قبلی خود پشیمان شد و در دیداری که با سید در مونیخ داشت سعی کرد گذشته‌ها را جبران سازد. و او را برای آمدن به ایران و اصلاح وضع سیاسی و اقتصادی کشور تشویق نماید. سید این تقاضا را به خاطر دفاع از وطن و مصلحت مردم پذیرفت. نخست در محرم 1307 ق. وارد مذاکره با رجال سیاسی روسیه شد و آنها را راضی کرد تا از امتیازاتی که در آن زمان می‌خواستند از ایران بگیرند، دست بردارند. سپس در هفتم ربیع الثانی همان سال به ایران بازگش تا کار اصلاحات را به طور جدی آغاز کند.

ولی در اثر توطئه‌های پشت پرده استعمار پیر (انگلستان)، زمینه بدبینی درباریان و شاه فراهم شد. هنوز شش ماه از حضور سید در تهران نگذشته بود که ناگهان نامه شاه در منزل حاجی امین‌الضرب به دست وی رسید. وقتی سید جمال‌الدین از حکم اخراج خود آگاه گردید به عنوان اعتراض به شهر ری (حرم حضرت عبدالعظیم حسنی) عزیمت کرد و در آنجا اعلان تحصن نمود و با سخنرانیه‌ها پر شور، حرم را به دژی استوار مبدل ساخت. چندی بعد فشار سفارت بریتانیا فزونی یافت و ناصرالدین شاه حکم توقیف و اخراج وی را صادر کرد. وقتی دستخط شاه به دست «مختار خان» حاکم شهر ری رسید، بی‌درنگ بیست نفر فراش فرستاد و سید را از بست حرم حضرت عبدالعظیم بیرون آورده، در 28 جمادی الاولی 1308 ق. روانه غرب کشور کرد.

غروب آفتاب

وی در نیمه اول شعبان همان سال وارد بصر شد. از آنجا نامه‌ای بسیار مهم و سرنوشت‌ساز به آیت‌الله میرزاش شیرازی نوشت. آنگاه از عراق به سوی لندن حرکت کرد و در آنجا با شدت بیشتری اوضاع نا‌هنجار دربار ایران را در

روزنامه های اروپایی افشا نمود و خطر استبداد داخلی و استعمار خارجی را بر ملل مشرق زمین توضیح داد. همچنین نامه هایی با سران قبایل و علمای برجسته عالم اسلام، از جمله نامه ای به علمای بزرگ ایران تحت عنوان «حمله القرآن» ارسال داشت و از خیانتها و بی لیاقتی ناصر الدین شاه در اداره کشور پرده برداشت. او با ایجاد نشریه ای موسوم به «ضیأ الخاقین»، که اولین شماره آن در ماه رجب 1309 ق انتشار یافت، به فعالیتهای افشاگرانه خود شعاع بیشتری بخشید تا اینکه دولت بریتانیا احساس خطر کرد و مانع از ادامه انتشار آن شد و خود سید را نیز بشدت در تنگنا قرار داد. (1276)

در این هنگام نامه «سلطان عبدالحمید» توسط «رستم پاشا» سفیر عثمانی در لندن مبنی بر دعوت سید جمال الدین به «آستانه» به منظور اصلاحات سیاسی در کشور و حکومت عثمانی به دست وی رسید. از طرفی هم چون سید از مدتها پیش به فکر ایجاد تقویت «جبهه متحد اسلامی در مقابل استعمار غرب بریتانیا بود، به این دعوت پاسخ مساعد داد. او با آرمانی بزرگ در سال 1310 ق وارد مرکز خلافت اسلامی شد تا با تأسیس جبهه واحد اسلامی عزت و شوکت از دست رفته مسلمانان جهان را به آنان بازگرداند. حدود چهار سال برای تحقیق این هدف مقدس سرمایه گذاری کرد و نامه های بسیاری به شخصیت های سیاسی، مذهبی و فرهنگی جهان اسلام نوشت و آنها نیز استقبال خوبی از این حرکت انقلابی به عمل آوردند.

از این سوی، سلطان عبدالحمید هم به خیال اینکه فردا خلیفه مقتدر عالم اسلام خواهد شد با سید جمال الدین همکاری می کرد. ولی هنگامی که احساس کرد تخت و تاج وی نیز باید فدای این آرمان بزرگ بشود به بهانه های گوناگون مخالفت و کار شکنیها را شروع کرد. او راه چاره را در آن دید که باید

کار سید را یکسره کند و با یک ترنند شیطانی «مسمومیت» آن دانشمند سلحشور را به شهادت برساند. سرانجام این نقشه شوم در مورد سید جمال الدین عملی گردید و او در سال 1314 ق به دیدار محبوب خویش شتافت. پیکر پاک سید با شور و احترام مردم در قبرستان «شیخ لُر مزاری» در شهر بندری استانبول به خاک سپرده شد.

در آینه آثار

با اینکه سید جمال الدین اسد آبادی از ده سالگی همواره در سفر به سر برده و مشغول مبارزه بوده است، در هر زمان که فرصتی به دست می آورد در امر تالیف و تصنیف تلاش کرده است. از این رو آثار مکتوب این مرد بزرگ را به دو دسته می توان تقسیم کرد:

الف: آثاری در موضوعات مختلف که نام برخی از آنها به شرح زیر است.

1. تتمه البیان فی تاریخ الافغان

2. القضا و القدر

3. اسلام و علم

4. نیجریه یا ناتورالیسم

5. الوحده الاسلامیه

6. الواردات فی سر التجلیات

ب: نامه ها، سخنرانیها، مقالات، مذاکرات و مصاحبه ها. که تعدادی از اینها با عناوین «مقالات جمالیه»، نامه های سید جمال الدین»، «شرح حال و آثار سید جمال الدین» یا در کتابهایی که پیرامون زندگی و آرمان سید نوشته شده به چاپ رسیده است.

یادش گرامی و راهش پر رهرو باد.

محدث نوری متوفای 1320 ق.

روایت نور

محمد صحتی سردرودی

آل نوری

به دانش همیشه نگهدار دین که بر جانت از دین بود آفرین
«فردوسی»

در خاندان نوری هر کسی به فراخور خویش فرشته خوبی بود که با دو بال
دانش و دین در پرواز بود. همه اهل علم عابد آگاه، همه دیندار بیدار.
هر یک از اعضای گرم خانواده در اثر هوش و خروش خویش، در
درخشانی شده بود در دریای دانش آن دوران.

و این فخر فخیم آنها را بس که آیت الله نوری از میان آنها برخاست.

پدر نوری دانشوری بنام بود علامه میرزا محمد تقی نوری طبرسی 1201 -
1263 ق) از بزرگترین دانشمندان مازندران و از پیشوایان مورد اطمینان مردم و
مرجع تقلید مردمان زیادی در خطه نور بود. (1277)
دانشور نور دارای چهار برادر با فرهنگ و فرهیخته نیز بود که همگی در
دانش و دیانت شبیه هم بودند.

برادران نوری به ترتیب عبارت اند از:

1 - حاج میرزا هادی، ایشان پس از مدت مدیدی تحصیل علم در حوزه
نجف به وطن باز می گردد و سیزده سال مرجعیت شهر نور را به عهده می گیرد،
تا اینکه در حدود 1290 ق. به رحمت رحمانی می رسد.

2 - آقا میرزا علی، که بعد از برادر بزرگش مرجعیت و ریاست دینی شهر را
به عهده داشت.

3 - میرزا حسن نوری، از بزرگان فضلا و از مدرسان فقه و اصول.

4 - میرزا قاسم نوری، از مدرسان فقه و اصول در خاندان نوری به دو خواهر بزرگوار و عالیقدر در تاریخ اشاره شده است که هر دو در تاریخ نقش مهمی را ایفا کرده اند. یکی همسر ملا فتح الله نوری و مادر شیخ موسی نوری است و دیگری همسر ملا عباس نوری که از بزرگان و پارسایان عصر خویش بود. اشتها این بزرگ بانو، بدان افتخار است که ایشان مادر و تربیت کننده شیخ شهید، فضل الله نوری - داماد دایی دلبدش محدث نوری - است؛ شهیدی که تا پای دار پایدار ماند و با شهادتش روی سیاه خود باختگان و غرب زدگان را که خود را روشنفکر خیال می کردند. سیاه تر کرد.

میلاذ نور

زادگاه نوری دهی است از روستاهای سر سبز شهر نور، به نام «یالو» واقع در استان مازندران.

هیچدهم شوال (1254) در شهر نور سور و سروری بر پاست. شهر حال و هوایی دیدنی دارد. همه خوشحال و شادمانند و دل خوش از اینکه نوری بر نوریان اضافه شده است. تو گویی در آینه دل، آسمان حدیث را می دیدند که آفتابش آیت الله نوری شده است و سرآمد محدثان شیعی، همین کودک امروز نور است که نام آوری زبانزد گشته است.

خضر راه

طی این مرحله بی همرهی خضرمکن ظلمات است بترس از خطر گمراهی

«حافظ»

برای کسی که می خواهد مسیر کمال را طی کند داشتن راهنما یا راهنمایان دلسوز و صادق، به بیان لسان الغیب، «خضر راه» لازم و ضروری است؛ بویژه برای کسی که تازه در اول راه است.

اگر گفته شود رمز موفقیت مردان بزرگ در همین نکته نیک نهفته است خیلی هم خالی از صداقت نیست، چرا که بیشتر بزرگان، موفقیت خویش را مدیون مربیان و معلمان دلسوز خود می دانند.

محدث نوری هم که بی گمان از آن بزرگمردان نامی است همانند بیشتر مراحل زندگانی، در این مرحله حیاتی هم توفیق رفیقش شد. با اینکه در کودکی از وجود پر نور پدر محروم می شود ولی در سایه سعی و تلاش خویش از همان اول جستجو را آغاز می کند و می یابد آنچه را که می خواهد. چرا که خواستن توانستن است و جوینده یابنده و حرکت، برکت آفرین.

تو پای به راه در نه و هیچ مگو خود راه بگویدت که چون باید رفت نوری با عزمی راسخ پای در راه می نهد، می جوید و می رود، می رود و می جوید تا به خضر راهی می رسد. هنوز بیش از چهارده، پانزده بهاران از عمرش نگذشته و نوجوانی بیش نیست که ملازم فقیه فرهیخته ای می شود به نام «ملا محمد علی محلاتی» و با شور و شوق تمام و نشاطی که مخصوص جوانان جدی است هر چه تواند از خرمن خلوص و دانش ابنوه او خوشه چینی می کند و خدا خدا می کند که هیچ ساعتی از فرصتها را از دست ندهد؛ فرصتهایی که تنها در زمان زنده جوانی پیدا می شود و بس.

سفیر سفرها

مردان بیدار، مردان میدان اند و مدام در حرکت و تکاپو. بیخود نیست که مبدأ تاریخ اسلام را هجرت قرار داده اند؛ هزار نکته باریکتر از مو اینجاست.

در حدیث حیات و روایت بلند نوری، بخش گسترده ای است که تنها با تفسیری از سفرهای سبز او روی نشان می دهد. محدث نوری قرار و آرام ندارد، همیشه در حرکت و هجرت است، زندگانش سارسر سیر و سفر است. سیر در بوستان دانشمندان - کتابها و کتابخانه های ایران و عراق - سیاحت او، استنساخ و نسخه برداری از نسخه های نفیس و استراحت او، جستن و یافتن کتابهای کمیاب و کیمیاهای نایاب عیش و عشق اوست همچنانکه تحقیق و تفحص، تفریح روح و تفرج فکر اوست.

جالب تر اینکه نوری در این سفرهای سبز برای سیر و سلوک، نقشی بس نگارین و بسیار زیبا هم دارد که مثلث وار و دیدنی است. یک نقطه از این نقشه، مکه مکرمه، خانه خداست و نقطه دیگر آستان قدس رضوی علیه السلام و نقطه سوم عبتات عالیات عراق است. محدث به دور این سه پایه پایدار، پروانه وار می گردد و پرواز می کند.

در سال 1273 ق، از تهران به همراه استادش و پدر زنش به عراق هجرت می کند. پس از گذشت چهار بهار مجبور می شود حوزه علمیه نجف را ترک گفته، به ایران بر گردد ولی باز توفیق رفیقش گشته، با فاصله کمی (1278 ق) به عراق هجرت می کند. این بار همراه و همگام با دانشمند بزرگواری به نام آیه الله شیخ عبدالحسین تهرانی معروف به «شیخ العراقین» است. پس از اندک زمانی که در کربلا همراه او بود با هم به شهر کاظمین سفر می کنند و دو سال در سایه سار دو امام معصوم (امام موسی کاظم و امام جواد علیهم السلام) بیتوته می کنند.

محدث در این فرصت مشغول تحصیل و تحقیق بود تا در سال 1280 ق در حالی که بیست و شش بهار را پشت سر گذاشته بود، نخستین سفرش را به

سوی دیار دوست آغاز می کند تا ضمن تجدید عهدالست، در کنگره سالانه و عظیم حج و سمینار سراسری مسلمانان شرکت جوید.

پس از دیدار از دیار دلدار و راز و نیاز با حضرت حبیب، برای بار سوم به عراق هجرت می کند و در درس آیت الله شیخ مرتضی انصاری (ره) که در نجف اشرف دایر بود حاضر می شود. سوگمندها استفاده از افادات شیخ اعظم پیش از چند ماه طول نمی کشد زیرا در همین زمان (1281 ق) شیخ انصاری از سرای فانی به جهان باقی رخت سفر بسته جاودانه می شود. محدث پس از سه سال (1284 ق) برای دومین بار به وطن خویش ایران بر می گردد تا ضمن زیارت آستان قدس رضوی علیه السلام وضع مردم مسلمان ایران را بررسی کرده، از نزدیک حال رقت انگیز هموطنانش را که آن روز در دست حاکمان قاجار اسیر بودند، ببیند تا بعد از بازگشت به نجف اشرف - که آن روز مرکز تشیع بود - گزارشی داشته باشد.

پس از خاکبوسی امام رضا علیه السلام با یک دنیا درد و غم از غربت شیعه، برای چهارمین بار (در سال 1286 ق) به عراق بار سفر می بندد. همان سال استادش شیخ العراقین از دنیا می رود و با فراقش دل دانشمند جوان و شاگرد شیدای خویش را می سوزاند.

نوری که می بیند استادش رخت سفر بست و رفت تنهایی و دوری استاد را بر نمی تابد و برای فرار از فراق، دل به دریا می زند و برای بار دوم رو به سوی خانه خدا به راه افتاده، می رود که دیداری دوباره با دلدار تازه کند. پس از اتمام اعمال حج، از همان جایگاه مقدس عزم عراق کرده، رو به سوی نجف اشرف، طی طریق می کند، تا چون کبوتران حرم هر سپیده دم به دور گنبد عین عدل، و داد مجسم، علی علیه السلام پر گشوده، طواف کند. این بار با عزمی راسخ در نجف

اشرف رحل اقامت می افکند و پروانه درس میرزای بزرگ می گردد. از اینجاست که فصل تازه ای از زندگانی نوری شروع می شود و سر فصل جدیدی از حوزه نجف تا تاریخ سامرا گشوده و گسترده می شود. (1278)

در سایه اساتید

بی شک فقیه نور از خرمن خیلی ها خوشه چینی کرد و شاگرد شایسته دانشمندان و اندیشمندان زیادی بود و بعضی از آنها تعهد و تخصص او را به طور کتبی تایید کرده اند.

به اختصار از چند استاد نوری نام می بریم:

- 1 - فقیه فاضل ملا محمد علی محلاتی (1232 - 1306 ق) (1279)
- 2 - عالم جلیل القدر شیخ عبدالرحیم بروجردی (در گذشته 1306 ق)، ایشان پدر زن محدث نوری نیز بود. (1280)
- 3 - شیخ العراقین عبدالرحسین تهرانی (در گذشته 1286 ق) (1281)
- 4 - شیخ اعظم، مرتضی انصاری (1214 - 1281 ق)
- 5 - جمال السالکین، آخوند ملا فتح علی سلطان آبادی (1312 ق) (1282)
- 6 - فقیه کبیر ملا شیخ علی خلیلی (1226 - 1279 ق) (1283)
- 7 - معز الدین سید مهدی قزوینی (1222 - 1300 ق) (1284)
- 8 - میرزا محمد هاشم خوانساری (1235 - 1318 ق) (1285)
- 9 - آیت الله حاج ملا علی کنی (1220 - 1306 ق) (1286)

در محضر مجدد

محدث نوری در نجف اشرف در درس میرزای بزرگ، مجدد شیرازی شرکت می جست و زمانی که میرزا به سامرا هجرت کرد محدث نوری با شیخ خویش

آخوند سلطان آبادی و دامادش شیخ شهید، فضل الله نوری، نخستین کسانی بودند که به دنبال میرزا به سامرا هجرت کردند و در آنجا به او پیوستند.

از آن به بعد است که علامه نوری قرین قهرمان حماسه فتواست و لحظه ای از او جدا نیست. او چنان جانانه و نستوه در خدمت مرجعیت و چراغ خانه فقاقت است که اگر گفته شود «نوری ساعد مساعد میرزای بزرگ بود.» «هیچ بیجا نیست. در این خصوص تنها به ترجمه سخنی از شیخ آقا بزرگ تهرانی بسنده می کنیم:

«علامه نوری از بزرگترین و قدیمی ترین و بزرگوارترین اصحاب مجدد شیرازی بود. میرزا کارهای با اهمیت را به او ارجاع می داد و رأی از او صادر می شد!

در بین شاگردان میرزا، از آن معدود مردانی بود که در آفاق و اکناف عالم برجسته و شناخته شده بود.

نامه هایی که از شهرها و نقاط مختلف جهان به خانه مرجعیت سرازیر شد غالباً توسط نوری به دست میرزا می رسید و بیشتر جواب نامه ها به وسیله او و به قلم او نوشته می شد. خواستهای مهاجرین و پناهندگان به خانه مرجعیت به سعی و تلاش او بر آورده می شد همان طور که سفیر و نماینده امام مجدد بود در تصدی امور دیگری چون:

1 - دیدار و پذیرایی از کسانی که به نوعی احتیاج به بیت مرجعیت داشتند و برای کارهای مختلف به میرزای مجدد رجوع می کردند.

2 - تودیع و مشایعت میهمانان

3 - تنظیم برنامه برای طلاب و رسیدگی به امور معاش آنان

4 - عیادت از بیماران و درماندگان

5 - ترتیب و تشکیل مجالس عزاداری به یاد ابوالشهداء امام حسین علیه السلام و انبوهی از کارهای دیگری که در شأن یک مرجع بزرگی چون مجدد شیرازی بود. « (1287)

آثار ماندگار

فیض روح القدس از باز مدد فرماید دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد
«حافظ»

«هر کس با چشم بازو با در نظر گرفتن شرایط آن روزگار، به آثار خطیر نوری نظر کند، آثاری که در آنها دقت و تحقیق موج می زند، شک و تردید نخواهد کرد که او موید به روح القدس بود. « (1288)

آثار نوری با ملاحظه ترتیب در تاریخ تالیف، چنین است:

1 - مواقع النجوم، شجره نامه ای است در سلسله اجازات نوریان، و نخستین اثر او است که در 21 سالگی نوشته است.

2 - نفس الرحمن فی فضائل سیدنا سلمان، حدیثی است از حیات سلمان فارسی و فراتی است از فضایل جوشان او که در شهر کربلا به سال 1283 ق تالیف لطیف آن تمام شده است.

3 - دار السلام، در دو جلد، درباره خواب و تعبیر خواب و... است و جلد دوم در اخلاق و... است که به ترتیب الفبایی و کارساز نوشته شده، و در 1292 ق، به زیر سایه آستان قدس عسکریین، در سرزمین سامرا تالیف آن تکمیل شده است.

4 - فصل الخطاب... (تالیف: 1292 ق. در نجف، چاپ: 1298 ق.)

5 - معالم العبر (تالیف: 1296 ق. در شهر سامراً.)

6 - میزان السماء، (تالیف: 1299 ق. تهران.)

- 7 - کلمه طیبه، (تالیف: 1301 ق. چاپ نخست: بمبئی 1352 ق، در 616 صفحه.)
- 8 - جنه الماوی، (تالیف: 1302 ق) تصنیفی است در مقام مهدی (عج) و با سوز فراق حضرت یار - روحی فداه.
- 9 - فیض القدسی، (تالیف: 1302 ق، سامراً) اولین کتاب همستند و معتبر در خصوص زندگانی علامه مجلسی. این کتاب چندی پیش به قلم مترجم معاصر حجه الاسلام سید جعفر نبوی به فارسی ترجمه و منتشر شد.
- 10 - بدر مشعسع، (تالیف: 1308 ق) در شرح حال فرزندان موسی مبرقع پسر امام جواد علیه السلام است که همراه با تقریظ و تایید میرزای بزرگ چاپ شد.
- 11 - کشف الاستار (1318 ق) پرتوی است از حسن دل انگیز حضرت مهدی - روحی فداه - (1289)
- 12 - صحیفه ثانیه علویه 1303 ق)
- 13 - صحیفه رابعه سجادیه
- 14 - سلامه المرصاد (1317 ق)
- 15 - مستدرک مزار بحار
- 16 - حاشیه بر منتهی المقال
- 17 - ظلمات الهاویه در معایب معاویه و...
- 18 - نجم الثاقب (1303 ق) پر انتشارترین کتاب محدث نوری.
- 19 - موالید الائمہ
- 20 - شاخه طوبی
- 21 - دیوان شعر محدث نوری که با نام «مولودیه» چاپ شده است.

22 - مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، بزرگترین اثر محدث نوری و معتبرترین مجموعه مفصل روایی که پس از وسائل الشیعه نوشته شده است و براستی مستدرک، مرجعی معتبر برای مجتهدان است و هیچ فقیهی از آن بی نیاز نیست. (1290)

23 - لؤلؤ و مرجان (1319 ق) این کتاب که از سر اخلاص و درد دین نوشته شده نخستین کتاب مستقلی است که در رد خرافات ساخته و پرداخته شده در ساحت مقدس حماسه عاشورا، سخن می گوید و با صمیمیت و صداقت از مداحان و منبریان محترم می خواهد که در این کار حساس و حیاتی، به هیچ وجه ارکان سه گانه راستگویی، درست گویی و اخلاص را فراموش نکنند و با فداکردن علم و عقل در پای عشق فرضی، آبروی همه را نبرند...

24 - تحیه الزائر، از متون زیارتی است.

25 - تقریرات بحث استادش شیخ العراقین

26 - تقریرات درس استاد دیگرش میرزای بزرگ

27 - اربعونیات، همان که در حاشیه کلمه طیبه چاپ شده است.

28 - اخبار حفظ القرآن

29 - رساله ای در شحر حال مولی ابی الحسن شریف عاملی فتونی که در

1276 ق نوشته است.

30 - کشکول، گلستانی که گلبرگهای گوناگونی را شامل می شود.

31 - حواشی بر توضیح المقال حاج ملا علی کنی که در آخر رجال ابی

علی چاپ شده است.

32 - رساله فارسی در جواب به شبهات فصل الخطاب و در رد تحریف

قرآن مجید. تذکر این نکته ضروری است که علاوه بر کتاب القرآن در ضمن

مستدرک الوسائل، محدث نوری سه کتاب دیگر نیز در علوم قرآنی نوشته است و بی گمان با چشم پوشی از هر کدام از این چهار کتاب، قضاوت در حق نوری و او را متهم به تحریف کردن، ناقص و ناروان خواهد بود.

33 - ترجمه جلد دوم دارالسلام به فارسی.

34 - اجوبه المسائل

35 - حواشی بر رجال ابی علی که نیمه تمام مانده و غیر از شماره 31 می باشد.

36 - فهرست کتابخانه بی نظیر خویش که به ترتیب الفبایی نوشته شده و در مقدمه اش به تفصیل در خصوص کتاب و نویسندگی سخن گفته است. (1291)

37 - نامه ها و اجازه نامه ها و اعلامیه ها. اگر در کتابی گرد آوری شود گنجینه گرانبهایی را تشکیل خواهد داد. بیش از ده نامه از محدث نوری که در جواب نامه های میر حامد حسین هندی نویسنده اثر گران سنگ «عبقات الانوار» نوشته شده است در مجله نور علم - البته بخشهای بریده ای از آنها - چاپ شد. (1292)

و بسیاری از نامه ها و... که در لابه لای کتابها و... پراکنده اند! خوشبختانه آثار محدث نوری - بجز سه یا چهار کتاب - بارها چاپ شده و بسیاری از کتابها از عربی به فارسی و از فارسی به عربی ترجمه و منتشر شده اند. بتازگی کتاب نجم الثاقب از فارسی به عربی و در دو جلد بزرگ ترجمه گشت و انتشار یافت، پس از آن، چندی پیش نیز شاهد انتشار جلد 19 مستدرک الوسائل (جزء اول از خاتمه مستدرک) گشتیم که به کوشش موسسه آل البیت تحقیق و به بازار کتاب عرضه شد.

سلسله نوریان

بسیاری از بزرگان به افتخار شاگردی نوری نایل شده و از انفاس قدسی او بهره مند گشته و از خرمن خلوص او خوشه چینی و از دریا‌های دانش او دانش اندوزی کرده اند. ما با نام بعضی از آن بزرگمردان به کتاب خود زینت می‌بخشیم:

- 1 - شیخ آقا بزرگ تهرانی، نویسنده دائره المعارف بزرگ کتابشناسی شیعه «الذریعه الی تصانیف الشیعه» در 26 جلد و کتابهایی دیگر.
- 2 - حاج شیخ عباس قمی، محدث مورد وثوقی که در سایه اخلاص و صمیمیت بسیار، آوازه و نام نیکش چون آفتابی تابان است. کتاب مقدس مفاتیح الجنان تنها یک اثر از میراث ماندگار اوست.
- 3 - مصلح مجاهد آیت الله شیخ محمد حسین کاشف الغطاء (1294 - 1373 ق.) از آثار پیراج او در عالم ادب قصیده ای است غرا در دفاع از یوسف زهرا (س) حضرت مهدی موعود (عج) که چکیده ای از کتاب کشف الاستار استادش محدث نوری است.
- 4 - اندیشمند نامی آیت الله علامه سید عبدالحسین شرف الدین عاملی (1290 - 1377 ق.).
- 5 - شیخ اسماعیل اصفهانی
- 6 - شیخ مرتضی بن محمد عاملی
- 7 - سید جمال الدین عاملی اصفهانی
- 8 - حاج شیخ محمد باقر بیرجندی (1276 - 1352 ق) مولف کبریت احمر
- 9 - حاج شیخ علی اکبر نهاوندی
- 10 - حاج شیخ علی زاهد قمی (1273 - 1371 ق)

- 11 - حاج شیخ محمد تقی قمی
- 12 - عارف و اصل آیت الله میرزا جواد آقا ملکی تبریزی
- 13 - حاج میرزا ابوالفضل تهرانی معروف به کلانتری نوری و نویسنده «شفأ الصدور فی زیاره العاشور»
- 14 - شیخ جعفر نوری نجمی
- 15 - سید علم الهدی نقوی کابلی (متولد 1288 ق) نویسنده «دستورالعمل للنسوان»
- 16 - آقا میرزا محمد تهرانی (متولد 1281 ق)
- 17 - شیخ مهدی نوری فرزند میرزا هادی نوری، برادر زاده محدث نوری. ایشان پیش عمویش رسائل و مکاسب و دیگر کتابهای درسی آموخته بود و در شمار شاگردان میرزای بزرگ شیرازی بود.
- 18 - شیخ جلیل محمد حسن آل کبه (1269 - 1333 ق)
- 19 - صدر الاسلام حاج میرزا علی اکبر همدانی معروف به دبیر که ابوالمکارم هم خوانده می شود.
- 20 - مرحوم حاج میرزا محمد ارباب قمی (1273 - 1341 ق). همان طور که از آثار چاپ شده ایشان بر می آید نسبت به استادش محدث نوری فوق العاده ارادتمند بوده است و از او به نیکی بسیار یاد می کند.
- 21 - شیخ علی اکبر همدانی (1270 - 1325 ق) نویسنده ناسخ التفاسیر. (1293)
- 22 - پسر خواهرش و دامادش شیخ شهید، آیت الله فضل الله نوری (1295 - 1327 ق).

23 - آیت الله شیخ محمد تقی بافقی (1292 - 1325 ق) دلیر مردی که مبارزاتش با رضا خان پهلوی بویژه در دفاع از حجاج بسی معروف و مشهور است. (1294)

راویان نور

در طول صد و پنجاه سال و اندی که در عصر حاضر بر تاریخ حدیث شیعه گذشته است کمتر «اجازه نامه روایی» یافت می شود که نام نوری زینت بخش آن نباشد. همین است که او را با نام «خاتمه المحدثین» و سر آمد نوریان، معروف ساخت است. محدث نوری «شیخ روایتی» بسیاری از دانشوران نامی است که از بابت نمونه علمای زیر نام برده می شود:

1 - آیت الله سید محسن امین عاملی (1284 - 1371 ق) نویسنده اعیان الشیعه و...

2 - آیت الله میرزای نائینی (متوفای 1355 ق)

3 - حاج شیخ محمد هادی بیرجندی (1277 - 1366 ق) معروف به هادوی و متخلص به «هادی»

4 - حاج شیخ محمد باقر همدانی «متوفای 1333 ق» از شاگردان عارف نامی ملا حسینقلی همدانی

5 - فدا حسین کهنویی مشهور به نظیر حسن (متولد 1278 ق)

6 - منیر الدین بروجردی «1269 - 1341 ق» نوه دختری میرزای قمی (صاحب «قوانین الاصول»)

7 - علامه مجاهد حاج شیخ محمد جواد بلاغی (1282 - 1352 ق) نویسنده تفسیر آلاء الرحمن.

8 - شیخ محمد علی کجویی اردستانی (متوفای حدود 1335 ق)

9 - سید ابوطالب شیرازی

10 - حاج شیخ عبدالکریم حائری، موسس حوزه علمیه قم، (متولد حدود 1276 - 1355 ق).

11 - سید ابومحمد حسن صدر الدین موسوی کاظمینی، نویسنده «تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام»

12 - سید هبه الدین شهرستانی، نویسنده «الهیئه و الاسلام»

13 - علامه سید شمس الدین محمود حسینی مرعشی (1260 - 1338 ق)

14 - شریف الاسلام سید اسماعیل مرعشی نجفی نویسنده قانونچه در علم

طب

15 - حاج میرزا علی حسینی مرعشی شهرستانی، شارح و جیزه شیخ بهایی در علم حدیث شناسی

16 - شیخ محمد حرزالدین نجفی نویسنده معارف الرجال

17 - شیخ مهدی حکمی قمی مشهور به پایین شهری

18 - حاج میرزا حسن علیاری تبریزی فرزند حاج ملا علی علیاری

سردرودی.

19 - حاج شیخ عبدالنبی نوری تهرانی

20 - آقا ضیاء الدین عراقی (متوفی 1361 ق) ⁽¹²⁹⁵⁾

پرواز تا بر دوست

محدث نوری که از پیروان پاک امام حسین علیه السلام بود در راه بازگشت از آخرین سفر زیارتی خویش از دشت گلگون لاله ها، یعنی کربلا، بیمار شده، درد خویش را، برای رعایت حال دیگر کاروانیان نینوا پنهان می دارد، مبادا که کربلائیان را اذیت کرده باشد.

به نجف اشرف، محل اقامت خویش که می‌رسد، بیماریش روز به روز شدت یافته، درد دلش سحر به سحر سبز می‌شود. عاقبت زخمی را که از خنجر هجران خورده بود و سالیان سال، سینه سینایی اش را سوخته بود گل می‌کند. شب چهارشنبه، 27 جمادی الثانی سال 1320 قمری بود که آن روشنی بخش آسمان ولایت و درایت (در 66 سالگی) غروب می‌کند و برای همیشه نوریان را در نار فراق می‌گدازد و بنا به وصیت خودش در یکی از ایوانهای آستان قدس امیرالمومنین علی علیه السلام به خاک سپرده می‌شود.

حوزه بزرگ نجف که آن روز مرکز مکتب سرخ تشیع و مهبط ستارگان آسمان دانش بود به ماتم نور نشست و مردم شهر بویژه دانشمندان عزادار شدند. شعرا و اهل قلم در حوزه علمیه نجف به سرودن سوگنامه‌ها پرداختند. از آن میان شاعر ماهر، شیخ محمد آخوند شوشتری (متوفای 1322 ق) در سوگ نوری چنین سرود:

«رفت حسینی که جان جمیلش، در «عالم ذر» از نور دانشها سرشته شده بود.

مقدس مکانی است جایی که درفش دانش (محدث نوری) را در خود جای داده است.

دانشمندی که نفسی نفیس و مقدس و ذکری جمیل و پاک داشت. « (1296) »
حال با نقل سخن سبزی از علامه شیخ محمد حسین کاشف الغطاء، این ارادتنامه مختصر را در حق حضرت نوری و همه نوریان شیعی ختم می‌کنیم:
«علامه الفقهاء و المحدثین، گرد آورنده اخبار و سخنان پیشوایان پاک علیهم السلام دارای دانشهای پیشینیان و معاصرین، بی گمان حجت خداست. زنان روزگار از آوردن ماندش نازا و استوانه های فضیلت در برابر فضیلتش

نارساست. خدایی مردی که خود را ساخته، شب زنده داری که سینه سینایی اش از شوق اشتیاق گداخته بود. او عالمی آگاه و عابدی اوایه بود. با خویشتن داری اش فرشتگان آسمان را به شگفتی وا می داشت. اگر خدا می خواست به بندگانش تجلی کند، می فرمود: این نوری نور من است. چنین مرد، مولا و سرور ما ثقه الاسلام حاج میرزا حسین نوری است. « (1297)

به حسن و خلق وفاکس به یارما نرسد تو را در این سخن انکار کار ما نرسد
«حافظ شیرازی»

شیخ فضل الله نوری متوفای 1327 ق.

نوری در ظلمت مشروطیت

سید مجید حسن زاده آب لشکری

تولد و تحصیلات

در سال 1259 ق. در روستای لاشک در منطقه کجور مازندران، ملا عباس کجوری از روحانیان صالح و مورد اعتماد مردم، صاحب فرزندی شد و او را فضل الله نام نهاد. فضل الله پس از پشت سر گذاشتن دوران کودکی به تحصیل علوم اسلامی روی آورد. تحصیلات ابتدایی را در «بلده» (مرکز منطقه نور) آغاز کرد.⁽¹²⁹⁸⁾ پس از آن به تهران مهاجرت کرد و تحصیلات خویش را تا پایان دوره سطح در آنجا ادامه داد. سپس برای تکمیل دانش خویش به نجف هجرت کرد و نزد استادان بزرگ حوزه نجف میرزا حبیب الله رشتی و شیخ راضی به تحصیل پرداخت و بعد از مدتی در درس میرزای شیرازی بزرگ شرکت کرد. هیبت، وقار و تیز هوشی استاد، طلبه جوان را آنچنان شیفته وی ساخت که با هجرت میرزای شیرازی به سامرا وی نیز حوزه نجف را رها کرد و راهی سامرا شد. حضور مستمر در درس میرزای بزرگ و هشت سال حضور در درس شیخ راضی و میرزا حبیب الله رشتی به همراه پشتکار و مداومت در درس و تحصیل، از شیخ فضل الله مجتهدی برجسته و فقیهی نامدار ساخت.

به حقیقت باید او را وارث علم میرزای رشتی و سیاست و مدیریت میرزای شیرازی دانست.

بازگشت

موقعیت حساس سیاسی و اجتماعی ایران موجب شد تا شیخ فضل الله با اشاره میرزای شیرازی و برای هدایت و پیشوایی جامعه ایران در سال 1303 ق.

روانه تهران شود. ⁽¹²⁹⁹⁾ شیخ فضل الله پس از مهاجرت به تهران، به اقامه جماعت و تالیف و تدریس علوم اسلامی و حوزوی پرداخت. مهارت او در فقه و اصول و سایر علوم اسلامی و شناختنش از مسائل روز جامعه موجب شد تا خیلی زود مورد استقبال و توجه طلاب و روحانیان قرار گیرد. «مجلس درس شیخ در تهران دارای اعتبار و اهمتی فوق العاده بود و بسیاری از روحانیان به شرکت در درس او مباحثات داشتند و مجتهدان بسیاری در حوزه درس او حاضر و اغلب علمای تهران از افادات علمی او بهره می بردند.» ⁽¹³⁰⁰⁾

از چنین حوزه تعلیم و تدریسی شخصیت‌های بزرگواری برخاسته اند، از آن جمله اند: حاج شیخ عبدالکریم حائری موسس حوزه علمیه قم، حاج آقا حسین قمی، آقا سید محمود مرعشی (یدر آیه الله العظمی سید شهاب الدین مرعشی (ره))، سید اسماعیل مرعشی، ملا علی مدرس، میرزا ابوالقاسم قمی، شیخ حسن تهرانی، علامه محمد قزوینی و... ⁽¹³⁰¹⁾

مقام علمی

مقام علمی شیخ فضل الله مورد توافق دوست و دشمن بود. او علاوه بر علوم اسلامی از دانشهای دیگر هم اطلاع داشت و به مسائل جامعه و مقتضیات زمان آگاه بود. یکی از کسانی که شیخ را ملاقات کرده است، می نویسد: «مراتب علمی شیخ را هیچ کس از دوست و دشمن منکر نبود و لکن گمان می کردند که فقط معلومات او منحصر به همان فقه و اصول است. نگارنده در چند جلسه فهمیدم قطع نظر از جنبه فقاہت از بقیه علوم هم اطلاع کافی دارند.» ⁽¹³⁰²⁾

ناظم الاسلام می نویسد: «نگارنده روزی که مشار الیهه (شیخ فضل الله) در خانه آقای طباطبایی بود، در مجلس در ضمن مذاکره گفت ملای سیصد سال قبل به کار امروز نمی خورد. شیخ در جواب گفت: خیلی دور رفتی بلکه ملای

سی سال قبل به درد امروز نمی خورد. ملای امروز باید عالم به مقتضیات وقت باشد، باید مناسبات دول را نیز بداند. « (1303)

ادوارد براون، محقق و تاریخ نویس نامدار می نویسد: «شیخ فضل الله از لحاظ علم و آراستگی به کمال معروف و فقیه جامع و کامل... مجتهد سرشناس و عالمی متبحر... و از لحاظ اجتهاد برتر از دیگران بود...» (1304) مهدیقلی هدایت چنین گفته است: «مقام علمی اش بالاتر از (دو سید) مسندنشین (طباطبایی و بهبهانی) است. طلاب و بیشتر اهل منبر دور او را دارند.» (1305) ابوالحسن علوی می گوید: «شیخ فضل الله از شاگردهای نمره اول حاجی میرزا حسن شیرازی معروف بود. در پایتخت مرجع امورات شرعی بود.» (1306) فریدون آدمیت نوشته است: «متفکر مشروطیت مشروعه شیخ فضل الله نوری بود. از علمای طراز اول که پایه اش را در اجتهاد اسلامی برتر از طباطبایی و بهبهانی شناخته اند.» (1307)

احمد کسروی می نویسد:

«حاجی شیخ فضل الله نوری... از مجتهدان بنام و با شکوه تهران شمرده می شد.» (1308)

و بالاخره پیرم خان ارمنی - که خود عاقبت مجری حکم اعدام شیخ شد - در یادداشتهای خصوصی خود نوشته است:

«شیخ فضل الله نوری... روحانی عالیقدری بود و گفته او برای توده خلق، وحی منزل محسوب می شد.» (1309)

آثار علمی

شیخ فضل اله علاوه بر فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی و تدریس و تبلیغ دارای آثار علمی ارزنده ای است که برخی را تالیف کرده و بر بعضی کتابها شرح و توضیح نوشته است. قسمتی از این آثار عبارت اند از:

- 1 - رساله منظوم فقهی «الدرر التنظيم» به عربی
- 2 - بیاض (کتاب دعا)
- 3 - رساله فقهی فی قاعده ضمان الید
- 4 - رساله فی المشتق
- 5 - صحیفه قائمیه (صحیفه مهدویه)
- 6 - ضمایمی بر کتاب تحفه الزائر از مرحوم مجلسی (در پایان کتاب)
- 7 - اقبال سید بن طاووس با توضیحات شیخ
- 8 - رساله تحریم استطراق حاجیان از راه جبل به مکه معظمه
- 9 - روزنامه شیخ (لوايح آقا شیخ فضل الله)
- 10 - تحریم مشروطیت
- 11 - حاشیه بر کتاب شواهد الربوبیه ملا صدرا
- 12 - حاشیه بر کتاب فرائد الاصول شیخ انصاری. (1310)

در نهضت تنباکو

شیخ فضل الله در نهضت تنباکو که نخستین قیام فراگیر به رهبری روحانیت بود، نقش فعالی داشت. او نخستین عالمی بود که به حمایت از میرزای آشتیانی برخاست. (1311)

وی به عنوان نماینده میرزای شیرازی در تهران مورد توجه مردم و روحانیان بود. به طوری که پس از لغو قرارداد تا وقتی که میرزای شیرازی به وسیله شیخ

فضل الله از لغو قرارداد اطمینان حاصل نکرد، حکم حرمت استعمال توتون و تنباکو را لغو ننمود. (1312)

در آستانه مشروطیت

با قتل ناصر الدین شاه، فرزندش مظفر الدین شاه به سلطنت رسید. وی اراده ای ضعیف داشت ساده لوح و زود باور بود و از علم و تدبیری که لازمه فرمانروایی است بی بهره بود. از این رو اوضاع کشور آشفته بود. این اوضاع نا بسامان ملت را تحت فشار قرار داده بود، مردم که یک بار پیروزی در نهضت تنباکو را تجربه کرده بودند، در صدد تغییر وضع موجود بر آمدند. از این زمان انجمن هایی برای هدایت مبارزات مردم تشکیل شد که مهم ترین آن انجمن مخفی بود که بوسیله آیت الله طباطبایی اداره می شد. در محرم سال 1323 ق. سخنرانان در مجالس مذهبی به انتقاد از دولت پرداختند. در همین زمان عکسی از «مسیو نوژ» بلژیکی که در اداره گمرک ایران کار می کرد با لباس روحانی پخش شد. عالمان و مردم مذهبی این عکس را توهین به جامعه روحانیت دانستند و همین موضوع موجب تظاهراتی در بازار شد. این وضع در تهران با رویدادهای سایر شهرها از جمله خشم مردم کرمان به جهت برخورد ناشایست حاکمان کرمان با رهبران روحانی آنجا و نیز نارضایتی مردم خراسان، قزوین و سبزوار از حاکمان محلی سبب نارضایتی عمومی در کشور گردید. مردم و بازرگانان در مسجدی در تهران متحصن شدند. آیت الله طباطبایی و آیت الله بهبهانی به آنان پیوستند و تظاهراتی صورت گرفت که مورد هجوم نیروهای دولتی قرار گرفت. رهبران روحانی به همراه مردم به حرم عبدالعظیم علیه السلام پناهنده شدند و در آنجا خواسته های خود را که مهم ترین آنها اجرای قوانین اسلامی و ایجاد عدالتخانه بود به اطلاع شاه رساندند. با اعلام موافقت با

خواستهای مهاجران روحانیان و مردم به شهر بازگشتند اما عین الدوله که پذیرش خواسته ها قدرتش را محدود می کرد با خواسته های آنها مخالفت کرد و به زندان و تبعید عدالت طلبان پرداخت. مردم نیز مبارزات خود را تشدید کردند و به رهبری روحانیان دست به راه پیمایی و تظاهرات زدند. در این جریان یکی از طلاب به نام سید عبدالحمید به شهادت رسید. مردم جسد شهید را برداشته، در شهر به راهپیمایی پرداختند و پس از آن در مسجد جامع متحصن شدند.

آیت الله طباطبایی و آیت الله بهبهانی که رهبری نهضت عدالت طلبی را به عهده داشتند، از قدرت و نفوذ شیخ فضل الله در جامعه آگاهی داشتند از این رو با وی به گفتگو پرداخته، و از او درخواست همکاری کردند. شیخ نیز برای همراهی و حمایت از نهضت عدالتخانه به مبارزان پیوست. او در ابتدای همکاری و همراهی گفت: من راضی به بی احترامی به روحانیت و توهین به شریعت نیستم و شما را تنها نمی گذارم هر اقدامی که انجام دادید من هم با شما حاضرم ولی باید مقصود اسلام و شرع باشد. (1313)

تحصن در سفارتخانه انگلیس

با هجرت عالمان و روحانیان به قم، شهر به حال تعطیل در آمد و مردم نگران و پریشان شدند. این نگرانی موقعیت مناسبی را برای دولت استعمارگر انگلیس به وجود آورد تا در نهضت رخنه کند و از این راه با دولت روسیه که همه کاره دربار قاجار بود رقابت کند. از این رو به وسیله فراماسونها و روشنفکران وابسته به خویش در میان مبارزان نفوذ کرده، با پخش شایعه حمله دولت به مردم، زمینه را برای تحصن مردم در سفارتخانه اش آماده کرد و به دنبال آن تحصن در سفارتخانه آغاز شد. از پیشگامان این تحصن حاج امین

الضرب و حاجی شاهرودی و چند نفر دیگر بودند. «معروف بود که این آقایان از اهل فراموشخانه⁽¹³¹⁴⁾ (فراماسونری) هستند و یک رمز و قراردادی محرمانه با هم دارند.»⁽¹³¹⁵⁾ نهضت عدالتخانه که ریشه ای مکتبی و اسلامی داشت از این مرحله رنگ غربی به خود گرفت و کم کم زمزمه حکومت مشروطه بر سر زبانها افتاد.

درخواستهای آغازین که اجرای قوانین اسلام و ایجاد عدالتخانه بود، جای خود را به حکومت مشروطه و مجلس شورای ملی داد. نا آگاهی تحصن کنندگان از این نوع حکومت به گونه ای بود که برخی شعار می دادند ما مشربه و بعضی می گفتند ما مشروطه می خواهیم⁽¹³¹⁶⁾ و شخص دیگری مشروطه را زنی تصور می کرد که قرار است پادشاه شود!⁽¹³¹⁷⁾

فضای نیرنگخانه انگلستان و تبلیغات درون آن به گونه ای بود که تحصن کنندگان بدون اینکه بفهمند مشروطیت چیست و در حالی که تلفظ صحیح این لفظ را هم نمی دانستند خواهان حکومت مشروطه شدند و از این مرحله، نهضت عدالتخانه با نام مشروطه و تحت نفوذ انگلستان به پیش می رفت. روشنفکران غربزده و فراماسونهای وابسته در شمار رهبران اصلی آن در آمدند و همان طور که ماهیت نهضت تغییر کرد، نام آن نیز تغییر یافت و نهضت مشروطیت نام گرفت.

به دنبال پذیرش خواستهای مبارزان عالمان و روحانیان متحصن در قم به تهران بازگشتند و فرمان مشروطیت و دستور تشکیل مجلس شورای اسلامی به وسیله مظفر الدین شاه صادر شد. اما متحصنین در سفارت که از «دیگ پلو سفارت انگلیس»⁽¹³¹⁸⁾ غذا خورده بودند، از سفارتخانه خارج نشدند و خواهان تغییر مجلس شورای اسلامی به مجلس شورای ملی شدند.⁽¹³¹⁹⁾ و پس از گفتگو

و تغییر مجلس شورای اسلامی به مجلس شورای ملی از سفارتخانه خارج شدند. پس از آن با انتخاب نمایندگان، در روز یکشنبه هیجدهم شعبان 1324 ق. مجلس افتتاح شد.

«تکیه گاه مجلس و مایه قوت و قدرت آن، علمای بزرگ تهران بودند که در راس آنها آقا سید عبدالله بهبهانی و سید محمد طباطبایی و حاج شیخ فضل الله نوری بودند.» (1320)

قانون اساسی

یکی از مهمترین کارهای مجلس تدوین قانون اساسی بود. در مورد قانون اساسی دو دیدگاه متفاوت مطرح بود. روحانیان و در رأس آنها شیخ فضل الله خواهان قانونی بودند که بر پایه اسلام و شریعت باشد و روشنفکران غربزده و فراماسونها قانونی همسان قوانین کشورهای غربی می خواستند و این اختلاف که ناشی از دیدگاه فکری و اعتقادی آنها بود، سر آغاز تفرقه بین دسته مبارزان شد. روشنفکران وابسته و فراماسونها اکثر مجلس را تشکیل می دادند به طوری که تنها در بین شانزده نماینده تهران سیزده نفر آنها فراماسون بودند. (1321)

فراماسونها و دیگر روشنفکران غربزده در نوشتن قانون اساسی و متمم آن نقش مهمی داشتند. رئیس هیئت تدوین کننده متمم قانون اساسی «سعد الدوله» بود که در بلژیک به عضویت لژ فراماسونی در آمده بود. (1322) از دیگر اعضای آن حاج امین الضرب، حاج سید نصرالله سادات اخوی، سید نصر الله تقوی و تقی زاده بودند که همه فراماسون بودند.

مجلس با چنین افرادی مشغول تهیه و تصویب قانون اساسی شد. شیخ فضل الله که از قبل به توطئه های فراماسونها و روشنفکران غربزده پی برده بود، به همراه آیت الله بهبهانی و آیت الله طباطبایی در جلسات مجلس شرکت کردند تا

شاید از راه نصیحت و هدایت بتوانند از تصویب قوانین غیر اسلامی جلوگیری کنند. اما نمایندگان فراماسون به راه خویش می رفتند.

در این میان روحانیان و عالمان بزرگ حوزه علمیه نجف یعنی آیات عظام آخوند خراسانی، شیخ عبدالله مازندرانی و میرزا حسین تهرانی نیز با اطلاعات نادرستی که از طرف مشروطه خواهان به آنها می رسید به حمایت از مشروطه برخاستند. شیخ فضل الله به تلاش خود برای اصلاح وضع موجود ادامه داد. او در مورد قانون اساسی پیشنهادهایی به مجلس داد. ذکر مذهب جعفری به عنوان مذهب رسمی کشور و اصل نظارت فقها بر قوانین مجلس شورای ملی از جمله این پیشنهادهای بود که از هوشیاری و شمس سیاسی او حکایت داشت. با اینهمه مجلس با نظرات وی مخالفت کرد و او به نشان اعتراض مجلس را ترک کرد.

از این زمان شیخ فضل الله مورد حملات ناجوانمردانه روشنفکران غرب گرا و فراماسونها و دیگر نا آگاهان قرار گرفت. یکی از نمایندگان در مذاکرات مجلس درباره شیخ فضل الله گفت: چون او ریاستی پیدا نکرد، راه مخالفت پیش گرفت تا از این راه به ریاست برسد!⁽¹³²³⁾

از آن پس مطرح شدن بحث آزادی مطبوعات دستاویزی برای حمله به مقدسات دینی و مذهبی شد. روزنامه کوكب دری در شماره 13 سال اول خود نوشت: «شما مردم نادان چرا این قدر اعتقاد به این اشخاص دارید که در هزار و سیصد سال قبل به یزید بن معاویه یاغی شد و قشون فرستاد، خود (و) همراهانش را کشتند. حالا این مردم روضه خوانی می نمایند، خرج می دهند و مال خود را بی جهت تفریط می نمایند. یک جماعتی به خاک کربلا اعتقاد دارند، این خاک چه مزیت و برتری با خاکهای دیگر دارد.»⁽¹³²⁴⁾

مخالفت با مشروطه

هر چند که با تلاش شیخ و حمایت عالمان نجف اصل نظارت فقها با تغییراتی به عنوان اصل دوم متمم قانون اساسی تصویب شد،⁽¹³²⁵⁾ شیخ فضل الله که شاهد توهین روزنامه ها به دین و ائمه معصومین علیهم السلام بود، دریافت که هیچ تضمینی برای اصل نظارت فقها و تطبیق قوانین با شریعت اسلام وجود ندارد و اگر اکنون فکری اساسی برای این کار نشود فردا بسیار دیر خواهد بود. وی با حکومت مشروطه مخالفتی نداشت، بحث او در کیفیت این نوع از حکومت در جامعه اسلامی ایران بود. او معتقد بود که قانون اساسی و دیگر قوانین حقوقی و جزایی باید مطابق قوانین اسلام باشد، زیرا مردم ایران مسلمان و پیرو این دین هستند و به همین دلیل پیشنهاد کرد تا عنوان حکومت، مشروطه مشروعه باشد. وی بارها گفت: «من والله با مشروطه مخالفت ندارم، با اشخاص بی دین و فرقه ضاله و مضله مخالفم که می خواهند به مذهب اسلام لطمه وارد بیاورند. روزنامه ها را که لابد خوانده اید که به انبیا و اولیا توهین می کنند.»⁽¹³²⁶⁾ رویارویی و نبرد دو اندیشه مشروطه و مشروعه، مخصوص تهران نبود و در شهرهای بزرگ دیگر نیز وجود داشت. در رشت آیت الله حاج ملا محمد خمایی رشتی، در زنجان آخوند ملا قربان علی زنجانی، در تبریز میرزا محمد حسن مجتهد تبریزی و میر هاشم دوچی از طرفداران مشروطه مشروعه بودند. در تهران نیز آخوند رستم آبادی، سید احمد طباطبایی، ملا محمد آملی، شیخ عبدالنبی نوری، سید محمد یزدی، شیخ محمد بروجردی، حاج میرزا لطف الله، حاج آقا نورالله مجتهد عراقی، شیخ علی اکبر مجتهد، سید علی قطب نخجوانی، شیخ محمد علی پیشنماز، آقا جمال الدین لافجه ای، شیخ علی اکبر طالقانی و... از شیخ فضل الله و مشروطه مشروعه حمایت می کردند. اما با این همه، تبلیغات

مشروطه طلبان چنان قوی و گرمه کننده بود که جو سیاسی و اجتماعی به طور کامل موافق مشروطه خواهان بود و همین موجب شد تا جمعی خواهان تبعید شیخ شوند و گروهی حمله به منزل او را طرح ریزی کنند. شیخ فضل الله نیز برای اینکه پیام خود را بهتر به مردم برساند با همراهان خویش به حضرت عبدالعظیم علیه السلام هجرت کرد و در آنجا متحصن شد.

او در یکی از سخنرانیهای خویش خطاب به مردم حاضر در حرم فرمود:
بارها این را گفته ام و باز به شما می گویم که من در موضوع مشروطیت و محدود بودن سلطنت هیچ حرفی ندارم و هیچ کس نمی تواند این موضوع را انکار کند، بلکه برای اصلاح امور مملکت و محدودیت سلطنت و تعیین حقوق و وظایف دولت قانون و دستور العمل لازم است. اما می خواهم بدانم در مملکت اسلامی که دارای مجلس شورای ملی است، قوانین آن مجلس باید مطابق قوانین اسلام و قرآن باشد یا مخالف قرآن و کتاب آسمانی؟! وی در ادامه قرآن کوچک خود را از جیب بیرون آورد و قسم یاد کرد که من مخالف اساس مشروطیت و مجلس نیستم بلکه اول کسی که طالب این اساس بود من بودم و فعلا هم مخالفتی ندارم اما مشروطه به همان شرایطی که گفتم که باید قانون اساسی و قوانین داخلی مملکت مطابق با شرع باشد. ⁽¹³²⁷⁾

تحصن کنندگان برای بیان و توضیح مواضع و اهداف خود روزنامه ای به نام لایحه منتشر می کردند. مجلس که از افشاگری و تبلیغات آنها احساس خطر کرد، با انتشار اطلاعیه ای اعلام کرد که کلمه مشروطه نمی تواند چیزی مخالف با دین و احکام شرعی باشد. این اطلاعیه که پاسخی در حد گفتار و نوشتار به خواستههای متحصنین بود موجب شد تا شیخ فضل الله و یارانش حرم را ترک کرده، به شهر باز گردند اما این یک برنامه حساب شده برای تفرقه و از

هم پاشیدن متحصنین بود و مشروطه خواهان در عمل همان مسیر سابق را می پیمودند.

شیخ فضل الله نیز مشغول درس و بحث علوم اسلامی شد و چون گذشته در موضع مخالفت و در سنگر مبارزه با مشروطیت اروپایی باقی ماند. شیخ و یارانش هر چند در این مرحله فعالیت علمی در مخالفت با مشروطه نداشتند وجود آنها خاری در چشم مشروطه طلبان غرب گرا بود. از این رو با جعل تلگرامهایی از طرف علمای نجف شیخ را مخل آسایش و مفسد معرفی کردند. جالب توجه اینکه در یکی از این تلگرامها آمده بود: شیخ فضل الله به علت اخلال در اصلاح مسلمین از درجه اجتهاد ساقط است. این جااعلان جاهل نمی دانستند که علم و اجتهاد چیزی نیست که کسی بتواند آن را از دیگری سلب کند. اما نا آگاهی جامعه کافی بود تا این تبلیغات موثر واقع شود. پس از آن توطئه قتل شیخ طرح ریزی شد و شیخ فضل الله مورد حمله مسلحانه قرار گرفت و مجروح گردید.

سقوط و ظهور دوباره مشروطیت

با مرگ مظفر الدین شاه، محمد علی شاه به سلطنت رسید. وی دارای خوی استبدادی بود و به هیچ وجه مطیع قانون نبود. علاوه بر این وی پرورش یافته روسها بود و با حکومتی که بر اساس خواست و منافع انگلستان روی کار می آمد موافق نبود. از این رو به وسیله سربازان دولتی و قزاقان روسی به مجلس حمله کرد. عده ای از نمایندگان کشته شدند و برخی دستگیر و تبعید شدند و بساط مشروطه بر چیده شد.

خبر حمله به مجلس و کشتن مشروطه خواهان موجب شد تا نیروهای شمال به رهبری سپهدار تنکابنی و نیروهای بختیاری به رهبری سردار اسعد بختیاری

به تهران حمله کرده، شهر را به تصرف خود در آورند. با شکست نیروهای دولتی و فتح تهران محمد علی شاه به سفارت روسیه پناهنده شد. فاتحان تهران مجلسی با عنوان مجلس عالی در بهارستان تشکیل دادند. این مجلس محمد علی شاه را از سلطنت خلع و احمد شاه را به پادشاهی برگزید و بقیه مناصب حکومت را بین خود تقسیم کردند. اکثر مشروطه خواهانی که حکومت را به دست گرفتند از عوامل روسیه و انگلستان بودند و به این ترتیب «حکومت و مجلس دوم هر دو به دست فتودالها و خدمتگزاران امپریالیسم افتاد.» (1328)

حکومت روی کار آمده حتی با معیارهای غربی نیز یک حکومت مشروطه نبود. فاتحان تهران و حامیان مشروطیت یعنی سردار اسعد و سپهدار هیچیک اعتقادی به حکومت ملی نداشتند. زیرا «یکی از عناصر اصلی ایدئولوژی مشروطت، بر انداختن نظام شبه فتودالیسم ایرانی و نفی قدرتهای محلی حکومت امثال سپهدار و سردار اسعد بود.» (1329)

آخرین روزها

مشروطه خواهان پس از برقراری حکومت به تصفیه حساب با مخالفان مشروطه پرداختند. طرفداران استبداد یعنی شاه و درباریان وحشت زده هر کدام به جایی پناه بردند اما مشروطه مشروعه به رهبری شیخ فضل الله چون کوه مقاوم و استوار بودند.

پیشنهادهاى مختلفی به شیخ فضل الله رسید تا به جایی پناهنده شود. سعد الدوله برای او پیام فرستاد که با وزیر مختار روس و انگلیس گفتگو کردم و برای شما جای مناسبی در سفارتخانه تهیه کرده ام تا از خطر محفوظ باشید. یاران شیخ فضل الله خوشحال شدند اما شیخ بدون عکس العمل در مقابل این پیام «لا حول و لا قوه الا بالله» می گفت. (1330)

پیشنهاد شد که اجازه بدهید پرچم هلند را که کشور بی طرفی است بر بام خانه نصب کنیم تا در امان باشید. شیخ با تبسمی استهزا گونه فرمودند: باید پرچم ما را روی سفارتخانه بیگانه نصب کنند. چطور ممکن است که صاحب شریعت به من که از مبلغین احکام هستم اجازه فرماید، پناهنده به خارج از شریعت شوم. (1331)

وی در پاسخ پیشنهاد دیگری اینچنین فرمود:

آیا رواست که من پس از هفتاد سال که محاسنم را برای اسلام سفید کرده ام حالا بیایم و زیر پرچم بیگانه بروم! سرانجام مشروطه طلبان برای انتقام از شیخ فضل الله به منزل وی حمله کردند و شیخ را به شهربانی بردند. شیخ فضل الله چند روزی در شهربانی بود و در روز سیزدهم رجب برای محاکمه او را به عمارت گلستان بردند. «مدیر نظام نوایی» از ماموران شهربانی و از محافظان شیخ فضل الله ماجرای محاکمه شیخ را این گونه نقل می کند.

اعضای دادگاه شش نفر بودند که مقابل آقا روی نیمکت نشستند. شیخ ابراهیم زنجانی به عنوان دادستان دادگاه از آقا سؤال می کرد. او در موقع محاکمه به آقا حمله و بی احترامی می کرد و یک باز نیز گفت: شیخ! من از تو عالم ترم. از مخارج تحصن سوال شد و آقا برایشان توضیح داد و گفت دیگر پول نداشتیم و گرنه ادامه می دادیم. در بین محاکمه آقا اجازه نماز خواندن خواست و آنها هم اجازه دادند. آقا عبایش را همان نزدیکی روی کف تالار پهن کرد و نماز ظهرش را خواند اما اجازه ندادند که نماز عصرش را هم بخواند. دوباره از تحصن سوال کردند. در بین محاکمه پیرم خان از در پایین آهسته وارد تالار شد و پشت سر آقا روی صندلی نشست. آقا متوجه او نشد. ولی چند

دقیقه ای که گذشت حادثه ای پیش آمد که وضع تالار تغییر کرد. من در این وقت از آقا قدرت و شجاعتی دیدم که در تمام عمر ندیده بودم و آن وقتی بود که آقا از افراد محاکمه کنند پرسید: «پیرم» کدامیک از شما هستید؟ همه به احترام پیرم از سر جایشان بلند شدند و یکی از آنها با احترام «پیرم» را که پشت سر آقا نشسته بود نشان داد و گفت پیرم خان ایشان هستند! آقا همان طور که روی صندلی نشسته بود و دو دستش را روی عصا تکیه داده بود به طرف چپ نصفه دوری زد و سرش را برگرداند و با حالت خشم و تندی گفت: پیرم تویی؟ پیرم گفت بله و بلافاصله گفت: شیخ فضل الله تویی؟ آقا جواب داد بله منم! پیرم گفت: تو بودی که مشروطه را حرام کردی؟ آقا جواب داد بله من بودم و تا ابد الدهر هم حرام خواهد بود. موسسان این مشروطه همه بی دین هستند و مردم را فریب داده اند. پس از آن رویش را برگرداند. در آن موقع که این کلمات با هیبت مخصوصی از دهان آقا بیرون می آمد نفس از در و دیوار بیرون نمی آمد و همه ساکت و سراپا گوش بودند. تماشاچیان حاضر در تالار وحشت کرده بودند. من می لرزیدم و با خود می گفتم این چه کار خطرناکی است که آقا در این موقع انجام می دهد! پیرم رئیس شهربانی و فرمانده نیروی انتظامی است.

موضوع محاکمه شیخ فضل الله همین چند سوال پیرامون تحصن بود.

سربرداری دیگر

بساط دار و مقدمات اعدام از شب قبل در میدان توپخانه فراهم شده بود. هنگامی که آقا به طرف میدان توپخانه می رفت نگاهی به جمعیت و بعد رو به آسمان کرد و گفت:

افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد. (1332)

دست حق در دست می آمد روان بر پای دار تا بلند آوازه سازد بعد از این آوای دار
آن که در آینه اندیشه می بیند خدای کی کند اندیشه از رنج توانفرسای دار. (1333)

میدان توپخانه از جمعیت موج می زد. نیروهای دولتی مردم را کنار می زدند تا راه باز شود. در این لحظه آقا به عقب برگشت و در میان جمعین خادم با وفایش را دید و گفت ناد علی! او هم بلافاصله خود را به آقا رساند. مردم همه سراپا گوش بودند. می خواستند بدانند او در لحظه آخر چه کاری دارد. در این وقت آقا دست در جیب کرد و کیسه ای بیرون آورد و به ناد علی داد و گفت این مهرها را خرد کن. او در این لحظه حساس هم دوراندیش و تیزهوش است و برای اینکه پس از مرگش مشروطه طلبان سند سازی نکنند و از مهرها سوء استفاده نکنند، دستور خرد کردن آنها را داده است. پس از آن آقا را روی چهار پایه قرار دادند و او از آنجا آخرین سخنان خویش را بیان کرد. سخنان او تأکیدی بر موضع اصولی و مکتبی گذشته اش بود. وی خطاب به جمعیت تماشاچی فرمود: خدایا! تو خودت شاهد باش که من برای این مردم به قرآن تو قسم یاد کردم. خدایا! تو خودت شاهد باش که در این دم آخر باز هم به این مردم می گویم که موسسان این اساس بی دین هستند و مردم را فریب داده اند. این اساس مخالف اسلام است. محاکمه من و شما بماند پیش پیغمبر اسلام. او با وجود ضعف و پیری و بیماری آخرین سخنان خویش را با شجاعت و شهامت کم نظیری بیان کرد و تنها ایمان و عشق به یک هدف مقدس است که موج می شود شخصی اینچنین در مقابل مرگ و شهادت ایستادگی کند. او در پای دار چنان شجاع بود که گویی دار از هیبت و عظمت او می لرزید. (1334)

اوز عشق حق سراپا شور و شوق و جذبه بود دار در اندیشه از او او نه در پروای دار
هیبت مردانه مرد خدا را دیده است گر به خود می لرزد از این جذبه سر تا پای

دار

قبل از اینکه ریسمان دار را به گردی وی ببندازند یکی از مشروطه خواهان برای او پیغام آورد که شما مشروطه را امضا کنید و خود را از کشتن رها سازید! شیخ فضل الله گفت:

من دیشب پیامبر ﷺ را در خواب دیدم و به من فرمود که فردا شب مهمان من هستی و من چنین امضایی نخواهم کرد. (1335) و بعد از چند لحظه طناب دار را به گردن او انداختند و چهار پایه را از زیر پای وی عقب راندند و طناب را بالا کشیدند.

گاه خورشید از عشق خدا بر نیزه ها گاه از شوق خدا خورشید بر بالای دار پرتو خورشید فضل الله نوری تافته است جاودان از مشرق خونین و خونپالای دار (1336) در پای دار مشروطه طلبان شادی می کردند. شیخ فضل الله در راه حمایت از شریعت، سر و جان فدا کرد. او با شهادت خویش درس سرافرازی و جانبازی را تعلیم داد.

پس از شهادت

پس از اعدام جسد شیخ شهید را به حیاط شهربانی منتقل کردند و در وسط حیاط بر روی یک نیمکت قرار دادند. مشروطه طلبان و دیگر افرادی که نسبت به دین کینه و عداوت داشتند به جسد نیز حمله کردند. نیروهای مسلح با قنداق تفنگ، دیگران با لگد و... به طوری که خونابه از جسد سرازیر شد. ابتدا از تحویل جسد به خانواده شیخ جلوگیری کردند و بعد از مدتی جسد را تحویل خانواده وی دادند. آنان نیز جسد را در خانه مخفی کرده، پس از حدود هیجده ماه آن را به قم بردند و در یکی از اتاقهای صحن مطهر حرم حضرت معصومه علیها السلام به خاک سپردند.

اعدام شیخ شهید نقاب از چهره مدعیان دروغین آزادی و عدالت برداشت و مردم فهمیدند که مشروطیت سرابی بیش نبوده است. کم کم روحانیان دیگر نیز

از مجلس و دولت کنار گذاشته شدند و زمینه جدایی دین از سیاست فراهم شد. آیات عظام نایینی، آخوند خراسانی، طباطبایی، بهبهانی و طباطبایی یزدی همگی از شهادت شیخ فضل الله متأثر شدند و دریافتند که واقعیتهای تلخی در پشت ظواهر فریبنده پنهان بوده است. اما دیگر دیر شده بود.

زندگی شخصی شهید نوری

همسر شهید، سکینه، دختر دای اش محدث نوری بود او دارای چهار پسر به نامهای مهدی، ضیاء الدین، هادی و جلال و هشت دختر به نام های زینت، اینسه، احترام، زکیه، خدیجه، منیره، اقدس و انور بود. ⁽¹³³⁷⁾ وی در زندگی شخصی بسیار منظم بود لباس مرتب و پاکیزه ای می پوشید و ظاهری آراسته داشت. اهل ریا و فریب نبود و بسیار صریح و شجاع بود. دستی گشاده داشت و خانه او به روی همه کس باز بود و هرگاه شخصی اظهار فقر و تنگدستی می کرد، در حد توان از او دستگیری می کرد و هر وقت فردی برای اثبات فقر خویش می خواست قسم بخورد، می گفت که قسم لازم نیست و او را یاری می کرد. شیخ شهید اهل جمع آوری مال نبود. برای کسی که در راه هدف خرج کرد. در تحسن حضرت عبدالعظیم علیه السلام علاوه بر مصرف تمام دارایی خویش، تمام اموال خانه و حتی خانه اش را در گرو قرضهایش گذاشت و تا آخر عمر نتوانست آنها را بپردازد. جمعی از طلبکاران او پس از شهادتش طلب های خود را بخشیدند و بعضی از طلب ها را هم عده ای از دوستان او پرداخت کردند. پس از شهادتش سیاهی فقر بر خانه شیخ شهید سایه گسترده بود. فقری که فقط اعضای خانواده اش آن را لمس کردند. دولت دو نگهبان برای خانه شهید نوری قرار داد اما آنها خود موجب مزاحمت و رنج و زحمت اعضای خانواده شدند. یک بار آنها برای حقوق خویش از میرزا هادی دویست تومان پول طلب کردند.

دویست تومان پول زیادی بود و آنها توان پرداخت آن را نداشتند. اما آنها دست بردار نبودند. حاج میرزا هادی با فروش مقداری از لوازم خانه صد تومان تهیه کرده، به آنها پرداخت کرد. در همین روزهایی که غم و اندوه شهادت شیخ بر اعضای خانواده حکم فرما بود و فقر و تنگدستی آزارشان می داد، کریم دوانگر همان شخصی که به شیخ سوء قصد کرد و مورد عفو او قرار گرفت، به خانه شیخ شهید مراجعه کرده، گفت: در روز درگیری اسلحه مرا گرفتند و باید پول آن را شما پردازید. خانواده شیخ شهید گفتند که اسلحه را شهربانی گرفت به آنجا مراجعه کنید، اما او اهل خانه را تهدید کرد. همسر شیخ شهید نیز از ترس جان پسرش و دف شر او قالیچه زیر پایش را جمع کرد و به او داد. (1338)

امام خمینی و مشروطیت

حضرت امام خمینی (ره) با تایید نظر شیخ شهید در مورد مشروطه مشروع و تجلیل از تلاش او در راه تصویب قانون اساسی موافق با قوانین اسلامی انحراف نهضت مشروطیت از مسیر صحیح و اعدام شیخ شهید را کار بیگانگان و عمال داخلی آنها می دانست که به موجب ترس از قدرت اسلام و روحانیان به این کار دست زدند. او در این مورد فرمود:

«لکن راجع به همین مشروطه و این که مرحوم شیخ فضل الله - رحمه الله - ایستاد که مشروطه باید مشروع باشد، باید قوانین موافق اسلام باشد، در همان وقت که ایشان این امر را فرمود و متمم قانون اساسی هم از کوشش ایشان بود، مخالفین، خارجیها که یک همچو قدرتی را در روحانیت می دیدند، کاری کردند در ایران که شیخ فضل الله مجاهد مجتهد دارای مقامات عالیه را، یک دادگاه درست کردند و یک نفر منحرف روحانی نما او را محاکمه کرد و در میدان توپخانه شیخ فضل الله را در حضور جمعیت به دار کشیدند.» (1339)

آخوند خراسانی متوفای 1329 ق.

آفتاب نیمه شب

محمد رضا سماک امانی

اشاره

آخوند خراسانی از سلسله حماسه سازان تاریخ ایران است. وی مرجع تقلید، مدرس کم نظیر حوزه علمیه نجف و رهبر انقلاب مشروطه بود. تمام تاریخ نویسان مشروطه، حتی آنان که دشمن روحانیت و خواستار نابودی اسلام و استیلای فرهنگ غرب در ایران بودند رهبری او را در نهضت مشروطه پذیرفته اند. اما شگفت که درباره اش کمتر از سایر دست اندرکاران نهضت مشروطه سخن به میان آمده است!

تولد

آخوند خراسانی در سال 1255 ق. در مشهد دیده به جهان گشود. پدرش، ملا حسین هراتی علاوه بر تبلیغ به تجارت ابریشم نیز مشغول بود. ملا حسین، روحانی وارسته ای بود که برای گذران زندگی، همواره در بین راه هرات و مشهد، در رفت و آمد بود. وی در سفرهای تبلیغی اش مردم را با احکام اسلامی آشنا می ساخت. در یکی از همین سفرها، در کاشان ازدواج کرد. ثمره این ازدواج چهار پسر به نامهای نصرالله، محمدرضا، غلامرضا و محمد کاظم (آخوند خراسانی) بود. سرانجام مهر پیشوای هشتم او را به مشهد کشاند تا برای همیشه در شهر شهادت ساکن شود. (1340)

هجرت و تحصیل

آخوند خراسانی در دوازده سالگی وارد حوزه علمیه مشهد شد. ادبیات عرب، منطق، فقه و اصول را در حوزه مشهد فرا گرفت. در هیجده سالگی

ازدواج کرد و در 22 سالگی همراه کاروان زیارتی عتبات عالیات، برای ادامه تحصیل عازم عراق شد. شوق تحصیل او را بر آن داشت تا سرپرستی همسر و فرزندش را به پدر بسپارد و آنها را به خاطر مشکلات سفر و مشکل مسکن در نجف، همراه خود نبرد.

کاروان زایران به سبزوار رسید. قافله برای استراحت، رحل اقامت افکند تا پس از توقیفی کوتاه، به سوی عراق حرکت نمایند. آخوند خراسانی چون آوازه دانش «ملا هادی سبزواری» را شنیده بود، تصمیم گرفت از کاروان جدا شود و برای بهره جستن از دریای علم آن حکیم فرزانه در سبزوار بماند. آخوند، ماههای رجب، شعبان و رمضان 1277 هـ را در حوزه علمیه سبزوار گذراند و از درس فیلسوف بزرگ عصر، ملا هادی سبزواری بهره برد. ⁽¹³⁴¹⁾ آنگاه از سبزوار به تهران رفت و حدود سیزده ماه در مدرسه صدر، در درس ملا حسین خویی و میرزا ابوالحسن جلوه شرکت کرد. ⁽¹³⁴²⁾ و سرانجام به حوزه علمیه نجف راه یافت و در درس شیخ انصاری و میرزا حسن شیرازی شرکت کرد. ⁽¹³⁴³⁾

آخوند خراسانی شب و روز در تلاش برای اندوختن دانش و به دست آوردن تقوا می کوشید و در این راه از هیچ مشکلی نهراسید. خودش می گوید:

«تنها خوراک من فکر بود. ولی قانع نبودم، هیچ گاه نشد که گلایه کنم. شش ساعت بیشتر نمی خوابیدم. شبها بیدار بودم. با ستارگان دوست شده بودم. خواب با شکم خالی بسیار مشکل است.» ⁽¹³⁴⁴⁾

آخوند خراسانی غرق در درس و مطالعه بود که ناگهان نامه ای رشته افکارش را از هم گسست و اشک از دیدگانش روان ساخت. فرزند خردسالش دیده از جهان فرو بسته بود. پس نامه ای به پدر نوشت و از او درخواست کرد

که همسر داغدارش را به نجف بیاورد. ملا حسین همراه عروسش به نجف آمد و خود مدتی در نجف ماند و پس از زیارت اماکن مقدس، به مشهد برگشت.

داغ مرگ فرزند اندک اندک از ذهن آخوند و همسرش محو می شد. زن و مرد جوان در انتظار تولد فرزندی دیگر روز شماری می کردند. اما باز هم، مصیبت بر خانه سایه افکند. فرزند، قبل از تولد مرد و بچه مرده به دنیا آمد. ⁽¹³⁴⁵⁾ همسرش نیز پس از مدتی بیماری از دنیا رفت. داغ مرگ همسر، آتش به جانش افکند. ⁽¹³⁴⁶⁾ تاب مقاومت نداشت. مرگ همسر و دو فرزند، کمر طاقتش را در جوانی خم کرد. تنها حرم حضرت علی علیه السلام و دامن پر مهر اشک توانست قامتش را راست کند.

آوازه علمی آخوند

آخوند سالها در درس شیخ انصاری و میرزای شیرازی شرکت کرد و از زبده ترین شاگردان آن دو شناخته می شد. وی از همان ابتدا با پشتکاری کم نظیر، راههای پیشرفت را می پیمود.

او در کنار تحصیل، به عبادت و شب زنده داری نیز اهمیت فراوان می داد. بارها به کربلا رفت و به زیارت امام حسین علیه السلام نایل شد. در یکی از این سفرها پس از زیارت، در درس آیه الله آخوند اردکانی (متوفای 1302 ق.) شرکت کرد. آخوند اردکانی نظر شیخ انصاری را در مساله ای بیان و سپس بر نظر او چند اشکال کرد. اشکالها درست بود. آخوند پس از برگشت به نجف و شرکت در درس شیخ انصاری، اشکالهای اردکانی را به استاد بازگو کرد. شیخ انصاری یکی از اشکالها را پذیرفت اما اشکال دوم را رد کرد. آخوند به دفاع از اشکال دوم اردکانی پرداخت و استاد دوباره پاسخ گفت اما آخوند دفاعیه استاد را قانع کننده ندانست و بار دیگر اشکال را با بیانی تازه مطرح کرد. گفت و

شنود شاگرد و استاد به درازا کشید. صدها طلبه که در درس شیخ انصاری شرکت داشتند، در شگفت بودند که چگونه طلبه ای جوان که 25 سال بیش نداشت و کمتر از سه سال بود که به درس شیخ انصاری راه یافته، بی محابا با دلیلهای قوی به استاد اشکال می کند. یکی از طلاب به دیگران گفت: این آخوند (آخوند خراسانی) را ببینید که دارد گفتار آن آخوند (آخوند اردکانی) را تایید می کند. از آن زمان به بعد در همه نجف او را با لقب «آخوند» صدا می کردند. (1347)

آخوند از سال 1278 ق. تا سال 1291 ق. بیش از سیزده سال در درس خارج استادان برجسته حوزه علمیه نجف شرکت کرد. بیش از دو سال در درس شیخ انصاری شرکت کرد و پس از وفات او (1281 ق.) دو سال به درس آیه الله سید علی شوشتری (متوفای 1283 ق.) راه یافت و سالها در درس آیه الله شیخ راضی بن محمد نجفی (متوفای 1290 ق.) و آیه الله سید مهدی مجتهد قزوینی ادامه تحصیل داد.

آخوند خراسانی بیش از سیزده سال در کنار درسهای سایر اساتید در درس میرزای شیرازی نیز شرکت کرد. میرزای شیرازی در سال 1291 ق. به سامرا هجرت کرد و بیشتر شاگردانش نیز همراه او به سامرا رفتند. اما آخوند در نجف ماند و به تدریس ادامه داد. او مدتی بود که در کنار تحصیل و شرکت در درس میرزای شیرازی به تدریس نیز مشغول بود. (1348) البته برخی از نویسندگان نوشته اند: آخوند نیز به سامرا رفت ولی پس از مدتی کوتاه به سفارش میرزای شیرازی به نجف برگشت و به تدریس ادامه داد. روزی آخوند به سامرا رفت و پس از زیارت مرقد امام حسن عسکری علیه السلام و امام هادی علیه السلام در درس استاد پیشین خود شرکت کرد. آخوند اشکالی به نظریه میرزای شیرازی وارد ساخت و

استاد پاسخ گفت. آخوند اشکال را با بیانی دیگر تکرار کرد و استاد دوباره پاسخ داد.... پرسش و پاسخ ادامه یافت تا سرانجام آخوند به احترام استاد لب فرو بست. روز بعد میرزای شیرازی پیش از آغاز درس گفت: «در بحث دیروز، حق با آخوند بود.»!

اندک اندک آوازه علمی آخوند در حوزه علمیه نجف پیچید و روز به روز به شمار شاگردانش افزوده شد. اینک وی یکی از مجتهدان و مدرسان مشهور نجف و به عنوان یکی از ممتازترین شاگردان میرزای شیرازی، مورد احترام طلاب و علما بود. میرزای شیرازی مقام علمی او را به طلبه ها گوشزد می کرد و آخوند نیز تا هنگامی که میرزای شیرازی زنده بود به احترام استاد بالای منبر نمی رفت ؛ روی زمین نشست و درس می گفت.

میرزای شیرازی در سال 1312 ق. دار فانی را وداع گفت. آخوند مدتی پس از رحلت استاد به سامرا رفت و بعد از زیارت مرقد امامان به سوی منزل استاد به راه افتاد، کوبه در منزل را بوسید و پیشانی بر آن گذاشت و زار زار گریست. آخوند از موفق ترین استادان تاریخ حوزه های علمیه شیعه است که شمار شاگردانش را تا سه هزار نفر نوشته اند و صدها مجتهد در درس او تربیت یافتند که نام برخی از آنها از این قرار است: سید ابوالحسن اصفهانی، شیخ ابوالقاسم قمی، سید ابوالقاسم کاشانی، میرزا احمد خراسانی، سید محمد تقی خوانساری، سید جمال الدین گلپایگانی، شیخ محمد جواد بلاغی، شهید سید حسن مدرس، حاج آقا حسین قمی، سید صدر الدین صدر، آقا ضیاء الدین عراقی، شیخ عبدالکریم حائری، سید عبدالله بهبهانی، سید عبدالهادی شیرازی، شیخ محمد علی کاظمی، شیخ محمد حسین نائینی، آقا بزرگ تهرانی، حاج آقا حسین بروجردی و سید محمود شاهرودی. (1349)

آوازه علمی آخوند از مرزها گذشت. از این رو «شیخ الاسلام» امپراتوری عثمانی که در آن زمان به عراق آمده بود، روزی همراه شماری از همراهان در درس آخوند شرکت کرد.

همه ای بین طلاب بلند شد. به احترام او برخاستند. «شیخ الاسلام» نزدیکتر رفت و آخوند با دیدن وی، درس را به بررسی نظر ابوحنیفه در یکی از مسائل علم اصول کشاند. ابتدا نظر او را بیان کرد و دلیلهایش را بر شمرد.

«شیخ الاسلام» سنی در شگفت بود که چگونه استاد شیعی، نظر پیشوای اهل سنت را پذیرفته است؟! اما اندکی بعد سخنان آخوند او را متوجه اشتباهش ساخت. آخوند چند اشکال علمی بر نظر ابوحنیفه وارد ساخت و سپس نظر مجتهدان شیعه در آن مساله را بیان کرد. آخوند از «شیخ الاسلام» خواست تا به منبر بروند و همه از سخنانش استفاده نمایند. اما روحانی اهل سنت به احوالپرسی با آخوند بسنده کرد. «شیخ الاسلام» از قدرت علمی و احترام آخوند چنان به وجد آمده بود که تا مدتها بعد همواره از آن دیدار به یاد ماندنی سخن می گفت. (1350)

عبادت و زهد

آخوند از ابتدای جوانی تا آخر عمرش، هر روز پیش از طلوع آفتاب، به زیارت آفتاب نجف، حرم حضرت علی علیه السلام مشرف می شد. آنگاه به مسجد هندی می رفت و درس می گفت. شبها پس از اقامه نماز جماعت در صحن حرم، برای برخی از شاگردان ممتازش در منزل خود درس خصوصی داشت. نمازهای مستحبی اش حتی در سنین پیری ترک نشد. در ماه رمضان نیز برای طلبه ها سخنرانی می کرد.

در اواخر عمر، زیارت را - شاید به خاطر پیری - طول نمی داد. یکی از مریدانش به وی گفت: شما کمی بیشتر در حرم بمانید تا همه زائران متوجه آداب زیارت شما بشوند. آخوند دست به ریش خود گرفت و گفت: در این آخر عمر، با این ریش سفید به خدا شرک بورزم و خودنمایی کنم؟!

یکی از همسایگان آخوند می گفت: ناله سوزناک و صدای گریه آخوند در نیمه های شب، قلب هر سنگدلی را می لرزاند.

آخوند به تمیزی سر و وضع و لباس اهمیت فراوانی می داد. همراه سه فرزند که همگی آنها متاهل بودند، در یک خانه زندگی می کرد. این چهار خانواده، چهار اتاق داشتند. روزی یکی از پسرانش از تنگی جا به پدر شکایت کرد. پدر گفت: اگر قرار باشد که خانه های این شهر را بین نیازمندان بخش کنند، به ما بیش از این نمی رسد.

دستگیری نیازمندان

یکی از سخنرانان مذهبی کربلا که از مخالفان مشروطه بود و همه جا علیه آخوند صحبت می کرد، به علت بدهی تصمیم گرفت خانه اش را بفروشد. مشتری خرید خانه را مشروط به امضا و اجازه آخوند قرار داد. گرچه روی دیدن آخوند را نداشت، اما شرمنده و ناچار نزد آخوند رفت و از او خواست تا به این معامله راضی شود. آخوند چند کیسه لیره به او داد و گفت: شما جزو علمایید، من راضی نیستم که در گرفتاری باشید. با این پول، بدهی خود را بدهید و خانه را نفروشید. هرگاه به مشکلی برخوردید نزد من بیایید. واعظ کربلا از رفتار آخوند متنبه گشت و از آن پس، از مریدان او شد. (1351)

تالیفات

آخوند کتابهای زیادی درباره اصول، فقه و فلسفه به نگارش در آورد. آثارش عبارتند از:

- 1 - حاشیه مختصر بر رسائل، که نخستین اثر اوست.
- 2 - حاشیه مفصل بر رسائل، که به نام «درر الفوائد» چندین بار چاپ شده است.
- 3 - حاشیه بر مکاسب
- 4 - فوائد: در سال 1315 ق، در تهران به چاپ رسیده است.
- 5 - حاشیه بر اسفار
- 6 - حاشیه بر منظومه ملا هادی سبزواری
- 7 - رساله ای در مشتق
- 8 - رساله ای در وقت
- 9 - رساله ای در رضاع
- 10 - رساله ای در دمأ ثلاثه
- 11 - رساله ای در اجاره
- 12 - رساله ای در طلاق
- 13 - رساله ای در عدالت
- 14 - رساله ای در رهن، همه رساله ها در یک جلد چاپ شده است.
- 15 - القضاء و الشهادات
- 16 - روح الحیاه فی تلخیص نجاه العباد، که در سال 1327 ق، در بغداد به چاپ رسیده است.
- 17 - تکمله التبصره: در سال 1328 ق، در تهران چاپ شده است.

18 - ذخیره العباد فی یوم المعاد: رساله عملیه آخوند، به زبان فارسی است که نخست در بمبئی و سپس در سال 1329 ق. در تهران، چاپ شد.

19 - اللغات النیره فی شرح تکمله التبصره

20 - کفایه الاصول: مهمترین اثر آخوند، که چندین بار چاپ شده است و هنوز در حوزه‌های علمیه شیعه تدریس می‌شود. این کتاب از کم نظیرترین کتابهایی است که درباره علم اصول نوشته شده است. بیش از صد نفر از مجتهدان شیعه بر این کتاب حاشیه و شرح نوشته‌اند.

تاسیس مدارس

برخی از بانیان خیر، هزینه ساختن مدرسه علمیه ای را به آخوند دادند. وی نیز با تمام توان در تلاش برای ساختن مدرسه بود. سرانجام در سال 1321 ق. مدرسه علمیه ای در محله «حویش» نجف، به همت او بنا شد که به نام «مدرسه بزرگ آخوند» مشهور گردید. کتابخانه مدرسه دارای نفیس ترین کتابهای خطی بود. آخوند در سال 1326 ق. مدرسه دیگری در محله «براق» ساخت که به «مدرسه الوسطی آخوند» شهرت یافت.

سومین مدرسه ای که با همت ایشان، در محله براق بنا شد «مدرسه کوچک آخوند» است که در سال 1328 ق. کار بنای آن به اتمام رسید.

آخوند در ساختن چندین مدرسه در نجف، کربلا و بغداد مشارکت داشت. در این مدرسه ها ادبیات فارسی نیز تدریس می شد. او مبلغانی به ایلها، عشایر و روستاهای دور افتاده عراق گسیل داشت، تا آنها را با احکام اسلامی آشنا سازند. مجله های «اخوت»، «دره النجف»، «العلم» و «نجف اشرف» با پشتیبانی آخوند در عراق منتشر می شد. (1352)

شرکت اسلامی

صنایع ایران در دوره صفویه از رونق خوبی برخوردار بود. بیش از 90 درصد کالاهای مورد نیاز مردم در داخل کشور تولید می شد. اما با روی کار آمدن سلسله قاجاریه صنایع رو به ورشکستگی نهاد. ملک المتکلمین، از روحانیون سرشناس آن دوران، پیشگام آبادی اقتصاد کشور شد. او با بازرگانان و ثروتمندان گفتگو کرد و آنها را به گسترش صنایع تولیدی تشویق نمود. سرانجام پس از ماهها سخنان او به بار نشست. گروهی از بازرگانان با سرمایه یک میلیون تومانی که در آن زمان پول هنگفتی بود، نخستین شرکت ملی را در ایران تاسیس کردند. شرکت اسلامی نخستین شرکت سهامی بود که در ایران تاسیس شد. این شرکت در سال 1316 ق. در اصفهان آغاز به کار کرد. کارخانه های پارچه بافی و تولید پوشاک این شرکت در اندک مدتی چنان سودآور شد که روز به روز بر شمار سهامداران آن افزوده و صدها دستگاه بافندگی وارد میان تولید گردید و شعبه های شرکت در بسیاری از شهرستانها گشایش یافت.

ملک المتکلمین، حاج آقا نورالله اصفهانی و سید جمال واعظ در نایب، مردم را به خرید سهام تشویق می کردند. نهصد هزار تومان سهام از سوی مردم خریداری شد. سید جمال واعظ کتابی به نام «لباس التقوی» نوشت و هدف از تاسیس شرکت اسلامی را در آن کتاب بیان نمود. آخوند خراسانی و هفت نفر از مراجع تقلید نجف تقریظی بر این کتاب نوشته، از شرکت اسلامی پشتیبانی نمودند. آخوند در حمایت از شرکت نوشت: بر مسلمانان لازم است که لباس ذلت (تولید خارج) را از تن بیرون کنند و لباس عزت (ساخت داخل) را بپوشند.

(1353)

نقش آخوند در نهضت مشروطه

بسیاری از نویسندگان تاریخ مشروطه در ارزیابی انگیزه های مردم برای جانفشانی در راه انقلاب مشروطه به اشتباه رفته اند. برخی از نویسندگان نوشته اند که اسلام با مشروطه سازگاری ندارد. گروهی می نویسند که نهضت مشروطه دنباله روی کورکورانه از انقلابها و تحولات سیاسی کشورهای اروپایی و برخی از کشورهای آسیایی مانند ژاپن است.

شماری از قلم به دستان تاریخ مشروطه بر این باورند که رهبران مشروطه - چه رسد به مردمی که سالها رنج شکنجه تبعید، زندان و اعدام را به جان خریدند و در برابر استبداد پایداری کردند - نیز معنای مشروطه را نمی فهمیدند. برخی از نویسندگان به موجب دشمنی با روحانیت، با دست بردن در سندها، تحریف وقایع، دامن زدن به شایعات و بزرگ نمایی نقش فتودالها، خانها، ثروتمندان و روشنفکران غربزده در صدد بر آمدند تا از نقش آخوند خراسانی، شیخ عبدالله مازندرانی و میرزا حسین تهرانی که بحق رهبران اصلی مشروطه بودند، بکاهند؛ که متأسفانه در این نیرنگ موفق بوده اند. تا آنجا که در کتابهای درسی، سخنی از این سه مرجع بزرگ به چشم نمی خورد. در بسیاری از کتابها نیز فقط از آیه الله سید محمد طباطبایی و آیه الله سید عبدالله بهبهانی و شماری اندک از علما سخن به میان آمده است. حال اینکه رهبران مشروطه در تهران و شهرستانها را مراجع تقلید، مجتهدان و روحانیون مبارز تشکیل می دادند.

بیشتر نویسندگان، مردم را در ماجرای مشروطه به دو گروه مشروطه خواه و مستبد تقسیم کرده اند. آنان صدها مجتهد، مرجع تقلید و روحانی آگاه، دورانوش و پارسای پایتخت و شهرستانها را خواهان مشروطه مشروع و حکومت اسلامی بودند، در صف مخالفان مشروطه و هواداران استبداد قاجاریه

قلمداد کرده اند. برخی از نویسندگان هوادار مشروطه مشروعه نیز به بهانه دفاع از آیه الله شیخ فضل الله نوری، آخوند ملا قربانعلی زنجانی، آیه الله العظمی سید محمد کاظم طباطبایی یزدی و... با استناد به سندهای جعلی یا مشکوک و شایعه ها نیش قلم را متوجه آخوند و دو یار وفادارش کردند.

بسیاری از سندها ساخته جاسوسان روسی و انگلیسی و خیلی از حوادث، بافته ذهن فراماسونها و غربزدگان مزدور بیگانگان است. البته می پذیریم که رهبران مشروطه به دلیل اینکه در خارج از کشور به سر می بردند و از حوزه علمیه نجف، انقلاب را رهبری می کردند، از برخی عملکردهای مشروطه طلبان باخبر نبودند. کاش علما با وحدت و یکپارچگی، اختلافها را کنار می گذاشتند و نمی گذاشتند نهضت از مسیر خود خارج شود.

حضرت امام خمینی - رضوان الله تعالی علیه - درباره مشروطه فرمود:

«علمای اسلام در صدر مشروطیت در مقابل استبداد سیاه ایستادند و برای ملت آزادی گرفتند. قوانین جعل کردند. قوانینی که به نفع ملت است، به نفع استقلال کشور است. به نفع اسلام است. قوانین اسلام است. این آزادی را با خونهای خودشان، با زجرهایی که دیدند و کشیدند... گرفتند. در جنبش مشروطیت همین علما در راس بودند و اصل مشروطیت اساسش از نجف به دست علما و در ایران به دست علما شروع شد و پیش رفت... لکن... دنباله اش گرفته نشد. مردم بی طرف بودند. روحانیون هم رفتند، هر کس سراغ کار خودش. از آن طرف، عمال قدرتهای خارجی، خصوصا در آن وقت انگلستان، در کار بودند که اینها را از صحنه خارج کنند یا به ترور و یا به تبلیغات. گویندگان و نویسندگان آنها کوشش کردند به اینکه روحانیون را از دخالت در سیاست خارج کنند و سیاست را بدهند به دست آنهایی که به قول آنها می

توانند... یعنی فرنگ رفته ها و غرب زده ها و شرق زده ها و کردند آنچه را کردند؛ یعنی اسم، مشروطه بود واقعیت، استبداد. آن استبداد تاریک ظلمانی، شاید بدتر از زمان و حتما بدتر از زمانهای سابق.» (1354)

آغاز نهضت

سلسله قاجاریه در دورانی بر کشور حکومت می کردند که دنیا در ایام طلایی رشد صنعتی به سر می برد. پادشاهان قاجار در اندیشه عیش و نوش و خوشگذرانی خود بودند. فقر و بیداد کارگزاران حکومت، سراسر کشور را در بر گرفته و بخش گسترده ای از کشور به بیگانگان سپرده شده بود. امتیازهای فراوان به ناچیزترین مبالغ به دولتهای روسیه و انگلیس واگذار شد. ارتشهای بیگانه گاه و بیگاه، به بهانه های مختلف کشور را اشغال می کردند و گاه ماهها و بلکه سالها در نقاطی از کشور اقامت می کردند. حکومتهای بسیاری از شهرها به دست کنسولگری روسیه و انگلیس اداره می شد. بسیاری از دست اندرکاران دولت مرکزی، به دستور سفارتهای بیگانه نصب و عزل می شدند. ایران آتش زیر خرمن بود. مردم منتظر جرقه ای بودند تا علیه حکومت مرکزی قیام کنند. آیه الله سید عبدالله بهبهانی و آیه الله سید محمد طباطبایی با تشکیل انجمنهایی، به صورت پنهانی زمینه قیام را آماده می ساختند. علما و طلاب تهران در سالهای 1322 و 1323 ق. نشستهای زیادی برای آگاه ساختن مردم داشتند و آیه الله بهبهانی و آیه الله طباطبایی این جلسات را رهبری می کردند.

در این میان علمای تهران با مراجع تقلید نجف در ارتباط بودند. آخوند خراسانی، شیخ عبدالله مازندرانی و میرزا حسین تهرانی در تاریخ هشتم ربیع الاول 1323 ق. نامه ای به آیه الله سید عبدالله بهبهانی می فرستند و از علمای تهران می خواهند که «مسیو نوژ» بلژیکی، رئیس گمرک کشور را که مشغول

فعالیت علیه استقلال فرهنگی و اقتصادی ایران است و به روحانیت توهین نموده از کشور بیرون کنند.

علما، طلاب و بازاریان تهران از خلفای کارگزاران حکومت و نامه های مراجع تقلید نجف باخبر می شوند. روحانیون اوضاع نابسامان کشور را به اطلاع مردم می رسانند و اندک اندک دامنه افشاگریها گسترش می یابد. آیه الله بهبهانی پیوسته گزارش عملکرد علما و مردم را به نجف می فرستاد و مراجع نجف نیز رهنمودهای لازم را به تهران می فرستادند.

در پی این امور، حکومت مرکزی با شدت هر چه تمام تر به خاموش کردن فریاد انقلاب بر آمد. علما و بازاریان که دو رکن شاخص انقلاب بودند، در نوک پیکان حمله دولت قرار گرفتند. دولت به بهانه تادیب گرانفروشی بازاریان که قند را بیش از نرخ مصوب می فروختند، به وضع فجیعی به آزار تنی چند از آنها پرداخت. مردم به رهبری علما به حمایت از بازاریان بر آمدند. سید جمال واعظ - خطیب شهیر انقلاب - و دو نفر دیگر از رهبران انقلاب به دنبال افشاگریهایشان تبعید شدند. انقلاب از پایتخت فراتر رفت و شیراز و مشهد نیز به پایتخت پیوستند.

شیخ محمد واعظ، از سخنرانان مشهور انقلاب در نوزدهم جمادی الاول 1324 ق. دستگیر شد. طلبه های مدرسه حاج ابوالحسن معمار باشی تهران وی را در یک درگیری نجات دادند. اما طلبه در این حادثه به شهادت رسید. بازار بسته شد و مردم در مسجد متحصن شدند و علما از جمله آیات عظام بهبهانی، طباطبایی و شیخ فضل الله نوری به متحصنان پیوستند. صدر اعظم، عین الدوله به علما پیغام داد که به خانه های خود بروید، ما امور را اصلاح می کنیم. علما

پاسخ دادند: ما عدالت می خواهیم و چون عین الدوله مانع تاسیس عدالتخانه است، باید از صدارت برکنار شود.

طولی نکشید که سربازان، وحشیانه به سوی مسجد آتش گشودند و بیش از یکصد نفر را کشتند. علمای تهران به نشانه اعتراض در روز 23 جمادی الاول 1324 ق. به قم مهاجرت کردند و بیش از سه هزار نفر از مردم به جمع متحصنان در قم پیوستند. آیه الله شیخ فضل الله نوری، آیه الله آقا نجفی اصفهانی و آیه الله آخوند ملا قربانعلی زنجانی و بسیاری از علمای سرشناس کشور، از شهرستانهای دور و نزدیک به قم آمدند. سرانجام مظفرالدین شاه که مقاومت در برابر علما و مردم را بی فایده دانست، در تاریخ 1284/5/6 ش. فرمان بر کناری عین الدوله و در چهاردهم جمادی الثانی دستور مشروطیت را صادر کرد. (1355)

نخستین انتخابات مجلس شورای ملی و اولین جلسه مجلس در 1285/7/14 ش. در کشور برگزار شد. قانون اساسی 51 اصل با الهام از قوانین کشورهای اروپایی از سوی برخی از روشنفکران غربزده نوشته شد و به امضای شاه رسید. اندکی بعد شاه مرد و فرزندش محمد علی شاه به سلطنت رسید. متمم قانون اساسی در 107 اصل نیز نوشته شد. اصل دوم آن عبارت بود از: نظارت مجتهدان بر قوانین مصوب مجلس که به پیشنهاد شیخ فضل الله نوری در متمم قانون گنجانده شد.

شاه از امضای متمم قانون اساسی خودداری کرد و در پی آن مردم تبریز، اصفهان، شیراز، رشت و کرمان قیام کردند. از آن سو آخوند و علمای نجف از شاه خواستند که در برابر اراده ملت مقاومت نکند. سرانجام شاه در 29 شعبان 1325 ق. متمم قانون اساسی را امضا کرد. (1356)

از آخوند خراسانی سوال کردند که نظرش درباره نظام ملی (قانون نظام وظیفه) چیست.

ایشان پاسخ داد: «حفظ کیان اسلام بر همه مسلمانان واجب است. بنابراین، بر همه مردم، بویژه جوانان واجب است که با فنون نظامی آشنا شوند... مجلس شورای ملی در این کار تاخیر را روا ندارد.» پاسخ آخوند در تاریخ هفتم ربیع الاول 1325 در مجلس شورای ملی خوانده شد. (1357)

آخوند خراسانی به همراهی دو یار وفادارش رهنمودهای لازم را به مجلس شورای ملی فرستادند و بحقیقت مراجع تقلید از نجف کار هدایت انقلاب مشروطه را در دست داشتند. مردم ایران نیز به فرامین مراجع اهمیت زیادی می دادند. در یکی از پیامهای مراجع طرفدار مشروطه نجف آمده است:

«بر تمام مردم، بویژه عشایر، ایلات و مرزبانان واجب است که تفرقه را کنار بگذارند و دست در دست یکدیگر با آموختن روشهای نویت نظامی به پاسداری از آب و خاک ایران بپردازند... احکام مصوب مجلس شورای ملی را همانند احکام شرعی واجب الاطاعه بدانید.» (1358)

آخوند در 28 ذیحجه 1325 ق. نامه ای برای نمایندگان مجلس می فرستد و آنها را به اجرای قوانین اسلامی پرداخت بدهی های دولت و فقر زدایی سفارش می کند. (1359) اما در زمانی کوتاه، روشنفکران غربزده و فراماسونها اندک اندک، قدرت را به دست می گیرند و روحانیت را از صحنه کنار می گذارند.

آیه الله شیخ فضل الله نوری که از پیشقراولان نهضت مشروطه بود، به دلیل نفوذ غربزدگان در پستهای کلیدی حکومت و مجلس و به انحراف کشیده شدن مشروطه، در حرم حضرت عبدالعظیم علیه السلام متحصن می شود. وی بنا به دلایلی از جمله دو مورد ذیل بدین امر دست زد:

1 - توهین روزنامه ها به چهارده معصوم علیهم السلام، ارزشهای اسلامی و روحانیت

2 - دستگیری، ستم و کشتار برخی از مشروطه طلبان در شهرستانها
وی پیشنهاد می کند که نامه آخوند درباره مبارزه با کفر که به مجلس شورای ملی فرستاده شده، در نظامنامه قانون اساسی درج گردد.

محمد علی شاه نیز گاه و بیگاه به مخالفت با مشروطه می پردازد و آخوند خراسانی چندین بار او را نصیحت می کند که از کارشکنی در کار مجلس و مشروطه بپرهیزد. در یکی از اندرزهای آخوند به شاه آمده است:

1 - به دین اهمیت بیشتری بدهید.

2 - اجناس ساخت ایران را تبلیغ کنید. چنانکه «میکارو» پادشاه ژاپن را از بحران اقتصادی نجات داد.

3 - در نشر علوم و صنایع جدید همت کنید.

4 - مواظب دخالت بیگانگان در کشور باشید.

استبداد صغیر

شاه پنهانی در صدد کودتا بر می آید و به بهانه های مختلف به اذیت و آزار سران مشروطه می پردازد و سرانجام در 23 جمادی الاول 1327 ق. برابر 1287/4/2 ش. مجلس را به توپ می بندد و در تهران حکومت نظامی اعلام می کند و بسیاری از رهبران انقلاب شهید، تبعید یا زندانی می شوند.

آخوند و دو یار وفادارش در حوادث استبداد صغیر پیامهای فراوانی برای مردم و رهبران مشروطه فرستادند. در یکی از این پیامها آمده است: «همراهی با مخالفین اساس مشروطه، محاربه با امام زمان (عج) است.» ایشان در ماجرای محاصره آذربایجان از طرف قوای نظامی شاه، که از 23 جمادی الاول 1326

ق. تا 27 جمادی الثانی 1327 ادامه داشت، پیامهای زیادی برای مردم آذربایجان فرستاد و آنها را در ستیز با استبداد تشویق کرد. در این میان ستارخان (از رهبران مشروطه در آذربایجان) اظهار داشت که «من حکم علمای نجف را اجرا می‌کنم.» آخوند در یکی از نامه‌هایش به شاه نوشت:

«... از بدو سلطنت قاجار چه صدمات فوق‌الطایفه به مسلمانان وارد آمده و چقدر از ممالک شیعه از حسن کفایت آنان به دست کفار افتاده. قفقاز، شیروانات، بلاد ترکمان و بحر خزر، هرات، افغانستان، بلوچستان، بحرین، مسقط و غالب جزایر خلیج فارس و عراق عرب و ترکستان، تمام از ایران مجزا شد. دو ثلث تمام از ایران رفت و این یک ثلث باقی مانده را هم به انحاً مختلف، زمامش را به دست اجانب دادند. گاهی مبالغه‌نگفت قرض کرده و در ممالک کفر خرج نمودند و مملکت شیعه را به رهن کفار دادند.

گاهی به دادن امتیازات منحوسه، ثروت شیعیان را به مشرکین سپردند... گاهی خزایت مدفونه ایران را به ثمن بخش (مبلغ ناچیز) به دشمنان دین سپردند. یکصد کرور، بیشتر خزینه سلطنت که از عهد صفویه و نادر شاه و زندیه ذخیره بیت‌المال مسلمین بود، خرج فواحش فرنگستان شد و آن همه اموال مسلمین را که به یغما می‌بردند، یک پولش را خرج اصلاح مملکت، سد باب احتیاج رعیت نمودند. به حدی شیرازه ملک و ملت را گسیختند که اجانب علناً مملکت را مورد تقسیم خود قرار داده.

ای منکر دین! ای گمراه! پدرت دستور (مشروطه) را صادر کرد. اما از روزی که تو به سلطنت نشستی همه وعده‌های مشروطه را زیر پا نهادی. شنیدم شخصی از سوی تو به نجف فرستاده شده تا ما را با پول بخرد. و حال اینکه

نمی دانی، قیمت سعادت مردم بیشتر از پول توست... تو دشمن دین و خائن به این مملکت هستی. من بزودی به ایران می آیم و اعلان جهاد می کنم.»

رهبران مشروطه از نجف در پیامی به مردم ایران می نویسند:

«به عموم ملت، حکم خدا را اعلام می داریم: الیوم، همت در دفع این سفاک جبار و دفاع از نفوس و اعراض و اموال مسلمین از اهم واجبات و دادن مالیات به گماشتگان او از اعظم محرّمات است...»

علمای نجف، سران قبایل ایران را به پشتیبانی از مشروطه و همه مسلمانان جهان را به پیکار بر ضد استبداد محمد علی شاه فرا می خوانند. آخوند، شیخ عبدالله مازندرانی و میرزا حسین تهرانی در پاسخ استفتای مسلمانان از میر و طرابوزان (از شهرهای ترکیه) آنها را به مبارزه با محمد علی شاه فرا می خوانند. طولی نکشید که آخوند خراسانی حکم جهاد را صادر کرد و قبیله های شیعی عراق آمادگی خود را برای پیوستن به مشروطه طلبان و حرکت به ایران اعلام کردند و طلاب، علما و بسیاری از ایرانیان مقیم عراق نیز در بغداد گرد آمدند تا به سوی ایران حرکت کنند.

در این زمان بود که طرابلس (لیبی) به اشغال ایتالیا در آمد. آخوند، مازندرانی و آیه الله شریعت اصفهانی در پیامی به مسلمانان جهان، حکم جهاد برای آزاد سازی طرابلس را صادر می کنند.

مشروطه طلبان گیلان و اصفهان پایتخت را در 28 جمادی الثانی 1327 ق. برابر 1288/4/23 ش. آزاد ساختند. محمد علی شاه به سفارت روس پناهنده می شود و از آنجا به روسیه فرار می کند. سپاه مشروطه طلبان نجف که آیه الله العظمی سید محمد کاظم یزدی و چند تن دیگر از مراجع تقلید نیز در بین آنها بودند، با شنیدن خبر آزادی تهران از حرکت به ایران منصرف می شوند.

آخوند هنگامی که شنید سرداران فاتح ایران در صدد اذیت شیخ فضل الله نوری بر آمده اند، تلگرافی به تهران فرستاد و مشروطه طلبان را از آزار وی بر حذر داشت اما روشنفکران غربزده نامه آخوند را پنهان کردند و سپس شیخ فضل الله نوری را اعدام نمودند. آخوند پس از شنیدن خبر شهادت وی گریست. عمامه اش را به زمین انداخت و مجلس یادبود شهید شیخ فضل الله نوری را در منزل خود برگزار کرد.

فرصت طلبان دهها مجتهد مبارز را به بهانه مخالفت با مشروطه در تهران و شهرستانها شهید، تبعید یا زندانی کردند. طرفداران مشروطه مشروعه، پس از شهادت شیخ فضل الله نوری رنجهای فراوانی را متحمل شدند. غربزدگان، آیه الله ملا قربانعلی زنجان، مجتهد 92 ساله زنجان را دستگیر کرده، به تهران آوردند و در صدد محاکمه اش بر آمدند.

اما آخوند با ارسال تلگرام شدید اللحنی، مانع این عمل شد.

هر روز خبرهای ناگوار از تهران و شهرستانها به آخوند می رسید. ترور آیه الله سید عبدالله بهبهانی به دستور تقی زاده، تبعید آیه الله طباطبایی و خلافتهای برخی از مشروطه طلبان او را رنج می داد. ولی آخوند هنوز به مشروطه امید داشت.

آخوند پس از رحلت میرزا حسین تهرانی در سال 1326 - که در تمام دوران مبارزه همدوش او می رزمید - با توان بیشتر با کمک شیخ عبدالله مازندرانی به هدایت مشروطه پرداخت.

آخوند و آیه الله مازندرانی در نامه ای به مجلس شورای ملی از نمایندگان مجلس می خواهند که به سبب ضدیت تقی زاده با اسلام از ورودش به مجلس جلوگیری کنند.

مجلس شورای ملی نیز حکم اخراج وی را از تهران صادر کرد.

در دهم صفر 1327 ق. از آخوند و مازندرانی درباره حقوق اقلیتهای مذهبی سوال می شود. آنها پاسخ می دهند:

«ایذاً و تحقیر زردشتیه و سایر اهل ذمه... حرام و به تمام مسلمین واجب است که وصایای خاتم النبیین ﷺ را در حسن سلوک و تالیف قلوب و حفظ نفوس و اعراض و اموال ایشان کما ینبغی رعایت نمایند...»

آخوند و مازندرانی در سال 1327 ق. بر کتاب «تنبيه الامه و تنزيه المله» نوشته آیه الله محمد حسین نائینی تفریطی نوشته، آن را تایید کردند. این کتاب از نخستین کتابهایی است که درباره حکومت اسلامی نوشته شده و سازگاری مشروطه با اسلام در این کتاب بخوبی بیان شده است.

آیه الله شیخ محمد اسماعیل محلاتی در بیستم محرم 1327 ق. در اعلامیه ای مشروطه را بدین صورت معرفی می کند:

«هدف از مشروطه، محدود کردن اختیارات شاه است. هدف این است که قانون که توسط نمایندگان مجلس منتخب مردم وضع می شود، ملاک عمل حکومت باشد. مجلس شورای ملی برای تعیین مصالح و مضار مملکت توسط وکلای ملت تاسیس شده است. پس منافاتی با اسلام ندارد. امر به معروف و نهی از منکر در اسلام آمده است. کار مجلس هم یکی از مصادیق آن است...»

مراد از مشروطه این نیست که هر کس هر کار حرامی را دلش بخواهد، بکند. مراد از مشروطه آزادی مردم از قید استبداد شاه است. ما می خواهیم احکام اسلام درباره همه مردم، شاه و گدا به طور مساوی اجرا شود...»

آخوند و مازندرانی این اعلامیه را تایید کردند و اعلامیه با تایید آنها به ایران فرستاده شد.

مجلس شورای ملی در ماههای آخر سال 1328 ق. تصویب کرد که ایران مستشار مالی از آمریکا استخدام کند. در پی آن «مورگان شوستر» به مدت سه سال به استخدام خزانه داری کل کشور در آمد. قوای نظامی روسیه بدنبال این حرکت مجلس، مناطق شمال کشور را اشغال کردند و دولت روسیه به دولت ایران هشدار داد که اگر شوستر را از ایران اخراج نکنید، تهران را اشغال خواهند کرد. مجلس پیشنهاد روسیه را نپذیرفت و دولت روسیه اولتیماتوم 48 ساعته به ایران داد که اگر شوستر از ایران اخراج نشود و دولت ایران متعهد نشود که مستشاران مالی خود را فقط از روسیه و انگلیس استخدام کند، تهران را اشغال خواهند کرد. رئیس مجلس خبر اولتیماتوم را در سیزدهم ذیحجه 1329 ق. به آخوند رساند. سربازان روسی تا قزوین پیش رفتند و دولت انگلیس با تایید اقدام روسیه، به دولت ایران هشدار داد که اگر تا سه ماه دیگر راههای جنوب را برای بازرگانی انگلیس امن نکند، سربازان انگلیسی انتظامات جنوب کشور را بر عهده خواهند گرفت.

در پی این وقایع آخوند خراسانی درسهایش را تعطیل کرد و دیگر درسهای حوزه علمیه نجف نیز به پیروی از او تعطیل شد. جلسه های زیادی در منزل آخوند تشکیل شد تا راهی برای دفاع از استقلال و تمامیت ارضی ایران بیابند. تحریم اجناس روسی، جهاد با روسیه و اعزام طلاب، علما و عشایر نجف به ایران در نخستین جلسه علما تصویب گردید.

آخوند خراسانی فرمان جهاد را صادر کرد. نامه ای به رئیس مجلس شورای ملی ایران نوشت و وی را از تصمیم جلسات باخبر ساخت.

غروب خورشید

بسیاری از علمای نجف، کربلا و کاظمین خود را برای سفر به ایران و دفاع از آن آماده ساختند. قرار بود که آخوند و همراهانش در شب چهارشنبه 21 ذیحجه 1329 ق. از نجف به مسجد «سهله» بروند و پس از نیایش و دعا برای پیروزی سپاه اسلام، راهی ایران شوند.

عصر سه شنبه منزل آخوند شلوغ بود. میرزا مهدی، پسر آخوند مقدمات سفر را آماده می کرد. آخوند به اطرافیانش گفت: بهتر است نماز صبح را در حرم بخوانیم و پس از زیارت حرکت کنیم.

آخوند تا پاسی از شب بیدار بود. امانتها را به صاحبانش داد و برنامه های فردا را منظم کرد و کارها را بین چند نفر از یارانش تقسیم کرد. نیمه شب به نماز شب ایستاد آقا پیش از اذان صبح دل درد شدیدی گریانش را گرفت. سرانجام پس از اقامه نماز صبح، پیشوای مشروطه رخت از جهان بر بست. برخی بر این باورند که وی به وسیله جاسوسان روسی و انگلیسی مسموم شده است. (1360)

سید محمد کاظم یزدی متوفای 1337 ق.

فقیه دور اندیش

مرتضی بذرافشان

صفحان زرین دانش، فضیلت و مبارزه به دست با کفایت مردان الهی رقم می خورد. آنان چون خورشیدی بر تارک پرافتخار تاریخ درخشیده، پرتو نورشان گرمابخش جانهای خسته است تا تحرکی دوباره یابد: به رغم شعار استعمارگران مبنی بر جدایی دین از سیاست، عالمان متعهد و دین پرور با حضور در میادین سیاست، مردانه از حقوق مظلومان و ستمدیدگان حمایت کردند. آنان در جبهه نبرد با کافران گاه تا مرز شهادت پیش رفته، قلم خویش را به مرکب خون سیراب کردند.

بزرگمرد دانش و جهاد آیه الله العظمی سید محمد کاظم یزدی از یک سو در جبهه مبارزه با جهل و از سویی در نبرد با کفار سر آمد عصر خویش بود. بر فقاهتش، کتاب عروه الوثقی و بر عرفانش، مناجات نامه بستان راز و گلستان نیاز و بر سیاستش، موضع گیری روشنگرانه وی در انقلاب مشروطیت و همگام او با آیه الله شهید شیخ فضل الله نوری و نیز شهادت فرزندش در میدان نبرد، بهترین گواه است.

تحصیل و تدریس

آن وجود سعادت مند در سال 1248 قمری، در روستای «کسنویه»⁽¹³⁶¹⁾ یزد پا به عرصه گیتی نهاد. از همان زمان بزرگی در چهره کوچکش نمایان بود و با تولدش، رشته های امید را در قلب پدر و مادر خویش محکم ساخت. پدرش به تبرک نام رسول خدا ﷺ و با یاد امام هشتم شیعیان، او را محمد کاظم نام نهاد.

سید محمد کاظم دوران کودکی و نوجوانی را پشت سر گذاشت و با تشویق‌های پدر و مهم‌تر از همه عنایت خاص خداوند ب علوم دینی رو آورد. ⁽¹³⁶²⁾ و حوزه علمیه «دومنار» یزد یعنی بزرگترین حوزه آن شهر، پذیرای آن نوجوان مخلص از دودمان پاک پیامبر ﷺ شد. سید محمد کاظم مدت‌ها در درس ادبیات استاد ملا محمد ابراهیم اردکانی و زین العابدین عقدایی شرکت کرد و از آن دو بهره‌های فراوان برد.

جدیت فراوانش در کسب علوم اهل بیت علیهم السلام او را مورد توجه اساتید مدرسه قرار داد. پس از اتمام ادبیات عرب، در درس فقه و اصول آخوند ملا هادی یزدی که از علمای بزرگ آن زمان محسوب می‌شد دوره سطح را به پایان رسانید. ⁽¹³⁶³⁾ دیری نپایید که مقام علمی اش او را در زمره نزدیکان خاص استاد جای داد. با توصیه استاد، در ضمن فراگیری فقه و اصول، به تدریس ادبیات پرداخت. کیفیت تدریس و شیوه بیان او، سرانجام کار را بدانجا رساند که بعد از اندک زمانی سید محمد کاظم یزدی به مثابه یکی از اساتید حوزه علمیه یزد شناخته شد. ⁽¹³⁶⁴⁾ جوان یزدی پس از مشورت با دو استادش، اردکانی و عقدایی، به امید بهره‌مندی از وجود مقدس امام هشتم علیه السلام راهی مشهد مقدس شد تا با استعانت از آن امام همام، به مقامات علمی و معنوی نایل آید.

وی در مدت زمان کوتاهی، علم هیئت و ریاضی را آموخت و طولی نکشید که در زمره اساتید این علوم در آمد. ⁽¹³⁶⁵⁾ حوزه علمیه اصفهان نیز دورانی به وجود استادی گرانقدر چون یزدی مفتخر گردید. وی با ورودش به اصفهان در مدرسه صدر سکونت گزید. ⁽¹³⁶⁶⁾

سید محمد کاظم، ابتدا درس علامه شیخ محمد باقر نجفی فرزند شیخ محمد تقی نجفی، نویسنده کتاب «هدایه المسترشدین» را بر درس سایر علما ترجیح

داد. (1367) و از محضر اساتیدی چون آیه الله سید محمد باقر موسوی خوانساری و برادرش آیه الله حاج میرزا هاشم خوانساری و آیه الله محمد جعفر آباده ای استفاده های فراوانی برد. (1368)

سید محمد کاظم در سال 1281 ق. با اجازه و معرفی استادش آیه الله شیخ محمد باقر نجفی، به همراه چند تن از علما به نجف اشرف هجرت کرد و در آنجا از محضر بزرگانی همچون آیه الله شید محمد حسن شیرازی (میرزای بزرگ) فتوا دار تحریمی تنباکو، آیه الله شیخ راضی و آیه الله شیخ مهدی جعفری و آیه الله شیخ مهدی آل کاشف العطاء استفاده های علمی و توشه معنوی فراوانی کسب نمود. (1369)

استاد یزدی تبار، هیچ گاه از تدریس غافل نبود. وی بعد از هجرت میرزای شیرازی به سامرا به طور رسمی حوزه درس خود را در نجف تشکیل داد و به تدریس دروس عالی فقه و اصول که مرحله نهایی تحصیلات حوزوی است، پرداخت. دیری نپایید که شاگردان زیادی در درس ایشان حاضر شدند، به طوری که عدد آنان را تا دویست نفر ذکر کرده اند. (1370)

مرجعیت

استاد آیه الله یزدی، بر مباحث فقهی تسلط کامل داشت. از این رو مسائل مشکل و پیچیده فقهی را با بیانی روان و ساده و با استدلالی قوی، به طلاب عرضه می کرد، به گونه ای که شاگردان فراوانی جذب شیوه درس وی شدند. آن گونه که مورخان نوشته اند وی با تسلط کامل و مهارت تحسین برانگیز و استدلال قوی به طرح نظرات خود می پرداخت و ابواب مختلف فقهی را یکی پس از دیگری به بهترین وجه و آسانترین شیوه به پایان می رساند.

او بدون استدلال قوی و قانع کننده، از مباحث علمی نمی گذشت و به مثالهای فراوان فقهی استشهاد می کرد. وقتی شاگردان اشکالات و سوالات خود را مطرح یا در مثالهای ایشان خدشه می کردند، با سعه صدر به سخن آنان گوش می داد و با وقار خاص به آنان می گفت:

این اشکال به ذهن من نیز آمده! آنگاه به اشکال جواب می داد. ⁽¹³⁷¹⁾

آیه الله العظمی سید محمد کاظم یزدی، سیره علمای صالح گذشته را در زمینه مرجعیت رعایت می کرد و با اینکه از بزرگترین علمای آن زمان به شمار آمد همواره از پذیرش این امر خطیر اجتناب ورزیده، دوری می جست. مردم و علمای نجف که به مقام علمی و معنوی وی بخصوص پس از رحلت میرزای بزرگ در سال 1312 ق. پی برده بودند نسبت به پذیرش مرجعیت، به آن فقیه وارسته، اصرار می کردند. ⁽¹³⁷²⁾ ایشان سرانجام با احساس مسوولیت در قبال سرنوشت اسلام و مسلمین، به این بار گران تن سپرد و با قبول مرجعیت جهان اسلام در ردیف علمایی همچون آیه الله العظمی آخوند خراسانی (متوفای 1329 ق.) و آیه الله العظمی شیخ محمد طه نجف (متوفای 1323 ق.) و دیگر مراجع آن زمان جای گرفت. وی بعد از رحلت آخوند خراسانی و آیه الله محمد طه نجف، زعیم بزرگ جهان تشیع گردید و به مثابه بزرگترین قدرت مذهبی و یگانه پاسدار حریم تشیع، حفظ کیان مسلمین را بر عهده گرفت. آن روز که دشمنان اسلام، کمر به نابودی اسلام بسته بودند این مرد بزرگ چونان مجاهدی نستوه و سیاستمداری فرزانه به صحنه آمد.

مشروطیت

در سال 1324 ق. انقلاب مشروطه در ایران به پیروزی رسید. نخستین مجلس شورای ملی ایران تاسیس شد اختیارات شاه و دربار کاسته شد. مجلس

شورای ملی قوانینی برای حل مشکلات سیاسی - اقتصادی - فرهنگی و آموزش کشور تدوین نمود.

مراجع تقلید نجف از جمله آخوند خراسانی، شیخ عبدالله مازندرانی و میرزا حسین تهرانی از ابتدای مشروطه به پشتیبانی آن بر آمدند. در ایران نیز آیه الله سید محمد طباطبایی و آیه الله سید عبدالله بهبهانی رهبری نهضت مشروطه را بر عهده داشتند. اما گروهی از مراجع تقلید و مجتهدان پس از مدتی که عملکرد روشنفکران غربزده و برخی از نمایندگان مجلس را در مخالفت با مذهب مشاهده نمودند، خواستار مشروطه مشروعه شدند. آیه الله شیخ فضل الله نوری رهبری مجتهدان هوادار مشروطه مشروعه را در ایران - که تعدادشان به بیست می رسید - به عهده داشت. آیه الله العظمی سید محمد کاظم یزدی نیز جزو این گروه بود. وی خواستار برپایی حکومت اسلامی و نظام مشروطه موافق با شرع اسلام بود. او از ابتدا سکوت کرد. زیرا سه تن از مراجع تقلید نجف، پشتیبان مشروعه بودند.

موافقت عده ای از عالمان سرشناس نظیر آیات والا مقام خراسانی، بهبهانی، طباطبایی، عبدالله مازندرانی و میرزا حسین تهرانی با مشروطیت، فقط نوعی همراهی و همکاری با به اصطلاح روشنفکران، در مبارزه با حکومت ظالمانه بود. و در واقع حضور علمای طراز اول، پای مردم را به صحنه کشید و انقلاب را در فراز و نشیبها یاری کرد. وگرنه روشنفکران در هیچ دوره، قدرتی همپای قدرت علمای دین و مذهب نداشته اند که بتوانند ملت را با سیاسیتها و اهداف خویش همراه سازند.

علمای موافق مشروطه هر چند قصد اصلاح داشتند و در صدد تغییر اوضاع به نفع اسلام بودند اما آیه الله سید محمد کاظم یزدی، دستی پنهان را می دید که

از آغاز، مشروطیت را از مشروعیت جدا می کرد و برای دین و دیندارن نقشی در سیاست قائل نبود. آن فقیه دورانیش به جمعی از شاگردانش گفته بود: «عاقبت مشروطه را تاریک می بینم. چون آقایان به اسلام و روحانیت رحم نخواهند کرد. می بینیم روزی را که عمامه از سر روحانیت برداشته، آنان را از صحنه کنار خواهند زد.» (1373)

بعد از اعلان قانون اساسی در دولت عثمانی، آیه الله سید محمد کاظم یزدی به مخالفت با آن برخاست و به سختگیری و آزار و اذیت مسلمانان از سوی آن دولت اعتراض نمود به طوری که حکومت عثمانی او را به تبعید خارج از عراق تهدید کرد. (1374)

بعضی از مشروطه خواهان ایرانی، فرصت را غنیمت شمرده، از طریق ارسال تلگراف به استانبول، تهمتهای ناروایی به او نسبت داده، به این امید که از ناحیه حکومت عثمانی در حق وی سختگیری شود و مورد آزار و اذیت قرار گیرد. (1375)

اهمیت موضع گیری سید در برابر خودیهای دگر اندیش وقتی آشکار می شود که بدانیم یکی از رهبران ترک تلاش نمود تا شاید بتواند با اقداماتش او را از نظرش منصرف سازد تا وی دست از مخالفت با قانون اساسی دولت عثمانی بردارد. از همین رو در نجف اشرف به زیارت سید شتافت و از او خواست که با فتوایش قانون اساسی آنان را مورد تایید قرار دهد. سید پس از اندکی درنگ جواب داد: شعار شما شعار غربی و قانون شما، گرفته شده از بیگانه است. اینها که از آزادی و دموکراسی دم می زنند در پوشش مظاهر غربی، جز نابودی اسلام چیزی در سر ندارند! (1376)

مجاهد بیدار

زمانی که ایتالیا نیروهایش را برای اشغال کشور لیبی به حرکت در آورد و می رفت تا بخش عظیمی از ممالک اسلامی به اشغال بیگانگان در آید این مرجع عالیمقام، فتوای تاریخی و سرنوشت ساز خود را درباره وضعیت مسلمانان جهان صادر کرد. فتوای جهاد ایشان چنین بود:

بسم الله الرحمن الرحيم

«در این ایام که دول اروپایی مانند ایتالیا به طرابلس غرب (لیبی) حمله نموده و از طرفی روسها شمال ایران را با قوای خود اشغال کرده اند و انگلیسیها نیز نیروهای خود را در جنوب ایران پیاده کرده اند و اسلام را در معرض خطر نابوی قرار داده اند، بر عموم مسلمین از عرب و ایرانی، واجب است که خود را برای عقب راندن کفار از ممالک اسلامی مهیا سازند و از بذل جان و مال در راه بیرون راندن نیروهای ایتالیا از طرابلس غرب و اخراج قوای روسی و انگلیسی از ایران، هیچ فروگذار نکنند، زیرا این عمل از مهمترین فرایض اسلامی است، تا به یاری خداوند دو مملکت اسلامی از تهاجم صلیبی ها محفوظ بماند.» (1377)

امضا

«سید محمد کاظم یزدی»

در سال 1914 م (1332 ق.) همزمان با جنگ جهانی اول، انگلستان علیه امپراتور عثمانی اعلان جنگ داد و دامنه جنگ به کشور اسلامی عراق کشیده شد. انگلیس برای تصرف بصره در شط العرب نیرو پیاده کرد. آیه الله سید محمد کاظم یزدی با فتوی خود مبنی بر وجوب جهاد، مسلمانان را به جهاد علیه کفار انگلیس ترغیب می کرد. در اینجا بخشی از فتوای آن فقیه مبارز را می آوریم تا خوانندگان را با روحیه ضد استعماری آن بزرگمرد تاریخ آشنا سازیم:

«... فتوای ما مبنی بر دفاع در مقابل هجوم کفار بر بلاد مسلمین در همه جا پخش شده است. از آنجا که دشمن نزدیک شده و کار سخت بالا گرفته و مشکلات زیادی پدید آورده است بر هر کس لازم است در عقب راندن قوای دشمن سعی در حفظ حدود و ثغور اسلام، با همه امکاناتی که دارد غفلت نورزند...» (1378) بعد از ابلاغ فتوای جهاد، جمع زیادی از علما به سوی جبهه های جنگ شتافتند. از جمله سید محمد یزدی فرزند ارشد آیه الله یزدی، با حضور در جبهه رشادت خاصی از خود نشان داد و سرانجام نیز به درجه رفیع شهادت نایل گشت. (1379)

آثار سبز

آثار زیادی از فقیه نامدار شیعه، آیه الله یزدی به یادگار مانده که حاصل تلاش سالهای متمادی وی بوده است. برخی از آنها در زمان حیاتشان جمع آوری و تدوین شده و برخی نیز بعد از آن بزرگوار، به همت شاگردانش به چاپ رسیده که به شرح زیر است:

1. العروه الوثقی
2. حاشیه بر مکاسب
3. رساله فی التعادل و التراجیح
4. الصحیفه الکاظمیه (1380)
5. السؤال و الجواب
6. رساله اجتماع امر و نهی

العروه الوثقی مهمترین تالیف و ارزنده ترین کتاب فقهی آیه الله سید محمد کاظم یزدی به حساب می آید. این اثر فقهی به حدی معروف است که مولف آن نزد همگان، بخصوص علما و فضلاى حوزه های علمیه به «صاحب عروه»

شناخته می شود. کتاب مزبور در بر گیرنده ابواب مختلف فقه است. و احکام و مسائل شرعی را بیان می کند. این اثر، در مجموع، محتوی 3260 مساله در سه جلد تالیف شده است. (1381)

مسائل کتاب به نحوی ترتیب یافته که دستیابی به آنها بسیار آسان و همواره مورد توجه مراجع تقلید بوده است و بسیاری از مراجع بزرگ بر آن حاشیه یا شرح نوشته اند.

در مقدمه کتاب «مستمسک العروه الوثقی» تالیف آیه الله سید محسن طباطبایی حکیم که اولین شرح بر «العروه الوثقی» می باشد آمده است: «کتاب پرارزش عروه الوثقی از حیث دقت و تحقیق، به گونه ای است که در حوزه های محور درسی بسیاری از فقها قرار می گیرد. با اینکه قبل از آن محور درسهای فقهی علما، کتاب «شرایع الاسلام» و «تبصره المتعلمی» بود اما با ظهور کتاب عروه الوثقی، این کتاب ارزشمند محور درسی حوزه های علمیه گردیده و شروح و تعلیقات زیادی بر آن نگاشته شده است...» (1382)

آثار خیر

عالم پرهیزگار، آیه الله یزدی در طول عمر مبارک خود، آثار زیادی را به یادگار گذاشت و کمکهای بسیاری به سرپرستان و یتیمان مبذول داشت. وی در عمران شهرها و روستاها بویژه در ساخت مسجد، حمام و کاروانسرا، همتی والا و نسبت به رسیدگی به امور حوزه های علمیه و طلاب علوم دینی، عنایت خاصی داشت و بناهای زیادی را بنیاد نهاد که مهمترین آنها، مدرسه علمیه و کتابخانه ایشان در نجف اشرف است. اولین مدرسه، معروف به مدرسه سید در خیابانی بین خیابان رسول و بازار حویث قرار دارد و دومین مدرسه نیز در محله العماره واقع شده است. (1383)

فرزندان

آیه الله سید محمد کاظم یزدی، دارای شش فرزند پسر بود که همگی از علما و فضلا به شمار می آمدند. اسامی آنان بدین شرح است:

1. عالم مجاهد سید محمد یزدی که در میدان نبرد با استعمار، شربت شهادت نوشید.

2. سید احمد

3. سید محسن

4. سید محمود

5. آقا سید علی

6. سید اسدالله (1384)

از دختران سید در تاریخ نامی به میان نیامده است.

اوصیا

آیه الله العظمی سید محمد کاظم یزدی با حضور روسا، بزرگان نجف و اولاد و بستگان خود چهار وصی معین کرد که عبارتند از:

1. آیه الله شیخ لاحمد کاشف الغطاء

2. علامه شیخ محمد حسین کاشف الغطاء

3. آیه الله آقا میرزا محمود تبریزی

4. آیه الله آقا شیخ علی مازندرانی

بر اساس وصیت سید این چهار تن موظف شدند که تمام موجودی وجوهات شرعی اعم از سهم امام علیه السلام، سادات، کفارات و مظالم را به مرجع تقلید بعدی تحویل دهند. گفتنی است در جلسه تعیین وصی یکی از نوادگان به سید محمد کاظم عرض کرد: برخی نوادگان شما یتیم هستند و تحت سرپرستی شما بوده

اند، خوب است چیزی برای آنها هم تعیین کنید. سید با آن کسالت جسمی و با صدای ضعیف و رنجور که حکایت از عروجی نزدیک داشت، فرمود: «نوادگان من اگر متدین هستند، خدا روزی آنها را می رساند و اگر نه، چگونه از مالی که از آن من نیست، به آنان کمک کنم.» (1385)

رو به کوی دوست

دوران زندگی او رو به پایان بود. دیگر این سرا گنجایش روح بلند سید را نداشت. سیدی که عمری را در مظلومیت به سر برده، اینک در بستر افتاده، با همگان وداع می کرد. او قصد هجرت داشت. ماه رجب فرا رسید. سید آن روزها قرآن بیشتر تلاوت می کرد و همواره ذکر می گفت: تو گویی با خود چنین زمزمه می کرد:

کاظمًا تا کی به خواب غفلتی فکر خود کن تا که داری مهلتی
هر چه از ماه رجب می گذشت حال سید رو به وخامت می گذاشت و رنگ رخسارش زردتر می شد. این وضع تا شب سه شنبه 28 ماه رجب سال 1337 ق. ادامه داشت. سرانجام نزدیک طلوع فجر، خورشید فقاقت، ایثار، زهد و مردانگی غروب کرد و به ملکوت اعلی پیوست. فرزندش حضرت آیه الله سید علی یزدی، بر جنازه پدر نماز خواند و بدن مبارک را در صحن مطهر حضرت علی علیه السلام، در ایوان کبیر (پشت جامع عمران، جنب در طوسی، پشت سر مبارک حضرت علی علیه السلام و در جوار پسر شهیدش) به خاک سپردند. او رفت اما اندیشه پاکش هرگز از یاد نمی رود. یادش گرامی باد.

میرزا محمد تقی شیرازی متوفای 1338 ق.

سروش استقلال

محمد اصغری نژاد

خاندان

مردان این خاندان از رجال علم و ادب و مرجعیت شیعه در ایران و عراق و از نوادگان ابوالحسن میرزا محمد علی شیرازی (م 1229 ق.) بودند. ابوالحسن میرزا (یدر قآنی) شاعر و جد میرزای دوم شیرازی (میرزا محمد تقی) بود.

برخی از رجال این خاندان عبارتند از:

1. میرزا حبیب الله (1222 - 1272 ق.) فرزند میرزا محمد علی شیرازی مشهور به قآنی، شاعر معروف شیراز عموی آیه الله میرزا محمد تقی شیرازی است

2. میرزا محب علی (م 1290 ق.) فرزند ابوالحسن میرزا محمد علی شیرازی حائری.

3. میرزا محمد علی (م 1319 ق.) فرزند میرزا محب علی آل شیرازی برادر بزرگ میرزا محمد تقی شیرازی که از علما و مراجع تقلید در شهر شیراز بود.

4. آیه الله العظمی میرزا محمد تقی فرزند میرزا محب علی، معروف به میرزای دوم و میرزای کوچک رهبر انقلاب عراق

ستاره شیراز

میرزا محمد تقی در سال 1258 ق. در شیراز به دنیا آمد. پدرش عالم صالح و عارف کامل میرزا محب علی شیرازی است. (1386)

او دوران کودکی را در زادگاهش گذراند و آنگاه پدرش او را برای فراگیری علوم دینی به کربلا برد. محمد تقی، مقدمات علوم دینی را نزد مدرسان بزرگ

کربلا همچون سید علی نقی طباطبایی (متوفای 1249 ق.) آموخت. پس از آن به درس آیه الله فاضل اردکانی (1302 ق.) از استوانه های علم اصول در آمد. سپس به همراه رفیق درس و بحث خود، آیه الله فشارکی اصفهانی به سامرا رفت و در درس آیه الله میرزا محمد حسن شیرازی (میرزای بزرگ) شرکت نمود و پس از چندی در شمار فاضل ترین شاگردان میرزای بزرگ قرار گرفت و خود نیز به تدریس پرداخت. پس از درگذشت آیه الله میرزا محمد حسن شیرازی 1312 ق. جمع زیادی از شاگردان وی جذب حوزه درسی او گردیدند و از دانش ایشان بهره می جستند.⁽¹³⁸⁷⁾ در همین ایام بود که وی به میرزای دوم شهرت یافت.

مرجعیت

پس از وفات آیه الله سید محمد کاظم یزدی، آیه الله میرزا محمد تقی شیرازی مرجع تقلید شیعیان جهان شد. محل سکونت این زعیم بزرگ در شهر سامرا بود و از آنجا در جمادی الاول 1337 ق. به کربلا نقل مکان کرد. و چون به کربلا رسید، مورد استقبال بی نظیر مردم شهر قرار گرفت.

میرزا گر چه در سن کهولت (88 سالگی) بود، لیکن روحیه ای بسیار عالی داشت و آشکارا علیه انگلستان موضع گیری می کرد.

کارگزاران انگلیسی نیز به خوبی می دانستند که روش مبارزاتی میرزا، تند و صریح و قاطعانه است و او را به عنوان سدی استوار در برابر اهداف خوددانستند. از این رو همه تلاش و دسیسه خود را برای سکوت و سازش وی به کار برده ولی هرگز در این راه توفیق نیافتند. و سرانجام ضربات شکننده ای از این پرچمدار اسلام بر پیکر استعمار انگلیس در عراق وارد آمد. انقلاب سال 1920 م. عراق بر ضد انگلستان مرهون مبارزات و فتوهای کوبنده میرزا محمد

تقی شیرازی است. میرزا با وجود سن زیاد و اشتغالات سیاسی و اجتماعی هیچ گاه دست از تحقیق و برگزاری مجالس درس و بحث بر نمی داشت و از امور طلاب و حوزه علمیه غافل نبود. او سعی می کرد جریان مبارزه و این گونه اشتغالات، فاصله ای میان وی و طلاب علوم دینی به وجود نیاورد.

شاگردان

دقت نظر و ژرفکاوای میرزا در مسائل پیچیده علمی درسش را پر برکت ساخته بود. این ویژگی موجب گشت که از این نابغه میدان علم و اندیشه، شاگردان بسیاری پرورش یابند، شاگردانی که برخی از آنان با اینکه به مرحله اجتهاد رسیده بودند از محضر میرزا استفاده ها می بردند و خوشه ها می چیدند. چند تن از شاگردان وی:

1. آیه الله شیخ آقا بزرگ تهرانی (1293 - 1389 ق.)
2. آیه الله شیخ عبدالکریم حائری (1276 - 1355 ق.) موسس حوزه علمیه

قم

3. آیه الله شیخ محمد جواد بلاغی نجفی (1282 - 1352 ق.)
4. آیه الله حاج آقا حسین طباطبایی قمی (1282 - 1366 ق.)
5. سید جمال الدین موسوی گلپایگانی (1295 - 1377 ق.)
6. آیه الله شیخ محمد کاظم شیرازی (1292 - 1367 ق.)
7. آیه الله شیخ محمد علی شاه آبادی استاد اخلاق امام خمینی (قدس سره)
8. آیه الله شهاب الدین مرعشی نجفی

آثار قلمی

میرزا محمد تقی تالیفات علمی بسیاری دارد که بخشی از آن به چاپ رسیده است. از جمله آثار او:

«حاشیه بر مکاسب شیخ انصاری»، «حاشیه ای بر فرائد الاصول شیخ انصاری»، «شرح الارجوزه الرضاعیه»، «القواعد الفاخر فی مدح العتره الطاهره»، «حاشیه بر العروه الوثقی» و «ذخیره العباد لیوم المعاد» می باشد. (1388)

ویژگیهای اخلاقی

الف - زهد و قناعت

شیخ آقا بزرگ تهرانی درباره میرزا محمد تقی شیرازی می نویسد: «وی فردی بسیار هوشیار و دارای اخلاقی نیکو بود. دیدار او انسان را به یاد خدا می آورد. رخسار قدسیان را داشت. از کسی چیزی درخواست نمی کرد، حتی وقتی تشنه می شد خود بلند می شد و آب می آشامید.»

وی در امر خوراک و پوشاک و مسکن خویش بسیار قانع و زاهد بود با وجود اموال فراوانی که از آفریقا، ایران، عراق، عربستان شیخ نشینهای خلیج و دیگر نقاط به دستش می رسید، خانه ای استیجاری داشت.

یکی از علما می گوید: «وقتی دیدم پیراهن میرزا وصله های زیادی دارد، به فرزندش میرزا عبدالحسین گفتم چرا پیراهن وی این گونه است، با اینکه او زعیم و قائد بی نظیر انقلاب عراق است و با موقعیت وی هیچ تناسبی ندارد؟! او در پاسخ گفت:

پدرم در شیراز مزرعه ای دارد که از اجدادش به او رسیده است. درآمد سالیانه این مزرعه چیزی در حدود صد تومان است. پدر خرج زن و بچه و دیگر مخارج خود را که شامل خوراک و پوشاک و اجاره منزل می شود، تنها از این راه تامین کند، و چون این مبلغ نیازمندیهای ضروری خانواده را تامین نمی کند پدرم به لباسی کهنه بسنده می کند و چیزی دیگری را جایگزین آن نمی کند تا از همان صد تومان همه مخارج خانواده را تامین کند.»

ب - عدالت

از شاگردان او آیه الله شیخ محمد کاظم شیرازی (ره) درباره عدالت میرزا سوال شد، وی پاسخ داد: «از من درباره عصمت او پرسش کنید نه از عدالتش»!

ج - غیرت دینی

نامبرده درباره شخصیت عظیم آیه الله محمد تقی شیرازی می نویسد: «میرزا محمد تقی پیشوای انقلاب عراق و نخستین فروزنده شعله آن، از بزرگترین عالمان و مشهورترین چهره های عصر خویش در علم و تقوا و غیرت دینی بود. موضع گیری با عظمت وی در برابر دولت انگلیس در واقعه انقلاب عراق و طلب حقوق بر باد رفته مردم آن دیار، و امر به دفاع و صدور آن فتوای پر اهمیت که عراق را دگرگون کرد، یکی از آنهاست. و این به سبب عظمت این شخص در جامعه و مکانتی که در دلهای مردم داشت، بود. او بحق هر چه داشت و هر نیرو و امکانی که در توانش بود، در این راه گذاشت، حتی از فرزندان خویش نیز دریغ نوزید، چه در همین جریان بود که پسرش میرزا محمد رضا دستگیر شد. آری او استقلال کشور اسلامی عراق را به بهای جان خویش و فرزندانش خرید.» (1389)

د - بردباری و فروتنی

آیه الله میرزا محمد تقی شیرازی فردی بسیار خویشتن دار بود. از وی مشاهده نشد که حتی نسبت به کسانی که درباره او جسارت و بی ادبی کردند، خشمگین شود. وی همیشه با نشاط بود و تبسمی بر لب داشت. خشوع و تواضع وی باعث می شد که نگاهش را هرگز به بالا نیندازد. و هنگام تدریس بر فراز منبر به پایین نظر می افکند نه به صورت شاگردانش. او علم و عمل را در زیباترین صورتش به هم آمیخته بود.

ه - صلابت

میرزا محمد تقی با نهایت احترام و ادب و تواضع با دیدار کنندگان خویش بر خورد می کرد. هر کس به خانه اش می آمد. برای احترام وی بر می خاست ولی در برابر دشمن متجاوز و ستمگران، با ابهت و با صلابت بود و حاضر نبود با هیچ یک از سران انگلیسی در هر رتبه ای که باشد، ملاقات کند.

نماینده بریتانیا در آن زمان در عراق بنام «سرپرسی کاکس» بارها از وی درخواست ملاقات کرد ولی همواره از جانب میرزا جواب رد شنید. وقتی کاکس از گرفتن وقت ملاقات با او ناامید شد، تصمیم گرفت وقت ملاقات با او ناامید شد، تصمیم گرفت بدون وقت قبلی ناگهانی با او دیدار کند. وقتی به این عمل اقدام ورزید، نه تنها با خوشامد گویی میرزا مواجه نشد جناب ایشان با چهره گرفته و آکنده از خشم و نفرت پشت به او کرد و کاکس با حالتی شکست خورده از آنجا خارج شد. عکس العمل میرزا در مقابل او نه به این دلیل بود که که کاکس فردی خارجی به شمار می آمد، بلکه به این سبب بود که او نماینده رژیم بود که به سرزمین اسلامی تجاوز کرده و دستش تا مرفق به خون مسلمانان آغشته بود.

در راه اتحاد

آیه الله میرزا محمد تقی شیرازی، فقیهی هوشمند و بیدار بود و می دانست که دولتهای غربی و مخالفان اسلام بخصوص بریتانیای چپاولگر برای دستیابی به مقاصد شوم خویش و استعمار کشورهای مسلمان، از اتحاد آنان سخت در بیم و هراس اند و با تمام قوا سعی دارند بین آنان تفرقه بیندازند. وی با درک این واقعیت، کوشش بسیاری کرد تا میان سنی و شیعه اتحاد برقرار کند و نقشه های شوم استعمار را نقش بر آب سازد.

حیات سیاسی

ارزشمندترین فعالیت سیاسی آیه الله میرزا محمد تقی شیرازی، رهبری انقلاب بزرگ عراق در 1920 بود.

پس از اینکه انگلستان در 29 تشرین اول 1914 م. (1332 ق.) علیه امپراتوری عثمانی اعلان جنگ کرد در ششم تشرین دم تصمیم گرفت شهر بصره در عراق را به تصرف خویش در آورد. چون اهالی بصره از این موضوع اطلاع پیدا کردند سخت به هراس افتاده از علما کمک خواستند. عالمان آگاه به زمان این بار نیز چون همیشه موضع گیری مناسبی اتخاذ کردند و به ندای مظلومانه مردم بصره پاسخ مساعد دادند. آنان، هم فتوا بر وجوب دفاع دادند و هم مردم را به پیکار علیه انگلیس متجاوز تحریک و تشویق کردند. خود نیز پیشاپیش مجاهدان و عشایر عراق به طرف میدانهای نبرد حرکت کردند.

آیه الله میرزا محمد تقی شیرازی که ساکن کربلا بود. روح مبارزه با انگلستان را در کالبد مسلمانان دمید. خود نیز شجاعانه برای به دست آوردن حقوق پایمال شده عراقیان قیام کرد، و فتوای تاریخی و حماسی خویش را که غیرت وطنی و دینی مردم عراق را به جوش آورد، صادر کرد و مردم عراق را برای جهاد مقدس در مقابل بریتانیای تجاوزگر مهیا نمود. در پی صدور این فتوا، انقلابی ملی و اسلامی به نام «انقلاب عشرين» یا انقلاب بزرگ عراق تبلور یافت که سرانجام به رهایی عراق از تسلط انگلستان منجر شد.

میرزا به طور مداوم و با پشتکاری فراوان، مردم مسلمان عراق را برای یاری دین و بیرون راندن کفار متجاوز از کشور اسلامی بر می انگيخت. او برای رسیدن به اهداف خویش از جان خود و فرزندانش نیز دریغ نمی کرد. (1390)

آیه الله محمد تقی شیرازی در نیمه اول سال 1919 م. شیخ مهدی خالصی را، که از دشمنان سر سخت انگلستان بود به منظور مشاوره در امور دینی و سیاسی از کاظمین به کربلا فراخواند. همچنین وی از بزرگانی دیگر مانند آیه الله کاشانی، سید محمد علی شهرستانی، میرزا احمد خراسانی و فرزند خویش میرزا محمد رضا برای مشاوره در امور سیاسی و رهبری نهضت استفاده می کرد. در حقیقت این پنج تن یاور وی در مشکلات و مصایب و مدافع ایشان در مواقع حساس و بحرانی بودند. (1391)

جمعیت اسلامی

در پی برگزاری انتخابات در عراق مخالفت‌هایی در شهرهایی نظیر بغداد و کربلا علیه انگلستان صورت گرفت. در کربلا مرزا محمد رضا فرزند میرزا، تشکیلاتی به نام «الجمعیه الاسلامیه» به وجود آورد. هدف این گروه مبارزه با قیومیت انگلستان و آزاد سازی عراق از سلطه اجانب بود. آنان در نظر داشتند پس از استقلال، عراق را تحت ریاست فردی مسلمان در آورند. در آن هنگام آیه الله میرزای شیرازی در تقویت این حرکت، فتوایی بدین صورت صادر کرد: «هیچ مسلمانی حق انتخاب و اختیار غیر مسلمان را برای حکومت و سلطنت بر مسلمانان ندارد.»

هنوز مدتی کوتاه از فعالیت‌های جمعیت اسلامی نگذشته بود که انگلستان تصمیم به دستگیری و تبعید اعضای فعال آن گرفت. و در ذی‌قعدة 1337 ق. تعدادی از اعضای آن دستگیر و به بغداد فرستاده شدند تا از آنجا به هندوستان تبعید گردند.

هنگامی که میرزا محمد تقی شیرازی از این حادثه آگاه شد، نامه اعتراض آمیزی به ویلسون نوشت و خواستار آزادی آن گروه گردید. پاسخ نامه مایوس

کننده بود و بدین جهت آیه الله تصمیم هجرت انگلیس را صادر کند. انتشار این خبر موجب رعب انگلیس گشت و پس از مدتی تبعید شدگان آزاد و به وطن خویش باز گردانده شدند.

فتوای مشهور

آیه الله میرزا محمد تقی شیرازی فتوای مشهور خود را به نام «فتوای دفاعیه» که مجوزی رسمی برای نهضت مسلحانه مردم عراق بود، بدین صورت صادر کرد:

«مطالبه حقوق بر عراقیان واجب است. و بر آنان واجب است در ضمن درخواستهای خویش رعایت آرامش و امنیت را بنمایند و در صورتی که انگلستان از پذیرش درخواستهایشان خودداری ورزد، جایز است به قوه دفاعی متوسل شوند.» (1392)

حمایت از جبهه ها

آیه الله شیرازی به رغم کهولت و ناتوانی جسمی، به انقلاب و امور مربوط به آن بسیار اهمیت می داد. وی برای پیشبرد اهداف مقدس انقلاب عراق و تامین نیازمندیهای جبهه، هر چه از دستش بر می آمد انجام می داد. نوشته اند:

«مقلدان آیه الله شیرازی از دورترین نقاط، وجوهات شرعی را برای وی ارسال می کردند، لذا در برخی از روزها نزد وی انبوهی از طلا و نقره به چشم می خورد، ولی او علی رغم اصرار خانواده اش بر صرف مقداری از آنها برای مخارج ضروری منزل، همه را به جبهه های جنگ می فرستاد.»

غروب غمگین

میرزا محمد تقی شیرازی، رهبر فقیه و مجاهد بزرگ انقلاب مردمی و اسلامی عراق، پس از عمری مجاهدت و تلاش علمی و سیاسی و اجتماعی و رهبری انقلاب، نا بهنگام وفات کرد و در بحبوحه انقلاب که او مرکز ثقل آن شناخته می شد و همه امیدها به او بود، ناگهان دعوت حق را لبیک گفت. آیه الله سید هبه الدین شهرستانی که از نزدیکان میرزای شیرازی بود، درباره درگذشت این مرجع و رهبر بزرگ می گوید:

«در یکی از روزها وقتی آیه الله شیرازی برای خواندن نماز به صحن مطهر امام حسین علیه السلام می رفت، با تعداد زیادی از جنازه های شهدا که از جبهه های جنگ آورده شده بود، مواجه شد. این صحنه اثر نامطلوبی بر وی گذارد به طوری که آشکارا می شد نشانه های درد و ناراحتی را در چهره اش مشاهده کرد. این آخرین روزی بود که وی برای ادای فریضه نماز از منزلش خارج می شد. چون وضعیت مزاجی وی بعد از آن رو به وخامت گذاشت و به بستر بیماری افتاد و چیزی نگذشت که دعوت حق را لبیک گفت.»

آیه الله سید مرتضی طباطبایی درباره کیفیت وفات میرزا می گوید:

«انگلیسیها با نیرنگ و حيله به میرزا سم دادند و او را به قتل رساندند. این کار توسط یکی از کارگزارانشان که تظاهر به تدین و تقدس می کرد و به شغل عطاری مشغول بود صورت گرفت...» (1393)

نورالدین شاهرودی در این باره می گوید:

«آیه الله شیرازی در حساس ترین و بحرانی ترین دوران انقلاب در زمانی که این نهضت مقدس احتیاج شدیدی به وجود وی داشت، بیمار شد و پس از اینکه

بیماری وی شدت پیدا کرد، در شب چهارشنبه سیزدهم ذیحجه 1338 ق. درگذشت. «

در همان هنگام شایع شده بود که وی با دسیسه یکی از عمال انگلیسی مسموم شده است. چون این فرد انگلیسی همان عطاری بود که در جنب منزل میرزای شیرازی به تهیه و فروش داروهای گیاهی مشغول بود و خانواده میرزا برای معالجه وی از او دارو خریداری می کردند. این بود که عطار مذکور در میان داروهای میرزا سم ریخته بود و بدین وسیله او را به شهادت رساند.

بیکر پاک آیه الله میرزا محمد تقی شیرازی در صحن مطهر امام حسین علیه السلام سمت شرقی قبله به خاک سپرده شد. (1394)

آیه الله شهرستانی پس از درگذشت میرزا محمد تقی شیرازی این بیانیه را خطاب به رهبران انقلاب عراق صادر کرد:

«به شما رهبران انقلاب و به کلیه مسلمین جهان، وفات حجه الاسلام و رئیس علماء اعلام و رکن نهضت عرب و روح حرکت اسلامی میرزا محمد تقی شیرازی را تسلیت می گوئیم. خداوند روح او را پاک تر و ضریح او را نورانی گرداند. خورشید زندگی مقدس او به هنگام غروب روز سه شنبه سوم ذیحجه سال 1338 غروب کرد بعد از این که آن بزرگوار عمری را به احیاء علم و دین و نابود ساختن نقشه های شیطانی کافران گذراند. آنچه امروز قلوب پیروانش را تسلی می دهد قدرت اصول و مبادی است که او برای آنها مبارزه کرد...» (1395)

«فوت آیه الله شیرازی تاثیر زیادی در عراق و ایران داشت و مجالس متعددی برای گرامی داشت آن مرحوم تشکیل گردید. بعد از وفات این مرجع بزرگ، رهبران مذهبی نهضت، حضرت آیه الله شیخ فتح الله اصفهانی معروف به «شیخ الشریعه» را برای اشراف و رهبری انقلاب برگزیدند...» (1396)

«سلام عليه يوم ولد و يوم يموت و يوم يبعث حيا»

شیخ محمد خیابانی متوفای 1338 ق.

خروش حماسه ها

مصطفی قلی زاده

بی گمان یکی از شکوهمندترین حرکت‌های تاریخ و جنبش‌های دینی و مردمی ایران در قرن حاضر، قیام حماسه آفرین شیخ محمد خیابانی در تبریز است. هدف این قیام نجات کشور از دام توطئه های شیطانی بود که استعمارگران غرب و شرق به دست عمال خود فروخته خویش در سرتاسر این مرز و بوم گسترده بودند. در آن روزگار ایران گویی صاحب نداشت و انقلاب مشروطیت به نفع قدرتهای خارجی و متجاوز، مصادره می شد و غرچگان غریزه و روشنفکران، زمام امور مملکت را در دست داشتند و هوسبازانه با سرنوشت ملت مسلمان و مظلوم این سر زمین بازی می کردند. از طرفی، شمال کشور عرصه تاخت و تاز چکمه پوشان روس و عثمانی و اشرار محلی بود و منطقه جنوب در زیر گامهای مزدوران انگلیس پایمال می شد. از طرف دیگر حکومت مرکز به دلیل وابستگی به اربابان خارجی بوزینه ای را می ماند که قدرت تصمیم گیری نداشت و روز به روز بر بدبختی مردم و ویرانی و بی سر و سامانی کشور دامن می زد و سایه های یاس و تباهی و فقر و فلاکت هر روز بیش از پیش دامن می گسترد و...

«خیزش خیابانی» و طنین فریاد استقلال طلبی و آزادیخواهی او از آذربایجان در اقصی نقاط ایران پیچید و خواب خفتگان را بر آشفت و دست رد بر سینه نامحرمان و بیگانگان و بیگانه پرستان زد و به مردمان آزاده زمانش و آیندگان آموخت که «یک لقمه خاردار باشید تا هیچ گلویی نتواند شما را فرو دهد!»

از میلاد تا محراب

شیخ محمد خیابانی، فرزند حاج عبدالحمید تاجر خامنه ای و بانو رقیه سلطان، در سال 1297 ق در شهرک «خامنه» واقع در ده کیلومتری شهرستان شبستر دیده به جهان گشود⁽¹³⁹⁷⁾ و تحصیلات مقدمات و ادبی را در زادگاهش گذراند. پدرش در شهر «پتروفسکی» (مخاچ قلعه، مخاچ کالا) پایتخت آن روز جمهوری داغستان، تجارتخانه داشت. در نوجوانی همراه پدر به پتروفسکی رفت و مدتی را در تجارتخانه او به کارهای تجاری و آموختن رمز و راز داد و ستد و آشنایی با شیوه های اقتصادی زمانه سپری کرد. اما گرایش روحی او به فراگیری علم بیش از هر چیزی بود. از این رو در بازگشت به خامنه، کس و کار تجاری را رها کرد و در تبریز به تحصیل علوم دینی پرداخت و به سلک روحانیت و علمای دین در آمد. شیخ در مدرسه «طالبیه» تبریز، ادبیات عرب، منطق، اصول، فقه، نجوم، ریاضی، تفسیر، حکمت، کلام، حدیث، تاریخ، رجال و علوم طبیعی را از اساتید فن آموخت.

دوره عالی فقه و اصول را نزد مرحوم آیه الله العظمی سید ابوالحسن انگجی و هیئت ونجوم را در محضر منجم معروف مرحوم میرزا عبدالعلی خواند.⁽¹³⁹⁸⁾ شیخ با تکیه بر استعداد سرشار و پشتکار و جدیت خاص طلبگی، مراحل تحصیل را بسرعت پشت سر گذاشت و به مقام بلند علمی رسید. از دوران طلبگی مسائل مشکل علم هیئت را خود استخراج می کرد و تقویمهای رقومی می نوشت. علاوه بر آن، بنا به رسم دیرین حوزه های علمیه، از دوران تحصیل به تدریس فقه و اصول و نجوم و ریاضی و حکمت برای طلبه های جوانتر از خود نیز می پرداخت. بویژه به تدریس نجوم و ریاضی که از مشکل ترین رشته های علوم است، علاقه زیادی داشت و آن را در مدرسه طالبیه تبریز، با بیان شیوا و

فصیح و به زبان مادری خود (ترکی) برای فضلا و طلاب سطوح عالی، تدریس می کرد و این مایه شگفتی اقران و حتی علمای بزرگ می شد. چرا که کمتر کسی از عالمان می تواند از عهده تبیین و تدریس این علم بر آید و جوان بودن خیابانی هم از یک طرف آنان را شگفت زده می کرد؛ به طوری که کسانی چون احمد کسروی - که از مخالفان خیابانی بود - با تعجب فراوان به این عظمت شگفتی زای خیابانی اعتراف کرده اند.

شیخ به سبب اقامتش در محله «خیابان» تبریز معروف به «خیابانی» شد. ⁽¹³⁹⁹⁾ در مسجد کریم خان، واقع در محله خیابان، نماز جماعت می خواند و مردم مسلمان را ارشاد می کرد و آنان پس از اقامه نماز، مشتاقانه پای صحبت و موعظه حکیمانه و بیدارگر او می نشستند. (این مسجد هنوز هم به همان نام در چهار راه منصور تبریز موجود است.)

یکی از علمای بزرگ تبریز در آن روزگار، مرحوم آیه الله سید حسین خامنه ای، مشهور به سید حسین پیشنماز ⁽¹⁴⁰⁰⁾ بود که در مسجد جامع تبریز اقامه نماز می کرد. خیابانی هم به سبب همشهری بودن با وی و هم اینکه او اندیشه های روشن و انقلابی و اجتماعی داشت، با ایشان زود آشنا شد و همین آشنایی زمینه را برای ازدواج او با دختر آن فقیه بزرگ، یعنی «خیر النساء» فراهم کرد. ⁽¹⁴⁰¹⁾ از آن پس خیابانی گاهی در مسجد جامع تبریز به جای پدر زنش، حاج سید حسین خامنه ای، نماز جماعت اقامه می کرد و از همانجا نیز مشهورتر گردید. می گویند معمولا هزار نفر در نمازش شرکت می کردند. ⁽¹⁴⁰²⁾

بدین ترتیب، شیخ از دوران جوانی، از طریق محراب و منبر با عموم مردم در ارتباط بود و مسائل دینی و علمی و فرهنگی و اجتماعی را خود برای آنان بیان می کرد.

از مشروطه تا مجلس

زندگی شیخ محمد خیابانی پس از پیروزی مشروطیت در سال 1324 ق (1285 ش) با تاسیس «انجمن ایالتی آذربایجان» در تبریز وارد مرحله تازه ای گردید. انجمن ایالتی آذربایجان (1324 - 1330 ق) در دوره استبداد صغیر و نیز در دوره محاصره تبریز از سوی نیروهای ضد مشروطه به فرماندهی عین الدوله و جنگهای یازده ماهه (از جمادی الاولی 1326 تا ربیع الثانی 1327) نقش مهم و حکومتی داشت و چون حکومت مرکزی (محمد علی شاه قاجار) با اعزام سپاه استبدادی به تبریز و تحریک اشرار محلی آذربایجان، می خواست تنها پایگاه مشروطیت را ویران و تبریز را با خاک یکسان کند، در چنین برهه خطیر، انجمن ایالتی آذربایجان، یگانه حامی و هادی مردم و مجاهدان مشروطه خواه و آزاده بود و تمام امور حکومتی آذربایجان را - اعم از اداری، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی - به عهده داشت. از فعالیتهای فرهنگی و سیاسی این انجمن مردمی، انتشار نشریه «جریده انجمن» بود که مردم را از امور سیاسی و اجتماعی آگاه می کرد.⁽¹⁴⁰³⁾ شیخ محمد خیابانی از اعضای برجسته انجمن بود و از ارکان فکری و رهبری آن محسوب می شد و بی گمان در هدایت آن نهاد انقلابی و مردمی نقشی مهم داشت. او با لباس روحانی و تفنگ بر دوش در سنگرها به دفاع از شهر و ناموس و حیثیت مردم مسلمان در مقابل سپاه متجاوز عین الدوله می پرداخت و با مبارزان و مجاهدان در سنگرها می خوابید و به آنان دلگرمی می داد و بر مقاومتشان می افزود و راه آینده را روشن می کرد:

«یاران من! ما بر ضد حکومت ارتجاعی و استبداد قیام کرده ایم... هرگز نباید به خستگی و یاس تن در دهیم؛ بخصوص وقتی که بار سنگین زندگی

ملتی از مویی باریک آویزان شده باشد... طوری رفتار کنید که شرافت تاریخی ما حاصل شود و قاطبه ملت ایران با امتنان و تشکر بگویند که تبریز، ایران را نجات داد!» (1404)

جنگ ادامه داشت، مجاهدان آزادیخواه، به رهبری مردانی چون ستارخان و باقرخان و خیابانی، به حراست از حریم شهر می پرداختند. چندین بار نیروهای استبدادی از مشروطه خواهان شکست خوردند، تا اینکه محمد علی شاه سپاهی چهل هزار نفری ترتیب داد و از بهمن ماه سال 1287، جنگ شدت یافت، اما تبریز قهرمان همچنان مقاومت می کرد. از طرفی محمد علی شاه خیره سر و عین الدوله خونخوار می دیدند که چهل هزار نفر جنگجو و با امکانات بی شمار، هزینه کلان می خواهد و کم کم مخارج جنگی کاهش می یابد و ادامه جنگ تا فتح تبریز، با امکانات موجود، ممکن نیست؛ اگر این بار هم از قهرمانان تبریزی شکست بخورند، بدترین ننگها نصیبشان خواهد شد! پس به این نتیجه رسیدند که از کشورهای بیگانه وام بگیرند و جنگ با آزادیخواهان ملت خود، یعنی مجاهدان تبریز را ادامه دهند!

در این موقع، انجمن ایالتی به این تصمیم شاه حماقت پیشه ایران، مبنی بر استقراض خارجی برای سرکوبی ملت، بشدت اعتراض کرد و با پیشنهاد و صلاحدید خیابانی، تلگرامی به مجلس سنا و شورای ملی فرانسه مخابره کردند و موضوع جاری را به اطلاع آن کشور رساندند. در این تلگرام هوشیارانه خاطر نشان شده بود:

«در این برهه از تاریخ ایران که مجلس شورای ملی، توسط شاه بسته شده است بدون اجازه مجلس، هر نوع وام از دولتهای بیگانه گرفته شود، ملت ایران پرداخت آن را به عهده نخواهد گرفت!»

این اعتراض، نقشه محمد علی شاه خائن را نقش بر آب کرد و در خنثی کردن آن دسیسه، موثر افتاد. (1405)

پس از خلع محمد علی شاه از حکومت، انتخابات دوره دوم مجلس شورای ملی آغاز شد. خیابانی سابقه درخشانی داشت. چهار - پنج سال امامت نماز جماعت، تبلیغ احکام الهی، ارشاد مردم، تدریس در حوزه علمیه، عضویت انجمن ایالتی آذربایجان و ایفای نقش رهبری و راهنمای فکری، پیکار صادقانه و دوش به دوش دیگر مجاهدان در سنگر جهاد و دفاع، موقعیت ممتاز و محبوبیت پاک و بی شائبه را برای او در دل مردم تبریز و علما و رهبران مشروطه فراهم آورده بود. مردم نیز به پاس این نیکنامی و صداقت و شجاعت و اندیشه های والا، خیابانی را در سی سالگی به نمایندگی خود در مجلس شورای ملی انتخاب کردند. خیابانی به همراه میرزا اسماعیل نوبری، نماینده دیگر مردم تبریز، راهی مجلس شورا شد. مجلس دوم در 24 آبان 1288 (اول ذیحجه 1327) گشایش یافت و در 30 آبان به صورت رسمی آغاز به کار کرد. (1406)

خیابانی از آن پس، در سنگر قانونگذاری، خود را وارث هزاران شهید انقلاب می دانست و با موضع گیریهای آگاهانه و ضد استبدادی و استعماری، در کنار نمایندگان متعهد و ارجمندی همچون شهید مدرس و میرزا اسماعیل نوبری و... به دفاع از حق مسلم مردم ستمدیده ایران پرداخت.

از کارهای درخشان خیابانی در مجلس دوم، اعتراض شجاعانه و کار ساز او علیه اولتیماتوم استعمار گرانه دولت تزار روس بود. در متن اولتیماتوم مزبور آمده بود.

1 - دولت ایران، مستر شوستر، خزانه دار و مستر لکوفر را از کارها بر کنار

نماید.

2 - دولت ایران، متعهد شود که از این پس بدون اطلاع و رضایت روسیه و انگلیس، مستشار از کشورهای خارج استخدام نکند!

3 - مخارجی را که دولت روس برای لشکر کشی به خاک ایران (رشت و انزلی) تحمل کرده، باید توسط ایران پرداخت شود!

دولت روس و انگلیس برای دریافت جواب فقط 48 ساعت مهلت می دهند و در صورتی که دولت ایران متن اولتیماتوم را قبول نکند و تسلیم نشود. سالداتها و قزاقهای روس، به سوی قزوین پیشروی خواهند کرد و ایران را به اشغال خود در خواهند آورد! و در صورت پرداخت نکردن مخارج، مبلغ آن دو برابر خواهد شد! (1407)

این اولتیماتوم ننگین - که در واقع درخواست باج سبیل از ایران مظلوم بود - روز چهارشنبه 7 آذرماه 1290 (7 ذیحجه 1329) به دولت ایران رسید. فردای آن روز در شهرهای تهران و تبریز و رشت، امواج خروشان مردمی به حرکت در آمد. بازارها تعطیل شد، دوایر دولتی و تجارتخانه ها به حالت نیمه تعطیل در آمد و همه اعتراض می کردند. حتی زنان ایرانی نیز در کنار مردان، اعتراض خویش را بر اولتیماتوم مزبور اعلام کردند. این حرکت دسته جمعی و مردمی نخستین نمایش عمومی ایرانیان بود که زنان نیز در آن شرکت کرده بود. (1408)

شیخ خیابانی، در میان اجتماع تظاهر کنندگان تهرانی، به ایراد سخنرانی پر شور و تحریک احساسات مذهبی و ملی مردم پرداخت و با صدای رسایی گفت:

«... استقلال هر ملتی، شرافت اوست اگر نتوانیم کشور خود را نجات دهیم و شرافتمندانه زندگی لاقفل در راه وطن جان خواهیم داد! زیرا در چنین مواقع خطرناک و حساس، زنده ماندن محو شدن است.»

این سخنان آتشین چنان شوری در دل مردم بر پا کرد که فریاد «پاینده باد ایران»، «زنده باد خیابانی»... تا لحظاتی پس از پایان سخنرانی او در هوا طنین می انداخت. (1409)

روز جمعه 9 آذر ماه قبل از ظهر جلسه علنی مجلس بر پا شد. حسن وثوق (وثوق الدوله) وزیر امور خارجه و تنی چند از همکارانش در مجلس حاضر بودند. وثوق الدوله در برابر نمایندگان مجلس و مردم شرکت کننده قرار گرفت و متن اولتیماتوم را خواند و در پایان با زبونی گفت:

«هیات وزیران به اتفاق چنین رای داده اند که این خواهش روس قبول بشود! تا نظر نمایندگان محترم چه باشد. (1410)»

لحظاتی با سکوت و بلا تکلیفی گذشت. نمایندگان به روی همدیگر نگاه می کردند و گاه به وثوق الدوله خیره می شدند که می خواست شرافت و حیثیت ملت را مفت تقدیم بیگانگان گردن کلفت نماید. یکی دو نماینده فرومایه و ترسو برخاسته، از مجلس بیرون رفتند و خود را کنار کشیدند... باز هم سکوت بود و تماشاگران با چشمانی باز، منتظر نتیجه نهایی بودند... ناگهان شیخ محمد خیابانی از جای خود برخاست و با هیبتی شکوهمند و قدمهای محکم و سنگین به جلو آمد و رو به نمایندگان ایستاد و با صدای رسا و بلند، سکوت مرگبار مجلس را شکست:

«هیچ کس و هیچ دولتی حق ندارد که اختیار، آزادی و استقلال کسی یا دولتی را از آنها سلب کند، مگر اینکه به شیوه کهن بربریت و وحشیت برگردد!...»

خیابانی با این کنایه، اولتیماتوم و دلت روس را مورد هدف قرار داد و چون حاضران بیش از پیش متوجه شدند و نفسها در سینه ها حبس شد تا ببینند حرف آخر او چیست، خیابانی با صراحت تمام، تیر آخر را رها کرد:

«... بنده از طرف ملت، که حق آزادی و استقلال را از چندین هزار سال پیش تاکنون برای خودشان ثابت می دانند، عرض می کنم که ما تا امروز مستقل بوده ایم، در حفظ حقوق و ترقی مملکت خودمام صاحب اختیار بوده ایم... من با کمال جسارت و گشاده رویی به دولت روسیه می گویم که ممکن نیست این ملت، امور کشور و اختیار و استقلال خود را به دیگران واگذار کند... این اولتیماتوم به استقلال ایران لطمه می زند و شکی نیست که فقط با موافقت دولت ایران، این اولتیماتوم مورد قبول واقع نمی شود!... امیدوارم این اولتیماتوم ظالمانه را پس بگیرند و ملت ایران را از خودشان آزده نکنند.» (1411)

خیابانی با این سخنان هم اولتیماتوم را رد و محکوم کرد و هم ترس و لرز احتمالی نمایندگان دیگر را ریخت! پس از او بود که دیگر نمایندگان نیز در رد و محکوم کردن این اولتیماتوم سخنانی اظهار کردند. بدین گونه، حرکت مردانه و هوشیارانه خیابانی، موجب شد که مجلس شورا با سرافرازی تمام، اولتیماتوم روسیه را رد کند. از آن روز نام و آوازه شجاعت و هوشیاری و غیرت خیابانی در تمام هشرهای ایران بر سر زبانها افتاد و ملت او را خوب شناختند حتی دشمنان ایران نیز بیش از پیش به عظمت و نفوذ کلام این روحانی آزاده پی بردند.

پانزده روز پس از این تاریخ، در 24 آذر ماه 1290 سفارت روس دوباره با دولت ایران (ناصر الملک) تماس گرفت و خبر داد که سپاه روس در قزوین گرد

آمده است، اگر تا شش روز دیگر، همه خواسته های ما پذیرفته نشود، آهنگ تهران خواهند کرد!

در 29 آذر ماه مجلس تشکیل جلسه داد. باز هم خیابانی و دیگر نمایندگان سخنرانی کردند و به رد اولتیماتوم رای دادند.

دولت موقت ناصر الملک در روز دوم دی ماه، جلسه ای با حضور هیات وزیران و نمایندگان سازشکار و سرد مزاج مجلس تشکیل داد. وثوق الدوله، بستن در مجلس را پیشنهاد کرد. ناصر الملک بی درنگ این درخواست را قبول نمود و دستور انحلال مجلس را داد و اجرای فرمان به عهده یفرم خان ارمنی - رئیس شهربانی تهران و قاتل شیخ فضل الله نوری - واگذار شد!... بدین ترتیب از همان روز مجلس دوم بسته شد و نمایندگان پراکنده گشتند... و بساط انقلاب و مشروطه خواهی و استقلال طلبی در ایران برچیده شد!

خیابانی تنها ماند. اما هنوز خون غیرت در رگهایش در جریان بود. یک روز در سبزه میدان تهران، در اجتماع اعتراض آمیز مردم، بالای سکو رفت و با سخنرانی آتشین، از انقلاب و آزادیخواهان دفاع و عمل زشت دولت در بستن مجلس و پراکنده ساختن نمایندگان مردم را محکوم کرد و در میان کف زدن‌ها و فریادهای «زنده باد ایران»، «زنده باد مشروطه»، «زنده باد خیابانی» و... از سکوی سخنرانی پایین آمد.

دو ماه پس از بسته شدن مجلس و شروع دوره فترت، خیابانی همراه خانواده اش به مشهد مقدس رفت و پس از زیارت مرقد امام هشتم علیه السلام و دیدار با اقوامش در خاک رضوی، از آنجا عازم روسیه، جمهوری ترکمنستان، آذربایجان، گرجستان و داغستان شد تا در فرصتی که پیش آمده، از ممالک همسایه دیدار کند ⁽¹⁴¹²⁾ و هم از این طریق به تبریز برگردد. چون که پس از بسته

شدن مجلس، صمد خان شجاع الدوله از طرف روسها، حاکم تبریز شده و محل انجمن ایالتی را ویران و بسیاری از آزادیخواهان را قتل عام کرده بود و لابد منتظر خیابانی و همکاران و همفکرانش نیز بود. اگر خیابانی از تهران یا مشهد، به تبریز بر می گشت، بی شک به دست جلادان صمد خان گرفتار و کشته می شد. او در کشورهای خارجی، خیلی چیزها دید و شناخت. در آذربایجان کارگران ایرانی را دید که به سبب نبودن کار مناسب در کشور خودشان، ویلان و سرگردان در خاک بیگانه می گشتند و در مقابل دستمزدی ناچیز متحمل سنگین ترین کارها می شدند.

خیابانی از داغستان با یکی از بستگانش در تبریز تماس گرفت و او را به جلفا خواست. در آنجا خانواده اش را به وی سپرد تا به تبریز برساند و خود باز هم به پتروفسکی بازگشت. مدتی در آنجا ماند و ناگهان یک روز عازم تبریز شد. تبریز در آتش بیداد روسها و صمد خان شجاع الدوله می سوخت. خیابانها بوی خون می داد. خوف و وحشت از همه جا سر می کشید. (1413)

در وطن

خیابانی بیش از یک ماه در خانه اش به سر برد و کسی اطلاع نداشت. فقط برخی از دوستانش از جمله حاج محمد علی آقا بادامچی و سر تیپ زاده، با او تماس داشتند. اما هر لحظه بیم خطر بود! چون اگر صمد خان از آمدن شیخ آگاه می شد بی درنگ حکم قتل وی را صادر می کرد. پس از مشورت و تبادل نظر با دوستانش، صلاح در آن دیدند که آمدن شیخ را به اطلاع صمد خان برسانند تا بعدها بهانه ای برای آزار و اذیت او نیابد. بالاخره پس از مذاکراتی چند صمد خان حکمی مبنی بر مصونیت خیابانی مشروط بر اینکه جز به امامت جماعت و کار و تجارت نپردازد - صادر کرد.

از آن پس خیابانی، در سکوت خویش، به تفکر پرداخت. او درباره نجات ملت و کشور، خوب تأمل و اندیشه کرد و به این نتیجه رسید که باید برای حفظ دین خدا و حریت جامعه، کسب قدرت کرد و تنها با قدرت حکومت می توان با قدرت دیگر مبارزه کرد.⁽¹⁴¹⁴⁾ شیخ بخوبی دریافته بود که تنها موعظه و فعالیت سیاسی و علمی و دینی، بدون در دست داشتن سر رشته حکومت و قدرت، کاری از پیش نمی برد.

نسیم آزادی

در مهر ماه سال 1293 صمد خان، از سوی روسها کنار گذاشته و فضای آزادی نسبی در تبریز ایجاد شد. اما بدتر از صمد خان، خود روسها بودند که هنوز حضور نامیمون خود را حفظ می کردند. ولی از آن سو در بهار سال 1269 ق (1335 هجری) با ظهور انقلاب اکتبر روسیه، امپراتوری سیصد ساله تزاری در آن سرزمین پهناور برای همیشه برچیده و دفترش بسته شد. از آن پس، نیروهای آدمکش و خبیث و وحشی روسی، ایران را ترک کردند. با پاک شدن خاک تبریز از لوث روسها، نسیم آزادی در خطه آذربایجان و شمال ایران وزیدن گرفت.

تجدد

خیابانی از نعمت آزادی استفاده کرد و دوستان آزادیخواه و مبارزش را - که اغلب «دموکرات» نامیده می شدند - گرد آورد و کمیته ای تشکیل داد. سپس همه نمایندگان دموکرات و آزادیخواه را سراسر آذربایجان به تبریز دعوت کرد و کنفرانسی برگزار کردند. در این کنفرانس استانی، چهار صد و هشتاد نفر شرکت داشتند. تشکیلات فرقه دموکرات، که پنج سال پیش تعطیل شده بود، دوباره تاسیس شد. در همان کنفرانس، انتشار روزنامه «تجدد»، ارگان تشکیلات

دموکرات، مورد تصویب قرار گرفت و خیابانی مدیر مسوول و صاحب امتیاز روزنامه شد.⁽¹⁴¹⁵⁾ نخستین شماره تجدد در بیستم فروردین ماه 1296 (8 رجب 1335) انتشار یافت.⁽¹⁴¹⁶⁾ شیخ در اولین شماره تجدد، مقاله ای تحت عنوان «نور حقیقت خواهد تابید» نوشت و لزوم اجرای قوانین مشروطیت و احیای آن را بیان کرد.

در همان سال خیابانی به رهبری فرقه دموکرات آذربایجان برگزیده شد و فرقه دموکرات را توسعه داد و اصلاحات اساسی در آن ایجاد کرد⁽¹⁴¹⁷⁾ و همگام با انتشار روزنامه تجدد و سرپرستی آن و درج مقالات، دست به کارهای سازنده دیگری در جهت پیشبرد اهداف و تامین آسایش مردم و تعیین والی برای آذربایجان زد تا مردم را برای حرکت عظیم و همگانی آماده سازد. در آن سال، خشکسالی بود و با رسیدن زمستان، مردم دچار قحطی و فقر شدند. خیابانی با تشکیل کمیسیون آذوقه، اعانه، دار المساکین و... توانست مشکلات مردم را از پیش پا بردارد و مردم را نجات دهد. او با گرانفروشی و احتکار فرصت طلبان مبارزه کرد.

آزرده از آشنا و بیگانه!

آذربایجان روزهای سختی را می گذراند. خیابانی در صف اول مبارزه با تبهکاران داخلی و خارجی و دشمنان آزادی و استقلال، هوشیارانه مردم را رهبری می کرد. با وجود مشکلات فراوان و فرساینده ای همچون قحطی، بیماری، دشواریهای ناشی از جنگ جهانی اول - که به رغم بی طرفی ایران، صدمات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی آن به این کشور نیز رسیده بود - و... آذربایجان قهرمان همچنان استوار و مقاوم بود.

در این گیر و دار که جنگ جهانی اول واپسین روزهای ویرانگری خود را سپری می کرد، ناگهان در اواخر شعبان 1337، سربازان عثمانی (ترکیه) وحشیانه از مرزها گذشته، خاک آذربایجان را اشغال کردند! آنان به بهانه تنبیه مسیحیان آشوری که با همکاری سالداتهای روس، مردم ارومیه را قتل و غارت کرده، بازارها را به آتش کشیده بودند، به خاک آذربایجان هجوم آوردند. اما هدف اصلی عثمانیها از تجاوز به خاک ایران، پر کردن جای خالی مستعمراتی از قبیل عراق و سوریه و لبنان بود که بر اثر جنگ جهانی از دست داده بودند. اگر هدف، تنبیه آشوریهای ارومیه بود، در تبریز چه کار می کردند؟ غارتگری و چپاول غلات و آذوقه اهالی تبریز چه بود؟ سعی در تفرقه افکنی و پیاده کردن اهداف «پان ترکیزم» در تبریز برای چه بود؟

خیابانی با غارتگران متجاوز عثمانی به مخالفت برخاست، و نیروهای عثمانی، او و همزمانش را دستگیر کرده، به ارومیه بردند و به زندان انداختند. پس از دو ماه تحمل زندان و آزار و اذیت، عثمانیها ایران را ترک کردند و خیابانی و همراهانش را نیز با خود بردند و در شهر قارص به مدت پانزده روز زندانی و سپس آزادش کردند و شیخ به همراه همزمانش به وطن بازگشت.

(1418)

ورق پاره 1919

در مرداد 1298 انتخابات مجلس چهارم شروع شد. خیابانی با داشتن نه هزار رای، حایز اکثریت آراء بود. در اثنای انتخابات، متن قرارداد 1919 بین دولت ایران و انگلیس امضا و در ایران منتشر شد. این پیمان ننگین را وثوق الدوله، نخست وزیر ایران، با نمایندگان انگلیس منعقد کرده بود. وثوق الدوله، سالها پیش با قبول اولتیماتوم روس، ضربه مهلکی به بیکر مشروطیت زده بود و اینک با امضای قرارداد استعماری دیگر درصد بود که اختیار کامل امور مالی،

گمرکی و نظامی ایران را به دست مستشاران انگلیسی بدهد و کشور را تحت الحمایه بریتانیا گرداند.

در پی انتشار متن قرارداد، موجی از اعتراض و ناخشنودی در ایران پدید آمد. فرقه دموکرات در تبریز به رهبری خیابانی علیه قرار داد 1919 وارد عمل شد و روزنامه تجدد نوشت:

«تا زمانی که قرارداد به تصویب مجلس نرسیده، ورق پاره ای بیش نیست و اعتباری ندارد!»⁽¹⁴¹⁹⁾

از طرفی وثوق الدوله با آگاهی از واکنش خیابانی و پیروانش در تبریز، به فکر چاره افتاد. چون می دانست که اگر پای خیابانی و همفکرانش به مجلس چهارم باز شود، نخواهند گذاشت که این قرارداد استعماری تصویب گردد؛ همچنان که هشت سال پیش نگذاشتند اولتیماتوم روس، تصویب و قبول شود.

به دنبال اعتراضات و کشمکشهای سیاسی، وثوق الدوله با اعزام دو نفر خارجی به همراه چند مزدور از تهران به تبریز، بسیاری از کارمندان و مسوولان ادارات را به دلیل اینکه نتوانسته بودند در انتخابات خواسته های او را بر آورند، اخراج و افراد مزدور و خود فروخته ای را جایگزین آنان کرد و در واقع انتخابات آذربایجان را به هم زد.⁽¹⁴²⁰⁾ این بود که در دوره چهارم مجلس، نمایندگان آذربایجان به مجلس راه نیافتند.

خیابانی در آن روزهای حساس، سفری به تهران کرد تا اوضاع سیاسی را از نزدیک بررسی کند. او سعی بر این داشت که با بعضی از رجال مشهور سیاسی گفتگو کند و زمینه مخالفت با قرارداد 1919 را مساعد گرداند. اما کسی جواب مناسب نداد. در همان روزها شصت هزار تومان از طرف وثوق الدوله به خیابانی پیشنهاد شد تا بگیرد و ساکت شود! خیابانی تازه متوجه شد که در

پایتخت چه خبر است و اینکه از بسیاری از رجال سیاسی، صدایی بر نمی آید، از آن روست که حق سکوت گرفته اند! او با رد این پیشنهاد، به تبریز برگشت و پی برد که نمی توان به رجال تهران امیدوار بود. او در تبریز با دعوت آزادیخواهان و دموکراتها، در روز 22 اسفند 1298 «مجلس محلی تبریز» را تشکیل داد و خود به ریاست آن انتخاب شد. کار مجلس محلی تبریز این بود که در مسائل سیاسی و اجتماعی تبریز و آذربایجان، تصمیم گیری کند؛ چون نمایندگان آذربایجان را از رفتن به مجلس شورای ملی محروم کرده بودند. مذاکرات و تصمیمهای مجلس محلی هر روز در روزنامه تجدد چاپ می شد و به اطلاع مردم می رسید.

نوروز سال 1299 گذشت. در هشتم فروردین سال نو، بیانیه ای از طرف کمیته مجلس محلی تبریز، خطاب به آزادیخواهان و هموطنان صادر شد. در بیانیه مزبور، اتحاد، اتفاق و نظم دموکراتها و همکاری و یاری همه آزادیخواهان میهن دوست ایرانی، به مثابه یگانه تکیه گاه کمیته معرفی شده و مورد تاکید قرار گرفته بود. (1421)

قیام

بعد از ظهر روز سه شنبه 17 فروردین 1299 (16 رجب 1338) در حیاط عمارت تجدد، جنب و جوشی پدیدار بود. آزادیخواهان پیرو خیابانی که همه مسلح بودند، گروه گروه در آن جمع می شدند. آتش و خشم در درونشان شعله می کشید و در خروش و هیجان بودند. ساعتی گذشت که ناگهان فرمان رهبر آزادی و تجدد، شیخ محمد خیابانی مبنی بر آزاد کردن و نجات دادن «میرزا باقر» از زندان کلاتتری محله نوبر صادر شد. میرزا باقر به سبب مخالفت با

«ماژور بیورلینگ» - رئیس شهربانی تبریز که فردی خارجی بود و از طرف وثوق الدوله منصوب شده بود - زندانی گشته بود.

به صدور فرمان شیخ، بیش از پنجاه مجاهد مسلح، به کلانتری نوپر حمله کرده، میرزا باقر را آزاد کردند و به عمارت تجدد آوردند. ماموران کلانتری گر چه آزادیخواهان را تعقیب کردند، به هیچ کاری موفق نشدند. بدین گونه نخستین گام قیام با موفقیت و پیروزی برداشته شد. خورشید هفده فروردین غروب کرد و شب شد. شب آستان حوادثی دیگر بود. همان شب بسیاری از گروه‌های آزادیخواهی به پیروان خیابانی در عمارت تجدد پیوستند.

صبح 18 فروردین 1299 در تبریز، صبح آزادی و صحنه یکی از پر شکوه ترین آزادی و صحنه یکی از پر شکوه ترین قهرمانیهای تاریخ ایران بود. بازار تعطیل شد. دانش آموزان مدارس، به حالت راهپیمایی در ساختمان و اطراف عمارت تجدد گرد آمدند. شعارهای ضد دولت وثوق الدوله و مزدورانش، در فضای شهر طنین افکنده بود. مردم آزادیخواه، مسلمان و قهرمان تبریز، به اشاره پیشوای خود خیابانی، به شهربانی ریخته، آزادیخواهان دربند را از سیاهچالها نجات دادند. ادارت شهر همه به دست آزادیخواهان افتاد. شیخ به مزدوران وثوق الدوله در تبریز اخطار کرد که هر چه زودتر شهر را ترک گویند و آنان چهار شنبه شب، تبریز را به قصد تهران ترک کردند.

بدین سان در روز دوم قیام، تبریز از لوث حضور خائنان و بیگانگان مزدور پاک شد⁽¹⁴²²⁾ و رشته امور شهر به دست خیابانی و پیروانش افتاد و خورشید آزادی از افق آذربایجان درخشید. در روز پنجشنبه خیابانی هیأت مدیره ای را برای اداره اجتماع مردم و تصمیم گیریهای لازم، انتخاب کرد. این هیأت، در

همان روز بیانیه ای به زبان فارسی و فرانسه نوشته، به دیوارهای شهر نصب کردند:

«آزادیخواهان شهر تبریز در مقابل تمایلات ارتجاعی برخی افراد ضد مشروطیت که در حکومت‌های محلی و در مرکز ایالت آذربایجان ظهور کرده بود، به هیجان آمده و دست به اعتراض و قیام زدند. آزادیخواهان تبریز اعلام می کنند که برنامه آنان عبارت است از تحصیل اطمینان کامل در احترام به قانون اساسی و اجرای صادقانه آن. آزادیخواهان موقعیت فوق العاده حساس فعلی را در نظر گرفته و مصمم هستند که نظم و آسایش را به هر وسیله که باشد، برقرار دارند. برنامه آزادیخواهان در دو عبارت خلاصه می شود:

1 - برقرار داشتن آسایش عمومی

2 - از قوه به فعل آوردن رژیم مشروطیت. « (1423)

قیام پیروزمندانه مردم تبریز به رهبری شیخ محمد خیابانی، بیش از پنج ماه ادامه داشت. شیخ، در حیاط ساختمان تجدد به ایراد نطق‌هایی می پرداخت و مردم با اشتیاق تمام پای صحبتش می نشستند. این سخنان به زبان آذری بود و ترجمه فارسی اش هر روز در روزنامه تجدد چاپ می شد. در این پنج ماه خیابانی و جنبش با خطرهای فراوانی مواجه بودند، اما بر همه پیروز شدند و آتش توطئه ها را خاموش کردند... که شرح و بسط آن در این مجال اندک نمی گنجد.

خیابانی در این پنج ماه، بیش از آنکه ژست رهبر و فرمانده قیام مسلحانه به خود بگیرد، هیبت یک رهبر فکری و ایدئولوگ و متفکر انقلابی را داشت و هر روز با نطق‌های پر شور در مسائل اجتماعی و سیاسی و فکری، سعی در برپایی انقلاب فرهنگی و خود آگاهی سیاسی و اجتماعی در اندیشه های مردم داشت.

(1424)

از طرفی دشمنان او، بویژه از ناحیه حکومت مرکزی، هر لحظه در صدد سرکوبی او و قیامش بودند. در این مدت وثوق الدوله از نخست وزیری احمد شاه عزل و مشیر الدوله به جای او منصوب شد. مشیر الدوله برای شکست قیام خیابانی، مهدی قلی خان هدایت، معروف به مخبر السلطنه، چهره ای موجه و ملی داشت و به همین سبب بدون سرباز و محافظ وارد تبریز شد و کسی با او کاری نداشت. مدت‌ها سعی کرد از طریق صحبت با دوستان خیابانی، او را از ادامه نهضت باز دارد، ولی خیابانی اعتنایی نکرد و از طرفی گمان نمی کرد که مخبر السلطنه قصد خیانت داشته باشد. مخبر السلطنه چون از راه تزویر و فریب و مذاکره نتوانست خیابانی را از راهی که در پیش گرفته منصرف سازد، با رئیس قزاقخانه تبریز - که یک کلنل روسی بود - گفتگو و تبانی و نقشه سرنگونی قیام تبریز را طرح ریزی کرد. سرانجام در سپیده دم یکشنبه 21 شهریور 1299، که بسیاری از نیروهای مسلح خیابانی برای برچیدن اشرار محلی به اطراف تبریز رفته بودند و نیروی اندکی در شهر و اطراف عالی قاپور (مقر حکومت خیابانی و مرکز قیام) مانده بود، قزاقهای مسلح به دستور کلنل روسی و مخبر السلطنه، به شهر ریختند و تمام نیروهای قیامی را یا کشتند یا خلع سلاح کردند و همه مراکز آزادیخواهان و ادارات را به تصرف خود در آوردند و عالی قاپور را در اختیار خود گرفتند. (1425)

شهادت

قزاقها به فرمان مخبر السلطنه به خانه خیابانی ریختند، ولی قبل از اینکه به او دست بیابند خیابانی از راه پشت بام به خانه همسایه اش، شیخ حسنعلی میانجی، پناهنده شده بود. شیخ حسنعلی اصرار کرد که پیش مخبر السلطنه برود و وساطت کند، ولی خیابانی نپذیرفت. تا اینکه بعد از ظهر 22 شهریور

29/1299 ذیحجه 1338، مخفی گاه شیخ پیدا شد و با شلیک چند تیر به دست اسماعیل قزاق، در زیر زمین خانه شیخ حسنعلی میانجی به شهادت رسید. پیکرش را بیرون آوردند و در گورستان «سید حمزه» تبریز به خاک سپردند. بعدها آن گورستان به مدرسه تبدیل شد و پس از ویرانی، مقبره خیابانی مظلوم هم از بین رفت. (1426)

اهداف قیام خیابانی

از مطالعه تاریخ قیام خیابانی و تامل در آن می توان به اهداف آن پی برد. مجموع اهداف این قیام را می نتوانیم در این موارد خلاصه کنیم:

1. سر و سامان دادن به اوضاع آشفته آذربایجان
2. قطع دست اجانب از آن خطه و کل ایران
3. همکاری با نهضت جنگل به رهبری میرزا کوچک خان در راه پیشبرد و گسترش قیام

- در سر تا سر ایران و اصلاح اوضاع کشور و بیدار کردن مردم
4. حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران و تأمین آزادی سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی کشور

5. احیا و اجرای قانون اساسی مشروطیت
6. ایجاد نوعی انقلاب فرهنگی و بازگشت به خویشتن خویش.

علل شکست قیام

شکست قیام تبریز پس از حدود شش ماه علل و عوامل گوناگونی داشت، از جمله:

1. حضور قزاقخانه در کنار شهر تبریز و همکاری آن با حکومت مرکزی
2. کم بودن نیروهای مقاومت و مسلح قیامی و نداشتن ارتش مقاومت دایم

3. اهتمام بیشتر شیخ محمد خیابانی به ایجاد و گسترش خود آگاهی مردم و نهضت فکری و بیداری سیاسی و بی توجهی به جذب نیروهای نظامی و مسلح برای حراست از قیام

4. خیانت کسانی که قول همکاری به خیابانی داده بودند.

5. تنها ماندن خیابانی در نتیجه همکاری نکردن او با روس و انگلیس و نیروهای وابسته به آن دو، و دشمنی آنها بویژه حکومت مرکزی با وی و قیامش

سی سخن حکیمانه از خیابانی

1. اولین لازمه شرافت یک ملت، استقلال است.

2. استقلال ملتها را فقط فضایل و اخلاق عالی می تواند محفوظ دارد.

3. حافظ و نگهبان استقلال هر ملتی، شجاعت و قهرمانی اوست.

4. یک ملت نمی تواند بدون معارف، آزادی خود را محفوظ دارد 5. در راه

زندگی شرافتمندانه باید از جان و مال گذشت.

6. آزادی مستلزم برابری است، در مقابل قانون همه برابریم.

7. ایران را ایرانی باید آزاد کند.

8. در عین آزادی باید مقید باشی.

9. نخستین وسیله ترقی، داشتن روح تجدد است.

10. یک فرد بی علاقه به جامعه خود، کمتر از حیوان است.

11. هیچ کار بزرگ بدون فکر انجام نمی گیرد.

12. هر زمانی تقاضایی دارد که با میزان علم و معرفت بشر تغییر پذیر است.

13. یک حرکت عمومی تمام بشر متمدن را به جانب یک سر منزل تکامل

پیش می برد.

14. به نام هر اکثریتی نمی توان حکم قطعی داد.

15. انتظام و انضباط یک شرط عمده موفقیت است.
16. انسان باید در زندگی چنان مشغول کار شود که گویا هیچ وقت نخواهد مرد.
17. اندوختن سهل است و نگهداری مشکل.
18. برای تامین حیات و بقا در این جهان باید از ضعف و ناتوانی دوری گزید.
19. در روی خرابه های دیروزی باید عمارت فردا را بلند کرد.
20. اعتماد به نفس، یک شرط عمده موفقیت است.
21. شجاعت، یک شرط مهم موفقیت است.
22. یک لقمه خار دار باشید تا هیچ گلوئی نتواند شما را فرو ببرد.
23. ملتی که از مرگ نمی ترسد، هرگز نمی میرد.
24. مردن در راه یک آرمان بزرگ، عین موفقیت است.
25. ترس عامل عمده اسارت ملتهاست.
26. تو واحد و متحد جلوه نما و بگذار دیگران از تو بترسند.
27. شجاعت مادی بی شجاعت معنوی، کامل نیست.
28. هرگز نباید به خستگی و یاس اعتقاد داشت، بویژه زمانی که بار سنگین زندگی یک ملت از موی باریک آویزان باشد.
29. هر کس باید به فراخور توانایی و دانایی خودش در امور اجتماعی و عمومی شرکت کند.
30. در کلیه امور و حوادث باید «وظیفه» را از غیر وظیفه تفکیک نماییم.

منابع و ماخذ

1. شرح حال و اقدامات شیخ محمد خیابانی، به قلم جمعی از دوستان شیخ شهید، چاپ برلین، 1304 ش، صفحات مختلف.
2. قیام شیخ محمد خیابانی در تبریز، علی آذری، چاپ چهارم، تهران، 1362، موارد متعدد و صفحات مختلف.
3. قیام آذربایجان و ستارخان، اسماعیل امیر خیزی، تبریز، 1339، صفحات متعدد.
4. تاریخ هیجده ساله آذربایجان، احمد کسروی، ج 2، صفحات 858 به بعد.
5. بیدارگران اقالیم قبله، محمد رضا حکیمی، ص 131 - 175.
6. دو قهرمان جنبش مشروطه، رحیم رئیس نیا و عبدالحسین ناهیدی.
7. تاریخ بیست ساله ایران، حسین مکی، ج 2، ص 34 - 42.
8. شیخ محمد خیابانی خروش حماسه ها، مصطفی قلیزاده، تهران، 1372، صفحات مختلف.

ملا فتح الله اصفهانی متوفای 1339 ق.

شیخ شریعت

محمد علی محمدی

تولد

در زمستان سال 1228 ش. (12 ربیع الاول 1266 ق) ⁽¹⁴²⁷⁾ باز شدن غنچه ای در خانه محمد جواد نمازی اصفهانی، بهار را نوید داد. آن غنچه خوشبو را فتح الله نامیدند.

فتح الله در دامان پر مهر مادری مومن که هیچ گاه او را بدون وضو شیر نمی داد و پدری دلسوز که لحظه ای از تربیت فرزندش غافل نمی شد، رشد کرد و پس از سپری کردن دوران بازیهای کودکانه راهی کلاس قرآن و دیگر کتابهای مذهبی شد.

در حوزه های نور

او ابتدا در حوزه علمیه اصفهان به تحصیل مشغول شد. استعداد و پشتکار فتح الله موجب شد که بتواند با سرعت، مقدمات علوم اسلامی را فرا گرفته، در درس فقه و اصول بزرگان مدارس علمیه زانوی ادب به زمین بزند. با این حال حضور در درس بهترین اساتید حوزه علمیه اصفهان نتوانست تشنگی دانش اندوزی او را فرو نشانند. از این رو راهی حوزه علمیه مشهد مقدس شد.

در آن شهر از محضر اساتید برجسته ای چون آیه الله حاج میرزا نصرالله مدرس، آیه الله محمد ابراهیم بروجردی و سید مرتضی حائری بهره فراوان جست تا در ردیف اساتید آن دیار شناخته شد. سپس به سوی اصفهان مراجعت کرد. تا آن زمان نظریات شیخ مرتضی انصاری در اصفهان شهرتی نداشت ولی شیخ شریعت به بیان مسلک شیخ مرتضی انصاری همت گماشت. ⁽¹⁴²⁸⁾

او در سال 1295 ق. راهی نجف اشرف شد و در محضر مراجع تقلید آن زمان (آیات بزرگوار شیخ محمد حسین کاظمی و میرزا حبیب الله رشتی) حاضر شد و خود نیز مجلس درس مهمی تشکیل داد که بسیاری از دانشمندان حوزه علمیه نجف در آن شرکت می کردند.

شیخ الشریعه در سال 1313 ق. به شوق معشوق رو به خانه معبود نهاد. او در مکه به مباحثه و گفتگو با علمای اهل سنت پرداخت به گونه ای که آنها از احاطه کامل وی به کتابهای اهل سنت در شگفت شدند. (1429)

پس از بازگشت از حج پروانه های فضیلت پیرامون آن شمع شریعت گرد آمدند. در این زمان درس او از مهم ترین درسهای نجف به شمار می رفت که صدها نفر در آن شرکت می کردند. این درسها عبارت بودند از:

1. دروس عالی فقه و اصول
2. رجال و درآیه
3. تفسیر و علوم قرآن
4. فلسفه و کلام
5. درس خلاقیات که در این درس علت اختلاف نظریات و فتوای فقیه بررسی می شد. او بعلاوه خطیبی توانا بود که جمعه ها منبر می رفت و به موعظه پرداخت. از دیگر امتیازات ایشان اینکه وی به تحصیل طب و ریاضیات همت گماشته و علاوه بر فرمولها و معادلات ریاضی مطالب زیادی درباره علم پزشکی آموخته بود.

گویند روزی ایشان بیمار شد و وقتی پزشک برای معالجه بر بالین او آمد شیخ الشریعه در مورد بیماری اش از کتاب قانون بوعلی سینا مطلبی گفت. پزشک تصور کرد چون شیخ نوع بیماری خود را می دانسته تنها همان قسمت

کتاب را به خاطر سپرده است ولی در گفتگوهای بعدی مشخص شد او بیشتر مطالب قانون را آماده در ذهن دارد.

اساتید

شیخ الشریعه در محضر شریعتمداران زیادی درس شریعت آموخت تا شیخ شریعت شد به پاس احترامشان نام آنان در ذیل می آید:

1. ملا حیدر علی اصفهانی
2. آیه الله نصر الله مدرس
3. شیخ محمد صادق تنکابنی
4. ملا احمد سبزواری
5. شیخ عبدالجواد خراسانی
6. آیه الله ملا محمد باقر اصفهانی
7. شیخ حسین علی توپسرکانی ملایری
8. آیه الله شیخ محمد تقی هروی
9. آیه الله شیخ محمد رحیم بروجردی
10. آیه الله شیخ محمد حسین کاظمینی
11. آیه الله میرزا حبیب الله رشتی

شاگردان

صدها نفر از طلاب علوم دینی در جلسات درس ایشان شرکت می کردند که بسیاری از آنان بعدها در زمره مراجع تقلید درآمدند و نامی ترین آنان عبارتند از:

1. آیات عظام: شیخ عبدالکریم حائری
2. سید محمد حسین بروجردی

3. سید ضیاً الدین عراقی
4. سید ضیاً الدین عراقی
5. سید شهاب الدین مرعشی نجفی
6. سید عبدالهادی حسینی شیرازی
7. سید محسن طباطبایی حکیم
8. سید محمد کوه کمره ای (حجت)
9. سید محمد تقی خوانساری
10. محمد علی شاه آبادی.

قلم نور

از آنجا که شریعت در علوم گوناگون اسلامی مهارت داشت در بسیاری از رشته ها نوشته هایی پر بها از خود به یادگار گذاشت که هر یک در علوم مختلف حاکی از فزونی دانش اوست. از آن همه، پاره ای رساله در موضوعات فقهی و اصولی است. در علم تفسیر، فلسفه، کلام و ادبیات عرب نیز دارای آثاری نیکوست.

مرجعیت

پس از وفات آیه الله میرزا حبیب الله رشتی و آیه الله شیخ محمد حسین کاظمینی شماری از مردم از شیخ الشریعه تقلید می کردند ولی پس از رحلت میرزا محمد تقی شیرازی، شیخ الشریعه یگانه مرجع جهان تشیع شد. با این حال وی رهبری دینی را چون باری سنگین بر دوش خود احساس می کرد. او در خلوت دیده شده بود که اشک ریزان با خدای خود چنین مناجات می کرد:

«خدایا، در آخرین روزها زندگی‌م در دنیا به ریاست مبتلا (!) شده‌ام و باید سنگینی این بار امانت را به دوش کشم! بار الها، من طاقت تحمل این امر بزرگ را ندارم... و حال آنکه تو فردای قیامت از من سوال خواهی کرد...»

شیخون

شیخ الشریعه در پی مبارزه با تهاجم فرهنگی دشمن کتابخانه مهمی ایجاد کرد که دانش پژوهان از آن استفاده می‌کردند و از دیگر اقدامات ایشان صدور اعلامیه‌های فراوان بود که پرده از چهره استعمار می‌زدود در قسمت‌هایی از یکی از این اعلامیه‌ها آمده است.

«خدمت علمای بزرگ... و عموم مردم روستاها و شهرها و کوچ نشینان... بر آقایان و هوشیاران... پوشیده نیست که بیگانگان از سده‌های پیشین و مدت‌ها قبل کوشیده‌اند دارایی مسلمانان را برزدند و شهر و کشورشان را تصاحب کنند... قرآن سراسر حکمت را از میان آنان بردارند و آنچه از وسایل مادی و معنوی نزد آنان است نابود سازند، بیگانگان همواره برای دستیابی به این هدفها نقشه‌هایی ترتیب داده‌اند، آنگاه آیه الله شریعت چندین نمونه از نقشه‌ها و هدفهای دشمن را در 10 مورد بازگو کرده، در پایان دردمندانه از مسلمانان و ایرانیان می‌خواهد که در صف واحد در برابر دشمن متجاوز بایستند. (1430)

دزدان فرهنگ

در زمانی که عراق تحت سلطه انگلستان بود حکومت استعمارگر به مزدوران خود دستور داده بود هر جا کتاب نفیس و قدیمی یافتند آن را تصاحب کرده، به کتابخانه لندن بفرستند!

در این میان روحانیون آگاهی که نمی‌خواستند فرهنگ اسلامی به دست کفار غارت شود در مقابل آنان می‌ایستادند و استعمارگران با به زندان افکندن ایشان

سعی می کردند به اهداف شوم خود جامه عمل بپوشانند. ولی شیخ شریعت به کمک طلاب آمده، آنها را از بند نجات می داد. برای نمونه می توان به زندان افتادن آیه الله مرعشی نجفی برای خریدن یک کتاب و سپس آزادی او به همت شیخ الشریعه اشاره کرد.

تقسیم ایران

یک سال پس از انقلاب مشروطه (در سال 1907 م) دو کشور استعمارگر روسیه و انگلستان در یک توافق سری ایران را به 3 منطقه تقسیم کردند؛ مناطق جنوبی سهمیه انگلستان و شمال ایران از آن روسیه شد و برای آنکه با هم اختلافی پیدا نکنند قسمتهای مرکزی را به عنوان منطقه بی طرف سهم ایران قرار دادند. در این هنگام که تمامیت ارضی و استقلال ایران در معرض خطر جدی قرار داشت، شیخ الشریعه و دیگر علما درسهای حوزه علمیه را تعطیل و خود را برای جهاد آماده کردند؛ چنانکه در تلگرافی که بدین مناسبت انتشار دادند می خوانیم:

«اخبار موحشه مداخله اجانب در بلاد اسلامیه خصوصا به اشتهار معاهده میشومه جدیده با دولتین موجب وحشت عموم علمای اعلام... (شده است). قاطبه علمای این مشاهد مشرفه وظایف مقامیه را تعطیل و در حفظ اسلام به ادای آخرین تکلیف (جهاد) حاضر...»

ایران در آتش

در سال 1330 ق با حمله روسیه به ایران شهرهای تبریز، گیلان، رشت، مشهد مقدس و چندین شهر و روستای ایران اشغال شد. در این زمان که ایران در سراسی بی سقوط قرار گرفته بود مراجع تقلید شیعه که در آن ایام در عراق بودند تصمیم گرفتند با مقاومتی قهرمانانه جلو متجاوزان را بگیرند.

در یازدهم محرم 1330 هیات علمیه نجف به همراه صدها نفر از طلاب حوزه علمیه و دویست هزار تن از عشایر مسلح به طرف ایران حرکت کردند. آنان تصمیم گرفتند در سر راه خود به ایران چند روزی در کاظمین توقف کرده، پس از آماده کردن مقدمات لازم به طرف ایران حرکت کنند. از جمله اقدامات آنان در کاظمین می توان به ارسال هیات هایی به کشورهای مختلف برای مذاکره با سران آن کشورها و ارسال اطلاعیه های فراوان به مسلمانان جهان اشاره کرد.

و دیگر آماده کردن عشایر ایران برای جهاد بود که با ارسال تلگرافهای متعدد آنان را به جهاد دعوت کردند. در یکی از این برگهای زرین چنین می خوانیم:

به عموم حجج اسلام، سرداران عظام و روسای عشایر... از قدیم زمان الی کنون به واسطه مردانگی عشایر... هرگز به خیال اجانب نمی رسید که دست اندازی به خاک ایران نمایند چه رسد به سوق عساکر و جسارت... در ممالک اسلامی. مگر در این عصر مردانگی ایرانیان محو و نابود و عقاید اسلام پشت گوشها افتاده.. یاللمسلمین یک مشهد مقدس... در مملکت شماست، آیا رواست که با وجود امثال شماها به تصرف کفار درآید و ننگ تاریخی برای شما، باقی بماند!...» (1431)

وقتی مردم مسلمان و عشایر غیور ایران خود را برای دفاعی جانانه آماده کردند و ثوق الدوله که در آن زمان ریاست هیات وزرا را به عهده داشت با نیرنگ اولاً از حرکت علما به طرف ایران ممانعت کرد. وانگهی از عشایر و دیگر امت مسلمان ایران خواست از هر گونه اقدامی که مخالف سیاسیتهای روسیه و انگلستان باشد خودداری کنند و به آنها هشدار داد که اگر با نیروهای در حال

پیشروی انگلستان مقابله کنند دولت آنها را مواخذه خواهد کرد. و از طرف دیگر
مصرانه از علما خواست که از کاظمین متفرق شوند.

عقب نشینی نیروهای روسیه و اقدامات و ثوق الدوله کارگر افتاد و تندی که
می رفت خصم را بسوزد توسط دولت ایران خاموش شد و علما که نمی
خواستند جنگ داخلی مشکلات ایران را دو چندان کنند از حرکت به طرف
ایران منصرف شدند.

نبرد اقتصادی

شیخ شریعت در کنار دیگر علما در برابر هجوم اقتصادی دشمن دو اقدام مهم
انجام داد.

1 - تشویق مردم به ایجاد شرکت های تعاونی

2. تحریم خرید و فروش اجناس و وسایل روسیه و انگلستان.

البته در این جبهه نیز زمانی که می رفت این مبارزه منفی شکوفه دهد
سفارت انگلیس با یک نامه فدایت شوم به وثوق الدوله نوشت که از علما
بخواهد فتوای خود را ملغی اعلام کنند و وثوق هم همین کار را کرد.

مجتهد مجاهد

عراق در جنگ جهانی اول به تصرف انگلستان درآمد و شیخ الشریعه ضمن
صدور فتوای جهاد خود به جبهه شتافت و فرماندهی جبهه قرنه را به عهده
گرفت.

یکبار که مجتهد مجاهد با کشتی کوچکی به طرف یکی از جبهه ها در
حرکت بود. کشتی آنها شکست و نزدیک بود ایشان غرق شود که دیگر
مجاهدان وی را نجات دادند.

نیروهای مردمی به فرماندهی علما به مدت هیجده ماه در برابر نیروهای
عظیم انگلستان مقاومت کردند و اگر پیروزی نهایی متفقین و ضعف شکست
عثمانی و دیگر متحدانش نبود اشغالگران هیچ گاه موفق به اشغال عراق نمی
شدند. (1432)

در بستر انقلاب

نیروهای انگلستان و همدستانش در جنگ جهانی اول با طرح این شعار که
هدف ما رهایی کامل ملت‌هاست توانستند عراق و دیگر کشورهای عربی را
تصرف کنند اما پس از اشغال عراق نه تنها به آنها استقلال ندادند که سعی کردند
با برگزاری فرماندهی فرمایشی به اشغال خود حالت قانونی دهند و آنگاه که عده
ای از آزادیخواهان درخواست استقلال کردند آنها را تبعید و زندانی کردند و
متعاقب این اوضاع شیخ الشریعه با ارسال تلگرافهایی به حاکمان انگلیسی و
فرماندهان ارشد نظامی آنان از این درخواست سرباز زدند و سعی کردند با
سرکوب جلو انقلاب را بگیرند.

در این هنگام آیه الله میرزا محمد تقی شیرازی با صدور فتوایی به عراقیان
اجازه داد که اگر انگلیسیان از دادن حقوق آنها سرباز زدند آنان دست به اسلحه
برند و حق خود را باز پس گیرند. و این گونه بود که آتش انقلاب در عراق
زبانه کشید.

در هنگامی که تمامی شهرهای عراق در آتش انقلاب می سوخت ناگهان آیه
الله میرزا محمد تقی شیرازی که در این زمان رهبری انقلاب را به عهده داشت به
طور مرموزانه ای درگذشت ولی در آن لحظات حساس آیه الله شریعت اصفهانی
علم بر زمین افتاده میرزای شیرازی را برداشت و با صدور بیانیه ای از مردم
عراق خواست به انقلاب ادامه دهند و سپس در اجتماعی که در صحن حضرت

علی علیه السلام برگزار شده بود حاضر شد و در حالی که به علت کهولت و ناتوانی نمی توانست به تنهایی راه برود با کمک چند نفر از اطرافیان بر فراز منبر قرار گرفت و پس از تسلیت از دست دادن میرزا، مجاهدان را به استقامت فراخواند و آنگاه آیه الله سید ابوالحسن اصفهانی را به عنوان نماینده خود انتخاب کرد و پرچم جهاد را به دست او سپرد.

در همین ایام ویلسون، نماینده انگلستان در عراق تصمیم گرفت با فرستادن پیام تسلیتی باب گفتگو با شیخ را باز کند، او را به پندار خود بفریبد اما نتوانست و انقلاب همچنان ادامه یافت. (1433)

متعاقب این اوضاع نیروهای انگلیسی که در ایران و هند مستقر بودند به طرف عراق روانه شدند تا اینکه تعداد آنها به یکصد و پنجاه هزار نفر رسید که به انواع سلاحهای پیشرفته و هواپیماهای جنگی مجهز بودند. قدرت روز افزون نیروهای انگلستان، تمام شدن منابع مالی مجاهدان و قرار گرفتن آنان در محاصره اقتصادی و نظامی، نیز تغییر سیاست انگلستان و پیشنهاد تشکیل حکومت ملی در عراق از طرف دیگر موجب شد که بین رهبران جهاد اختلاف افتد و انقلاب متوقف شود. دولت انگلستان به طور رسمی تغییر سیاست خود را اعلام کرد و بدین سان استقلال خود را هر چند ناقص به دست آورد. اگر انقلاب به پیروزی نظامی می رسید علما می توانستند با تشکیل حکومت اسلامی عراقی آباد و آزاد بسازند عوامل فوق در کنار سستی که به مناسبت شروع فصل کشاورزی در مردم عراق پدید آورده بود باعث شد که نیروهای انگلستان بتوانند به طرف شهرهای مقدس پیشروی و کربلا، کوفه و آنگاه نجف را اشغال کنند.

پس از اشغال نجف 17 تن از علما و از جمله حسن فرزند شیخ الشریعه دستگیر و برای تبعید روانه بصره شدند.

خاندان

آیه الله شریعت با یکی از نوادگان آیه الله شیخ محمد حسین اصفهانی مولف کتاب فصول ازدواج کرده بود و حاصل این ازدواج 3 فرزند پسر بود:

1. شیخ حسن: وی فرزند بزرگ شیخ الشریعه بود و در انقلاب نقش بسزایی داشت.

2. شیخ مهدی، او تقریرات درس پدرش را به رشته تحریر کشید و کتاب «اعلام الاعلام بمولد خیر الانام» از اوست.

3. شیخ محمد شریعت (1283 - 1357 ق.): وی در نجف به تکمیل علوم خود پرداخت. در سال 1331 ش. آیه الله بروجردی او را به عنوان نماینده خود راهی اصفهان کرد. شیخ محمد پس از رحلت آیه الله بروجردی امام امت (ره) را به عنوان مرجع اعلم معرفی کرد که عده ای از علمای پاکستان هم به پیروی از ایشان امام را مرجع تقلید اعلم به مردم معرفی کردند. (1434)

صبح تیره

سرانجام روح پر فتوح آیه الله شریعت اصفهانی پس از عمری تلاش در راه اسلام و قرآن در شب یکشنبه هشتم ربیع الثانی سال 1339 ق. قفس تن را درید و آن نفس مطمئنه به سوی پروردگارش پر کشید و پیکر مطهرش در جوار قبر امیر مؤمنان علیه السلام به خاک سپرده شد.

در سال 1366 ق. که آیه الله حاج آقا حسین قمی دار فانی را وداع کرد و می خواستند او را کنار شیخ الشریعه دفن کنند در هنگام حفر قبر مقداری از قبر

شیخ شریعت خراب شد و حاضران با تعجب دیدند جسد آن فقیه فرزانه هنوز
کاملاً تازه است چنانکه گویا روز پیش به خاک سپرده شده است.

میرزا کوچک خان جنگلی متوفای 1300 ش.

تنهاترین رهبر

محمد رضا سفاک امانی

شاگرد «استاد سرا»

در سال 1298 ق. در خانه میرزا بزرگ، در محله «استاد سرای» رشت فرزندی دیده به جهان گشود که نامش را «یونس» نهادند. ⁽¹⁴³⁵⁾

یونس پس از آنکه خواندن و نوشتن را فرا گرفت، در سنین نوجوانی یا جوانی وارد حوزه علمیه رشت شد و به فراگیری علوم اسلامی اشتغال ورزید. یونس سالیانی در مدرسه حاجی حسن واقع در صالح آباد و مدرسه جامع رشت به یادگیری ادبیات عرب، منطق، فقه و اصول پرداخت. ⁽¹⁴³⁶⁾ و مدتی در یکی از حجره طبقه اول مدرسه نایب الصدر، واقع در بازار زرکشان سکونت داشت. ⁽¹⁴³⁷⁾

«تحصیلات مقدماتی را تا تاریخ 1312 ق. در مدارس رشت فرا گرفته، از آن پس به تحصیلات عالی از صرف و نحو و معانی و بیان و منطق و مختصری از اصول و فقه شروع نمود. ⁽¹⁴³⁸⁾»

او در سال 1322 ق. در عالی ترین درس دوره سطح حوزه علمیه، کفایه الاصول شرکت کرد. استادش آیه الله سید عبدالوهاب صالح ضیاً بری (1294 - 1357 ق.) مجتهد فرزانه صومعه سرا، جزو جوانترین مجتهدان گیلانی بود که در 28 سالگی به اجتهاد رسیده بود. وی که شاگرد آخوند خراسانی بود، ⁽¹⁴³⁹⁾ تحت تاثیر افکار انقلابی استادش رهبری روحانیت رشت را در انقلاب مشروطه به عهده داشت. یونس نیز تحت تاثیر افکار استادش از ابتدای نهضت مشروطه، به خیل مشروطه طلبان پیوست.

شاگرد استاد سرا سالیانی نیز در حوزه های علمیه قزوین و تهران به فراگیری علوم اسلامی اشتغال ورزید. می توان حدس زد که وی در ماجرای فتح تهران در انقلاب مشروطه (1326 ق) در حوزه علمیه قزوین مشغول تحصیل بوده و همراه سپاه مشروطه طلبان گیلانی که برای فتح تهران حرکت کرده بودند، مدتی در پی فتح قزوین در این شهر مانده است.

یونس مدتی در مدرسه صالحیه قزوین⁽¹⁴⁴⁰⁾ و مدتی نیز در مدرسه محمودیه تهران⁽¹⁴⁴¹⁾ ادامه تحصیل داد. با توجه به اینکه وی دوره سطح را قبل از انقلاب مشروطه فرا گرفته بود، می توان حدس زد که سالیانی نیز در حوزه های علمیه قزوین و تهران، در درس خارج فقه و اصول شرکت کرده باشد. تحصیل او در حوزه علمیه تهران به احتمال زیاد پس از فتح تهران (1327 ق) یا پس از تعطیلی مجلس و اشغال ایران توسط روسیه به دنبال اولتیماتوم - که وی مدتی به تهران تبعید شده بود - (1330 ق) بوده است. بنابراین گمان می رود وی ده سال، (1324 - 1334 ق.) در درس خارج فقه و اصول شرکت کرده باشد.

یونس در شکم ماهی

بیداد پادشاهان قاجاریه و بی کفایتی آنان موجب شده بود تا مردم در اندیشه قیام بر آیند. ستمهای شاهزادگان که بیشتر آنها فرمانروایی استانی از کشور را در دست داشتند، عیاشیهای شاه و سفرهای پر مخارج او به فرنگ که ثمره اش استقراض خارجی و به یغما رفتن منابع طبیعی و افزایش مالیاتهای سنگین و کمر شکن و... بود، سبب برپایی انقلاب مشروطه به رهبری روحانیت شد.

مردم رشت از ابتدای انقلاب مشروطه قیام کردند. روحانیون رشت در این قیام حضوری چشمگیر داشتند. در آن زمان آیه الله سید عبدالوهاب ضیاء بری نایب رئیسی انجمن ایالتی گیلان بود.⁽¹⁴⁴²⁾ و یونس طلبه ای جوان بود که از

ابتدای انقلاب مشروطه در رشت حضوری فعال داشت. وی برای طلبه‌ها سخنرانی می‌کرد و آنها را به انقلاب دعوت می‌نمود. حتی گفته شده است که وی به طلبه‌ها آموزش نظامی می‌داد.

گیلان در جنبش مشروطیت بسیار پر تلاش بود. آیه الله سید عبدالوهاب صالح ضیاً بری رهبری روحانیون رشت را در این نهضت عظیم بر عهده داشت. نخستین مجلس شورای ملی ایران در هیجدهم شعبان 1324 ق تشکیل شد. اما در سپیده دم 24 جمادی الاولی 1326 ق. به دستور محمد علی شاه به توپ بسته شد.

رهبران مشروطه در تهران، از جمله آیه الله سید عبدالله بهبهانی و آیه الله سید محمد طباطبایی دستگیر شدند. بسیاری از روحانیون مشروطه خواه تبعید یا زندانی شدند و برخی نیز به شهادت رسیدند. بدین سان استبداد سغیر شکل گرفت. مراجع تقلید نجف فتوا به بازگرداندن مشروطه دادند.

گیلان نیز خود را برای سرکوب استبداد آماده می‌ساخت. مشروطه خواهان گیلان در محرم 1326 ق. با ترور سردار افخم (حاکم گیلان) رشت را تصرف کرده، کنترل ادارات و سربازخانه‌ها را به دست گرفتند.

مشروطه طلبان گیلان برای فتح تهران به سوی قزوین حرکت کردند. پیشتازان به فرماندی یونس در بین راه منجیل تا قزوین بارها با قوای دولت درگیر شدند. خط شکنان مشروطه طلب به رهبری وی توانستند تا قزوین پیش روند. در قزوین با رسیدن نیروهای کمکی، جنگ سختی در گرفت. یونس در جنگهای قزوین رشادت شایانی از خود نشان داد. سرانجام دروازه قزوین گشوده شد و مشروطه طلبان آماده حرکت به سوی تهران شدند.

سران مشروطه گیلان یونس را در پی دلاوریهای درخشانش در فتح قزوین به عضویت کمیسیون جنگ انجمن ایالتی گیلان و به ریاست مجاهدین گیلان منصوب کردند. یونس در فتح تهران نیز فرماندهی شماری از رزمندگان را به عهده داشت. رزمندگان گیلانی به رهبری او در کرج و علی شاه عوض (شهریار) با سربازان حکومت مرکزی به جنگ برخاستند. در پی نبردهای سهمگین، مشروطه طلبان گیلان پیروز شدند و در این هنگامه سپاه مشروطه طلب اصفهان نیز به نزدیک شهر تهران رسیدند. سرانجام مشروطه طلبان گیلان و اصفهان در 25 جمادی الاخر 1327 ق. تهران را تصرف کرده، به استبداد خاتمه دادند و محمد علی شاه که به روسیه گریخته بود، از سلطنت خلع و پسرش احمد میرزا به سلطنت رسید.⁽¹⁴⁴³⁾

یونس از خلافت‌های برخی از سران مشروطه طلب آزاده بود. وی بدین علت پس از فتح قزوین به نشان اعتراض به رشت بازگشت⁽¹⁴⁴⁴⁾ متأسفانه روشنفکران غربزده و فراماسون، فتودالها و خانها در میان سران و رهبران مشروطه در تهران، اصفهان و گیلان نفوذ کرده بودند. ترور بیش از ده مجتهد طرفدار مشروطه مشروعه در رشت، قزوین، تهران و... گویای دستهای پنهان در رهبری مشروطه است.

فاتحان تهران در نخستین اقدام خود آیه الله شیخ فضل الله نوری را اعدام کردند. میرزا کریم خان رشتی که ریاست کمیته ستار رشت را بر عهده داشت و در زمره رهبران مشروطه گیلان بود، جاسوس سرویس اطلاعاتی انگلیس بود. سپهدار تنکابنی، فتودال معروف، ریاست نظامی مشروطه خواهان گیلانی را در فتح تهران در دست داشت. پیرم خان ارمنی، قاتل شیخ فضل الله نوری نیز در سپاه مشروطه طلبان گیلان مسئولیت داشت.

مجلس دوم شورای ملی در اول ذی‌قعدة 1327 ق. افتتاح شد. مجلس دوم نیز توانست قوانینی وضع کند تا ساختار اداری کشور بهبود یابد. مراجع تقلید نجف با ارسال پیامها در صدد هدایت انقلاب بر آمدند و از سویی محمد علی شاه با کمک روسها و صدها نیروی مسلح، گمش تپه گرگان را اشغال کرده، برای فتح تهران آماده شد. یونس همراه شماری از مشروطه خواهان گیلان در گمش تپه به نبرد با شورشیان پرداخت. وی در این نبرد زخمی و اسیر شد. به دستور محمد علی شاه قرار شد وی را طعمه ماهیان کنند. اما خداوند او را نجات داد. یونس در داخل قایقی که او را به وسط دریا می برد تا طعمه مرگ کند آیه (و ذالنون اذ ذهب مغاضبا فظن...) می خواند. همان آیه ای که موجب رهایی حضرت یونس پیامبر از شکم ماهی شده بود.

مجلس در ماههای آخر سال 1328 ق. تصویب کرد که ایران از آمریکا مستشار مالی استخدام نماید. آمریکا در آن عصر هنوز چهره ای استعماری نداشت. مورگان شوستر آمریکایی به مدت سه سال به ریاست خزانه داری کل کشور گماشته شد. اصلاحات مالی وی موجب شد تا روسیه به دولت ایران هشدار دهد که اگر دولت ایران وی را اخراج ننماید و تعهد ندهد که فقط از روسیه و انگلیس مستشار خارجی استخدام نماید، تهران را اشغال خواهد کرد. مردم و مجلس به مخالفت با خواسته روسیه برخاستند. سربازان روسی با اشغال انزلی و رشت به دولت ایران هشدار اکید دادند که اگر در مدت 48 ساعت پیشنهاد آنان را قبول نکند، تهران را اشغال خواهند کرد. مجلس شورای ملی به مخالفت با خواسته روسیه پرداخت. شهید شیخ محمد خیابانی و شهید سید حسن مدرس با سخنرانیهای پر شور نمایندگان را به مخالفت با پیشنهاد روسها برانگیختند.

مردم تهران، تبریز و رشت به رهبری روحانیون قیام کرده و علیه این هشدار تو خالی بپا خاستند. آخوند خراسانی فتوای جهاد صادر کرد و همراه صدها نفر از طلاب و استادان حوزه علمیه نجف برای دفاع از ایران آماده حرکت شدند. مرگ مشکوک آخوند خراسانی در سپیده دم چهارشنبه 21 ذیحجه 1329 ق. (روزی که قرار بود برای دفاع از ایران در برابر روسها به ایران بیایند) موجب تاخیر حرکت سپاه مشروطه طلب نجف شد. روحانیون ایرانی مقیم نجف چند روز پس از فوت آخوند، به کربلا آمده، آماده حرکت به سوی ایران شدند. اما تلگراف دولت ایران مبنی بر پذیرفتن اولتیماتوم به همه چیز پایان بخشید.

مجلس شورای ملی تعطیل شد و صدها تن از رهبران مشروطه به دستور روسها زندانی و تبعید شدند. یونس نیز جزو تبعید شدگان بود. وی به یزد تبعید شد اما در بین راه، در قم به همراه شماری از تبعید شدگان هفت ماه درنگ اجباری کرد و پس از آن به تهران تبعید شد.

سربازان روسی در انزلی، رشت و تبریز به کشتار مردم پرداختند. به دستور روسها، آیه الله سید عبدالوهاب صالح ضیاً بری به پنج سال تبعید به خارج از کشور محکوم شد.

شیخ الاسلام لنگرودی در رشت و ثقه الاسلام در تبریز، در محرم 1330 ق. به دار آویخته شدند. (1445)

روسها و انگلیسیها بر اساس قرارداد 1907 م. ایران را بین خود تقسیم کردند. شمال ایران تا تهران در اشغال روسها بود. و پس از جنگ جهانی اول در سال 1323 ق. انگلیسیها در سال 1333 ق. با اشغال بوشهر، به سوی شیراز پیشروی کرده مناطق جنوبی و مرکزی ایران را تحت سلطه خود گرفتند.

یونس در سالهای 1330 - 1333 ق. به دستور روسها در تبعید بود و حق برگشت به زادگاهش را نداشت. وی در سال 1333 ق. مخفیانه به رشت بازگشت. حجه الاسلام سید محمود روحانی، داماد آیه الله ملا محمد خمایی با وساطت نزد کنسولگری روسیه در رشت نظر مساعد آنان را بر جواز اقامت یونس در رشت جلب کرد، البته به این شرط که وی در فعالیتهای سیاسی دخالتی نداشته باشد. (1446)

میرزا کوچک

یونس به میرزا کوچک مشهور بود. پردش میرزا بزرگ نام داشت و به همین علت خاطر او را میرزا کوچک می خواندند. میرزا پس از بازگشت از تبعید، در اندیشه قیامی فراگیر بود. احمد شاه هنوز به سن قانونی نرسیده بود و نایب السلطنه به جای او حکومت می کرد. نایب السلطنه، نخست وزیر و بسیاری از وزیران و امرای حکومت، فراماسون و نوکر انگلیس بودند. فرمانروایان گیلان نیز تنها در اندیشه خوشگذرانی بودند و سربازان روسی که در پی اولتیماتوم، شمال ایران را اشغال کرده بودند، هنوز در این منطقه جای داشتند.

میرزا درصدد بود با گردآوری مجتهدان گیلانی در یک مبارزه با اشغالگران خارجی و دولت مستبد همه گیلانیان را به قیام فرا خواند. بدین منظور هیات اتحاد اسلام را تشکیل داد. همه اعضای این هیات روحانی بودند. آیه الله سید عبدالوهاب صالح ضیاً بری ریاست اتحاد اسلام را بر عهده داشت. (1447) بدین سان هسته اولیه نهضت جنگل در سال 1333 ق، در نرگستان (1448) شکل گرفت. (1449) هیات اتحاد اسلام مرامنامه ای در نه 9 ماده تصویب کرد که بر اساس آن حکومت باید در دست نمایندگان مردم باشد. مرامنامه دارای 34 ماده حقوقی، مدنی، انتخابات، کشاورزی، مالیاتها، آموزش و پرورش، بهداشت و... بود. (1450)

میرزا کوچک با مشورت دکتر حشمت که در لاهیجان طبابت می کرد، تصمیم گرفت پایگاهی در انبوه جنگلهای گیلان برای آغاز عملیات نظامی علیه روسها تاسیس کند. در ابتدا اعضای نهضت جنگل به صد نفر نمی رسیدند. سلاح آنان عبارت بود از داس، تبر، اسلحه های شکاری و تعدادی از اسلحه های قدیمی یادگار مانده از نبردهای مشروطه. اندک اندک جنگلیها با شیخون به سربازخانه های روسی در گیلان، به تفنگ و مهمات بیشتری مجهز شدند.

دولت ایران تحت فشار روسها به سرکوبی نهضت جنگل پرداخت. روسها نیز با توپخانه و سربازان تا دندان مسلح به نبرد با جنگلیها پرداختند. جنگلیها در تلاش برای بیرون راندن اشغالگران روسی از کشور، در نبردهای سهمگینی به دشمن تلفات وارد ساختند. شمار دشمن بیش از تعداد جنگلیها بود و اسلحه و مهمات آنها هم به مراتب بیشتر. اما ایمان و شجاعت جنگلیها سبب شد تا آنها در درگیریها پیروز باشند. دولت مرکزی با اطلاعیه های فراوان مردم را از پیوستن به جنگلیها و کمک به آنها بر حذر داشت. روسها نیز به وسیله اعلامیه ها به مردم گیلان اخطار کردند که از پشتیبانی جنگلیها پرهیزند.

نخستین نبرد سنگین جنگلیها با قوای دولتی در 26 محرم 1335 ق. در کسما شکل گرفت. جنگلیها دشمن را تار و مار ساختند.

روسها پس از شکست قوای دولت ایران، تصمیم گرفتند خود علیه جنگلیها وارد کارزار شوند. سید قزاق روسی به همراه پنجاه قزاق ایرانی با اسلحه و مهمات فراوان در ماکلوان با جنگلیها درگیر شدند. در این نبرد نیز جنگلیها پیروز شدند.

روسها و دولت مرکزی ایران پس از شکست در برابر جنگلیها با تجهیز قوای خویش با چهار هزار قزاق و توپخانه روسها و هفتصد قزاق ایرانی به محاصر جنگلیها پرداختند.

جنگلیها در این نبرد تن به شکست داده، عقب نشینی کردند. (1451)

کسما مرکز گردهمایی جنگلیها شد و گوراب زرمخ پایگاه نظامی آنها بود. روز به روز بر شمار داوطلبان عضویت به نهضت جنگل افزوده می شد.

ارتش روسیه در سال 1917 م. در جنگ با آلمان شکست سنگینی را متحمل شد. انقلاب کمونیستی در روسیه پدید آمد. اما هنوز برخی از ژنرالهای تزاری در برابر انقلاب سرخ مقاومت می کردند. انگلیس در جنگ جهانی با روسیه جزو گروه متفقین بود. انگلیسیها از سوی عراق، به سمت جنوب ایران پیشروی کرد. و تا همدان پیش آمده بودند. پس از مدتی توانستند قزوین را هم فتح نمایند آنها درصدد بودند به حمایت از ژنرالهای تزاری، با ارتش روسیه که در شمال ایران بود، به باکو بروند. دولت انگلستان به نهضت جنگل پیغام داد که در صورت اجازه عبور ارتش انگلیس از گیلان به روسیه، بریتانیا حکومت میرزا کوچک را در گیلان به رسمیت خواهد شناخت. پاسخ میرزا منفی بود. میرزا حاضر نبود برای رسیدن به هدف مقدس خود دست یاری به سوی استعمار پیر انگلیس دراز کند. (1452)

ژنرال دنسترویل، فرمانده قوای انگلیس در ایران که تا قزوین پیش آمده بودند، با هیات اتحاد اسلام به گفتگو پرداخت. اما نتیجه ای نداشت. بیچراخوف، فرمانده قوای روسی در گیلان با انگلیسیها همدست شد و درصدد اعزام نیروهایش با باکو برای قلع و قمع انقلاب کمونیستی گردید. در پل منجیل

سهمگین ترین نبرد نهضت جنگل بین جنگلیها از یک طرف و روسها و انگلیسیها از سوی دیگر شکل گرفت.

تعداد نفرات و تجهیزات آنها به مراتب فزون تر از جنگلیها بود. سرانجام دشمن پیروز شد و جنگلیها با دادن تلفات سنگین عقب نشینی کردند. (1453)

انگلیسیها و روسها پس از پیروزی در جنگ منجیل، به سوی انزلی به راه افتادند و توانستند رشت، مرکز استان گیلان را اشغال کنند. هواپیماهای انگلیسی هر روز مواضع جنگلیها را در فومن و صومعه سرا بمباران می کردند.

جنگلیها در شوال 1336 ق. به زرادخانه انگلیسیها در رشت که در جاده چمار سرا - پسیخان واقع شده بود شیبخون زدند. اما انگلیسیها با کمک هواپیماها، توپخانه و اسلحه های سنگین توانستند آنان را به عقب نشینی وادار کنند. جنگلیها هر روز، تقریباً در یک حمله چریکی به انگلیسیها و روسها به آنان ضرباتی وارد می ساختند.

انگلیسیها برای اینکه هر چه سریع تر به روسیه بروند، خواستار مذاکره با هیات اتحاد اسلام و آتش بس شدند. نمایندگان هیات اسلام و انگلیس در 22 مرداد 1298 ش. در «صفه سر» رشت با هم به گفتگو نشستند، اعلام آتش بس نمودند. بر اساس مواد توافقنامه قرار شد که جنگلیها اجازه عبور به نیروهای نظامی انگلیس را بدهند و انگلیسیها هم در امور داخلی ایران و گیلان دخالت نکنند. (1454)

جنگ جهانی اول پایان یافت. انگلیسیها، مغرور از پیروزی بودند. وثوق الدوله، عامل سر سیرده انگلیسیها به نخست وزیر ایران گماشته می شود. وثوق الدوله برای اجرای مقاصد شوم خود، به نیرنگ متوسل شده، به میرزا کوچک پیغام صلح می دهد، ولی پس از ناامیدی از جنگلیها تیمور تاش، را به

استانداری گیلان می‌گمارد تا وی بتواند نهضت جنگل را نابود سازد. تیمور تاش، جلادترین فرمانروای گیلان به قلع و قمع جنگلیها پرداخت. دهها نفر به جرم کمک مالی به جنگلیها اعدام و صدها نفر زندانی شدند.

روز به روز جنگلیها در وضعیت بدتری قرار می‌گیرند. قزاقان روسی و ایرانی به پشتیبانی سربازان انگلیسی کوههای گیلان را زیر پای گذاشته تا به قلع و قمع جنگلیها بپردازند.

تسلیم شدن حاج احمد کسمایی (از مشاوران میرزا کوچک و از رهبران نهضت جنگل) و تسلیم شدن و شهادت دکتر حشمت، برای میرزا کوچک و نهضت جنگل بسیار کمر شکن بود.

در همین روزنامه جنگل به افشاگری می‌پردازد و پرده از خیانت‌های وثوق الدوله بر می‌دارد. پس از مدتی، اعلام خطر روزنامه جنگل بر همگان هویدا می‌شود. وثوق الدوله با امضای قرارداد 1919 میلادی با انگلیسیها، ایران را به صورت مستعمره بریتانیا قرار می‌دهد.

روزنامه جنگل (ارگان رسمی نهضت جنگل) به مخالفت با این قرارداد می‌پردازد.

شیخ محمد خیابانی و آیه الله سید حسن مدرس در مجلس چهارم شورای ملی به مخالفت با قرارداد می‌پردازند.

شیخ محمد خیابانی در تبریز علیه قرارداد 1919 م. قیام می‌کند. مردم به حمایت از او بر می‌آیند. خیابانی نماینده ای به گیلان می‌فرستد تا با اتحاد با نهضت جنگل علیه دولت مرکزی همکاری نمایند. نماینده وی با هیات اتحاد اسلام به گفتگو می‌نشیند و پیام خیابانی را به آنها می‌رساند. هیات اتحاد اسلام

پس از شور و بررسی نظر خود را اعلام می دارند. اما متأسفانه تلاش خیابانی با مرگ ناگهانی و مشکوک نماینده اش در «زیده» ناکام می ماند.

آیه الله سید حسن مدرس در استفتایی که در جمادی الثانی 1339 ق. از ایشان می شود، به پشتیبانی از نهضت جنگل می پردازد. در قسمتی از فتوای تاریخی وی آمده است. «جلوگیری از دخالت خارجه و نفوذ سیاست آنها در گیلان عملیاتی بوده بس مقدس که به هر مسلمانی لازم. خداوند همه ایرانیان را توفیق دهد که نیت و عملیات آنها را تعقیب و تقلید نمایند.» (1455)

نهضت جنگل بحرانی ترین وضعیت خود را در طول قیام پشت سرگذارد. جنگلیها از جنگ و بی خانمانی خسته شده بودند. روز به روز از شمار جنگلیها کاسته می شد. در همین هنگام فرمانده قزاقهای روسی در تهران در نامه ای به میرزا کوچک خواستار تسلیم وی می شود. پاسخ دندان شکن میرزا و نثر زیبای او می طلبد که متن نامه فرمانده قزاقخانه و پاسخ میرزا را بیاوریم.

جناب میرزا کوچک خان

از آنجایی که دولت علیه ایران، شخص مرا که رئیس آتریاد تهران و چند سال است به ایران به درستی و راستی خدمتگزار هستم جهت قلع و قمع ریشه فساد جنگل تعیین فرموده... هرگاه جناب عالی را در محکمه عدل الهی حاضر نمایند و سوال و جواب شود که آنچه خسارات و تلفات به اهالی بیچاره از بدوالی ختم، وارد آمده؛ مسوول درگاه الهی کیست، گمان می کنم انصاف خواهید داد و شرمنده خواهید شد. بدیهی است انسان کامل برای فایده موهوم راضی بدین مسوولیت بزرگ نمی شود و نیز به من هم این طور دستگیر شده است که با آن صفات عالی شما، برای شخص خود راضی به اذیت مسلمین بیچاره نخواهید بود. لذا با کمال اطمینان و قول شرف نظامی و خدای یکتا قسم

است چنانچه به اردوی قزاق ایران و به من پناهنده شوی و حرف مرا بپذیری، قول می دهم که وسایلی فراهم داریم که بقیه عمر خود را با کمال احترام و با مشاغل عالی به آسودگی زندگانی نمائی... محلی را برای ملاقات و حرف آخر معین کنید که در آن محل با شما ملاقات شود تا رفع اشتباهات افواهی شده باشد.

رتمستر کیکاچینکوف - رئیس اتریاد طهران

پاسخ میرزا کوچک:

هو الحق

به تاریخ ليله 22 شهر ذی حجه الحرام 1337 جناب رئیس اتریاد طهران - رتمستر کیکاچینکوف.

دیر آمدی ای نگار سر مست!...

وجدانم به من امر می کند در استخلاص مولد و موطنم که در کف قهاریت اجنبی است، کوشش کنم شما می فرمایید نظام نظر به حق یا باطل ندارد و مدعیان دولت را هر که و هر چه هست باید قلع و قمع نمود تا دارای منصب و مقام گردد بنده عرض می کنم. تاریخ عالم به ما اجازه می دهد هر دولتی که نتوانست مملکت را از سلطه اقتدار دشمنان خارجی نجات دهد، وظیفه ملت است که برای خلاصی و طنش قیام کند اما کابینه حاضر می گوید: من به محض استفاده شخصی باید مملکت را در بازار لندن به ثمن بخرم. در قانون اسلام مدون است که کفار وقتی به ممالک اسلامی مسلط شوند، مسلمین باید به مدافعه برخیزند، ولی دولت انگلیس فریاد می کشد که من اسلام و انصاف نمی شناسم، باید دول ضعیف را اسیر آز و کشته مقاصد مشووم خود سازم...

با این ادله وجدانم محکوم است در راه سعادت کشورم سعی کنم گو آنکه
کروره نفوس و نوامیس و مال ضایع شود، در مقابل جوابی را که موسی به
فرعون و محمد به ابوجهل و سایر مقننین و قائدین آزادی و روحانی در محکم
عدل الهی می دهند، من هم می دهم.

بنده و همراهانم، شما و پیروانت در این دو خط مخالف می رویم، باید دید
عقلای عالم به جسد کشته ما می خندند و یا به فاتحیت شما تحسین می کنند؟!
فرضا به تمام مراتب فوق احتمال کذب رود، یعنی بنده حقیقه یک فرد جاه طلب
نفسانی تصور شده، به مواعید جناب عالی متمایل گردم؛ آن وقت عرض می
کنم کسانی که تسلیم گردیده و ورقه مهمور دولت را در دست داشته، همه را به
دار آویخته، حبس کرده و یا تبعید نمودید. بنده را با چه رو بعد از این عملیات
باز تکلیف به تسلیم شدن نمایید؟ در خاتمه که در خواست ملاقات کرده بودید
عرض می کنم اشخاصی که دارای شرافت قولی نیستند ملاقات کردن با ایشان از
قاعده عقل بدر و بیرون است فقط بین ما و شما را باید خداوند حکم فرماید.
کوچک جنگلی. (1456)

بامداد روز سه شنبه 1299/2/28 ش. 29/ شعبان 1338 ق. ناوهای روسی
سواحل بندر انزلی را به توپ می بندند. نیروهای نظامی انگلیس که برای رفتن
به روسیه و سرکوبی انقلاب کمونیستی روسیه، انزلی را اشغال کرده بودند،
بسرعت عقب نشینی کرده، روسیهها انزلی را به تصرف در می آورند. عقب نشینی
مشکوک انگلیسیها خبر از نقشه از پیش طرح شده روسها و انگلیسیها را می
داد. احتمال می رود که انگلیس و شوروی در پی یک توافق پنهانی درصدد
اجرای قرارداد 1919 م. بودند.

روسها به نهضت جنگل امید بسته بودند. آنها می خواستند از این آب گل آلود ماهی بگیرند. کمونیستهای روسی به میرزا کوچک پیغام می دهند که حاضرند با آنها همکاری نمایند. پیشنهاد همکاری روسها در هیات اتحاد اسلام، در کنگره مطرح و توافق می شود که میرزا کوچک از سوی این هیات برای مذاکره با روسها به انزلی برود. میرزا در انزلی با استقبال چشمگیر مردم انزلی رو به رو می شود و سپس به مذاکره با روسها می پردازد.

میرزا کوچک با روسها در موارد زیر به توافق می رسد:

1. تاسیس حکومت جمهوری انقلابی در گیلان

2. عدم مداخله شوروی در ایران

3. عدم اجرای اصول کمونیزم و ممنوع بودن تبلیغات کمونیستی در گیلان

بامداد روز جمعه، شانزدهم رمضان 1338 ق. جنگلیها وارد رشت - که انگلیسیها از آنجا عقب نشینی کرده بودند می شوند و حکومت جمهوری را در گیلان اعلام می نمایند. (1457)

تاسیس حکومت جمهوری انقلابی در گیلان ثمره پر بار مبارزات نهضت جنگل است. بر اساس توافق میرزا کوچک و روسها، کمیته ای مرکب از جنگلیها و روسها اعضای کمیته انقلاب را تشکیل می دادند. میرزا کوچک سر کمیسر و کمیسر جنگ این کمیته انتخاب شد.

با کنار رفتن هیات اتحاد اسلام از صحنه رهبری نهضت جنگل، کمونیستها اندک اندک پستهای کلیدی را در دست می گیرند. احسان الله خان دوستدار و خالو قربان که رهبری نظامی کردهای نهضت جنگل را بر عهده داشتند، دارای افکار کمونیستی بودند. روسها به توافق خود با میرزا کوچک پای بند نبوده، در رشت به تبلیغات کمونیستی می پرداختند. مردم متدین گیلان که تا پیش از

تاسیس جمهوری انقلابی در گیلان با بذل جان، مال و فرزند از هیچ کوششی در کمک به نهضت جنگل دریغ نداشتند، با دیدن تبلیغات کمونیستی از حمایت از نهضت جنگل دلسرد شدند.

مجتهدان گیلانی که بنیانگذار هیات اتحاد اسلام و رهبران نهضت جنگل، و از ابتدای نهضت همراه نهضت بودند، به کنج مسجد و حوزه علمیه پناه آورده، خود را کنار کشیدند. صدها نفر از کمونیستهای روسی به گیلان آمده، به تبلیغات کمونیستی پرداختند. به دنبال اوج گیری تبلیغات کمونیستی در گیلان و اقدامات خود سرانه روسها و کمونیستهای ایرانی در گیلان، و طرح نقشه ترور میرزا و دستگیری همفکرانش، میرزا کوچک در روز جمعه 22 شوال 1388 ق. - 1299/4/18 ش. به نشان اعتراض به فومن رفت و اعلام کرد تا زمانی که جلو اقدامهای کمونیستها گرفته نشود، به رشت بر نخواهد گشت.

کودتای سرخ در رشت از سوی روسها شکل گرفت. بسیاری از یاران میرزا کوچک دستگیر شدند. هیات دولت انقلابی جدید در رشت تشکیل شد و احسان الله خان به سمت سر کمیسر و خالو قربان به عنوان کمیسر جنگ پیشه وری به عنوان کمیسر کشور انتخاب شد.

کمونیستهای ایرانی در صدد اجرای کمونیسم در ایران و تاسیس جمهوری سوسیالیست در گیلان بودن. کودتا چیان کمونیست در پی دستگیری و کشتن همه همفکران میرزا کوچک بر می آیند و کودتا گران در جنگلهای گیلان به جنگ با یاران میرزا کوچک می پردازند.

میرزا کوچک در نامه هایی به رهبران کمونیستها در شوروی، جنایتهای کمونیستهای ایرانی در گیلان و شرح کودتای آنها را بازگو می نماید. در یکی از این نامه ها که در تاریخ 15 ذیقعه 1338 ق. نوشته شده، آمده است:

«مع الاسف تصوراتمان به عكس نتيجه داد. هنوز اطراف گيلان را قشون شاه پرست و عناصر مستبد احاطه دارند و هنوز قشون انگليس از حدود گيلان خارج نشده و مسائل حياتي بين ما و شما حل نگردیده است و با اين احوال شما در رشت و انزلی به اختلاف، حتی به منازعه شروع نموده ايد...»

اگر اين اقدامات شما دوام پيدا کند ناچاريم به هر وسيله باشد به تمام احرار و سوسياليستهای دنيا حالي کنيم که وعده های شما همه اش پوچ و عاری از صحت و صداقت اند. به نام سوسياليزم اعمالی را مرتکب شده ايد که لایق قشون مستبد نيکلا و قشون سرمايه داری انگليس است...» (1458)

کودتاگران در رشت، انزلی و ديگر شهرها و روستاهای گيلان به ياران ميرزا کوچک يورش می برند و بسياری از آنها را شهيد، زخمی و اسير می کنند. در شهرها و روستاهای گيلان به غارت اموال مردم می پردازند و تمامی ادارات رشت و انزلی را تصرف می کنند. دولت مرکزی از اختلاف در نهضت جنگل استفاده می برد و با تمام قوا به سوی رشت به پيش می تازد و موفق می شود در 1299/4/30 ش. (دو هفته پس از کودتای سرخ) رشت را از تصرف کودتا چيان آزاد سازد. کودتاگران با پشتيبانی روسها موفق به تصرف دوباره رشت می شوند.

چهار ماه، ميرزا در جنگل به سر می برد. در طول اين مدت وی با نامه های فراوان به رهبران کمونيستها در شوروی، فرستاده آنها را از اعمال روسها در گيلان با اطلاع می سازد.

کودتاگران در آبان 1299 ش. پيام آشتی برای ميرزا کوچک می فرستند. ميرزا در پاسخ نامه آنها چنين می نويسد:

«... بدون اطلاع کمیته و شورای انقلاب، قشون از روسیه وارد شد. تبلیغات کمونیستی آغاز و متعاقبش دخالتها و اذیتها و پس از کودتای شب چهارم ذیقعد 39 (13) و گرفتن زمام امور در دست و تصرف اموال مردم و تعرض به...»

مرا خائن، بد عهد، بی وفا و دزد خواندید و راضی نشدید در بیغوله ها و زوایای جنگل آسوده و بی طرف بمانم، به تعقیبمان آمدید. دو ماه زمام انقلاب را به معیت یکدیگر به طور ملایمت در دست داشتیم. منجیل تا لوشان فتح شدند. از طرف دیلمان، قزوین در تهدید بود. گیلانیان با میل و رغبت کمک فکری و مالی می کردند. از تمام نقاط مملکت ندای مساعدت بلند بود. قرارداد معروف موقوف الاجراً و شاه ایران در مقام تغییر پایتخت از طهران به اصفهان بر آمد. انگلیسیها از قزوین شروع به عقب نشینی کردند. به همان حال اگر باقی مانده بودیم، فتح مرکز (تهران) امکان پذیر می گشت.

اکنون سه ماه و نیم است که زمام انقلاب در دست شماهاست. گیلان وسیع و پر نعمت به صورتی در آمده که از تهیه معاشش عاجز است و شما نیز از یک شهر گدا، مخارج بلدی را به زحمت تهیه می کنید. اگر نظر دقیقی به خارج از محوطه رشت بیفکنید، می بینید که هزاران نفر از ترس غارت و کشته شدن و ننگ ناموس در جاده های قزوین و جنگلهای گیلان آواره اند و چقدرشان نفله شده و مرده اند در نتیجه این اوضاع، انگلیسیها که از قزوین در حال عقب نشینی بودند، تا رستم آباد جلو آمدند. شاه ایران به عوض تغییر پایتخت به تجهیز قوا پرداخت. تعرض را شروع نمود. پس از دوبار عقب نشینی تا انزلی،

مجددا رشت را تصرف، اما هنوز نتوانسته اید تا رستم آباد پیشروی نمایید. شعله آزادی تبریز در نتیجه این مخالفتها خاموش شد...

نام سوسیالیست و بلشویک به حدی منفور شده که کسی حتی در خواب میل ندارد آن را بشنود... حاجی شیخ محمد حسن و میرزا عبدالحسین خان را در انزلی دستگیر کردید... شیخ عبدالله خان در رشت شهید شد...

من اگر چه در گوشه جنگل منزوی ام، لیکن از اوضاع جهان بی اطلاع نیستم و یک نمونه اش را که در کشور ما روی داده است، برای استحضارتان می نویسم: انگلیسیها پیشنهادهای به دولت ایران داده و جنگ با بلشویکها را به عهده گرفته اند. پیشنهادات مزبور از این قرارند:

1. امضاً و اجرای قرارداد معروف (قرارداد 1919 م.)

2. تشکیل پارلمانی از وکلایی که در دوره زمامداری و ثوق الدوله انتخاب

شده بودند.

3. تسلیم قزاقخانه به انگلیسیها و اخراج صاحب منصبان روس. کابینه مشیر

الدوله این پیشنهادات را نپذیرفت و استعفا داد. شاه قبول نموده، سپهدار رشتی را مامور تشکیل کابینه و اجرای پیشنهادات مزبور نمود. (1459)

در سوم اسفند 1299 ش.، قزاقان ایرانی، به فرماندهی رضاخان از قزوین به

تهران حمله برده، پایتخت را تصرف می کنند. کودتای سوم اسفند را انگلیسیها

طرح و رهبری کرده بودند. سید ضیاً که تمایلات شدید انگلیسی داشت، به

نخست وزیری و رضا خان به عنوان سردار سپه انتخاب می شود. احسان الله

خان و خالو قربان به فومن می آیند و با میرزا کوچک آشتی می کنند. کمیته

جدید انقلاب به ریاست میرزا کوچک در مرداد 1300 ش. تشکیل می شود. در

این کمیته روسها هیچ پستی ندارند. قرار می شود کمیته جدید انقلاب، هفته ای

یک بار در روستای «ملا سرا» برگزار گردد. میرزا کوچک در فومن به سر می برد و شماری اندک از جنگلیها باقی می مانند. گروهی از آنها شهید، زخمی یا دستگیر شده، و بسیاری هم رفاه را برگزیده، دست از جنگ می کشند. خالو قربان و حیدر خان عمو اوغلی در پی توطئه ای دیگر برای کشتن میرزا کوچک و به دست گرفتن قدرت بر می آیند. اما این بار میرزا پیشدستی کرده، توطئه را در نطفه خفه می کند. بدین سان میرزا کوچک با تعدادی انگشت شمار از یارانش به جنگلهای انبوه گیلان پناه می برد.

رضا خان با تمام قوا در پی سرکوبی نهضت جنگل می آید و رشت را از تصرف کردها بیرون می آورد. خالو قربان خود را به رضا خان تسلیم می کند و به درجه سرهنگی مفتخر می شود. سید جلال چمنی و سید محمد تولمی نیز تسلیم می شوند. اینک رضا خان با همراهی نیروهایی که تار و پود جنگل را می شناسند و سالیانی در کنار میرزا کوچک اند، به دنبال دستگیری میرزا کوچک بر می آید.

پاییز 1300 ش. بسیار زرد و فصل برگ ریزان بود. یاران همه رفته بودند و میرزا تنها مانده بود. تنها تنی چند از یاران وفادارش با او بودند. میرزا در یکی از آخرین نامه هایش به یکی از دوستان می نویسد:

«اتکای من و همراهانم به خداوند دادگری است که در بسیاری از این ممالک حفظ نموده است... افسوس می خورم که مردم ایران مرده پرستند و هنوز قدر این جمعی را نشناخته اند.»

تنهاترین سردار نخستین سال قرن چهاردهم هجری شمسی در سوگ یاران شهیدش چون ابر می گریست. او به یاد آخرین سردار شهیدش شیخ محمد خیابانی اشک می ریخت. میرزا در آذر 1300 ش. به سوی کوههای خلخال به

راه افتاد تا بتواند در آنجا دوستان قدیمش را گرد آورد و دوباره قیام را آغاز نماید. اما برف بی امان می بارید. شلاق بادهای سرد کوههای بلند گیلان بر صورت رنج کشیده اش فرود می آمد. سرانجام سردار جنگل در یازدهم آذر 1300 ش. در کوههای گیلوا، جان به جان آفرین تسلیم کرد.

پیکرش در زیر برف و بوران یخ زده بود. ساعتی بعد به دستور خان طالش سرش را از تن جدا کرده، به رشت آوردند. خالو قربان، یار دیروز میرزا سرش را به تهران آورد و به رضا خان تسلیم نمود. سر میرزا را در گورستان حسن آباد تهران دفن کردند. پس از آن، یکی از یاران میرزا، مخفیانه سرش را به رشت آورد، در کنار پیکرش در «سلیمان داراب» رشت به خاک سپرد. (1460)

ملا حبیب الله شریف کاشانی متوفای 1301 ش.

فقیه فرزانه

عبدالله موحدی

ولادت

حبیب الله شریف کاشانی در سال 1262 ق. دیده به جهان گشود. ⁽¹⁴⁶¹⁾

پدرش آیه الله ملا علی مدد ساوجی در ساوه متولد شد و بخش عظمی از تحصیلات خود را در قزوین و سپس کاشان گذراند. در ایام جوانی به درجه اجتهاد رسید و سپس در سال 1266 ق. از کاشان به ساوه مراجعت کرد و تا پایان عمر روشنی بخش مردمان آن دیار گردید.

مادر ملا حبیب الله، دختر میرزا حبیب الله (معروف به میرزا بابای حسینی نطنزی) بود.

تحصیل

حبیب الله پس از رحلت پدرش (1270 ق.) در زادگاهش کاشان تحت سرپرستی آیه الله سید حسین کاشانی (متوفای 1296 ق.) به تحصیل علوم حوزوی همت گماشت.

آن نوجوان یتیم، در پرتو تلاش و استعداد خدادادی اش و دقت و مراقبت استادش، در مدت ده سال مدارج عالی تحصیل را پشت سر نهاد و در شانزده سالگی گواهی نقل روایت و سپس در هیجده سالگی از استادش، گواهی اجتهاد دریافت کرد.

آیه الله سید حسین کاشانی که از شاگردان پدر بزرگوار ملا حبیب الله بود، نقشی بسزا در تربیت علمی و نیز امور زندگی ملا حبیب الله داشت وی در گواهی اجتهادی که برای ملا حبیب الله نوشته چنین آورده است:

«... فرزند روحانی من، عالم ربانی و عامل صمدانی، استاد زبر دست، دانشمند و فقیه کامل، رستگار و رهرو راه سعادت موید به تایید خداوند بی نیاز، حبیب الله فرزند مرحوم مغفور علامه زمان علی مدد که پروردگارش رحمت کند، در بسیاری از اوقات بحث و تحقیق در علوم با من بوده و بسیاری از مباحث اصول و فقه را نزد من خوانده و بسیاری از مطالب علم کلام و علوم وابسته را از من فرا گرفته و حمد خدا را که عالم فاضل و فقیه کامل و جامع کلیه شرایط فتوا گردیده و به درجه اجتهاد نایل شده و مراتب علم و عمل، عدالت و سداد را حایز گردیده است...» (1462)

ملا حبیب الله درباره استادش آورده است:

«... تمامی این زحماتی که او (سید حسین کاشانی) برایم متحمل شد به این سبب بود که می خواست حق شاگردی پدرم را ادا کرده باشد...» (1463)

ملا حبیب الله در دوران حیات پر بار خویش، برای خوشه چینی از محضر بزرگان و کسب علم و ادب از هیچ کوششی دریغ نکرد. او با مسافرت به اصفهان از محضر آیه الله میرزا محمد مهدی کلباسی (1464) استفاده فراوان برد. وی در سالهای اولیه تحصیل به تهران مسافرت و در خدمت استادان زیر کسب دانش کرد:

1. آیه الله حاج سید حسین کاشانی (متوفای 1296 ق.):

مهمترین و بزرگترین استاد ملا حبیب الله بود که از زمان طفولیت در کاشان سرپرستی وی را به عهده داشت و پس از مهاجرت به تهران نیز، همچنان به تربیت علمی و دینی او پرداخت. (1465)

2. آیه الله میر محمد علی کاشانی (متوفای 1294 ق.): او علاوه بر استادی،

پدر همسر ملا حبیب الله بود. (1466)

3. شیخ محمد اصفهانی (1467)
4. حاج ملا هادی مدرس تهرانی (متوفای 1295 ق.).
5. ملا عبدالهادی تهرانی (1468)
6. میرزا محمد اندر مانی (1469)
7. حاج میرزا ابوالقاسم تهرانی «کلانتر» (1236 - 1290 ق.) (1470)

در جستجوی خورشید

این مجتهد شریف و ستاره پر فروغ کاشان، دو سال پس از دریافت اجازه اجتهاد، در سال 1281 ق. برای آستان بوسی امامات معصوم علیهم السلام و نیز استفاده از محضر دانشمند پیرآوازه شیعه - شیخ مرتضی انصاری - به سوی عراق حرکت کرد. او پس از رسیدن به کربلا، خبر جانگداز رحلت شیخ انصاری را شنید و در ماتم فرو رفت.

ستاره شریف کاشان با اقامت در کربلا، به محضر فقیه معروف آن دیار آیه الله مولی محمد حسین معروف به فاضل اردکانی شتافته، از خرمن فضایل او بهره می جوید. (1471)

پس از چندی به نجف اشرف رفته، سر بر آستان کوی دوست امیرمومنان سایید و از آنجا به ایران بازگشت. ملا حبیب الله پس از رسیدن به کاشان، مجذوب آوازه علمی یکی از دانشوران گلپایگان گردید و به سوی او شتافت و در این باره می گوید:

«پس از مدتی درنگ تصمیم گرفتم به خدمت سرور بزرگوار، فاضل صمدانی، مرحوم ملا زین العابدین گلپایگانی برسم. چون به حضور وی رسیدم او را (در اثر بیماری) بسیار گوشه گیر یافتم به حدی که از خانه بیرون نمی آمد و درس و بحث و قیل و قال مدرسه را رها کرده و دچار ناراحتی و ضعف چشم

گرددیده بود. به همین علت نتوانستم از محضر وی استفاده درسی ببرم. لیکن
فواید گرانقدری از تشریف به حضورش نصیب من شد. او مرا سفارش کرد که با
دنیاطلبان ترک مراده کنم. دل را به یاد خدا مشغول دارم و خود را از عوامل
مشغول کننده این جهان دور سازم و من تمامی وصایای او را پذیرفتم و آویزه
گوش خود ساختم و تا امروز بر آن هستم...» (1472)

آیه الله شریف کاشانی پس از استقرار در کاشان، به رغم مشکلات موجود در
آن عصر و نبود امکانات اولیه مورد نیاز، به تالیف، تدوین و تکمیل تحقیقات
خود پرداخت.

او همزمان با فعالیتهای نگارشی، از تدریس دانش پژوهان حوزه و ارشاد و
هدایت دین باوران کاشانی غافل نبوده، در مسند عظیم مرجعیت، به انجام
وظایف شرعی خویش اشتغال داشت.

مسجد قدیمی «میرزا مقیم» که امروزه به نام «مسجد ملا حبیب الله شریف»
معروف است یاد آور تلاشهای خالصانه او و ناله های شبانه آن عارف وارسته
است.

وارسته شایسته

حبیب شریف حق، در دوران زندگی نکویش از خود فارغ شد و نعمتها و
زرق و برقهای فریبنده دنیا را به کنار نهاد و در فضایی از زهد و وارستگی، به
شیوه شیوای بزرگان اقتدا کرد و با وجود فراهم شدن امکانات مالی، در قله رفیع
پارسایی قدم نهاد.

وصیت نامه آن فقیه گرانمایه بهترین سند گویای این مطلب است. اینک
قسمتهایی از آن وصیت نامه را مرور می کنیم:

«... اما آنچه ندارم پس لا یعد و لا یحصی (بی حد و اندازه) است... چه در دنیا مالی فراهم نکرده ام با آنکه مال بسیار به دستم آمد.

گفتند جهان داری اسباب جهان دارد گفتم نبود ما را چیزی چه زیات دارد اما آنچه دارم از این قرار است: قرض - موافق آنچه در محلی دیگر ثبت است - و لکن امیدوارم از خداوند که قبل از وفات من قروض من ادا شود زیرا مکرر مقروض شده ام و من حیث لا یحتسب خداوند ادا فرموده است. کتب وقفی که تولیت آنها با اعلم علمای این بلد است، بدهند به هر کس اعلم باشد. کتب وقفی که متولی آن معلوم نیست، بدهند به مجتهد ثابت الاجتهاد... اما کتب مملو که این احقر کما فرض الله بین ورثه قسمت شود و ثلث قیمت آنها صرف مقبره من شود... چون در کاشان وفات نمایم در «دشت افروز» در زمین وقفی حاجی عبدالعزیزی که در تصرف من است و وقف است بر قبرستان...»

و کتب مولفه خودم که به خط خودم هست و نسخه اصل است وقف نمایند و به هر کس که بخواهد استنساخ کند بدهند و توالت آن با آقا حسین (فرزند ارشد ملا حبیب الله) است، نسلا بعد نسل تا از میان نرود.

حاصل آنکه بعد از وفات من ترکه ای نخواهد بود که ورثه قسمت کنند مگر کتابهای مملو که مرقوم شده است و محل حاجت من بوده است و در دنیا تعلقی به هیچ نداشته ام مگر به آنها. در این تاریخ نه آبی دارم و نه ملکی و نه مزرعه و نه دکانی و نه طلایی و نه نقره و اسباب خانه، زیرا که:

جهان و هر چه در آن است هیچ در هیچ است

هزار مرتبه این نکته کرده ام تحقیق (1473)

تا عرصه سیاست

آیه الله شریف کاشانی به مسائل علمی توجه و عنایت افزون داشت و از جنجال آفرینی پرهیز داشت اما با اتکا به اصول اساسی اسلام، از حضور در صحنه های سرنوشت ساز سیاسی غافل نبود و به مقتضای زمان و به اندازه توان در امور سیاسی دخالت می کرد.

نهضت مشروطه و قیام عمومی مسلمانان ایران زمین به رهبری روحانیون ظلم ستیز و دلسوز، مهمترین مساله سیاسی دوران حیات ملا حبیب الله شریف بود.

ملا عبدالرسول مدنی کاشانی - شاگرد و داماد آیه الله شریف - به دستور آیه الله شریف کاشانی، کتابی را درباره مشروطیت به نام «رساله انصافیه» به نگارش در آورد. پس از اتمام، (مهرم 1328 ق.) ملا حبیب الله شریف بر آن کتاب مقدمه ای کوتاه نگاشت که قسمتی از آن چنین است:

«... چون (رساله انصافیه) ملاحظه شد مطابق مقصود این احقر و موافق قانون شرع انور بود.» (1474)

از دیگر اسنادی که بیانگر بعد سیاسی آیه الله شریف است نگارش کتاب «انتخاب المسائل» است. این کتاب در برگیرنده پرسشهای مردم درباره مسائل مختلف مشروطیت و جوابهای حکیمانه ملا حبیب الله است.

البته پس از انحراف مشروطه از مسیر اصلی و شرعی خویش، آیه الله شریف نیز در زمره مخالفان آن قرار گرفت و در مخالفت با مشروطه سخنها گفت. او در این باره اشعاری نیز سروده است. (1475)

حضور ملا حبیب الله شریف در جمع علمای کاشان و در پیشاپیش
آزادخواهان آن دیار، نسبت به انتخاب انجمن ایالتی و ولایتی کاشان سندی
دیگر از این شخصیت است. (1476)

اسرار عارفانه

حبیب شریف کاشان عمری را در تحصیل و تدریس و تحقیق موضوعات
اساسی اسلام و علوم حوزوی گذراند. با اینهمه با شعر و شاعری الفتی
مخصوص داشت و ذوق لطف و طبع ظریفش وی را بر آن داشت تا اشعاری در
موضوعهای متفاوت بسراید. در این مجال تنها ابیاتی چند تراوشهای ذوقی او را
مرور می کنیم:

بشنو از من بشنو از من ای نگار	تا نمایم سر خود را آشکار
ای مغنی ای مغنی از کرم	نغمه ای آغاز کن از زیر و بم (1477)
شیخ کامل قدوه اهل وثوق	عالم احکام دین یعنی صدوق
از امالی این حدیث معتمد	نقل فرموده است از روی سند
چونکه بر پا می شود امر حساب	از جز او از ثواب و از عقاب
پهن گردد رحمت پروردگار	پس بیامزد هزار و صد هزار (1478)
تو دانی چیست دنیا؟ این شب و روز	چه بخت و ازگون باشد چه فیروز
همه چون باد صرصر در عبورند	اگر شاه و رعیت، مرد گورند (1479)
مرا هر شب هزاران آه باشد	هزاران سوز دل همراه باشد
هر آن کس را که سوزی نیست در سر	به نزد عارفان گمراه باشد
نشاید دلبری را جز دلی پاک	اگر چه صورتی چون ماه باشد (1480)
مرا این زندگانی قید و بند است	و گر نه همت من بس بلند است
همه اسباب دنیا گر بدانی	به نزد اهل دانش ریشخند است (1481)

گفته ها و نکته ها

در این قسمت از زندگی حبیب شریف حق گفته ها گوئیم و نکته ها برداریم.
1. شبی قبل از اذان صبح وارد مسجد شدم دیدم آقا مشغول مناجات است و با خدا راز نیاز می کند خوب دقت کردم، شنیدم که می گفت: خدایا عاقبت با حبیب چه خواهی کرد. (1482)

2. شریف کاشانی نصیبی شایسته از فرزند داشته است. وی نام یازده فرزند زنده خویش را در وصیت نامه اش نوشته بود. بدیهی است که سامان دادن به اوضاع زندگی چنین خانواده عائله مندی، آنهم برای فقیهی پژوهشگر، مستلزم تلاش و فعالیت ویژه ای است. با این حال، وی از مصرف وجوهات شرعی در امور خویش پرهیز داشته و دارای مناعت طبق بوده است. (1483)

آیه الله شریف در مقدمه کتاب «جمل النواهی» آورده است:

«ترجمه این کتاب را با کمی سرمایه علمی و تنگدستی خود موقعی می نویسم که حوادث روزگار مرا به درد جدایی مبتلا کرده و به مصیبت مرگ دو فرزندم که در دو شب پی در پی از دنیا رفتند دچار نموده است و همچنین مشکلات دیگر به من هجوم آورده ولی خدای دوست و دوست دارنده را در هر حال حمد و سپاس و...»

3. دوران زندگی آیه الله شریف، همزمان با جنایات و آتش افروزی های ظالمانه نایبیاں در کاشان بود. حبیب الله شریف در آن دوران خفقان، چندین بار ماشاً الله خان سردار جنگ را به منزل احضار کرده او را نصیحت و پند و اندرز داد تا بدین وسیله اندکی از ظلم و ستم آنان بکاهد. (1484)

4. فقیه شریف کاشان معلم علم و حلم و الگوی بردباری بود. او در برخوردهای خویش و پاسخگویی به افراد و عقاید انحرافی، هیچ گاه از قله

ادب پایین نمی آمد. ملا حبیب الله شریف در موضوع عقاید فرقه شیخیه و رد ادعاهای آنان کتابی به نام «النجم الثاقب» نوشت. گرچه او در به کارگیری عبارات کوبنده و کلمات تند هیچ کوتاه نیامده امام پا را از حریم ادب بیرون ننهاده است. (1485)

5. ملا حبیب الله راد مرد عرصه آزاداندیشی بود. وی همان اندازه که در برابر نیک اندیشان تسلیم بود در مقابل هر گونه کج روی به مقابله و دفاع حکیمانه ایستاده، آزادانه اظهار نظر می کرد. او درباره کتاب «مفاتیح» فیض کاشانی، مطالبی نقل کرده است و سپس می فرماید:... خوش گمانی نسبت به بزرگان باعث می شود که انسان در سخنان آنان کمتر تأمل کند ولی باید دانست که فساد تأمل نکردن به قدری زیاد است که از قلمرو بیان خارج است. (1486)

پروانه های شمع شریف

درخشندگی و گرما بخشی علمی آیه الله شریف موجب گردید تا شماری از دانش پژوهان و اندیشوران در محضر آن منبع شریف شریعت حاضر شده، از شمع وجودش بهره گیرند.

ذکر نام و نشانی چند از شاگردان زبده وی، ما را بر مطلب فوق رهنمون می سازد:

1. سید محمد علوی بروجردی کاشانی (متوفای 1362 ق.) (1487)
2. میر سید علی یثربی کاشانی (1311 - 1379 ق.) (1488)
3. سید محمد حسین رضوی (1291 - 1358 ق.) (1489)
4. میرزا احمد عاملی آرانی (1280 - 1369 ق.) (1490)
5. ملا عبدالرسول مدنی کاشانی (1280 - 1366 ق.) (شاگرد برجسته میرزا و داماد بزرگ وی) (1491)

6. میر سید خلیل الله فقیه (متوفای 1390 ق.).
7. میرزا حسین محلاتی (1274 - 1323 ق.).
8. محمد غروی کاشانی (1313 - 1398 ق.)⁽¹⁴⁹²⁾
9. سید فخر الدین امامت (1292 - 1392 ق.).
10. شیخ محمد سلیمانی (1287 - 1378 ق.).
11. آقا رضا مدنی کاشانی (1321 - 1412 ق.).

آثار سبز

از ویژگیهای برجسته آیه الله شریف، تنوع تالیفات و فزونی آنهاست وی سیصد جلد کتاب و رساله نوشته اما تنها حدود دویست جلد آنها شناخته شده است.

بر اساس نگاشته کتاب لباب الالقب آیه الله شریف 21 سال قبل از رحلتش تعداد 135 کتاب خویش را نام برده است.⁽¹⁴⁹³⁾ شگفت اینک تعداد زیادی از این آثار قبل از رسیدن به سن بلوغ نوشته شده است.⁽¹⁴⁹⁴⁾

اینک نگاهی کوتاه به گنجینه گران سنگ حبیب شریف پروردگار می کنیم.

1. منتقد المنافع فی شرح المختصر النافع این کتاب مهمترین اثر علمی اوست و شماری از فقیهان نامی معاصر، آن را دائرة المعارف فقه شیعیه و اثری پر بار و اعجاب آور به حساب آورده اند.⁽¹⁴⁹⁵⁾

آیه الله شریف مطالبی را در مقدم کتاب «منتقد المنافع» آورده است که به گزیده ای از آن اشاره می شود. در این کتاب سعی شده است روایات فقهی بیشتر ذکر گردد چه آنکه آنها مبنای عمده استنباط احکام هستند؛ بر خلاف برخی از کتابهای دیگر فقهی که به موجب تکیه بر مباحث و قواعد اصولی، مولفان آنها نیازی به ذکر روایات ندیده اند:

روایات ذکر شده به طور عمد به سند و اشاره رمزی به قوت و ضعف آنها
ارائه شده است.

در هر مساله عبارات فقهای پیشین تا آنجا که در دسترس بوده آورده شده
است و سعی بر این بوده که تنها اکتفا به نقل گفتار دیگران نشود. (1496)

اخلاق

نصیحت نامه «شعر»

شکایت نامه «شعر»

القواعد البانیه

صراط الرشاد

البارقات الملکوتیه

حکم المواعظ

گوهر مقصود

مصایح الصائمین

مقدمه التعلیم و التعلیم

اصول

النخبه الرفیعه

تعلیقات علی مقدمه الفصول

رساله فی الاستصحاب

رساله فی حجه الظن

شرح مفتاح الاصول

شرح منظومه اصول الفقه

مراحل الاصحاب

تراجم

لباب الالقباب

ادبيات

منتخب المقالات من كتاب المقامات

بدر البلاغه «في الخطب»

شرح قصيده حميرى

شرح لاميه العجم

منتخب دره الفواص

تفسير

دره الدرر «تفسير سوره كوثر»

الانوار السانحه «تفسير سوره فاتحه»

بوارق القهر «تفسير سوره فاتحه»

تفسير سوره توحيد

تفسير سوره جمعه «عربى»

تفسير سوره جمعه «فارسى»

تفسير سوره فتح

تفسير سوره اعلى

تفسير سوره ملك

تاريخ

تذكره الشهداء

كلام

تعليقات بر اعتقادات صدوق

شمس المشارق «شرح باب حادی عشر»

رجوم الشياطين

رساله در رجعت

الجوهر الثمين «شعر»

فقه

شرح بر قصاص و ديات مفاتحي فيض

منظومه في الفقه

رساله در افعال حج

منتقد المنافع ج 1

منتقد المنافع ج 2

منتقد المنافع ج 3

منتقد المنافع ج 4

منتقد المنافع ج 5

منتقد المنافع ج 6

منتقد المنافع ج 7

منتقد المنافع ج 8

منتقد المنافع ج 13

مغانم المجتهدين

القول الفصل

قصاص و ديات

مجمع الحواشي

مسائل الاحكام

مسائل الافعال
مستقصى مدارك القواعد
مكاسب
منتخب القواعد
ذريعه الاستغنا در مسئله غنا
رساله در افعال صلوه
رساله في تحقيق حكم العصير
رساله در رضاع
رساله در شكيات
رساله في الشكيات
رساله في عدم جواز الصلح عن حق الرجوع مطلقا
رساله در مسائل اجتهاد و تقليد
رساله في المعاطاه
رساله في المعاملات الفضوليه
رساله في الارث
انتخاب المسائل
ايضاح الرياض
تسهيل المسالك
تعليقه على تمهيد القواعد
حاشيه بر رساله زينه العباد
حاشيه بر رساله مجمع المسائل
حاشيه بر رساله عمليه شيخ جعفر شوشتری

حاشیه بر رساله آقا باقر بهبهانی

عرفان

اسرار العارفين

ساقی نامه «شعر»

الكلمات الجذیبه

تشویقات السالكين

الدره اللاهوت

رياض العرفان «شعر»

ترجیح پند

تنبيهات الغافلين «شعر»

ادبیات و عرفان

الدرالمکنون «شرح دیوان مجنون»

نحو

الوجیزه فی الكلمات النحویه

منظومه فی النحو

مصایح الظلام

مصایح الدجی «شرح سیوطی»

حدیقه الجمل

حقائق النحو

دره الجمان «منظومه»

التذکره فی النحو

حاشیه بر شرح قطر در نحو

شرح دعا
تبصره السائر
مفتاح السعادت
معارج (مصاعد) الصلاح
جذبه الحقيقه
شرح دعای سحر
شرح دعاً عدليه
جنه الحوادث «شرح زيارت وارث»
شعل الفواد
عقائد الايمان
الملهمه القدوسيه
السر المستسر «طلسمات»
شرح دعاً جوشن صغير
شرح دعاً صنمی قریش
شرح زيارت عاشورا
شرح صحيفه سجاده
اکمال الحجه في المناجات
ملل و نحل
توضیح السبل
علوم غریبه
القواعد الجفريه
رساله في علم الجفر

اصطلاحات اصحاب الجفر

تجوید

العشره الكامله

شعر

ساقی نامه «مدح امیرالمومنین»

القوائد

گلزار اسرار

فضائل اهل بیت علیهم السلام

ذریعه المعاد

وسيله المعاد

مجالس ابرار

شرح الاربعین

متفرقه

كشف السحاب «شرح خطبه شقشقيه»

النخبه المجموعه

قواميس الدرر ج 1

قواميس الدرر ج 2

لباب الفكر (منطق)

هدايه الضبط (در علم خط)

نخبه البيان (علم بيان)

منظومه في الصرف (صرف)

جمل النواهي (شرح حديث)

توضیح البیان فی تسهیل الاوزان (مسائل ریاضی)

رساله در آداب روز جمعه (فقه و اخلاق)

فضائل و آداب اعیاد شرعیه (فقه و اخلاق)

شرح القصیده الخمسیه

شرح قصیده الخمسه

شرح قصیده الفرزدق

شرح مناجات خمسہ عشر

فضیحه اللثام

الفهرست

فهرست الامثال

قبس المقتبس (شرح حدیث)

لب النظر (منطق)

المقالات المخزونه

منتخب الامثال (امثال)

منتخب قوامیس الدرر

اسرار الانبیاء (حدیث)

اسرار حسینیہ

اصطلاحات الصوفیہ

خواص الاسماء (شرح اسماً)

دیوان اشعار

رباعیات

رساله فی معنی الصلوات علی محمد

رساله فی علم المناظره (مناظره)

ریاض الحکایات (داستان)

دنیای جاویدان

آیه الله شریف کاشانی پس از حدود هشتاد سال عمر با برکت و بیش از هفتاد سال تحقیق، تالیف، تدریس و ارشاد، در جمادی الثانی 1340 در شهر کاشان به سوی دنیای جاویدان پر کشید.

پیکر مطهرش در مزار «دشت افروز» کاشان به خاک سپرده شد و مقبره اش زیارتگاه دلباختگان شرافت و حقیقت گردید.

آن عاشق حق دارای پنج پسر و هفت دختر بود. اسامی فرزندان برومندش

عبارت اند از:

1. حجه الاسلام آقا حسین شریف (متوفای 1378 ق.)
2. حجه الاسلام آقا مهدی شریف (متوفای 1375 ق.)
3. حجه الاسلام آقا احمد شریف (متوفای 1400 ق.)
4. آقا علی شریف معروف به آیه الله زاده (متوفای 1363 ش.)
5. حجه الاسلام آقا محمد شریف کاشانی (وی هم اکنون در سن کهولت به

سر می برد)

محمد مهدی خالصی متوفای 1304 ق.

گزاره ای از زندگی

محمد اصغری نژاد

یکی از شخصیت‌های به تمام معنا کامل و جامع آیه الله العظمی محمد مهدی خالصی (1497) است. وی دارای افکاری مصلحانه بود و فرد مبارز و سیاستمداری (1498) به شمار می آمد.

این شخصیت سترگ در نهم ذیحجه سال 1276 ق در کرخ - از توابع کاظمین - چشم به جهان گشود. (1499)

پدرش شیخ حسین و پدر بزرگش شیخ عزیز هر دو از علما بودند. (1500) آیه الله خالصی در شهرهایی نظیر نجف اشرف و کاظمین به تلمذ و فراگیری دروس حوزوی پرداخت و از عالمان بزرگ و فضیلا سر آمد روزگار شد. (1501) از جمله مهم ترین اساتید آیه الله خالصی میرزا حبیب الله رشتی و آخوند خراسانی و میرزای شیرازی را باید بر شمرد. (1502)

جدایی ناپذیری سیاست از دیانت

آیه الله خالصی مرد میدان سیاست بود و مداخله در آن را جزئی از دین به حساب می آورد. و از این رو لحظه ای از امور جاری کشورش یعنی عراق غافل نبود. وی سالهای زیادی از عمر شریفش را در امر مبارزه با استعمارگران خصوصا بزرگترین قدرت استعماری آن عصر یعنی انگلستان سپری کرد. اما این باعث نشد که وی دست از پژوهشهای علمی خویش بردارد و جهان اسلام را از دانشهای خود محروم بگذارد.

آثار علمی

تالیفات آیه الله خالصی عبارتند از:

- بیان تصحیف المنحه الالهيه عن النفته الشيطانيه (1503)
- حاشیه الالفیه (1504)
- حاشیه بر «الرساله فی تداخل الاغسال» (اثر محقق اول) (1505)
- الشریعه السّمحا فی احکام سید الانبیاء. این کتاب رساله عملیه آیه الله خالصی بود. (1506)
- تلخیص الرسائل (1507)
- حاشیه کفایه الاصول (1508)
- الدراری اللامعات فی شرح التطرات و الشذرات (1509)
- الحسام البتار فی جهاد الکفار
- این اثر عنوان سلسله مقالاتی است که آیه الله خالصی در زمینه وجوب پیکار با اشغالگران انگلیسی در خلال جنگ جهانی اول به رشته تحریر در آورد و در روزنامه «صدای اسلام» به چاپ رسید. (1510)
- الوجیزه فی الموارث (1511)
- عناوین الاصول
- مختصر الرسائل العلمیه و الاصول الدینیّه (1512)
- القواعد الفقهیّه
- پاسخنامه ای به شیخ محمد حسن در زمینه مسائل تقلید (1513)
- اشعاری بالغ بر هزار بیت در علوم عربی (1514)

حیات سیاسی آیه الله خالصی

شیخ محمد مهدی خالصی در حوادث حاد و مهم سیاسی چون نهضت مشروطه و برپایی نظام پارلمانی و قانون اساسی در ایران و استانبول فعالیت چشمگیر داشت. (1515)

مهم ترین فعالیت آیه الله خالصی در ماجرای جنگ جهانی اول،⁽¹⁵¹⁶⁾ در عراق و روی کار آمدن فیصل پس از اشغال آن سرزمین به دست انگلیسیها بود. در پی تهاجم انگلیس به عراق - که در آن هنگام تحت سلطه امپراتوری عثمانی بود - به سال 1914 م / 1293 ش. آیه الله خالصی همگام با دیگر رهبران مذهبی شهرهای بزرگ و مهم عراق، مردم را به مبارزه علیه آنان تشویق کرد و به وجوب بذل مال در راه جهاد حکم نمود و در انجام این مهم سلسله مقالاتی در روزنامه «صدای اسلام» منتشر نمود.⁽¹⁵¹⁷⁾ نیز درصدد بر آمد با برپایی جلسه ای متشکل از علمای کاظمین به نظریه مشترکی درباره فتوای جهاد علیه دشمنان دست یابد. لیکن چون در این زمینه ناکام ماند به همراه موافقانش به استراتژی پیشین خود که مبارزه مسلحانه علیه انگلیس بود ادامه داد و حتی رهبری یکی از جبهه های جنگ را بر عهده گرفت.⁽¹⁵¹⁸⁾

مبارزات علما و روحانیات به همراه دیگر مردم عراق نه تنها از کاظمین، که از همه شهرهای نجف و بصره و بغداد و جز آن علیه متجاوزان به طور جدی آغاز شد. آنان با رشادتهای بی نظیری که از خود نشان دادند ضربات سهمگینی بر پیکر خصم اهریمنی وارد کردند. در مجموع نیروهای مردمی به رهبری علما به مدت هیجده ماه در ناحیه کوت العماره (یکی از نواحی عراق) سر سخخانه در برابر ارتش اشغالگر انگلیس مقاومت کردند و اگر پیروزی نهایی متفقین و شکست آلمانها نبود انگلیسیها موفق به درهم شکستن مقاومتهای مردمی و نهضت روحانیان و اشغال عراق نمی شدند.⁽¹⁵¹⁹⁾

عراق پس از اشغال

به هر حال با پایان یافتن جنگ جهانی اول به سال 1918 م. عراق زیر چکمه های انگلیس قرار گرفت و «پرسی کاکس» که از شخصیتهای برجسته و

با تجربه آن کشور بود، به عنوان حاکم سیاسی عراق منصوب گشت و کلیه اختیارات قانون گذاری و اجرایی از سوی دولت متبوعش بدو واگذار گردید.
(1520)

در سال 1297 ش. «کاکس» به عنوان وزیر مختار انگلستان به تهران فرا خوانده شد و درصدد تحمیل قرارداد 1919 و ثوق الدوله بر ملت ایران بر آمد و به جای او «آرنولد ویلسون» به عنوان وکیل، کارهای او را در عراق به عهده گرفت.

ویلسون با کوششهای طاقت فرسای خویش توانست تشکیلات نسبتاً منسجمی بر طبق میل انگلستان در عراق ایجاد کند؛ لیکن پختگی لازم را چون کاکس نداشت. به همین دلیل انگلستان در تابستان 1919 م. (1297 ش.) درصدد باز گرداندن کاکس به عراق شد. ولی چون او هنوز دست اندر کار قرارداد و ثوق الدوله بود، بازگشتش به تعویق افتاد. (1521)

تشکیل حکومتی فرمایشی در عراق

در 30 تشرین (اکتبر) آخر سال 1918 م. برابر با سال 1297 ش. دولت انگلستان طی تلگرافی از ویلسون خواست از مردم عراق نسبت به سه موضوع ذیل پرسش کند و نظر آنان را جویا شود:

- 1 - تمایل مردم نسبت به تشکیل دولتی عربی تحت راهنمایی انگلیس
- 2 - عقیده آنان نسبت به اینکه رئیس دولت کذایی یکی از اعضای خاندان شریف باشد.
- 3 - در صورت مساعد بودن پاسخ پرسش دوم، آن فرد مورد نظر را تعیین کنند.

پیشنهادات فوق دستوری لازم الاجرا از سوی ویلسون تلقی گردید. و از همین رو او درصدد بر آمد به هر صورت که شده، آراء مردمی را در راستای خواسته انگلستان سوق دهد.

ویلسون برای نیل به هدف فوق از استانداران خود خواست با برپایی جلساتی سری با شخصیت‌های محلی هر ناحیه از آنان بخواهند با اتخاذ تدابیری مناسب آراء مردم را موافق طبع لندن نمایند.

زمینه انقلاب 1920

گرچه استانداران انگلیسی و شخصیت‌های محلی درصدد تحمیل خواسته انگلستان بر مردم عراق بر آمدند، در شهرهای مهم آن سامان چون نجف و کربلا و کاظمین و بغداد با مخالفت‌های جدی از سوی شمار زیادی از مردم مواجه گشتند. با این حال نتیجه همه بررسی به نفع انگلستان تمام شد؛ لیکن با خشونت‌های نابخردانه ویلسون و عمال، بذر انقلاب 1920 در میان مردم افشاند شد.

هسته مرکزی انقلاب

به هنگام اشغال عراق از سوی قوای انگلیس آیه الله یزدی مرجع شیعیان بود. پس از وفات وی به سال 1298 ش. / 1919 م. آیه الله میرزا محمد تقی شیرازی در شهر سامرا بود که بعدها به کربلا تغییر یافت. ⁽¹⁵²²⁾

آیه الله شیرازی در سال 1337 ق. شیخ مهدی خالصی را به منظور مشاوره در امور دینی و سیاسی به کربلا فراخواند و او تا اواخر ماه ماه حزیران 1338 در همانجا ماندگار شد و آنگاه به کاظمین مراجعت کرد. ⁽¹⁵²³⁾

آیه الله شیرازی برای مشاوره در امور حساس کشور از آیه الله سید ابوالقاسم کاشانی و سید محمد علی شهرستانی و میرزا احمد خراسانی و فرزندش به نام

شیخ محمد رضا هم بهره می گرفت. در حقیقت پنج تن نامبرده دست راست و زبان گویا و یار و یاورش در مشکلات و بحرانها بودند. (1524)

اسباب و پیامدهای انقلاب

ویلسون می پنداشت با اعمال سیاستهای تند و خشونت آمیز در ماجرای همه پرسی، خوش خدمتی بزرگی به اربابانش خواهد نمود. غافل از اینه پیامدهای رفتاری او در آن رویدادها چیزی جز نهضت مسلحانه و انقلاب 1920 در عراق به وجود نیاورد. انقلابی که پایه های آن از کاظمین و به دست توانای سید ابوالقاسم کاشانی پی ریزی شد و دامنه اش سراسر عراق را فرا گرفت. (1525)

شعله های انقلاب 1920 در موقعیتی زبانه کشید که استعمار انگلیس چنگالهای خویش را در خاور میانه فرو برده بود آنان در صدد به یغما بردن ذخایر ملتهای مظلومی چون عراق بودند. در این انقلاب ملت عراق با جنگ افزارهایی بسیار ابتدایی بدون اتکا به قدرتهای خارجی در مقابل بزرگترین امپراتوری عصر خویش قایم کرد.

گر چه مجاهدان عراقی در این انقلاب به پیروزی کامل دست نیافتند لیکن با مبارزات و مقاومتهای دلیرانه خود به رهبری علما توانستند انگلستان را از سیاست جابرانه تحمیل حاکمیت خود که بشدت از سوی ویلسون تعقیب می شد، منصرف کنند. این تغییر سیاست تحمیل شده بر بریتانیا را می توان به سادگی از سخن کاکس پس از بازگشت مجدد وی به عراق استنباط کرد. او در این زمینه گفت: «من آمده ام که دولت عربی مستقل در عراق تاسیس کنم و فقط انتظار من این است که جنگ تا حدی فروکش کند.» و نیز انگلستان را مجبور نمود به ظاهر با درخواست استقلال موافقت نماید و عراق را به مثابه

کشوری مستقل به رسمیت بشناسد و با تشکیل حکومتی ملی و مردمی - گر چه به ظاهر - موافقت نماید. (1526)

تشکیل حکومت

مامور تشکیل حکومت به ظاهر ملی و مردمی در عراق کسی جز کاکس نبود. نخستین تصمیم کاکس برای این کار تشکیل کابینه ای موقت بود. وی رئیس این کابینه را نقیب اشراف بغداد موسوم به عبدالرحمان گیلانی قرار داد. (1527) و آنگاه وزرای دولت را از میان عراقیان برگزید و برای هر وزیر مستشاری انگلیسی قرار داد. در واقع آن مستشار بود که ریاست هر وزارتخانه را بر عهده داشت. و وزیر عنوانی بیش نبود. (1528)

از دیگر ترفندهای کاکس برای ملی جلوه دادن حکومت فرمایشی انگلیس و برقراری ثبات سیاسی در عراق وارد کردن شماری از مردم عراق - خاصه شیعیان - در پستهای حکومتی بود. اما او در این زمینه موفق نشد. زیرا در همان هنگام آیه الله خالصی فتوایی علیه اقدام وی بدین مضمون صادر کرد: «داخل شدن در پستهای دولتی حرام و به مثابه همکاری با کافران است.» با صدور این فتوا بسیاری از شیعیان از پذیرفتن مقامهای دولتی صرف نظر کردند. (1529)

کاکس بعد از تشکیل کابینه تصمیم گرفت پادشاهی میانه رو و موافق طبع انگلیس برای پادشاهی عراق به مردم تحمیل کند. این شخص کسی جز فیصل نبود. وی با تبلیغات مسمومی که به نفعش در عراق از سوی انگلیس و عمالشان می شد بر مردم - به ظاهر با آرا آنان - تحمیل شد.

فیصل پس از رهسپار شدن به عراق و ورود به شهر بصره برای فریفتن مردم، به پیامبر و آلش سوگند خورد که هیچ گونه حرص و توجهی به مقام ندارد و صرفاً برای خشنودی خداوند و خدمت به مردم خواهان حکمرانی است. (1530)

فیصل نظیر عکس العمل فوق را در دیدار با مردم در شهرهای دیگر عراق چون نجف و بغداد انجام داد و بدین ترتیب با استفاده از حقه های سیاسی آلوده به اهداف پلید و به کارگیری شیوه های جذاب در سخنرانی و تظاهر به خدمت تا حد زیادی افکار عمومی را در موضوع حاکمیت خویش بر عراق، به خود متمایل ساخت. تنها مانعی که بر سر راهش وجود داشت آیه الله خالصی بود.

مشکل بزرگ فیصل

آیه الله خالصی با فیصل و ملک حسین و عبدالله و همه اعضای این تبار آشنا بود می دانست آنان نوکر سر سپرده انگلستان هستند. از آن سو فیصل می دانست که اگر نظر خالصی را به خود جلب کند برگ برنده را در دست خواهد داشت. از این رو وقتی به عراق آمد نهایت تلاش خود را برای برقراری رابطه ای صمیمانه با خالصی به کار گرفت. سرانجام آیه الله خالصی به سبب در نظر گرفتن مصالحی با وی ستیزی را آغاز نکرد.

شیخ محمد خالصی - فرزند آیه الله محمد مهدی خالصی - در این باره می گوید:

فیصل می دانست که اگر پدرم با وی بیعت نکند حاکمیت وی بر عراق با مشکل مواجه خواهد شد. هر کسی فیصل را می شناخت. می دانست او مجسمه خدعه و نیرنگ است. فیصل ادعا می کرد برای اسلام و مسلمانان خلوص نیت دارد و قصدی جز آزاد سازی سرزمینهای اسلامی در سر نمی پروراند. وی به طور مکرر با پدرم در مدرسه کاظمیه ملاقات کرد. در یکی از ملاقاتهایش به

پدرم گفت: من برای آزاد سازی عراق از سلطه انگلستان به اینجا آمده ام. و این مهم جز با موافقت و بیعت شما حاصل نمی شود. پدرم در پاسخش گفت: به شرط اینکه به استقلال عراق صدمه ای وارد نشود و از سلطه بیگانه به هر نحو ممکن به دور باشد با تو دست بیعت می دهم و تو می توانی به حکمرانی در عراق پردازی. و الا باید از این کار منصرف شوی و مردم عراق و انگلستان را به هم واگذاری تا آنان حق خود را از متجاوزان بگیرند. فیصل بی درنگ گفت: من با تو با شرطی که گفتی، بیعت می کنم. و آنگاه با یکدیگر دست دادند. فیصل آنگاه برای رسمی شدن آن پیمان به قرآن قسم خورد. و بر این اساس قرار شد که چنانچه بر خلاف پیمانش عمل کند، با کوچکترین اشاره پدرم، عراق را ترک کند.

محمد خالصی در ادامه می گوید: پس از اینکه فیصل از مدرسه کاظمیه رفت به نزد پدرم بازگشتم و به او گفتم: این مرد نخستین کسی است که وحدت مسلمانان را از بین برد و علیه آنان به دشمنانش کمک کرد. با این حال چگونه می توان سخنانش را پذیرفت و با او در حاکمیت پیمان بست؟ چه چیزی باعث اطمینان خاطر از این مرد با آن پیشینه های سوئی که دارد، می شود؛ گر چه هزار بار هم شرط کند و سوگند بخورد؟ اگر او بر عراق مسلط شد و از پیمانش تخلف ورزید با چه وسیله ای می توانیم او را به وفای به شروطش ملزم کنیم؟ وقتی پدرم این سخنان را شنید، گفت: «فاتخذوا آل فرعون لیكون لهم عدوا و حزنا» و در توضیح افزود: ممکن است انگلستان آل شریف را برای مصالح خود برگزیده باشند ولی خداوند آنان را یاری کننده مسلمانان و دشمن انگلیس قرار دهد.

ایشان در ادامه می گوید: وقتی مردم از اطراف پدرم پراکنده شدند او مرا به خانه فرا خواند و گفت: گمان می کنی آنچه را که تو می دانی من نمی دانم؟! فیصل پست تر از آن است که تو گفتی، لیکن می ترسم مردم با وی پیمانی سر بسته ببندند و ما یارای طرد او را نداشته باشیم. می ترسم مردم سند بندگی خود را - گرچه به نام فیصل - امضا کنند و حق آنان پایمال شود. روی این نظر خواستم به مردم اعلام کنم که چگونه با او بیعت نمایند تا حقشان محفوظ بماند.

(1531)

فیصل پادشاه رسمی عراق

پس از موافقت آیه الله خالصی با حاکمیت فیصل، کاکس با تدوین معاهده ای، از کارگزاران خویش خوست آن را در معرض آراء عمومی قرار دهند. نویسنده کتاب «العراق در اسه فی تطور السیاسی» در این باره گوید:

پروتکل رسمی ظاهری که از طرف حکومت تدوین شده بود، در بغداد مورد قبول شیعیان قرار نگرفت. این مخالفت به سبب پروتکل شیخ مهدی خالصی - یکی از بزرگترین علمای شیعه - بود. (1532)

شیخ مهدی در بیانیه خویش اصرار شدیدی در دوری از سلطه بیگانه دارد و نیز خواستار ایجاد حزبی متشکل از نمایندگان مردم است. در میتینگ عمومی که به منظور امضای بیانیه رسمی ظاهری در 28 تموز 1339 در بغداد تشکیل شد قطعنامه دیگری تهیه و در معرفی آراء عمومی قرار گرفت. همگان آن را بدون اینکه صدای مخالفی شنیده شود امضا کردند. در 29 تموز همان سال هنگامی که بیانیه جدید در حضور نمایندگان بغداد قرار گرفت از مجموع 80 نماینده 66 نفر از آنان با پادشاهی فیصل منوط به دو شرط موافقت کردند: نخست اینکه عراق کشوری مستقل و به دور از سلطه اجانب باشد. و دوم اینکه مجلس قانون گذاری در خلال سه ماه بعد از امضای بیانیه تشکیل گردد. (1533)

سرانجام فیصل با کسب 96 از کل آراء به طور رسمی بر تخت سلطنت نشست و در همان سال 1339 تاجگذاری کرد. وی در مراسم تاجگذاری با ایراد سخنرانی، ضمن تشکر و قدردانی از مردم عراق، نشانه سر سپردگی را به انگلستان اظهار کرد. (1534)

آغاز خیانت (1535)

چند روز پس از مراسم تاجگذاری، فیصل برای ایجاد روابط رسمی میان عراق و انگلستان، از لندن خواست معاهده ای که در آن ذکری از قیمومیت به میان نیامده تنظیم کند. گر چه مقامات بلند پایه لندن با این پیشنهاد موافقت کردند. لیکن باز عهدنامه ای را تهیه کردند که در آن مضمون و مفهوم قیمومیت نهفته بود و به طور طبیعی مخالفت شدید مردم را در برداشت. متن نهایی معاهده در 25 حزیران 1339 به تصویب هیات وزیران عراق رسید.

در 26 حزیران شمار زیادی از روسای عشایر عراق و علمای کاظمین به محضر آیه الله خالصی رسیدند و با وی درباره معاهده مزبور که سر سپردگی عراق به انگلستان را در بر داشت مذاکره کردند. ایشان شیخ مهدی در آن جلسه خطاب به حضار فرمود:

به این دلیل که فیصل به شروطی که در بیعت نامه متعهد شده بود اخلاص وارد کرده، بیعت مردم با وی ملغی است.

در 27 حزیرا بر شدت اعتراضات مردم کاظمین و بغداد علیه فیصل و انگلستان افزوده شد؛ به گونه ای که به کاکس گزارش دادند: زعمای مخالف با تشکیل تظاهراتی بزرگ در صدد قیام هستند.

مخالفت‌های شدید مردم علیه فیصل و دولت وقت در نهایت منجر به سقوط کابینه نقیب اشراف شد. (1536)

در سال 1340 ق. سالروز تاجگذاری فیصل، هزاران نفر از اعضای حزب وطنی و حزب نهضت عراق تظاهراتی به راه انداختند و از فیصل خواستند قومیت انگلستان بر عراق را ملغا سازد و با استعمار انگلیس مبارزه کند. کاکس پس از شنیدن خبر فوق با نگرارش نامه شدید اللحنی از فیصل خواست علیه تظاهر کنندگان موضع گیری کند ⁽¹⁵³⁷⁾ ولی چون فیصل با آن کار موافق نبود، کاکس شخصا در 26 ماه اوت (دو ماه پس از ماه حزیران) وارد عمل گردید.

وی پس از انتشار بیانیه ای تهدیدآمیز علیه مردم عراق، و تعطیل کردن حزب وطنی و نهضت و توقیف و تبعید سران شان و عزل حاکم و دو قائم مقام حله، دستور داد چند هواپیما بر فراز مناطق مسکونی عشایر آن منطقه به پرواز در آید تا بدین وسیله آمادگی انگلستان برای سرکوبی هر نوع قیامی را اعلام کند. ⁽¹⁵³⁸⁾

کاکس آنگاه در 28 همان ماه شخصی را به نمایندگی خویش به نزد آیه الله خالصی و سید حسن صدر فرستاد و از آنان خواست به فرزندان خود یعنی شیخ محمد و سید محمود لزوم ترک عراق در ظرف 24 ساعت را اعلام کنند. ⁽¹⁵³⁹⁾

در سال 1340 کابینه جدیدی در عراق به ریاست نقیب عبدالرحمان تشکیل شد. در همان سال، معاهده مورد نظر انگلستان که به امضای فیصل رسیده بود در بغداد منتشر گردید. در پی آن فیصل معاهده مزبور را این گونه ستایش کرد: این معاهده بر مصالحی که بین عراق و بریتانیای کبیر وجود دارد، مبتنی است و مسلماً مردم در آینده به اهمیتش پی خواهند برد و ارتباط ما با هم پیمان بزرگمان از این نظر که تامین کننده استقلال و پیشرفت اقتصادی و عمرانی این مملکت است، ضروری می نماید. ⁽¹⁵⁴⁰⁾

مبارزه با مجلس فرمایشی

در پی تشکیل کابینه جدید در عراق دولت در صدد تشکیل مجلس نمایندگان بر آمد تا با امضای معاهده مزبور آن را رسمی کند. فیصل و انگلستان هر دو بر این عقیده بودند که این بار در انتخابات با مشکلی مواجه نمی شود. لیکن بعد از چند روز به اشتباه خود پی بردند و متوجه شدند که علمای کاظمین و نجف به تحریم انتخابات مجلس فتوا داده اند. آیه الله خالصی بعد از صدور فتاویی شدید اللحن در تحریم انتخابات، به طور پیاپی در مجامع عمومی به مذمت فیصل و کارشکنی او پرداخت. وی در مدرسه کاظمیه در این زمینه گفت: با فیصل بر اساس شرطهایی بیعت کردیم تا بتواند بر عراق پادشاهی کند، ولی چون آنها را نقض کرده از این پس او بر ما و عراقیان هیچ گونه بیعتی ندارد. (1541)

سقوط کابینه دوم و تشکیل کابینه سوم

به علت مخالفت شدید علما با مطامع انگلیس و فیصل و ناتوانی دولت عبدالرحمن در برقراری حالت طبیعی، و نیز به سبب معارضات شدیدی که در برخی از جراید علیه رئیس دولت صورت می گرفت کابینه وقت سقوط کرد. (1542) و پس از آن عبدالمحسن سعدون - که نوکر در بست انگلیس بود - به تشکیل دولتی جدید فرا خوانده شد.

هدف از تشکیل دولت سعدون خارج شدن از تنگنای غیر قابل تحملی بود که در پی تشکیل مجلس نمایندگان بر اثر مخالفت علما به چشم می خورد. سعدون برای اینکه بتواند خود به طور مستقیم بر امر انتخابات نظارت داشته باشد ریاست وزارت داخله را نیز عهده دار شد و برای اینکه پیروزی خویش را

در این مهم مسلم کند از کلیه ادارات دولتی خواست با وزارت داخله در امر انتخابات همکاری کنند. (1543)

در زمانی که انتظار می رفت سعدون با قاطعیت تمام به اجرای امر انتخابات بپردازد عملیات انتخاباتی در تمامی سرزمین عراق متوقف شد و حتی رهبران مبارزه با انتخابات فرمایشی که به جزیره هنگام (در دو کیلومتری جنوب جزیره قشم) تبعید شده بودند، آزاد گشتند. و این به سبب تهدید مرزهای شمالی عراق از سوی ترکیه و استعفای اعضای کابینه لوید جرج در 23 تشرین دوم 1922 (ماه نوامبر)، و امتناع کابینه جدید تشکیل شده در لندن از پذیرش و امضای معاهده مورد نظر با عراق بود. (1544)

به نظر می رسید که ترکیه در صدد است موصل و تمامی شهرهای عراق را از سلطه انگلیس خارج سازد.

آنچه بر وخامت اوضاع می افزود فتاوی علمایی نظیر آیه الله خالصی و آقا سید ابوالحسن اصفهانی و آیه الله نایینی مبنی بر تحریم دفاع از عراق در مقابل ترکیه بود. (1545)

ترفندی تازه

در سال 1341 ق. بعد از اینکه از ادامه تهاجم ترکیه به عراق جلوگیری شد، کاکس تبصره ای به نام پروتکل به معاهده مورد بحث الحاق کرد و به فیصل و هیات دولت داد و مورد امضا قرار گرفت. وی در این تبصره مدت معاهده را از بیست سال به پنج رساند.

در پی این موفقیت، فیصل با روسای فرات وسط - که از لحاظ استراتژیک برای انگلستان بسیار خطر آفرین بود - برای از سرگیری انتخابات مذاکراتی به عمل آورد و همگی آنان جز یک نفر به نام محسن ابو طبیح را برای شروع

عملیات انتخاباتی قانع ساخت. دلیل ابو طیبخ این بود که نمی تواند با فتوای عملا مخالفت کند. با این حال او به فیصل خاطر نشان کرد که کوشش خود را برای امتناع علما به کار خواهد گرفت.

پس از اتمام مذاکرات فوق، فیصل دو تن از سران عشایر آن منطقه را برای قانع کردن شیخ مهدی خالصی و بازگشت از فتوای پیشین خود به کاظمین فرستاد. لیکن چون آنان با پاسخ منفی و قاطعانه وی مواجه شدند، مایوسانه بازگشتند. سپس آیه الله خالصی به طور مجدد فتوای سابق خود را مبنی بر تحریم انتخابات صادر کرد. وقتی از علما و فقهای جامع شرایط وقت هم فتوا خواستند، همگی فتاوی سابق خود مبنی بر ممنوعیت شرکت در انتخابات را نافذ دانستند. (1546)

موضع گیری محسن ابو طیبخ در امر انتخابات موجب وحشت فیصل شد. از این رو از وی خواست تا بازگشت حالت عادی، عراق را ترک گوید. لذا مقرر شد او در چهاردهم حزیران 1341 ق. به طرف سوریه برود.

آیه الله خالصی تصمیم گرفته بود به بهانه مشایعت ابو طیبخ تظاهراتی در کاظمین به راه اندازد و فیصل و کابینه وقت را با بر پایی انقلاب به سقوط تهدید کند.

در صبح روز چهاردهم حزیران، اجتماعی بزرگ در صحن مطهر کاظمیه بر پا شد و در آن آیه الله خالصی و جمع انبوهی از روسای عشایر و سران انقلابی تجمع کردند و شعارهایی علیه حکومت داده شد و میان نیروهای پلیس و مردم درگیری به وجود آمد.

گر چه با تبعید ابو طیبخ و خاتمه درگیری حالت عادی به کاظمین بازگشت، لیکن حکومت آن را شورش و تهدیدی جدی علیه خود به شمار آورد. از این رو در صدد بر آمد با تبعید یاران و فرزندان آیه الله خالصی به غائله خاتمه دهد. کسانی که در طرح مذکور از سوی پلیس کرخ کاظمین دستگیر شدند، این افراد بودند:

علینقی خالصی (نوه برادر آیه الله خالصی) و حسن و علی خالصی (دو تن از فرزندان وی) و سلمان قطیفی از یاران نزدیک آیه الله خالصی. (1547)

بازداشت آیه الله خالصی

وقتی با دستگیری فرزندان و یاران شیخ مهدی هیچ گونه واکنش از سوی مردم مشاهده نشد دولت سعدون تصمیم گرفت وی را نیز بازداشت کند. سعدون در تلگرامی که در این زمینه به فیصل مخابره کرده بود، گفت: شیخ مهدی عامل اصلی کلیه حوادث اخیر است و اوست که به طور علنی مردم بغداد و کاظمیه را به قیام علیه حکومت دعوت می کند. و دولت نمی تواند در مقابل وی بی تفاوت باشد. بنابراین ضروری است سریعاً او و فرزندان او و قطیفی و شیخ علی به خارج از عراق تبعید شوند.

پس از موافقت فیصل با تصمیم سعدون، آیه الله خالصی در شب 26 حزیران 1341 دستگیر شد.

گر چه برای آیه الله خالصی امکان استمداد از مردم برای نجات خویش از دست نیروهای پلیس - که منزلش را محاصره کرده بودند - وجود داشت، لیکن وی به چنین کاری که منجر به ریختن خون مردم می شد، راضی نگردید و خود را تسلیم پلیس کرد.

نیروهای امنیتی پس از بازداشت شیخ مهدی، وی را به همراه حسن و علی و علینقی خالصی و سلمان قطیفی با قطار به بصره منتقل کردند.

واکنش مردم و علما

پس از انتشار خبر دستگیری آیه الله خالصی مردم کاظمین مغازه های خود را بسته، در صحن شریف اجتماع کردند. لیکن با ارباب نیروهای پلیس متفرق شدند و اقدام به گشودن مغازه هایشان نمودند. همچنین بر اثر اختلافی که میان علمای آن شهر در نحوه واکنش علیه حکومت، بروز کرد عملاً هیچ حرکت ثمر بخشی دیده نشد.

عکس العمل مردم بغداد هم چون مردم کاظمین بود. در شهر نجف هم پس از دریافت خبر مزبور بازارها بسته شد و مردم گرد هم آمدند و مجتهدان و علما اعلان کردند که با آیه الله خالصی متحدند و تبعید وی اهانت به مسلمانان و دین اسلام است. و در پی آن در صدد بر آمدند به نشان اعتراض از عراق خارج شوند. در عصر آن روز جمعی که در پیشاپیش آنان آیه الله سید ابوالحسن اصفهانی و نایینی قرار داشتند⁽¹⁵⁴⁸⁾ نجف را به مقصد ایران ترک گفتند و پس از رسیدن به کرمانشاه عازم قم شدند.

مجتهدان و علمای معترض از هر شهری که می گذشتند با استقبال بی نظیر مردم مواجه می شدند. حتی برخی از مردم برای اینکه نشان دهند فداییان آن بزرگواران هستند، خود را جلو ماشینهای آنان می انداختند. شهر حله نیز به نشانه اعتراض به عمل سعدون واکنشهایی از خود نشان داد. این واکنشها به رهبری شیخ محمد سماکه - عالم مذهبی حله و وکیل یکی از مجتهدان بزرگ نجف - بود.

گر چه در این شهر نیز تظاهراتی صورت گرفت ولی متأسفانه با دستگیری عالم مزبور آن خیزشها همه به سردی گرایید. (1549)

فیصل و روسای فرات وسط

به دنبال بازداشت و تبعید آیه الله خالصی، فیصل در 28 حزیران جلسه ای در بغداد در قصر خویش تشکیل داد و از روسای فرات وسط - که از مهمترین دست اندرکاران انقلاب علیه حکومت بودند - دعوت به عمل آورد. در آن نشست، همگان با خوردن سوگندهایی تأکیدآمیز به پیروی از فیصل، تبعید آیه الله خالصی را مورد تأیید قرار دادند و مخالفان حکومت را بشدت سرزنش کردند و با بستن پیمان محکم، خود را شمشیر بران فیصل در تأیید و اجرای سیاستهایش اعلام کردند.

در پی نشست فوق روزنامه ها از هر سو با لحنهایی شدید و توهین آمیز آیه الله خالصی و مجتهدان معترض را مورد تمسخر و سرزنش قرار دادند! (1550)

از بصره تا مکه

قصر «آقا جعفر» محل اسکان موقت آیه الله خالصی و همراهانش پس از انتقال از کاظمین به بصره بود. حکومتیان درباره این قصر و امکاناتش گفته بود: علت اسکان آنان در این قصر، وجود انواع وسایل پذیرایی در آنجاست.

سخن سران حکومت در تعریف از محل آیه الله خالصی و همراهانش ادعایی بیش نبود. چون آنان را در زیر زمین آن قصر که بسیار گرم و از هر گونه فرش و زیراندازی خالی بود، جای داده بودند، بدون اینکه ذره ای غذا و قطره ای آب به آنان بدهند. وجود پشه های بسیار و رایحه های بد و مسمئز کننده و نگهبانان خشن و تندخو بر دشواری و خفقان فضای زندان افزوده بود. این موضوع باعث

شد که آیه الله خالصی و یارانش تا سه روز دست به اعتصاب غذا بزنند. پس از این مدت پاره ای از امکانات رفاهی در آنجا فراهم گردید.

پس از مدتی آیه الله خالصی و یارانش را به طرف جده منتقل کردند. در بین راه در عدن تلگرامی از سوی دولت ایران به منظور دعوت از آیه الله خالصی و فرزنداناش برای رهسپار شدن به آن کشور به آنان رسید. اما شیخ مهدی در پاسخ گفت که موسم حج نزدیک است و از این رو واجب است برای ادای فریضه به مکه برود و آنگاه درباره پیشنهاد تصمیم بگیرد.

آیه الله خالصی در مکه بر خلاف معمول همگان به ملاقات ملک حسین نرفت. وی معتقد بود که علما نبایستی به دیدار پادشاهان بروند. بلکه بر پادشاهان است بر این کار اقدام کنند. (1551)

ترور نا فرجام

آیه الله خالصی پس از انجام فریضه حج رهسپار ایران شد. وی در بوشهر مورد استقبال با شکوهی قرار گرفت. در اثنای این مراسم شخصی انگلیسی - که در شرکت نفت آبادان مشغول به کار بود - شتابان و با شکافتن جمعیت خود را به ماشین حامل آیه الله خالصی رساند و او را با اسلحه کمری مورد اصابت گلوله قرار داد که خوشبختانه تیرش به خطا رفت. (1552)

به دنبال انتشار خبر آن ترور نافرجام در تهران، مردم به شدت خشمگین شدند و در صدد برپایی تظاهرات برآمدند ولی با دخالت ماموران انتظامی از این کار منصرف شدند.

آیه الله خالصی در قم

شیخ مهدی پس از چند روز اقامت در بوشهر به شیراز و از آنجا به اصفهان و سپس به قم رفت. در آنجا به علمایی که پیش از وی به نشان اعتراض راهی

ایران شده بودند پیوست. لیکن بر اثر اختلاف نظری که با آنان در نحوه مبارزه با حکومت سر سپرده فیصل پیدا کرد نتوانست در آنجا بماند و عازم خراسان گردید. (1553)

در مشهد

شیخ مهدی در اوایل سال 1342 ق. به مشهد وارد شد. وی پس از زیارت مرقد مطهر حضرت رضا علیه السلام برای اقامت در آن شهر با قرآن استخاره کرد. چون حاصل استخاره آیه «بلده طیبه و رب غفور» بود، تصمیم گرفت مدتی در آنجا اقامت کند. (1554)

بزرگ مصلح قرن چهاردهم

نخستین اقدام مهم شیخ محمد مهدی خالصی در مشهد تاسیس حزبی به نام «جمعیه استخلاص الحرمین الشریفین و بین النهرین» بود. وی در همان سال با انتشار بیانیه ای به زبان عربی از مسلمانان کشورهای اسلامی خواست با پیوستن به جمعیت نامبرده اماکن مقدس و شریف در حجاز و عراق را از لوث وجود کافران پاک کنند.

آیه الله خالصی همچنین برای تقویت بنیه اقتصادی و نظامی ایران و رشد و شکوفایی آن و سوق دادن این کشور برای مبارزه با ابر قدرت آن عصر یعنی انگلستان این فتوا را هنگامی که از شیراز عازم قم بود، صادر کرد: حکومت ایران می تواند زکات و خمس را از مسلمانان اخذ و آن را برای نیروهای مسلح که مسوول حفاظت از مرزها و سرحدات هستند صرف کند.

شیخ مهدی در زمینه اشاره شده، فتوای دوم خویش را بعد از استقرار در مشهد بدین مضمون صادر کرد: دولت ایران می تواند به منظور از بین بردن خلأ مالی خود از اموالی که وقف حضرت رضا علیه السلام می شود استفاده کند.

آیه الله خالصی بعد از صدور دو فتوای پیشین با مخالفت‌های بسیاری از سوی رجال دین مواجه گشت. نقطه اوج این مخالفتها در پی استفتایی بود که بدین مضمون از محضر آیه الله خالصی شده بود: آیا بر پایایی مراسم جشن در عید نوروز امسال در زمانی که مکه و مدینه و نجف و کربلا و کاظمین و سامرا تحت سلطه دشمنان اسلام و خاک مقدس آنها زیر سم اسبهای بیگانگان است، جایز می باشد؟

پس از صدور فتوا از سوی آیه الله خالصی مبنی بر جایز نبودن مراسم جشن، دشمنان این عالم بزرگ، در میان مردم شایع کردند که وی بهایی است. زیرا عید نوروز آن سال مصادف با سالگرد مرگ «عباس افندی» - یکی از سران بهائیت - بود.

مخالفان آیه الله خالصی با برپایی تظاهراتی در حمایت از مراسم عید نوروز شعارهایی در این باره سر دادند و بهائیت را محکوم و انزجار خویش را نسبت به این مرام ابراز کردند. آنگاه با رهسپار شدن به سوی منزل آیه الله خالصی، شعارهای خویش را علیه وی معطوف ساختند.

فردای همان روز، پیروان آیه الله خالصی تظاهراتی در محکومیت بهائیت به راه انداختند و علیه عقیده جمهوریت - که در آن هنگام از سوی جمعی از ایرانیان علم شده بود و آیه الله خالصی آن را نیرنگی برای از بین بردن اسلام می دانست - شعارهایی دادند.

برخوردهای خصمانه تنی چند از علما و اهانت‌های شدید انبوهی از مردم مشهد، روحیه آیه الله خالصی را سخت آزرده. از این رو وی تصمیم گرفت آن شهر را به مقصد تهران ترک گوید. چون معتقد بود که در خراسان بیش از مزدوران انگلیسی به او توهین کرده اند.

بعد از انتشار خبر فوق، بسیاری از مردم مشهد به نزد آیه الله خالصی رفتند و از وی نسبت به اعمالی که مرتکب شده بودند عذر خواهی کردند و درخواست نمودند همچنان در آنجا باقی بماند، و او پذیرفت و تا چندی بعد که مرگ او را در ربود، از آن شهر مقدس به جایی دیگر کوچ نکرد.

غروب خورشید

سرانجام این عالم بی نظیر و مصلح بزرگ و حامی دین محمد صلی الله علیه و سلم، همو که غالباً لبخندی زیبا بر لبانش نقش می بست و به اندکی سخن مشهور بود، همانی که به زخارف دنیوی به دیده حقارت می نگریست، آن مجاهد نستوه و خستگی ناپذیر، در شامگاه یازدهمین روز ماه مبارک رمضان 1343 ق. به سکنه قلبی دچار شد و با لقای معبود، دار فانی را وداع گفت. (1555)

پی نوشت ها :

- 1-مفاخر اسلام، علی داوئی، ج 3، ص 26.
- 2-فرهنگ فرق اسلامی، محمد جواد مشکور، ص 395.
- 3-معجم رجال الحدیث، آیت الله خوئی، ج 11، ص 194.
- 4-مفاخر اسلام، ج 3، ص 55.
- 5-ریحانة الادب، میرزا محمد علی مدرس تبریزی، ج 5 ص 79.
- 6-سه کتاب دیگر این مجموعه عبارت اند از: من لا یحضره الفقیه تألیف شیخ صدوق، تهذیب و استبصار، تألیف شیخ طوسی.
- 7-اصول کافی (مقدمه)، کلینی، ترجمه سید جواد مصطفوی، ج 1، ص «.
- 8-همان، ص 114.
- 9-همان.
- 10-همان، ج 5، ص 81.
- 11-مفاخر اسلام، ج 3، ص 27 و 90.
- 12-ریحانة الادب، ج 5، ص 80.
- 13-همان.
- 14-محمد بن علی حسین بن موسی بن بابویه که به اختصار «محمد بن علی بن بابویه» گفته می شود.
- 15-ابو جعفر محمد بن علی الاسود.
- 16-سومین نماینده ولی عصر (ع) که پیامهای حضرت را به مردم می رساند. و نیازهای امت را نیز به مهدی موعود منتقل می کرد.
- 17-تنقیح المقال، ج 3، ص 154.
- 18-دیلم نام طایفه ای بوده که در شمال ایران می زیسته اند و مدتی بر قسمتهای عمده ایران حکمرانی داشتند و به آنها دیلمیان می گویند.
- 19-الغیبه، ص 188.
- 20-معانی الاخبار، ص 37.
- 21-آل بویه را از آن سبب که مدت مدیدی در دیلمان گیلان اقامت داشته «دیالمه» نیز می نامیدند.

- 22- دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج 1، ص 629.
- 23- رکن الدوله، لقب حسن فرزند شجاع دیلمی است.
- 24- مجالس المؤمنین، قاضی نورالله شوشتری، ج 2، ص 325.
- 25- از نوادگان حضرت موسی بن جعفر علیه السلام.
- 26- مقدمه بحار الانوار، چاپ بیروت، ص 69.
- 27- حاشیه شرح لعمه (10 جلدی) ج 9، ص 267.
- 28- معجم المؤلفین، عمر رضا کحاله ج 11 ص 3.
- 29- من لایحضره الفقیه ج 1 ص 3.
- 30- رک: صدوق در نگاه دیگران.
- 31- الفهرست، ص 304.
- 32- مفاخر اسلام، ج 3، ص 177، مقدمه معانی الاخبار، ص 9 به نقل از سفینه البحار، ج 2، ص 22.
- 33- شرح لمعه، کلاتر، ج 9، ص 265، 10 جلدی چاپ بیروت.
- 34- همان.
- 35- همان.
- 36- تنقیح المقام، ج 3، ص 154، چاپ نجف.
- 37- تاسیس الشیعه لعلوم الاسلام، ص 262 منشورات اعلمی.
- 38- الاعلام، خیرالدین زرکلی، ج 6، ص 274، چاپ بیروت.
- 39- الفوائد الطوسیة، ص 7.
- 40- روایاتی که نام راوی در آنها ذکر نشده یا حذف تنی چند از آنان سخنی به معصوم علیه السلام نسبت داده شده است.
- 41- مقدمه معانی الاخبار ص 14. روضات الجنات، ج 6، ص 133.
- 42- تنقیح المقال، ج 3، ص 154.
- 43- شرح لمعه، کلاتر، ج 9، ص 265.
- 44- الفهرست، ص 204.
- 45- رجال النجاشی، ص 389-392.
- 46- تنقیح المقال، ج 3، ص 155.
- 47- هزاره شیخ طوسی، ص 522.

- 48-معالم العلماء، ص 112.
- 49-الذريعة الى تصانيف الشيعة، ج 2 ص 252.
- 50-روضات الجنات، ج 6، ص 136.
- 51-روضات الجنات، ج 6، ص 140.
- 52-وفيات الاعيان، ابن خلكان، ج 1، ص 206؛ شذرات الذهب، ابن عماد حنبلي، ج 3، ص 115.
- 53-صاحب بن عباد، شرح حال و آثار، احمد بهمنيار، ص 37، معجم الادب، ياقوت حموي، ج 6، ص 221.
- 54-معجم الادب، ج 6 ص 306 و 307.
- 55-تاريخ دانشگاههای بزرگ اسلامي، نورالله كسايبی، ص 23 و 24. صاحب بن عباد، شرح حال و آثار، ص 39، 40 و 113.
- 56-اعيان الشيعة، محسن امين عاملي، ج 3، ص 341.
- 57-برای آگاهی کامل از اشعار صاحب ر.ك: الغدير، علامه اميني (ترجمه) ج 7، ص 103، اعيان الشيعة، ج 3.
- 58-صاحب بن عباد شرح حال و آثار، ص 72.
- 59-همان، ص 68-70.
- 60-همان، ص 68.
- 61-همان، ص 143.
- 62-همان.
- 63-صاحب بن عباد حياته ادبه، ص 154، 169 و 125؛ معجم الادب، ج 6، 252، 278.
- 64-معجم الادب، ج 6 ص 260؛ الغدير، ج 7، ص 87؛ صاحب بن عباد حياته و ادبه، ص 197؛ صاحب بن عباد، شرح احوال و آثار، ص 21.
- 65-وفيات الاعيان، ج 3، ص 228.
- 66-اعيان الشيعة، ج 3، صاحب بن عباد، شرح احوال و آثار، ص 120.
- 67-همان.
- 68-الغدير، ج 7 ص 103؛ يتيمة الدهر، ج 3، ص 247.
- 69- اين جمله را صاحب به قاضي شهر قم كه تخلف ورزيده و رشوه ستانده بود، نوشته است.
(ر.ك: صاحب بن عباد شرح احوال و آثار، ص 200 - 194).

70- توقیع جوابی است که بزرگان در ذیل نوشته های دادخواهان و کسانی که به آنها عریضه تقدیم می داشتند می نوشتند. توقیع با عبارتی موجز و مختصر که از فصاحت و بلاغت برخوردار بود نوشته می شد.

71- همان، ص 102.

72- النجوم الزاهرة، یوسف بن تعزیری بردی اتابکی، ج 4، ص 240.

73- اعیان الشیعه، سید محسن امین عاملی، ج 9، ص 216.

74- همان.

75- پیرامون نهج البلاغه، سید محسن امین عاملی، ج 9 ص 20.

76- ر.ک: الغدیر، علامه امینی، ج 4، ص 184.

77- الشریف الرضی، محمد هادی امینی، ص 60 - 70.

78- یتیمه الدهر، ابن منصور ثعالبی، ج 3، ص 131.

79- سید رضی بر ساحل نهج البلاغه، محمد ابراهیم نژاد، ص 29.

80- ر.ک: همان، ص 30 - 38.

81- دائرة المعارف القرن العشرين، محمد فرید وجدی، ج 4، ص 253.

82- سید رضی بر ساحل نهج البلاغه، ص 39.

83- با دانشمندی شیعی و مکتب آشنا شویم، سید جواد امیری اراکی، ج 3، ص 113.

84- الشریف الرضی، ص 112 - 122.

85- سید رضی مؤلف نهج البلاغه، علی دوانی، ص 161.

86- همان، ص 162.

87- اعیان الشیعه، ج 9، ص 217.

88- رجال النجاشی، احمد بن علی نجاشی، ص 283.

89- رجال نجاشی، احمد بن علی نجاشی، ص 283.

90- یتیمه الدهر، ج 3، ص 131.

91- تاریخ بغداد، احمد بن علی الخطیب، ج 2، ص 246.

92- النجوم الزاهرة، ج 4، ص 240.

93- رجال نجاشی، رقم 1067.

94- مقالات فارسی کنگره جهانی شیخ مفید، ش 67، ص 8.

95- امامی شیخ مفید، اوائل جزء ششم، تاریخ بغداد، ج 8، ص 449.

- 96- همان، ص 340، همان، ج 11، ص 302.
- 97- الكامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج 5 ص 5.
- 98- ر.ک: مقاله 61 و 55 از کنگره جهانی شیخ مفید.
- 99- مستدرک الوسائل، حاج میرزا نوری، ج 3، ص 517 و 518.
- 100- همان.
- 101- همان.
- 102- ر.ک: الفهرست، شیخ طوسی 157 و 158، رجال علامه بحر العلوم، ج 3، ص 311، مستدرک الوسائل، ج 3، ص 517، فهرست ابن ندیم، ص 332، مقاله 63 از مقالات کنگره هزاره شیخ مفید، ص 10.
- 103- قصص العلماء، میرزا محمد تنکابنی، ص 399 - 403.
- 104- ر.ک مفید نامه، ش 1، ص 37 و حوزه، یادمان هزاره شیخ مفید، ص 279 - 301.
- 105- ر.ک: «بررسی مناظرات شیخ مفید»؛ مفید نامه، ج 1، ص 32 - 37.
- 106- اوائل المقالات فی المذاهب و المختارات، چاپ تبریز، ص 49.
- 107- مقالات فارسی کنگره شیخ مفید، ش 63، ص 18.
- 108- از پیام حکیمانه رهبر فرزانه انقلاب حضرت آیه الله خامنه ای به کنگره جهانی هزاره شیخ مفید رحمه الله، فروردین 1372.
- 109- قصص العلماء ص 399 - 404.
- 110- دیوان سید مرتضی، ج 3، ص 204 - 206.
- 111- مفاخر اسلام، ج 3، ص 268.
- 112- همان، ص 267.
- 113- فوائد الرضویه، عباس قمی، ص 285؛ مفاخر اسلام، ج 3، ص 266.
- 114- رجال النجاشی، احمد بن عباس نجاشی، ص 399.
- 115- روضات الجنات، میرزا محمد باقر خوانساری، ج 6، ص 119.
- 116- شیخ حر عاملی، امل الآمل، ج 2، ص 283.
- 117- الغدير، علامه امینی، ج 1، ص 270.
- 118- روضات الجنات، ج 6، ص 219.
- 119- همان، ص 2، ص 370.
- 120- امل الآمل، ج 2، ص 6.

- 121- طرابلس از شهرهای شام آن روز بوده که امروز در شمال کشور لبنان است.
- 122- الغدير، ج 4 ص 270.
- 123- اعيان الشيعه، سيد محسن امين عاملی، ج 8، ص 241.
- 124- فوائد الرضويه، ص 285.
- 125- علمای بزرگ شيعه از کلينی تا خمینی، نام. جرفاد قانی، ص 22.
- 126- الغدير، ج 4، ص 268.
- 127- مفاخر اسلام، ج 3، ص 285.
- 128- روضات الجنات، ج 4 ص 296.
- 129- الغدير، ج 4، ص 265.
- 130- كشف الاسرار، ص 161.
- 131- کتاب «شيخ آقا بزرگ» محمد رضا حکیمی، ص 580.
- 132- برای اطلاع بیشتر به پاورقی سيد مرتضی، پرچمدار علم و سياست، ص 41 مراجعه شود.
- 133- علمای بزرگ شيعه از کلينی تا خمینی، ص 23.
- 134- مفاخر اسلام، ج 3، ص 272.
- 135- همان ص 274.
- 136- همان، ص 275.
- 137- تلخيص از کتاب الغدير، ج 4، ص 205 به بعد.
- 138- سيمای فرزندگان، رضا مختاری، ج 3، ص 366.
- 139- برای اطلاع بیشتر و علت شهرت او به اين القاب به اصل کتاب مراجعه شود.
- 140- ر.ک: سيد مرتضی (پرچمدار علم و سياست)، محمود شريفی، ص 46 و 7.
- 141- فوائد الرضويه، ص 285.
- 142- رسائل الشريف المرتضی، ص 39.
- 143- سال 329 ق به «تثاثر نجوم» يعنی فرو ريختن ستارگان معروف است در اين سال علی بن محمد سمري. چهارمین نایب خاص حضرت مهدی (عج) چشم از جهان فرو بست و با درگذشت او در نیابت خاص بسته و غیبت کبری آن حضرت آغاز شد.
- 144- در کتابهای تاریخی به این دو نام به عنوان فرزندان نجاشی دست نیافتیم.
- 145- قاموس الرجال، علامه شوشتری، جامعه مدرسین قم، ج

146-عدنان در عصر خویش امور کعبه را به دست گرفت و اول شخصی است که لنگهایی را در اطراف کعبه برای قربانیان حاجیان نهاد و خانه خدا را پرده پوشانید. وی آخرین جد پیامبر اسلام ﷺ است که خود آن حضرت نام نیاکانش را تا عدنان بیان می کرد و دستور می داد دیگران هم از شمردن باقی نسب تا حضرت اسماعیل عَلَيْهِ السَّلَام خود داری کنند چون از نظر تعداد واسطه و نام آنها مورد اختلاف است و ابن عباس روایتی از پیامبر ﷺ نقل کرده هر موقع نسب آن حضرت به عدنان رسید نبایست از او تجاوز کرد. ر، ک الکامل فی التاریخ، ج 1، ص 449 فروغ ابدیت، ج 1 ص 283.

147-نجاشی نام پدر و اجدادش را تا عدنان اینگونه ذکر کرده است: علی، احمد، عباس، محمد، عبدالله، ابراهیم، مجد، عبدالله، نجاشی، عثیم، ابوالسمال سمعان، هبیره، مساحق، بجیر، اسامه، نصر، قنین، حرث، ثعلبه، دودان، اسد، خزیمه، مدرکه، الیاس، مفر، نزار، معد، عدنان، (رجال النجاشی، ج 1، رقم 29 و 251).

148-ر، ک، تاریخ یعقوبی، ابن واضح یعقوبی ترجمه محمد ابراهیم آیتی، چاپ سوم، 1362 ش، ج 1، ص 275. الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، چاپ بیروت، ج 1، ص 65.

149-فوائد الرجالیه، سید محمد مهدی بحر العلوم، چاپ نجف، 1385 ق، ج 2، ص 32.

150-زیدیه از فرق، شیعه و پیرو زید بن علی بن حسین عَلَيْهِ السَّلَام (زید شهید) هستند و (ر، ک، فرهنگ فرق اسلامی، ص 214)

151-رجال النجاشی، ج 2، ص 81. رجال طوسی، ص 12

152-وی ابو عبدالله ابراهیم فرزند مجد بن عرفه (240 - 323 ق) ملقب به «نفظویه نحوی» است (تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، چاپ بیروت، ج 6، ص 159)

153-همان مأخذ، ص 291.

154-مقدمه لمعه، محمد مهدی آصفی، چاپ ده جلدی، ج 1، ص 52.

155-رجال النجاشی، ج 2، ص 407 خلاصه الاقول، علامه حلی، چاپ تهران، ص 87.

156-همان مأخذ، ج 2، ص 316، ج 1، ص 220. طبقات اعلام الشیعه، علامه آقا بزرگ تهرانی، چاپ دوم، اسماعیلیان، ج 2، ص 19.

157-همان مأخذ، ج 1، ص 224 خلاصه، ص 11.

158-رجال النجاشی، ج 1، ص 226، ج 2، ص 417. رجال طوسی، ص 417، خلاصه، ص

- 159- همان مأخذ، ج 1، ص 202 و 203 و 220 و 306. ج 2، ص 306. رجال طوسی، ص 332 و 351 و 425. خلاصه، ص 26
- 160- همان، ج 1، ص 343.
- 161- همان، ج 2، ص 428.
- 162- همان، ص 151.
- 163- همان، ص 36. خلاصه، ص 55.
- 164- همان، ج 1، ص 95 و 85
- 165- همان، ج 1، ص 98. ج 2، ص 32 و 175.
- 166- همان، ج 2، ص 326. اعیان الشیعه، ج 3، ص 33. مشیخه النجاشی، محمود دریاب نجفی، چاپ اول 1413 ق، قم ص 98.
- 167- همان، ج 1، ص 121 و 153 و 154 و 306.
- 168- روضات الجنات، محمد باقر خوانساری، اسماعیلیان، قم، ج 1، ص 63.
- 169- رجال النجاشی، ج 2، ص 104، خلاصه، ص 46.
- 170- شیعه در اسلام، علامه طباطبائی، بنیاد علمی و فکری علامه طباطبائی، پائیز 62، ص 30. تاریخ شیعه در ایران، رسول جعفریان، سازمان تبلیغات اسلامی چاپ اول، 1368 ش، ص 284.
- 171- دائرة المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، چاپ دوم، 1369 ش، ج 1، ص 629.
- 172- التبیان، آقابزرگ تهرانی، ج 2، ص 332، فهرست شیخ طوسی، ص 188. ریاض العلماء، ج 1، ص 40، خلاصه، ص 72.
- 173- رجال النجاشی، ج 2، ص 332، فهرست شیخ طوسی، ص 188. ریاض العلماء، ج 1، ص 40، ص 72.
- 174- همان، ج 2، ص 84 و 101. قاموس الرجال، ج 1، ص 441. روضات الجنات، ج 1، ص 7
- 175- کتابهای اصلی علم رجال چهار کتاب اند به نامهای: 1 - اختصار الرجال 2 - الفهرست 3 - الرجال 4 - رجال نجاشی که کتاب تحت تألیف شیخ طوسی است.

176- این اثر ماندگار تا کنون بارها چاپ شده که جدیدترین چاپ آن با تحقیق محمد جواد نائینی، زیر نظر استاد جعفر سبحانی، در سال 1408 ق در بیروت به زیور طبع آراسته گردیده است.

177- همان، ج 1، ص 254.

178- همان، ج 1، ص 254.

179- ر.ک: «طبقات اعلام الشیعه»

180- رجال النجاشی، ج 1، ص 190، ج 2، ص 85 و 409.

181- همان، ج 1، ص 297 و 378 و 408.

182- همان مطبوعه است و آن منطقه سرسبزی است در اطراف سامرا و از گردشگاههای

عمومی بغداد و سامرا. (ر.ک: معجم البلدان، ج 5، ص 151).

183- خلاصه، ص 12. الکنی و الالقاب، ج 3، ص 239.

184- ر.ک: هزاره شیخ طوسی، علی دوانی، ص 4.

185- اعیان الشیعه، سید محسن امین عاملی، ج 9، ص 159.

186- الذریعه، آقابزرگ تهرانی، ج 4، ص 405.

187- روضات الجنات، میرزا محمد باقر خوانساری، ج 6، ص 23.

188- شذرات الذهب فی اخبار من ذهب، ج 2، ص 199 و 200.

189- همان.

190- مفاخر اسلام، ج 3، ص 243 و 244، به نقل از مجالس المؤمنین، ج 1، ص 463 و

شذرات الذهب، بن عماد حنبلی، ج 3، ص 200.

191- هزاره شیخ طوسی، دوانی، ص 11.

192- مقدمه التبیان، آقابزرگ تهرانی، ج 1، حرف ج.

193- ر.ک: هزاره شیخ طوسی، ص 54، مقاله محمد واعظ زاده خراسانی.

194- علامه حلی خلاصه الاقوال، ص 148.

195- رجال النجاشی، احمد بن عباس نجاشی، ص 271.

196- مقدمه التبیان، آقا بزرگ تهرانی، ج 1

197- همان.

198- الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج 6، ص 21.

199- الاعلام، خیر الدین زرکلی، ج 6، ص 21.

200-حوادث قرن پنجم ق (سالهای اواسط) یکی از تلخترین واقعه خونین بشمار می رود که در کتب تاریخی تشیع و تسنن آن آمده است مراجعه کنید به کتاب کامل ابن اثیر، البدایه و النهایه ابن کثیر.

201-هزاره شیخ طوسی، ج 1، ص 19 و 20.

202-یادنامه شیخ طوسی، ج 3، ص 38. مقاله محیط طباطبایی.

203-مقدمه التیان، آقا بزرگ، تهرانی، ج 1.

204-الذریه، ج 5، ص 220، ص 348 الفهرست، شیخ طوسی؛ ص 286؛ رجال النجاشی،

ص 403 هزاره شیخ طوسی، ج 1، ص 220. مقاله سید هاشم رسولی محلاتی.

205-هزاره شیخ، دوانی، ص 23.

206-مقدمه تفسیر التبیان، آقا بزرگ تهرانی، ج 1.

207-طبرسی و مجمع البیان، حسین کریمان، ج 1، ص 207.

208-مجالس المؤمنین، قاضی نو الله شوشتری، ص 202؛ امل الامل، حر عاملی، ج 2 ص

216.

209-تاریخ بیهقی، ابوالحسن علی بن زید بیهقی، ص 242.

210-ریاض العلماء، میزا عبد الله افندی، ج 4، ص 357؛ اعیان الشعیه، محسن امین عاملی، ج

8، ص 398.

211-رک: تاریخ بیهقی، تعلیقات آقای احمد بهمنیار، ص 353؛ طبرسی و مجمع البیان، ج 1،

ص 172.

212-تاریخ بیهقی در سال 565 ق. تألیف شده است.

213-تاریخ بیهقی، ص 242. (شایان ذکر آن که در سال 565 هق. تألیف شده است.

214-البلدان، احمد بن ابی یعقوب یعقوبی، ص 38.

215-روضه الجنات، میزاحمد باقر خوانساری، ج 1، ص 64. به نقل از میزا عبدالله افندی،

شاگرد مرحوم مجلسی.

216-نزّهة القلوب، حمد الله مستوفی، ص 68.

217-تاریخ بیهقی، ص 242.

218-امین الدین و امین اسلام از القاب فضل بن حسن طبرسی است.

219-ریاض العلماء، ج 4، ص 357؛ مستدرک الوسائل، میرزا حسین نوری، ج 3، ص 487؛

طبرسی و مجمع البیان، ج 1، ص 300، مفاخر السلام، علی دوانی، ج 3، ص 412.

- 220-تاریخ بیهق، ص 242؛ بیهقی شعری از طبرسی را در کتاب خویش آورده است.
- 221-انباه الرواة علی بن یوسف، قفطی، ج 3، ص 7.
- 222-تاریخ بیهق.
- 223-همان.
- 224-ریاض العلماء، ج 4، ص 341 و 342. مقایس الانوار، شیخ اسد الله تستری، ص 14؛
روضاب الجنات، ج 5، ص 357؛ طبرسی و مجمع البیان، ج 1، ص 313.
- 225-معالم العلماء، ابن شهر آشوب، ص 315 امل الامل، ج 2، ص 216؛ بحار الانوار، علامه
مجلسی، ج 1، ص 30؛ کشف الضنون، حاجی خلیفه، ج 2، ص 1602؛ ایضاح المکنون، اسماعی
با شایبغدادی، ج 2، ص 433. الذریعه، آقا بزرگ تهرانی، ج 2، ص 41. منتهی المقال، ابوعلی
حائری، ص 241؛ معجم المؤمنین، عمر رضا کحاله، ج 8، ص 66؛ طبقات اعلام الشیعه (قرن
سادس)، آقا بزرگ تهرانی، ص 217؛ روضات الجنات، ج 5، ص 361.
- 226-مجمع البیان، امین الاسلام، ج 1، ص 10.
- 227-ریاض العلماء، ج 2، ص 358؛ روضات الجنات، ج 5، ص 362؛ مستدرک الوسائل، ج
3، ص 487، در ضمن نمونه همین ماجرا به مولا فتح الله کاشانی نویسنده تفسیر منهج الصادقین
(متوفی 988 ق.) نیز نسبت داده شده است. رک: روضات الجنات، همان.
- 228-طبرسی و مجمع البیان، ج 2، ص 42، نویسنده در این کتاب صفحاتی را به مقایسه این
دو تفسیر اختصاص داده است.
- 229-جوامع الجامع (به تصحیح ابوالقاسم گرجی)؛ امین الاسلام طبرسی، ج 1، ص 2.
- 230-منتهی المقال، ص 24، امل الامل، ج 2، ص 216؛ نقد الرجال سید مصطفی تفرشی، ص
266.
- 231-الذریعه، ج 5، ص 248؛ المستدرک علی معجم المؤمنین، عمر رضا کحاله، ص 545.
- 232-طبرسی و مجمع البیان، ج 1، ص 280.
- 233-جوامع البیان (به تصحیح ابوالقاسم گرجی)، ج 1، ص 3؛ برخی به جای جوامع الجامع،
از الوسیط یاد کرده اند. ر.ک: بحار الانوار، ج 102، ص 102؛ نقد الرجال، ص 266.
- 234-جوامع الجامع (به تفسیر ابوالقاسم گرجی)، مقدمه مصحح، ص 19.
- 235-روضات الجنات، ج 5، ص 357؛ مجالس المؤمنین، ج 1، ص 490.
- 236-مسالك الافهام، شهید ثانی، ج 2، ص 321؛ الحدائق الناظره شیخ یوسف بحرانی، ج
10، ص 51.

- 237- الحدائق الناظره، ج 4، ص 244.
- 238- همان، ج 8، ص 161.
- 239- همان، ج 16، ص 157؛ ج 17، ص 8، 59، 277، 292 و 304.
- 240- جواهر الکلام محمد حسن نجفی، ج 4، ص 422.
- 241- کتاب الخمس، شیخ حسن نجفی، ج 4، ص 74 و 422.
- 242- الحدائق الناظره، ج 20، ص 224.
- 243- جواهر الکلام، ج 25، ص 321 و 322.
- 244- الحدائق الناظره، ج 20، ص 164.
- 245- مسالک الافلام، ج 2، ص 226.
- 246- جواهر الکلام، ج 23، ص 298.
- 247- الحدائق الناظره، ج 24، ص 23.
- 248- همان، ج 22، ص 193، و 195.
- 249- همان، ص 523.
- 250- جواهر الکلام، ج 36، ص 142.
- 251- ضوابط الرضاع، محقق داماد، ص 30؛ شرح لعمه: شهید ثانی، ج 5، ص 165؛ کتاب النکاح، شیخ انصاری، ص 321 و 339.
- 252- الحدائق الناظره، ج 26، ص 579 و 605.
- 253- همان، ج 24، ص 625.
- 254- سیاستنامه، خواجه نظام الملک طوسی، ص 215.
- 255- تاریخ ادبیات ایران، ذبیح الله صفا، ج 2، ص 186.
- 256- اعیان الشیعه، ج 8، ص 398.
- 257- مجله مشکوة ش 30، ص 25 - 13، به نقل از مجله رساله الاسلام، ش 3، سال دهم.
- 258- تاریخ بیهق، ص 242؛ ریحانة الادب، ج 21؛ امل الامل، ج 2، ص 216.
- 259- ریاض العلماء، ج 4، ص 340، روضات الجنات، ج 5، ص 357.
- 260- طایفه غز مرکب از ترکمانان چادر نشین بودند که در سرزمین بلخ و ناحیه ختلان زندگی می کردند و در جنگ با سلطان سنجر، سپاهش را منهدم ساختند و سپس قتل و غارت را در تمام شهرهای خراسان آغاز کردند و ظلم و جور و ریختن خونها را شدت بخشیدند. آتش زدن کتابخانه

های بسیار، انهدام مساجد و کشته شدن عالمان دین نتیجه این رفته بود. (ر.ک: الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج 7، ص 99 - 101 راحة الصدور، محمد بن علی بن سلیمان راوندی ص 167 - 183. 261-مکتب اسلام، ش 10، سال اول، ص 67.

262-تاریخ بیهق، ص 242؛ ریاض العلماء، ج 4، ص 345؛ قتلگاه را همان محل شهادت امام رضا علیه السلام دانسته اند گروهی از نویسندگان، غسلگاه (مکانی که امام رضا علیه السلام در آن غسل داده اند) را مدفن طبرسی معرفی کرده اند البته چون از قدیم قبرستان قتلگاه را غسلگاه می نامیدند و بعد از این در محاورات به قتلگاه تبدیل شده است می توان این امر را دور از حقیقت نزدیک دانست زیر وسعت باغ حمید بن قحطبه که امام علیه السلام را در آنجا به شهادت رسانیده اند در حدود یک میل در یک میل نوشته اند و احتمال می رود که امام را در گوشه ای از آن باغ یکدیگر نقل کرده اند. رک: مراقد المعارف، محمد حرز الدین، ج 1، ص 15 تاریخ آستان قدس رضوی عزیز الله، ج 1، ص 260.

263-روزنامه جمهوری اسلامی، شماره 2660، ص 4.

264-سفینه البحار، ج 5، ص 146.

265-الذریة، ج 22، ص 146.

266-تاریخ علن در ایران، مهدی فرشاد، ج 1، ص 90 درتاریخ مفصل ایران از صدر اسلام تا انقراض قاجاریه، عباس اقبال آشتیانی، ص 303 - 307.

267-تاریخ ادبیات در ایران ته دکتر ذبیح الله صفا، ج 2، ص 320 - 331؛

268-الثقات العیون فی سادس القرون، آقا بزرگ تهرانی، ص 103.

269-همان، ص 124، امل الامل، و عامل، ج 2، ص 125؛ اعیان الشیعه، سید محسن امین عاملی، ج 7، ص 260.

270-ریاض العلماء، میرزا عبدالله افندی، ج 2، ص 35

271-الثقات فی سادس القرون، ص 15، 62، 66، 82، 99، 135، 158، 178، 196، 240.

242، 250، 274، 276، 288، 297، 302، 332، 333، ریاض العلماء، ج 5، ص 62، الغدیر، علامه امنیس، ج 5، ص 381.

ص الغدیر، علامه امینی، ج 5، ص 381.

شرح زندگانی این مفسر بزرگ را در کتاب شیخ طبرسی (از مجموعه دیدار با ابرار) نوشته محمد باقر پور امینی مطالعه کنید.

272- الغدیر، ج 5، ص 380، روضات الجنات، میرزا محمد باقر خوانساری، ج 4، ص 7.

- 273-الثاقات العيون في سادس القرن، ص 13، 75، 192، 206، 254.
- 274-معالم العلماء، ابن شهر آشوب، ص 55.
- 275-الذريعة، آقا بزرگ تهرانی، ج 2، ص 303؛ ج 4، ص 301؛ ج 7، ص 220؛ ج 13، ص 56؛ ج 18، ص 280؛ ج 24، ص 14.
- 276-شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحديد معتزلی، ج 1، ص 5.
- 277-رياض العلماء، ج 2، ص 424 و 425؛ الذريعة، ج 4، ص 502؛ ج 5، ص 277.
- 278-رياض العلماء، ج 2، ص 424؛ الذريعة، ج 1، ص 41، 291؛ ج 2، ص 364؛ ج 14، ص 52؛ ج 16، ص 281؛ ج 20، ص 390؛ ج 21، ص 66، ص 226؛ ج 24، ص 431.
- 279-الذريعة، ج 3، ص 456؛ ج 14، ص 42؛ ج 15، ص 12؛ ج 18، ص 275؛ ج 19، ص 354؛ ج 20، ص 323؛ مفاخر اسلام، علی دوانی، ج 3، ص 476.
- 280-معالم العلماء، ص 55.
- 281-الذريعة، ج 21، ص 13.
- 282-الذريعة، ج 4، ص 228؛ ج 13، ص 372؛ ج 16، ص 50.
- 283-الغدیر، ج 5، ص 380.
- 284-رياض العلماء، ج 2، ص 419.
- 285-روضات الجنات، ج 4، ص 419.
- 286-الكنی و الالقاب، شیخ عباس قمی، ج 3، ص 72.
- 287-لسان المیزان، ابن حجر، ج 3، ص 48.
- 288-شهداء الفضیله، علامه امینی، ص 40.
- 289-لؤلؤ البحرين، شیخ یوسف بحرانی، ص 340.
- 290-مقدمه كتاب غررالحکم، عبدالواحد آمدی.
- 291-سروی بر وزن غزوی و منسوب به «ساری» مازندرانی است.
- 292-دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج 4، ص 90.
- 293-علامه سید محمد صادق آل بحر العلوم می گوید: از اینکه پدر و جد این شهر آشوب در بغداد زندگی می کردند بر می آید که تولد این دانشمند در بغداد اتفاق افتاده است. (مقاله معالم العلماء، ص 3) بعضی از محققان بر آنند که این شهر آشوب در ساری مازندران به دنیا آمده و مقدمات علوم اسلامی را در آنجا فرا گرفته است. (دائرة المعارف تشیع، ج 1، ص 337).

- 294-کیاکی کنیہ شهر آشوب است (ر.ک: مصفی المقال فی علم الرجال، آقا بزرگ تهرانی، ص 415).
- 295-بحار الانوار، محمد باقر مجلسی، ج 1، ص 101.
- 296-مقدمه معالم العلماء، ص 3.
- 297-دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج 4، ص 101.
- 298-لؤلؤة المعارف، بزرگ اسلامی، ج 4، ص 90.
- 299-دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج 4، ص 90.
- 300-همان، ص 6
- 301-معالم العلماء، ابن شهر آشوب، ص 35.
- 302-مقدمه کتاب غررالحکم دررالکلم، سید جلال الدین ارموی.
- 303-طبقات مفسران شیعه، عقیقی بخشایشی، ج 2، ص 59 و 60.
- 304-معالم العلماء، ص 145.
- 305-طبقات مفسران شیعه، ج 2، ص 144.
- 306-دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج 4، ص 90.
- 307-ر.ک: معالم العلماء، ص 119، رقم 790.
- 308-مقدمه معالم العلماء، ص 8.
- 309-دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج 4، ص 90.
- 310-مفاخر اسلام، ج 3، ص 495.
- 311-همان، ج 3، ص 495.
- 312-روضات الجنات (ترجمه)، ج 7، ص 215.
- 313-متشابه القرآن و مختلفه، جزء دوم، ص 287.
- 314-الذریعة، ج 19، ص 76-؛ ج 2، ص 76؛ ج 2، ص 236؛ ج 2، ص 476؛ ج 5، ص 91؛ ج 1، ص 426؛ ج 23؛ ص 223؛ مقدمه معالم العلماء، ص 33؛ تنقیح المقال، ج 3، ص 157؛ ریحانة الادب، ج 8، ص 59.
- 315-مناقب آل ابی طالب، ج 4، ص 148.
- 316-نقد الرجال، ص 323.
- 317-منتهی المقال، 283.
- 318-امل الامل، ج 2، ص 285.

- 319-مستدرک الوسائل، ج 5، ص 310.
- 320-بہجہ الامال فی شرح زیدہ المقال، ج 6، ص 513.
- 321-تاسیس الشیعہ، آیہ اللہ سید حسن صدر، ص 272.
- 322-اعیان الشیعہ، ج 1، ص 82.
- 323-فیض العلام فی عمل المشہور و وقایع الايام، شیخ عباس قمی، ص 158.
- 324-روضات الجنات، خوانساری، ج 4، ص 325.
- 325-مقدمہ برنامہ سعادت، سید محمد باقر شہیدی گلپایگانی، ص 2.
- 326-روضات الجنات، ج 4، ص 337.
- 327-کتابخانہ ابن طاووس و احوال و آثار او، اتان گلبرگ، سید علی قرانی و رسول جعفریان، ص 20.
- 328-فیض العلام، ص 143.
- 329-مقدمہ کشف المحجہ لثمرہ المہجہ، سید بن طاووس، سید محمد باقر شہیدی گلپایگانی، ص 7.
- 330-ہمان.
- 331-کشف المحجہ لثمرہ المہجہ، سید بن طاووس، فصل 143، نسخہ کتابخانہ آیت اللہ العظمیٰ مرعشی رہ.
- 332-ہمان.
- 333-ہمان.
- 334-ہمان.
- 335-ہمان، فصل 125.
- 336-ہمان، فصل 125.
- 337-ہمان، فصل 126.
- 338-کتابخانہ ابن طاووس، ص 20 و 21.
- 339-ہمان کتاب، ص 22 و 23.
- 340-کشف المحجہ لثمرہ المہجہ، فصل 216 و 127.
- 341-ہمان، فصل 128.
- 342-ہمان.
- 343-روضات الجنات، ج 4، ص 336.

- 344-مهج الدعوات، سيد بن طاووس، ص 368.
- 345-نجم الثاقب، حسين نوري طبرسي، ص 296.
- 346-كشف المحججه لثمره المهجه، فصل 131.
- 347-همان.
- 348-كتابخانه ابن طاووس و...، ص 27.
- 349-نجم الثاقب، ص 285 و 286.
- 350-همان، ص 285 و 286.
- 351-همان، ص 285 و 286.
- 352-همان، ص 285 و 286.
- 353-مستدرک وسائل الشيعه، حسين نوري طبرسي، ص 468 و 469.
- 354-نجم الثاقب، ص 285 و 286.
- 355-كشف المحججه لثمره المهجه، ف 122 و 123.
- 356-همان، ف 122 و 123.
- 357-كتابخانه ابن طاووس و...، ص 50 - 111.
- 358-كشف المحججه لثمره المهجه، فصل 134.
- 359-روضات الجنات، ج 4، ص 327.
- 360-كتابخانه ابن طاووس و...، ص 28.
- 361-كشف المحججه لثمره المهجه، فصل 134.
- 362-همان، فصل 134.
- 363-كتابخانه ابن طاووس و...، ص 29.
- 364-مفاخر اسلام، علي دواني، ج 4، ص 68.
- 365-همان، ج 4، ص 68.
- 366-كتابخانه ابن طاووس و...، ص 28.
- 367-فيض العلام، ص 172.
- 368-كتابخانه ابن طاووس و...، ص 29 و 30.
- 369-همان، ص 29 و 30.
- 370-فيض العلام، ص 172.
- 371-كتابخانه ابن طاووس و...، ص 30.

- 372-هدیه الاحباب، شیخ عباس قمی، ص 80.
- 373-کتابخانه ابن طاووس و...، ص 33.
- 374-همان، ص 23 و 28 و 38.
- 375-اعیان الشیعه، سید محسن امین عاملی، ج 7، ص 336.
- 376-همان، ص 39 و 336.
- 377-فوائد الرضویه، شیخ عباس قمی، ص 603.
- 378-وی شخصیتی غیر از شیخ الطائفه طوسی و خواجه نظام الملک است.
- 379-روضات الجنات، میرزا محمد باقر خوانساری، ج 6، ص 582، قصص العلماء، میرزا محمد تنکابنی، ص 381، مجالس المومنین، قاضی نور الله شوشتری، ج 2، ص 203، فلاسفه شیعه، شیخ عبدالله نعمه، ص 282.
- 380-ر.ک: تاریخ مغول، عباس آشتیانی، ص 23.
- 381-همان، ص 56.
- 382-همان، ص 170 - 174.
- 383-شرح اشارات، خواجه نصیر الدین طوسی ص 146.
- 384-جامع التواریخ، رشید الدین فضل الله، ج 2، ص 695. تاریخ مغول، ص 173 و 174، سرگذشت و عقاید فلسفی خواجه نصیر الدین طوسی، محمد مدرسی زنجانی، ص 50.
- 385-سرگذشت و عقاید فلسفی خواجه نصیر الدین طوسی، ص 52.
- 386-قصص العلماء، ص 38.
- 387-ر.ک: فوات الوفيات، ابن شاکر، ج 3، ص 247، فلاسفه شیعه، ص 287، مفاخر اسلام، علی دوانی، ج 4، ص 112.
- 388-مفاخر اسلام، ج 4، ص 136.
- 389-احوال و آثار خواجه نصیر الدین، محمد تقی مدرس رضوی، ص 78.
- 390-فوات الاعیان، ج 2، ص 149.
- 391-آشنایی با علوم اسلامی، شهید مطهری، ج 3، چاپ صدرا، سال 71.
- 392-روضات الجناب، سید محمد باقر خوانساری، ج 2، ص 447، چاپ اسماعیلیان.
- 393-اعیان الشیعه، سید محسن امین عاملی، ج 4، ص 91، قصص العلماء، میرزا محمد تنکابنی، ص 366، فوائد الرضویه، شیخ عباس قمی، ص 45، روضات الجنات، ج 2، ص 432، مقدمه کتاب «المعتبره»، ص 1.

- 394- فوائد الرضويه، ص 104.
- 395- همان، ص 234.
- 396- روضات الجنات، ج 5، ص 33.
- 397- همان، ج 2، ص 434.
- 398- این عالم بزرگ عموزاده محقق حلی است.
- 399- هدیه الاحباب، شیخ عباس قمی، ص 71.
- 400- فوائد الرضويه، ص 126.
- 401- مختلف الشيعه، علامه حلی، ج 1، ص 21 - 25.
- 402- حکومت عباسیان در پیشگاه تاریخ، معتمد خراسانی، ص 10.
- 403- اعیان الشيعه، ج 4، ص 90.
- 404- حاشیه و تحشیه عبارت است از شرح و توضیح و رفع ابهام از برخی کلمات، بخشها و عبارتهای یک کتاب.
- 405- مقدمه شرائع الاسلام، ج 1، موسسه اسماعیلیان قم، 1409.
- 406- اعیان الشيعه، ج 4، ص 93.
- 407- همان.
- 408- اعیان الشيعه، ج 4، ص 89.
- 409- همان.
- 410- قصص العلماء، ص 260.
- 411- اعیان الشيعه، ج 4، ص 89.
- 412- همان، ص 93.
- 413- منسوب به بنیانگذار آن سیف الدوله صدقه بن منصور مزیدی، چهارمین امیر از سلسله بنی زید که در محرم سال 495 ق شهر زیبا و فقیه پرور حله را بنا کرد. حله بین نجف اشرف و کربلای معلا واقع شده و از آنجا فقها و شعرا و چهره های درخشان شیعی برخاستند.
- 414- روضات الجنات، محمد باقر خوانساری، اسماعیلیان، قم، ج 2، ص 270.
- 415- وی پدر بزرگوار محقق حلی است. او محدث و دانشمندی برجسته بود که فرزندش محقق حلی از او حدیث نقل می کند. امل الامل، ج 2، ص 80.
- 416- مقدمه ارشاد الازدهان فارس حسون، ج 1، ص 30، قم 1410 ق.
- 417- مقدمه استقصاً النظر، چاپ نجف، 1354 ق.

- 418-كشوف اليقين، علامه حلي، ص 80، چاپ تهران، 1411 ق.
- 419-بحار الانوار، علامه مجلسي، چاپ بيروت، ج 107، ص 62، 65، 67، امل الامل، شيخ حر عاملي، چاپ ايران، ج 2، ص 29، 42، 48، 63، 64، 65، 205 و 350، لولوه البحرين، شيخ يوسف بحراني، موسسه آل البيت عليه السلام، ص 255 و 259.
- 420-تاسيس الشيعة، سيد حسن صدر، ص 270، چاپ تهران.
- 421-جامع المقاصد، محقق ثاني، ج 1، ص 21، موسسه آل البيت عليه السلام، قم.
- 422-مقدمه كشف الغمه، ميرزا ابوالحسن شعراني، ج 1، ص 8، قم، 1364 ش، مجالس المومنين، قاضي نورالله شوشتری، ج 2، ص 480.
- 423-ايعان الشيعة، علامه سيد محسن امين، ج 5، ص 399، بيروت، 1403 ق، روضات الجنات، ج 2، ص 279.
- 424-ايعان الشيعة، ج 5، ص 399؛ مجالس المومنين، ج 1، ص 571.
- 425-لولوه البحرين، ص 226.
- 426-روضات الجنات، ج 2، ص 282.
- 427-ايعان الشيعة، ج 5، ص 398.
- 428-همان، ص 404.
- 429-مقدمه كشف اليقين.
- 430-ايعان الشيعة، ج 5، ص 398.
- 431-همان.
- 432-رياض العلماء، ميرزا عبدالله فندی ج 3، ص 365، قم 1401 ق.
- 433-بحار، ج 107، ص 62، ارشاد الاذهان، ج 1، ص 176.
- 434-ارشاد الاذهان، ج 1، ص 177.
- 435-قصص العلماء، ص 395.
- 436-امل الامل، شيخ حر عاملي، ج 1، ص 15، چاپ ايران، 1362 ق.
- 437-حياه الامام الشهيد الاول، محمد رضا شمس الدين، ص 9 و 27.
- 438-ايعان الشيعة، علامه سيد محسن امين، ج 3، ص 281، تحقيق سيد حسن امين، 1403 ق.
- 439-ايعان الشيعة، ج 3، ص 281.
- 440-امل الامل، ج 1، ص 193.

- 441-همان مدرک، ص 179.
- 442-امل الامل، ج 1، ص 134.
- 443-همان مدرک، ص 67.
- 444-همان مدرک، ص 193.
- 445-همان مدرک، ص 179.
- 446-حياه الامام الشهيد الاول، ص 57.
- 447-همان، ص 41.
- 448-امل الامل، ج 1، ص 193.
- 449-روضات الجنات، محمد باقر خوانساری، ج 7، ص 7؛ بحار الانوار، ج 107، ص 194؛ حياه الامام الشهيد الاول، ص 56.
- 450-مقدمه «اللمعه دمشقيه»، محمد مهدي آصفي، چاپ ده جلدی، ج 1، ص 94.
- 451-مستدرک الوسائل، محدث نوری، ج 3، ص 437.
- 452-مقدمه لمعه، ص 24.
- 453-حياه الامام الشهيد الاول، ص 38.
- 454-روضات الجنات، ج 7، ص 4.
- 455-حياه الامام الشهيد الاول، ص 72.
- 456-شهيدان راه فضيلت، علامه اميني، جلال الدين فارسي، ص 168، چاپ چهارم، 1363 ش، روزبه.
- 457-مقدمه «اللمعه دمشقيه»، ص 24.
- 458-شهيدان راه فضيلت، ص 168.
- 459-روضات الجنات، ج 7، ص 19.
- 460-شهيدان راه فضيلت، ص 139.
- 461-تاريخ الحله، شيخ يوسف کرکوش، نشر شريف رضى قم، ج 1 و 2.
- 462-ريحانه الادب، ميرزا محمد علي مدرس تبريزي، ج 8، ص 193 و المهذب البارع، ابن فهد حلي، تصحيح شيخ مجتبي عراقي ج 1، ص 18 و 19.
- 463-تمکن در توحيد که یکی از اصطلاحات عارفان است يعنى سالک بسوى خدا به توحيد - که بالاترين سير و کمال انسان است - برسد و حالات او در توحيد خدای سبحان هميشگی، پيوسته و دائمی باشد که اين استقرار و ثبوت در توحيد را تمکن در توحيد حضرت حق گویند.

- 464-طبقات اعلام الشيعة، آقا بزرگ تهرانی، ج 4، بخش الضیاء اللامع فی القرن التاسع و بحار الانوار، علامه مجلسی، ج 104 و 105 (اجازات بحار)
- 465-استاد علامه حسن زاده آملی فرموده اند: طلایی که می خواهند در دعا دقت و تامل کنند در خدمت استادی اهل صفا کتابهای دعا را بدین ترتیب درس بگیرند: اول مفتاح الفلاح شیخ بهایی، دوم عده الداعی ابن فهد حلی، سوم قوت القلوب ابوطالب مکی، چهارم اقبال الاعمال سید بن طاووس.
- 466-تعلیقه امل الامل، میرزا عبدالله افندی اصفهانی، چاپ کتابخانه آیت الله مرعشی قم، ص 94 و 95.
- 467-تعلیقه امل الامل، میرزا عبدالله افندی اصفهانی، چاپ کتابخانه آیت الله مرعشی قم، ص 94 و 95.
- 468-ترجمه عده الداعی، حسین فشاہی، چاپ کتابفروشی جعفری مشهد، 1379 ق، ص 8.
- 469-تفسیر حمد و بقره شیخ محمد حسین اصفهانی، چاپ سنگی 1317 ق، ص 199 و 200.
- 470-مجالس المومنین، قاضی نورالله شوشتری، اسلامیه 1354، ج 2، ص 368 - 370.
- 471-در زمان ابن فهد حلی دانشمندی دیگر با همین نام می زیسته است که همنامی این دو عالم موجب اشتباهاتی شده است. نام هر دو ابن فهد است. هر دو شاگردان «ابن متوج» و هر دو شرحی بر «ارشاد» علامه حلی نوشته اند اما یکی اهل حله است و دیگری اهل «احساء» از روستاهای حله. شرح ارشاد ابن فهد احسائی نامی دیگر دارد. ابن فهد حلی از معلمان اخلاق و سیر و سلوک است و جوششی در معرفت و اخلاق داشته ولی ابن فهد احسائی تنها در فقه استاد بوده است، «فهد» نام جد ابن فهد حلی است و نام ابن فهد، احسائی، ترجمه روضات الجنات، محمد باقر ساعدی، اسلامیه 1356، ج 1، ص 109 و 110.
- 472-مستدرک الوسائل، میرزا حسین نوری، چاپ رحلی، ج 3، ص 434.
- 473-بحار الانوار، علامه مجلسی، ج 17 (اجازات) ص 68.
- 474-روضات الجنات، سید محمد باقر خوانساری، ج 1، ص 71، با دخل و تصرف.
- 475-مقدمه مہذب البارغ، ص 13، به نقل از مقایس الانوار، شیخ اسدالله تستری، ص 18.
- 476-ریحانہ الادب، میرزا محمد علی مدرس تبریزی، ج 8، ص 147.
- 477-در عرب رسم چنان است که پسر را به جد منسوب می کنند یعنی علی بن حسین بن عبدالعالی را علی بن عبدالعالی می گویند.

- 478-التنبيهات العليه، شهيد ثانی، تحقيق صفا الدين بصری، ص 28 (چاپ اول آستان قدس رضوی، 1371 ش).
- 479-فوائد رضويه، شيخ عباس قمي، ص 341؛ المهاجره العامليه، جعفر مهاجر، ص 121 و 122 بيروت، 1410 ق.
- 480-مفاخر اسلام، علي دواني، ج 4، ص 440.
- 481-رياض العلماء و حياض الفضلاً، ميرزا عبدالله افندی اصفهانی، ج 3، ص 455 - 460؛ روضات الجنات، سيد محمد باقر خوانساری، ج 4، ص 646؛ دين و سياست در دوره صفويه، رسول جعفریان، ص 410.
- 482-مفاخر اسلام، علي دواني، ج 4، ص 460.
- 483-احسن التواريخ، حسن بيك روملو، تصحيح عبدالحسين نوایی، ص 85.
- 484-مفاخر اسلام، علي دواني، ج 4، ص 442.
- 485-حكيم استر آباد (ميرداماد)، سيد علي موسوی مدرس بهبهانی، ص 11 و 12.
- 486-لولوه البحرين، شيخ يوسف بحرانی، ص 151.
- 487-احسن التواريخ، روملو، ذيل حوادث سال 931 ق.
- 488-آشنایی با علوم اسلامی، شهيد مطهری، چاپ جامعه مدرسین، 1362 ش.
- 489-دين و سياست در دوره صفويه، ص 32، 312، رسائل محقق کرکی، ج 1، رساله سوم.
- 490-ريحانه الادب، ميرزا محمد علي مدرس تبریزی، ج 5، ص 247 و 248.
- 491-ترجمه روضات الجنات، محمد باقر ساعدی، اسلاميه، ج 5، ص 168.
- 492-رياض العلماء و حياض الفضلاً، ج 3، ص 445.
- 493-الذريعه تصانيف الشيعه، آقا بزرگ تهرانی، چاپ اسماعيليان قم.
- 494-امل الامل في علماء جبل عامل، شيخ حر عاملی، ج 2، ص 149. فوائد الرضويه، شيخ عباس قمي، ص 419؛ مفاخر اسلام، علي دواني، ج 4، ص 434؛ مجموعه رسائل محقق کرکی (1 - 3)، تحقيق شيخ محمد حسون، ج 1، ص 33.
- 495-شهيدان راه فضيلت، علامه اميني، ترجمه جلال الدين فارسی؛ فوائد الرضويه، ص 133؛ مفاخر اسلام، ج 4، ص 449 و 450.
- 496-شهيدان راه فضيلت، ...
- 497-مفاخر اسلام، علي دواني، ج 4، ص 481.

- 498-اعیان الشیعه، سید محسن امین عاملی، ج 7، ص 149.
- 499-روضات الجنات، خوانساری، ج 3، ص 352.
- 500-ر.ک: الذریعه، آقا بزرگ تهرانی، ج 1، ص 193، ج 2، ص 296، ج 3، ص 58، ج 4، ص 433 و 452، ج 5، ص 278، ج 11، ص 126 و 275، ج 20، ص 378.
- 501-امل الامل، ج 1، ص 90 و 91.
- 502-اعیان شیعه سید محسن امین عاملی، ج 7، ص 154.
- 503-نقد الرجال، سید مصطفی تفرشی، ص 29.
- 504-امل الامل، قسم دوم، ص 23.
- 505-بحار الانوار، علامه محمد باقر مجلسی، ج 1، ص 42.
- 506-فوائد الرضیه، شیخ عباس قمی، ص 23.
- 507-همان، ص 45.
- 508-همان.
- 509-موسوعة العتبات المقدسه، جعفر الخلیلی، ج 7، ص 57.
- 510-الدر المنثور، شیخ علی بسط الشهید الثانی، ج 2، ص 202.
- 511-انوار النعمانیه، سید نعمت الله جزایری، ج 3، ص 40.
- 512-همان، ج 2، ص 302.
- 513-همان، بحار الانوار، ج 52، ص 174.
- 514-اشاره به آیه «قال هی عصای اتوکا علیها و...» در این آیه خداوند از حضرت موسی علیه السلام پرسید این چیست در دست تو و او در پاسخ گفت این عصای من است بر آن تکیه می کنم و بوسیله آن برگ را برای گوسفندان جدا می کنم و فایده های دیگری هم برایم دارد.
- 515-قصص العلماء، میرزا محمد تنکابنی، ص 345.
- 516-احقاق الحق، ج 1، مقدمه، ص فد.
- 517-مجالس المومنین، ج 1، ص 71.
- 518-شهیدان راه فضیلت، علامه امینی، ترجمه جلال الدین فارسی، ص 291.
- 519-مجالس المومنین، ج 1، ص 71.
- 520-مقدمه احقاق الحق، ج 1، ص 84.
- 521-همان مدرک.
- 522-همان مدرک ص 84.

- 523-همان، ص 88.
- 524-لغتنامه دهخدا، ج 5 (الف)، ص 3180.
- 525-تاریخ تمدن، گوستاولوبون، ص 235.
- 526-تذکره علمای امامیه پاکستان - سید حسین عارف نقوی، ترجمه دکتر محمد هاشم، ص 15.
- 527-صوارم المهرقه، ص «کح» (فیض الاله)
- 528-ریحانه الادب، ج 3، ص 385.
- 529-روضات الجنات، ج 8، ص 160.
- 530-الامل الامل، ج 2، ص 337.
- 531-ریحانه الادب، ج 3، ص 386.
- 532-احقاق الحق، ج 1، ص 110 و 111 (حیاه القاضی) ص فی و مافیه.
- 533-همان، ص 158.
- 534-رجوع شود به صوارم المهرقه ص - کح - (فیض الاله)
- 535-رجوع شود به مجالس المومنین، ج 1، ص 572 و 573.
- 536-مجالس المومنین، ج 1، ص 433.
- 537-اگر چنین است که پیامبر درباره حضرت علی علیه السلام فرموده است: لحمک لحمی (یعنی ای علی، گوشت تو گوشت من است)، پس نام بردن از علی علیه السلام بدون صلوات بر علی علیه السلام، بی ادبی نسبت به پیامبر است.
- 538-احقاق الحق، ج 1، ص 159.
- 539-ریحانه الادب، ج 3، ص 386.
- 540-مجالس المومنین، ج 2، ص 375.
- 541-فوائد الرضویه، محدث قمی، ص 697.
- 542-ریحانه الادب، محمد علی مدرس تبریزی، ج 4، ص 126-129، زین الدین بن علی بن احمد عاملی (شهید ثانی) (مشعل شریعت) (از مجموعه دیدار با ابرار) علی صادقی، ص 45، اعیان الشیعه، ج 6، ص 56-64.
- 543-در اعیان الشیعه تاریخ تولد وی چنین آمده است: پنجشنبه، سیزده روز مانده به محرم 953 ق (ر.ک: ج 9، ص 234).
- 544-اعیان الشیعه، ج 6، ص 59.

545- محقق کرکی که به نام محقق ثانی مشهور است از فقیهان بلند پایه ای است که به درخواست شاه سلیمان صفوی بین سالهای 916 تا 929 ق از حوزه علمیه نجف به قزوین آمد و در سال 936 ق از سوی شاه طهماسب ریاست علمای شیعه ایران را با عنوان «شیخ الاسلام» پذیرفت. «شیخ الاسلام» عنوانی همپایه «ولی فقیه» در آن عصر بود. پس از وفاتش منصب «شیخ الاسلام» به شاگردش شیخ علی منشار رسید و پس از رحلت او دامادش شیخ بهایی سومین مجتهد جبل عامل است که به عنوان شیخ الاسلام انتخاب شد.

546- فوائد الرضویه، شیخ عباس قمی، ص 249 و 506. طبقات اعلام الشیعه، شیخ بزرگ تهرانی، ج 5، ص 86 و 87.

547- در اعیان الشیعه «سید حسن» آمده است.

548- در اعیان الشیعه آمده است که وی نوه صاحب معالم، است.

549- در اعیان الشیعه «شریف الدین» آمده است.

550- کشکول شیخ بهایی، ترجمه ساعدی، ص 6. فقه‌های نامدار شیعه، عبدالرحیم عقیقی بخشایشی، ص 223. طبقات اعلام الشیعه ج 5، ص 85 و 86. اعیان الشیعه، ج 9، ص 224.

551- و لا تترکوا الی الدین ظلموا فتمسکم النار (سوره هود، آیه 113) به ستمگران تکیه نکنید که آتشی شما را فرا خواهد گرفت.

552- صحیفه نور، ج 1، ص 285.

553- طبقات اعلام الشیعه، ج 5، ص 87.

554- اتم: کوچکترین جزء یک عنصر که با چشم دیده نمی شود و سابقاً آن را جزء لایتجزی می پنداشتند فرهنگ فارسی، محمد معین، ج 1، ص 137 و 138.

555- ریحانه الادب، ج 3، ص 308 - 312؛ امل الامل، شیخ محمد بن حسن حر عاملی، تحقیق سید احمد حسینی، ج 1، ص 155 و 156؛ اعیان الشیعه، ج 9، ص 244 و 245؛ فلاسفه شیعه، ص 429.

556- سفینه البحار، شیخ عباس قمی، ج 2، در ذیل کلمه وطن.

557- وی یکی از عرفاست.

558- الکنی و الالقاب، شیخ عباس قمی، ج 2، ص 101.

559- ملا صدرا، هانری کرین، ترجمه ذبیح الله منصور، ص 9.

560- ملا صدرا، ص 28

سال تولد محمد قوامی شیرازی به استناد نوشته ای از خود او که در سال 1037 در حاشیه یکی از مباحث مهم کتاب اسفار و کتاب مشاعر نوشته است و سن خود را 58 سال خوانده در سال 979 یا اوائل 980 ذکر شده است اما از کیفیت تربیت و اساتید و مدارس و رشد دوره جوانی او منابع قابل اعتمادی به دست نیامد و جز داستانی که خلاصه آن در بالا ذکر شد اطلاعی نداریم ولی با توجه به ویژگیهای فرهنگی و سیاسی آن روز ناحیه فارس و آرامشی که در دوره حکمرانی میرزا محمد خدابنده (برادر شاه اسماعیل دوم و پدیر شاه عباس بزرگ) و طرفداری او از دانشمندان بر منطقه حاکم بود و بویژه موقعیت خواجه ابراهیم قوامی که در دستگاه حکومتی و در میان مردم احترام و اعتبار داشت باید گفت دوران کودکی و نوجوانی صدرا با تربیت و رشد علمی خوب یا ممتازی همراه بوده است.

561- اسفار، ج 1، ص 4.

562- همان، ص 11.

563- تفسیر سوره واقعه (مقدمه)

564- شرح اسفار، ج 6، بخش اول، مقدمه، ص 49 - 48.

565- یادنامه ملاصدرا، نشر دانشگاه تهران، ص 2.

566- اسفار، ج 1، ص 6.

567- بحار الانوار، علامه محمد باقر مجلسی، ج 6، ص 216.

568- اسفار، ج 1، ص 6 و 7.

569- مجله فرهنگ ایران زمین، ج 13، ص 84 - 100.

570- همان، ص 8.

571- سفینه البحار، ج 2، ص 17 (ماده صدر)

572- اتحاد عاقل به معقول، ص 107، 109.

573- اسفار، ج 1، ص 8.

574- مجله فرهنگی ایران زمین، ج 13، ص 84 - 100

575- یادنامه ملاصدرا، ص 2.

576- همان، ص 15.

577- شیعه در اسلام، نشر بنیاد علمی و فکری علامه، ص 62.

578- خدمات متقابل اسلام و ایران، ص 586.

579- کشف الاسرار، ص 36 - 53.

- 580- خدمات متقابل اسلام و ایران، ص 587.
- 581- مجموعه آثار شهید مطهری، ج 13، ص 249 و 252.
- 582- تاریخ فلسفه در اسلام، انتشارات سمت، ج 1، ص 496.
- 583- اسفار، ج 8، ص 303.
- 584- روضات الجنات، ج 4، ص 120.
- 585- مستدرک اعیان الشیعه، ج 3، ص 43.
- 586- مقدمه معادن الحکمه، چاپ انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی، ص 15.
- 587- اعیان الشیعه، ج 3، ص 83 (مستدرک)
- 588- همان.
- 589- مقدمه معادن الحکمه، ص 15.
- 590- اعیان الشیعه همان
- 591- مرآه الاحوال، نقل از بحار الانوار، محمد تقی مجلسی، ج 102، ص 105.
- 592- روضه المتقین، محمد تقی مجلسی، ج 14، ص 382.
- 593- بحار الانوار، ج 2، ص 111.
- 594- مرحوم محمد تقی مجلسی خود نقل می کند آن هنگام که هنوز به سن بلوغ نیز نرسیده بود، در درس شیخ، بر او اشکالی علمی وارد کرد و شیخ نیز پس از آنکه حرف مجلسی را حق یافت از نظر خود دست برداشت و گفته محمد تقی را در حضور شاگردان تایید نمود. (روضه المتقین، ج 14، ص 404).
- 595- بحار الانوار، ج 102، ص 113.
- 596- این اجازه نامه در بحار الانوار، ج 107، ص 32 - 37 آمده است.
- 597- روضات الجنات، محمد باقر خوانساری، ج 2، ص 119.
- 598- قصص العلماء، میرزا محمد تکابنی، ص 214، اجازه نامه ملا محمد تقی مجلسی به فرزندش محمد باقر مجلسی.
- 599- روضه المتقین، ج 14، ص 434.
- 600- درباره رویا می توانید به کتاب هزار و یک نکته، نوشته استاد آیت الله حسن زاده آملی، ص 19 - 23 مراجعه کنید.
- 601- روضه المتقین، ج 14، ص 434 و 435.

- 602- کتاب «من لایحضره الفقیه» از نظر زمان تالیف، دومین کتاب از چهار کتاب عمده روایی شیعه است سه کتاب دیگر: «کافی» تالیف شیخ کلینی (ره) (متوفی 329 ق.)، «استبصار» و «تهذیب الاحکام» تالیف شیخ طوسی (ره) (م 460 ق.) می باشند.
- 603- مشخصات آنها در الذریعه، آقا بزرگ تهرانی، ج 6، ص 223 و 224 و ج 16، ص 94 ذکر شده است. پ
- 604- روضه المتقین، ج 14، ص 505.
- 605- این مطلب از چند اجازه نامه که برای تتی چند از شاگردان صادر کرده، معلوم است. ر. ک: بحار الانوار، ج 107، اجازه نامه های محمد تقی مجلسی، روضات الجنات، ج 2، ص 123.
- 606- فهرست نام آنان و تاریخ اخذ اجازه نامه ها در کتاب زندگینامه علامه مجلسی، سید مصلح الدین مهدوی، ج 2، ص 288 به بعد به طور تفصیلی آمده است.
- 607- روضات الجنات، ج 2، ص 123.
- 608- جامع الرواه، محمد بن علی اردبیلی، ج 2، ص 82، به نقل از علامه محمد باقر مجلسی.
- 609- سوره عنکبوت، آیه 69.
- 610- قصص العلماء، ص 228، اشاره به آیه قرآن است «الا ان اولیاً الله لاخوف علیهم و لا هم یحزنون».
- 611- محارن الحکمه فی... محمد علم الهدی، ج 1، ص 9 - 12، انتشارات جامعه مدرسین قم.
- 612- نام وی در کتابها نیامده است.
- 613- رساله شرح صدر، ضمیمه ده رساله فیض کاشانی، ص 58، چاپ مرکز تحقیقات علمی و دینی امیرالمؤمنین، اصفهان.
- 614- همان، ص 59 و 60.
- 615- همان، ص 61 و 62 و دیوان فیض، سه جلدی چاپ جدید، به تصحیح آقای مصطفی فیضی، مقدمه جلد اول.
- 616- معادن الحکمه، ج 1، ص 9 و 16.
- 617- همان.
- 618- همان، ص 26 - 30.
- 619- دیوان فیض، ج 1، ص 95 و 158.

- 620- الواقی، ج 1، نشر مکتبه الامام امیرالمؤمنین علیه السلام اصفهان، ص 23 و مقدمه دیوان فیض، ج 1.
- 621- دیوان فیض، ج 1، ص 75 و مقدمه الواقی، ج 1 و مقدمه ده رساله فیض.
- 622- مقالات و بررسی ها، دفتر 45 و 46، دانشکده الهیات و معارف اسلامی تهران، ص 58.
- 623- مقدمه ده رساله فیض.
- 624- رساله شرح صدر و رساله المشواق.
- 625- رساله انصافیه و رساله المشواق چاپ سال 48، ص 9 به بعد، تصحیح آقای مصطفی فیض.
- 626- دیوان فیض، چاپ جدید به تصحیح و تحقیق آقای مصطفی فیضی.
- 627- دیوان اشعار، چاپ سنایی، ص 262.
- 628- دیباچه گلزار قدس، نسخه خطی، و دیوان فیض چاپ جدید، ج 1، ص 193.
- 629- مقالات و بررسی ها، نشریه دانشکده الهیات و معارف اسلامی، تهران 56 - 45، مقالات آقای دکتر علیرضا فیض.
- 630- مقدمه دیوان اشعار، ج 1، ص 65، به نقل از الواقی.
- 631- جامع الرواه، ج 2، ص 42.
- 632- امل الامل، ج 4، ص 305.
- 633- زهر الربیع، ص 164.
- 634- روضات الجنات، ج 6، ص 79.
- 635- الکنی و الالقاب، ج 3، ص 39.
- 636- خاتمه مستدرک الوسائل، ص 42.
- 637- الغدیر، ج 11، ص 362.
- 638- مجموعه آثار، ج 4، ص 661.
- 639- مهر تابان، سید محمد حسین حسینی تهرانی، ص 26.
- 640- مقدمه الواقی، ج 1، ص 31.
- 641- همان، ص 18 و 29.
- 642- در تدوین این مقاله، علاوه بر زندگینامه های مکتوب از سوی فیض در رساله های «شرح الصدر»، «اعتذاریه»، «الانصاف» و نوشته های دیگران، از مقدمه محققانه دانشمند و ادیب معاصر آقای مصطفی فیضی بر «دیوان اشعار فیض» استفاده برده ام.

- 643- اعيان الشيعه، ج 1، ص 199.
- 644- همان، ج 1، ص 13.
- 645- مجالس المؤمنین، ج 1، ص 177.
- 646- امل الامل، ج 1، ص 9، به نقل از اعيان الشيعه.
- 647- شهيدان راه فضيلت، ص 329.
- 648- امل الامل، ج 1، ص 107.
- 649- شهيدان راه فضيلت، ص 330.
- 650- امل الامل، ج 5، ص 65.
- 651- وسايل الشيعه، شيخ حر عاملی، ج 20، ص 49؛ القائده الخامسه.
- 652- در خصوص اتمام كتاب به الدريعه، ج 1، ص 271، رجوع شود.
- 653- جواهر السنیه، ترجمه زين العابدين كاظمی خلخالی، ص 5.
- 654- الصحيفه الثانيه السجاديه، ص 5.
- 655- الدريعه، ج 1، ص 271.
- 656- الدريعه، ج 2، ص 506.
- 657- الدريعه، ج 7، ص 246.
- 658- القوائد الطوسييه، ص 6.
- 659- بدايه الهدياه و لب الوسائل، ج 1، ص 1.
- 660- رياض العلماء، ج 5، ص 75.
- 661- هدايه الامه، ص 4.
- 662- شهداً الفضيله، ص 210.
- 663- الدريعه، ج 9، ص 234.
- 664- امل الامل، ج 1، ص 32.
- 665- اهل «معن» از توابع بحرين.
- 666- هدايه الامه، شيخ حر عاملی، ج 1، مقدمه، به قلم محمد كاظم مدير شانچي.
- 667- اعيان الشيعه، ج 9، ص 167.
- 668- گنجينه آثار قم، عباس فيض، ص 248.
- 669- امل الامل، ج 1، مقدمه، ص 50.
- 670- سجع البلابل، ج 1، مقدمه.

- 671- العلامه السيد هاشم البحراني، فارس تبريزيان، ص 19.
- 672- جامع الانساب، محمد علي روضاتي، ص 23.
- 673- العلامه السيد هاشم بحراني، ص 21، 24.
- 674- برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به کتاب «سیمای بحرین» تألیف علی محمدی، از مجموعه دیار ابرار.
- 675- دائره المعارف، تشیع، ج 3، 119.
- 676- زندگینامه علامه بحرانی، سید محمد برهانی، ص 73.
- 677- العلامه السيد هاشم البحراني، ص 39.
- 678- زندگینامه علامه بحرینی، ص 65.
- 679- ریاض العلماء و حیاض الفضلا، ج 5، ص 299.
- 680- مقدمه تفسیر الهادی و مصباح النادی، علامه بحرانی، ص 83.
- 681- العلامه السيد هاشم البحراني، ص 42، زندگینامه علامه بحرینی، ص 73.
- 682- لولوه البحرین، شیخ یوسف بحرانی، ص 66، 67.
- 683- روضات الجنات، محمد باقر خوانساری، ج 8، ص 183.
- 684- امل الامل، حر عاملی، ج 2، ص 341.
- 685- لولوه البحرین، ص 75.
- 686- همان، ص 74؛ الذریعه، آقا بزرگ تهرانی، ج 10، ص 258.
- 687- معارف الرجال، محمد حرز الدین، ج 2، ص 330.
- 688- الذریعه، ج 7، ص 79 و ج 8، شماره 447.
- 689- العلامه السيد هاشم البحراني، ص 48.
- 690- سیر حدیث در اسلام، سید احمد میرخانی، ص 332.
- 691- مدینه المعاجز، سید هاشم بحرانی، ج 1، مقدمه، ص 28.
- 692- علامه بحرانی، ص 113، 114، 115.
- 693- العلامه السيد هاشم بحراني، ص 57.
- 694- غایه المرام، سید هاشم بحرانی، ص 109، 126، 191، 200.
- 695- البرهان، سید هاشم بحرانی، ج 4، ص 551.
- 696- لولوه البحرین، ص 65.
- 697- همان.

698-لولوه البحرين، ص 63؛ الكنى و الالقاب، شيخ عباس قمى، ج 3، ص 93؛ قصص العلماء، ص 63؛ اعيان الشيعه، سيد محسن امين عاملى، ج 51، ص 8؛ انوار البدرين، على بلادى، ص 136.

- 699-العلامه السيد هاشم بحراني، ص 57.
700-لولوه البحرين، ص 63، 64.
701-امل الامل، ص 341.
702-فوائد الرضويه، ج 2، ص 705.
703-اعيان الشيعه، ج 51، ص 8، ج 10، ص 249.
704-انتخاب الجيد من تنبيهات السيد، ص 2.
705-مراقد المعارف، ج 2، ص 358.
706-ترتيب التهذيب، مقدمه.
707-خدمات متقابل اسلام و ايران، ص 409.
708-جواهر الكلام، ج 3، ص 295.
709-لولوه البحرين، ص 63.
710-انوار البدرين، ص 140.
711-زندگينامه علامه بحرینی، ص 93.
712-الذريعه، ج 13، شماره 1092.
713-زندگينامه علامه بحرینی، ص 94، 95.
714-همان.
715-خنج از شهرهای استان فارس.
716-زندگينامه علامه بحرینی، ص 94، 95.
717-مهر از شهرهای جنوبی استان فارس و از توابع شهرستان لامرد است.
718-ريحانه الادب، محمد على مدرس تبریزی، ج 5، صفحه 196.
719-الذريعه، آقا بزرگ تهرانی، ج 1، ص 151.
720-زندگينامه علامه مجلسی، سيد مصلح الدين مهدوی، ج 1، ص 53.
721-کارنامه علامه مجلسی، ص 145.
722-زندگينامه علامه مجلسی، ج 1، ص 55.
723-همان، ص 426.

- 724- یادنامه علامه مجلسی، ص 5.
- 725- همان، ص 5.
- 726- نابغه فقه و حدیث، ص 148.
- 727- زندگینامه علامه مجلسی، ج 1، ص 148.
- 728- زندگینامه علامه مجلسی، ص 66.
- 729- ر.ک: زندگینامه علامه مجلسی، ج 2، ص 4 - 115، نویسنده محترم آن کتاب به نام 181 نفر از شاگردان و مجارین علامه اشاره کرده است.
- 730- نابغه فقه و حدیث، ص 94.
- 731- زندگینامه علامه مجلسی، ج 1، ص 180.
- 732- نابغه فقه و حدیث، ص 219.
- 733- کتاب معتبر شیعه از شیخ طوسی.
- 734- الامل الامل، حر عاملی، ج 2، ص 248.
- 735- یادنامه علامه مجلسی، ص 26.
- 736- اعیان الشیعه، ج 9، ص 183.
- 737- زندگینامه علامه مجلسی، ج 1، ص 117.
- 738- مقدمه بحار الانوار، یادنامه علامه مجلسی، ص 6 و 7 و 8.
- 739- کارنامه علامه مجلسی، مقدمه بحار، ص 51.
- 740- کشف الاسرار، ص 319.
- 741- یادنامه علامه مجلسی، ص 25.
- 742- ترجمه روضات الجنات، ج 2، ص 86.
- 743- فوائد الرضویه، شیخ عباس قمی، ص 413.
- 744- زندگینامه علامه مجلسی ج اول، ج 1، ص 160.
- 745- همان مدرک، ص 161.
- 746- الکنی و القاب، ج 2، ص 123.
- 747- زندگینامه علامه مجلسی، ج 1، ص 161.
- 748- یادنامه علامه مجلسی، ص 26.
- 749- ترجمه اعتقادات علامه مجلسی، ص 78.
- 750- روضات الجنات، ج 2، ص 79.

- 751-انقراض سلسله صفويه، ص 43.
- 752-همان.
- 753-همان، ص 39.
- 754-همان، ص 43.
- 755-همان، ص 43.
- 756-قصص العلماء، ميرزا محمد تنكابني، ص 205.
- 757-نابغه فقه و حديث، سيد محمد جزايري، ص 10.
- 758-تحفه العالم، عبد اللطيف بن ابيطالب شوشتری، ص 53.
- 759-الانوار النعمانيه، في بيان معرفه النشاه الانسانيه، سيد نعمت الله جزايري، ج 4، ص 304 - 307.
- 760-الانوار النعمانيه، في بيان معرفه النشاه الانسانيه، سيد نعمت الله جزايري، ج 4، ص 304 - 307.
- 761-همان، ص 308 - 310.
- 762-همان، ص 308 - 310.
- 763-همان، ص 312.
- 764-همان، ص 312.
- 765-همان، ص 308 - 310.
- 766-همان، ص 308 - 310.
- نابغه فقه و حديث، ص 125.
- 767-نابغه فقه و حديث، ص 125.
- 768-همان، ص 145.
- 769-كشف الاسرار في شرح الاستبصار، سيد نعمت الله جزايري، تحقيق سيد طيب جزايري، ج 1، ص 58.
- 770-نابغه فقه و حديث، ص 129.
- 771-همان، ص 106.
- 772-قصص العلماء، ميرزا تنكابني، ص 437.
- 773-رياض العلماء و حياض الفضلا، ميرزا عبدالله افندي اصفهاني، ص 56 و 256.
- 774-تحفه العالم، ص 55.

- 775- نابغه فقه و حدیث، ص 92.
- 776- کشف الاسرار، ج 1، ص 49.
- 777- چکیده ای از زندگانی عقبری، فقه و حدیث سید جزایری، سید طیب جزایری 7، ص 14.
- 778- کشف الاسرار، ج 1، ص 49.
- 779- نابغه فقه و حدیث، ص 12.
- 780- کشف الاسرار، ج 1، ص 59.
- 781- الانوار النعمانیه، ج 4، ص 316 - 313.
- 782- همان، ص 329 - 319.
- 783- همان، ص 329 - 319.
- 784- همان، ص 329 - 319.
- 785- همان، ص 329 - 319.
- 786- همان، ص 329 - 319.
- 787- همان، ص 329 - 319.
- 788- همان، ص 329 - 319.
- 789- همان، ص 329 319.
- 790- نابغه فقه و حدیث ص 18 - 15.
- 791- نابغه فقه و حدیث ص 18 - 15.
- 792- نابغه فقه و حدیث ص 18 - 15.
- 793- نابغه فقه و حدیث ص 18 15.
- 794- نابغه فقه و حدیث ص 18 - 15.
- 795- نابغه فقه و حدیث ص 18 - 15.
- 796- نابغه فقه و حدیث ص 18 - 15.
- 797- نابغه فقه و حدیث ص 18 - 15.
- 798- کشف الاسرار، ج 1، ص 245.
- 799- نابغه فقه و حدیث، ص 289 - 290.
- 800- کشف الاسرار، ج 1، ص 147 - 148.
- 801- همان، ص 68 - 103.

- 802-همان، ص 106 - 238؛ چکیده ای از زندگانی سید جزایری، ص 16 - 17.
- 803-نابغه فقه و حدیث، ص 225.
- 804-فیض العلام فی عمل الشهور و وقایع الایام، شیخ عباس قمی، ص 81.
- 805-کشف الاسرار، ج 1، ص 442 - 445.
- 806-کشف الاسرار، ج 1، ص 442 - 445.
- 807-چکیده ای از زندگانی عبقری فقه و حدیث سید جزایری، ص 21 - 20.
- 808-کشف الاسرار، ج 1، ص 442 - 445.
- 809-فوائد الرضویه، شیخ عباس قمی، ص 270.
- 810-ریحانه الادب، محمد علی مدرس، چاپ سوم، ج 2، ص 91.
- 811-سلافه العصر فی محاسن الشعراً بکل مصر، سید علی خان مدنی، المکتبه المرتضویه لا حیاة الآثار الجعفریه، ص 124.
- 812-سبحه المرجان فی آثار هندوستان، چاپ سنگی، ص 86.
- 813-سلافه العصر فی محاسن الشعراً بکل مصر، سید علی خان مدنی، المکتبه المرتضویه لاحیاء الآثار الجعفریه، ص 125.
- 814-همان کتاب، ص 133 و 134، 217، 302، 303، 308، 491 و 492.
- 815-سبحه المرجان فی آثار هندوستان، غلامعلی آزاد، چاپ سنگی، ص 46.
- 816-همان. پ
- 817-همان، ص 85.
- 818-سلافه العصر فی محاسن الشعراً بکل مصر، سید علی خان مدنی، المکتبه المرتضویه لاحیاء الآثار الجعفریه، ص 323 و 324.
- 819-اعیان الشیعہ، محسن امین، دارالتعاریف، بیروت، 1983 م، ج 4، ص 136.
- 820-سلافه العصر فی محاسن الشعراً بکل مصر، سید علی خان مدنی، المکتبه المرتضویه لاحیاء الآثار الجعفریه، ص 253 و 254 و 359.
- 821-اعیان الشیعہ، محسن امین، دارالتعاریف، بیروت، ج 8، ص 71.
- 822-همان کتاب، ص 7.
- 823-همان، ص 554 - 556.
- 824-همان، ص 7.
- 825-الحدائق الندیہ فی شرح الصمدیہ، سید علی خان مدنی، چاپ سنگی، ص 583.

- 826-همان.
- 827-سلافه العصر... ص 193 و 194.
- 828-همان، ص 559.
- 829-سبحه المرجان... ص 86.
- 830-همان.
- 831-مستدرک الوسائل، میرزا حسین نوری، چاپ سنگی، مکتبه الاسلامیه، ج 3، ص 386.
- 832-الدرجات الرفیعه فی طبقات الشیعہ، سید علی خان مدنی، مکتبه الحیدریه، نجف 1381 ق، مقدمه صادق بحر العلوم، ص 4.
- 833-همان.
- 834-سبحه المرجان... ص 87.
- 835-انوار الربیع، سید علی خان مدنی، ص 85.
- 836-فوائد الرضویه، ص 271.
- 837-الدرجات الرفیعه... مقدمه بحر العلوم، ص 4.
- 838-ریاض السالکین فی... چاپ اول، نشر جامعه مدرسین قم، 1409 ق، مقدمه ناشر، ص 18.
- 839-همان، ج 7، ص 447.
- 840-الدرجات الرفیعه... مقدمه بحر العلوم، ص 4.
- 841-ریاض السالکین... ج 1، ص 40.
- 842-فوائد الرضویه، ص 270.
- 843-سبحه المرجان... ص 86.
- 844-همان، ص 86.
- 845-اعیان الشیعہ، ص 386.
- 846-ریاض السالکین، مقدمه، مؤلف، ص 46 - 49.
- 847-فوائد الرضویه، ص 270.
- 848-الدرجات الرفیعه... مقدمه بحر العلوم، ص 6.
- 849-اعیان الشیعہ، ج 8، ص 152.
- 850-شیخ عباس قمی، سفینه البحار و مدینه الحکم و الآثار، ج 2، ص 246، نشر سنایی، تهران 1363.

- 851-لولوه البحرين، شيخ يوسف بحراني، ص 442.
- 852-همان، ص 443 - 444.
- 853-همان، 445، مقدمه الفاخره، ص 191 - 196.
- 854-وحيد بهبهاني، علي دولتي، ص 123 - 124. حدائق الناضره، شيخ يوسف بحراني، ج 1، ص 167.
- 855-مقدمه الفاخره، ص 235 - 236.
- 856-مقدمه الفاخره، ص 280 - 301.
- 857-وحيد بهبهاني، ص 124.
- 858-فوائد الرضويه، شيخ عباس قمي، ص 404.
- 859-قصص العلماء، ص 157.
- 860-وحيد بهبهاني، علي دواني، ص 112 - 151.
- 861-همان.
- 862-همان.
- 863-همان، ص 151 - 155.
- 864-همان.
- 865-همان، ص 120 - 121.
- 866-سيميای بهبهان، تاليف سيد سيف الله نحوي، از مجموعه ديار ايران.
- 867-همان.
- 868-قصص العلماء، ص 157 و 158.
- 869-همان.
- 870-همان.
- 871-همان، ص 159.
- 872-وحيد بهبهاني، ص 123 . 124.
- 873-همان.
- 874-فوائد الرضويه، ص 715.
- 875-همان، ص 407.
- 876-فردوس التواريخ، باب دوم.
- 877-قصص العلماء، ص 159.

- 878-همان.
- 879-بگو چه کسی زیورهای خدا را برای بندگانش پدید آورده حرام کرده است...؟
- 880-همان.
- 881-وحید بهبهانی، ص 140.
- 882-دارالسلام، عراقی، ص 561 و 562.
- 883-فردوس التواریخ، باب دوم.
- 884-وحید بهبهانی، ص 136.
- 885-فوائد الرضویه، ص 405.
- 886-وحید بهبهانی، ص 169 و 170.
- 887-همان، ص 169 و 170.
- 888-دارالسلام، ص 561 و 562.
- 889-وحید بهبهانی، ص 254.
- 890-ر.ک: «تاریخ کاشان» و «مردان بزرگ کاشان» از سهیل کاشانی و کوروش زعیم.
- 891-مرحوم آیت الله مجاهد سید ابوالقاسم کاشانی در تقریظ خود بر کتاب «لباب الالقباب» و همچنین صاحب کتاب پرارزش «اعیان الشیعه» به این مطلب بطور صریح اشاره می کنند.
- 892-مقدمه جامع السادات، محمد مهدی نراقی، ج 1، (محمد رضا مظفر)
- 893-مقدمه اللمعه الالهیه، محمد مهدی نراقی، حسین نراقی، ص 7، چاپ انتشارات انجم فلسفه، 1357 ق. (از حسن نراقی).
- 894-همان، ص 8.
- 895-انیس الموحدین، ص 116، انتشارات الزهراء، 1363 هـ.ش.
- 896-اعیان الشیعه، سید محسن امین، ج 10، ص 143.
- 897-لباب الالقباب، ص 93.
- 898-مقدمه شرح الالهیات من کتاب الشفاء، محمد مهدی نراقی، ص 22. (از حسن نراقی)
- 899-ر.ک: مقدمه های «جامع السعادات» و «اللمعه الالهیه».
- 900-همان.
- 901-مشاهیر دانشمندان اسلام، شیخ عباس قمی، ج 3، ص 19. و اعیان الشیعه، ج 3، ص 402.
- 902-روضات الجنات، میرزا محمد باقر خوانساری، ج 1، ص 625.

- 903-اعیان الشیعه، ج 10، ص 167.
- 904-الذریعه الی تصانیف الشیعه، آقا بزرگ تهرانی، ج 6، ص 205، ش 1136.
- 905-اعیان الشیعه، ج 10، ص 317.
- 906-همان، ص 67، و الذریعه، ج 24، ص 42، ش 210.
- 907-همان، ص 18.
- 908-همان، ص 16 و 17.
- 909-همان، ج 2، ص 248.
- 910-همان، ص 240.
- 911-برای توضیح بیشتر در مورد کتابهای ایشان، ر.ک: ملا مهدی نراقی، «منادی اخلاق» شماره 5 دیدار با ابرار.
- 912-همان، ص 66.
- 913-همان، ص 75.
- 914-انیس الموحدین، مقدمه از استاد حسن زاده آملی، ص 14.
- 915-همان.
- 916-قرد العیون فی الوجود و الماهیه، مقدمه از سید جلال الدین آشتیانی، ص 56.
- 917-ریحانه الادب، محمد علی مدرس، ج 6، ص 163 و شرح الالهیات، مقدمه از حسن نراقی.
- 918-تاریخ اجتماعی کاشان، حسن نراقی، ص 287.
- 919-ر.ک: تاریخ مشروطه ایران، احمد کسروی.
- 920-فوائد الرضویه، شیخ عباس قمی، ص 676، مستدرک الوسائل، میرزا حسین نوری، ج 3، ص 383، قصص العلماء، میرزا محمد تنکابنی، ص 168، اعیان الشیعه، محسن امین عاملی، ج 10، ص 158.
- 921-فوائد الرضویه، ص 476. قصص العلماء، ص 168، اختران تابناک، ذبیح الله محلاتی، ج 1، ص 412.
- 922-مقدمه فوائد الرجالیه، ص 33، فقهای نامدار شیعه، عقیقی بخشاشی، ص 291.
- 923-سید بحرالعلوم دریای بی ساحل، نورالدین علی لو، ص 25 - 32.
- 924-مقدمه الفوائد الرجالیه.
- 925-مکارم الاتار، ج 1، ص 417 - 421.

- 926-اعیان الشیعه، ج 10، ص 159.
- 927-روضات الجنات، سید محمد باقر خوانساری، ج 7، ص 204.
- 928-مقدمه فوائد الرجالیه، ص 35.
- 929-مکارم الاثار، ج 1، ص 417.
- 930-مستدرک الوسائل، ج 3، ص 385، اعیان الشیعه، ج 6، ص 225، ج 7، ص 167، معارف الرجال، محمد حرز الدین، ج 2، ص 59. شعرای الغری، ج 12، ص 129 - 159، مقدمه فوائد الرجالیه، ص 67 - 70.
- 931-اعیان الشیعه، ج 10، ص 160، شعرای الغری، ج 12، ص 139
- 932-مقدمه فوائد الرجالیه، ص 95 و 96، ماضی النجف و حاضرها، ج 1، ص 96 و 105 و 246.
- 933-اختران تابناک، ج 1، ص 428.
- 934-مقدمه فوائد الرجالیه، ص 35.
- 935-همان، 38.
- 936-قصص العلماء، ص 173.
- 937-ر.ک: همان، ص 171.
- 938-منتهی الامال، شیخ عباس قمی، ج 2، ص 547، فوائد الرضویه، ص 680. ت
- 939-گنجینه دانشمندان، محمد شریف رازی، ج 8، ص 371.
- 940-فوائد الرضویه، ص 682.
- 941-اعیان الشیعه، محسن امین عاملی، ج 4، ص 288.
- 942-مفتاح الکرامه، سید جواد عاملی، ج 4، ص 771.
- 943-مجله حوزه، شماره چهارم، سال پنجم، ص 55.
- 944-مقدمه مفتاح الکرامه.
- 945-ماکان فیہ من تحقیق سمین فهو للاستاذ و ماکان فیہ و من تحت فهولی، اگر در نوشته من یک مطلب تحقیقی با ارزشی بود از آن استاد است و اگر یک مطلب ضعیفی دیدی از آن من است. مفتاح الکرامه، ج 4، ص 773.
- 946-اعیان الشیعه، ج 4، ص 290.
- 947-همان، ج 4، ص 293.
- 948-اعیان الشیعه، ج 9، ص 410.

- 949-مفتاح الكرامه، ج 4، ص 773.
- 950-همان، ج 9، ص 210.
- 951-اعيان الشيعه، ج 4، ص 288.
- 952-بنا به نقل ديگري 1153 و بر طبق نقل سومي سال 1150 ق.
- 953-منطقه اي از توابع شهرستان اليگودرز (در استان لرستان) و در 12 فرسخي بروجرد.
(فرهنگ فارسي).
- 954-ر.ک: اعيان الشيعه، محسن امين عاملي، ج 2، ص 481.
- 955-وحيد بهبهاني، علي دواني، ص 196.
- 956-ر.ک: قصص العلماء، محمد تنكابني، ص 180، اعيان الشيعه، ج 2، ص 411.
- 957-گنجينه آثار قم، ج 1، ص 313.
- 958-اعيان الشيعه، ج 2، ص 421.
- 959-الذريعه، ج 23، ص 124.
- 960-همان، ج 20، ص 94.
- 961-ر.ک: الكرام البرره، ج 1، ص 192 - 194.
- 962-همان، ص 14.
- 963-اعيان الشيعه، ج 10، ص 26.
- 964-الكرام البرره، ج 1، ص 10.
- 965-معارف الرجال، محمد حرز الدين، ج 3، ص 87.
- 966-ر.ک: روضات الجنات، ج 5، ص 370، اعيان الشيعه، ج 8، ص 152، تاريخ قم، ص 251، 259، 277، 279، گنجينه دانشمندان، محمد شريف رازي، ج 1، ص 146.
- 967-روضات الجنات، همان، وحيد بهبهاني، ص 261.
- 968-اعيان الشيعه، ج 2، ص 412.
- 969-بر ظالمان تكيه نكنيد كه موجب مي شود آتش شما را فرو گيرد. هود، 113.
- 970-تاريخ قم، ناصر الشريعه، ص 219.
- 971-قصص العلماء، ص 10.
- 972-ر.ک: همان، ص 180.
- 973-روضات الجنات، ج 5، ص 378.
- 974-همان، ص 371.

- 975- بنا به قول دپگری، در سال 1233 ق.
- 976- ر.ک: تاریخ قم، ص 221 - 250، وحید بهبهانی، ص 263 و 264، اعیان الشیعه، ج 2، ص 368 و ج 3، 286، الکرام البرره، ج 1، ص 54.
- 977- درباره وحید بهبهانی (ره) و فرزندانش می توانید به کتاب وحید بهبهانی، علی دوانی، انتشارات امیرکبیر مراجعه کنید.
- 978- قصص العلماء، میرزا محمد تنکابنی، انتشارات علمیه اسلامی، ص 175 به بعد، اعیان الشیعه، محسن امین، دارالتعاریف للمطبوعات، قطع رحلی، ج 8، ص 314، فوائد الرضویه، شیخ عباس قمی، انتشارات کتابخانه مرکزی، ص 324.
- 979- وحید بهبهانی، ص 259.
- 980- همان، ص 178 به بعد.
- 981- همان، ص 195.
- 982- همان، ص 340.
- 983- قصص العلماء، ص 143.
- 984- روضات الجنات، محمد باقر موسوی خوانساری، ج 7، ص 145، انتشارات اسماعیلیان.
- 985- الروضه البهیة فی طرق الشفیعیه، شفیع بروجردی، احوال آقا سید محمد، چاپ سنگی.
- 986- الذریعه الی تصانیف الشیعه، شیخ آقا بزرگ تهرانی، ج 20، ص 212، و ج 22، ص 353، دار الاضواء.
- 987- تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، سعید نفیسی، ج 1، ص 77، موسسه مطبوعات شرق.
- 988- تاریخ روابط خارجی ایران، عبدالرضا هوشنگ ابدوی، ص 223، انتشارات امیرکبیر.
- 989- الروضه البهیة، احوال آقا سید محمد، صاحب مفاتیح.
- 990- ناسخ التواریخ، سلاطین قاجاریه، محمد تقی سپهر، ج 1، ص 375، انتشارات کتابفروشی اسلامی.
- 991- اعیان الشیعه، ج 9، ص 443.
- 992- روضه الصفا، رضا قلیخان هدایت، انتشارات ج 8، ص 642، کتابفروشی مرکزی.
- 993- آهنگ سروش، محمد صادق مروزی، گرد آورنده حسین آذر، ص 248 به بعد، تاریخ روابط خارجی ایران، ص 232، ناسخ التواریخ، روضه الصفا.
- 994- تاریخ روابط خارجی ایران، ص 236.

- 995-مقدمه مصباح الانوار فى حل مشكلات الاخبار، جواد شبر.
- 996-همان.
- 997-بيوتات الكاظميه، ضميمه موسوعه العتبات المقدسه، ج 10، حسينعلى محفوظ، ص 68.
- 998-مقدمه مصاييح الانوار، محمد معصوم.
- 999-فوائد الرضويه فى احوال علماء المذهب الجعفرى، شيخ عباس قمى، ص 534.
- 1000-معارف الرجال فى تراجم العلماء و الادبا، محمد حرز الدين، ج 2، ص 9.
- 1001-مقدمه مصاييح الانوار.
- 1002-همان.
- 1003-معارف الرجال فى تراجم العلماء و الادبا، ج 2، ص 10.
- 1004-مقدمه كتاب «الاخلاق» از سيد عبدالله شبر.
- 1005-فوائد الرضويه، 24 و 25.
- 1006-ترجمه اى از مقدمه حق اليقين فى معرفه اصول الدين.
- 1007-مصفى المقال، آقا بزرگ تهرانى، ص 378.
- 1008-علمای بزرگ شيعه از كلينى تا خمينى، م جرفادقى، ص 213.
- 1009-مقدمه «الاخلاق».
- 1010-هكذا عرفتهم، جعفر خليلى، ج 3، ص 42.
- 1011-مقدمه اخلاق.
- 1012-همان.
- 1013-سفينه البحار و مدينه الحكمه و الاثار، شيخ عباس قمى، ج 2، ص 137.
- 1014-الكنى و الالقاب، شيخ عباس قمى، ج 2، ص 352.
- 1015-مقدمه الاخلاق.
- 1016-مقدمه مصاييح الانوار، مقدمه حق اليقين، ریحانه الادب، محمد على مدرس تبريزى، ج 3، ص 176 و 177.
- 1017-مقدمه تفسير القرآن، سيد عبدالله شبر.
- 1018-مقدمه الاخلاق.
- 1019-مصفى المقال، ص 239.
- 1020-مقدمه الاخلاق.
- 1021-مقدمه مصاييح الانوار.

- 1022-مقدمه الاخلاق.
- 1023-ر.ک: مکارم الاثار، محمد علی معلم حبیب آبادی، ج 5، ص 170، تاریخ علمای خراسان، میرزا عبدالرحمن، ص 208.
- 1024-چهل سال تاریخ ایران، تعلیقات حسین محبوبی اردکانی بر کتاب المآثر المآثر و الاثار، ج 1، ص 210.
- 1025-تاریخ علمای خراسان.
- 1026-چهل سال تاریخ ایران، ج 1، ص 220.
- 1027-تاریخ علمای خراسان، ص 85، 86، 114.
- 1028-روضات الجنات، خوانساری، ج 4، ص 128 و 129. فوائد الرضویه، حاج شیخ عباس قمی، ص 214 و 215. بیان المفاخر، سید مصلح الدین مهدوی، ج 1، ص 241.
- 1029-استر آباد نامه، به کوشش مسیح ذبیحی، ص 175.
- 1030-الذریعه الی تصانیف الشیعه، شیخ آقا بزرگ تهرانی، ج 14، ص 22 و 23.
- 1031-مجله یاد، شماره 29 و 30، مقاله سیره صالحان، ص 209 و 210.
- 1032-مؤلفین کتب فارسی و عربی، خان بابا مشار، ج 6، ص 191.
- 1033-تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران، سعید نفیسی، ج 2، 179 - 189، عصر بی خبری یا تاریخ امتیازات ایران، ابراهیم تیموری، ص 239.
- 1034-همان ماخذ، ج 2، ص 177.
- 1035-تاریخ سیاسی و دیپلماسی ایران، علی اکبر بینا، ص 250.
- 1036-ایران و جهان از قاجاریه تا پایان عهدنامه ناصری، عبدالحسین نوایی، ج 2، ص 272.
- 1037-فارسنامه ناصری، حاج میرزا حسن حسینی فسایی، تصحیح و تحشیه منصور رستگار فسایی، ج 2، ص 737.
- 1038-تاریخ نو، جهانگیر میرزا، ص 121.
- 1039-ناسخ التواریخ، جزوه دوم، سلاطین قاجاریه، ص 27.
- 1040-نقش روحانیت پیشرو در جنبش مشروطیت، حامد الگار، ترجمه ابوالقاسم سری، ص 143.
- 1041-تاریخ ایران از ابتدای قرن نوزدهم تا سال 1858 میلادی، آگراتتوسکی و... ترجمه کیخسرو کشاورز، ص 237.

- 1042-تاریخ علمای خراسان، ص 208 و 209.
- 1043-زندگی و شخصیت شیخ انصاری، حاج مرتضی انصاری، کنگره جهانی بزرگداشت
دویستمین سالگرد تولد شیخ انصاری، ص 179.
- 1044-همان، ص 180.
- 1045-همان، ص 182.
- 1046-همان، ص 188.
- 1047-همان، ص 190.
- 1048-همان، ص 197.
- 1049-ایران در دوره سلطنت قاجار، ص 60.
- 1050-فقه‌های نامدار شیعه، عقیقی بخشایشی، ص 341 - 342، انتشارات کتابخانه آیه الله
مرعشی.
- 1051-زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، تالیف مرتضی انصاری، ص 172 چاپ کنگره
جهانی بزرگداشت دویستمین سال تولد شیخ انصاری (ره).
- 1052-روستایی در ناحیه طارم علیا که آن را از آبادیهای منطقه زنجان شمرده اند و در پنجاه
کیلومتری این شهر واقع است. فاصله این آبادی تا شفت که در جنوب غربی رشت واقع شده،
شصت کیلومتر است.
- 1053-الکرام البرره، آقا بزرگ تهرانی، ج 1، ص 193.
- 1054-معارف الرجال فی تراجم العلماء و الادباء، محمد حزرالدین، ج 2، ص 195.
- 1055-اختران تابناک، ذبیح الله محلاتی، ج 1، ص 394.
- 1056-معارف الرجال، ج 1، ص 195.
- 1057-قصص العلماء، محمد تنکابنی، ص 140.
- 1058-همان.
- 1059-همان.
- 1060-همان.
- 1061-اعیان الشیعه، محسن امین، ج 9، ص 188.
- 1062-قصص العلماء، ص 136.
- 1063-اعیان الشیعه، ج 9، ص 188.

- 1064-روضات الجنات فى احوال العلماء و السادات، محمد باقر موسى خوانسارى، ج 2، ص 100.
- 1065-همان، ص 102.
- 1066-الروضه البهيه فى طرق الشيعيه، محمد شفيق جاپلقى، چاپ سنگى.
- 1067-قصص العلماء، ص 143 و 144.
- 1068-ر.ك: همان، ص 71 - 91، 136 - 183، تذكره القبور، عبدالكريم جزى، ص 31 - 159، لباب الالتاب فى القاب الاطباب، حبيب الله شريف كاشانى، ص 78، احسن الوديعه، محمد مهدي موسى، ص 29 - 38.
- 1069-قصص العلماء، ص 143 و 144.
- 1070-بيان المفاخر، مصلح الدين مهدي، ج 1، ص 114.
- 1071-قصص العلماء ص 140.
- 1072-بيان المفاخر، همان.
- 1073-قصص العلماء، ص 140.
- 1074-همان، ص 119.
- 1075-همان، ص 143.
- 1076-تاريخ اصفهان، حسن خان شيخ جابرى انصارى، چاپ سنگى، ص 97.
- 1077-قصص العلماء، ص 149.
- 1078-همان.
- 1079-همان.
- 1080-روضات الجنات، ج 2، ص 102.
- 1081-تاريخ اصفهان، ص 97.
- 1082-قصص العلماء، ص 144 و 145.
- 1083-همان، ص 139 و 140.
- 1084-همان، ص 145.
- 1085-همان، ص 142.
- 1086-تاريخ اصفهان و رى و همه جهان، حسن خان شيخ جابرى انصارى، ص 249.
- 1087-قصص العلماء، ص 138.
- 1088-همان، ص 137.

- 1089-همان.
- 1090-اصفهان، لطف الله هنر، ص 263.
- 1091-قصص العلماء، ص 149.
- 1092-این مسجد هم اکنون به نام مسجد سید اصفهان شهرت دارد.
- 1093-بیان الفاخر، ص 149 و 150.
- 1094-ناسخ التواریخ، لسان الملك محمد تقی کاشانی، ج 2، ص 219.
- 1095-بیان المفاخر، ص 179.
- 1096-تاریخ ایران زمین از روزگار باستان تا انقراض قاجاریه جواد مشکور، ص 341.
- 1097-همان، ص 139 و 140.
- 1098-تاریخ اصفهان و ری و همه جهان، ص 256 و 257.
- 1099-قصص العلماء، ص 144 و 145.
- 1100-همان، ص 167 و 168.
- 1101-همان.
- 1102-همان.
- 1103-همان.
- 1104-همان، ص 168.
- 1105-همان.
- 1106-تاریخ ولادت شیخ محمد حسن را بین سالهای 1192 - 1202 ق نگاشته اند (ر.ک: الکرام البرره، شیخ آقا بزرگ تهرانی، ج 1، ص 311، الذریعه، ج 5، ص 275 - 276، روضات الجنات، میرزا محمد باقر خوانساری، ج 2، ص 305 - 306).
- 1107-الکرام البرره، همان، فوائد الرضویه، شیخ عباس قمی، ص 453، مقدمه جواهر الکلام، محمد رضا مظفر، ج 1، ص 22.
- 1108-آیه الله محمد حسن نجفی پس از نگارش کتاب «جواهر الکلام» به «صاحب جواهر» معروف شد.
- 1109-الکرام البرره، ج 2، ص 305.
- 1110-معارف الرجال، محمد حرزالدین، ج 1، ص 262 و 263، ریحانه الادب، محمد علی مدرس تبریزی، ج 5، ص 105 و 106.
- 1111-ر.ک: عدل الهی، مرتضی مطهری، ص 330 و 331.

- 1112- معارف الرجال، ج 1، ص 263 و 264.
- 1113- رساله علمیه او «منهج الرشاد» نام دارد.
- 1114- الذریعه، ج 3، ص 192، معارف الرجال، ج 2، ص 361 - 363. علماً معاصرین، واعظ خیابانی، ص 21 - 22.
- 1115- اعیان الشیعه، محسن امین عاملی، ج 9، ص 149.
- 1116- معارف الرجال، ج 2، ص 226.
- 1117- جواهر الکلام، ج 21، ص 397.
- 1118- همان.
- 1119- الکرام البرره، ج 1، ص 228.
- 1120- تکمله امل الامل، سید حسن صدر، ص 271.
- 1121- چون هر بیت در این قصیده به «ها» ختم شده، به قصیده «هائیه» مشهور است.
- 1122- مفاتیح الجنان، شیخ عباس قمی، ص 328.
- 1123- ماضی النجف و حاضرها، شیخ باقر آل محبوبه، ج 2، ص 134.
- 1124- شرح زندگانی حاج ملا هادی سبزواری، ولی الله اسراری، ص 1.
- 1125- بنیاد حکمت سبزواری، ص 21.
- 1126- ریحانه الادب، محمد علی مدرس تبریزی، ج 2.
- 1127- همان.
- 1128- همان.
- 1129- شرح زندگانی حاج ملا هادی، ص 53 - 70، مجموعه رسائل فارسی حاج ملا هادی سبزواری، جلال الدین آشتیانی، ص 65 - 78، تاریخ حکما و عرفاً متاخرین صدرالمتألهین، منوچهر صدوقی سها، ص 121 - 128.
- 1130- مجموعه رسائل حاج ملا هادی، ص 49.
- 1131- شرح زندگانی حاج ملا هادی، اسرار ص 41.
- 1132- مجموعه رسائل حاج ملا هادی، ص 49.
- 1133- مرحوم حاجی ابتدا حکمت را نوشته بعد منطق را به آن اضافه کرده است.
- 1134- دیوان اشعار حاج ملا هادی سبزواری
- 1135- بنیاد حکمت سبزواری، پرفسور ایزتسو، ترجمه جلال الدین مجتبیوی، ص 47.
- 1136- همان.

- 1137-مطلع الشمس، ج 3، ص 984.
- 1138-همان.
- 1139-همان.
- 1140-این محله اکنون در مرکز شهر واقع شده است.
- 1141-علماً معاصرین، ملا علی واعظ خیابانی، ص 26، گنجینه دانشمندان، محمد شریف رازی، ج 4، ص 63.
- 1142-مکارم الآثار در احوال رجال دوره قاجاریه، میرزا محمد علی معلم حبیب آبادی، ج 3، ص 696، اختران فروزان ری و تهران، محمد شریف رازی، ص 114، مجله پیام انقلاب، ش 71، ص 42، معارف الرجال، محمد حرز الدین، ج 2، ص 113.
- 1143-تقباً البشر، آقا بزرگ تهرانی، ج 3، ص 1504، معارف الرجال، ج 2، ص 113، اعیان الشیعه، محسن امین عاملی، ج 10، ص 126.
- 1144-معارف الرجال، ج 2، ص 113، مکارم الآثار، ج 3، ص 696.
- 1145-مجله مشکوه، ش 40، ص 81.
- 1146-گنجینه دانشمندان، ج 4، ص 634.
- 1147-معارف الرجال، ج 2، ص 112.
- 1148-تقباً
- 1149-مکارم الآثار، ج 3، ص 696.
- 1150-احسن الودیعہ، محمد مهدی کاظمی موسوی، ج 1، ص 82.
- 1151-الاجازہ الکبیرہ، آیہ اللہ مرعشی نجفی، ص 416.
- 1152-کتاب «روزنامه خاطرات اعتماد السطنہ، ص 145.
- 1153-مجله انقلاب، ش 71، ص 43، مکارم الآثار، ج 3، ص 696، مجله مشکوه، ش 40، ص 83، تقباً البشر، ج 2، ص 508.
- 1154-ایران و ایرانیان، ساموئل گرین بنجامین، ص 499.
- 1155-معارف الرجال، ج 2، ص 112، مجله پیام انقلاب، ش 71، ص 44.
- 1156-نامه های سیاسی دهخدا، ص 103، نخبه سیفیه، محمد علی قورخانچی صولت نظام، ص 65.
- 1157-تاریخ بیگدلی، دکتر غلامحسین بیگدلی، ص 914، مجله پیام انقلاب، ش 71، ص 44.

- 1158- آقا بزرگ تهرانی درباره چهار کتاب فوق می نویسد: «این کتابها به اتفاق تمام فقها و علما، دقیقتر و متین تر از جواهر الکلام و آکنده از تحقیقات است و در سراسر آن ریزه کاریها و موشکافیهایی که اندیشه هیچ فقیهی به سوی آن راه نمی یوید، به چشم می خورد.» ر.ک: نقباً البشر، ج 4، ص 1506.
- 1159- الذریعه، آقا بزرگ تهرانی، ج 11، ص 57، ج 3، ص 392، ج 4، ص 427، 498، ریحانه الادب، محمد علی مدرس خیابانی، ج 3، ص 392، طرائف المقال، جاپلقی، ج 2، ص 375، نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ش 5، ص 188.
- 1160- تکمله نجوم السماء، میرزا محمد مهدی لکنهوی، ج 2، ص 21 - 23.
- 1161- مجله مشکوه، ش 40، ص 81.
- 1162- مجله پیام انقلاب، ش 71، ص 44.
- 1163- حکایات برگزیده از زندگی علما با سلاطین، ناصر باقری بیدهندی، ص 116.
- 1164- مجله خانواده، ش 52، ص 9.
- 1165- ر.ک: تاریخ جنبشها و تکاپوهای فراماسونگری در کشورهای اسلامی، عبدالهادی حایری، ص 13، فراماسونری در ایران، محمود کتیرایی، ص 3، اسرار فراموشخانه، آلبرلانتوان، ترجمه جعفر شاهید، ص 8.
- 1166- تاریخ جنبشها و تکاپوهای فراماسونگری در کشورهای اسلامی، ص 49، ر.ک: نهضت امام خمینی، سید حمید روحانی، ج 3، ص 50.
- 1167- ر.ک: عصر بی خبری، ابراهیم تیموری، ص 124 - 126.
- 1168- نهضت امام خمینی، ج 3، ص 53، تاریخ جنبشهای و تکاپوهای فراماسونگری در کشورهای اسلامی، ص 50.
- 1169- مقاله امتیازی استعماری رویت (قتل اتابک)، ص 69.
- 1170- همان، ص 71، عصر بی خبری، ص 38.
- 1171- تاریخ روابط خارجی ایران، عبدالرضا هوشنگ مهدوی، ج 1، ص 289، مقدمه فکری نهضت مشروطیت، علی اکبر ولایتی، ص 88، از گاتها تا مشروطیت، محمد رضا فشاھی، ص 441 و 442.
- 1172- مقاله امتیاز استعماری رویت (قتل اتابک)، ص 69.
- 1173- انگلیسیان در ایران، دنیس رایت، ترجمه غلامحسین صدری، ص 101.
- 1174- ر.ک: عصر بی خبری، ص 124.

- 1175- نقش روحانیت پیشرو در جنبش مشروطیت، حامد الگار، ص 248.
- 1176- مقاله امتیاز استعماری رویتر (قتل اتابک)، ص 83.
- 1177- گنجینه دانشمندان، ج 4، ص 635.
- 1178- نقباً البشر، ج 3، ص 1506، کتاب «روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه، ص 681.»
- 1179- نجوم السماء، ج 1، ص 25.
- 1180- همان.
- 1181- عبققات الانوار، میر حامد حسین هندی، ج 1، ص 19، نجوم السماء، ج 1، ص 22 - 23.
- 1182- عبققات الانوار، ج 1، ص 21 - 25، فوائد الرضویه، شیخ عباس قمی، ص 595 - 596.
- 1183- نجوم السماء، ج 1، ص 24 - 28، نقباً البشر، آقا بزرگ تهرانی، ج 1، ص 347.
- 1184- نجوم السماء، ج 1، ص 28 - 29، نقباه البشر، ج 1، ص 349، الذریعه، آقا بزرگ تهرانی، ج 2، ص 31.
- 1185- نجوم السماء، ج 2، ص 31 و مجلدات مختلف الذریعه بر اساس نام کتابها.
- 1186- میر حامد حسین، محمد رضا حکیمی، ص 86 - 88.
- 1187- عبققات الانوار، به معنی «گلها و شکوفه های خوشبو» است.
- 1188- الغدیر، علامه امینی، ج 1، ص 157.
- 1189- نقباً البشر، ج 1، ص 348.
- 1190- که بعدها در ده جلد وزیری چاپ و منتشر شد.
- 1191- کشف الاسرار، امام خمینی، ص 178.
- 1192- میر حامد حسین، ص 95 - 96.
- 1193- کیهان فرهنگی، شماره 50، ص 39.
- 1194- مجله پیام انقلاب، شماره 15، ص 9.
- 1195- مجله عشاق اهل بیت (ع)، محرم و صفر 1415، ص 36.
- 1196- علماً معاصرین، ملا علی واعظ خیابانی تبریزی، ص 31، اعیان الشیعه، سید محسن امین عاملی، ج 4، ص 381.
- 1197- گوشه هایی از تاریخ گیلان، شیخ بهاء الدین املشی، ص 35.
- 1198- ر.ک: دایره المعارف تشیع، ج 2، ص 509.

- 1199-زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، مرتضی انصاری، ص 261.
- 1200-مقدمه ی کتاب القضاء (میرزای رشتی)، تحقیق سید احمد حسینی، ج 1، ص 9.
- 1201-نقل از: حاج فتح الله صوفی.
- 1202-زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، ص 262.
- 1203-گنجینه دانشمندان، شیخ محمد رازی، ج 5، ص 174.
- 1204-اعیان الشیعه، علامه سید محسن امین، ج 9، ص 149.
- 1205-زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، ص 262 و 95.
- 1206-مرگی در نور، عبدالحسین کفایی، ص 82 و سیمای فرزندگان، رضا مختاری، ج 3، ص 266.
- 1207-اعیان الشیعه، ج 4، ص 559.
- 1208-سیمای فرزندگان، ج 3، ص 274.
- 1209-ر.ک: تاریخ منتظم ناصری، محمد حسن اعتماد السلطنه، ج 2، ص 1223.
- 1210-اعیان الشیعه، ج 4، ص 559. و مردان در علم در میدان عمل، سید نعمت الله حسینی، ج 193.
- 1211-تاریخ روابط ایران و عراق، مرتضی مدرسی، ص 208.
- 1212-مجله نور علم، جامعه مدرسین حوزه ی علمیه قم، ش 42. نقل از پنجهایی از رفتار علمای اسلام، ص 65.
- 1213-نقل از حضرت آیه الله سید موسی شبیری زنجانی، از شیخ عزالدین زنجانی از پدرش.
- 1214-نقش مجتهد فارس در نهضت تنباکو، محمد رضا رحمتی، ص 62 و ر.ک: وقایع اتفاقیه، به کوشش سعیدی سیرجانی، ص مکرر.
- 1215-تقباً البشر، شیخ آقا بزرگ تهرانی، ج 1، ص 358 و 359.
- 1216-ریحانه الادب، محمد علی مدرسی تبریزی، ج 2، ص 308.
- 1217-معارف الرجال، محمد حرز الدین، ج 1، ص 204.
- 1218-نقل از خانم عزت صوفی دختر آیت الله شیخ اسحاق رشتی.
- 1219-همان.
- 1220-صحیفه نور، ج 9، ص 119.
- 1221-خواجه نصیر و مردم زواره، محیط طباطبایی، مجله یغما، سال 1335.
- 1222-نامه دانشوران ناصری، جزء سوم، ص 31.

- 1223-اجازات الحديث: علامه مجلسی، ر.ک: مقایس الانوار و نفائس الاسرار، قسمت اول
 فی احوال العلماء، ص 22، فی احوال العلماء، ص 22، ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، میرزا عبدالله
 افندی، ج 5، ص 193.
- 1224-تاریخ مدارس ایران، حسین سلطانزاده، ص 309.
- 1225-مجله راهنمایی کتاب، مقاله سید محمد محیط طباطبایی، بقلم سید عبدالعلی فنا
 توحیدی، سال 21، ش 3 و 5.
- 1226-تاریخ حکماً و عرفای متاخرین صدرالمتألهین، منوچهر صدوقی سها، ص 160.
- 1227-تاریخ مدارس ایران، حسین سلطانزاده، ص 309.
- 1228-افضل التاریخ، میرزا غلامحسین افضل الملک، ص 274.
- 1229-احوال بزرگان، مرتضی مدرس چهاردهی، مجله یادگار، سال سوم، شماره اول،
 شهریور 1325.
- 1230-خدمات متقابل ایران و اسلام، شهید مطهری، ص 619.
- 1231-تاریخ حکماً و عرفاً متاخرین صدرالمتألهین، ص 98.
- 1232-ریحانه الادب، محمد علی مدرس خیابانی تبریزی، ج 3، ص 167.
- 1233-تقیاً البشر فی القرن الرابع عشر، آقا بزرگ تهرانی، ج 2، ص 584 - 918.
- 1234-اختران فروزان ری و تهران، محمد شریف رازی، ص 365 و 366.
- 1235-کنز الحکمه، (ترجمه فارسی نزهت الارواح) مرحوم دری، ج 2، ص 156.
- 1236-گوشه ای از سیمای تاریخ تحول علوم در ایران، وزارت علوم و آموزش عالی سابق،
 ص 25.
- 1237-اعیان الشیعه، سید محسن امین، ج 4.
- 1238-اصل نسخه مخطوط آن که بزبان عربی است به شماره مسلسل 7021 در کتابخانه
 حضرت آیه الله العظمی مرعشی نجفی نگهداری می شود.
- 1239-الذریعه، شیخ آقا بزرگ تهرانی، ج 6، ص 19.
- 1240-دائره المعارف تشیع، ج اول، ص 416.
- 1241-فهرست کتب خطی کلام و حکمت و فلسفه آستان قدس رضوی، ج اول، ص 381.
- 1242-فهرست کتب خطی کتابخانه عمومی معارف، عبدالعزیز جواهر الکلام، جزء اول، ص
 122.
- 1243-الذریعه، ج 6، ص 126.

- 1244- فهرست کتب خطی فارسی و عربی مجلس شورای ملی، عبدالحسین حایری، ج 5، ص 158.
- 1245- فهرست نسخه های خطی کتابخانه دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دکتر محمود فاضل، ج سوم، ص 1337 و 1338.
- 1246- این 4 رساله در کتابخانه حضرت آیه الله مرعشی نجفی به صورت مخطوط نگهداری می شود و رساله بیان استجابت دعا با تحقیق استاد سید هادی رفیعی طباطبایی در یادنامه حکیم جلوه که تحت عنوان گلشن جلوه به اهتمام نگارنده تحت طبع است مندرج می باشد.
- 1247- شرح حال رجال ایران، مهدی بامداد، ج اول، ص 40.
- 1248- افضل التواریخ، ص 106.
- 1249- افضل التواریخ، ص 106.
- 1250- روز شمار تاریخ ایران از مشروطه تا انقلاب اسلامی، باقر عاملی، ص 11.
- 1251- به مناسبت صدمین سال رحلت آن حکیم فرزانه مراسم یادبودی در موطنش زواره به اهتمام نگارنده برگزار شد که طی آن اساتیدی چون علامه حسن زاده، آیت الله سبحانی و...، حضار را که از شخصیت‌های علمی و فرهنگی حوزه و دانشگاه بودند به فیض رسانیدند. این مراسم در روز جمعه 1373/2/31 برگزار گردید.
- 1252- اقتباس از: شرح حال و آثار سید جمال الدین اسد آبادی، لطف الله جمالی.
- 1253- همان.
- 1254- اسناد و مدارک درباره سید جمال الدین، صفات الله جمالی.
- 1255- همان، ص 205 و 206.
- 1256- اسناد و مدارک درباره سید جمال الدین اسد آبادی.
- 1257- سید جمال الدین پایه گذار نهضت‌های اسلامی، ص 24.
- 1258- شرح حال سید جمال الدین اسد آبادی، ص 29 و 30.
- 1259- همان، ص 31؛ سید جمال الدین حسینی پایه گذار نهضت‌های اسلامی، ص 25.
- 1260- شرح حال و آثار سید جمال الدین اسد آبادی، ص 31 و 32.
- 1261- خاطرات سید جمال الدین.
- 1262- نقش سید جمال الدین در بیداری مشرق زمین، ص 61.
- 1263- همان، ص 62.
- 1264- سید جمال الدین حسینی پایه گذار نهضت‌های اسلامی، ص 92.

- 1265- نهضت‌های اسلامی در صد ساله اخیر، مرتضی مطهری، ص 20.
- 1266- مفخر شرق، غلامرضا سعیدی، ص 62.
- 1267- سید جمال الدین حسینی پایه گذار نهضت‌های اسلامی، ص 96.
- 1268- نقش سید جمال الدین در بیداری مشرق زمین، ص 72، 73. سیری در اندیشه سیاسی غرب، ص 98.
- 1269- سید جمال الدین حسینی پایه گذار نهضت‌های اسلامی، ص 96.
- 1270- شرح حال و آثار سید جمال الدین، ص 37 و 38.
- 1271- زندگانی و فلسفه اجتماعی و سیاسی سید جمال الدین، ص 38.
- 1272- مفخر شرق، ص 86 و 76.
- 1273- زندگانی و فلسفه اجتماعی و سیاسی سید جمال الدین، ص 40 و شرح حال و آثار سید جمال الدین اسد آبادی، ص 38 و 37.
- 1274- نقش سید جمال الدین در بیداری مشرق زمین، ص 22.
- 1275- مجموعه مقالات سواد و بیاض، ایرج افشار، جلد دوم، ص 226 - 232.
- 1276- سید جمال الدین حسینی پایه گذار نهضت‌های اسلامی، ص 231.
- 1277- الکرام البرره، شیخ آقا بزرگ تهرانی، ج 1، ص 122 - 124؛ مکارم الاثار، معلم حبیب آبادی، ج 1، ص 116.
- 1278- نقباً البشر، شیخ آقا بزرگ تهرانی، ج 2، ص 544.
- 1279- خاتمه مستدرک الوسائل، محدث نوری، چاپ قدیم سه جلدی، ج 3، ص 877.
- 1280- مدرک پیشین، ج 3، ص 877.
- 1281- مدرک پیشین، فائده سوم.
- 1282- کیهان اندیشه (1371)، ش 45، ص 69 - 79.
- 1283- ماضی النجف و حاضرها، آل محبوبه، ج 2، ص 239، چاپ بیروت.
- 1284- احسن الودیع، اعتماد السلطنه، ج 1، ص 89، چاپ بغداد، 1348 ق.
- 1285- پیشین، ج 1، ص 141.
- 1286- پیشین، ج 1، 101.
- 1287- نقباً البشر، ج 2، ص 549.
- 1288- ر.ک: نقباً البشر، ج 2، ص 549.

- 1289- کشف الاستار، محدث نوری، چاپ دوم، قم، 1400 ق، ص 246، آنجا و در مقدمه کتاب هم حدیثی از حیات محدث نوری آمده است.
- 1290- به این معنی بسیاری از بزرگان اعتقاد داشته و دارند که از بابت نمونه می شود از آخوند خراسانی و شیخ الشریعه اصفهانی و... نام برد. بنگرید: نقباً البشر، ج 2، ص 553 و مکارم الآثار، ج 5، ص 147.
- 1291- در خصوص آثار محدث، علاوه بر نقباً البشر، ج 2، ص 549 و جلد‌های مختلف «الذریعه» مراجعه شود به فیض قدسی، مقدمه مترجم.
- 1292- مجله نور علم؛ ش مسلسل 48، دوره چهارم، ش 12، (آذر و دی 1371) ص 86 - 108؛ فیض قدسی، با ترجمه سید جعفر نبوی، ص 37 - 40، چاپ اول، 1374، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.
- 1293- زندگینامه این بزرگان را در مصادر زیر می توان یافت: نفس الرحمن، ص 14، معارف الرجال، ج 1، ص 271، نقباً البشر، ج 2، ص 546 و ج 4، ص 1601، حماسه حسینی، ج 1، ص 13، و هدیه الرازی الی الامام المجدد الشیرازی و ریحانه الادب.
- 1294- دانشنامه جهان اسلام، حرف ب، جزوه چهارم، ص 623، چاپ اول.
- 1295- مشجره مواقع النجوم، محدث نوری، ص 20، از منشورات کتابخانه نجفی مرعشی، الذریعه، ج 1، ص 181 و...، علما معاصرین، واعظ خیابانی تبریزی، ص 213، دائره المعارف تشیع، ج 2، ص 65، ج 568 و...
- 1296- متن شعر در جلد دوم نقباً البشر، ص 548 موجود است.
- 1297- نفس الرحمن، ص 8 و کشف الاستار، ص 245.
- 1298- پایداری تا پای دار، علی ابوالحسنی (منذر) ص 139.
- 1299- خاطرات سیاسی، تاریخی مستر همفر در کشورهای اسلامی، ترجمه علی کاظمی با مقدمه آیت الله شیخ حسین لنکرانی، ص 17.
- 1300- شیخ فضل الله نوری و مشروطیت، مهدی انصاری، ص 26.
- 1301- پایداری تا پای دار، ص 305.
- 1302- مکتوبات، اعلامیه ها، ... و چند گزارش پیرامون نقش شیخ فضل الله نوری، محمد ترکمان، ج 2، ص 326.
- 1303- تاریخ بیداری ایرانیان، ناظم الاسلام کرمانی، ص 256.
- 1304- انقلاب ایران، ادوارد براون، ترجمه احمد پژوه، ص 355.

- 1305-خاطرات و خطرات، مهدیقلی هدایت، ص 155.
- 1306-رجال عصر مشروطیت، ابوالحسن علوی، ص 81.
- 1307-ابدئولوژی نهضت مشروطیت، فریدون آدمیت، ص 429.
- 1308-تاریخ مشروطه ایران، احمد کسروی، ص 31.
- 1309-پیرم خان سردار، اسماعیل رائین، ص 252.
- 1310-شیخ فضل الله نوری و مشروطیت، ص 29 و 30.
- 1311-خاطرات من، جلد اول، حسن اعظام قدسی، ص 62.
- 1312-تحریم تنباکو، ابراهیم تیموری، ص 179.
- 1313-مقدمات مشروطیت، هاشم محید مافی، ص 92.
- 1314-فراموشخانه یا فراماسونری سازمانی است که تشکیلات بسیار پیچیده و مرموزی دارد و مقررات خاصی داشته و رازداری از شرایط آن است هدف آنها در ظاهر حمایت از انسانیت و تهذیب اخلاق و رشد فرهنگی جامعه است تشکیلات ابتدائی آن در انگلستان و فرانسه بوده، در اکثر کشورها شعبه هایی دارد.
- 1315-تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران از زمان ناصرالدین شاه تا آخر سلسله قاجاریه، عبدالله بهرامی، ص 69 و 70.
- 1316-تاریخ پیدایش مشروطیت، ادیب هروی خراسانی، ص 137 و 138.
- 1317-اسلام و مقتضیات زمان، مرتضی مطهری، ص 159.
- 1318-شیخ فضل الله همواره می گفت مشروطه ای که از دیگ پلو سفارت انگلیس بیرون بیاید به درد ما ایرانیها نمی خورد.
- 1319-تاریخ بیداری ایرانیان، ص 484.
- 1320-زمینه انقلاب مشروطیت ایران (سه خطابه)، سید حسین تقی زاده، ص 44.
- 1321-فراموشخانه و فراماسونری در ایران، اسماعیل رائین، ج 2، ص 208.
- 1322-همان، ص 195.
- 1323-مکتوبات، اعلامیه ها...، ج 2، ص 148.
- 1324-همان، ص 211.
- 1325-قانون اساسی و متمم آن، ص 29.
- 1326-تاریخ پیدایش مشروطیت، ص 139.

- 1327- تاریخ انقلاب ایران، ابن نصرالله مستوفی تفرشی، ج اول، ما به نقل از مکتوبات...، ج 2، ترکمان، ص 194 - 197.
- 1328- تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق، عبدالهادی حایری، ص 122.
- 1329- فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران، فریدون آدمیت، ص 133.
- 1330- فاجعه قرن، جواد بهمنی، ص 139، با تصرف و تلخیص.
- 1331- مکتوبات...، ص 362 و 363 با تصرف و تلخیص.
- 1332- سوره مومن، آیه 44.
- 1333- احمد خوانساری.
- 1334- شاهین (نهیب ادبی جنبش)، شمس الدین تندرکیا، ص 229 - 234. با تصرف و تلخیص.
- 1335- سید جمال الدین و شیخ نوری، برقی، ما به نقل از فاجعه قرن، ص 163.
- 1336- احمد خوانساری.
- 1337- شاهین (نهیب ادبی جنبش)، ص 222.
- 1338- شاهین (نهیب ادبی جنبش)، ص 269.
- 1339- صحیفه نور، امام خمینی، ج 18، ص 175.
- 1340- مرگی در نور، عبدالحسین مجید کفایی، کتابفروشی زوار، 1359، ص 14، دایره المعارف بزرگ اسلامی، چاپ دوم، 1364، تهران، ص 151، اعیان الشیعه، سید محسن امین، (دارالتعارف للمطبوعات، بیروت، 1403 ق) ج 9، ص 5، الاعلام، خیرالدین زرکلی، چاپ سوم، دارالعلم للملایین، بیروت، 1989 م، ج 9، ص 11.
- 1341- مرگی در نور، ص 21 - 24، 29 و 35.
- 1342- کفایه الاصول، محمد کاظم خراسانی، مقدمه جواد شهرستانی، موسسه آل البیت لا حیاً التراث.
- 1343- اعیان الشیعه، ج 9، ص 5.
- 1344- مرگی در نور، ص 55.
- 1345- همان، ص 47 - 49.
- 1346- همان، ص 50.
- 1347- کفایه الاصول، مقدمه.

- 1348-دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج 1، ص 151، اعیان الشیعه، ج 9، ص 5، تاریخ رجال ایران، مهدی بامداد، کتابفروشی زوار، تهران، 1347، ج 4، ص 1، کفایه الاصول، مقدمه، مرگی در نور، ص 65 - 67، مجله کیهان اندیشه، 1364، شماره 4، ص 19.
- 1349-کفایه الاصول، مقدمه، مرگی در نور، ص 102، 119 و 122، آخوند خراسانی آفتاب نیمه شب، محمد رضا سماک امانی، ص 97.
- 1350-کفایه الاصول، مقدمه.
- 1351-مرگی در نور، ص 102 - 103، 107، 103، 377، 379 - 380، 381، 384، 395، 397 و 400.
- 1352-موسوعه العتبات المقدسه، جعفر خلیلی، چاپ دوم، موسسه الاعلمی، بیروت، 1407 ق، ج 7، ص 146 - 147 و 150 - 154، مرگی در نور، ص 373 - 374.
- 1353-تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، مهدی ملک زاده، ج 1، ص 136 - 138، چاپ سوم انتشارات علمی، تهران 1371، تشیع و مشروطیت در ایران، ص 141.
- 1354-صحیفه نور، ج 1، ص 68 و ج 15، ص 202.
- 1355-تاریخ سیاسی معاصر ایران، سید جلال الدین مدنی، ج 1، ص 71، انتشارات اسلامی، قم، 1361، تاریخ تحولات سیاسی و روابط ایران و انگلیس، سید جلال الدین مدنی، ج 8، ص 56، انتشارات اقبال، چاپ هشتم، 1367، واقعات اتفاقیه در روزگار، محمد مهدی شریف کاشانی، ج 1، ص 24 - 25، 84 و 181، چاپ اول، نشر تاریخ ایران، 1362.
- 1356-تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج 1، ص 144 - 146.
- 1357-تاریخ تحولات سیاسی و روابط خارجی ایران، ج 2، ص 208.
- 1358-مرگی در نور، ص 195 - 197.
- 1359-تاریخ سیاسی ایران، ج 1، ص 72 و 73.
- 1360-آخوند خراسانی، آفتاب نیمه شب.
- 1361-اعیان الشیعه، سید محسن امین عاملی، ج 10، ص 43.
- 1362-همان.
- 1363-همان.
- 1364-مجله نور علم، دوره دوم، ش 3، ص 87.
- 1365-اعیان الشیعه، ج 10، ص 43.
- 1366-مجله نور علم، دوره دوم، ش 3، ص 78.

- 1367- فوائد الرضويه، شيخ عباس قمی، ج 2، ص 596.
- 1368- فقهای نامدار شیعه، عقیقی بخشایشی، ص 402.
- 1369- مجله نور علم، دوره دوم، شماره 3، ص 78.
- 1370- اعیان الشیعه، ج 10، ص 43.
- 1371- احسن الودیعه، ج 1، ص 152 و 153.
- 1372- اختران تابناک، شیخ ذبیح الله محلاتی، ج 1، ص 389.
- 1373- به نقل از یکی از مراجع عصر حاضر.
- 1374- دوره علمأ الشیعه فی مواجهه الاستعمار، ص 25.
- 1375- به نقل از استاد سید عبدالعزیز طباطبائی.
- 1376- همان.
- 1377- دوره علمأ الشیعه فی مواجهه الاستعمار، ص 64.
- 1378- فقهای نامدار شیعه، ص 420.
- 1379- اعیان الشیعه، ج 10، ص 43.
- 1380- اعیان الشیعه، ج 10، ص 43.
- 1381- مجله نور علم، دوره دوم، ش 12، نجوم است.
- 1382- مستمسک العروه الوثقی، سید محسن حکیم، مقدمه.
- 1383- موسوعه العتبات المقدسه، ج 7، ص 167 - 169.
- 1384- معارف الرجال، محمد و زالدین، ج 2، ص 326.
- 1385- مجله نور علم، دوره دوم، شماره 3، ص 85.
- 1386- نقبأ البشر، آقا بزرگ تهرانی، ج 1، ص 263.
- 1387- ریحانه الادب، محمد علی مدرس، ج 4، ص 341 - 340.
- 1388- ر.ک: الذریعه، آقا بزرگ تهرانی، ج 6، ص 218، ج 13، ص 71، نقبأ البشر، همان، ج 1، ص 263، معارف الرجال، ج 2، ص 216.
- 1389- بیدارگران اقالیم قبله، محمد رضا حکیمی، ص 97، نقبأ البشر، ج 1، ص 262.
- 1390- ر.ک: تشیع و مشروطیت در ایران، عبدالهادی حائری، ص 169، نگاهی به تاریخ انقلاب اسلامی عراق، صادقی تهرانی، ص 13.
- 1391- الحائق الناصحه، فریق المزهري، ج 1، ص 95.
- 1392- نقبأ البشر، ج 1، ص 263.

- 1393- اسره المجدد الشیرازی، نورالدین شاهرودی ص 102.
- 1394- نقباً البشر، ج 1، ص 263، الامام القائد، ص 44.
- 1395- نگاهی به تاریخ انقلاب اسلامی 1920 عراق، محمد صادقی تهرانی، ص 76.
- 1396- همان.
- 1397- شرح حال و اقدامات شیخ محمد خیابانی، حاج محمد علی آقا بادامچی تبریزی، چاپ برلین، سال 1304 ش، ص 23.
- 1398- همان.
- 1399- شیخ محمد خیابانی خروش حماسه ها، مصطفی قلیزاده، سازمان تبلیغات اسلامی، تهران، 1372، ص 42.
- 1400- پدر بزرگ مقام معظم رهبری حضرت آیت الله سید علی خامنه ای.
- 1401- شیخ محمد خیابانی، خروش حماسه ها، ص 42.
- 1402- همان، ص 24.
- 1403- قیام آذربایجان ستارخان، اسماعیل امیرخیری، تبریز، 1339، ص 9 - 148 و 149.
- 1404- دو قهرمان جنبش مشروطه، رحیم رئیس نیا و عبدالحسن ناهیدی، ص 196.
- 1405- همان، ص 7 - 196.
- 1406- تاریخ هجده ساله آذربایجان، احمد کسروی، ج 1، ص 75.
- 1407- شرح حال و اقدامات شیخ محمد خیابانی، ص 28.
- 1408- تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، دکتر ملک زاده، ج 7، ص 87.
- 1409- دو قهرمان جنبش مشروطه، ص 209.
- 1410- قیام شیخ محمد خیابانی در تبریز، علی آذری، چاپ چهارم، تهران، 1362، ص 29.
- 1411- همان، ص 31 - 29.
- 1412- همان، ص 37.
- 1413- شیخ محمد خیابانی خروش حماسه ها، ص 106.
- 1414- بیدارگران اقالیم قبله، محمد رضا حکیمی، ص 154.
- 1415- شرح حال و اقدامات شیخ محمد خیابانی، ص 28.
- 1416- تاریخ هجده ساله آذربایجان، ج 2، ص 678.
- 1417- شرح حال و اقدامات شیخ محمد خیابانی، ص 28.
- 1418- همان، ص 30.

- 1419-همان، ص 32.
- 1420-شیخ محمد خیابانی خروش حماسه ها، ص 137.
- 1421-قیام شیخ محمد خیابانی در تبریز، ص 6 - 245.
- 1422-همان، ص 263، تاریخ هجده ساله آذربایجان، ج 2، ص 767.
- 1423-شیخ محمد خیابانی خروش حماسه ها، ص 147.
- 1424-تاریخ بیست ساله ایران، حسین مکی، ج 1، ص 35 و 36.
- 1425-شرح حال و اقدامات شیخ محمد خیابانی، ص 37.
- 1426-قیام شیخ محمد خیابانی در تبریز، ص 492.
- 1427-اعیان الشیعه، سید محسن امین عاملی، ج 8، ص 391، آقا بزرگ تهرانی، تولدش را در تاریخ 12 ربيع الثانی 1266 ضبط کرده است. (ر.ک: الذریعه، ج 4، ص 158).
- 1428-اعیان الشیعه، ج 8، ص 392.
- 1429-علمای معاصرین، ص 124.
- 1430-ایران و جهان اسلام، ص 200.
- 1431-اسنادی درباره هجوم انگلیس و روس به ایران، فصل ششم.
- 1432-نگاهی به تاریخ...، صادقی تهرانی، ص 16.
- 1433-لمحات اجتماعیه من تاریخ العراق الحدیث، ج 5، ص 309.
- 1434-تذکره علمای امامیه پاکستان، ص 313.
- 1435-سردار جنگل، ابراهیم فخرایی، سازمان انتشارات جاویدان، چاپ یازدهم، 1366، ص 35.
- 1436-همان مدرک - قیام جنگل (یادداشت‌های میرزا اسماعیل جنگلی، خواهرزاده میرزا کوچک خان) به کوشش اسماعیل راثین، ص 54.
- 1437-از آستارا تا استارباد، منوچهر ستوده، انجمن آثار ملی، ج 1، بخش 1، ص 259.
- 1438-قیام جنگل، ص 54.
- 1439-تاریخ معاصر ایران کتاب نهم، ص 283.
- 1440-دایره المعارف تشیع، ج 1، ص 181.
- 1441-سردار جنگل، ص 35 - تاریخ بیست ساله ایران، حسین مکی، امیرکبیر، 1358، ج 1، ص 491 - سیاست دولت شوروی در ایران م.ع منشور گرکانی، ص 30.
- 1442-تاریخ معاصر ایران، کتاب نهم، ص 283.

- 1443- آخوند خراسانی آفتاب نیمه شب، از مولف، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، 1373، ص 60 - 78 - سیمای رشت، از مولف، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، 1373، ص 69 - 71.
- 1444- سردار جنگل، ص 40.
- 1445- آخوند خراسانی آفتاب نیمه شب، ص 88 - 92 - تاریخ هیجده ساله آذربایجان، احمد کسروی، امیرکبیر، 1357، ج 2، ص 476 - تاریخ بیست ساله ایران، ج 1، ص 491 - نامه هایی از تبریز، ادوارد براون، ترجمه حسن جوادی، خوارزمی، 1351، ص 138 و 148 - کتاب آبی (گزارشهای محرمانه وزارت خارجه انگلیس درباره انقلاب مشروطه ایران) به کوشش احمد بشیری، نشر نو، 1363 ص 1429.
- 1446- سردار جنگل، ص 27 - 28.
- 1447- تاریخ معاصر ایران، کتاب نهم، ص 284.
- 1448- روستایی واقع در شهرستان صومعه سرا.
- 1449- نهضت جنگل و اتحاد اسلام (اسناد محرمانه و گزارش ها)، به کوشش فتح الله کشاورز، سازمان اسناد ملی ایران، چاپ اول، 1371.
- 1450- سردار جنگل، ص 56، 58.
- 1451- همان مدرک، ص 73 - 75.
- 1452- بزرگمردی از تبار جنگل، ص 136 - 137.
- 1453- سیاست دولت شوروی در ایران، ص 36، خاطرات سیاسی فرخ، سید مهدی فرخ (معتصم السلطنه)، امیرکبیر 1347، ص 34 - 36.
- 1454- سیاست دولت شوروی در ایران، ص 36 و 37، ایران در جنگ بزرگ، مورخ الدوله سپهر، ص 389، سردار جنگل، ص 153.
- 1455- قیام جنگل، ص 48.
- 1456- سردار جنگل، ص 217 - 220، ایران در جنگ بزرگ، ص 388.
- 1457- سردار جنگل، ص 233 - 244.
- 1458- همان مدرک، ص 291.
- 1459- همان مدرک، ص 320 - 325.
- 1460- همان مدرک، ص 329 - 391، تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، عبدالله مستوفی، کتابفروشی محمد علی علمی، 1325، ج 3، ص 124 - 125، تاریخ عصر حاضر (حیات

یحیی، ج 4) یحیی دولت آبادی، کتابفروشی ابن سینا، 1331 تهران، ص 154 - 162 و 279،
ایران در جنگ بزرگ، ص 391 - 396.

1461-لباب الالتاب، ملا حبیب الله شریف کاشانی، ص 149.

1462-همان، ص 149 و 150.

1463-همان، ص 75 و 77.

1464-همان، ص 99

1465-همان، ص 75، 76.

1466-همان، ص 79.

1467-همان، ص 151.

1468-همان، ص 108.

1469-همان، ص 151.

1470-همان، ص 150.

1471-همان، ص 112.

1472-همان، ص 106 و 151.

1473-مجله نور علم، ش 54، آیه الله رضا استادی.

1474-رساله انصافیه، چاپ سنگی، مطبعه ثریا کاشان، ص 1.

1475-رباعیات مرحوم آیه الله شریف، ص 16.

1476-تاریخ اجتماعی کاشان، حسن نراقی، ص 303، 305.

1477-مثنوی تشویقات السالکین، ص 91.

1478-مثنوی تنبهات الغافلین، ص 162.

1479-مجموعه اشعار، ص 433.

1480-مجموعه شکایت نامه، ص 455.

1481-کتاب رباعیات، ص 54.

1482-آقای شریف احمد.

1483-احسن الترتیب، ص 11.

1484-ر.ک: الفهرست، آیه الله شریف، ص 17.

1485-النجم الثاقب، ص 5.

1486-لباب الالتاب، ص 10 و 11.

- 1487-مجله نور علم، ش 19، 1365.
- 1488-مجله نور علم، ش 19، 1365.
- 1489-تذکره الشعراً، ص 120.
- 1490-از یادداشتهای آقای حبیب الله سلمانى آرانى.
- 1491-تذکره الشعراً، ص 218.
- 1492-سیمای کاشان، حبیب الله سلمانى آرانى، از مجموعه دیار ایران، ص 177.
- 1493-نوشته های دکتر علی شریف.
- 1494-لباب الالقاب، ص 153.
- 1495-روزنامه کیهان، ویژه نامه کاشان، 1374/9/18 - مصاحبه آقای حسین شریف.
- 1496-منتقد المنافع فى شرح المختصر النافع (مقدمه).
- 1497-«خالص» نام شهری است بزرگ در شرق بغداد در کنار رودخانه ای به همین عنوان (مراسد الاطلاع، و منتهی الارب، ماده خالص).
- 1498-مقصود از سیاست به معنای صحیح آن است، بدین معنا: قیام بر امری به گونه ای که آن را اصلاح کند. طریحی در این زمینه گوید: «السیاسه و هو التیام على الشئ بما یصلحه». (مجمع البحرين، با تغییرات محمود عادل، نشر فرهنگ اسلامى، ج 2، ص 468).
- 1499-معارف الرجال، محمد حرزالدین، ج 2، ص 147. موسوی اصفهانی در «احسن الودیعه»، جزء دوم، ص 123، ولادت او را پانزدهم ذیحجه 1277 و در شهر کاظمین ذکر کرده است.
- 1500-اعیان الشیعه، محسن امین، ج 10، ص 157.
- 1501-معارف الرجال، ص 147 و 148 و 149، احسن الودیعه، ص 123 و 124.
- 1502-همان.
- 1503-الذریعه آقا بزرگ تهرانی، ج 3، ص 177.
- 1504-احسن الودیعه، ص 125.
- 1505-الذریعه، ج 24، ص 17، فهرست کتابهای چاپی عربی خان بابامشار، ص 451.
- 1506-الذریعه، ج 14، ص 186، فهرست کتابهای چاپی عربی خان بابامشار، ص 571.
- 1507-اعیان الشیعه، ص 157، احسن الودیعه، ص 125.
- 1508-فهرست کتابهای چاپی عربی، ص 293.
- 1509-الذریعه، ج 8، ص 52، احسن الودیعه، ص 124.

- 1510-لمحات الاجتماعيه، على وردى، جزء 4، ص 130.
- 1511-الذريعه، ج 25، ص 52، احسن الوديعه، ص 125.
- 1512-ايعان الشيعه، ص 157، الذريعه، ج 20، ص 197.
- 1513-معارف الرجال، ص 150.
- 1514-ايعان الشيعه، ص 157.
- 1515-موسوعه العتبات المقدسه، جعفر خليلي، ج 9، ص 139.
- 1516-جنگ جهانی اول از سال 1914 تا 1918 م به طول انجاميد.
- 1517-لمحات الاجتماعيه، جزء 4، ص 130.
- 1518-مجله «آفاق عربيه»، ص 33 به روايت صادقي تهراني در «نگاهي به تاريخ انقلاب 1920 عراق» ص 6.
- 1519-همان، ص 13 و 16.
- 1520-همان، ص 22.
- 1521-همان، ص 24.
- 1522-لمحات الاجتماعيه، جزء 5، القسم الاول، ص 62.
- 1523-همان، ص 63.
- 1524-الحسايق الناصعه، فريق مزمر آل فرعون، ج 1، ص 95. الحايق الناصعه از مهمترين مآخذ و معتبرترين آنها در نگارش انقلاب 1920 شركت داشت. وي به مدت بيست سال در زمينه اسناد و مدارك و تدوين تاريخ اين انقلاب پژوهش نمود.
- 1525-نگاهي به تاريخ انقلاب اسلامي 1920 عراق، ص 38.
- 1526-همان، ص 101 - 110.
- 1527-لمحات الاجتماعيه، جزء 6، القسم الاول، ص 21 - 20.
- 1528-همان، ص 26.
- 1529-همان، ص 43 و 44.
- 1530-همان، ص 87.
- 1531-با اندكي توضيح از همان مآخذ، ص 107 - 109.
- 1532-گفتني اينكه شيخ مهدي خالصي پس از بيعت با فيصل در مدرسه كاظميه، به درخواست فيصل آن را مکتوب کرد و در جرايد منتشر ساخت. متن آن بدین قرار است: «بسم الله الرحمن الرحيم و به تقوى الحمد لله الذى نشر لواء الحق على رروس الخلق، فايدهم بالنصر برئاسه

من حاز الشرف و الفخر الملك المطاع الواجب له علينا الاتباع الملك المبجل عظمته مليكنا فيصل الاول - دامت شوكته - نجل جلاله الملك حسين الاول - دامت دولته - فاحكموا بيعته و ابرموا طاعته و امتخوا باسمه مذعنين لحكمه. و نحن ممن قد اقتضى هذا الاثر و بايعه فى السز و الجهر على ان يكون ملكا على العراق، مقيدا بمجلس نيابى، منقطعا عن سلطه الغير، مستقلا معه بالامر و النهى». والله الامر. 7 ذى القعدة 1339. الراجى عفوريه محمد مهدى الكاظمى عفى عنه. (همان، ص 106 - 110). حسن علوى ماجراى بيعت آيه الله خالصى با فيصل را به گونه اى ديگر روايت کرده است. ر.ك: الشيعه و الدوله القوميه ص 339 - 340.

1533- موسوعه العتبات المقدسه، ج 9، قسم 1، ص 291.

1534- براى مزيد اطلاع بنگريد به لمحات اجتماعيه، الجزء السادس، القسم الاول، ص 119.

1535- در تفضيل اين بخش به مآخذ پيشين، ص 162 به بعد نگاه كنيد.

1536- ر.ك: مآخذ گذشته، ص 179 - 184.

1537- همان، ص 187 - 189.

1538- همان، ص 194.

1539- همان، ص 194 و 195.

1540- همان، ص 198 و 199.

1541- ر.ك: مآخذ گذشته، ص 204.

1542- همان، ص 204 و دنباله.

1543- روساً العراق، سليم حسيني، ص 36 و 37.

1544- لمحات اجتماعيه، ص 210 و 211.

1545- همان، ص 213 و 214، روساً العراق، ص 37 و 38.

1546- لمحات اجتماعيه، ص 216 و 217.

1547- همان، ص 220 و 221.

1548- علمائى كه خاك عراق را به مقصد ايران ترك گفتند، عبارت اند از آيات عظام: سيد

ابوالحسن اصفهائى، حسين نايينى، جواد جواهرى، على شهرستاني، عبدالحسين شيوا، احمد

خراسانى، مهدى خراسانى، حسن طباطبائى، عبدالحسين طباطبائى و 25 تن از ياران آنان (مآخذ

پيشين، ص 229).

1549- همان، ص 231 - 233.

1550- همان، ص 233 و 235.

1551-همان، ص 239 - 243.

1552-همان، ص 245 و 246.

1553-همان، ص 246 - 248.

1554-همان، ص 248.

1555-همان، ص 248 - 251.

فهرست مطالب

2	مقدمه
8	ثقة الاسلام كلینی متوفای 329 ق
8	مقدمه
8	ميلاد آفتاب
9	گزینش هدف
12	هجرتی دیگر
13	ثقة الاسلام
14	تألیف کافی
15	سبک کلینی
16	کلینی بر مسند تدریس
17	عروج کلینی
18	شیخ صدوق متوفای 381 ق
18	زادگاه
19	نسب و نژاد
19	ميلاد محمد
21	دوران کودکی و نوجوانی
21	دوران تحصیل
22	اقامت در ری
25	عصر حدیث
25	سفرهای علمی
28	مقام علمی

29	فقیه امامیه
29	صدوق در نگاه دیگران
31	صداقت در گفتار و روایت
32	آثار صدوق
33	کتاب من لایحضره الفقیه
34	کمال الدین و تمام النعمة
34	معانی الاخبار
34	عیون اخبار الرضا <small>علیه السلام</small>
35	خصال
35	امامی (مجالس)
35	علل الشرايع
36	گوهر گمشده یا مدینه العلم
37	شاگردان صدوق
38	غروب خورشید
40	صاحب بن عباد متوفای 385 ق
40	از ولادت تا عرصه سیاست
41	نگاهی به آل بویه
43	مذهب صاحب
44	اخلاق و سیره صاحب
45	سیاست و روش کشورداری
45	علم آموزی و دانش گستری صاحب
48	الف - مقام علمی صاحب
49	ب - اساتید صاحب
49	شاگردان صاحب

49	ج - کتابهایی که به نام صاحب نوشته شده و به او هدیه گردید.....
49	سروده های صاحب.....
51	نثر صاحب.....
51	صاحب و زبان فارسی.....
52	غروب خورشید.....
54	سید رضی متوفای 406 ق.....
54	ستاره ای از افق بغداد.....
55	خواب سرنوشت ساز.....
56	دلباخته علم و معرفت.....
58	شعر متعهد.....
59	شیفته خدمت نه تشنه قدرت.....
59	ترفند سیاسی.....
60	روح حماسی.....
61	بوستان معرفت.....
62	اولین دانشگاه.....
63	جلوه های تربیتی.....
64	قطره ای از دریای بیکران.....
65	رسالت بزرگ.....
66	از دیدگاه دانشمندان اهل تسنن.....
67	غروبی نابهنگام.....
69	شیخ مفید متوفای 413 ق.....
69	تولد.....
70	تحصیلات و استادان.....
71	جهان اسلام در عصر «مفید».....

72.....	بر کرسی زعامت شیعه
73.....	صحیفه های سبز
74.....	در آینه نگاه اندیشمندان
74.....	داستانهایی از زندگانی شیخ
75.....	معنویت «شیخ» و اخلاق « مفید»
76.....	در عرصه تدریس و تألیف
77.....	گلبرگ های هدایت
79.....	جبهه های مختلف مناظره
80.....	غروب نابهنگام
80.....	سوگ سروده های مرگ مفید
81.....	کنگره جهانی هزاره شیخ
83.....	سید مرتضی پرچمدار علم و سیاست
83.....	مقدمه
83.....	ولادت
84.....	آغاز تحصیل
85.....	استادان
86.....	شاگردان
87.....	حوزه درس سید
88.....	دارالعلم و کتابخانه سید
89.....	تألیفات سید مرتضی
91.....	سید مرتضی احیاگر قرن چهارم
91.....	دانای هنرور در سخن دانشمندان
92.....	سید مرتضی و مسؤلیتهای اجتماعی
94.....	وصیت تکان دهنده و عشق به نماز

95.....	وداع با سید
97.....	نجاشی متوفای 450 ق.
97.....	اشاره
98.....	ستاره ای در افق بغداد
99.....	نجاشی
100.....	از تبار اسماعیل
100.....	نیاکان
101.....	آشنایی با زبان وحی
102.....	با اساتید و راویان
104.....	در محضر مفید رحمه الله و سید مرتضی رحمه الله
105.....	تشیع در عصر نجاشی
107.....	معاصران
110.....	آثار ماندگار
112.....	روایتگران
112.....	جلوه هایی از زندگی
113.....	حدیث فراق
116.....	شیخ طوسی متوفای 460 ق.
116.....	ولادت:
116.....	به سوی بغداد
117.....	تصویری از منزلت «مفید رحمه الله»
120.....	خورشید عرش
121.....	هجرت به شهر عشق
122.....	اولین دانشگاه شیعه
124.....	شاگردان

124.....	اشک ملائک
126.....	علامه طبرسی متوفای 548 ق.....
126.....	ولادت
127.....	تحصیل
128.....	در عرصه شعر
129.....	هجرتی پر بار
130.....	آثار سبز
130.....	پیشوای مفسران
134.....	بر قله فقاہت
135.....	آئینه وحدت
139.....	غروب در شامگاه عرفه
139.....	یادگاران
140.....	قطب الدین رواندی متوفای 573 ق.....
140.....	ایران در عصر قطب رواندی
141.....	زادگاه و نیاکان
141.....	تحصیل
143.....	استاد بزرگ
143.....	شاگردان
144.....	دانش و آثار
145.....	الف - علم تفسیر
145.....	ب - نهج البلاغه
146.....	ج - کلام و فلسفه
147.....	د - فقه
148.....	ه - حدیث

149.....	و - تاریخ
149.....	ز - اصول فقه
149.....	ح - شعر و ادب
152.....	از نگاه دیگران
153.....	فرزندان قطب
154.....	غروب خورشید
156.....	ابن شهر آشوب متوفای 588 ق
156.....	سر آغاز
156.....	میلاذ
157.....	شکوفایی
158.....	اساتید
159.....	موفقیت
160.....	شاگردان
160.....	هجرت
161.....	آثار جاودن
162.....	در عرصه شعر
163.....	از نگاه دیگران
164.....	رحلت
166.....	سید بن طاووس متوفای 664 ق
166.....	ستاره سبز
167.....	فقیه اندیشناک
168.....	پیوند بزرگان
169.....	پایتخت شیطان
171.....	خاطره های سبز

173.....	پیشنهاد وزارت
174.....	کوچه های وصل
175.....	رازهای جمعه شب
176.....	نامه ای از دوزخ
177.....	شاگردان
178.....	میراث سبز
179.....	پرواز واپسین
181.....	فرزندان سید
182.....	خواجه نصیر الدین طوسی متوفای 673 ق.
182.....	زادگاه و ولادت
183.....	تحصیل
185.....	دوران آشوب
187.....	خدمات ارزنده
189.....	فرشته نجات
190.....	اخلاق خواجه نصیر
191.....	شاگردان
192.....	دانش خواجه
193.....	الف - ریاضیات
193.....	ب - فلسفه
193.....	ج - کلام
194.....	و - اخلاق
194.....	ه - ادبیات
195.....	آثار سبز
196.....	غروب خورشید

196.....	فرزندان
198.....	محقق حلی متوفای 676 ق
198.....	مقدمه
198.....	حوزه بغداد
199.....	نام آوران حله
199.....	از میلاد تا مدرسه
200.....	اساتید محقق حلی
201.....	تربیت مردان علم و عمل
202.....	حوادث
203.....	استقبال از خواجه نصیر
203.....	باغ بی خزان
205.....	در عرصه شعر و ادب
206.....	از دیدگاه دیگران
207.....	غروب خورشید فقاهاست
207.....	در رثای یار
209.....	علامه حلی متوفای 726 ق
209.....	طلیعه
209.....	ولادت و خاندان
210.....	آغاز تحصیل
211.....	در برابر طوفان
212.....	در محضر عالمان
213.....	درخشش
214.....	مرجع تقلید
215.....	عصر علامه

216.....	علامه و اولجایتو
217.....	بذر تشیع
218.....	در ایران
219.....	گنجینه ماندگار
220.....	الف - آثار فقهی
220.....	ب - آثار اصولی
220.....	ج - آثار کلامی و اعتقادی
221.....	د - آثار حدیثی
221.....	ه - آثار رجالی
221.....	و - آثار تفسیری
221.....	ز - آثار فلسفی و منطقی
222.....	ح - آثار ارزنده در زمینه دعا
222.....	ط - آثار ادبی
222.....	ی - دیگر آثار
222.....	علامه و ابن تیمیه
223.....	فضیلت‌های درخشان
225.....	در خدمت امام زمان <small>علیه السلام</small>
226.....	غروب ستاره حله
228.....	شهید اول متوفای 786 ق.
228.....	سرزمین دانش و عمل
229.....	طلوع خورشید
230.....	تبار نامه
230.....	آغاز تحصیل
231.....	ازدواج و فرزندان
232.....	هجرت

233.....	بازگشت به وطن
235.....	سیر در آفاق
235.....	میراث ماندگار
238.....	سیمای شهید
239.....	در دمشق
242.....	فتنه یالوشی
243.....	در زندان
244.....	دفاعیه
244.....	اولین فقیه
245.....	شهادت
247.....	ابن فهد حلی متوفای 841 ق.
247.....	تولد و کودکی
248.....	استادان
249.....	معرفت قدسی
250.....	شاگردان
251.....	تالیفات
253.....	سفر به جبل عامل
253.....	کرامتی در باغ نقیب
254.....	صدقه آبرو
254.....	جدال پیروز
255.....	در حدیث دیگران ⁽⁴⁷¹⁾
256.....	غروب
257.....	محقق ثانی متوفای 940 ق.
257.....	تولد

257.....	تحصیل
258.....	استادان
259.....	تلاش مصلح
264.....	ولایت فقیه
265.....	گفته ها و اسوه ها
266.....	آثار قلمی
267.....	شاگردان
267.....	خانواده کرکی
268.....	شهادت
270.....	شهید ثانی متوفای 966 ق.
270.....	ولادت
270.....	خاندان فضیلت
271.....	آغاز تحصیلات
271.....	در روستای میس
272.....	سفرهای علمی و زیارتی
275.....	بازگشت
276.....	شاگردان
276.....	جلوه های معنوی و اخلاقی
277.....	تالیفات
278.....	غروب آفتاب
281.....	مقدس اردبیلی متوفای 993 ق.
281.....	تولد و تحصیل
282.....	در گفتار بزرگان
283.....	مقدس اردبیلی و دربار صفوی

284.....	احیاگر حوزه نجف
285.....	بر مسند تدریس
286.....	تالیفات
286.....	سیره مقدس
288.....	در وادی کرامات
290.....	رحلت
291.....	قاضی نور الله شوشتری متوفای 1019 ق
291.....	سلسله نور
292.....	با مجالس تا شوشتر
293.....	به سوی مشهد
293.....	هجرت
294.....	تجسم عدالت
295.....	در سایه سار تقیه
304.....	شاعر شهود
304.....	بوستان نورالله
305.....	شاگردان نور
305.....	مرد مناظره
306.....	همه حسد
307.....	شور شهادت
310.....	شیخ بهایی متوفای 1030 ق
310.....	خاندان سبز
311.....	میلاذ
311.....	کوچ سبز
313.....	اساتید

314.....	شاگردان
315.....	فرصت‌های ناب
317.....	سفرهای پربار
318.....	آثار
323.....	بر بال خیال
325.....	حب وطن
325.....	وصال
327.....	ملاصدرا متوفای 1050 ق.....
327.....	طلوع خورشید
328.....	آغاز سفر
329.....	اساتید ملاصدرا
330.....	مراحل سیر و سلوک
331.....	آواره کوی دوست
333.....	در کنج غربت
335.....	سفر عرشی
336.....	معرفت عارفان
337.....	خورشید جهان افروز
338.....	آفتاب آمد دلیل آفتاب
341.....	فروغ حکمت متعالیه
343.....	آثار ماندگار
346.....	خانه آفتاب
348.....	غروب خورشید
349.....	محمد تقی مجلسی متوفای 1070 ق.....
349.....	تولد

350.....	کودکی
350.....	تحصیل
352.....	هجرت به نجف
353.....	بازگشت به اصفهان
354.....	به سوی حدیث
356.....	بر کرسی تدریس
357.....	منزلگاه روشنی
358.....	مجلسی در جامعه
358.....	به سوی ابدیت
359.....	وصایا و سفارشها
361.....	فیض کاشانی متوفای 1091 ق.
361.....	ولادت و نسب
361.....	دوران کودکی و تحصیلات
363.....	شاگردان معروف فیض
364.....	تالیفات و تصنیفات
365.....	الف - در تفسیر قرآن
365.....	ب - حدیث و روایت
366.....	ج - کلام و عرفان
366.....	د - اخلاق و ادب
367.....	روحیات فیض
368.....	نمونه نثر
369.....	آراء و اندیشه های فیض
370.....	فیض در نظر بزرگان
372.....	فرزندان و وفات

374.....	شیخ حر عاملی متوفای 1104 ق.
374.....	از تبار حر
375.....	در محضر معرفت
376.....	تحصیلات
378.....	اولین اجازه و اولین کتاب
378.....	تالیفات و آثار شیخ
384.....	شاعر اهل بیت
385.....	محل تدریس و شاگردان شیخ
387.....	فرزندان شیخ حر
387.....	هجرت
388.....	کعبه در خون
389.....	غروب در قدر
390.....	علامه بحرانی متوفای 1107 ق.
390.....	ولادت
390.....	مروارید خلیج
391.....	کوچ پرستوها
391.....	حیات علمی سید
392.....	شاگردان
393.....	دومین بهار حدیث
395.....	روش علمی و تحقیقی سید
396.....	از نگاه دیگران
397.....	بر قله تقوا و خدمت
398.....	گنجینه بحرانی
401.....	خاندان پاک

- 402.....عروج ملکوتی
- 403.....علامه محمد باقر مجلسی متوفای 1111 ق.
- 403.....تولد:
- 403.....در دامان زهد
- 403.....به دنبال نور
- 404.....آفتابی بر منبر
- 406.....بسوی نور
- 408.....محراب بحار
- 410.....تالیفات
- 412.....سفر با سلاح قلم
- 413.....مردی از فردا
- 417.....سید نعمت الله جزایری متوفای 1112 ق.
- 417.....تولد
- 417.....در مسیر تحصیل
- 419.....در پناه آفتاب
- 421.....خاکهای مسیحایی
- 422.....داغ یک همسفر
- 423.....مرجع جنوب
- 424.....در سوگ آفتاب
- 425.....درخت آسمانی
- 425.....نوشته های سبز
- 426.....مسافر ملکوت
- 427.....نسل آفتاب
- 428.....سید علی خان کبیر متوفای 1120 ق.

428.....	رازهای حجاز
429.....	دنیای جدید
430.....	فصل دشنه
432.....	نیلوفر آبی
433.....	با سواران اورنگ
435.....	اندیشه پرواز
437.....	دیار نیکان
438.....	گنجینه خورشید
439.....	اختر خاموش
439.....	دریغ
441.....	صاحب حدائق متوفای 1186 ق.
441.....	تولد
441.....	جوینار تحصیل
443.....	جلوه جاودانه
444.....	آینه ایثار
447.....	شاگردان
449.....	ذوق شعری
449.....	لحظه وصال
451.....	وحید بهبهانی متوفای 1205 ق.
451.....	ولادت
451.....	تحصیل
452.....	هجرت
454.....	دیار نور
455.....	حجت خداوند

457.....	سیره سبز
461.....	راز سرافرازی
461.....	میراث ماندگار
462.....	درس یقین
463.....	عروج
465.....	ملا مهدی نراقی متوفای 1209 ق.
465.....	ستاره ای از دارالمومنین
465.....	ورود به حوزه کاشان
467.....	هجرت به اصفهان
468.....	بازگشت به کاشان
468.....	در حریم ولایت
469.....	هفت ستاره
469.....	بر ساحل فضایل و معارف
469.....	الف) عزت نفس
470.....	ب) صبر و استقامت
471.....	ج) ستیز با کج اندیشان
472.....	د) نشر فرهنگ تعادل
472.....	ه) بیان سرچشمه انحرافات
473.....	و) اصالت نفس
474.....	ز) تجسم اعمال
475.....	ح) امر به معروف و نهی از منکر
475.....	خدمت به مردم
476.....	در میدان قلم
476.....	الف - فقه:
476.....	ب - اصول فقه:

- 476..... ج - فلسفه و حکمت:
- 477..... ح - ریاضیات و هیئت:
- 477..... س - اخلاق:
- 477..... ش - متفرقات:
- 478..... در عرصه شعر
- 478..... کلام بزرگان
- 479..... غروب آفتاب نراق
- 479..... فرزندان و نوادگان
- 481..... سید بحرالعلوم متوفای 1212ق.
- 481..... جلوه نور
- 481..... در محضر اساتید
- 482..... سفر حجاز
- 483..... یادی از شاگردان
- 485..... آثار علمی سید
- 485..... آثار اجتماعی
- 486..... یادی از اشعار بحرالعلوم
- 487..... مظهر فضیلتها
- 488..... سیر عشق
- 489..... الف - ناقه سوار
- 490..... ب - مانند دریا
- 490..... ج - تلاوت قرآن
- 491..... غروب آفتاب
- 492..... سید جواد عاملی متوفای 1226ق.
- 492..... طلیعه

492.....	میلاذ نور
493.....	به سوی مکتب
493.....	هجرت علمی
493.....	اقیانوس بزرگ
495.....	اسوه اخلاق
496.....	نشانه های سبز
497.....	تدریس
497.....	مشایخ اجازه
498.....	روایت کنندگان
498.....	در سنگر جهاد
499.....	گنجینه پراج
499.....	فرزندان
499.....	هجرت آخر
501.....	میرزای قمی متوفای 1231 ق
501.....	ولادت
501.....	آغاز تحصیل
502.....	مهاجرت به قم
503.....	آثار علمی
505.....	شاگردان برجسته
507.....	تبلیغ و ارشاد
508.....	امر به معروف و نهی از منکر
509.....	از میرزا بیاموزیم
509.....	الف) صبر و استقامت:
509.....	ب) جدیت در تحصیل:

- 509.....ج) تلاش پیگیر:
- 510.....د) ذوق شعری:
- 510.....ه) خوشنویسی:
- 510.....غروب آفتاب زندگی
- 510.....بازماندگان
- 512.....سید محمد مجاهد (ره) متوفای 1242 ق.
- 512.....ولادت
- 513.....تحصیلات سید
- 514.....در اصفهان
- 515.....شاگردان
- 516.....تالیفات
- 517.....زعامت
- 517.....عزم جهاد
- 521.....فرجام جنگ
- 521.....بانگ رحیل
- 524.....سید عبدالله شبر متوفای 1242 ق.
- 525.....میلاد نور
- 526.....بر بام دانش
- 528.....مرجع پاکدلان
- 529.....راز بزرگ
- 530.....آثار آفتاب
- 532.....شاگردان سید
- 533.....پرواز
- 534.....میرزا مسیح مجتهد متوفای 1245 ق.

- 534..... دوران کودکی و تحصیلات
- 535..... شاگردان
- 537..... چشمه اندیشه
- 539..... قیام مردم تهران به رهبری میرزا مسیح
- 543..... به سوی خدا
- 545..... شیخ مرتضی انصاری متوفای 1298 ق.
- 545..... رویای صادق
- 545..... نیاکان و پدران شیخ انصاری
- 546..... پدر و مادر شیخ
- 546..... خانواده شیخ انصاری (ره)
- 547..... برادران شیخ
- 547..... تحصیلات شیخ در ایران
- 548..... تحصیلات در عتبات
- 549..... بازگشت به وطن
- 549..... ازدواج شیخ
- 550..... استادان شیخ انصاری
- 551..... شاگردان شیخ
- 552..... تالیفات شیخ انصاری
- 553..... اوضاع ایران در عصر شیخ انصاری
- 553..... فقهای شیعه در میدان جنگ
- 554..... سلطه انگلستان در ایران
- 554..... اوضاع اجتماعی ایران در زمان شیخ انصاری
- 555..... اوضاع علمی ایران در زمان شیخ انصاری
- 555..... مراکز علمی فعال در زمان شیخ انصاری:

- 555..... الف: حوزه علمیه کربلا
- 556..... ب: حوزه علمی نجف
- 556..... ج: حوزه علمی کاشان
- 556..... د: حوزه علمی اصفهان
- 557..... مرجعیت شیخ انصاری
- 557..... چگونگی تدریس شیخ انصاری
- 558..... بیان شیخ انصاری در تدریس
- 558..... نمونه ای از بیانات علمی و استدلال شیخ
- 559..... شیخ در بروجرد و اصفهان
- 560..... شیخ در کاشان و ری
- 561..... بازگشت مجدد شیخ به نجف اشرف
- 561..... اداره حوزه علمیه نجف
- 561..... وضع ظاهر شیخ
- 561..... مشایخ اجازه روایتی شیخ
- 562..... صفات پسندیده شیخ
- 562..... کرامات شیخ
- 562..... کرامت اول:
- 563..... کرامت دوم:
- 564..... وفات شیخ
- 565..... سید محمد باقر شفتی متوفای 1260 ق.
- 565..... میلاد نور
- 565..... هجرت
- 566..... ارمغان نجف
- 567..... محفل کامروایان

- 567..... در آسمان اصفهان
- 568..... نیلوفران آسمانی
- 568..... آثار جاودان
- 569..... نخستین اعدام
- 570..... پاداش آسمانی
- 571..... حجه الاسلام
- 572..... سید سپید دست
- 573..... سفر سبز
- 574..... داور هوشمند
- 575..... بیمار عشق
- 576..... بنیاد الهی
- 577..... نیرنگ دربار
- 577..... خواسته شاه
- 578..... موسی بن جعفر علیه السلام
- 579..... نامه اهریمن
- 580..... واپسین توطئه
- 580..... دعایی که اجابت شد
- 582..... صاحب جواهر متوفای 1266 ق
- 582..... ولادت
- 582..... در حوزه نجف
- 583..... مربی بزرگ
- 585..... تالیفات
- 586..... ولایت فقیه
- 587..... سیره سبز

- 587.....انتخاب اصلح
- 588.....روز وصل و هجران
- 590.....ملا هادی سبزواری متوفای 1289 ق
- 590.....طلوع زندگی
- 590.....به دنبال حکمت
- 591.....خاطره ای در حوزه کرمان
- 592.....اساتید
- 593.....شاگردان
- 595.....تالیفات حکیم
- 598.....شخصیت حکیم در فراسوی مرزها
- 599.....زاهد فقیرنواز
- 600.....وفات حکیم
- 602.....ملا علی کنی متوفای 1306 ق
- 602.....فروغ کن
- 602.....در حوزه تحصیل
- 603.....یاران محفل انس
- 604.....بازگشت به تهران
- 605.....بر بلندای آفتاب
- 606.....مقتدای همگان
- 607.....تالیفات
- 607.....دژی در برابر دژخیم
- 609.....رویاری با فراماسونری
- 610.....مبارزه با امتیاز رویتر
- 612.....پرواز تا بر دوست

613.....	میر حامد حسین متوفای 1306 ق.....
613.....	خاندان فضیلت.....
614.....	ولادت و رشد.....
614.....	تلاش علمی و خلق آثار.....
618.....	عبقات الانوار از نگاه بزرگان.....
620.....	رنجها.....
621.....	وفات.....
622.....	میرزا حبیب الله رشتی متوفای 1312 ق.....
622.....	میلااد.....
623.....	در حوزه قزوین.....
624.....	شهر آسمانی.....
624.....	اسرار عشق.....
628.....	گنج نامه.....
629.....	تقریرات.....
629.....	اجازات.....
630.....	با کاروان دانش.....
630.....	پرواز تا آسمانها.....
631.....	بازماندگان.....
632.....	میرزای شیرازی متوفای 1312 ق.....
632.....	تولد.....
632.....	تحصیل.....
633.....	هجرت به اصفهان.....
634.....	به سوی دیار ولایت و شهادت.....
636.....	شاگردان میرزا.....

- 636..... مسئولیت رهبری
- 637..... اقدامات سیاسی
- 639..... قیام پیروزمند تنباکو
- 642..... اقدامات فرهنگی
- 643..... کرامات میرزا
- 643..... 1. مرد مایوس
- 644..... 2. حواله پرداخت نشده
- 644..... 3. پرداخت قرض
- 645..... وداع یاران
- 646..... میرزا ابوالحسن جلوه متوفای 1314 ق
- 646..... اجداد و انساب جلوه
- 647..... دوران کودکی و نوجوانی جلوه
- 647..... تحصیل در اصفهان و تهران
- 649..... شاگردان
- 649..... 1. میرزا محمد طاهر تنکابنی:
- 650..... 2. آیت الله العظمی میرزا محمد علی شاه آبادی:
- 651..... 3. آقا سید حسین بادکوبه ای:
- 651..... 4. ملا محمد آملی:
- 651..... 5. میرزا حسن کرمانشاهی:
- 652..... آثار و اندیشه های جلوه
- 654..... اهم آثار جلوه به شرح زیرند:
- 656..... اخلاق و رفتار جلوه
- 657..... افول کوکب حکمت
- 659..... سید جمال الدین اسد آبادی متوفای 1314 ق

- 659..... تولد و تبار
- 660..... پرورش مروارید
- 660..... تحصیلات
- 661..... ورود به تهران
- 662..... هجرت به نجف
- 663..... سید در هند و افغان
- 665..... حضور در مصر
- 666..... طلوع دیگر در هند
- 667..... ستیز در قلب اروپا
- 669..... بازگشت به وطن
- 670..... غروب آفتاب
- 672..... در آینه آثار
- 673..... محدث نوری متوفای 1320 ق.
- 673..... آل نوری
- 674..... میلاد نور
- 674..... خضر راه
- 675..... سفیر سفرها
- 678..... در سایه اساتید
- 678..... در محضر مجدد
- 680..... آثار ماندگار
- 684..... سلسله نوریان
- 686..... راویان نور
- 687..... پرواز تا بر دوست
- 690..... شیخ فضل الله نوری متوفای 1327 ق.

690.....	تولد و تحصیلات
690.....	بازگشت
691.....	مقام علمی
693.....	آثار علمی
693.....	در نهضت تنباکو
694.....	در آستانه مشروطیت
695.....	تحصن در سفارتخانه انگلیس
697.....	قانون اساسی
699.....	مخالفت با مشروطه
701.....	سقوط و ظهور دوباره مشروطیت
702.....	آخرین روزها
704.....	سربداری دیگر
706.....	پس از شهادت
707.....	زندگی شخصی شهید نوری
708.....	امام خمینی و مشروطیت
709.....	آخوند خراسانی متوفای 1329 ق.
709.....	اشاره
709.....	تولد
709.....	هجرت و تحصیل
711.....	آوازه علمی آخوند
714.....	عبادت و زهد
715.....	دستگیری نیازمندان
716.....	تالیفات
717.....	تاسیس مدارس

- 718..... شرکت اسلامی
- 719..... نقش آخوند در نهضت مشروطه
- 721..... آغاز نهضت
- 725..... استبداد صغیر
- 731..... غروب خورشید
- 732..... سید محمد کاظم یزدی متوفای 1337 ق.
- 732..... تحصیل و تدریس
- 734..... مرجعیت
- 735..... مشروطیت
- 738..... مجاهد بیدار
- 739..... آثار سبز
- 740..... آثار خیر
- 741..... فرزندان
- 741..... اوصیا
- 742..... رو به کوی دوست
- 743..... میرزا محمد تقی شیرازی متوفای 1338 ق.
- 743..... خاندان
- 743..... ستاره شیراز
- 744..... مرجعیت
- 745..... شاگردان
- 745..... آثار قلمی
- 746..... ویژگیهای اخلاقی
- 746..... الف - زهد و قناعت
- 747..... ب - عدالت

747.....	ج - غیرت دینی
747.....	د - بردباری و فروتنی
748.....	ه - صلابت
748.....	در راه اتحاد
749.....	حیات سیاسی
750.....	جمعیت اسلامی
751.....	فتوای مشهور
751.....	حمایت از جبهه ها
752.....	غروب غمگین
755.....	شیخ محمد خیابانی متوفای 1338 ق.
756.....	از میلاد تا محراب
758.....	از مشروطه تا مجلس
765.....	در وطن
766.....	نسیم آزادی
766.....	تجدد
767.....	آزرده از آشنا و بیگانه!
768.....	ورق پاره 1919
770.....	قیام
773.....	شهادت
774.....	اهداف قیام خیابانی
774.....	علل شکست قیام
775.....	سی سخن حکیمانه از خیابانی
777.....	منابع و ماخذ
778.....	ملا فتح الله اصفهانی متوفای 1339 ق.

778.....	تولد
778.....	در حوزه های نور
780.....	اساتید
780.....	شاگردان
781.....	قلم نور
781.....	مرجعیت
782.....	شبیخون
782.....	دزدان فرهنگ
783.....	تقسیم ایران
783.....	ایران در آتش
785.....	نبرد اقتصادی
785.....	مجتهد مجاهد
786.....	در بستر انقلاب
788.....	خاندان
788.....	صبح تیره
790.....	میرزا کوچک خان جنگلی متوفای 1300 ش.
790.....	شاگرد «استاد سرا»
791.....	یونس در شکم ماهی
796.....	میرزا کوچک
811.....	ملا حبیب الله شریف کاشانی متوفای 1301 ش.
811.....	ولادت
811.....	تحصیل
813.....	در جستجوی خورشید
814.....	وارسته شایسته

816.....	تا عرصه سياست
817.....	اسرار عارفانه
818.....	گفته ها و نکته ها
819.....	پروانه های شمع شريف
820.....	آثار سبز
821.....	اخلاق
821.....	اصول
822.....	تراجم
822.....	ادبيات
822.....	تفسير
822.....	تاريخ
822.....	كلام
823.....	فقه
825.....	عرفان
825.....	ادبيات و عرفان
825.....	نحو
826.....	شرح دعا
826.....	ملل و نحل
826.....	علوم غريبه
827.....	تجويد
827.....	شعر
827.....	فضائل اهل بيت عليهم السلام
827.....	متفرقه
829.....	دنيای جاويدان
830.....	محمد مهدي خالصي متوفای 1304 ق.

- 830..... جدایی ناپذیری سیاست از دیانت
- 830..... آثار علمی
- 831..... حیات سیاسی آیه الله خالصی
- 832..... عراق پس از اشغال
- 833..... تشکیل حکومتی فرمایشی در عراق
- 834..... زمینه انقلاب 1920
- 834..... هسته مرکزی انقلاب
- 835..... اسباب و پیامدهای انقلاب
- 836..... تشکیل حکومت
- 837..... مشکل بزرگ فیصل
- 839..... فیصل پادشاه رسمی عراق
- 840..... آغاز خیانت⁽¹⁵³⁵⁾
- 842..... مبارزه با مجلس فرمایشی
- 842..... سقوط کابینه دوم و تشکیل کابینه سوم
- 843..... ترفندی تازه
- 845..... بازداشت آیه الله خالصی
- 846..... واکنش مردم و علما
- 847..... فیصل و روسای فرات وسط
- 847..... از بصره تا مکه
- 848..... ترور نا فرجام
- 848..... آیه الله خالصی در قم
- 849..... در مشهد
- 849..... بزرگ مصلح قرن چهاردهم
- 851..... غروب خورشید

852.....: پی نوشت ها

922..... فهرست مطالب